

«۲۶۰»

فرائد غیاثی

جلد یکم

دکتر حشمت مؤیّد

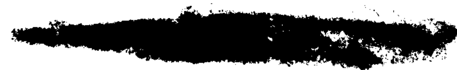


با همهٔ کوششهائی که در سالهای اخیر برای تحقیق و تتبّع در آثار گرانبهای ادبیات هزار سالهٔ فارسی انجام گرفته و صدها کتاب و رسالهٔ پرارزش از دانشمندان و نویسندگان و شاعران این سرزمین انتشار یافته است هنوز کار ناکرده بسیار است . دربارهٔ نکات و دقایق زبان فارسی هزاران نکته هست که باید با روش علمی مورد مطالعه و تحقیق قرار گیرد و هزاران کتاب خطی در کتابخانه های داخل و خارج کشور موجود است که هنوز منتشر نشده و در دسترس دانش پژوهان قرار نگرفته است . بسیاری از متون ذیقیمت ادبیات ایران نیز اگرچه مکرر صورت طبع یافته، باید با دقت بیشتری تصحیح و تنقیح شود .

یکی از وظایف بنیاد فرهنگ ایران [illegible]
برای خدمت به زبان و ادبیات فارسی تأسیس یافته تحقیق و تتبّع و کوشش در این زمینه است .

در سلسلهٔ « زبان و ادبیات فارسی » تا آنجا که میسر باشد متون ادبی منتشر نشدهٔ کهن با دقتی که در خور است طبع می شود و حاصل مطالعه و تحقیق دربارهٔ نکات و مسائل مربوط به زبان و ادبیات ایران به صورت کتابها و رسائل انتشار می یابد و از متنهای منتشر شده نیز در مواردی که ضرورت داشته باشد متون انتقادی دقیق فراهم می شود تا بتوان در انواع تحقیقات ادبی و زبان شناسی از آنها به عنوان مآخذ و اسناد مورد اعتماد استفاده کرد .

دبیرکل و مدیرعامل بنیاد فرهنگ ایران
دکتر پرویز خانلری



زبان و ادبیات فارسی
«۵۰»

فرائد غیاثی

تألیف

جلال الدّین یوسف اهل

جلد یکم

فی رسائل السّلاطین مع الملوک والوزراء

مشتمل بر ۱۴۴ نامه

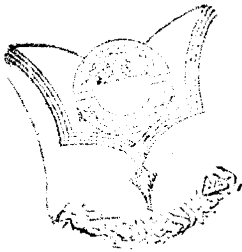
به کوشش

دکتر حشمت مؤیّد
استاد دانشگاه شیکاگو



انتشارات بنیاد فرهنگ ایران
«۲۶۰»

از این کتاب
۱۲۰۰ نسخه در سال [illegible] چاپخانهٔ زر
چاپ شد



فهرست کتاب



پیش گفتار

پیش گفتار

کتاب فرائد غیاثی مجموعهٔ بزرگی است که بیش از ششصدوپنجاه‌نامهٔ‌دیوانی ودرباری ودوستانه وعارفانه‌را ازدانشمندان وفرمانروایان وشاعران از سدهٔ دوم‌تاسدهٔ هشتم هجری شامل است[1] و فهرست‌نویسندگان‌نامه به‌حدود دویست‌نام کمابیش مشهوروغیرمشهور می‌رسد. مجلدحاضر تنهاباب‌اول راکه شامل یکصدوچهل‌وچهارنامه از این‌مجموعهٔ‌هنگفت است‌عرضه‌می‌داردو تمام کتاب محتملاً به‌چهارجلد بالغ خواهد شد. ازاین رو مقدمهٔ زیر گفتاری جامع و مفصل نیست که درآن ازهمهٔ‌مطالب لازم برای شناخت مؤلف کتاب ونویسندگان وگیرندگان نامه‌ها وفوائد تاریخی وادبی ولغوی فراوان دیگر سخن رفته باشد. دراین گفتار خواننده تاحدی به‌مؤلف‌کتاب و نسخه‌های خطی موجود ونیزروش نگارنده در تصحیح آن آشنا خواهد شد و برای آگاهی ازبسیاری جزئیات دیگر به‌دلایلی‌که ذیلا بشرح‌ترگفته می‌شود باید چاپ تمام‌کتاب را انتظاربکشد.

دراین روزگارکه دانشمندان ایران وایران‌شناس برای آگاهی بیشتراز تاریخ این قوم وسرزمین بگردآوری اسناد نایاب ومدارك ناشناخته پرداخته‌اند

۱ــ رك. فهرست‌کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه‌تهران ۳۷۱۰/۱۴ به‌بعد ونیز مقالهٔ استاد دانشمند محمدتقی دانش‌پژوه به‌عنوان؛ دبیری‌ونویسندگی، مجلهٔ هنر ومردم، دی‌ماه ۱۳۵۰، ص ۵۲

وکار تحقیق درفرهنگ ایران از چاپ معدودی دیوانهای شاعران بزرگ وکتب معروف گذشته است وبرای یافتن آثارفکری وهنری مردم این سرزمین جستجو در کنج کتب خانه‌های خصوصی وعمومی درهمه شهرها وکشورها جریان دارد. کتاب فرائد غیاثی حقاً باید توجه پژوهندگان را بخود معطوف دارد زیرا در زبان‌فارسی شایدمجموعه‌ای ازمنشآت به‌این‌بزرگی وجود نداشته‌باشد وهرچند تاهنگامی که‌تمام کتاب‌چاپ نشده‌است ودانشمندان‌ادبیات و تاریخ به‌تحقیق‌در آن نپرداخته‌اندهر گونه ارزیابی آن‌ازنظر فرهنگ‌ایران دشوارو بهر حال‌ناتمام‌خواهد بود ولی بانگاهی به‌فهرست اسامی نویسندگان این نامه‌ها که خود مؤلف ترتیب داده‌است ونیزباتوجه به‌حجم کتاب اهمیت آنرا می‌توان ازهم‌اکنون حدس‌زد. معلومات فراوانی که درخلال این نامه‌ها پراکنده است‌به‌ویژه دربارهٔ علما و صوفیه منصوب بدودمان شیخ‌جام‌وشاهان‌آل‌کرت وسربداران واوضاع‌اجتماعی وادبی خراسان تاحدود اواسط قرن نهم شبیه است به‌تکه‌های خرد وریزی که اگربهمت محققان درکنارهم چیده آید ورابطهٔ میان آنها روشن شود چه‌بسا که تصویری درست ازپاره‌ای حوادث تاریخ به‌دست‌دهد. ولی بحث دقیق وکامل موکول است به‌آینده ودربارهٔ شخص مؤلف هم باآن‌که این‌جانب نامه‌های اورا درگفتار زیربررسی نموده‌ام احتمالاً معلومات زیاد دیگری درنامه‌های دیگران هست که‌بعداً باید استخراج گردد.

پیش ازشروع‌به‌معرفی مؤلف این نکته را باید گفت‌که قسمت عمدهٔ نامه‌هائی‌که دراین‌کتاب می‌خوانیم اثرقلم وابستگان دودمان شیخ احمد جام است‌که مؤلف نیزشخصاً یکی ازآنهاست. جدول‌اسامی‌نویسندگان وبخصوص فهرست نامه‌هایی‌که دراین مجلد به‌چاپ‌می‌رسدبه‌خوبی نشان می‌دهدکه هدف مؤلف دردرجهٔ اول گردآوردن منشآت مشایخ این خاندان بوده‌است ویادست کم می‌توان‌گفت‌که طرح کاراو اگرهم در اصل وسیع‌تربوده ولی چون‌به‌اسناد وآثار موجود درخانه‌های اعضای این طائفه‌که همه خویشاوندان وی بوده و مانندخود اواکثراً درحوالی خراسان‌به‌ویژه درجام وهرات‌می‌زیسته‌اند دسترس بیشتر داشته‌است ناچاردرعمل تعداد مراسلاتی که‌به‌نحوی مربوط به‌این‌خاندان می‌شود درنسبت خیلی زیادتر ازنوشته‌های دیگران شده‌است. ولی بااین حال



مؤلف آنچه از نامه‌های دیگر بزرگان که در قرون پیشتر از وی می‌زیسته‌اند به‌چنگ آورده در کتاب خود گنجانیده است از جمله مثلاً نامهٔ امام محمد غزالی به‌خواجه‌ضیاءالملك احمد پسر نظام‌الملك وزیر مورخ ۵۰۴ هـ ق در رد دعوت وی که می‌خواسته‌است غزالی به‌بغداد بر گردد وتدریس درمدرسهٔ نظامیه را ازسر گیرد[۲]، نامهٔ خواجه نصیرالدین طوسی ازطرف سلطان هلاکوخان پس از فتح بغداد خطاب به‌سلطان مصر و پاسخی که ازمصر بدو نوشته‌اند[۳]، نامه‌هایی از علاءالدولهٔ سمنانی وسعدالدین تفتازانی ومجدالدین بغدادی وفخرالدین عراقی وابن‌یمین فریومدی وعمادالدین زوزنی وتاج‌الدین سلمانی وعمادالدین کرمانی ومعین‌الدین یزدی وهمام‌الدین تبریزی وشمس‌الدین صاحب‌دیوان وبسیاری دیگر ازمشاهیر ادب وهم‌چنین مراسلاتی ازچند پادشاه وحاکم معروف مانند امیرتیمور گورکان واولجایتو وشاه شیخ‌ابواسحق ومبارزالدین محمدبن مظفروشاه شجاع

۲ــ آقای دانش‌پژوه درفهرست نسخه‌های خطی کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران (۱۴، ص۳۷۱۰ــ۳۷۹۴) سیاههٔ نویسندگان این مجموعه‌را در نسخه‌های طهران وایاصوفیا واسعد افندی وتوبینگن به‌دست‌داده‌اند ولی درمقابلهٔ آن‌سیاهه‌ها بامتن‌این نسخه‌ها اختلافات فراوانی دیده‌شد که باعث گشت که این‌جانب جزدرموارد ضروری ازشماره‌های فهرست مزبور استفاده نکنم. بعلاوه‌دانشمندمزبور سیاههٔ نسخه‌های برلین وپاریس را تهیه نفرموده‌است. ازاین جهت نگارنده جدول مفصل تطبیقی نامه‌های هرشش نسخه را ترتیب داده‌ام وفعلاً دراین گفتار به‌شمارهٔ ترتیبی جدول مذکور مراجعه‌می‌دهم که‌ازروی آن‌خواننده می‌تواند بداند که هرمکتوبی درکدام نسخه یانسخه‌ها هست ودرکدام ورق باید آن‌را جست. مکتوب غزالی (شماره ۱۹۳) برطبق هرسه نسخه خطاب است به‌فخرالملك که می‌دانیم درسال ۵۰۰ هـ ق کشته شد ودرسال ۵۰۴ هـ ق که تاریخ این‌نامه است کاروزارت سلطان سلجوقی برعهده ضیاءالملك احمد پسردیگر خواجهٔ بزرك قرارداشت که باکمك صدرالدین محمدبن‌فخرالملك کوشید تاغزالی‌را به‌مراجعت به‌بغداد وتدریس در نظامیه راضی کند. رك.:

غزالی‌نامه ازاستاد همائی، ص۲۰۲. متن نامهٔ غزالی به‌نقل ازمنابع دیگر درهمین اثرص۲۰۴ـ۲۱۲ آمده است.

۳ــ به‌نقل ازنسخه‌های اسعد افندی و پاریس، شماره‌های ۴۹ و۵۰ مجلد حاضر.

وشاه یحیی وسلطان محمدبن تغلق‌شاه وملوك خاندان کرت وغیرهم وحتی‌فرمانی ازهارون‌الرشید به‌قلم‌ابوعبدالله امام محمدبن حسن شیبانی در تفـویض منصب قضای شهرقزوین[۴] وبسیاری دیگر که در فهرست می‌توان‌دید. بنابرحساب استاد دانش پژوه دراین مجموعه نام واثرپنجاه‌ویك شاعرهست که در هیچ تذکره و ومنبع دیگراسمی ازآنان نیست[۵] واز۱۲ شاعر دیگر که سابقاً شناخته بوده‌اند آثاری‌به‌نظم ونثر درآن آمده‌است[۶]. چنانکه گذشت وظیفهٔ محققان است که از این مأخذ مهم درآینده استفاده نمایند وپاره‌ای اززوایای تاریك تاریخ‌ادبی‌ما را روشن سازند ونیزمعلوم‌کنندکه مؤلف این نامه‌هارا ازکجابه‌دست آورده و قول اوکه درموارد بسیار می‌گوید «منقولاً عن خطه» تا چه حد درست است و آیا این نامه‌ها سابقاً درکتب دیگرآمده بوده‌است یانه چنانکه مکتوب غزالی را به‌پسرنظام‌الملك وخطاب هلاکورا به‌سلطان مصرمـی‌دانیم کـه قبلا درکتب دیگران نقل شده‌است[۷].

دربارهٔ مؤلف و کتاب او

جلال‌الدین یوسف بن شمس‌الدین محمدبن شهاب‌الدین عبدالله جـامی مشهور به‌یوسف اهل مردی ادیب ازخاندان شیخ جام بوده‌است. معلومات مـا درباره او رویهمرفته اندك وعلی‌العجاله محدود است به‌آنچه که ازکاغذهـای خود او درفرائد غیاثی به‌دست می‌آید. نه‌سال تـولدش را می‌دانیم و نه‌سال وفاتش‌را. برای من معمائی است که چرا درویش علی بوزجانی کـه روضة‌ــ الریاحین خودرا به‌سال ۹۲۷ نوشته وشاید هم درکودکی خود یوسف اهل را دیده بوده‌است درکتاب مزبور که‌موضوعش همانا معرفی اعقاب شیخ جام‌است ابداً نامی‌ازوی نبرده‌است بااین که‌یوسف به‌گواهی کتاب‌حاضرمسلماً دانشمندی معزز ومعروف‌بوده ومی‌دانیم که دست‌کم سه‌تألیف داشته ودرشاعری هم بی‌مایه

۴ــ شماره ۵۵۹، موجود درنسخه‌های برلین وطهران

۵ــ رك. فهرست‌کتابخانهٔ مرکزی، ۱۴ر۳۷۹۱-۳۷۹۳

۶ــ رك. فهرست‌کتابخانه مرکزی، ۱۴ر۳۷۹۴

۷ــ متن این دونامه درتاریخ وصاف عیناً نقل شده است ومـن ازآن در تصحیح‌کتاب حاضراستفاده‌کرده‌ام. رك. زیرنویس نامه‌های شماره ۴۹ و۵۰.

نبوده و باوزیر غیاث‌الدین ودربار شاهرخ ارتباط داشته است و به‌تمام این‌جهات بر بسیاری ازآنان که ذکرشان درروضة‌الریاحین هست حق برتری اومسلم‌است. پاسخ این معما گویا این باشدکه بوزجانی شرح حال یوسف اهل‌را درمقصد سوم کتاب خودآورده بوده‌است یامی‌خواسته بیاورد ولـی این بخش ازکتاب اگرهم نوشته شده‌باشد نسخهٔ آن تاکنون درجائی دیده نشده‌است[8]، ازدرویش بوزجانی گذشته مـؤلفان مجمل فصیحی (تألیف ۸۴۵ ه ق) و روضات‌الجنات فی‌اوصاف مدینة‌هرات (تـألیف به‌سال ۸۹۷ ه ق) وحبیب‌السیر (۹۳۰ ه ق) نیز هیچ‌یك متعرض ذکـروی نشده‌اند واین جای شگفتی است. تنها احتمال ضعیفی که‌به‌خاطر نگارنده می‌گذرد این است که شاید مردی به‌نام‌خواجه‌یوسف برهان‌که وصفش درمجالس‌النفائس وحبیب‌السیر آمده است همین یوسف اهل باشد. صاحب مجالس‌النفائس خواجه یوسف را مطلع از فن موسیقی خوانده ولی تألیفی به‌اونسبت نداده است، اما خواندمیرمی‌نویسدکه«ازمصنفاتش ترسلی مشتمل برمنشات اکابرسلف درمیان مردم مشهوراست»[9]، واین توضیح ظاهراً بر مؤلف فرائد غیاثی درست تطبیق می‌کند.

درنسخه‌های مختلف فرائد غیاثی حدود بیست نامه ازیوسف اهـل نقل شده‌که اکثراً دوستانه است وازنظرتعیین شرح حال مؤلف چندان مشکلـی را نمی‌گشاید. ازآن‌جمله سه‌نامه خطاب‌است به‌شاهزادهٔ تیموری ناصرالدین‌ابراهیم سلطان که‌معلوم‌می‌شودمؤسس‌یاواقف وبهرحال صاحب اختیار نسبت‌به‌مدرسه‌ای درتربت جام بوده‌است. یوسف اهل درنامه‌ای کـه برای او ازجـام به‌خوارزم فرستاده ابتدا وصفی ازبهارکرده ونوروزرا تهنیت گفته‌است و سپس می‌نویسد که «کمینه مدت چندسال دراین مدرسهٔ شریـفه به‌تحصیل کمال اشتغال نموده و روزبروز دردعاگوئی دوام دولت قاهره افزوده تابه‌عزدولت وفرط عنایت بی‌ـ غایت‌خدام‌حضرت او راانداین مملکت‌شهرت اهلیتی و اسم بلامسمّی فضیلتی

۸ـ رك. روضة‌الریاحین (چاپ بنگاه ترجمه ونشرکتاب، طهران۱۹۶۶) ص۱۶: مقصد سیم‌کتاب «دربیان نسبت‌ها ونسب‌های گرامی‌اولاد واحفادبزرگوار آن حضرت قدس‌سره» بوده‌است.

۹ـ رك. حبیب‌السیر ۴ر۱۰۴؛ مجالس‌النفائس، ترجمهٔ فـارسی فخـری هراتی موسوم به‌لطائف‌نامه، ص۴۲ وترجمهٔ حکیم شاه محمد قزوینی، ص۲۱۵.

حاصل آمد»، اعاظم واکابرهرات وی را به‌شهرخود دعوت نموده‌اند واهالی جام مصرّاند که وی همان‌جا مقیم گردد وحال یوسف «وصلت بقوم کرام» کرده واورا «خرج بیشتر ازپیشتر باید. التماس آن است ودلخواه چنان‌که براتی به‌مبلغ پانصددینار کپکیه که براموال جام بندهٔ مستهام‌را پیشتر انعام فرموده‌بودند چون برات غلبه برسم‌هودبری[10] شرف نفاذ یابد وبتوقیع رفیع موشح گردد، تا دل بسرعیش رودباردگر»[11].

ازمکتوب‌دیگرچنین برمی‌آمد که یوسف اهل درمدرسهٔ‌موقوفهٔ آن‌شاهزاده می‌زیسته است. می‌نویسد «مسکن مسکین درمدرسهٔ آن شاه پادشاه نشان دست‌نشین که محطرحال رجال افاضل جهان‌ومسقط اثقال واحمال‌شعرا وندمای‌دوران است»[12].

درنامهٔ سوم خطاب به‌همان شاهزاده حامل مکتوب شمس‌الدین حاجی محمدرا معرفی می‌کند وخواهش داردکه خواجه شرف‌الدین آفرین‌که از اشرف دیارجام است به‌تولیت اوقاف مدرسه مقررشود تاطلبهٔ مدرسه را بیشتر از پیشتر نسقی ورونقی پدیدآید[13].

قدیم‌ترین تاریخ مربوط به‌شخص مؤلف که دراین مجموعه می‌توان یافت سال ۸۲۲ هجری است که وی‌گویا درآن سال تحصیلات خودرا به‌پایان رسانده وازجلال‌الدین قائنی اجازهٔ تدریس وروایت گرفته است. درمتن این اجازه‌نامه دانشمند مذکور یوسف اهل‌را باالقاب «اخی‌الاعزالاکرم‌الاخص‌البارع‌الورع‌المتقی ذوالفضائل‌السنیه والاخلاق‌السمیه المولی‌الاعظم الاعلم افصح‌المتکلمین» ستوده وصورتی ازکتب مهم معارف اسلامی برشمرده و بدو اجازهٔ تدریس آنهارا داده‌است[14].

ازاین قرینه می‌توان حدس زد که تولد یوسف اهل شاید میان سالهای ۷۹۰-۷۸۵هجری بوده‌است چون اوصاف ومحامد مذکورظاهراً برای عالمی

۱۰ــ چنین‌است دراصل، رك. فهرست‌واژه‌ها درآخرکتاب زیرهمین‌کلمه

۱۱ــ شماره ۱۳۵ (موجود در س، پ، ط).

۱۲ــ شماره ۱۳۶ (س،پ،ط،)

۱۳ــ شمارهٔ ۱۴۰ (س،پ،ط،تو)

۱۴ــ شماره ۲۹۶ (درنسخه‌های س،پ،ط،تو).

به کار می‌رود که‌سنش از حدود سی‌سال کمتر نباشد.

زادگاه یوسف اهل بدرستی معلوم نیست ولی مسلم است که بیشتر یا تمام عمر خود را در تربت‌جام گذرانده‌است چنانکه در اکثر نامه‌هایش اشاره‌ای به‌روضهٔ شیخ جام دارد به‌عبارتی که دلیل مجاورت خود او با آن روضه است.

وی خط‌خوش می‌نوشته‌است ودرمکتوبی به‌مولانا جعفر تبریزی‌خوشنویس دلالتی براین معنی می‌توان یافت[15]. درسال ۸۳۴ کتاب اشعاری داشته که خواجه نظام‌الدین یحیی‌بن شیخ ابوالفتوح سمرقندی درظهر آن یادبودی نوشته بوده‌است[16].

نامه‌های دوستانهٔ یوسف اهل ازنظر سبك ادبی‌خالی از لطف وهنر نیست ولی مطلبی تاریخی که‌پرده ازحوادث زندگی مؤلف برکشدندارد. یکی‌خطاب است به‌جلال‌الدین یوسف فریجودی‌ازجام‌به‌استرآباد که در حاشیهٔ آن تلویحاً خواهش می‌کند که فریجودی اورا نزدشمس‌الدین محمد به‌نیکی یاد کند[17]. نامهٔ دیگردرهجو مردی است بخیل[18] ودریکی دیگرمجلس انسی‌را وصف‌کرده که باگروهی‌ازصوفیان همدم درجام داشته‌است، خواننده‌ای سرزده به‌جمع‌آنان وارد می‌شود وسرود می‌خوانند ودف می‌زنند که ناگاه همسایه‌ای خشك وریائی به‌مجلس‌ایشان‌می‌تازد وفریاد برمی‌آورد که ازآوازشما نمی‌توانم‌قرآن بخوانم. وصفی که یوسف اهل ازاین مرد ناموافق متعصب کرده فصیح و خواندنی است[19]. نامه‌ای دیگرخطاب است‌به‌قاضی جام درشفاعت ازمردی که گویا با شاگرد خودسری وسری داشته‌است وجمعی ریخته ودکانش‌را سوخته‌اند وقاضی می‌خواسته‌است اورا تعزیر وتشهیر کند[20]. دریك مکتوب دوستانه ازسید علی کمانگر نامی تقاضای مداد کرده می‌نویسد «متوقع که از آن خیرالبلاد وبمدد مداد اهل‌وداد را امداد فرمایند که‌سیاهی‌روان براق مطلوب مخلص به‌جان‌مشتاق

۱۵ـ شماره ۲۸۶ (موجود در پ،ط،).

۱۶ـ شماره ۲۸۷ (س،ص،پ،ط).

۱۷ـ ۱۹۶ (فقط در س)،

۱۸ـ شماره ۶۲۶ (ص،ط).

۱۹ـ شماره ۲۴۴ (س،تو،ط).

۲۰ـ شماره ۲۴۵ (س،تو)

بی‌نفاق است»[۲۱]. نامهٔ دیگرخطاب به‌تاج‌الدین حسین خوارزمی دارای تاریخ صریح دهم ربیع‌الاخر سنه۸۳۷ است[۲۲]. سه‌نامهٔ دیگر دوستانه است یکی به «جلیس حضرت سلطان مولانا شهاب‌الدین عبدالله» که دردفع سخن چینی مردی بدخواه وبرای رفع رنجش است[۲۳]، دومی خطاب است به‌جلال‌الدین ابوسعید نام[۲۴] وسیم درگله ازیکی ازم شایخ است که چرا کاغذ نمی‌دهد[۲۵]. واما نامه هایی که مربوط می‌شود به‌فرائد غیاثی یا به‌خواجه‌غیاث‌الدین پیراحمد وزیر شاهرخ که کتاب به‌نام اوست نوشته‌شده یا به‌تاج‌الدین احمد سنجانی که ظاهراً دبیروزیر مذکور یاعامل ونمایندهٔ اودرجام بوده است. آنچه از این کاغذها مستفاد می‌گردد نخست این است که تاج‌الدین چون ازتألیف فرائد غیاثی آگاه‌گشته شتابزده وپیش ازاتمام‌کارنسخهٔ آنرا برای خواجه غیاث‌الدین به‌هرات فرستاده است. یوسف اهل دریکی ازنامه‌هایش آرزوی خودرا در نه بیت به‌صورت رؤیا بیان کرده‌است که ابیات اساسی آن اینهاست:

۱ـ دیدم به‌خواب حضرت دستور ملک را
یعنی غیاث دولت ودین آصف زمان

۳ـ چون دید بنده را که کتابی نوشته است
برنام حضرتش که وزیری است بی‌نشان

۴ـ گفت ای جهان فضل بسی رنج برده‌ای
دیباچهٔ کتاب مرا پیش من بخوان

۵ـ فی‌الجمله‌چون به‌عرض خداوندیش رسید
چون صبح خنده‌ای زد وفرمود بعد از آن

۶ـ درجام تاج دولت ودین نایب من است
ازوی بگیر اسب و زر و هرچه می‌توان

خواجه تاج‌الدین پاداشی‌راکه او به خواب دیده‌است دربیداری می‌بخشد و

۲۱ـ شماره ۲۳۴ (تنها در س)
۲۲ـ شماره ۳۰۰ (س،ص،پ،ط،)
۲۳ـ شماره ۲۹۵ (س،تو)
۲۴ـ شماره ۶۴۲ (تو)
۲۵ـ شماره ۳۴۴ (بر)

می گوید که «صلاح آن است ودلخواه چنان که این کتاب گرامی ونامهٔ نامی پیش ازاستسعاد دولت ملازمت وسعادت منادمت بدان حضرت رسد[۲۶].

درنامه‌ای دیگرخطاب به‌وزیر مذکور می نویسد که «ازمختارات کلام ملوك الکلام واختیارات فضلای بانام انام» کتابی جمع کرده که «لم یسمح بمثله الادوارمادارالفلك الدوار» موسوم به‌فرائد غیاثی ومی‌خواسته بعدالاتمام آن را شخصاً به‌وزیر برساند اما به‌حکم المستحق محروم خواجه تاج‌الدین «از تعجیل وصول کتاب بدان عالی‌جناب» نگذاشته که آن دولت نصیب وی گردد. بعدها بسیارازمکاتبات غریبه ومراسلات بدیعهٔ سلاطین دهر واساطین عصر که‌ازاطراف واکناف به‌شیخ معین‌الدین جامی نوشته‌اند وبعضی ازنتایج افکار فصحای هر دوری به‌آن ملحق گردانیده چنانچه دویست جزء (درنسخهٔ طهران: یکصدوهشتاد جزء) منصف سمرقندی به‌همان قطع وسطر که جلد کرده به‌نظرانوررسیده ازسخن دویست (طهران: یکصدونود) کس ازاکابر جمع آمده است. ساعت تحریر که بیست وپنجم ربیع‌الاول است سی‌جزو منصف سمرقندی مکتوباً مصححاً مجدول شده وهنوز باب اول‌پایان نیافته ازده باب کتاب. درپایان اجازه طلبید که‌شخصاً به‌حضور وزیر برسد وکتاب راتمام کند وتقدیم دارد[۲۷]. درنامه‌ای دیگر ازوزیر تمنای کاغذمی کند[۲۸]. درکاغذی به‌تاج‌الدین سنجانی خبرمی‌دهد که تألیف کتاب تمام شده واکنون گرفتار شکنجهٔ مولانا علاءالدین مجلد است که می گوید یك ماه وقت برای جلد وغلاف کردن آن لازم است[۲۹].

شرح دقیق‌تری ازقلم یوسف اهل درمقدمهٔ کتاب هست که ضمن آن سبب تألیف را بدین گونه بیان می کند: «چنین گوید جمع کنندهٔ این منشآت... یوسف بن محمدبن شهاب الجامی‌المدعو به‌یوسف اهل که در اواسط شهر ذی‌الحجةالحرام... سنهٔ اربع و ثلاثین وثمانمائه... که فضل خالق بی‌چون موکب همایون... ابوالمظفر شاهرخ سلطان را... به‌وقت... زیارت... روضهٔ ... پیشوای ارباب حقیقت وشریعت سلطان خراسان علیه وعلی آبائه‌الصلوة

۲۶ــ شماره ۱۷۵ (پ،ط).

۲۷ــ شماره ۱۹۰ (س،ط).

۲۸ــ شماره ۶۳۸ (تو).

۲۹ــ شماره ۲۰۹ (س)،

والتحیة من الملك‌المنان... به‌تربت مقدسهٔ‌جام وروضهٔ‌مطهرهٔ احمدی... رسانید کاتب فقیرخواست که خودرا به‌وسیله‌ای ازوسائل برخاطر خطیر... خطور دهد، لاسیما جناب وزارت مآب... خواجهٔ اعظم غیاث‌الحق والدین... هیچ تحفه شایسته‌تر... ازآن ندید که رساله‌ای چند ازابکار افکار افاضل با فضائل دهر... درسلك اثبات بااشعار وابیات منخرط گرداند وآن را وسیلهٔ تقرب‌به‌جناب وزارت... سازد،

اگرچه تحفهٔ یوسف حقیرومختصر است
شنیده‌ای مثل تحفةالفقیر حقیر

... واین مختارات کلام ملوك‌الکلام را به‌فرائدغیاثی موسوم گردانید تا اسم موافق مسمی باشد». پس ازاین مقدمه (که درمتن چندصفحه را گرفته و پراست ازالقاب وعبارات زائد فارسی وعربی) مؤلف قطعه‌ای سروده است در۱۷ بیت که ضمن آن پس ازخودستایی به‌روش‌کارش اشاره کرده می‌گوید:

۶ــ زینت مجموع این مجموعه را
داده طبع نخل بند ماهرم

۷ــ چون عروسی بود عاری از لباس
حله‌هایش ساخت نیکو خاطرم

۱۰ــ یافتم مکتوب چند ازسروران
هم به‌خطهاشان‌کز ایشان مخبرم

۱۱ــ اول و آخر ز بعضی گم شده
نو درآوردم به‌فکر فاترم

۱۲ــ ناتمامان را همه کردم تمام
چون دراین صنعت‌نکومستحضرم

۱۳ــ در مکاتیبی که بد لفظی رکیك
آن نیاوردم، بدل را ذاکرم

۱۴ــ زنده شد نام صدوهشتاد کس
اندرین دیباچه‌کو را مظهرم[۳۰]

حاصل مطلب این که اولاً یوسف اهل فرائد غیاثی‌را درسال ۸۳۴ آغاز

۳۰ــ مقدمه (ص،س،پ،ط).

کرده است. ازطرف دیگر درشعرمفصلی که درپایان کتاب آمده‌است می گوید:

۳ـ زسال عرب هشتصدوسی وهفت
که در جام اتمام این کار رفت

۶ـ بششسال مجموع این جمع کرد
کزین جمع عالم پرازشمع کرد[۳۱]

بنابرنص این ابیات تألیف کتاب باید در ۸۳۱ آغاز شده باشد ودراین گفته باآنچه وی درمقدمه آورده است ظاهراً تناقضی هست که درحل آن‌شاید بتوان گفت که یوسف اهل سه‌سالی پیش ازمسافرت شاهرخ ووزیرش به‌جام جمع‌آوری این‌نامه‌هارا شروع کرده بوده، سپس در۸۳۴ تصمیم‌گرفته است که آنرا به‌وزیرغیاث‌الدین اهداء کند و سرانجام در۸۳۷ پس ازشش سال کار استنساخ وتدوین تمام شده است. درپایان نسخهٔ اسعد افندی‌که مشتمل برپنج باب نخست‌کتاب است قصیده‌ای هست در۳۳ بیت در مدح وثنای خواجه شهاب‌الدین ابوالمکارم‌جامی که پیش ازشروع آن‌مؤلف می‌نویسد: «تم‌المجلد الاول‌من‌کتاب فرائدالغیاثی بالاشارةالصادرة عن حضرةالمخدوم‌الاعظم سلطان المشایخ‌فی‌العرب والعجم... (قصیده) و هوسحبان البیان... شهاب‌الحق‌والدین خواجه ابوالمکارم... فی‌اوائل‌ذی‌القعدةالحرام‌المنتظم فی‌سلك شهورسنةاحدی واربعین وثمانمائةالهلالیه‌بالبقعة... الاحمدیه‌الموسومة بجام... واناالعبدالمفتقر الی‌الملك‌العلام یوسف‌بن محمد شهاب الجامی‌المشهور بین‌الجمهور بیوسف اهل...»[۳۲].

چگونه‌است که دراین‌یادداشت که درپایان نیمهٔ نخست‌کتاب‌است‌صریحاً تاریخ سال ۸۴۱ دیده می‌شود وحال آنکه تمام مجموعه بنابرقول مؤلف باید در۸۳۷ پایان یافته باشد؟ پاسخ این معمی رابه‌کمك چندین فرمان ونامهٔ‌دیگر

۳۱ـ شماره ۶۰۵. این مثنوی ۷۹ بیت دارد دربحر متقارب وفقط در نسخه‌های بر و ص دیده می‌شود.

۳۲ـ نسخهٔ اسعد افندی، برگ ۲۴۴-۲۴۵ (رك. فهرست کتابخانهٔ‌مرکزی ۴۰۶۴/۱۴).

می‌توان یافت که تاریخ تحریر آنها ۸۳۹ و۸۴۵ است[33] وازهمه مهمتر نامه‌ای است ازشخص مؤلف به‌شاعربزرگ عبدالرحمن جامی که تاریخ ۸۶۰ هجری‌را دارد وازآن قدری مفصل‌تر پس ازاین سخن خواهد رفت. وجود این نامه‌ها و فرمانها دلیل براین است که سال ۸۳۷ تاریخ اتمام اولین تحریرمجموعهٔفرائد غیاثی بوده است ویوسف اهل در آن سال مجموعهٔ منشآت رابه‌مقدمه‌ای و مؤخره‌ای منظوم آراسته وبه‌وزیراهدا کرده‌است سپس در سالهای بعد نامه‌های مهم دیگری‌به‌دست آورده‌است که پس ازآن نوشته شده است که وی آنها را (وشاید مقداری نیز منشآت قدیم که وی بعداً یافته بوده). به‌مجموعهٔاولی افزوده است.

مطلب دوم این است که یوسف اهل درنامه‌هائی که پیدا می‌کرده وعدهٔ زیادی ازآن ظاهراً به‌خط‌نویسندگان اصلی بوده‌است دست برده ومانند یک مدیرتحریریامصحح امروزی جرائد وبنگاههای مطبوعاتی سبك آنهارا به‌ذوق وسلیقهٔ خود تهذیب وحتی تحریف کرده‌است، اگراول وآخر بعضی افتاده‌بوده وی شخصاً اول وآخری برای آن ساخته واگرمکتوبی مشحون ازاشعار وامثال وآیات نبوده ودرنظر اوچون عروسی عاری ازلباس جلوه می‌نموده‌است وی برای آن زیور الفاظ وعبارات لازم را پرداخته‌است وگویا برای ایجادانواع صنایع لفظی لغاتی بدان افزوده یاواژه‌هائی راکه نپسندیده تبدیل کرده است. ظاهراً به‌همین علت است که مراسلات این مجموعه باوجود این‌که ازقلم‌نزدیك به‌دویست‌نویسنده که دربلاد مختلف وقرون متفاوت می‌زیسته‌اند بیرون آمده از حیث سبك تااین حدکه می‌بینیم شبیه یکدیگرند چنانکه بسیاری ازآیات قران واحادیث واشعار وامثال وحتی ترکیبات وتشبیهات بارها در این نامه‌ها تکرار شده است واوائل واواخر آنها چه‌بسیارکه شبیه‌به‌یکدیگر وگاه عیناً یکی‌است درست است که غالب نویسندگان نوعی‌مجانست فکری وحتی قرابت‌خانوادگی داشته‌اند وازیکدیگر واز سبك متداول منشآت روزتقلید می‌کرده‌اند ولی وقتی شباهت سبك این قدرزیاد است باید پذیرفت که قول یوسف اهل‌که گوید «چون‌عروسی بود عاری ازلباس‌ـحله‌هایش ساخت نیکوخاطرم» و«ناتمامانرا

۳۳ــ شماره‌های ۵۷۹،۶۱۴،۶۱۳،۶۱۲ (رك. فهرست‌کتابخانه مرکزی ۳۷۷۵/۱۴ شماره‌های ۳۹۷تا۳۹۹ و۳۷۷۷ شماره ۴۱۸).

همه کردم تمام» و «درمکاتیبی که بدلفظی رکیك ـ آن نیاوردم بدل را ذا کرم» بیان حقیقت است و این نامه‌ها همگی درزیرقلم وی تغییراتی پذیرفته و طبق سلیقهٔ او پیراسته و آراسته شده‌اند. تحقیق دراین مطلب با نقل شواهدکاری‌است که بعدها باید انجام‌گیرد.

مطلب سیم‌مربوط‌است به‌شمارهٔ‌نامه‌ها ونویسندگان آن. درمقدمه، چنانکه گذشت، تعداد نویسندگان را یکصدوهشتاد تن گفته‌است. کاتب نسخهٔ ایاصوفیا روی این رقم را خط زده و به‌جای‌مصراع مزبور نوشته است «نام سیصدکس بگیتی زنده‌شد». سیصد قطعاً اغراق‌آمیزاست وحدود دویست باید درست‌باشد. وجود تحریرهای مختلف ازفرائد غیاثی‌گویا اختلاف موجود درتعداد نامه‌های نسخه‌های مختلف را نیز توجیه‌کند. فهرست نهائی همهٔ نویسندگان ونامه‌های این مجموعه پس ازطبع تمام‌کتاب بدرستی روشن خواهد شد. جدول تطبیقی که من ازمندرجات شش نسخهٔ موجود ترتیب داده‌ام ودرپایان همین پیش‌گفتار قراردارد نشان‌می‌دهدکه این‌کتاب جمعاً ۶۵۳ نامه وفرمان از هرقبیل را شامل است بنابراین رقم‌هشتصدکه درفهرست‌کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه ذکرشده‌است قطعاً صحیح نیست.

مطلب چهارم که درخور تحقیق است وفعلاً به اشاره‌ای از آن می‌گذرد اینست‌که بایددید یوسف اهل این منشآت را ازکجا فراهم آورده است و چه منابعی‌دراختیار داشته‌است. تردیدی‌نیست که‌پاره‌ای ازآنهادرکتب‌ومجموعه‌های پیشتران مندرج بوده ویوسف اهل ازآنها استفاده‌کرده است[۳۴]. دانشمندگرامی استاد دانش‌پژوه درمقالهٔ مفصل ممتع خودبه‌عنوان «دبیری ونویسندگی» سیاههٔ بزرگ اعجاب‌آوری ازاین‌گونه مجموعه‌ها به‌دست داده است[۳۵] که نشان می‌دهد که تدوین مجموعه‌هایی ازنامه‌های دیگران سابقه‌ای و سنتی درازوعمیق داشته

۳۴ـ برای نمونه نامهٔ امام محمد غزالی‌را یاد می‌کنیم که درفضائل‌الانام وکتب دیگرنقل شده است (رك. غزالی‌نامه، ص ۲۰۴ـ۲۱۲) و نیزنامهٔ سلطان هلاکوخان‌به‌قلم خواجه نصیرالدین طوسی‌به‌سلطان مصروپاسخ آن که هردو در تاریخ وصاف‌الحضرة آمده است (رك. متن حاضر، شماره‌های ۴۹ و ۵۰).

۳۵ـ مجلهٔ هنرومردم، شماره‌های اسفند ۱۳۴۹ تامرداد ۱۳۵۱ (۱۰۱ تا ۱۱۸).

وبا یوسف اهل آغاز نگشته است. با این وصف قول مؤلف را هم نباید بکلی ساقط ازاعتباردانست که درعنوان بسیاری ازمنشآت می‌گوید که آن را عیناً از خط مؤلف اصلی نقل کرده‌است. چه‌بسا که تعدادی ازمنشأت کتاب فرائد غیاثی دربعضی ازآن همه مجموعه که درمقالهٔ استاد دانش پژوه یاد شده است [illegible] ود باشد ولی البته اظهارنظر قطعی دراین باره فعلاً ممکن نیست

دربارهٔ فرائدغیاثی عجالتاً به‌همین مقدار اکتفا می‌شود جزاین‌که پیش ازورودبه‌معرفی نسخه‌های خطی آن باید سخنی دربارهٔ معلومات دیگری که از تتمهٔ زندگی یوسف اهل داریم وخاصه اهمیتی که شخص وی برای این کتاب وزحمات خویش درتدوین آن قائل بوده‌است بیاوریم.

یوسف اهل دست کم دوکتاب دیگر تألیف کرده است یکی بنام تحفة‌الامیر که آن رابه‌اسم امیرناصرالدین ابراهیم سلطان پسر شاهرخ میرزا (۸۱۲ تا۸۳۸ هجری‌قمری) نوشته‌است وبخشی ازآن را کـه راجع است به‌مکتوب شیخ‌احمد جام‌به‌سلطان سنجر درکتاب حاضر پس ازنقل متن نامهٔ مزبور آورده است[۳۶] ودیگر کتابیست‌بنام خمسین عمادی که نسخهٔ خطی آن را اخیراً آقـای دانش پژوه درلنین گراد پیدا کردند وخبرآنرا درنامه‌ای که ازایشان در راهنمای کتاب چاپ شده‌است منتشرنمودند[۳۷].

آخرین سندی که ازحیات یوسف اهل باقی مانده کاغذی است کـه وی به‌نورالدین عبدالرحمن جامی نوشته ونسخهٔ آن را شاید خود او درمتن فرائد غیاثی جاداده است که اکنون دردستنویس برلین موجود است. این نامه درسال ۸۶۰ قمری یااندکی پس ازآن نوشته شده زیرا ذکر این سنه درمتن نـامـه صریحاً آمده است وازطرف دیگرنسخهٔ برلین تحریـرسال ۸۶۱ قمری است. دراین سال یوسف اهل باید تقریباً هفتادساله بوده باشد و ظاهـراً بسبب همین کبرسن است که درنامهٔ مزبور باوجود لحن بسیارپر ازتکریم وتعظیمی که‌نسبت

۳۶ـ رك. متن کتاب حاضر پس‌ازفهرست‌اسامی نویسندگان ونامهٔ شیخ‌جام

۳۷ـ رك. راهنمایی‌کتاب، ۶۸۵/۱۵. یك نظر سطحی به‌نسخهٔ‌مزبورنشان دادکه خمسین عمادی نیزمجموعهٔ منشآت‌است تماماً به‌قلم معین‌الدین جامی که‌تمام یاشاید قسمتی ازآن درفرائد غیاثی هم هست تطبیق مندرجات این دومجموعه با یکدیگر نیزموکول به‌آینده است.

به‌شاعر بزرگ قرن خویش بکاربرده اورا مکرراً «فرزندارجمند» خطاب‌می‌کند وازاوگله‌داردکه چرا دونامهٔ سابقش را بی‌جواب گذاشته است واورا به‌پاسخی شاد وسرافراز نمی‌کند، نیز ازدیدارخویش باوی درتربت جام بسال ۸۶۰ یاد نموده آنرا سعادتی می‌شمردکه برهمهٔ عمر قابل ترجیح است. سپس می گوید که قصیده‌ای درتهنیت قدوم وزیر (که جامی‌همراه او از تربت میگذشته است) ورساله‌ای درمنقبت ژنده‌پیل خدابه‌عرض وی رسانیده است امید که وی آن را به‌گوشه‌ای نینداخته باشد بلکه مفاسد ومعایب آن را اصلاح نماید هرچندکه نویسنده‌ازایام دولت سلطان بایسنقرخان «دست‌ازشعروشاعری بازداشته ومسودهٔ اشعار وابیات را درکنج خمول وخبایا وخفایای حرمان گذاشته وعناکب نسیان برآن تنیده وآنرا کسی ندیده» وپس ازوزیر فصیح‌الدین احمد خوافی که «به‌شعر این‌فقیر بسیار التفات می‌فرمودند... چون آن دربسته‌شد خامهٔ سیاه‌جامهٔ شاعری شکسته شد»، تاحال‌که درتهنیت قدوم مخدوم بازطبع خودرا آزموده و قصیده‌ای باردیف انگشت‌گفته است‌که ۲۷ بیت دارد وعیناً درمتن نامه نقل شده است[۳۸].

یوسف اهل تألیف فرائدغیاثی‌راکاری بس بزرگ می‌دانسته ومعتقد بوده است‌که وی نام صدها شاعر وادیب ودانشمند را زندهٔ جاوید‌کرده‌است درست مثل فردوسی‌که نام‌شاهان ودلیران را درکتاب خود زندگی ابدی بخشیده‌است. شعری‌که درپایان‌کتاب است ودروزن متقارب سروده شده سراسر رجزخوانی است ودرآن می‌گوید:

بصد قرن نایدکتابی پدید　　　کتابی درین فن بدینسان‌که دید؟
کتابی‌چنین کی بوددرجهان　　　میان کهان و میان مهان؟
دراین عرصهٔعالم‌کاف‌ونون　　　کتابی بدینسان نبینم کنون

سپس ابیاتی ازاستاد طوس نقل‌کرده است وتلویحاً کارخودرا در اهمیت همپایهٔ شاهنامه شمرده‌است[۳۹]. بدیهی است‌که یوسف اهل بااین سنجش عرض

۳۸ـ شمارهٔ ۵۲۰ (برلین)

۳۹ـ شمارهٔ ۶۰۵ (موجود درنسخه‌های برلین وایاصوفیا).

خودرا برده‌است واماارزش ادبی وتاریخی فرائدغیاثی چقدرباشد مطلبی‌است درخورتحقیق که ناچارروزی انشاءالله نه‌پردور انجام خواهدگرفت.

نسخه‌های خطی فرائد غیاثی

درچاپ حاضر این کتاب شش نسخهٔ خطی زیرمورد استفاده نگارنده بوده‌است

۱ـ نسخهٔ طهران (=ط) که سابقاً متعلق‌بوده است به‌آقای باستانی راد وفعلاً درتصرف کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه طهران است. این نسخه به‌خط‌خوش وخوانای نستعلیق در۷۰۲ صفحهٔ ۱۷ سطری نوشته شده و طبق جدول تطبیقی نگارندهٔ حاضر جمعاً حاوی ۴۵۲ نامه ومنشوراست که سیاههٔ آن را با اختلاف شماره‌ها درفهرست کتابخانه مرکزی می‌توان دید. این‌نسخه تاریخ کتابت‌ندارد وتنها تاریخی که‌درآن دیده می‌شود شعبان ۱۱۰۶ است درزیر دوسه‌بیت شعرکه در «دارالحراره عمان» بجهت یادگاری نوشته شده‌است ودرپائین همان صفحه شعردیگری هست وزیرآن‌کاتب که تخلص خودرا وفا نوشته سال ۱۱۶۰ را قید کرده است. این نسخه ظاهراً خیلی‌کهنه نیست و به‌گمان من از قرن دهم هجری فراتر نمی‌رود. مزیت آن‌نسبت به‌نسخه‌های دیگر از این حیث است که هرده باب فرائد غیاثی‌را دارد ولی باوجود این بیش ازدویست نامه درمجموع نسخه‌ها هست‌که دراین نسخه دیده نمی‌شود.

۲ـ نسخهٔ کتابخانهٔ اسعد افندی، شماره ۳۳۲۹ (=س) دارای ۲۴۷ برگ وجمعاً ۴۹۰ صفحهٔ ۲۷سطری متن کتاب است. این نسخه درذی‌الحجهٔ ۹۲۰ (نه۸۲۰ که در فهرست کتابخانهٔ مرکزی چاپ شده است) ملك حسن بن حسین تالش بوده است. پنج باب اول کتاب را دارد وجمعاً ۳۰۵ نامه و نوشته را شامل‌است. خط‌آن نستعلیق وموارد ناخوانا (لااقل درعکسی که مورداستفادهٔ من بوده است) فراوان است. ازنسخه‌های طهران وپاریس کهنه‌تربه‌نظر می‌رسد ولی خالی ازلغزشهای فراوان‌کاتب نیست. مانند نسخهٔ طهران تعدادی ازاوراق آن جابجا شده‌است که نگارنده درنسخهٔ عکسی خود مرتب کرده‌ام .

۳ـ نسخهٔ پارس (=پ)، شمارهٔ ۱۸۲۵ *Supl. Persan*
دارای ۳۱۸ برگ یا ۶۳۶ صفحهٔ ۱۷سطری است به‌خط‌نستعلیق خواناکه‌ظاهراً

ازروی نسخهٔ اسعد افندی استنساخ شده است (یا هردو دارای اصل واحد قدیم تری هستند). صفحهٔ ۶۳۶ که دوبیت ازاواسط نامهٔ شماره ۲۰۴ اسعد افندی را دارد بخطی غیر از خط تمـام کتاب نوشته شده . و بـا همان دو بیت پایان یـافته است و در زیر آن نوشته‌اند « تمت الکتاب بعون الملك الوهـاب» و سپس بهمین قلم دوم تاریخی هست که خوانا نیست و بـدان میماند که کسی خـواسته بـاشد آن را محو کند و فقط عبارت « فـی شهـر صفرالمظفر . ...من هجرة‌النبویه» را می‌شود خواند. بهرتقدیر این نسخه جمعاً ۲۴۷ نامه را شامل است‌که در۲۳۶ عدد آن با س مشترك است و۱۰ نامه دراین نسخه هست که درس نیست وبالعکس ۹۶عدد در س هست‌که دراین. نیست خط و ظـاهر آن از ط‌کهنه‌تر بنظرمیرسد ولی از س تازه‌تراست. سقطاتی هم داردکه رقم و شماره‌های دقیق آن را جدول تطبیقی نشان میدهد، بعض اوراق آن مانند نسخه های دیگر درصحافی جابجا شده است‌کـه نگارنده درنسخهٔ عکس خود مرتب ساخته‌ام.

۴- نسخهٔ برلین (=بر) (شماره ۱۰۶۰، ص۱۱۰ فهرست پرچ) کـه فعلاً درمخزن‌کتب دانشگاه توبینگن نگاهداری میشود. دارای ۳۸۲ برگ(۷۶۴ صفحهٔ ۱۷سطری) است وباب پنجم تادهم‌کتاب را شامل ودارای ۲۹۳ نوشته است وبعید نیست‌که‌کاتب آن‌خود یوسف اهل باشد ومکتوب سابق‌الذکرمؤلف به‌عبدالرحمن جامی دراین نسخه است. درآغازآن پس از ۶-۷ سطر مـؤلف مجدداً خودرا معرفی کرده می‌گویدکه این‌کتاب را درذی‌الحجهٔ سال۸۳۴ برای غیاث‌الدین وزیر «روح‌الله روحه وزاد فتوحه» فراهم آورده و«سخن سیصدکس (نه یکصدوهشتادکس) ازفضلای بانام انام... از سلاطین دیـن ودنیا و اساطین وزرا وکبراء واحبار اخیار سادات ونقبا ومشایخ وعلما» درآن جمع‌است، سپس عنوان پنج باب نخست راکه درمجلد یکم بـوده است می‌آورد و ازورق هفتم به‌متن‌کتاب می‌پردازد. درمجلد حاضرکه بخشی ازنیمهٔ اول را شامل‌است مجال استفاده ازین نسخه فراهم نبوده است تامیزان صحت ودقت قلم‌کاتـب سنجیده شود ولی قدمت آن و احتمال این‌که دستخط خود یـوسف اهل است بـالنسبه ضامنی است‌که می‌توان بدان اعتمادکرد وبرای‌بابهای پنجم تادهم آنرا اساس

کار قرارداد هرچند که این نسخه نیز مرتب نیست و چند برگ آن جابجا شده است. دانشمند دانش پژوه ریزاسامی نویسندگان این نسخه‌را در فهرست خود نیاورده‌اند.

۵- نسخهٔ ایاصوفیا (=ص)، شمارهٔ ۴۱۵۵ بخط محمدبن بدرالدین استادی که درذی‌قعده سال ۸۶۱ در تربت‌جام اتمام پذیرفته است. دارای ۱۱۶ برگ یا ۲۳۲ صفحه ۲۵ سطری متن‌است بخط ریزوفشرده نستعلیق درست وخوانا ودارای ۱۳۴ نامه ومنشور که مسلماً گزیده‌ایست ازمجموع ده‌باب کتاب ومحرر آن پیداست که مرد باسوادی بوده وباحتمال قوی آن را از روی نسخهٔ برلین رونویس کرده است.چنانکه صفحهٔ عنوان آن عیناً حتی از لحاظ خط و طرز سطر بندی شبیه است به‌صفحهٔ عنوان نسخهٔ برلین. درمواردی که نامه‌ای دراین گزیده وجود داشته باشد اختیار آن برنسخه‌های دیگرمرجح است.

۶- نسخهٔ توبینگین (=تو) ــ عکسی که ازاین نسخه دراختیارمن‌است نه‌آغازدارد ونه انجام ومتن ۱۳۰ انشای فرائد غیاثی را بدون ترتیب معین و خاصی درمتن وهامش ۸۱ برگ و۱۶۰ صفحه شامل‌است. صفحهٔ اول خطی دیگر وکتابی دیگراست وصفحهٔ آخرحکایاتی‌است ازمقامات ژنده‌پیل احمدجام‌ایضاً بخطی‌غیرازخط متن‌اصلی ومعلوم من نیست که این دوصفحه چگونه‌ضمیمهٔ‌سروته این‌دستنویس‌ناقص‌شده‌است. تاریخ‌نسخه (لااقل بوضعی که‌فعلاً من بدان‌دسترس دارم) طبعاً دانسته‌نیست. خط‌آن‌کهنه است وروایت‌آن خاصه‌هرجا که متن‌عربی است از نسخه‌های طهران و پاریس واسعد افندی بسیار بهتر و صحیح‌تراست.

سخنی درروش تصحیح این‌کتاب

درشرح نسخه‌ها گفته شد که،هیچ‌کدام‌کامل وشامل سرتاسر کتاب نیست نسخهٔ طهران که ازهمه بزرگتر واحتمالاً تازه‌تر ومشتمل برهرده‌باب‌کتاب است فقط ۴۵۲ انشاء دارد ودویست تای دیگررا فاقد است.

نسخه‌های اسعدافندی وپاریس که شبیه به‌یکدیگرند ودومی‌ظاهراً ازروی اولی رونویس شده‌است نیمهٔ اول‌کتاب را دارند و نسخهٔ برلین نیمهٔ دوم را و

دو نسخهٔ دیگر یکی گزیده‌ایست مختصر که حجم آن ازحیث شماره تقریباً یك‌پنجم تمام کتاب است ودیگری (توبینگن) آغاز وانجام ندارد وتعداد منشآتش مانند آن دیگری یك‌پنجم متن است وترتیب روشنی هم درهیچیك ازآن دو ملحوظ نیست. بنابراین برای پنج باب نخست نسخهٔ اسعد افندی را اساس چاپ‌حاضر قرارداده‌ام وازنسخه‌های پاریس وطهران برای تصحیح آن کمك گرفته‌ام و در مواردی که متن نامه‌ای درنسخه‌های ایاصوفیا وتوبینگن هم موجود باشد بدیهی است که ازآن دونیز بهره برده‌ام ودرمجلات بعدی نیمهٔ نخست منشآتی‌را که س ندارد وفقط پ یایکی‌دودستنویس دیگر اضافه دارند بمتن خواهم افزود. روش تصحیح من روش تلفیقی است بدو دلیل عمده: یکی اینکه تمام این دستنویس‌ها بخصوص اسعد افندی وطهران وپاریس هریك بنوبت خود دارای نقائص و افتادگی‌ها ولغزشهای بسیاراست. عباراتی که درمتن میان دوابروگذارده‌ام در یك یا دونسخه وجود ندارد ووفور چنین موارد نشانه‌ایست از بی‌ثباتی وضع دستنویس‌ها وکم‌دقتی‌کاتبان‌آن. این افتادگی‌ها اگرمرتباً دریکی بود ودردیگری نبود میشد یکی‌راکه کهنه‌تر است درمتن آورد وافتادگی‌هارادرقیاس با آن‌به‌متن افزود یادرحاشیه نقل نمود. ولی متأسفانه هرسه دستنویس ازاین‌گونه موارد دارند ودرآنها گاهی پاره‌هائی حذف شده‌که مسلماً درمتن اصلی بوده است و نمی‌توان‌گمان‌کرد که وجودش دریك یا دونسخهٔ دیگر زائد والحاقی‌است زیرا بی‌وجودآنها عبارات ناقص ومعنی زائل یاضعیف می‌گردد. پس چاره را دراین دیده‌ام‌که این‌گونه افتادگی‌هارا، درهرنسخه‌ای که باشد، درمتن میان دوابرو بیاورم واختلاف را درحاشیه قیدکنم. همین روش انتخابی‌را درتصحیح واژه‌ها وجمله‌ها بکاربرده‌ام یعنی بریك دستنویس تکیه نکرده‌ام زیرا خطاهای مربوط بنقل عبارتی یاشعروآیه وحدیث ومثلی یاواژه‌ای چنان نیست‌که بتوان آن را به‌نویسندهٔ اصلی‌نسبت داد. مثلاً اگرآیه‌ای ازقرآن‌کریم بخطا روایت شده‌است البته بایدآن را تصحیح نمود وخطای‌کاتب را درزیرنویس نشان‌داد. نمونه‌های این‌گونه اشتباهات‌که مرا ازاعتماد بیك نسخهٔ واحد بازداشته وبروش تلفیق و انتخاب روایت درست واداشته است درنامه‌های این مجلد بسیار دیده میشود و خواننده می‌تواند خود آنهارا بیابد.

دلیل عمدهٔ دوم این است‌که مفهوم ومقصود این منشآت هرگز با تغییر

احتمالی یك عبارت وچند لفظ به‌دست‌کاتبی متأخرازمیان نمی‌رود واگرزیبائی و لطفی‌درسبك‌آن باشد چنان‌نیست‌که‌باتصرف‌فرضی کسی کمتر یازیادترشده باشد. درنخستین بیت‌مثنوی‌معنوی‌مولانا فرق مهمی‌هست درمیان «بشنوازنی»و«بشنواین نی»ومیان‌معنای‌حاصل‌ازبیت‌درصورتی که«شکایت» درمصراع‌اول‌باشدو«حکایت» درمصراع دوم یابرعکس. همچنان است‌کار این‌گونه تحریفات که در دیوان خواجهٔ لسان‌الغیب شیراززیاد دیده میشود وکشف آن‌کاری است که حافظ‌ـ شناسان را چندین ده‌سال است‌که سرگرم وسرمست خود داشته است وبا آن‌که راه دراز وپایان ناپیداست هرچه رنج برند وبکوشند و بنویسند سعیشان‌مشکور است وخدمتی شریف به‌زبان فارسی وشعرافسونگر سحرآمیز غزل‌سرای بزرگ شمرده میشود. امادرمورد نامه وانشایی‌که بیش ازنود درصد آن بازیهای خشك وبی‌مزهٔ الفاظ وتعارفات دروغ وبی‌روح بوده عبارات والفاظش اقلاً دریکصد مکتوب دیگرکمابیش بهمان ترتیب تکرار میشود پافشاری در حفظ یك نسخهٔ اساس ولو نادرست وسست باشد تعصبی است بی‌جاکه تنها خاصیتش این است که مفهوم را پیچیده ودرلابلای زیرنویسها پنهان‌کند وخواننده را سرگردان و دل‌سرد سازد.

کارتهیهٔ این متن آسان نبوده است. چندین ماه را منحصراً دراین‌کوشش گذرانده‌ام‌که‌فهرستی ازمندرجات نسخه‌های موجود ترتیب دهم‌که پیش‌ازشروع به‌رونویسی بدانم‌که هرنامه ازکی وبه‌کی است وآغاز وانجام‌آن چیست تا در نتیجه معلوم‌گرددکه هرنامه‌ای درکدام یك ازدستنویسها هست ودرکدام ورق و صفحه است. کشف این معلومات لازم مقدماتی دشواریهای بسیار داشته‌است چه گاهی یك نامه را نسخه‌های مختلف به نویسندگان یا گیرندگان متفاوت نسبت داده‌اند، یا چندسطراول یك‌انشای واحد دردستنویسهائی که آنرا دارند مختلف است ومدتی صرف وقت ودقت لازم دارد تامعلوم شودکه‌آن اختلافات سطحی واصل‌نامه درآن‌چندنسخه یکی است. این تفحص وتطبیق جمعاً دربارهٔ ۱۵۶۱ مکتوب وانشای‌کوچك وبزرگ‌که اکثراً تابع ترتیب درستی هم نیست کاری ملال‌آور ودشوار بوده‌است وحال‌که مجلد اول آماده شده است خوشحالم که این راه خستگی‌آوررا پیموده‌ام وامیدم اینست‌که باقی‌کتاب را سریع‌تر آماده کنم وعرضهٔ دوستداران بنمایم.

حاجت به‌ذکر نیست که تصحیح این‌منشآت باسبکی چنین‌مصنوع ودشوار واین همه اقتباسات عربی که چه‌بسا درنسخه‌های مختلف خوانا هم نیست نه‌آسان بوده است نه‌مفید لذتی که پژوهنده را از تتبع‌وکنجکاوی درنسخه‌های دیوان شاعری بزرگ یانثری روان ودلکش دست میدهد. تنها سائق نگارنده در ادامهٔ‌کار برسر این کتاب این بوده‌است وخواهد بود که معتقدم که در این ۶۵۰ انشای تاریخی وادبی حتماً فوائد بسیار فراوانی هست که باید بدست پژوهشگران آینده روشن‌گردد و به‌هرصورت تصحیح وچاپ این متن که میراثی است تقریباً پانصدوپنجاه ساله‌قدمی‌لازم‌است وماخود کتاب راخواه بپسندیم یانپسندیم باید بپذیریم که جزء ذخائر زبان وسنت‌ادبی ماست که ناچار باید ازکنج نسیان‌بیرون کشیده شود وعرضهٔ بازار اهل ادب‌گردد ودرگنجینهٔ‌کتب فارسی جائی‌را که در خور آنست احراز کند.

اختلاف دستنویس‌ها بجای آن‌که طبق معمول درزیرهرصفحه آورده‌شود درپایان نامه‌ها قرار داده شده‌است. توضیح لازم دربارهٔ احادیث وامثال واشعار ولغات مشکل ونادر وفهرست‌کامل درپایان جلد آخر خواهد آمد. شماره‌گذاری نامه‌ها ازاین جانب است.

نسخه‌های شش‌گانهٔ‌کتاب باعلائم اختصاری زیر نموده شده است.

س= اسعد افندی

پ= پاریس

ط= طهران

بر= برلین

ص= اياصوفيا

تو= توبینگن

کلمات بیت وشعر و(ع) (یعنی مصراع) درنسخه‌های خطی گاهی هست وگاهی‌نیست وبنده درمتن‌چاپی همه‌جا این سه‌کلمه‌را آورده‌ام. رسم‌الخط چاپ حاضر رسم‌الخطامروزی ودرمواردی (مانند به‌بجای ب) اختیار بنیاد فرهنگ است. درضبط اختلافات روش ساده‌ای بکار رفته است بدین ترتیب‌که پس از حرف رمز نسخه یا نسخه‌های بدل دونقطه وپس ازآن صورت مضبوط در آنها نقل‌گردیده است وعلامت تیره پس ازدونقطه دلیل است برآن‌که واژه یاعبارتی

درنسخه یا نسخه‌های بدل‌نیست. مثلاً اگر درنسخهٔ اسعد افندی «کردگار» هست ودرنسخه‌های پاریس وطهران «پروردگار»، این اختلاف بدین‌گونه نموده شده است: پ‌ط: پروردگار، واگرنسخه بدلها این‌واژه را اصلاً ندارند ضبط حاشیه چنین است: پ ط : ـ . علامت بعلاوه (+) نشان میدهدکه نسخه بدل چیزی بزرگ، یعنی‌نسخهٔ توبینگن‌کلمهٔ «بزرگ»را اضافی داردکه نسخهٔ اساس ونسخه اضافه برمتن دارد، مثلا تو:+ بدلهای دیگر ندارند.

درخاتمه لازم میدانم که از استاد دانشمند **جناب آقای دکترخانلری** سپاسگزاری نمایم‌که بالطف بسیار و به‌آسانی چاپ این‌کتاب را در سلسلهٔ انتشارات بنیاد فرهنگ ایران پذیرفتند.

ازدوست معظم استاد **محمدتقی دانش‌پژوه** نیز که دربهار۱۳۵۳ یك‌چند دردانشگاه شیکاگو رفیق همدم این بنده بودند وباکمکهای بی‌دریغ خود گره ازبسیاری ازمشکلات موجود درمتن حاضرگشودند صمیمانه تشکرمی‌کنم و سلامت‌وسعادت روزافزون آن فاضل عزیز گرانقدر را ازحق متعال آرزومندم.

حشمت موید

طهران، خرداد ماه ۱۳۵۴

جدول تطبیقی منشآت فرائد غیاثی

ستون یکم شمارهٔ ترتیبی همهٔ منشآت کتاب است
س= اسعد افندی، پ= پاریس، ط= طهران
بر= برلین، ص= ایاصوفیا، تو= توبینگن

	س	پ	ط	بر	ص	تو
۱	۴/۱	۱۲/۱	–	–	۶/۱	–
۲	۷/۲	۱۶/۲	–	–	۹/۲	–
۳	۹/۳	۱۸/۳	–	–	۱۰/۳	–
۴	۹/۴	۱۹/۴	–	–	۱۱/۴	–
۵	۱۰/۵	۲۰/۵	–	–	۱۱/۵	–
۶	۱۰/۶	۲۱/۶	–	–	۱۲/۶	–
۷	۱۰/۷	۲۱/۷	–	–	۱۲/۷	–
۸	۱۲/۸	۲۳/۸	–	–	۱۳/۸	–
۹	۱۲/۹	۲۴/۹	–	–	۱۴/۹	–
۱۰	۱۳/۱۰	۲۵/۱۰	–	–	۱۵/۱۰	۶۴/۱۱۲
۱۱	۱۴/۱۱	۲۶/۱۱	–	–	–	۶۳/۱۰۷
۱۲	۱۴/۱۲	۲۷/۱۲	–	–	۱۵/۱۱	–
۱۳	۱۶/۱۳	۲۹/۱۳	–	–	۱۷/۱۲	–
۱۴	۱۶/۱۴	۳۰/۱۴	–	–	۱۷/۱۳	–
۱۵	۱۶/۱۵	۳۰/۱۵	–	–	–	–
۱۶	۱۷/۱۶	۳۱/۱۶	–		۱۷/۱۴	–
۱۷	۱۷/۱۷	۳۲/۱۷	–	–	۱۸/۱۵	–

	س	پ	ط	بر	ص	لو
۱۸	۱۸/۱۸	۳۳/۱۸	–	–	–	–
۱۹	۱۸/۱۹	۳۴/۱۹	–	–	–	–
۲۰	۱۹/۲۰	۳۵/۲۰	–	–	–	–
۲۱	۲۰/۲۱	۳۷/۲۱	–	–	–	–
۲۲	۲۱/۲۲	۳۸/۲۲	–	–	–	–
۲۳	۲۲/۲۳	۴۰/۲۳	–	–	–	–
۲۴	۲۳/۲۴	۴۲/۲۴	–	–	۱۸/۱۶	–
۲۵	۲۴/۲۵	۴۲/۲۵	–	–	۱۹/۱۷	–
۲۶	۲۴/۲۶	۴۳/۲۶	–	–	۱۹/۱۸	–
۲۷	۲۵/۲۷	۴۴/۲۷	–	–	–	–
۲۸	۲۷/۲۸	۴۷/۲۸	–	–	–	–
۲۹	۲۷/۲۹	۴۸/۲۹	–	–	–	–
۳۰	۲۸/۳۰	۴۹/۳۰	–	–	–	–
۳۱	۳۱/۳۱	۵۴/۳۱	–	–	–	–
۳۲	۳۲/۳۲	۵۵/۳۲	–	–	۲۰/۱۹	–
۳۳	۳۳/۳۳	۵۷/۳۳	–	–	–	–
۳۴	۳۴/۳۴	۵۹/۳۴	–	–	۲۱/۲۰	–
۳۵	۳۴/۳۵	۵۹/۳۵	–	–	–	–
۳۶	۳۵/۳۶	۶۰/۳۶	–	–	–	–
۳۷	۳۵/۳۷	۶۱/۳۷	–	–	–	–
۳۸	۳۶/۳۸	۶۳/۳۸	–	–	۲۱/۲۱	–
۳۹	۳۷/۳۹	۶۴/۳۹	–	–	–	–
۴۰	۳۷/۴۰	۶۵/۴۰	–	–	۲۲/۲۲	–
۴۱	۴۰/۴۱	۶۹/۴۱	–	–	–	۱۶/۲۲
۴۲	۴۱/۴۲	۷۱/۴۲	–	–	۲۵/۲۳	۳۰/۴۱
۴۳	۴۱/۴۳	۷۲/۴۳	–	–	–	–
۴۴	۴۲/۴۴	۷۳/۴۴	–	–	–	۶۵/۱۱۵
۴۵	۴۵/۴۵	۷۷/۴۵	–	–	–	۷۲/۱۲۳
۴۶	۴۶/۴۶	۸۰/۴۶	–	–	–	۷۹/۱۲۸
۴۷	۴۷/۴۷	۸۲/۴۷	–	–	–	۸۱/۱۳۰
۴۸	۴۸/۴۸	۸۳/۴۸	–	–	–	–

	س	پ	ط	بر	ص	تو
۴۹	۴۸/۴۹	۸۴/۴۹	–	–	–	–
۵۰	۴۹/۵۰	۸۵/۵۰	–	–	–	–
۵۱	۴۹/۵۱	۸۶/۵۱	–	–	–	–
۵۲	۵۱/۵۲	۸۸/۵۲	–	–	۲۵/۲۴	–
۵۳	۵۱/۵۳	۸۹/۵۳	–	–	–	–
۵۴	۵۲/۵۴	۹۰/۵۴	–	–	–	–
۵۵	۵۲/۵۵	۹۱/۵۵	–	–	–	–
۵۶	۵۳/۵۶	۹۲/۵۶	–	–	–	–
۵۷	۵۴/۵۷	۹۳/۵۷	–	–	–	–
۵۸	۵۵/۵۸	۹۵/۵۸	–	–	–	–
۵۹	۵۵/۵۹	۹۶/۵۹	–	–	–	–
۶۰	۵۶/۶۰	۹۷/۶۰	–	–	۲۶/۲۵	–
۶۱	۵۶/۶۱	۹۸/۶۱	–	–	–	–
۶۲	۵۸/۶۲	۱۰۲/۶۲	–	–	۲۷/۲۶	–
۶۳	۵۹/۶۳	۱۰۳/۶۳	–	–	۲۸/۲۷	–
۶۴	۶۱/۶۴	۱۰۶/۶۴	–	–	–	–
۶۵	۶۲/۶۵	۱۰۸/۶۵	–	–	–	–
۶۶	۶۳/۶۶	۱۱۰/۶۶	–	–	–	–
۶۷	۶۳/۶۷	۱۱۱/۶۷	–	–	–	–
۶۸	۶۴/۶۸	۱۱۳/۶۸	–	–	–	–
۶۹	۶۵/۶۹	۱۱۳/۶۹	–	–	–	–
۷۰	۶۵/۷۰	۱۱۴/۷۰	–	–	–	–
۷۱	۶۶/۷۱	۱۱۶/۷۱	–	–	–	–
۷۲	۶۶/۷۲	۱۱۷/۷۲	–	–	–	–
۷۳	۶۸/۷۳	۱۲۰/۷۳	–	–	–	–
۷۴	۶۹/۷۴	۱۲۳/۷۴[1]	–	–	–	–
۷۵	۷۰/۷۵	– «	–	–	–	–
۷۶	۷۱/۷۶	– «	–	–	–	–
۷۷	۷۲/۷۷	– «	۶۵/۴۳	–	–	–
۷۸	۷۳/۷۸	– «	۶۶/۴۴	–	–	–
۷۹	۷۳/۷۹	– «	۶۷/۴۵	–	–	–

۱ـ فقط نیمی از متن را دارد

	س	پ	ط	بر	ص	تو
۸۰	۷۴/۸۰	- «	۶۸/۴۶	-	-	-
۸۱	۷۴/۸۱	- «	۶۸/۴۷	-	-	-
۸۲	۷۵/۸۲	- «	۶۹/۴۸	-	-	-
۸۳	۷۷/۸۳	۱۲۴/۷۵[1]	۷۱/۱۱	-	-	-
۸۴	۷۸/۸۴	۱۲۵/۷۶	۲۵/۱۲	-	-	-
۸۵	۷۹/۸۵	۱۲۷/۷۷	۲۶/۱۳	-	-	-
۸۶	۸۰/۸۶	۱۲۸/۷۸	۲۸/۱۴	-	-	-
۸۷	۸۱/۸۷	۱۳۰/۷۹	۲۹/۱۵	-	-	-
۸۸	۸۲/۸۸	۱۳۱/۸۰	۳۰/۱۶	-	-	-
۸۹	۸۲/۸۹	۱۳۳/۸۱	۳۱/۱۷	-	-	-
۹۰	۸۴/۹۰	۱۳۵/۸۲	۳۲/۱۸	-	-	-
۹۱	۸۷/۹۱	۱۴۱/۸۳	۳۷/۱۹	-	-	-
۹۲	۸۷/۹۲	۱۴۲/۸۴	۳۸/۲۰	-	-	-
۹۳	۸۸/۹۳	۱۴۳/۸۵	۳۹/۲۱	-	-	-
۹۴	۸۹/۹۴	۱۴۴/۸۶	۳۹/۲۲	-	۲۹/۲۸	-
۹۵	۸۹/۹۵	۱۴۵/۸۷	۴۰/۲۳	-	-	-
۹۶	۹۰/۹۶	۱۴۵/۸۸	۴۰/۲۴	-	-	-
۹۷	۹۳/۹۷	۱۵۱/۸۹	۴۴/۲۵	-	-	-
۹۸	۹۴/۹۸	۱۵۳/۹۰	۴۶/۲۶	-	-	-
۹۹	۹۵/۹۹	۱۵۴/۹۱	۴۷/۲۷	-	-	-
۱۰۰	۹۶/۱۰۰	۱۵۶/۹۲	۴۸/۲۸	-	-	-
۱۰۱	۹۷/۱۰۱	۱۵۷/۹۳	۴۹/۲۹	-	-	-
۱۰۲	۹۸/۱۰۲	۱۵۸/۹۴	۵۰/۳۰	-	-	-
۱۰۳	۹۸/۱۰۳	۱۵۹/۹۵	۵۱/۳۱	۳۵۴/۲۷۸	۳۰/۲۹	-
۱۰۴	۱۰۱/۱۰۴	-	-	-	-	-
۱۰۵	۱۰۲/۱۰۵	۱۶۲/۹۶	۵۳/۳۲	-	-	-
۱۰۶	۱۰۴/۱۰۶	۱۶۴/۹۷	۵۵/۳۳	-	-	-
۱۰۷	۱۰۵/۱۰۷	۱۶۵/۹۸	۵۶/۳۴	-	-	-
۱۰۸	۱۰۵/۱۰۸	۱۶۶/۹۹	۵۷/۳۵	-	۳۲/۳۰	-
۱۰۹	۱۰۶/۱۰۹	۱۶۸/۱۰۰	۵۸/۳۶	-	-	۴۱/۶۳
۱۱۰	۱۰۶/۱۱۰	۱۶۸/۱۰۱	۵۸/۳۷	-	-	-

۱ــ تقریباً نیمی از متن را دارد

	س	پ	ط	بر	ص	تو
۱۱۱	۱۰۷/۱۱۱	۱۷۰/۱۰۲	۵۹/۳۸	–	–	–
۱۱۲	۱۰۸/۱۱۲	۱۷۱/۱۰۳	۶۰/۳۹	–	–	۵۹/۹۷
۱۱۳	۱۰۸/۱۱۳	۱۷۱/۱۰۴	۶۱/۴۰	–	–	–
۱۱۴	۱۰۹/۱۱۴	۱۷۲/۱۰۵	۶۱/۴۱	–	–	۷۱/۱۲۱
۱۱۵	۱۰۹/۱۱۵	۱۷۳/۱۰۶	۶۲/۴۲	–	–	–
۱۱۶	۱۱۱/۱۱۶	۱۷۶/۱۰۷	۱۶/۱	–	–	–
۱۱۷	۱۱۲/۱۱۷	۱۷۸/۱۰۸	۱۸/۲	–	–	–
۱۱۸	۱۱۳/۱۱۸	۱۷۹/۱۰۹	۱۹/۳	–	–	–
۱۱۹	۱۱۳/۱۱۹	۱۸۰/۱۱۰	۱۹/۴	–	۳۳/۳۱	–
۱۲۰	۱۱۴/۱۲۰	۱۸۱/۱۱۱	۲۰/۵	–	–	–
۱۲۱	۱۱۴/۱۲۱	۱۸۱/۱۱۲	۲۰/۶	–	–	–
۱۲۲	۱۱۵/۱۲۲	۱۸۲/۱۱۳	۲۱/۷	–	–	–
۱۲۳	۱۱۵/۱۲۳	۱۸۳/۱۱۴	۲۱/۸	–	–	–
۱۲۴	–	۱۸۳/۱۱۵	۲۲/۹	–	–	–
۱۲۵	۱۱۶/۱۲۴	۱۸۴/۱۱۶	۲۲/۱۰	–	–	–
۱۲۶	۱۱۷/۱۲۵	۱۸۶/۱۱۷	۷۲/۴۹	–	۳۴/۳۲	–
۱۲۷	۱۱۷/۱۲۶	۱۸۷/۱۱۸	۷۳/۵۰	–	۳۴/۳۳	–
۱۲۸	۱۱۸/۱۲۷	۱۸۸/۱۱۹	۷۳/۵۱	–	–	–
۱۲۹	۱۱۸/۱۲۸	۱۸۹/۱۲۰	۷۴/۵۲	–	–	–
۱۳۰	۱۱۹/۱۲۹	۱۹۰/۱۲۱	۷۵/۵۳	–	–	–
۱۳۱	۱۱۹/۱۳۰	۱۹۰/۱۲۲	۷۵/۵۴	–	–	–
۱۳۲	۱۲۰/۱۳۱	۱۹۱/۱۲۳	۷۶/۵۵	–	–	–
۱۳۳	۱۲۲/۱۳۲	۱۹۴/۱۲۴	۷۸/۵۶	–	–	–
۱۳۴	۱۲۲/۱۳۳	۱۹۵/۱۲۵	۷۹/۵۷	۳۰۴/۲۵۳	–	–
۱۳۵	۱۳۲/۱۵۰	۱۹۶/۱۲۶	۸۰/۵۸	–	–	–
۱۳۶	۱۲۳/۱۳۴	۱۹۸/۱۲۷	۸۲/۵۹	–	–	–
۱۳۷	۱۲۴/۱۳۵	۲۰۰/۱۲۹	۸۳/۶۱	–	–	–
۱۳۸	۱۲۴/۱۳۶	۲۰۱/۱۳۰	۸۴/۶۲	–	–	–
۱۳۹	۱۲۵/۱۳۷	۲۰۲/۱۳۱	۸۵/۶۳	–	–	–
۱۴۰	۱۲۵/۱۳۸	۲۰۰/۱۲۸	۸۳/۶۰	–	–	۶۲/۱۰۵
۱۴۱	۱۲۶/۱۳۹	۲۰۳/۱۳۲	۸۵/۶۴	–	–	۶۴/۱۱۰

	ص	پ	ط	بر	ص	تو
۱۴۲	۱۲۶/۱۴۰	۲۰۴/۱۳۳	۸۶/۶۵	-	-	۶۴/۱۱۱
۱۴۳	۱۲۶/۱۴۱	۲۰۴/۱۳۴	۸۶/۶۶	-	-	-
۱۴۴	۱۲۷/۱۴۲	۲۰۵/۱۳۵	۸۷/۶۷	-	-	-
۱۴۵	۱۲۸/۱۴۳	۲۰۶/۱۳۶	۸۸/۶۸	-	-	-
۱۴۶	۱۲۸/۱۴۴	۲۰۷/۱۳۷	۸۹/۶۹	-	۳۵/۳۴	-
۱۴۷	۱۲۹/۱۴۵	۲۰۸/۱۳۸	۹۰/۷۰	-	-	-
۱۴۸	۱۲۹/۱۴۶	۲۰۹/۱۳۹	۹۰/۷۱	-	-	-
۱۴۹	۱۳۰/۱۴۷	۲۱۱/۱۴۰	۹۲/۷۲	-	-	-
۱۵۰	۱۳۱/۱۴۸	۲۱۱/۱۴۱	۹۲/۷۳	-	-	-
۱۵۱	۱۳۱/۱۴۹	۲۱۲/۱۴۲	۹۳/۷۴	-	-	-
۱۵۲	۱۳۳/۱۵۱	۲۱۳/۱۴۳	۹۳/۷۵	-	-	-
۱۵۳	۱۳۳/۱۵۲	۲۱۳/۱۴۴	۹۴/۷۶	-	-	-
۱۵۴	۱۳۵/۱۵۳	۲۱۵/۱۴۵	۹۵/۷۷	-	-	-
۱۵۵	۱۳۵/۱۵۴	۲۱۶/۱۴۶	۹۶/۷۸	-	-	-
۱۵۶	-	۲۱۶/۱۴۷	۹۶/۷۹	-	-	-
۱۵۷	۱۳۵/۱۵۵	۲۱۷/۱۴۸	۹۶/۸۰	-	-	-
۱۵۸	۱۳۶/۱۵۶	۲۱۷/۱۴۹	۹۷/۸۱	-	-	-
۱۵۹	۱۳۶/۱۵۷	۲۱۸/۱۵۰	۹۷/۸۲	-	-	-
۱۶۰	۱۳۷/۱۵۸	۲۱۹/۱۵۱	۹۸/۸۳	-	-	-
۱۶۱	۱۳۸/۱۵۹	۲۲۱/۱۵۲	۹۹/۸۴	-	-	-
۱۶۲	۱۳۸/۱۶۰	۲۲۱/۱۵۳	۱۰۰/۸۵	-	-	-
۱۶۳	۱۳۹/۱۶۱	۲۲۲/۱۵۴	۱۰۰/۸۶	-	-	-
۱۶۴	-	۲۲۲/۱۵۵	۱۰۱/۸۷	-	-	-
۱۶۵	۱۳۹/۱۶۲	-	-	-	-	-
۱۶۶	۱۴۰/۱۶۳	۲۲۳/۱۵۶	۱۰۱/۸۸	-	۳۵/۳۵	-
۱۶۷	۱۴۱/۱۶۴	۲۲۴/۱۵۷	۱۰۲/۸۹	-	-	-
۱۶۸	۱۴۲/۱۶۵	۲۲۵/۱۵۸	۱۰۳/۹۰	-	-	-
۱۶۹	۱۴۳/۱۶۶	۲۲۷/۱۵۹	۱۰۴/۹۱	-	-	-
۱۷۰	۱۴۳/۱۶۷	۲۲۷/۱۶۰	۱۰۴/۹۲	-	-	-
۱۷۱	۱۴۵/۱۶۸	۲۲۶/۱۶۱	۱۰۶/۹۳	-	-	-
۱۷۲	۱۴۵/۱۶۹	۲۳۱/۱۶۲	۱۰۷/۹۴	-	-	-

	س	پ	ط	بر	ص	کو
۱۷۳	۱۴۶/۱۷۰	۲۳۲/۱۶۳	۱۰۷/۹۵	–	–	–
۱۷۴	۱۴۷/۱۷۱	۲۳۳/۱۶۴[1]	۱۰۸/۹۶	–	–	–
۱۷۵	–	۲۳۴/۱۶۵	۱۲۰/۱۱۲	–	–	–
۱۷۶	۱۴۷/۱۷۲	–	۱۰۹/۹۷	–	–	–
۱۷۷	۱۴۸/۱۷۳	–	۱۱۰/۹۸	–	–	–
۱۷۸	۱۴۸/۱۷۴	–	۱۱۰/۹۹	–	–	–
۱۷۹	۱۴۸/۱۷۵	–	۱۱۰/۱۰۰	–	–	–
۱۸۰	۱۴۹/۱۷۶	–	۱۱۱/۱۰۱	–	–	–
۱۸۱	۱۴۹/۱۷۷	–	۱۱۲/۱۰۲	–	–	–
۱۸۲	۱۵۰/۱۷۸	–	۱۱۲/۱۰۳	–	–	–
۱۸۳	۱۵۱/۱۷۹	–	۱۱۴/۱۰۴	–	–	–
۱۸۴	۱۵۲/۱۸۰	–	۱۱۵/۱۰۶	–	–	–
۱۸۵	۱۵۲/۱۸۱	–	۱۱۶/۱۰۷	–	–	–
۱۸۶	۱۵۳/۱۸۲	–	۱۱۷/۱۰۸	–	–	–
۱۸۷	۱۵۴/۱۸۳	–	۱۱۸/۱۰۹	–	–	–
۱۸۸	۱۵۴/۱۸۴	–	۱۱۹/۱۱۰	–	–	–
۱۸۹	۱۵۵/۱۸۵	–	۱۲۰/۱۱۱	–	–	–
۱۹۰	۱۵۵/۱۸۶	–[2]	۱۲۱/۱۱۳	–	–	–
۱۹۱	۱۵۷/۱۸۷	–	۱۲۲/۱۱۴	–	–	–
۱۹۲	۱۵۸/۱۸۸	۲۳۵/۱۶۷	۱۲۶/۱۱۶	–	–	–
۱۹۳	۱۵۸/۱۸۹	۲۳۵/۱۶۶[3]	۱۲۴/۱۱۵	–	–	–
۱۹۴	۱۶۰/۱۹۰	۲۳۶/۱۶۸	۱۲۶/۱۱۷	–	–	–
۱۹۵	۱۶۰/۱۹۱	۲۳۷/۱۶۹	۱۲۷/۱۱۸	–	–	–
۱۹۶	۱۶۱/۱۹۲	–	–	–	–	–
۱۹۷	۱۶۱/۱۹۳	۲۳۷/۱۷۰	۱۲۷/۱۱۹	–	–	۲۸/۳۳

۱ـ ناتمام

۲ـ فقط عنوان آن هست در ۲۳۵

۳ـ فقط چند سطر پایان آن

	س	پ	ط	بر	ص	تو
۱۹۸	۱۶۲/۱۹۴	۲۳۸/۱۷۱	۱۲۸/۱۲۰	-	۳۶/۳۶	۳۰/۴۲
۱۹۹	۱۶۳/۱۹۵	۲۳۹/۱۷۲	۱۲۹/۱۲۱	-	-	۵۷/۹۴
۲۰۰	۱۶۳/۱۹۶	۲۴۰/۱۷۳	۱۲۹/۱۲۲	-	-	-
۲۰۱	۱۶۴/۱۹۷	۲۴۱/۱۷۴	۱۳۰/۱۲۳	-	-	۶۵/۱۱۳
۲۰۲	۱۶۴/۱۹۸	۲۴۲/۱۷۵	۱۳۰/۱۲۴	-	۳۷/۳۷	۶۵/۱۱۴
۲۰۳	۱۶۵/۱۹۹	۲۴۲/۱۷۶	۱۳۱/۱۲۵[1]	-	-	۷۷/۱۲۵
۲۰۴	۱۶۶/۲۰۰	۲۴۴/۱۷۸	-	-	-	-
۲۰۵	۱۶۶/۲۰۱	۲۴۴/۱۷۷	-	-	۳۷/۳۸	-
۲۰۶	۱۶۷/۲۰۲	۲۴۵/۱۷۹[2]	۱۳۱/۱۲۶[3]	-	-	-
۲۰۷	۱۶۷/۲۰۳	-	۱۳۱/۱۲۷	-	-	-
۲۰۸	۱۶۷/۲۰۴	-	۱۳۲/۱۲۸	-	-	-
۲۰۹	۱۶۸/۲۰۵	-	-	-	-	-
۲۱۰	۱۶۸/۲۰۶	-	۱۳۲/۱۲۹	-	-	-
۲۱۱	۱۶۹/۲۰۷	۲۴۵/۱۸۰[4]	۱۳۳/۱۳۰	-	-	-
۲۱۲	۱۷۲/۲۰۸	۲۴۸/۱۸۲	۱۳۷/۱۳۲	-	-	-
۲۱۳	-	۲۴۷/۱۸۱	۱۳۷/۱۳۱	-	-	-
۲۱۴	۱۷۴/۲۰۹	۲۵۰/۱۸۳	۱۳۸/۱۳۳	-	-	-
۲۱۵	۱۷۶/۲۱۰	۲۵۴/۱۸۴	۱۴۱/۱۳۴	-	-	-
۲۱۶	۱۷۷/۲۱۱	۲۵۵/۱۸۵	۱۴۲/۱۳۵	-	-	-
۲۱۷	۱۷۸/۲۱۲	-	-	-	-	-
۲۱۸	۱۷۹/۲۱۳	-	-	-	-	-
۲۱۹	۱۷۹/۲۱۴	-	-	-	-	-
۲۲۰	۱۸۰/۲۱۵	-	-	-	-	-
۲۲۱	۱۸۰/۲۱۶	-	-	-	-	-
۲۲۲	۱۸۱/۲۱۷	-	-	-	-	-
۲۲۳	۱۸۱/۲۱۸	-	-	-	-	-
۲۲۴	۱۸۲/۲۱۹	-	-	-	-	-
۲۲۵	۱۸۸/۲۲۰	-	-	-	-	-
۲۲۶	۱۸۹/۲۲۱	-	-	-	-	-

۱ـ فقط ۵ سطر آغاز
۲ـ فقط عنوان و بیت آغاز
۳ـ فقط ۱۱ سطر پایان
۴ـ چند صفحهٔ آخر نامه

	س	پ	ط	بر	ص	تو
۲۲۷	۱۹۰/۲۲۲	-	-	-	-	-
۲۲۸	۱۹۰/۲۲۳	-	-	-	-	-
۲۲۹	۱۹۲/۲۲۴	-	-	-	-	-
۲۳۰	۱۹۲/۲۲۵	-	-	-	-	-
۲۳۱	۱۹۴/۲۲۶	-	-	-	-	-
۲۳۲	۱۹۴/۲۲۷	-	-	-	-	-
۲۳۳	۱۹۴/۲۲۸	-	-	-	-	۷۸/۱۲۶
۲۳۴	۱۹۵/۲۲۹	۲۵۷/۱۸۶	۱۴۳/۱۳۶	-	-	-
۲۳۵	۱۹۶/۲۳۰	-	-	-	-	-
۲۳۶	۱۹۷/۲۳۱	۲۵۹/۱۸۷	۱۴۴/۱۳۷[1]	-	-	-
۲۳۷	۱۹۷/۲۳۲	۲۵۹/۱۸۸	۱۴۵/۱۳۸	-	-	-
۲۳۸	۱۹۸/۲۳۳	۲۶۰/۱۸۹	-	-	۳۸/۳۹	-
۲۳۹	۱۹۸/۲۳۴	۲۶۰/۱۹۰	-	-	-	-
۲۴۰	۱۹۸/۲۳۵	۲۶۱/۱۹۱	۱۴۵/۱۳۹[2]	-	-	-
۲۴۱	۱۹۹/۲۳۶	-	-	-	-	-
۲۴۲	۲۰۰/۲۳۷	-	۱۴۶/۱۴۰	-	-	-
۲۴۳	۲۰۰/۲۳۸	-	۱۴۷/۱۴۱	-	-	-
۲۴۴	۲۰۱/۲۳۹	-	۱۴۸/۱۴۲	-	۳۸/۴۰	-
۲۴۵	۲۰۱/۲۴۰	-	۱۴۸/۱۴۳	-	-	۶۸/۱۱۷
۲۴۶	۲۰۲/۲۴۱	-	-	-	-	۷۰/۱۱۹
۲۴۷	۲۰۳/۲۴۲	۲۶۲/۱۹۳	۱۴۹/۱۴۴	-	۳۹/۴۱	-
۲۴۸	-	۲۶۳/۱۹۴	۱۴۹/۱۴۵	-	۳۹/۴۲	-
۲۴۹	۲۰۳/۲۴۳	۲۶۳/۱۹۵	۱۵۰/۱۴۶	-	۴۰/۴۳	-
۲۵۰	۲۰۴/۲۴۴	۲۶۵/۱۹۶	۱۵۱/۱۴۷	-	۴۱/۴۴	-
۲۵۱	۲۰۴/۲۴۵	۲۶۵/۱۹۷	۱۵۱/۱۴۸	-	۴۱/۴۵	-
۲۵۲	-	۲۶۷/۱۹۸	۱۵۲/۱۴۹	-	۴۲/۴۶	-
۲۵۳	۲۰۵/۲۴۶	۲۶۸/۱۹۹	۱۵۳/۱۵۰	-	-	-
۲۵۴	۲۰۶/۲۴۷	۲۶۹/۲۰۰	۱۵۴/۱۵۱	-	-	-
۲۵۵	۲۰۶/۲۴۸	-	-	-	-	-

۱ــ فقط ۵ سطر آغاز

۲ــ قسمتی از آغاز افتاده

	س	پ	ط	بر	ص	تو
۲۵۶	۲۰۷/۲۴۹	۲۷۰/۲۰۱	۱۵۴/۱۵۲	–	–	–
۲۵۷	۲۰۸/۲۵۰	۲۷۱/۲۰۲	۱۵۵/۱۵۳	–	–	–
۲۵۸	۲۰۸/۲۵۱	۲۷۱/۲۰۳	۱۵۵/۱۵۴	–	–	–
۲۵۹	۲۰۹/۲۵۲	–	–	–	–	–
۲۶۰	۲۰۹/۲۵۳	–	–	۲۴/۲۰	–	–
۲۶۱	۲۰۹/۲۵۴	۲۷۲/۲۰۴	۱۵۶/۱۵۵	–	–	–
۲۶۲	۲۱۰/۲۵۵	۲۷۳/۲۰۵	۱۵۶/۱۵۶	–	۵۴/۶۲	–
۲۶۳	۲۱۱/۲۵۶	۲۷۴/۲۰۶	۱۵۷/۱۵۷	–	۵۵/۶۳	–
۲۶۴	۲۱۱/۲۵۷	۲۷۵/۲۰۷	۱۸۸/۱۵۸	–	۵۵/۶۴	–
۲۶۵	–	۲۷۶/۲۰۸	۱۵۹/۱۵۹	–	–	–
۲۶۶	۲۱۲/۲۵۸	–	–	–	–	–
۲۶۷	۲۱۳/۲۵۹	۲۷۷/۲۰۹	۱۵۹/۱۶۰	–	–	–
۲۶۸	۲۱۳/۲۶۰	۲۷۸/۲۱۰	۱۶۰/۱۶۱	–	۴۳/۴۷	–
۲۶۹	۲۱۳/۲۶۱	۲۶۲/۱۹۲	–	–	–	–
۲۷۰	۲۱۴/۲۶۲	۲۷۹/۲۱۱	۱۶۰/۱۶۲	–	۴۳/۴۸	–
۲۷۱	۲۱۵/۲۶۳	۲۸۰/۲۱۲	۱۶۱/۱۶۳	–	–	–
۲۷۲	۲۱۵/۲۶۴	۲۸۱/۲۱۳	۱۶۲/۱۶۴	–	–	–
۲۷۳	۲۱۶/۲۶۵	–	–	–	–	–
۲۷۴	۲۱۶/۲۶۶	–	–	–	–	–
۲۷۵	۲۱۷/۲۶۷	–	–	–	–	–
۲۷۶	۲۱۸/۲۶۸	۲۸۱/۲۱۴	۱۶۲/۱۶۵	–	–	–
۲۷۷	۲۱۹/۲۶۹	–	–	–	–	–
۲۷۸	۲۱۹/۲۷۰	۲۸۲/۲۱۵	۱۶۳/۱۶۶	–	۴۴/۴۹	–
۲۷۹	۲۲۲/۲۷۱	۲۸۷/۲۱۶	۱۶۶/۱۶۷	–	–	–
۲۸۰	۲۲۳/۲۷۲	۲۸۸/۲۱۷	۱۶۷/۱۶۸	–	–	–
۲۸۱	۲۲۴/۲۷۳	۲۸۹/۲۱۸	۱۶۸/۱۶۹	–	–	–
۲۸۲	۲۲۴/۲۷۴	–	–	–	–	–
۲۸۳	۲۲۵/۲۷۵	۲۹۰/۲۱۹	۱۶۸/۱۷۰	–	۴۷/۵۰	–
۲۸۴	۲۲۶/۲۷۶	۲۹۱/۲۲۰	۱۶۹/۱۷۱	–	–	–
۲۸۵	۲۲۶/۲۷۷	۲۹۱/۲۲۱	۱۷۰/۱۷۲	–	–	–
۲۸۶	۲۲۷/۲۷۸	–	–	–	–	–

	س	پ	ط	بر	ص	تو
۲۸۷	–	۲۹۲/۲۲۲	۱۷۰/۱۷۳	–	–	–
۲۸۸	۲۲۸/۲۷۹	۲۹۳/۲۲۳	۱۷۰/۱۷۴	–	۵۰/۵۵	–
۲۸۹	۲۲۸/۲۸۰	۲۹۳/۲۲۴	۱۷۱/۱۷۵	–	۴۸/۵۱	–
۲۹۰	۲۲۹/۲۸۱	۲۹۵/۲۲۵	۱۷۲/۱۷۶	–	۴۸/۵۲	–
۲۹۱	۲۳۰/۲۸۲	۲۹۶/۲۲۶	۱۷۳/۱۷۷	۹۷/۷۶	۴۹/۵۳	–
۲۹۲	۲۳۰/۲۸۳	–	–	–	–	–
۲۹۳	۲۳۱/۲۸۴	–	–	–	–	–
۲۹۴	۲۳۱/۲۸۵	۲۹۷/۲۲۷	۱۷۳/۱۷۸	۱۱۹/۹۵	۸۱/۹۸	–
۲۹۵	۲۳۲/۲۸۶	۲۹۸/۲۲۸	۱۷۴/۱۷۹	–	–	–
۲۹۶	۲۳۳/۲۸۷	–	–	–	–	۲۱/۲۹
۲۹۷	۲۳۴/۲۸۸	۳۰۰/۲۲۹	۱۷۵/۱۸۰	–	–	۲۲/۳۰
۲۹۸	۲۳۵/۲۸۹	–	–	–	–	۳۲/۴۳
۲۹۹	۲۳۵/۲۹۰	۳۰۱/۲۳۰	۱۷۶/۱۸۱	–	–	۶۰/۹۸
۳۰۰	۲۳۶/۲۹۱	۳۰۲/۲۳۱	۱۷۷/۱۸۲	–	۵۰/۵۴	–
۳۰۱	۲۳۶/۲۹۲	۳۰۵/۲۳۵	۱۷۹/۱۸۶	–	۵۱/۵۶	–
۳۰۲	۲۳۸/۲۹۳	۳۰۳/۲۳۲	۱۷۸/۱۸۳	–	–	–
۳۰۳	۲۳۸/۲۹۴	۳۰۴/۲۳۳	۱۷۸/۱۸۴	–	–	–
۳۰۴	۲۳۹/۲۹۵	۳۰۵/۲۳۴	۱۷۹/۱۸۵	–	–	–
۳۰۵	–	۳۰۷/۲۳۶	۱۸۰/۱۸۷	–	–	–
۳۰۶	۲۳۹/۲۹۶	۳۰۸/۲۳۷	۱۸۱/۱۸۸	–	–	–
۳۰۷	۲۴۰/۲۹۷	۳۰۹/۲۳۸	۱۸۱/۱۸۹	–	–	–
۳۰۸	۲۴۰/۲۹۸	۳۰۹/۲۳۹	۱۸۲/۱۹۰	–	–	–
۳۰۹	۲۴۱/۲۹۹	۳۱۰/۲۴۰	۱۸۲/۱۹۱	–	–	–
۳۱۰	–	۳۱۱/۲۴۱	۱۸۳/۱۹۲	–	۵۲/۵۷	–
۳۱۱	۲۴۱/۳۰۰	۳۱۲/۲۴۲	۱۸۴/۱۹۳	–	۵۳/۵۸	–
۳۱۲	۲۴۲/۳۰۱	۳۱۳/۲۴۳	۱۸۴/۱۹۴	–	–	–
۳۱۳	۲۴۲/۳۰۲	۳۱۴/۲۴۴	۱۸۵/۱۹۵	–	۵۳/۵۹	–
۳۱۴	۲۴۲/۳۰۳	۳۱۴/۲۴۵	۱۸۵/۱۹۶	–	۵۳/۶۰	–
۳۱۵	۲۴۳/۳۰۴	۳۱۵/۲۴۶	۱۸۵/۱۹۷	–	۵۴/۶۱	–
۳۱۶	۲۴۳/۳۰۵	۳۱۶/۲۴۸	۱۸۶/۱۹۹	–	–	–
۳۱۷	۲۴۳/۳۰۶	۳۱۶/۲۴۹	۱۸۶/۲۰۰	–	۵۶/۶۵	–

	س	پ	ط	بر	ص	تو
۳۱۸	-	۳۱۵/۲۴۷	۱۸۶/۱۹۸	-	-	-
	-					
۳۱۹	-	-	-	۷/۱[۱]	-	-
۳۲۰	-	-	-	۸/۲	-	-
۳۲۱	-	-	-	۹/۳	-	-
۳۲۲	-	-	۱۸۷/۲۰۱	۹/۴	۵۷/۶۶	-
۳۲۳	-	-	۱۸۸/۲۰۲	۱۰/۵	-	-
۳۲۴	-	-	۱۹۰/۲۰۵	۱۱/۶	-	-
۳۲۵	-	-	۱۹۱/۲۰۷	۱۲/۷	-	-
۳۲۶	-	-	۱۹۱/۲۰۸	۱۳/۸	-	-
۳۲۷	-	-	۱۹۱/۲۰۹	۱۳/۹	-	-
۳۲۸	-	-	۱۹۲/۲۱۰	۱۴/۱۰[۲]	۵۹/۶۹	-
۳۲۹	-	-	۱۹۳/۲۱۱	۱۶/۱۱	۶۰/۷۰	-
۳۳۰	-	-	۱۹۳/۲۱۲	۱۶/۱۲	۶۱/۷۱	-
۳۳۱	-	-	۱۹۴/۲۱۳	۱۸/۱۳	۶۱/۷۲	-
۳۳۲	-	-	۱۹۵/۲۱۴	۱۹/۱۴	-	-
۳۳۳	-	-	۱۹۶/۲۱۵	۲۱/۱۵	-	-
۳۳۴	-	-	۱۹۶/۲۱۶	۲۱/۱۶	-	-
۳۳۵	-	-	۱۹۶/۲۱۷	۲۲/۱۷	۶۲/۷۳	-
۳۳۶	-	-	۱۹۷/۲۱۸	۲۳/۱۸	-	-
۳۳۷	-	-	۱۹۷/۲۱۹	۲۳/۱۹	-	-
۳۳۸	-	-	۱۹۸/۲۲۰	۲۵/۲۱	۶۳/۷۴	-
۳۳۹	-	-	۱۹۸/۲۲۱	۲۶/۲۲	-	-
۳۴۰	-	-	۱۹۸/۲۲۲	۲۷/۲۳	-	-
۳۴۱	-	-	۱۹۹/۲۲۳	۲۷/۲۴	۶۳/۷۵	-
۳۴۲	-	-	۲۰۰/۲۲۴	۲۹/۲۵	۶۴/۷۶	-
۳۴۳	-	-	۲۰۲/۲۲۵	۳۴/۲۶	-	-
۳۴۴	-	-	۲۰۳/۲۲۶	۳۵/۲۷	-	-

۱ــ وسط نامه‌ایست وصفحهٔ ماقبل‌که شروع نسخه است عنوان را دارد وبس (یعنی دوصفحه اشتباهاً صحافی شده)　　　۲ـ فقط چندسطر ازابتدا

	س	پ	ط	بر	ص	تو
۳۴۵	-	-	-	۳۶/۲۸	-	-
۳۴۶	-	-	۲۰۴/۲۲۷	۳۷/۲۹	۶۷/۷۷	-
۳۴۷	-	-	۲۰۴/۲۲۸	۳۸/۳۰	۶۷/۷۸	-
۳۴۸	-	-	۲۰۵/۲۲۹	۳۹/۳۱	۶۸/۷۹	-
۳۴۹	-	-	۲۰۶/۲۳۰	۴۱/۳۲	۶۹/۸۰	-
۳۵۰	-	-	۲۰۷/۲۳۱	۴۲/۳۳	-	-
۳۵۱	-	-	۲۰۷/۲۳۲	۴۴/۳۴	-	-
۳۵۲	-	-	۲۰۸/۲۳۳	۴۶/۳۵	-	-
۳۵۳	-	-	۲۰۹/۲۳۴	۴۷/۳۶	-	-
۳۵۴	-	-	۲۱۰/۲۳۵	۴۸/۳۷	-	-
۳۵۵	-	-	۲۱۱/۲۳۶	۵۱/۳۸	-	-
۳۵۶	-	-	۲۱۲/۲۳۷	۵۲/۳۹	-	-
۳۵۷	-	-	۲۱۳/۲۳۸	۵۸/۴۰	۷۰/۸۱	-
۳۵۸	-	-	-	۵۵/۴۱	-	-
۳۵۹	-	-	۲۱۳/۲۳۹	۵۵/۴۲	۷۱/۸۲	-
۳۶۰	-	-	۲۱۵/۲۴۰	۵۷/۴۳	-	-
۳۶۱	-	-	۲۱۵/۲۴۱	۵۸/۴۴	-	-
۳۶۲	-	-	۲۱۶/۲۴۲	۶۰/۴۵	-	-
۳۶۳	-	-	۲۱۷/۲۴۳	۶۱/۴۶	۷۲/۸۳	-
۳۶۴	-	-	۲۱۷/۲۴۴	۶۲/۴۷	۷۲/۸۴	-
۳۶۵	-	-	۲۱۸/۲۴۵	۶۲/۴۸	۷۳/۸۵	-
۳۶۶	-	-	۲۱۹/۲۴۶	۶۳/۴۹	۷۴/۸۶	-
۳۶۷	-	-	۲۱۹/۲۴۷	۶۴/۵۰	-	-
۳۶۸	-	-	۲۲۰/۲۴۸	۶۶/۵۱	-	-
۳۶۹	-	-	۲۲۱/۲۴۹	۶۷/۵۲	-	-
۳۷۰	-	-	۲۲۳/۲۵۰	۷۰/۵۳	۷۴/۸۷	-
۳۷۱	-	-	۲۲۳/۲۵۱	۷۰/۵۴	-	-
۳۷۲	-	-	۲۲۴/۲۵۲	۷۲/۵۵	-	-
۳۷۳	-	-	۲۲۵/۲۵۳	۷۳/۵۶	-	-
۳۷۴	-	-	۲۲۵/۲۵۴	۷۴/۵۷	-	-
۳۷۵	-	-	-	۷۵/۵۸	-	-

	س	پ	ط	بر	ص	تو
۳۷۶	-	-	۲۲۷/۲۵۶	۷۶/۵۹	۷۵/۸۹	-
۳۷۷	-	-	۲۲۷/۲۵۷	۷۸/۶۰	-	-
۳۷۸	-	-	۲۲۹/۲۵۸	۸۰/۶۱	-	-
۳۷۹	-	-	۲۳۰/۲۵۹	۸۲/۶۲	-	-
۳۸۰	-	-	۲۳۰/۲۶۰	۸۳/۶۳	-	-
۳۸۱	-	-	۲۳۱/۲۶۱	۸۴/۶۴	-	-
۳۸۲	-	-	۲۳۲/۲۶۲	۸۵/۶۵	۷۷/۹۰	-
۳۸۳	-	-	۲۳۳/۲۶۳	۸۷/۶۶	۷۷/۹۱	-
۳۸۴	-	-	۲۳۳/۲۶۴	۸۷/۶۷	۷۸/۹۲	-
۳۸۵	-	-	۲۳۳/۲۶۵	۸۸/۶۸	۷۸/۹۳	-
۳۸۶	-	-	۲۳۳/۲۶۶	۸۸/۶۹	-	-
۳۸۷	-	-	۲۳۴/۲۶۷	۸۹/۷۰	۷۸/۹۴	-
۳۸۸	-	-	۲۳۴/۲۶۸	۹۰/۷۱	-	-
۳۸۹	-	-	۲۳۵/۲۶۹	۹۱/۷۲	۷۹/۹۵	-
۳۹۰	-	-	۲۳۶/۲۷۰	۹۳/۷۳	۷۹/۹۶	-
۳۹۱	-	-	۲۳۷/۲۷۱	۹۵/۷۴	-	-
۳۹۲	-	-	۲۳۷/۲۷۲	۹۶/۷۵	-	-
۳۹۳	-	-	۲۳۹/۲۷۴	۹۸/۷۷	-	-
۳۹۴	-	-	۲۳۹/۲۷۵	۹۹/۷۸	-	-
۳۹۵	-	-	۲۴۰/۲۷۶	۱۰۰/۷۹	-	-
۳۹۶	-	-	۲۴۰/۲۷۷	۱۰۰/۸۰	-	-
۳۹۷	-	-	۲۴۰/۲۷۸	۱۰۲/۸۱	-	-
۳۹۸	-	-	-	۱۰۳/۸۲	-	-
۳۹۹	-	-	-	۱۰۴/۸۳	-	-
۴۰۰	-	-	-	۱۰۷/۸۴	-	-
۴۰۱	-	-	۲۴۱/۲۷۹	۱۰۸/۸۵	-	-
۴۰۲	-	-	۲۴۲/۲۸۰	۱۰۹/۸۶	-	-
۴۰۳	-	-	۲۴۲/۲۸۱	۱۱۰/۸۷	-	-
۴۰۴	-	-	۲۴۳/۲۸۲	۱۱۱/۸۸	-	-
۴۰۵	-	-	۲۴۴/۲۸۳	۱۱۳/۸۹	-	-
۴۰۶	-	-	۲۴۵/۲۸۴	۱۱۵/۹۰	-	-

	س	پ	ط	بر	ص	تو
۴۰۷	–	–	۲۴۶/۲۸۵	۱۱۶/۹۱	۸۱/۹۷	–
۴۰۸	–	–	۲۴۶/۲۸۶	۱۱۷/۹۲	–	–
۴۰۹	–	–	۲۴۷/۲۸۷	۱۱۸/۹۳	–	–
۴۱۰	–	–	–	۱۱۸/۹۴	–	–
۴۱۱	–	–	۲۴۷/۲۸۸	۱۲۰/۹۶	–	–
۴۱۲	–	–	۲۴۸/۲۸۹	۱۲۱/۹۷	–	–
۴۱۳	–	–	۲۴۸/۲۹۰	۱۲۲/۹۸	–	–
۴۱۴	–	–	۲۴۹/۲۹۱	۱۲۲/۹۹	۸۲/۹۹	–
۴۱۵	–	–	۲۴۹/۲۹۲	۱۲۳/۱۰۰	–	–
۴۱۶	–	–	۲۵۰/۲۹۳	۱۲۵/۱۰۱	–	–
۴۱۷	–	–	۲۵۱/۲۹۴	۱۲۷/۱۰۲	–	–
۴۱۸	–	–	۲۵۲/۲۹۵	۱۲۸/۱۰۳	۸۲/۱۰۰	–
۴۱۹	–	–	–	۱۲۹/۱۰۴	–	–
۴۲۰	–	–	۲۵۴/۲۹۷	۱۳۰/۱۰۵	۸۵/۱۰۲	–
۴۲۱	–	–	۲۵۲/۲۹۶	۱۳۱/۱۰۶	۸۳/۱۰۱	۲/۱[1]
۴۲۲	–	–	۲۵۵/۲۹۸	۱۳۶/۱۰۷	–	۲/۲
۴۲۳	–	–	۲۵۶/۲۵۵	۱۳۷/۱۰۸	۷۴/۸۸	۳/۳
۴۲۴	–	–	۲۵۶/۲۹۹	۱۳۸/۱۰۹	–	۳/۴
۴۲۵	–	–	۲۵۷/۳۰۰	۱۳۹/۱۱۰	۸۶/۱۰۳	۴/۵
۴۲۶	–	–	۲۵۸/۳۰۱	۱۴۱/۱۱۱	۸۷/۱۰۴	۵/۶
۴۲۷	–	–	۲۵۸/۳۰۲	۱۴۱/۱۱۲	۸۷/۱۰۵	۵/۷
۴۲۸	–	–	۲۵۹/۳۰۳	۱۴۲/۱۱۳	۸۷/۱۰۶	۹/۱۱
۴۲۹	–	–	–	۱۴۳/۱۱۴	–	۸/۱۰
۴۳۰	–	–	۲۵۹/۳۰۴	۱۴۴/۱۱۵	–	۱۲/۱۵
۴۳۱	–	–	۲۶۰/۳۰۵	۱۴۵/۱۱۶	۸۸/۱۰۷	۱۳/۱۶
۴۳۲	–	–	۲۶۰/۳۰۶	۱۴۵/۱۱۷	–	۱۳/۱۷
۴۳۳	–	–	۲۶۰/۳۰۷	۱۴۶/۱۱۸	–	۱۴/۱۸
۴۳۴	–	–	۲۶۱/۳۰۸	۱۴۷/۱۱۹	۸۸/۱۰۸	۱۴/۱۹
۴۳۵	–	–	۲۶۲/۳۰۹	۱۴۸/۱۲۰	۸۹/۱۰۹	۱۵/۲۰

۱ــ از اواسط نامه هست

	س	پ	ط	بر	ص	تو
۴۳۶	-	-	۲۶۲/۳۱۰	۱۴۹/۱۲۱	-	-
۴۳۷	-	-	۲۶۳/۳۱۱	۱۵۰/۱۲۲	-	۱۷/۲۳
۴۳۸	-	-	۲۶۳/۳۱۲	۱۵۱/۱۲۳	-	-
۴۳۹	-	-	۲۶۳/۳۱۳	۱۵۱/۱۲۴	-	-
۴۴۰	-	-	۲۶۴/۳۱۴	۱۵۲/۱۲۵	-	-
۴۴۱	-	-	۲۶۴/۳۱۵	۱۵۳/۱۲۶	-	-
۴۴۲	-	-	۲۶۴/۳۱۶	۱۵۳/۱۲۷	-	-
۴۴۳	-	-	۲۶۵/۳۱۷	۱۵۴/۱۲۸	-	-
۴۴۴	-	-	۲۶۵/۳۱۸	۱۵۵/۱۲۹	-	-
۴۴۵	-	-	۲۶۶/۳۱۹	۱۵۶/۱۳۰	-	-
۴۴۶	-	-	۲۶۶/۳۲۰	۱۵۷/۱۳۱	-	-
۴۴۷	-	-	۲۶۷/۳۲۱	۱۵۷/۱۳۲	-	-
۴۴۸	-	-	۲۶۷/۳۲۲	۱۵۹/۱۳۳	-	-
۴۴۹	-	-	۲۶۸/۳۲۳	۱۶۰/۱۳۴	-	-
۴۵۰	-	-	۲۶۹/۳۲۴	۱۶۱/۱۳۵	-	-
۴۵۱	-	-	۲۶۹/۳۲۵	۱۶۲/۱۳۶	-	-
۴۵۲	-	-	۲۶۹/۳۲۶	۱۶۳/۱۳۷	-	۱۷/۲۵
۴۵۳	-	-	۲۷۱/۳۲۷	۱۶۵/۱۳۸	-	۱۹/۲۶
۴۵۴	-	-	۲۷۲/۳۲۸	۱۶۸/۱۳۹	-	۲۰/۲۷
۴۵۵	-	-	۲۷۳/۳۲۹	۱۶۹/۱۴۰	-	۲۰/۲۸
۴۵۶	-	-	۲۷۳/۳۳۰	۱۷۰/۱۴۱	-	۲۵/۳۴
۴۵۷	-	-	۲۷۴/۳۳۱	۱۷۱/۱۴۲	-	۲۷/۳۶
۴۵۸	-	-	-	۱۷۲/۱۴۳	-	-
۴۵۹	-	-	۲۷۵/۳۳۲	۱۷۳/۱۴۴	-	۲۸/۳۸
۴۶۰	-	-	۲۷۵/۳۳۳	۱۷۳/۱۴۵	-	-
۴۶۱	-	-	۲۷۵/۳۳۴	۱۷۴/۱۴۶	-	-
۴۶۲	-	-	۲۷۶/۳۳۵	۱۷۵/۱۴۷	-	۳۲/۴۴
۴۶۳	-	-	۲۷۶/۳۳۶	۱۷۶/۱۴۸	-	۳۳/۴۵
۴۶۴	-	-	۲۷۷/۳۳۷	۱۷۷/۱۴۹	-	۳۳/۴۶
۴۶۵	-	-	۲۷۷/۳۳۸	۱۷۸/۱۵۰	-	۳۴/۴۸
۴۶۶	-	-	۲۷۸/۳۳۹	۱۷۹/۱۵۱	-	۳۵/۴۹

	س	پ	ط	بر	ص	تو
۴۶۷	–	–	۲۷۸/۳۴۰	۱۸۰/۱۵۲	–	۳۵/۵۰
۴۶۸	–	–	۲۷۸/۳۴۱	۱۸۰/۱۵۳	–	۵۳/۵۱
۴۶۹	–	–	۲۷۹/۳۴۲	۱۸۲/۱۵۴	–	۳۶/۵۲
۴۷۰	–	–	۲۷۹/۳۴۳[1]	۱۸۲/۱۵۵	–	۳۶/۵۳
۴۷۱	–	–	۲۸۱/۳۴۴[2]	۱۸۳/۱۵۶	–	۳۷/۵۴
۴۷۲	–	–	۲۸۱/۳۴۵	۱۸۴/۱۵۷	–	۳۷/۵۵
۴۷۳	–	–	۲۸۱/۳۴۶	۱۸۵/۱۵۸	–	۳۸/۵۶
۴۷۴	–	–	۲۸۲/۳۴۷	۱۸۶/۱۵۹	–	۳۹/۵۷
۴۷۵	–	–	۲۸۳/۳۴۸	۱۸۸/۱۶۰	–	۳۹/۵۸
۴۷۶	–	–	۲۸۳/۳۴۹	۱۸۹/۱۶۱	–	۴۰/۵۹
۴۷۷	–	–	۲۸۳/۳۵۰	۱۸۹/۱۶۲	–	۴۰/۶۰
۴۷۸	–	–	۲۸۴/۳۵۱	۱۹۰/۱۶۳	–	۴۰/۶۱
۴۷۹	–	–	۲۸۴/۳۵۲	۱۹۰/۱۶۴	–	۴۱/۶۲
۴۸۰	–	–	۲۸۴/۳۵۳	۱۹۱/۱۶۵	–	۴۱/۶۴
۴۸۱	–	–	۲۸۵/۳۵۴	۱۹۳/۱۶۶	–	۴۲/۶۵
۴۸۲	–	–	۲۸۵/۳۵۵	۱۹۳/۱۶۷	–	۴۳/۶۶
۴۸۳	–	–	۲۸۶/۳۵۶	۱۹۵/۱۶۸	–	۴۳/۶۷
۴۸۴	–	–	–	۱۹۵/۱۶۹	–	۴۴/۶۸
۴۸۵	–	–	۲۸۶/۳۵۷	۱۹۶/۱۷۰	–	۴۴/۶۹
۴۸۶	–	–	۲۸۷/۳۵۸	۱۹۷/۱۷۱	–	۴۵/۷۰
۴۸۷	–	–	۲۸۸/۳۵۹	۱۹۸/۱۷۲	–	۴۵/۷۱
۴۸۸	–	–	–	۱۹۸/۱۷۳	–	۴۵/۷۲
۴۸۹	–	–	–	۱۹۸/۱۷۴	–	۴۶/۷۳
۴۹۰	–	–	۲۸۸/۳۶۰	۱۹۹/۱۷۵	–	۴۶/۷۴
۴۹۱	–	–	۲۸۸/۳۶۱	۲۰۰/۱۷۶	–	۴۷/۷۵
۴۹۲	–	–	۲۸۸/۳۶۲	۲۰۱/۱۷۷	–	۴۷/۷۷
۴۹۳	–	–	۲۹۰/۳۶۳	۲۰۴/۱۷۸	–	–
۴۹۴	–	–	۲۹۱/۳۶۴	۲۰۵/۱۷۹	–	–

۱ـ تنها عنوان هست در پایان برگ ۲۷۹

۲ـ پایان هست (برگ ۲۸۰ نیست)

	س	پ	ط	بر	ص	تو
۴۹۵	–	–	۲۹۱/۳۶۵	۲۰۶/۱۸۰	–	–
۴۹۶	–	–	۲۹۲/۳۶۶	۲۰۷/۱۸۱	–	–
۴۹۷	–	–	۲۹۲/۳۶۷	۲۰۸/۱۸۲	–	–
۴۹۸	–	–	۲۹۲/۳۶۸	۲۰۹/۱۸۳	–	–
۴۹۹	–	–	۲۹۳/۳۶۹	۲۰۹/۱۸۴	–	–
۵۰۰	–	–	۲۹۳/۳۷۰	۲۱۰/۱۸۵	–	–
۵۰۱	–	–	۲۹۳/۳۷۱	۲۱۱/۱۸۶	–	–
۵۰۲	–	–	۲۹۳/۳۷۲	۲۱۱/۱۸۷	–	–
۵۰۳	–	–	۲۹۴/۳۷۳	۲۱۱/۱۸۸	–	–
۵۰۴	–	–	–	۲۱۳/۱۸۹	–	–
۵۰۵	–	–	۲۹۴/۳۷۴	۲۱۳/۱۹۰	–	–
۵۰۶	–	–	۲۹۵/۳۷۵	۲۱۴/۱۹۱	–	–
۵۰۷	–	–	۲۹۶/۳۷۶	۲۱۶/۱۹۲	–	–
۵۰۸	–	–	–	۲۱۷/۱۹۳	–	–
۵۰۹	–	–	۲۹۶/۳۷۷	۲۱۹/۱۹۴	–	۴۹/۷۸
۵۱۰	–	–	۲۹۷/۳۷۸	۲۲۰/۱۹۵	–	۵۰/۷۹
۵۱۱	–	–	۲۹۷/۳۷۹	۲۲۰/۱۹۶	–	۵۰/۸۰
۵۱۲	–	–	۲۹۷/۳۸۰	۲۲۱/۱۹۷	–	۵۰/۸۱
۵۱۳	–	–	–	۲۲۲/۱۹۸	–	۵۱/۸۲
۵۱۴	–	–	–	۲۲۲/۱۹۹	–	۵۱/۸۳
۵۱۵	–	–	۲۹۸/۳۸۱	۲۲۳/۲۰۰	–	۵۱/۸۴
۵۱۶	–	–	–	۲۲۴/۲۰۱	–	۵۲/۸۵
۵۱۷	–	–	۲۹۸/۳۸۲	۲۲۵/۲۰۲	–	۵۲/۸۶
۵۱۸	–	–	۲۹۸/۳۸۳	۲۲۵/۲۰۳	–	۵۲/۸۷
۵۱۹	–	–	۲۹۹/۳۸۴	۲۲۷/۲۰۴	–	۵۳/۸۸
۵۲۰	–	–	۳۰۰/۳۸۵	۲۲۹/۲۰۵	–	۵۴/۸۹
۵۲۱	–	–	–	۲۳۰/۲۰۶	–	–
۵۲۲	–	–	۳۰۱/۳۸۶	۲۳۷/۲۰۷	–	۵۴/۹۰
۵۲۳	–	–	۳۰۱/۳۸۷	۲۳۸/۲۰۸	–	۵۵/۹۱
۵۲۴	–	–	۳۰۲/۳۸۸	۲۳۹/۲۰۹	–	۵۶/۹۲
۵۲۵	–	–	۳۰۲/۳۸۹	۲۴۰/۲۱۰	–	–

	س	پ	ط	بر	ص	تو
۵۲۶	-	-	۳۰۳/۳۹۰	۲۴۲/۲۱۱	-	-
۵۲۷	-	-	۳۰۴/۳۹۱	۲۴۳/۲۱۲	-	-
۵۲۸	-	-	-	۲۴۴/۲۱۳	-	-
۵۲۹	-	-	۳۰۴/۳۹۲	۲۴۴/۲۱۴	-	-
۵۳۰	-	-	-	۲۴۵/۲۱۵	-	-
۵۳۱	-	-	-	۲۴۶/۲۱۶	-	-
۵۳۲	-	-	۳۰۵/۳۹۳	۲۴۸/۲۱۷	-	۶۰/۹۹
۵۳۳	-	-	۳۰۵/۳۹۴	۲۴۸/۲۱۸	-	۶۱/۱۰۱
۵۳۴	-	-	۳۰۵/۳۹۶	۲۴۹/۲۱۹	-	۶۱/۱۰۲
۵۳۵	-	-	-	۲۴۹/۲۲۰	-	-
۵۳۶	-	-	۳۰۶/۳۹۷	۲۵۰/۲۲۱	-	۶۲/۱۰۳
۵۳۷	-	-	-	۲۵۱/۲۲۲	-	۶۲/۱۰۴
۵۳۸	-	-	-	۲۵۱/۲۲۳	-	-
۵۳۹	-	-	-	۲۵۲/۲۲۴	-	-
۵۴۰	-	-	۳۰۶/۳۹۸	۲۵۲/۲۲۵	-	۶۳/۱۰۶
۵۴۱	-	-	-	۲۵۳/۲۲۶	-	-
۵۴۲	-	-	۳۰۷/۳۹۹	۲۵۴/۲۲۷	-	۷۱/۱۲۲
۵۴۳	-	-	-	۲۵۵/۲۲۸	-	۷۹/۱۲۷
۵۴۴	-	-	-	۲۵۶/۲۲۹	-	-
۵۴۵	-	-	-	۲۵۹/۲۳۰	-	-
۵۴۶	-	-	-	۲۶۰/۲۳۱	-	-
۵۴۷	-	-	-	۲۶۱/۲۳۲	-	-
۵۴۸	-	-	-	۲۶۱/۲۳۳	-	-
۵۴۹	-	-	۳۰۸/۴۰۱	۲۶۶/۲۳۴	-	-
۵۵۰	-	-	۳۰۹/۴۰۲	۲۶۸/۲۳۵	-	-
۵۵۱	-	-	-	۲۷۳/۲۳۶	-	-
۵۵۲	-	-	۳۱۲/۴۰۳	۲۷۴/۲۳۷	-	-
۵۵۳	-	-	۳۱۴/۴۰۴	۲۷۶/۲۳۸	-	-
۵۵۴	-	-	-	۲۷۸/۲۳۹	-	-
۵۵۵	-	-	-	۲۸۰/۲۴۰	-	-
۵۵۶	-	-	۳۱۴/۴۰۵	۲۸۳/۲۴۱	-	-

	س	پ	ط	بر	ص	تو
۵۵۷	–	–	۳۱۵/۴۰۶	۲۸۴/۲۴۲	۹۵/۱۱۲	–
۵۵۸	–	–	۳۲۶/۴۱۹	۲۸۶/۲۴۳	۱۰۱/۱۱۷	–
۵۵۹	–	–	۳۲۶/۴۱۸	۲۸۹/۲۴۴	–	–
۵۶۰	–	–	۳۱۸/۴۱۰	۲۹۱/۲۴۵	۹۷/۱۱۴	–
۵۶۱	–	–	۳۱۹/۴۱۱	۲۹۲/۲۴۶	۹۸/۱۱۵	–
۵۶۲	–	–	۳۲۰/۴۱۲	۲۹۵/۲۴۷	۱۰۰/۱۱۶	–
۵۶۳	–	–	۳۲۲/۴۱۴	۲۹۷/۲۴۸	–	–
۵۶۴	–	–	۳۲۳/۴۱۵	۲۹۹/۲۴۹	–	–
۵۶۵	–	–	۳۲۵/۴۱۶	۳۰۱/۲۵۰	–	–
۵۶۶	–	–	۳۲۵/۴۱۷	۳۰۲/۲۵۱	–	–
۵۶۷	–	–	۳۲۸/۴۲۰	۳۰۳/۲۵۲	–	–
۵۶۸	–	–	۳۲۹/۴۲۱	۳۰۵/۲۵۴	–	–
۵۶۹	–	–	۳۳۰/۴۲۲	۳۰۷/۲۵۵	–	–
۵۷۰	–	–	–	۳۰۹/۲۵۶	–	–
۵۷۱	–	–	۳۳۱/۴۲۳	۳۱۲/۲۵۷	–	۶/۸
۵۷۲	–	–	۳۳۳/۴۲۵	۳۱۴/۲۵۸	–	–
۵۷۳	–	–	–	۳۱۵/۲۵۹	–	–
۵۷۴	–	–	–	۳۱۷/۲۶۰	–	–
۵۷۵	–	–	–	۳۱۷/۲۶۱	–	–
۵۷۶	–	–	–	۳۱۹/۲۶۲	–	–
۵۷۷	–	–	–	۳۲۰/۲۶۳	–	–
۵۷۸	–	–	۳۳۴/۴۲۶	۳۲۱/۲۶۴	۸۹/۱۱۰	–
۵۷۹	–	–	۳۳۷/۴۲۷	۳۲۶/۲۶۵	–	–
۵۸۰	–	–	۳۳۹/۴۲۸	۳۳۰/۲۶۶	–	–
۵۸۱	–	–	۳۴۱/۴۲۹	۳۳۳/۲۶۷	–	–
۵۸۲	–	–	۳۴۲/۴۳۰	۳۳۵/۲۶۸	–	–
۵۸۳	–	–	–	۳۳۷/۲۶۹	–	–
۵۸۴	–	–	–	۳۳۹/۲۷۰	–	–
۵۸۵	–	–	۳۴۷/۴۳۴	۳۴۱/۲۷۱	۱۰۳/۱۱۸	–
۵۸۶	–	–	۳۴۹/۴۳۵	۳۴۳/۲۷۲	۱۰۵/۱۱۹	–
۵۸۷	–	–	۳۵۰/۴۳۷	۳۴۵/۲۷۳	۱۰۷/۱۲۱	–

	س	پ	ط	بر	ص	تو
۵۸۸	-	-	-	۳۴۷/۲۷۴	-	-
۵۸۹	-	-	۳۴۹/۴۳۶	۳۴۸/۲۷۵	۱۰۵/۱۲۰	-
۵۹۰	-	-	-	۳۴۹/۲۷۶	-	۷/۹
۵۹۱	-	-	-	۳۵۲/۲۷۷	-	-
۵۹۲	-	-	-	۳۵۸/۲۷۹	-	-
۵۹۳	-	-	-	۳۵۹/۲۸۰	-	۲۳/۳۲
۵۹۴	-	-	-	۳۶۱/۲۸۱	-	-
۵۹۵	-	-	-	۳۶۶/۲۸۲	-	-
۵۹۶	-	-	-	۳۷۰/۲۸۳	۱۱۱/۱۲۵	-
۵۹۷	-	-	۳۵۲/۴۳۸	۳۷۰/۲۸۴	۱۰۸/۱۲۲	-
۵۹۸	-	-	۳۵۳/۴۳۹	۳۷۱/۲۸۵	-	-
۵۹۹	-	-	۳۵۳/۴۴۰	۳۷۳/۲۸۶	-	-
۶۰۰	-	-	۳۵۴/۴۴۱	۳۷۳/۲۸۷	-	-
۶۰۱	-	-	۳۵۴/۴۴۲	۳۷۴/۲۸۸	-	-
۶۰۲	-	-	۳۵۴/۴۴۳	۳۷۴/۲۸۹	-	-
۶۰۳	-	-	۳۵۴/۴۴۴	۳۷۴/۲۹۰	-	-
۶۰۴	-	-	۳۵۵/۴۴۵	۳۷۵/۲۹۱	۱۰۹/۱۲۳	-
۶۰۵	-	-	-	۳۷۷/۲۹۲	-	-
۶۰۶	-	-	-	۳۷۹/۲۹۳	۱۱۵/۱۳۴	-
۶۰۷	-	-	۱۱۵/۱۰۵	-	-	-
۶۰۸	-	-	۱۸۸/۲۰۳	-	۵۸/۶۷	-
۶۰۹	-	-	۱۸۹/۲۰۴	-	۵۹/۶۸	-
۶۱۰	-	-	۱۹۰/۲۰۶	-	-	-
۶۱۱	-	-	۳۰۵/۳۹۵	-	-	-
۶۱۲	-	-	۳۰۸/۴۰۰	-	-	-
۶۱۳	-	-	۳۱۶/۴۰۷	-	-	-
۶۱۴	-	-	۳۱۷/۴۰۸	-	-	-
۶۱۵	-	-	۳۱۷/۴۰۹	-	۹۷/۱۱۳	-
۶۱۶	-	-	۳۲۲/۴۱۳	-	-	-
۶۱۷	-	-	۳۳۲/۴۲۴	-	-	۹/۱۲
۶۱۸	-	-	۳۴۳/۴۳۱	-	-	-

	س	پ	ط	بر	ص	تو
۶۱۹	–	–	۳۴۴/۴۳۲	–	–	–
۶۲۰	–	–	۳۴۴/۴۳۳	–	۹۲/۱۱۱	–
۶۲۱	–	–	۳۵۶/۴۴۶	–	۱۱۰/۱۲۴	–
۶۲۲	–	–	۳۵۶/۴۴۷	–	–	–
۶۲۳	–	–	۳۵۷/۴۴۸	–	–	–
۶۲۴	–	–	۳۵۸/۴۴۹	–	–	–
۶۲۵	–	–	۳۵۹/۴۵۰[۱]	–	۱۱۴/۱۳۱	–
۶۲۶	–	–	۳۵۹/۴۵۱	–	۱۱۴/۱۳۲	–
۶۲۷	–	–	۳۵۹/۴۵۲	–	۱۱۲/۱۲۸	–
۶۲۸	–	–	–	–	۱۱۱/۱۲۶	–
۶۲۹	–	–	–	–	۱۱۲/۱۲۷	–
۶۳۰	–	–	–	–	۱۱۳/۱۲۹	–
۶۳۱	–	–	–	–	۱۱۳/۱۳۰	–
۶۳۲	–	–	–	–	۱۱۴/۱۳۳	–
۶۳۳	–	–	–	–	–	۱۰/۱۳
۶۳۴	–	–	–	–	–	۱۲/۱۴
۶۳۵	–	–	–	–	–	۱۵/۲۱
۶۳۶	–	–	–	–	–	۱۷/۲۴
۶۳۷	–	–	–	–	–	۲۳/۳۱
۶۳۸	–	–	–	–	–	۲۵/۳۵
۶۳۹	–	–	–	–	–	۲۸/۳۷
۶۴۰	–	–	–	–	–	۲۹/۳۹
۶۴۱	–	–	–	–	–	۲۹/۴۰
۶۴۲	–	–	–	–	–	۳۴/۴۷
۶۴۳	–	–	–	–	–	۴۷/۷۵
۶۴۴	–	–	–	–	–	۵۶/۹۳
۶۴۵	–	–	–	–	–	۵۸/۹۵
۶۴۶	–	–	–	–	–	۵۸/۹۶
۶۴۷	–	–	–	–	–	۶۱/۱۰۱

۱ـ نیمهٔ اول افتاده است

	س	پ	ط	بر	ص	تو
۶۴۸	-	-	-	-	-	۶۳/۱۰۸
۶۴۹	-	-	-	-	-	۶۳/۱۰۹
۶۵۰	-	-	-	-	-	۶۸/۱۱۶
۶۵۱	-	-	-	-	-	۶۹/۱۱۸
۶۵۲	-	-	-	-	-	۷۰/۱۲۰
۶۵۳	-	-	-	-	-	۷۴/۱۲۴
۶۵۴	-	-	-	-	-	۸۰/۱۲۹

متن کتاب

بسم‌الله الرحمن الرحیم و به‌ثقتی

الحمدلله الذی شرف خواص عباده بمراتب الفضل و الافضال، و علّم‌بالقلم طرق الفصاحة والبلاغة بالتمام والکمال، عالم‌الغیب والشهادة الکبیر المتعال. والصلوة والسلام علی محمد المبعوث بالرسالة، المنعوت بالجلالة، المُظهر ببلاغته نهایة بلاغةالفصحاء، والمفصح بفصاحته کمال فصاحة البلغاء. و علی آله و اصحابه و اشیاعه و اعقابه، اجلة الشرفاء واعزة الکرماء.

س ص

پ ط

شعر

علی ارواحهم تحف التحایا　　　من‌الله الذی خلق البرایا

ما طلع‌الشرق و لمع‌البرق.

اما بعد چنین‌گوید جمع‌کنندهٔ این منشآت و فراهم آرندهٔ این مخترعات، الفقیر المفتقر الی‌الله الحامی، یوسف‌بن‌محمد[1] بن‌شهاب الجامی، المدعوّ به‌یوسف اهل غفرالله له و لوالدیه و اکتحل باثمد المعانی باصریه، که در اواسط شهر ذی‌الحجة الحرام المنتظم فی سلک شهور سنة اربع و ثلثین[1] وثمانمائه الهجرة النبویه‌علیه افضل الصلوة و اکمل السّلام که فضل

۱ــ س: ــ ا

خالق بی‌چون موکب همایون و چتر میمون حضرت پادشاه اسلام، مالك رقاب ملوك الشرق بغرب الصمصام، حامی* حوزهٔ مسلمانی، بانی مبانی جهانبانی، شهنشاه زمین وزمان، ممتثل امتثال «ان‌الله‌یأمر بالعدل والاحسان»، فروغ** افسر شاهی، آیت عنایت الهی، مظفرفر[1]، فیروز روز، عادل دل، مؤید ید، گرگین کین[2]، منوچهر چهر، بهرام رام، مریخ انتقام،

شعر

شاهنشهی که خطبه و سکه بنام او | از نیل مصر تالب دریای‌چین کنند
و آنها که چرخ‌بوسه‌دهد[3] آستانشان | از نام و نعت او علم آستین کنند

ظل‌الله فی‌الارض، القائم بالنفل[4] والسنة والفرض، سلطان سلاطین ادوار و ازمان، معین‌السلطنة والدنیا والدین[5] ابوالمظفر شاهرخ سلطان را خلدالله ملکه و اجری فی بحر المرادات فلکه به‌وقت نهضت رایات نصرت شعار فلك اقتدار جمشیدآثار به‌زیارت‌روضهٔ باراحت وسدّهٔ سدره مرتبت‌سلطان دار ملك[6] ولایت، شهسوار میدان طریقت، پیشوای ارباب حقیقت وشریعت، سلطان خراسان علیه وعلی‌آبائه الصلوة والتحیه من‌الملك المنان،

شعر

روضه‌ای کش برریاض خلد[7] باشد صدشرف
قبلهٔ اقبال و دولت کعبهٔ اقبال دین
از کرامت پیشگاهش قبلهٔ ارباب ملك
وز سعادت آستانش مهبط[8] روح‌الامین

* «حامی» آغاز نسخهٔ طهران است وصفحهٔ پیش ازآن افتاده است. ** «فروغ» آغاز نسخهٔ پاریس است و صفحهٔ پیش ازآن افتاده است. ۱ــ پ: مظفر و ۲ــ س ــ ۳ــ س: زندبر ۴ــ ط: بالعدل ۵ــ س: معین الحق والشریعة والدنیا والدین ۶ــ پ ط: دارالملك ۷ــ س: قدس ۸ــ ط: قبله.

مطلع خورشیدرفعت مشرق صبح مـراد
نـور چشم آسمان و زینت روی زمین،
و تفرج بند بی‌مانند، که از سد سکندر محکم‌تر خـواهد بود و جهانـی را بمعموری از مغموری چون محیط‌محیط خواهد گشت،

شعر

بندی که بست خسرو خسرونشان بجـام
همچون بنای معدلت خـویش استوار
بندی کـزو گشاده شود کـار عالمـی
زین بستگی نگر چه گشایش گرفت کار
بندی کـه پیش حملهٔ طـوفان سیلهـا
بیند زمانه چون کهِ جـودیش پایدار
بندی که نوبهار برآبش زبیم مـوج
کشتی نــوح را نبود قـوت گـذار
(خندان لب زمانه از این بند دلگشای
خاصهٔ گهی که گریه کند ابر نوبهار)[1]
گـر شاخ شوره گز بنشانند بـرلبش
آرد چـو نیشکر همـه شیرینیی ببار
ور سبزهٔ دمـن بـدمد بر زمین او
سر بر فلک کشد چو سهی سرو جـویبار
می‌گفتم از سکندر و سدش حکـایتی
با عقل کـار دیده مرا گفت زینهـار
بـا خسرو زمانه و این بند محکمش
خاطر سوی سکندر و آن سد[2] او مدار

۱ـ س:ـ ۲ـ پ: آن‌بند؛ س: با سد؛ ط: این‌بند.

به‌تربت مقدسهٔ جام و روضهٔ مطهرهٔ احمدیه علیه‌الرحمة من‌الملك السّلام ما سال سلام و طال‌سلام‌رسانید. کاتب‌فقیر یسّرالله علیه کل‌عسیر به‌حکم آن‌که:

بیت

گروهی که باشند جویای دولت به‌ارباب دولت نمایند خود را

خواست که خود را به‌وسیله‌ای از وسائل و ذریعه‌ای از ذرائع برخاطرخطیر اولی‌الخطر خطور[1] دهد، لاسیّما جناب وزارت مآب حضرت دستور الخافقین، مالك اعنة وزراء المشرقین، آصف سلیمان مکان، مجموعهٔ‌لطائف معانی و بیان، اعقل الکبراء و اکبر العقلاء[2]، ذی‌النسب الطاهر والحسب الظاهر والشرف الزاهر والکرم الباهر، اکمل نوع انسان، برگزیدهٔ حضرت یزدان،

شعر

نایب سلطان اعظم سرور اهل عجم

خسرو ملك وزارت آصف خسرو نشان

خواجهٔ‌اعظم غیاث‌الحق والدین کزشرف

خاك پایش ساخت‌گردون‌تاج‌فرق فرقدان

خواجه‌پیراحمد که‌ازدریای‌جودش گوهریست

جرم این خورشید تابان برفراز آسمان

احمدی‌اخلاق[3]یوسف‌صورت‌یعقوب‌حلم

عیسوی انفاس یحیی سیرت موسی بیان

(آن‌که با رای منیرش می‌نویسد آفتاب

کمترین بندگان ار هست شاه اختران)[4]

وآن‌که ازفرط‌عنایت از ازل‌همراه‌اوست

بخت‌و نصرت‌هم‌رکاب‌و فتح‌و دولت‌هم‌عنان

۱ـ ص: خطوری ۲ـ س: الفضلا ۳ـ س: الخلق ۴ـ س: ـ

و آن‌جهانداری که باشد روز رزم و گاه بزم

همچو رستم سرفشان‌و همچو حاتم زرفشان

گر همای همت او سایه بر باز افکند

نسر طایر را درآرد باز ازاین سبزآشیان

لازالت ریاض المجد بسحائب‌رأفته مزهرة، ودوحة الفضل ببقاء دولته‌مثمرة.
و چون این بی‌بضاعت را از خرمن فضایل و گلشن فواضل (ع): بضاعتی نه که لایق بدان جناب بود، هیچ تحفه شایسته‌تر و هیچ هـدیه بایسته‌تر از آن ندید که رساله‌ای چند از ابکار افکار افاضل با فضایل دهر و اماثل بی‌مماثل عصر و شهسواران میدان فصاحت و شهریاران ایوان بلاغت درسلك‌اثبات[1] با اشعار و ابیات منخرط گرداند و آن را وسیلهٔ‌تقرب به‌جناب وزارت ایاب طوبی لهم و حسن مآب سازد. شعر

اگرچه تحفهٔ یوسف حقیر و مختصرست

شنیده‌ای مثـل تحفـةالفقیر حقیـر

امید است که به‌نظر رضا و عین‌ارتضاء ملحوظ ومحظوظ[2] گردد، و این‌مختارات کلام ملوك‌الکلام‌را به‌فرائد غیاثی موسوم‌گردانید (ع): تا اسم موافق‌مسمی باشد، چه کم صحیفه‌ای‌از صحـائف[3] این کتاب‌است که به‌فرائدفوائد مزین و موشح نیست. شعر

دراین کتاب نظر کن به‌چشم معنی بین

که رشك لعبت‌مانی[4] وصورت‌چین‌است

کتاب نیست غلط می‌کنم که دریائیست

که دست عقل زاطراف او گهرچین‌است

۱ـ پ ط: ابیات ۲ـ پ ط: ـ ۳ـ س: کم از صحیفهٔ این ۴ـ پ ط: ثانی.

دقیقه‌های معانیش در لباس حـروف
چو در سیاهی شب روشنی پروین است
لاجرم رسائل افاضل را با خـاطر کلیل و ذهن علیل و دل پریشان و فکـر سرگردان به‌رقم[۱] قدم قلم مرقوم گردانید.

شعر

تا مرتب کردم این مجموعه را | قوت و قوّت یافت طبع باهرم
از معانـی بـدیـع[۲] کامـلان | در بیان ناید که چون مستظهرم
شهریـار کشور اقلیـم نثر | گشتم و بر نظم دانی قـادرم
نـوبت اهلیت مـن مشتری | می‌زند بر بام چرخ و حاضرم
یوسف اهلم که از بستان فضل | یك گل این شعرست نی من شاعرم[۳]
زینت مجموع این مجموعه را | داده طبـع نخل بند مـاهـرم
چون[۴] عروسی بود عاری از لباس | حله‌هایش ساخت نیکـو خاطـرم
بود ایـوانی بـرآورده ز خشت | کرد کج معمـار ذهـن ناظرم[۵]
شمسهٔ ایوان و لوح[۶] سیم وزر | جمله را می‌دان ز[۷] کلك ساحرم
یافتم مکتوب[۸] چند از سروران | هم به‌خطهاشان کز ایشان مخبرم
اول و آخر ز بعضی گم شده | نـو در آوردم به‌فکـر فاتـرم
ناتمامـان را همه کـردم تمام | چون دراین‌صنعت نکومستحضرم
در مکاتیبی که بد لفظ رکیك | آن نیاوردم بـدل را ذاکـرم[۹]
زنده شد نام صدوهشتاد کس[۱۰] | اندرین دیباچه کو را مظهـرم
هریکی در ملك دانش قیصری | در مـدیح قیصران من قاصرم

۱ــ پ: رقم ۲ــ پ ط: وبدیع ۳ــ پ ط: ساحرم ۴ــ س: خوش
۵ــ س: خاطرم ۶ــ ط: لوح و ۷ــ ط: کـه (بجـای ز) ۸ــ س: مکتوبی ۹ــ س: از کرم ۱۰ــ در ص روی این مصراع را قلم‌زده و در حاشیه به‌جای آن نوشته‌اند: نام سیصد کس به‌گیتی زنده شد.

از تکلف در تصلف بیت چند[1] گفتم و از گفت خود مستغفرم
خوشه‌چین خرمن انعامشان گشتم و ز انعام ایشان شاکرم

و اسامی بزرگانی که فوائد ایشان دراین کتاب مذکورست برین نهجست که مسطورست*:

۱ـ س: چندبیت.

*ـ فهرست اسامی در نسخه‌های مختلف یکسان نیست و تعداد آن نیز متفاوت است. فهرست نسخهٔ ص دارای ۱۷۸ نام‌است، نسخهٔ ط ۱۷۶، س ۱۶۸، و پ۱۳۸ نام را دارد (از نسخهٔ پ یك ورق افتاده است). فهرست‌های ص و ط تقریباً یکی است هم درکیفیت نقل اسامی و هم در ترتیب آن و هم در شمارهٔ آن، جزاین‌که دونام (شماره‌های ۳۵ و۳۶) ظاهراً به‌سهو از قلم کاتب ط افتاده است. فهرست مندرج در س اندکی درهم است و ۱۲ نام از نام‌های موجود در فهرست ص را ندارد، ولی‌در عوض چهار نام اضافی در س هست که ص و ط هردو فاقدآنند. در پایان نسخهٔ پ شش‌نام هست که در سه‌نسخهٔ دیگر نیست و فهرست نسخهٔ مزبور به‌خلاف نسخ دیگر با نام مؤلف (الکاتب الفقیر) پایان نمی‌یابد.

در متن حاضر اسامی را از فهرست ص که با ط یکی است نقل کرده‌ام و اختلافات اساسی را از قبیل نبودن پاره‌ای ازآنها در یك یا چند نسخهٔ دیگر درحاشیه قیدکرده‌ام. از نقل الفاظ زائدی‌که درنسخهٔ ص نیست یا برعکس ص نقل‌کرده ومثلاً س حذف نموده است خودداری ورزیدم چنانچه مثلاً بسیار هست‌که ص و پ و ط در القابی‌که باکلمهٔ دین ساخته شده است لغت الملة یا الدنیا را هم افزوده‌اند و مثلا بجای جلال‌الدین «جلال الملة والدین» یا «جلال الدنیا و الدین» آورده‌اند. این‌گونه اختلافات در ذیل متن هرنامه دقیقاً ضبط شده است و بدین‌سبب از درج آن دراین فهرست‌که باید حتی‌الامکان ساده و برای مراجعهٔ خوانندگان‌آسان و خالی‌از زوائد باشد خودداری شد. این‌گونه‌کلمات زائد براصل لقب را س غالباً حذف کرده است و من درحاشیه عدم‌آن را یادداشت نکرده‌ام یا س بجای «من تبریز» «تبریزی» آورده است یابه‌عکس ونقل این‌گونه اختلافات در این فهرست‌بی‌ثمر به‌نظر رسید و بدان اشارتی نرفت.

چهار نام اضافی موجود در س و نیز شش نامی راکه پ اضافه برنسخه‌های←

۱ـ شیخ‌الاسلام احمد الجامی
۲ـ سلطان ابراهیم ادهم
۳ـ شیخ نجم‌الدین الکبری
۴ـ حجة‌الاسلام امام محمد غزالی
۵ـ امام فخرالدین محمدالرازی[1]
۶ـ شیخ نجم‌الدین البغدادی
۷ـ شیخ علاءالدوله السمنانی
۸ـ شیخ احمد غزالی
۹ـ شیخ ابوالحسن البستی
۱۰ـ شیخ قطب‌الدین محمد الجامی[2]
۱۱ـ شیخ قطب‌الدین یحیی النیشابوری
۱۲ـ مولانا زین‌الدین ابوبکر التایبادی
۱۳ـ امیر قوام‌الدین السنجانی
۱۴ـ شیخ زین‌الدین الخوافی
۱۵ـ شیخ زین‌الدین القدسی
۱۶ـ شیخ صدارالدین الحموی
۱۷ـ شیخ فخرالدین عراقی
۱۸ـ شیخ نظام‌الدین عبدالله القدسی[3]
۱۹ـ سلطان المطاع شاه شجاع
۲۰ـ سلطان ابواسحق

←ـ دیگر دارد درپایان فهرست و پیش از ادامهٔ متن گنجانیده‌ام. شماره‌گذاری اسامی فهرست از نگارنده و برای تسهیل مراجعهٔ خوانندگان است.

۱ـ س: ـ ۲ـ این نام در س نیست. ۳ـ این اسم در س نیست

۲۱ـ ابوجعفر المنصور الدوانقی

۲۲ـ سلطان احمد البغدادی

۲۳ـ نصرةالدین شاه یحیی

۲۴ـ سلطان حسین البغدادی

۲۵ـ سلطان طغا تیمورخان

۲۶ـ ملك معزالدین ابوالحسین محمدکرت

۲۷ـ ملك غیاث‌الدین پیرعلی کرت

۲۸ـ ملك عزالدین کرمان[۱] السجستانی

۲۹ـ ملك محمدباقر کرت الغوری

۳۰ـ ملك تاج‌الدین اسکندر الفراهی

۳۱ـ ملك (جمال‌الدین[۲]) اختسان العبدوسی

۳۲ـ ابوالقاسم دلشاد

۳۳ـ ابوالشکور المروزی

۳۴ـ ملك عبیدالله الغوری

۳۵ـ ادیب مختار الزوزنی[۳]

۳۶ـ خواجه نصیرالدین محمد طوسی[۳]

۳۷ـ خداوندزاده علی‌اکبر الترمذی

۳۸ـ پادشاه‌گورخان

۳۹ـ خواجه معین‌الدین الجامی[۴]

۴۰ـ خواجه رضی‌الدین احمد الجامی

۱ـ س: ـ ۲ـ س: ـ ؛ پ ط: عمادالدین ۳ـ ط: ـ ۴ـ پ «معین‌الدین» را به‌یوسف (شماره ۴۱) پیوند زده و درنتیجه دونام را خلط کرده ودر نتیجهٔ این اشتباه اسامی ۴۰ و۴۱ را از قلم انداخته است.

۴۱ـ خواجه ضیاءالدین یوسف الجامی

۴۲ـ خواجه قطب‌الدین محمد الجامی

۴۳ـ خواجه شمس‌الدین مطهر الجامی

۴۴ـ خواجه قطب‌الدین فضل‌المیهنی

۴۵ـ خواجه غیاث‌الدین هیبةالله البحرآبادی

۴۶ـ خواجه عبدالملك السمرقندی

۴۷ـ خواجه شیخ ابوسعید الساغرجی

۴۸ـ خواجه صدرالدین محمد الجامی

۴۹ـ خواجه برهان‌الدین نصر الجامی

۵۰ـ خواجه ضیاءالدین یوسف الچشتی

۵۱ـ خواجه یحیی‌بن ابی احمد الچشتی[1]

۵۲ـ خواجه محمدبن نصرالله القاضی

۵۳ـ خواجه یحیی‌بن شیخ تاکر السمرقندی[2]

۵۴ـ خواجه ضیاءالدین الچشتی

۵۵ـ خواجه خطیب الجامی

۵۶ـ خواجه جلال‌الدین محمود القاضی الجامی[2]

۵۷ـ خواجه جلال‌الدین اسحق القاضی الجامی

۵۸ـ خواجه شمس‌الدین محمدشاه الجهانی

۵۹ـ خواجه زین‌الدین القاضی

۶۰ـ خواجه علی دهقان الشیرازی

۶۱ـ خواجه تاج‌الدین احمد الجامی

۱ــ س: خواجه یحیی ناصرالدین یوسف الچشتی.   ۲ــ س: ــ

۶۲ـ خواجه مظفرسلطان بخت‌الزواهی

۶۳ـ خواجه لطف‌الله‌بن عبدالعزیز الهروی[۱]

۶۴ـ خواجه عبدالله (بن‌محمود[۲]) الهروی

۶۵ـ خواجه منورالدین الخوارزمی

۶۶ـ خواجه ابوسعید البرهانی

۶۷ـ خواجه عبدالله السبزواری

۶۸ـ خواجه ابوالفضائل الکرمانی

۶۹ـ خواجه نظام‌الدین یحیی البحری

۷۰ـ خواجه مبارك شاه الجهانی

۷۱ـ خواجه عزالدین طاهر الشیرازی

۷۲ـ خواجه ابی‌الطیب الاسترابادی

۷۳ـ خواجه شرف‌الدین مرتضی السمیری[۳]

۷۴ـ خواجه غیاث‌الدین المداح الترمذی

۷۵ـ خواجه عبدالرحمن[۴] الصیرفی

۷۶ـ خواجه اسمعیل التبریزی[۵]

۷۷ـ خواجه عزالدین الآملی[۵]

۷۸ـ خواجه عبدالرحیم[۶] الصاعدی[۷]

۷۹ـ مولانا سعدالدین التفتازانی

۸۰ـ مولانا بدرالدین الطالقانی

۸۱ـ مولانا الامام مشرف الیزدی

۱ـ پ ط: ـ ۲ـ س: ـ ۳ـ پ: سمیرمی؛ ط: سمرقندی؛ س: السیرفی

۴ـ س: مولانا عمادالدین عبدالرحمن ۵ـ س: ـ ۶ـ ط: عبدالرحمن

۷ـ س: ـ

۸۲ـ مولانا العلامه صدرالشریعه

۸۳ـ مولانا جلال‌الدین محمود الهروی

۸۴ـ مولانا برهان‌الدین محمد البایزیدی[1] الباخرزی

۸۵ـ مولانا وجیه‌الدین الغوری

۸۶ـ مولانا وجیه‌الدین حاجی شاه الجامی

۸۷ـ مولانا وجیه‌الدین الخوافی

۸۸ـ مولانا وجیه‌الدین النسفی

۸۹ـ مولانا قوام‌الملة والدین الشیبانی

۹۰ـ مولانا عطاءبن معین الخوافی

۹۱ـ مولانا رکن‌الدین محمدالخوافی[2]

۹۲ـ مولانا حسام‌الدین عبدالله الکوسوی

۹۳ـ مولانا ابوالفضل تاج‌الدین[3] البوزجانی

۹۴ـ مولانا عزالملة والدین محمد[2] الکاشی

۹۵ـ مولانا سعدالملة والدین الکالونی

۹۶ـ مولانا سعدالملة والدین القرشی

۹۷ـ مولانا شمس‌الدین محمد درود البیهقی

۹۸ـ مولانا العلامة مولانا شمس طبس

۹۹ـ مولانا عمادالدین مطهرالصاعدی

۱۰۰ـ مولانا عمادالدین قاضی بمدینة تبریز

۱۰۱ـ مولانا عمادالدین احمد السرایبی[2]

۱۰۲ـ مولانا نجم‌الدین الآملی[2]

۱ـ س: البارندی (؟) ۲ـ س: ـ ۳ـ س: ناج‌الدین محمود

۱۰۳ـ مولانا فصیح‌الملة والدین الخوافی

۱۰۴ـ مولانا فصیح‌الدین‌بن مولانا نظام‌الدین الخوافی

۱۰۵ـ مولانا فصیح‌الملة والدین السلطانی

۱۰۶ـ مولانا فصیح‌الملة والدین اللاژی

۱۰۷ـ مولانا حاجی محمد السجستانی

۱۰۸ـ مولانا نظام‌الدین عبدالله المنشی

۱۰۹ـ مولانا عمادالدین القاضی السجستانی[1]

۱۱۰ـ مولانا تاج‌الملة والدین حسین الخوارزمی

۱۱۱ـ مولانا عضد[2]الملة والدین الآملی

۱۱۲ـ مولانا عمادالملة والدین البیهقی

۱۱۳ـ مولانا نظام‌الملة والدین عبدالله السرایی[3]

۱۱۴ـ مولانا شمس‌الدین محمد الاوبهی

۱۱۵ـ مولانا فصیح‌الملة والدین الغوری

۱۱۶ـ مولانا سیف‌الملة والدین الغزنوی

۱۱۷ـ مولانا العلامه ارشدالدین الجهانی

۱۱۸ـ مولانا ناصرالدین نصرالله الکافی

۱۱۹ـ مولانا سعدالدین مسعود الیزدی

۱۲۰ـ مولانا معین‌الملة والدین الیزدی

۱۲۱ـ مولانا العلامة یوسف الدامغانی

۱۲۲ـ مولانا شمس‌الدین محمد الترمذی

۱ـ س: ـ ۲ـ پ ط: عبد ۳ـ این نسبت در پ «السراد» و در ط بصورت «التیراد» ضبط شده است و متأسفانه روشن نیست که بالای کلمه دونقطه است یا علامت تشدید.

۱۲۳ــ مولانا رکن‌الملة والدین[1] محمد المسیح الاوبهی[2]

۱۲۴ــ مولانا شمس‌الدین محمد السمنانی[3]

۱۲۵ــ مولانا شمس‌الملة والدین محمد الشروانی

۱۲۶ مولانا تاج‌الدین احمد السرایی[4]

۱۲۷ــ مولانا جمال‌الملة والدین القائنی

۱۲۸ــ مولانا اسمعیل‌بن یحیی الشیرازی

۱۲۹ــ مولانا ضیاءالدین محمود الچشتی

۱۳۰ــ مولانا ناصرالدین احمد السرایی[5]

۱۳۱ــ مولانا مجدالملة والدین محمود الطوسی

۱۳۲ــ مولانا شرف‌الدین ابوالعباس التبریزی

۱۳۳ــ مولانا زین‌الملة والدین اختیار الخوافی

۱۳۴ــ مولانا ناصرالملة والدین الکافی الدهلوی

۱۳۵ــ مولانا کمال‌الملة والدین الهروی

۱۳۶ــ مولانا عمادالملة والدین عبدالرحمن الصیرفی

۱۳۷ــ مولانا عزالدین عبدالوهاب القاضی العدنی

۱۳۸ــ مولانا جلال‌الدین شیخ‌الابیوردی

۱۳۹ــ مولانا جلال‌الدین محمود الخوارزمی

۱۴۰ــ مولانا جلال‌الدین قنبرشاه الحمیری

۱۴۱ــ مولانا زین‌الملة والدین القمکندی

۱۴۲ــ مولانا ابوالمظفر هبةالله السنجری

۱ــ س: کمال‌الدین ۲ــ اوبهی در پ ط نیست ۳ــ س: ــ ۴ــ کذا در ص و س؛ پ: السراتی (کذا)؛ ط: السرایـی. ۵ــ چنین است در ص س؛ پ ط: السرایی.

۱۴۳ـ مولانا شمس‌الدین محمد الکازرونی
۱۴۴ـ مولانا ناصرالدین[1] منصوربن محمدالشیرازی
۱۴۵ـ مولانا شهاب‌الملة والدین المنشی الیزدی
۱۴۶ـ مولانا سعدالملة والدین الترمذی[2]
۱۴۷ـ خواجه فخرالملک‌بن نظام‌الملک
۱۴۸ـ خواجه شمس‌الدین صاحب دیوان
۱۴۹ـ خواجه جلال‌الدین شاه الوزیر الخوافی
۱۵۰ـ خواجه جلال‌الدین معروف الوزیر الدهلوی
۱۵۱ـ خواجه شمس‌الدین محمدالوزیر الدهلوی
۱۵۲ـ خواجه تاج‌الدین حسین‌الوزیر الدهلوی
۱۵۳ـ خواجه عزالدین طاهر الفریومدی
۱۵۴ـ خواجه شرف‌الدین عزیزالهروی
۱۵۵ـ خواجه نظام‌الدین شیخ یحیی الخوافی
۱۵۶ـ خواجه فخرالدین الوزیر الهروی
۱۵۷ـ دستور الوزراء ابوالعطاء
۱۵۸ـ خواجه غیاث‌الدین محمد الرشید
۱۵۹ـ خواجه شمس‌الدین محمدبن الاسد
۱۶۰ـ خواجه شهاب‌الملة والدین اسمعیل الخوافی
۱۶۱ـ خواجه جلال‌الدین شیخ التفتازانی
۱۶۲ـ خواجه عزالملة والدین محمد الشیرازی
۱۶۳ـ خواجه کمال الملة والدین خسرو المنشی

۱ـ س: جلال‌الدین ۲ـ س: ـ

۱۶۴ـ خواجه‌کمال الملة والدین ایناق الشیرازی
۱۶۵ـ خواجه تاج‌الملة والدین السلمانی
۱۶۶ـ خواجه جمال الملة والدین الاوشی[1]
۱۶۷ـ ابوالعطاء خواجو المرشد الکرمانی
۱۶۸ـ خواجه عماد الفقیه الکرمانی
۱۶۹ـ امیر محمودبن یمین الفریومدی
۱۷۰ـ مولانا ابن‌حسام الزوزنی
۱۷۱ـ ملك عمادالدین الزوزنی
۱۷۲ـ مولانا تاج‌الدین اسکندر الشاعر الباخرزی
۱۷۳ـ مولانا جلال‌الدین ازهر[2] الهروی
۱۷۴ـ مولانا نظام‌الدین عبید الزاکانی
۱۷۵ـ مولانا جلال‌الدین البخاری
۱۷۶ـ مولانا جلال‌الدین العودی
۱۷۷ـ مولانا رکن‌الملة والدین الهروی
۱۷۸ـ الکاتب الفقیر عفی‌الله عنه بکرمه[3]
۱۷۹ـ خواجه شهاب‌الدین ابوالمکارم الجامی
۱۸۰ـ خواجه معزالدین علی‌اکبر الجامی
۱۸۱ـ مولانا جلال‌الدین حامد البیهقی

۱ـ در س این کلمهٔ نسبت محو شده است. ۲ـ س: اظهر ۳ـ چهاراسم بعدی، شماره ۱۷۹ تا ۱۸۲ فقط در س هست وچنان‌که می‌بینیم از هرچهار نامه یـا نامه‌هائی دراین مجموعه هست.

۱۸۲ـ خواجه رکن‌الدین عبدالله المشتهر برکن‌الصائن[1]

۱۸۳ـ مولانا عمادالملة محمد الهرمی

۱۸۴ـ مولانا عبدالله‌السّهباوی

۱۸۵ـ مولانا غیاث‌الاسلام نصرالله

۱۸۶ـ مولانا هاشم الابهاری

۱۸۷ـ مولانا تاج‌الدین ضیاءالدین

۱۸۸ـ مولانا یوسف الاربلی

رحم‌الله المتقدمین منهم و ادام المتأخرین.

و این کتاب رابه‌موجب نص «تلك‌عشرة کاملة» بر ده باب مرتب ساخت:

الباب الاول فی رسائل السلاطین مع‌الملوك و الامراء

الباب الثانی فی رسائل‌الصّواحب والوزراء

الباب الثالث فی رسائل‌السادات والنّقباء

الباب الرابع فی رسائل القضاة والولاة

الباب الخامس فی رسائل الموالی العظام والاهالی الکرام

الباب السادس فی رسائل المشایخ العظام

الباب السابع فی رسائل‌المناشیر والامثال[2]

الباب الثامن فی رسائل فتح‌القلاع والبقاع

الباب التاسع فی رسائل المصائب والواقعات

۱ـ نسخهٔ ب فهرست اسامی را تا شمارهٔ ۱۳۵ داراست و پس‌ازآن یك‌ورق ازنسخه افتاده است و سپس پیش از ادامهٔ متن شش نام بالا یعنی شماره‌های ۱۸۳ـ ۱۸۸ را داراست که درنسخه‌های دیگر نیست ۲ـ ص: امثلات

الباب العاشر فی رسائل المتفرقه[۱/۲]

توقع به‌کرم عمیم و احسان جسیم افاضل روزگار و اکابر نامدار و بزرگان خرده‌نگر و خردان بزرگ خطر که چون منشآت‌به‌نظر مطالعهٔ ایشان منظـور گردد و به‌شرف‌ملاحظهٔ ایشان مشرف شودآنست که بر مزلّهٔ ارقام ومضلّهٔ اقلام ازکمال بزرگی خـرده نگیرند و عذر بپذیرند، و چـون بـر عثرات و هفوات ناسخ مطلع گـردنـد ـ وهرآینه‌که‌گـردند چه محقق و مقرر است که (ع): نهاد هیچ بشر خالی ازخطا نبود[۳] ـ به‌ارسال ذیل عفو و اغماض بر آن مسامحت دریغ نفرمایند و اورا به‌اصلاح‌مفاسد وتبدیل‌معایب ممنون‌شناسند.

بیت

حاشاك من ظفر اللیّام وانما ظفرالکرام سعادة للمذنب[۴]

زیادت ازین اقدام اقدام درعرض طول کلام مفضی به‌ملالت‌ومنجر به‌خجالت گردد. والآن وقت‌الدعاء: شعر

الا تا دامن افلاك هر روزی زجیب شب

به‌دست‌صبح بگشاید خم‌کوی‌گریبان را

قبای قد جاه تو چنان باداکه گر خواهد

کشد برتارك کیوان ز رفعت‌عطف‌دامان‌را

چون هر بدایتی را نهایتی و هرحکایتی را غایتی است،

بیت

۱ــ س: متفرقات ۲ــ از «الباب‌الثانی» به‌بعد درنسخهٔ ط نیست و به‌دنبال‌عنوان «الباب الاول» نامهٔ یکم شروع میشود؛ نسخهٔ پ بعد ازآخرین نام موجود در فهرست بالا(شماره ۱۸۸) تمام بخش مربوط به‌ابواب‌کتاب را حذف نموده است وباعبارت صفحهٔ بعدی «توقع بکرم...» ادامه می‌یابد. ۳ــ س:که هیچ‌آدمی خالی ازخطا نبود ۴ــ این‌بیت در س نیست.

زلف مشکین نوعروس سخن　　　چون بدینجا رسید کوته شد

والحمد لولیّه اولاً و آخراً والصلوة علی رسوله ظاهراً و باطناً[1]

1 ـ ط این قسمت را نیز از «توقع بکرم» تا «باطناً» فاقد است.

الباب الاول

فی رسائل السلاطین مع الملوك والامراء

ص پ س

افتتاح کلام تیمناً وتبرکاً به کلام شیخ‌الاسلام صاحب الکشف والالهام[1] معین‌الحق‌والتقوی والشریعة والدین ابی‌نصر احمد جام علیه‌الرحمة من‌الملك السلام کرده آمد، و این مکتوبی است که به‌سلطان‌جهان‌پناه ابی‌الحارث سنجر بن‌ملکشاه انارالله برهانهما و ثقل بالمبرّات میزانهما درسفارش‌ارباب[2] ولایت جام و سکان آن دیار و مقام نوشته‌اند و هی‌هذه[3]:

«سلطان‌وقت[4] و حاکم عصر[5] سنجر[6] بن ملکشاه ایده‌الله بکمال‌التوفیق معلوم کند که اگر بنده‌ای از بندگان خاص پادشاه به‌شهری ازممالك[7] پادشاه رود و متصرفی از متصرفان آن شهر با آن بندهٔ خاص بلاموجب استخفاف کند ویا به‌اهانت در وی نظر کند[8] چون پادشاه از آن حال خبر یابد تدارك و تعریك آن[9] به‌هرچه تمامتر برخود واجب و لازم نبینند[10]؟ مخلوق محتاج تدارك کار بندهٔ خود از راه مصلحت ملك به‌هیچ‌وجه[11] فرونمی‌گذارد خالقی که از همه خلق[12] مستغنی[13] است تدارك کار بندهٔ محتاج ضعیف[14] خود کی فروگذارد؟ آن[15] خود هزار در هزار درگذارد و آن بندهٔ خود[16] یکی در نگذارد، زیراکه آنجا استغناست و اینجا احتیاج. اگر[17] بی‌ادبی از راه بی

ادبی خیانتی کند و خواهد که سخن بندهٔ خدای‌تعالی[۱۸] را در تهی افکند و دروغ کند حق عزشأنه کی روا دارد که تدارك آن نکند؟ حق سبحانه وتعالی سواری چند ازغیب فرستاد تا تعریك آن بی‌ادب[۱۹] چنانچه لازم بودبکردند، اهل جام‌را دراین چه جرم تواند بود و در دفع این چه سعی توانند نمود؟[۲۰] دفع این کار به‌قوت‌حشم[۲۱] پادشاه هم راست نیایـد[۲۲] تا بدین مشت ضعیف عاجز چه رسد. زینهار که بیرون‌آن بی‌ادب فاسق هیچ کس را دراین‌معنی[۲۳] جرمی ندانند[۲۴] و هذه‌النصیحة».

اگر کسی‌خواهد که اصل‌حکـایت[۲۵] و سبب کتابت‌شیخ‌الاسلام[۲۶] به‌سلطان السلاطین و کشتن طغرل تکین بداند درکتاب‌مقامات حضرت شیخ‌الاسلامی ملاذالانامی احمد جامی قدس‌الله روحه[۲۷] و زاد فی‌الجنان فتوحه نظر باید کرد تا معلوم‌گردد، احترازاً عن‌الاطـاله‌کاتب فقیر یسرالله علیه[۲۸] کـل عسیر متعرض‌آن نگشت.چون‌اقل‌الکتّـاب، بیت

یوسف‌بن محمدبن شهـاب غفـرالله ذنبـه و انـاب

دیباچهٔ این‌کتاب را با مکتوب مرغوب قطب‌الاقطاب‌المستغنی عن‌الاطناب[۲۹] فی الالقاب در جناب‌عنبر تراب حضرت وزارت ایاب طـوبی لهم و حسن مآب به‌عز عرض رسانیدسلطان وزراء زمان و اکیس کبرای[۳۰] جهان،

بیت

قـادر به‌حکـم‌برهمه‌کس آسمان صفت

فایض به‌جود برهمه‌خلق[۳۱] آفتاب‌وار[۳۲]

حفظه‌الله تعالـی عن حـوادث الزمان و نوائب الـدوران بعد از تحسین و استحسان فرمودند که افتتاح کلام تیمناً و تبرکاً به‌کلام‌شیخ‌الاسلام احمدجام علیه‌الرحمة من‌الملك العلام به‌غایت پسندیدهٔ کاملان با نام انام و فاضلان ایام است، اما سبب کتابت حضرت شیخ عالی رتبت به‌سلطان السلاطین و کشته

شدن طغرل تکین که حواله به کتاب مقامات رفته است[۳۳] نه صوابست، وظیفهٔ وقت آن بود که سبب کتابت حضرت شیخ عالی رتبت به سلطان صاحب دولت مشروح بودی ومفصل نه مبهم و مجمل، شاید که این کتاب را ارباب الباب در مقامی خوانند که مقامات نباشد، چه دانند که سبب کتابت آن برگزیدهٔ حضرت معبود به‌سلطان چه بود؟ بناء علی هذه المقدمه کاتب فقیر به‌موجب قضیهٔ مرضیهٔ «طاعة‌الامیر واجبة» و اشارت عالیه

بیت

که‌گر به‌چرخ رسد رغبةً شود طائع

وگر به‌دهر رسد رهبةً برد فرمان

و فحوای دلارای نظم (ع): بهرچه حکم‌رود نافذست فرمانش، سبب کتابت را از کتاب تحفة‌الامیر که از مصنفات[۳۴] این فقیر است برنام امیر کبیر عضدالملوك والسلاطین ناصرالدولة والدنیا والدین[۳۵] ابراهیم‌سلطان خلدالله ظل‌رأفته الی‌انقضاء الدوران‌بیرون‌آورد و بدین‌محل[۳۶] الحاق کرد.و هی‌هذه:

۱ــ پ: الالهام و زنده فیل حضـرت ملك علام ۲ــ س: ــ ۳ــ متن این نامه در کتاب مقامات ژنده پیل احمد جام نیز آمده است و اختلافات آن با متن حاضر در این حاشیه نقل می‌گردد. در مقامات متن نامه از کلمهٔ «اگر بنده‌ای» شروع میشود ۴ــ پ س: عصر ۵ــ پ س: وقت ۶ــ س: ارباب‌سنجر ۷ــ مقامات: از شهرهای ممالك ۸ــ مقامات: نگرد و نظر کند ۹ــ مقامات: تدارك آن به‌تحریك ۱۰ــ س و مقامات: بیند ۱۱ــ «بهیـچ وجه»در مقامات نیست ۱۲ــ مقامات: ــ ۱۳ــ مقامات: و بی‌نیاز ۱۴ــ س: ــ ۱۵ــ س: این ۱۶ــ س: بنده؛ مقامـات: بندگان خـاص خـود ۱۷ــ مقامـات: ــ ۱۸ــ س: ــ؛ مقامات: بنده‌ای از بندگان خاص حق تعالی ۱۹ــ مقامـات: بی ادب فاسق ۲۰ــ مقامات: کرد ۲۱ــ مقامات: وحشم ۲۲ــ مقامات: راست نیاید و تدارك نتواند کرد ۲۳ــ مقامـات: ــ ۲۴ــ پ و مقامات: نداند. ۲۵ــ س: این حکـایت ۲۶ــ س: شیخ ۲۷ــ س: سره و

روحـه ۲۸ــ س: یسره‌الله ۲۹ــ س: الاطـالـه ۳۰ــ پ: اکیس
جهـان؛ س: ــ ۳۱ــ س: کس ۳۲ــ پ س : ســان ۳۳ــ س: ــ
۳۴ــ س: انشاء ۳۵ــ ص روی الدولة والدنیا والــدین قلم‌کشیده است ولی
پیش از این کلمــه‌ای‌هست که خوانا نیست ۳۶ــ س: ــ

اما قصهٔ[1] کشته شدن طغرل تکین
و سبب کتابت شیخ‌الاسلام به‌سلطان السلاطین

چنین آورده‌اند که او از ارکان دولت واعیان حضرت سلطان دین پناه سنجربن ملکشاه بود و ولایت جام‌را به‌تمام من‌الرباع والبقاع سلطان جهان مطاع واجب‌الاتبّاع برسبیل اقطاع بدو مفوّض گردانیده بود، و اودرقصبهٔ صاغوکه دارالملك او بود بارگاهی وآرام‌گاهی می‌ساخت ودر این فرصت حضرت شیخ‌الاسلام ملاذالانام در معدآباد[2] جام خانقاه و مسجد جامعی[3] بنیاد می‌نهاد، و رعایا ازکوه استاد[3] زورآباد[3] ستونها وپلبارها آورده‌بودند. «اذا اراداللّه شیئاً هیّأ اسبابه». بعضی ملازمان[3] به‌طغرل تکین بازنمودند که جهت عمارت شیخ احمد ستونهای نیکو آورده‌اند که همه بابت عمارت حضرت امارت[4] است. شعر

هرکرا نایب خبیث نهاد	به‌نیابت قدم نهد درکار
زود بینی که جغدماده‌ونر	درسرایش‌نشسته بردیوار
یکدیگررا به‌تهنیت‌گویند	لیس فی‌الدار غیرنا دیار

کسی را آن ناکس به‌طلب چوب خوب مرغوب فرستاد. شیخ‌الاسلام[5] جواب صواب دادکه ستونی که جهت خانقاه احمدِ رضاءً للملك[6] الاحد آرند بارگاه طغرل را نشاید و این فکر نباید. چون خبر به‌طغرل تکین[7] رسید که

چوب نرسید غضب بر والی مستولی شد. خواست که خـود متوجه گـردد، نواب و بوّاب بل‌جملهٔ اصحاب و احباب آن بی‌معنی را از آن معنی به‌موانـع متنوع مانـع آمدند و گفتند که ما به‌وجه خوب این چوب را نقـل کنیم. پس سی نفر مرد مستعجل به‌امر امیر طغرل نماز شام را[۳] به‌معدآباد جام[۳] آمـدند و از بیرون دروازهٔ معدآباد از بهـر آن بیداد پنج لخت چـوب را از ستون و پلبار بار[۳] کردند و روی به‌صاغو نهاد[۸]. دراین حال آن مقتدای زمانه در خانهٔ خویش[۳] با خویش وبیگانه به‌طعام خـوردن مشغول بـود[۹]. تبسمی فرمـود. خادم چون سفره برداشت گفت با شیخ سعید[۱۰] که سبب تبسم را توان پرسید؟ آن برگزیدهٔ حضرت[۳] ملك معبود فرمـود که در[۳] آن ساعت کـه اهل قبول به‌مشروب و مأکول مشغول بودند پنج پاره چـوب از ستون و پلبار جهت عمارت آن خاکسار از بیرون[۳] دروازه[۳] بار کردند. اما اگر طغرل پشت بدان ستون[۱۱] باز نهد احمد ازپشت پدر به‌خطا رفته باشد. یکی از ملازمـان طغرل که در مجلس گرامی نامی شیخ‌الاسلامی ملاذالانامی[۳] حاضر بود،

بیت

این حکایت قلمی کرد وبه‌طغرل بدواند

قاصدش نیمهٔ شب رفت و به‌طغرل برساند[۱۲]

چون طغرل از مضمون مکتوب و قصهٔ پرغصهٔ چـوب وقوف یافت درکـار کردن[۱۳] بشتافت،

بیت

چو تیره شود مرد را روزگار همه آن کند کش نیاید به‌کار

استادان درودگر و رازکان با خبر را گفت که در روشنی مشعل تا روزکـار کنید و روزکار[۱۴] مبرید و چنان سازید کـه صباح را پشت بـدین ستون باز نهم[۱۵] و دروغ او را براکابر و اصاغر هویدا و ظاهرگردانم تا همه خلق را دروغ او چون صبح روشن و شید و زرق او چون خـورشید مبین گـردد و

خار از سمن و سیر ازسوسن جدا ومعین شود.

بیت

شبی چون شبه روی شسته‌بقیر نه بهرام پیدا نه‌کیوان نه‌تیر

درروشنی مشعل‌استادان اجلّ به‌امر امیر رسیده اجل‌همه‌شب کار کردند.

بیت

چوخورشید تابنده بنمود چهر در بـاغ بگشاد گردان سپهر

استادان درود[۱۶] به‌توفیق‌خالق[۱۷] معبود ستون‌هارا بر فرش مطبّق‌معلق‌ساختند وپلبار را[۱۸] در ایوان آسمان سان[۱۹] برافراخت[۲۰]. به‌حکم‌نص‌قاطع وبرهان ساطع «فاذا جاء اجلهم لایستأخرون ساعةً ولایستقدمون» و فحوای نظـم (ع): به‌پای‌خویشتن‌آیندعاصیان[۲۱] به‌کمندت، طغرل‌تکین‌به‌رسم و آئین‌به‌پای خود به‌سرِ کار بل‌به‌سرِ خود به‌پای‌دارپایدار آمد. گوئی که درآن‌انجمن(ع): مرغ سرگردان‌به‌دام‌آمدبه‌پای خویشتن، و فرمودکه زیلوچه وچهاربالش مرا در پای ستون اکنون بیندازید تا پشت بدین‌ستون باز نهم و دروغ او را بر اکابر و اصاغر هویدا[۳] و ظاهرگردانم. چـون زیلوچه و چهـاربالش او را بینداختندطغرل تکین خواست‌که بنشیند و پشت بدان ستون باز نهـد، (ع): دست غیب‌آمـد و بـرسینهٔ نامحرم زد. ناگـاه به‌امرحضرت‌اله آوازی مهیب صعب برصفت رعد دراین‌طـاق مقوَّس و رواق مقرنس افتاد چنانچـه جملهٔ حاضران بی‌هوش‌گشتند و ناظران خاموش. به‌حکم حاکـم بی‌مانند سواری چند با پیچان‌کمند بر فتراك سمند همه امرد دراین بـارگاه مجدد رانـدند و آیت عذاب را[۲] براو خـواندند. هیچ‌کس را دراین حال از اهـوال مجال سؤال و محال مقال نی، (ع): دانـم‌که حالتیست ندانم چه حـالتست. امیر اسیر ازگفته وکرده پشیمان شد و بی‌خود با خود می‌گفت (ع): چـون‌کنم خـودکرده‌ام خودکرده را تدبیر نیست. پشیمانـی درین پریشانی سودش[۲۲]

نداشت، بیت

وقت هرکار نگه‌دار که نافع نبود

نوشدارو که پس از مرگ به‌سهراب دهی

نه سلام و[۲۳] نه کلام و[۲۳] نه‌اعزاز و[۲۳]نه‌اکرام، از[۲۴] سواران ایستاده یکی پیاده شد و پیچان کمند از فتراك سمند[۳] بازکند[۲۵] و در گردن آن ناپسند افگند و سوارشد که(ع): گر به‌خوشی نیاید او کشمکشانش آورم. آن بی‌ادب را در آن ادب معلوم ومقرر[۳]گشت که: بیت

هر که با پولاد بازو پنجه کرد ساعدمسکین[۲۶]خودرا رنجه کرد

نادان سفیه‌را «یوم یفر المرء من‌اخیه وأمه وأبیه وصاحبته وبنیه» پیش آمد. فی‌الجمله آن گمراه را به‌امر حضرت اله و همت مردان آگاه به‌جانب‌شاه راه بردند. چون خدم وحشم امیر اسیر به‌خویش‌باز آمدند گفتند صلاح آنست که همه سلاح در پوشیم و در پی امیر خویش بخروشیم و بر پی سواران روان گردیم، (ع): یا سر بنهیم یا به کف آید یار. چون درپی سواران به‌شاه راه و شارع عام یك فرسنگ تمام قطع کردند دیگر قطعاً و اصلاً در این راه پر-بلا پی سواران را ندیدند بلکه دیدند که به‌دست‌چپ برطرف[۲۷] بیابان شتابان رفته‌اند. چون یك فرسنگ دیگر دراین راه پرخطر برطرف بیابان[۲۸] رفتند طغرل تکین را یافتند بی‌سر[۲۹] ، و پی سواران را نیافتند، دیگر بشتافتند[۳۰] و امیر سردار را بی‌سر به‌پای دار و ستون و پلبار آوردند. دراین قضیه (ع): عقل حیران و فکر سرگردان. پس ایلچی پردان[۳۱] به‌طرف‌سلطان زمان چنان شتابان، بیت

به‌زین‌اندر آمد که زین را ندید همان نعل اسبش زمین‌راندید

و خبر برد که حادثه‌ای چنین ناگاه حادث شد که گرد از بنیاد عالم و دود از نهاد بنی‌آدم برخواهد آورد، و در این واقعهٔ کبری و داهیهٔ عظمی (ع):

زمین چون آسمان در اضطراب است، و آسمان چون زمین در انقلاب، جام از این‌حال شکسته و خراب و خدم و حشم‌را دیده‌ها پرآب وجگرها کباب.

بیت

روا بود که کنم چون پیاله دل پرداز

مرا که دل چو صراحی مدام پرخونست

دردی است عام و مصیبتی است بی‌آرام (ع): و فی کل بیت رنّة وعویل،

بیت

سدی شکسته گشت که تا دور روزگار

در گوش طاس چرخ بماند از آن طنین

اما (ع): چاره‌ای نیست درین مسأله الا تسلیم. اگرباز بلندپرواز ساعدایالت را عقاب سیاست در ربود فر و اقبال پر و بال همای همایون سلطنت بر سر ارباب دولت و اصحاب حشمت و ملازمان مخیم اقبال و ملتزمان عتبهٔ جاه‌و جلال مخلد و موبد باد الی یوم‌المعاد. شعر

اگر چرخ درگشت محور بپا باد

محیط ار خلل یافت مرکز بجا باد

ور از تند بادی درختی در افتاد

چه تدبیر سرو سهی را بقا باد

واجب بود بل‌فرض به‌عزعرض رسانیدن، باقی حکم حضرت سلطنت‌راست، (ع): بهرچه حکم رود نافذست فرمانت.

بعد ازاخبارحضرت‌سلطنت شعار فلك اقتدارجمشیدآثارحکم سلطانی وسیاست خاقانی برآن‌جمله شرف نفاذ یافت‌که اگرمتوطنان جام و ساکنان آن‌دیار[۳] و مقام از این حادثهٔ غریبه و نائبهٔ عجیبه اعلام ندهند وپی این‌واقعه بیرون نبرند،

بیت

خون ایشان همه هدر باشد همه را زین بلا[۳] خطر باشد

و زن وفرزندوخویش وپیوند[۳۲] ایشان را با سرها اسیر کنند و احمال و اثقال ایشان در معرض زوال و محل انتقال باشد. پس[۳] برخواص و عوام ولایت[۳] جام[۳۳] زندگانی و عیش حرام شد و ازاین اهوال احوال متغیر و دل متبدل شد[۳۴]. به‌ضرورت‌روی‌به‌درگاه‌سعادت‌پناه‌حضرت‌شیخ‌الاسلامی‌ملاذالانامی[۳۵] که:

بیت

روی سوی که آورد دل[۳۶] به‌امیدنیکوئی

چون دل و دین ودیده را قبلهٔ آرزوتوئی

نهاده می‌گفتند ولآلی به‌الماس‌مژگان می‌سفت[۳۷] که:

بیت

زین واقعهٔ هائله جامی است شکسته

وز غصهٔ این قصه در اندوه نشسته

و از سرخضوع و ابتهال در قدم مبارك حضرت شیخ‌صاحب‌کمال‌می‌افتادند:

بیت

کای شیخ دست‌گیر که از پا فتاده‌ایم

امیدوار در ره تو رو نهاده‌ایم

حکم سلطانی براین نهج[۳۸] مسطور است و در السنه مذکور که به‌عرض رسانیده آمد، وقت معاونت است و محل عنایت و حمایت، ازکماهی این حال چون شیخ صاحب کمال[۳] را وقوف است انعام اعلام‌فرمایند تا به‌عرض نواب کامیاب حضرت[۳] سلطنت مآب رسانیده آید و بی گناهان و مخلصان را مخلصی پدیدگردد. شیخ‌الاسلام فرمود که بلی سفارش‌مردم ولایت‌به‌حضرت سلطنت بنویسم، اگرچه:

شعر

طریق نیست سفارش به‌آسمان کردن

که سایه برسر سکان ربع مسکون آر

و یا به ابر گهر بار در فشان گفتن

که بهر نظم مصالح ز روی لطف ببار

مع‌ذلك کلّه کیفیت این‌واقعه را شرح دهم انشاءالله تعالی. پس دوات و قلم را طلب فرمود وشرح این واقعه را به‌رقم قدم قلم از راه‌کرم باز نمود. مکتوب مرغوب محبوب[۳] حضرت مقلب‌القلوب و کاشف الکروب آنست که پیشتر نوشته شده است. چون مرقوم رقم قدم قلم[۳] کرم گوهربار در نثار شیخ بزرگوار و بزرگ[۳] نامدار به‌مسامع علیهٔ حضرت سلطنت‌شعار فلك‌اقتدار جمشیدآثار رسید پرسید که کار خیانت[۳۹] چگونه بوده است و چه سخن در تهی افکنده است؟ حال را برآن منوال به‌عز عرض رسانیدند. سلطان بسیاری بگریست و فرمود که من ازحضرت شیخ‌الاسلامی ملاذالانامی احمدالجامی کرامات بسیار وحالات بی‌شمار درمواضع مختلفه مشاهده کرده‌ام و به‌کرات و مرات گفته‌ام که خود را از تیغ بی‌دریغ و حسام انتقام[۴۰] او نگاه دارید که سلطان[۴۱] بس غیور است و منظور نظر ملك غفور. و مردم جام رابه‌تمام با اعزاز و اکرام[۳] و انعام و انعام فارغ‌البال رافع‌الحال ساخت، (ع): چه غم دیوار امت راکه باشد چون تو پشتیبان، والله‌المستعان و علیه‌التکلان.

۱ــ پ: قضیه ۲ــ پ: سعدآباد ۳ــ س: ــ ۴ــ س: امارت مآب
۵ــ س: حضرت شیخ ۶ــ س: برضای ملك ۷ــ س: بدو ۸ــ پ
س: نهادند ۹ــ س: بودند ۱۰ــ س: گفت یاشیخ سبب ۱۱ــ س:
چوب ۱۲ــ س:... دوانید قاصد نیم شب‌به‌طغرل رسانید ۱۳ــ س: کردن
کار ۱۴ــ چنین است در هرسه نسخه (یعنی روز هم کار را قطع نکنید)

۱۵ــ س: تمام این‌جمله را تا «گردانم» ندارد ۱۶ــ س: درودگر ۱۷ــ س: ملك ۱۸ــ س: پلهارا (در پ ص نیز«پلبارا»آمده‌است) ۱۹ــ س:ــ ۲۰ــ پ س: برافـراختند ۲۱ــ س: عـاشقان ۲۲ــ س: سودی ۲۳ــ س: نه ۲۴ــ س: ازآن ۲۵ــ س:کرد ۲۶ــ پ س: سیمین (مسلم است که نویسنده عامداً عالماً سیمین را تبدیل به‌مسکین‌کرده بوده است و این تصرف کاتب نسخه ص نیست بخلاف کاتبان پ و س که متن را تصحیح کرده و بجای مسکین سیمین گذارده‌اند) ۲۷ــ س: دیدند کـه برطرف چپ ۲۸ــ س: «برطرف بیابان» را ندارد ۲۹ــ س: بی‌سر یافتند ۳۰ــ «دیگر بشتافتند» در س نیست ۳۱ــ در س حـرف دال محـو شده؛ پ: یزدان ۳۲ــ س: « و پیوند ایشان را » را نـدارد ۳۳ــ س: جـام و وضیع و شریف آن مقـام ۳۴ــ س: گشت ۳۵ــ س: حضرت شیخ ۳۶ــ س: کس ۳۷ــس: می‌سفتند ۳۸ــ ص (در حاشیه): و سیاست خـاقانی ۳۹ــ پ ص: جنایت (در نامهٔ شیخ‌به‌سلطان سنجر هم‌واژهٔ خیانت بکار رفته است نه‌جنایت) ۴۰ــ پ:ــ ۴۱ــ س: سلطانی

۲ـ من نتائج انفاس سلطان المشایخ قدوةالعلماءالراسخ خواجه معین‌الدین‌الجامی الی السلطان المطاع جلال‌الدنیا والدین شاه شجاع

ص‌پس

هوالله الذی لااله الاهو، شعر

سعدالزمان بیمن دولة ماجدٍ احیی[1] رمام‌المکرمات نواله

وله جلال لیس فوق جلاله الا جلال‌الله جل جلاله

عالم‌تروعادلترازو،هیچ‌ملک‌نیست الا ملك العرش تبارك و تعالی

بسیط ربع مسکون بل[2] بساط چرخ بوقلمون پی‌سپر شهسوار همت وجولان جای نهمت خدام سلطان[3] اسلام اعظم، مولی خواقین العرب والعجم، مالك رقاب[4] الملوك فی‌الآفاق، وارث سریر المملکة بالاستحقاق، کهف سلاطین‌الانام، المؤید المظفر المنصور من‌الملك العلام، بیت

ای‌به‌زیرطوق[5] حکمت گردن افلاك‌نرم

وی به‌زیر ران امرت توسن ایام رام

جلال[6] السلطنة والدنیا والدین، بیت

آن سایهٔ خداکه ندارد چو آفتاب

در سایهٔ سرادق هفت آسمان قرین

خلدالله سلطنته وصیر بسیط‌الارض مملکته باد، و فتوحات[7] غیبیه متعاقب و

اتفاقات حسنه متتابع، بیت

للهالحمد که هرفتح ترا دست در گردنفتحدگراست

امیداستبهعنایت الهی که رایات شهنشاهی بههردیارومکان که حرکتفرماید ندای «توجهحیثماشئتفانك منصور» از ملاء اعلی و ساکنان[۸] قبهٔ خضراء برآید، شعر

وکل مکان مس حافر خیله تخلص عن ایدی الفناء فناوه

توجه وفد[۹]النصر والعز حیثما توجه فی عون الاله لواؤه

عبیری برآمیخت مشاطهٔ فتح عروس ظفررا چوگیرد سپاهت

بهرجاکهروی آوریچشمدولت بهمژگان بروبد همهخاك راهت

آریهر بندهای راکه مالكالدین والدنیااز کارخانهٔ «قل اللهم مالكالملك» رقم[۱۰] اختصاص «تؤتیالملك من تشاء» بر ناصیهٔ اوکشید[۱۱]، و تاج کرامت «اولوا الأمر منکم» برتارك مبارك آن نیكبخت دولتیارنهاد، و درّاعهٔ دیبای با بهای «آمنوا بما نزل علی محمد» برحد قد او دوخت[۱۲]، و منشور پرنور «انالله یأمر بالعدل والاحسان» بدست قدرت او داد، و تیغ بران « و جاهدوا فیالله حق جهاده» بر میاناو بست، و بهوعدهٔ صادقهٔ «وکان حقاً علینا نصر۔ المؤمنین» زلال «و ینصركالله[۱۳] نصراً عزیزاً»برجان پاكاو ریخت، و عَلَم عِلم «و علمناه من لدنا علماً» در ساحت دل و فضای سینهٔ او برافراخت، ودر دانهٔ پرقیمت «التعظیم لامرالله والشفقة علیخلقالله[۱۰]» ازگوشهوشاو بیاویخت، برذمّت همتایشان واجب باشدکه سجدات شکر «الحمدللهالذی هدانا لهذا و ماکنا لنهتدیلولا أن هدانالله» بهتقدیمرسانندودستمرحمت بیش ازپیش[۱۴] برسرخلایق فرودآرند تا باشدکه مناجات «رب قداتیتنیمن الملك» حطام فانی را بهنعیم جاودانی که «و للاخرة[۱۵] خیر لك منالاولی» متصلگرداند ودعای«اللهم انی أسألك خیرالدنیا متصلاًبنعیمالآخرةانك

علی کل شیء قدیر» به‌اجابت رساند. شعر

شاعرانه من نگویم جاودان مان در جهان
زانکه جاویدان نماند جز که حـی لاینام

لکن این گویم که‌این اقبال واین دولت‌چنین
متصـل بـادا به‌عز آن جهانـی والسلام

هرچند فوت جانگداز شاه اعظم شهریار ممـالك عجم انارالله برهـانه و ثقل بالخیرات والمبرات میزانه واقعهٔ کبری و داهیهٔ عظمی بود جـانها خـراب و دلها کباب گـردانید، اما با تقدیر[۱۶] چـاره چیست؟ امید به‌کرم‌الهـی آنست که روح مطهر ایشان را به‌نزهت جای «روضة من‌ریاض‌الجنّة فی‌مقعدصدق عند ملیك مقتدر» به‌مقام «لهم ما یشاؤن و لدنیامزید» فرود آرد، و بر آن شاه زمان که یگانـهٔ جهان بـود رحمت فـرماید، بیت

وارحمتا بشبابه[۱۷] اذلم یمتع بالشباب[۱۸]
وکانه فی قبره حتی توارت بالحجاب

و به‌حکم «ما ننسخ‌من‌آیة اوننسها نأت‌بخیر منها» آفتاب‌دولت‌وسایهٔ‌مرحمت حضرت سلطنت خلدالله سلطانه‌را بـرمفارق عـالمیان تا قیام ساعت و ساعت قیام پاینده و تابنده داراد[۱۹]، بیت

وآوازهٔ‌دولتت[۲۰] به‌هرکس‌برساد لکن‌مرسادازتو نوبت[۲۱] به‌کسی

وهذه کفایة.

چـون حضـرت ملك اسلام سلطان ملـوك‌الانام، غیاث‌الحق والـدین خلدالله سلطانه، مولانا اعظم‌افضل[۱۰] علماءالعجم ملك‌القضاة والولاة‌حسیب[۱۰] و نسیب خراسان، الفائق بالکمالات علی‌الاقران، رکن‌الملة والـدین ادام‌الله انواع‌فضائله را، که‌به‌کمالات آراسته است، نامـزد پایهٔ سریر فلك‌فرسای، که بوسه جای اکـابر جهانست، فرمـودند این فقیر حقیر کـه حلقهٔ ولای اولیای

ایشان درگوش و ردای اخلاص ایشان بردوش جان دارد نخواست که وعاء ایشان از توشهٔ[۱۰] دعای درویشان خالی باشد، هرچند خلاصهٔ عمر و سر دفتر زندگانی به‌باد رفته[۲۲] و شرارهٔ نار «والشتعل‌الرأس شیباً» آب روی جوانی برده[۱۰] و باد نخوت «الشباب شعبة[۱۰] من‌الجنون» برتمثال کرهٔ خاك صاحب وقار شده،

شعر

مضی زمن اللذات کالبرق خاطفاً ففاضت کماانهل[۲۳] الغمام‌دموع

الافاسلُ عنها یا معین ضرورة فلیس لها بعدالشباب رجوع

(ع): فلست بآیس من فضل ربی که منظور نظر آن صاحب دولت گردد. و چون این دولت روی نماید واین سعادت مساعدت فرماید[۲۴] (ع): از سجدهٔ شکر برنگیرم سرخویش. بیش‌ازین گرانجانی مناسب‌مناصب مجلس‌سلطانی نیست،

بیت

بقیت معیناً للکرام و انما لك‌الله فی کل‌الامورمعین

بالنبی و آله الطاهرین.

۱ــ س: احمی ۲ــ س: ار ۳ــ ص: ــ ۴ــ س: الرقاب
۵ــ پ: طاق ۶ــ ص: سلطان ۷ــ ص‌پ: نقودات ۸ــ س: بساکنان
۹ــ ص: وقد ۱۰ــ س: ــ ۱۱ــ پ: کشیده ۱۲ــ س: دوخته
۱۳ــ ص: ــ ۱۴ــ س: بیش ازین ۱۵ــ پ: الآخرة ۱۶ــ س: بتقدیر ۱۷ــ ص: لشبابه ۱۸ــ پ: مایشاب ۱۹ــ س: دارد
۲۰ــ س: نوبتت ۲۱ــ پ: دولت ۲۲ــ س پ: رفت ۲۳ــ پ: اهل ۲۴ــ س: وچون این سعادت دست دهد.

۳ـ من نتائج انفاس[۱] السلطان الاعظم مولی[۲] جبابرة العرب و اکاسرة العجم سلطان حسین البغدادی[۳] الی السلطان المطاع جلال الدنیا والدین شاه‌شجاع انارالله تعالی برهانهما و ثقل بالمبرات میزانهما[۴]

ص‌پس

جناب قصر جلالت بلند باد چنان

که اوج ذروهٔ افلاکش آستان[۵] باشد

رفعت و دولت تا دامن قیامت مستمر و مکنت و ملکت بر سنن استقامت مستقر به‌روزگار[۶] آن یگانهٔ روزگار برگزیدهٔ «و ربك یخلق مایشاء و یختار» خلدالله ظل معدلته متواصل و متواتر، و فضائل و کمالات، که مطلوب ارباب ملك و مغبوط[۷] اهالی ملکوتست، ذات ملك صفات مبارك را حاصل، و دست تمنی به گردن مرادات ومرامات حمایل[۸] (ع): چنین خود هست و تا بادا چنین باد.

هذا[۹] ورود درود ثنا و امداد محامد و دعا که مهبّ نسیم ریاض آن نفحات الهی باشد مصفا از کدورات جسمانی و معرّا از ظلمات جهانی به‌جناب شجاعت پناهی ابلاغ می‌گرداند و در شرح لواعج اشتیاق و بیان نوائر افتراق که شیوهٔ ارباب تکلف و عادت اصحاب تصلف است شروع نمی‌نماید (ع): کآن چو الطاف تو بی‌پایان است. چه‌محقق است که‌محققان

اخوان صفا وخرده‌بینان خــلّان وفا به‌نظربصیرت و عین بصارت هررقمی که منشی تقدیر بر ناصیهٔ احوال کائنات کشید بدانند و نانوشته بخوانند.

بیت

برون ازعالم حس[۱۰] است جان خرده‌بینان‌را

به‌غمزه[۱۱] سوی یکدیگر اشارتهای پنهانی

مقصود آن‌که تا کی[۱۲] دیو را در لباس ملك آئین دادن و ماه چـاه مقنع را[۱۳] درمعرض بدر فلك آراستن وچشمهٔ خورشید را به‌گل تمویه وتلبیس انباشتن و درمحاضر و نوادی به‌حواضر و بوادی لاف «اناخیر منه» زدن؟ چرا نباید که در خزانهٔ[۱۴] حکمت به‌کلید انصاف‌بگشاید و نقد خـزانه[۱۴] را بـر محك صراف عقل زند تا آنچه از[۱۵] غل و غش و از رذایل مشوش‌آمیخته بود در بوتهٔ مصابرت گـداخته شود تا عیار اهلیت[۱۶] آن پیدا گردد[۱۷]؟ و اگـر بر- خلاف این رود و قهرمان هوس را نافذالحکم دارد بر[۱۸] زبـان قلم دو زبان نتوان راند آنچه نتیجهٔ آن باشد، «وللعاقل‌یکفیه الاشاره». مختصرآن که اینجـا امـــروز از حکـم و یاساق و یرلیغ ما مخـاطب و معـاتب و فـردا به‌عذاب و عقاب ابدی مـؤاخذ گـردد. «وسیعلم الذین ظلموا ایّ منقلب ینقلبون».

۱ــ س: من انشاء ۲ــ س: مولانا ۳ــ س: سلطان حسین بن سلطان‌اویس
۴ــ دو جمله دعائیه را پ نـدارد ۵ــ پ: آشیان ۶ــ س: روزگـار
۷ــ س: مغبوط خطهٔ ۸ــ س: حـامل ۹ــ س: هـذا با ۱۰ــ پ: حسن ۱۱ــ ص س: بغمره ۱۲ــ س: کـه ۱۳ــ س: ــ
۱۴ــ س: خزینه ۱۵ــ س: که در او ۱۶ــ س: و هیأت ۱۷ــ س میان «گردد» و«واگر» این عبارات اضافی را آورده است: وکذلك جعلناکم امة وسطا لتکونوا شهداء علی‌الناس و یکون الرسول علیکم شهیدا حاصل‌گردد و... (دو یا سه کلمه سیاه شده و خوانا نیست) در سلك جواهر خیرالناس منتظم شود و لوانتم فعلوا

ما توعظون به لکان خیراً لهم (قرآن، سورهٔ نساء/۶۶ «انهم» و «یوعظون» است که کاتب نسخه یا مؤلف اصلی نامه هردورا مبدل به‌جمع مخاطب کرده است ولی کلمهٔ اخیر راکه نیز باید مبدل به «انتم» کرده باشد به‌صورت اصل نقل نموده است)

۱۸ــ س: وبر.

۴ـ من نتائج انفاس[۱] سلطان المطاع[۲] شاه شجاع الی سلطان المشرقین والمغربین سلطان‌حسین اناراللّٰه برهانهما[۳]

ص‌پس

بیت[۴]

به خون عاشقان داری دلیری مکن جاناکه‌عاشق‌هم‌شجاع‌است

بنده مخلص‌ترین[۵] بندگان و معتقد صادق‌ترین چاکران، بیت

آن‌که تا بود بود بندهٔ تو وانکه تا باشد این چنین باشد[۶]

عبودیتی که منبی ازخلوص طویّت و مبنی برصفای عقیدت باشدبه‌معرض عرض وموقف انهاء می‌رساند. اشتیاق به‌مطالعهٔ طلعت دلآرا، که همه عمر سودای‌آن داشته و تخم تمنای‌آن کاشته، ورای آنست که برید تیزگام وهم و فهم به‌سرحد عد بادیهٔ آن رسد یا شهباز بلند پرواز فکر ارباب عقول بر شرفات قلهٔ قاف آن تواند نشست[۷]. سعادت ملاقات حضرت خداوندی سلطانی که زبدهٔ آمال و امانی است میسر و مقدر بالنبی[۸] الامی الهاشمی خیرالبشر. غرض آن‌که ازاین عتابات[۹] فتنه‌انگیز،هیچ‌باری[۱۰] غباری برخاطر فاتر یاری ننشست، چراکه بنابر ادعای‌آن حضرت و رجوعاً عن‌الغیره[۱۱]دیو را در لباس ملک‌آئین دادن و ماه چاه مقنع را در معرض بدر فلک‌آراستن بهتر که مقنع دخترانه برفرق شاهانه انداختن و پیراهن و ازار[۱۲] ولا[۱۳] پوشیدن،

بیت

نه اینست آئین شاهنشهی شهنشه نه‌اینست و آئین نه‌این

حمدالله تعالی که به‌قوت قاف توفیق ابدی‌وعین عنایت سرمدی کلاه سلطنت برتارك مبارك ودراعهٔ فضیلت بردوش هوش[۱۴] و تیغ بی دریغ شجاعت و حسام انتقام سیاست برمیان جان[۱۵] است و همواره[۱۶]: بیت

به‌جای[۱۷] می‌سرخ کین آوریم کمان و کمند و کمین آوریم

و عرصهٔ مملکت رابه‌معاونت رجال که: بیت

قلم‌زن نگه‌دار و شمشیر زن نه مطرب که‌مردی‌نیاید ززن

و پاشیدن مال که «لاملك‌الابالرجال ولارجال الابالمال» در قبضهٔ اقتدار درآورده[۱۸] می گوید: بیت

مرا زحملهٔدشمن نرفت پای‌از جای که شرط کوه نباشد زباد جنبیدن

آنچه درباب تخویف و تهویل آن جهانی فرموده بودند از آن روز باز که نقاشان تقدیر و قلم‌زنان عالم تصویر نقش نیکی و بدی به‌امر ایزدی ثبت فرموده‌اند (ع): کس چه داند که پس پرده‌چه[۱۹] خوبست و[۱۹] چه زشت؟

«لایعلم الغیب‌الا الله»، «جف‌القلم بماهو کائن[۲۰]»، شعر

مائیم کز ازل زسماوات منزل است آیات عز و علم و شجاعت بنام ما

بر ذروهٔ معارج دانش کند مقام هرطایری که بر پرد از آشیان ما

وآنچه درباب یساق[۲۱] شاق و برلیغ همایون و توجه لشکر میمون بر زبان خامهٔ دو زبان سلطان به‌استحقاق ومخدوم علی‌الاطلاق رفته بود (ع): هرچه آن خسرو کند شیرین‌بود، بیت

چه‌احتیاج[۲۲] به‌لشکر زبهر کشتن عاشق

بیا که ازصف‌خوبان بسنده‌است‌سواری

۱ـ س: من انشاء ۲ـ س: المطاع جلال‌الدنیا والدین شاه ۳ـ س‌جملهٔ دعائیه را ندارد و بجای‌آن نوشته است: جـواباً لکتابه الشریف و خطـابه المنیف ۴ـ س: هو المنتقم، بیت ۵ـ س: مختصرترین ۶ـ س این بیت‌راندارد و در عـوض آن آورده : آنکـه چـون صبح صـادق دم ازصدق و ولای تو زنـد ۷ـ س: بـرآیـد ۸ـ س: بـالنبی و آلـه... ۹ـ س: عتـاب ۱۰ـ چنین است درهرسه‌نسخه و ایـن «ی» در رسم‌الخط قدیم‌گاهـی به‌جای‌کسرهٔ اضافه بکار میرود ۱۱ـ ص: الغیر ۱۲ـ پ: پیراهن‌وار ۱۳ـ پ س: والا ۱۴ـ پ: ـ ۱۵ـ س: ناتوان ۱۶ـ س: وهرآینه‌همواره ۱۷ـ س: بجـام ۱۸ـ س: آورده ۱۹ـ س:که ۲۰ـ پ: کـان ۲۱ـ س پ: یاساق ۲۲ـ س: حاجتست.

۵ـ من انشاء السلطان الاعظم مالك رقاب[۱] الامم سلطان احمد البغدادی فی العهد والمیثاق الی سلطان[۲] الامراء فی الآفاق امیر سیدی احمد الشکـی[۳] انارالله برهانهما و ثقل بالمبرات میزانهما

ص پ س

الله یجمع بیننا و یرفع بیننا، (ع): بیگانگیی نیست تو مائی ما تو

ترتیب این کلمات و تنسیق این مقدمات مشتمل است بر اثبات خلوص نیت و منبی و مشعر است از صفای طویّت و اتفاق یگانگی و اخلاص و محبت واختصاص که مشحون به فنون ارادت[۴] واعتقادموشح داشته‌ایم. مجدداً معنیً وصورةً معروض رأی اعلی[۵] جناب بزرگوار فرزندی حضرت ملك اسلام، شهریار جوان‌بخت نیکونام، خسرو به‌استحقاق پادشاه علی‌الاطلاق خلدالله تعالی ایام ملکه مظفراً می‌رود و اظهار صمیم و فرط خاطر سقیم که همواره متوجه و مشغوف[۶] جناب ایشان بوده و هست و خواهد بودمی کنم، و از آن‌طرف نیز همین توقع والتماس داشته‌ایم و داریم و خواهیم داشت، انشاءالله تعالی که اساس[۷] این جمعیت و بنیان این مخالصت و مودت روز به‌روز چون ماه نو درترقی وتزایدباشد چنانکه دور ونزدیك وترك و تازیك ببینند[۸] و بدانند:

بیت

کین[۹] آن وفاق نیست که گردد خلل‌پذیر

لو بسّت الجبال او انشقّت‌السماء

وقرار آن‌که بعد قضاءالله تعالی و قدره اگر توفیق ملاقات و حصول‌دریافت شرف صحبت گرامی ملك ملك صفات کریم ذات رفیق گردد و این آرزوی دیرینه از پردهٔ غیب چهرهٔ[۱۰] بی‌عیب نماید، (ع): روی تو ببینیم به‌هرروی که هست، و بر موجبی[۱۱] که[۱۲] خاطر اشرف خداوندی عزیز ملکی اعظمی باشد بر آن موجب به‌تقدیم رساند به‌نوعی که بر آن مزیدی تصور[۱۳] نتوان[۱۴] کرد و به‌هر مهم[۱۵] و حاجت و خدمتی که فراخور حال و دست‌رس این ضعیف تواند بود چون رجوع فرمایند برحسب دلخواه آن ملك ملك صفات فلك سمات: بیت

کمری برمیان جان بندد جان‌کمروار برمیان بندد

باللهالعلی العظیم و به‌رسول کریم و به‌روح پرفتوح مخدوم[۱۶] پدرم سلطان‌سعید اویس انارالله برهانه و ثقل بالمبرات میزانه که در این‌عهد و میثاق (مخلص مشتاق)[۱۲] خلافی نیست و بی‌خلاف: بیت

به‌قیامت برم آن[۱۷] عهد که بستم باتو تا درآن‌روزنگوئی که وفائیت‌نبود

مقصود آن‌که‌براین مسطور پرنور اعتماد فرمایند، حقا که دل بی‌غل صادق الاخلاص را بر آن گماشته‌ایم که بهیچ‌وجه من‌الوجوه در وظیفهٔ خدمات و موالات چنانچه شایسته و بایستهٔ عالمیان گردد تقصیری نرود، والله علی ما اقول شهید، (ع): هزاران‌سال در شاهی بمانی، یا غایةالامانی.

مخلص‌معتقد به‌جان‌مشتاق حقا سلطان احمد (بخطه)[۱۸]

۱ــ س: الرقاب ۲ــ س: السلطان ۳ــ س: الشیکی ۴ــ س: ارادات ۵ــ پ: عالی ۶ــ ص س پ: مشعوف ۷ــ پ: اسباب

۸ـ ص : بپسندند ۹ـ «که» ربط در س جداگانه وپیش از بیت آمده‌است
۱۰ـ پ: و بهره ۱۱ـ ص: موجب ۱۲ـ ص: ـ ۱۳ـ پ:متصور
۱۴ـ س: نتواند ۱۵ـ پ: فهم ۱۶ـ س: مخدوم حقیقی ۱۷ـپ: این ۱۸ـ دوهلال را نگارنده افزوده است.

۶ـ ایضاً من انشائه الی سلطان الامراء قرایوسف[1]

ص پس

به‌خدائی که‌روز حشر دهـد هر عمل را جزا به‌استحقاق
که دل خستهٔ منست عظیم به جمال مبـارکت مشتاق

علم‌الله سبحانه و تعالی و کفی به‌شهیدا که نیازمندی به‌دریـافت ملتقای کـریم حضرت فرزندی ارجمندی[2] خلدالله دولته وابد حشمته جلالاً یوسفاً نه درآن مرتبه عروج یافته که شمه‌ای ازآن بیان توان نمود لاجرم درآن باب خوض نمی‌نماید و می‌نماید که: بیت

نمی‌کنم صفت اشتیاق آن فرزند
چو اعتقاد نکوخواه خویش‌می‌داند

و چون ضمیر منیرخبیر گیتی گشای جهان‌نمای[3] واقف[4] احوال‌است به‌زیادتی مصدع‌نمی گردد. حقا که از فرستادن جناب‌امیرالامراءمفخرالأمناء جمال‌الملة والدین قرا تسلی تمام حاصل شد و انـواع بهجت و شادمانـی و سعادت و کامرانی روی نمود، اما دیدهٔ انتظار دیده برشاه راه امید دولت وصـال را مترصد نوید است، (ع): وزتوکه نـور دیده‌ای تا چـه‌کشیم بـار[5] بس، و هذه‌کفایة. سایهٔ‌عالی ابداً مخلد والسلام. به‌جان‌آرزومند مشتاق‌سلطان‌احمد

۱ــ س: یـوسف انـارالله برهانهما و ثقل بـالمبـرات میزانهمـا ۲ــ س: ــ
۳ــ ص س: جهانمای ۴ــ ص: وآفت ۵ــ پ: باز

۷ـ من انشاء واحد من‌السلاطین الی اعـدل الولاة نصرةالـدنیا والدین شاه یحیی فی‌استیلاء الوالی المستولی علیهمـا و هوالسلطان الاعظم مولی جبابرة العرب والعجم[1] قطب الدنیا والدین امیر تیمورگورکان انارالله براهینهم جواباً لکتابه الشریف و خطابه‌المنیف

ص‌پس

بیت

روزی که ز تو سلام‌باشد ما را　　　آن روز فلك غلام باشد ما را[2]

رشحات ارقام اقدام اقلام عنبرفام جناب‌فرزند به‌جان پیوند بی‌مانند ارجمند خلدالله ملکه وعمره فی‌اکتساب المرادات وحصول[3] السعادات

بیت

کنشر القطر فاح بکل قطر　　　و کالداری[4] عطـّر کـل دار

بل‌چون‌صحت به‌محموم وبهجت به‌مغموم،

شعر

رسید و دیدهٔ مرمود رامکحـّل کرد　　　نهاد بردل مجروح خسته صد مرهم

بیاض آن چو ضمیر موحدان‌روشن　　　سوادآن چوسرزلف دلبران پر خم

دل رنجور و دیدهٔ مهجور راقوت وقوّت و صحت و قرّت داد «وفی ذلك فلیتنافس‌المتنافسون»، دعای بی‌ریا معبـّادر کسوت صفا هم‌مجاورهٔ‌مسیحا

اتحاف می‌رود.

اما حدیث «الشوق‌فقدجل[۵] عمروعن‌الطوق»، شعر

چه‌نویسم که دل ازدست فراقت‌چه کشید
یا زنا دیدنت[۶] این‌دیدهٔ غم دیده چه دید
خواستم حال فراقت به‌قلم شرح دهم
حال دل در قلم‌آمد ز قلم خون بچکید

استکشاف مجاری حالات که کرده بود اگر شمه‌ای از حکایت نکایت‌گردش گردون و چرخ بوقلمون قلمی شود (ع): فریاد برآید زدل هر که بخواند. واقعهٔ[۷] حال‌آن که‌چون بر مقتضی قهر قهرمان جبروت صبیحهٔ یوم‌السبت سنهٔ ثمان و ثمانین و سبعمائه رایات رایات جهانگشای و اعلام عالم‌آرای حضرت امیر کلان شهریار جهان قطب‌الدنیا والدین امیر تیمور گورکان زیّنه‌الله تعالی‌فی‌خلودالسلطنة بالعدل و الاحسان‌به‌مملکت کردستان[۸] رسید، و حضرت[۹] مخدوم مملکت پناه، پناه[۱۰] اهل‌الله، شهریار ممالك اسلام خلدالله تعالی ملکه عزاًللانام[۱۱] را با متعلقان وفرزندان باسرها در قید اسر[۱۲] وخذلان کشید. هرچند این ضعیف با خدم وحشم ومتعلقان از تلاطم امواج آن‌دریای بی‌پایان و تراکم افواج آن دلیران جهان به‌کران امن وامان افتاد اما اکثرزن و مرد[۹] و مردان روز نبرد و طفل و پیر و غنی وفقیر علف شمشیر[۱۳] وبرده[۱۴] و اسیر شدند وبعضی دیگر که به‌جنگ مغول[۱۵] و مقاتله ومقابله‌مشغول گشتند،

بیت

فرصت تیر یکایکشان نبود همچنان باکیش می‌انداختند

و قواعد قلاعی که الیف سماك و ردیف افلاك بود بالکلیه منقلع گشت،

بیت

علم‌های فتحش درآن‌روزهیجا الفهای انا فتحناست گوئی

خزائن و دفائن و نفائس و عرائس و کمر و تاج جمله به‌باد تاراج‌رفت واهل تاج محتاج شدند، بقاع ولایت و اصقاع مملکت، که باغات و بساتینش در نمـوداری «جنات تجری من تحتها‌الانهار» دم صفت «مالاعین رأت ولا اذن سمعت ولاخطر علی قلب بشر» می‌زدند[۱۶]، و انـواع اثمار اشجارش که بـا «طلح منضود وماء مسکوب و فاکهة کثیرة مما یتخیّرون» دعـوی تعادل و تقابل می‌کردند، از دست برد[۱۷] و پایمال عساکر بدرجهٔ «واد غیر ذی زرع» رسید، و قصور مؤکد و بروج مشیّد آنها، که «قائمة‌علی اصولها» نعت آن بود، سمت «خاویة علی‌عروشها» یافت. شعر

بساط غوانی گرفته نوائح[۱۸]　　مقام عنادل گرفته عناکب

سمن‌زار گشته دیار سلاحف　　چمن‌زار گشته‌کنام ثعـالب

مرغان‌که در هوای آن‌مکان طیران می‌کنند به‌زبان‌حال بدین مقام[۱۹] مترنم‌انـد که «انّی‌یحیی هذه‌الله بعدموتها»، بقایای سیف و اسر یعنی اکابر و اهالی هر[۲۰] دیار، که[۲۰] «انا‌اکثر منک‌مالاًواعزّ نفراً» گوئی حکایتی‌بود، ومستورات و عفیفات هرشبستان، که «حور مقصورات فی‌الخیام» در شأن ایشان آیتـی، گشاده‌سر و برهنه‌پای جلای وطن‌کرده در اطراف و ارجای تلاد[۲۱] ر اکناف قری و بلادباهم فریاد«انت‌فی‌واد و انا فی واد» می‌کنند، و از فرط نامرادی و بی‌قوت و زادی[۲۲] در بدر مـی‌پویند و از هرجا و هـرکس لقمه و خـرقه می‌جویند، هر امیری‌اسیری گشته اگر کشته نگشته[۲۳]، وهردستوری مزدوری، هر خداوند جـاهی شاگرد پایگاهی، هر صـاحب علم و طبلی خـادم سالار اسطبلی، هـرکسی چاکر هر خسی، آری چتـوان[۲۴]، «ماشاءالله[۲۵] کان» .

بیت

چنین است رسـم سرای درشت

گهی‌پشت زین[۲۶] وگهی زین به‌پشت

لاجرم هررئیسی محتاج هر خسیسی، و هر ادیبی مطعون هر بی‌ادبـی گشته، هـر نسیبی مغبون هـر بی‌نسبی شده، دل شکستهٔ خسته راکه افگـار افکار[۲۷] روزگار غدار ناسازگار است هردم از عالم غیب[۲۸] این ندا می‌رسد:

شعر

کای دل درین دیار محل قرار نیست
دست‌ازجهان بدارکه او[۹] پایدار نیست
مستظهری به‌مرتبه و اعتبار خویش
هیچت ز حالت دگران اعتبار نیست
صبر و تحمل است ورضا چاره باقضا
تدبیر این‌قضیه برون زین‌چهار نیست
بنشین بر آستان[۲۹] قضاچون به‌هیچ‌باب
ما را درون[۳۰] پردهٔ تقدیر بار نیست
در حیّز وجود همانا نیامده است
آن‌سینه کز خدنگ حوادث فگار نیست
ما بندگان و اوست خداوندگار ما
باکار او ترا و مرا هیچ‌کار نیست

القصه[۳۱] اگرعنان بیان به‌تصرف خامهٔسیاه جامه[۳۲] بازگذارد تادرمیدان تبیان جولان‌نماید (ع): چندانکه نویسد[۳۳] آن به‌آخر نرسد.

بیت

تو بمان از برای من به‌جهان   که من اندر جهان تـرا دارم

۱ــ س پ: اکاسرةالعجم ۲ــ س: کسی کز تو پیغام آرد برش بچرخ برین برفرازد سرش؛ پ در هـردو مصراع «آید» بجـای «باشد» ۳ــ پ: وصـول ۴ــ پ: کداری ۵ــ ص: حل ۶ــ س: نادیدن رویت ۷ــ ص پ:

واقعی ۸ـ س: لورستان؛ پ: فـرستادن ۹ـ س: ـ ۱۰ـ س: نباه پناه؛ ص: پناه بناه ۱۱ـ س: لانام ۱۲ـ پ: امر ۱۳ـ س: شمشیر و هدف تیر ۱۴ـ پ: پرورده ۱۵ـ س: مشغول ۱۶ـ پ: می‌رود ۱۷ـ س: از دست پـایمال؛ پ: از دست بـرد و پـایمال ۱۸ـ پ: فـوایج ۱۹ـ س: مقام و ۲۰ـ پ: ـ ۲۱ـ س: بلاد ۲۲ـ س: بـی‌زادی ۲۳ـ س: نگشته کشته ۲۴ـ س:چه‌توان ۲۵ـ پ: انشاء ۲۶ـس: گهی پشت برزین ۲۷ـ س: انکار ۲۸ـ س: غیب بی‌عیب؛ پ «غیب» را هم ندارد ۲۹ـ س پ: رضا ۳۰ـ ص پ: برون ۳۱ـ س: فی‌الجمله ۳۲ـ س: جامه‌سیاه ۳۳ـ س: نویسند.

۸ـ من نتائج انفاس السلطان المطاع جلال السلطنة[1] والدنیا والدین شاه شجاع الی السلطان المغفور شاه‌منصور انارالله برهانه وثقل بالمبرات میزانه فی‌النصائح والمواعظ

هو مالك‌الملك

ص‌پس

(ع): بشنو که‌پند پیران هیچت زیان‌ندارد. فرزند اعزّ منصور ابقاه‌الله الملك الغفور بعد از تأمل‌سلام بی‌حد و آرزومندی بی‌عدّ بداند که پیش‌ازین بزرگان‌گزین فرموده‌اند که: «من تصدّر قبل اوانه فقدتعرّض لهوانه[2]»، اما به‌فضل خالق خلایق واثقم که اگرچه‌آن عزیزفرزند ارجمند درحداثت سن است اما کفایت پیران وشهامت اولوالعزم اورا ثابت است.

شعر

فاذ[3]الجیوش لخمس عشرة‌حجة ولداته[4] اذ ذاك فـی اشغال

قعدت[5] بهم‌همّاتهم و همّت به همم الملوك و سورة الابطال

حسب‌الحال او گـردد. اما اول این‌کار را چند مقدمـه در بایست است: اول صفای عقیدت با حضرت ربوبیت که : «من‌کان لله‌کان‌الله له ». دویـم حسن معاش با اصناف خلایق و التزام تواضع و حلم و ازالت خودبینی و تکبر و نخوت و تجبرپدر پسری[6] واماطت‌لجاج وبدخوئی، وبه‌موعظت انوشیروان اقتدا کند که:«ینبغی للمرء انیمنع‌نفسه‌من اربعة خصال لئلایقع به‌مکروه:

العجلةوالعجب والـلجاج والتوانی، لانّثمرةالعجلةالندامة، وثمرةالعجب البغضة، و ثمرةاللّجاجالحیرة، وثمرةالتوانی الضر والفا[7]قة». دیگر باید که همگی همت و نهمت او بر اصلاح حال رعایا و زیردستان مقصور باشد و دست ظلم[8] و عدوان از ایشان کوتاه گرداند، و تفکر او پیوسته در اموری بود که نفع آن تام[9] و خیر آن شامل خاص و عام باشد، و هر خیری که باشد زود به‌امضا رساند و ازقوّت به‌فعل آرد تامانعی پیش‌نیاید، چه گفته‌اند: «ینبغی للوالی[10] انیسهر[11] لیله‌فی‌مصالح‌الرعیة وینفذهافی‌نهاره». دیگر باتمامت اصناف خلق این‌نوع زندگانی را[12] ملتزم باشد، اما ارباب و دهاقین واکاران و مزارعان‌را به‌صنوف شفقت[13] مخصوص دارد، و شروطی که با[14] ایشان گفته‌اند تغییر و تبدیل بدان راه ندهد اگرچه غبن فاحش‌باشد. و سخن‌حکما که گفته‌اند اینست: «ایّاك والکیمیاءالاعظم‌من‌الزرع فاعدل فی‌اهله من‌الحرّاثین ودع الاستقصاء علیهم فهذا الکیمیاء یخصب[15] الزمان و یقوی السلطان و یستقیم الاحوال و یعمّر بیوت العمال و یسکن الرعیه» آن را کار فرماید[16] و به‌مزید عنایت[16] رساند. و هرچه به‌لذات وشهوات تعلق دارد به‌حسب اجتهاد خودرا از آن منع کند که گفته‌اند: «لایدخل الضرر علی‌الوالی الأباربعةاشیاء: تشاغله باللذة عن تدبیر مملکته، و سوء اخلاقه عن بطانته و خاصیته، و افراط عقوبته عند غضبه، و مداومة ظلمه علی رعیته. فهذه الاربعة ینقطع الغیث‌عن[12] اعماله ویخرّب بیوت عمّاله».

آنچه[17] در خاطر فاتر[1] آمد برزبان قلم جواد انعام اعلام رفت و از سخنان اکابر آنچه‌ملایم وقت و مناسب مناصب او دیدم درجریدهٔ اونوشته[18] فرستاده شد[19].

بیت

گر بنیوشد زنده بماند جاوید ورنه دم ماست هم‌به‌ما باز آید[20]

زیادت چه‌نویسد،

بیت

دادکن دادکن که دارالخلد منزل خسروان دادگر است[۲۰]

توقع که[۱] دائماً درمطالعه دارد و حفظ کند وسعی نماید تا[۲۱] آنرا در طبیعت «کالنقش فی‌الحجر» مرکوزگرداند. والسلام علی من اتبع‌الهدی ولله‌الآخرة والاولی.

۱ــ س: ــ ۲ــ پ: مــرض فهوانه ۳ــ س: قــاد ۴ــ س: ولـذاته
۵ــ س: تعـدی ۶ــ س: و پسری ۷ــ پ: الطاقــة ۸ــ س : تظلم
۹ــ س: تمـام ۱۰ــ پ: للمـوالـی ۱۱ــ پ: یسهـی ۱۲ــ پ: ــ
۱۳ــ س: این شفقت ۱۴ــ ص: ــ ۱۵ــ ص: یخضب ۱۶ــ پ: فرمایند... رسانند ۱۷ــ س: حالیا آنچه ۱۸ــ س: نبشته ۱۹ــ س: شده است ۲۰ــ درس جای این دوبیت برعکس اینست ۲۱ــ س: که تا.

۹ـ ایضاً من نتائج انفاسه الشریفة السلطانیة الجلالیة الی حضرته العالیة[1] المنصوریه انارالله برهانهما وثقل بالمبرات میزانهما جواباً لکتابه الشریف وخطابه المنیف

ص پس

مکتوب مرغوب ومنشور پر نور فرزند اعزّ منصور به توقیع «انّهم لهم المنصورون» موقّع باد، وحمی حمایتش به میامن مقدمهٔ «وانّ جندنا لهم الغالبون» محمّی وممتّع، و سراپای[2] طبیعتش صفایای شریعت را طالب، و اطمینان و سکینهٔ نفس[3] عزیز براستیفاء و استعمال قوای شهوی وغضبی غالب، وفیضان فواضل جواهر عقلی را ذات ملك صفاتش قابل و مستعد، و در تنفیذ وامضاء خبر معتبر[3] عزمات الرجال را مستقل و مستبد، و در حداثت سن سِنن سُنن مکارم را ناشر، و درعنفوان شباب آداب ارباب الباب را مباشر.

سلامی که فوائح نصائح به مشام جان رساند و تحیتی که آیات مکارم اخلاق را به گوش هوش فرو خواند و دعائی که بصر بصیرت را بگشاید رسانیده می آید و می نماید که در این روزها در مکتوبات آنچه از مواعظ و نصائح در آداب ایالت و شرائط حکومت[4] فراخاطر فاتر و ضمیر کسیر آمده بود نوشته‌ام و به زبان قلم جواد ارشاد وانعام اعلام کرده، وظیفه آن که آن را چون درّ شاهوار درگوش هوش کند کرّةً بعداخری وثانیة بعد اولی[5]. چون[6] نظام الدین عبدالله سلّمه الله و ابقاه متوجه آن فرزند نیکوخواه[7] بود این مفاوضه

تحریر افتاد، تا[۸] پیوسته همت و نهمت خود را[۳] بر اذخار[۹] نام نیك مقصـور گرداند و در هوای این کار به‌جناح «انالله یحب عوالی الهمم» طیران کند، و یقین داند که «المرء یطیر بهمته کالطیر یطیر بجناحیه[۱۰]»، و صدق مقال و حسن فعال[۱۱] را شعار و دثار خودسازد، وبارخاص اشخاص سوءتأسیس وارصاص مبانی قواعد[۱۲] بزرگی را از تزلزل نگاه‌دارد، وخودرا از عداد صبیان‌نشمرد که او پسری است که جهانی را پدری می‌باید کرد[۱۳]، و به‌لهو ولعب مشغول نگردد که پادشاهی بازیچه نیست، جدّ محض و محض جدّ می‌باید بود واین دوبیت رابه‌جان می‌باید شنود[۱۴]: شعر

هر پادشه که روی به‌لهو وطرب نهاد
می‌دان که هست مرتبتش را گه[۳] سقوط
میزان که برج اختر لهو وطرب دراوست
در وی رسد به‌خسرو سیارگان هبوط

ازلجاج احترازکند واراذل‌نشین واراذل‌پرست نباشد، واین[۳] بیت‌فردوسی[۱۵] طوسی راکه «من‌شرطه[۱۶] ان‌یکتب بالتبر علی‌الاحداق لابالحبر علی‌الاوراق» که: بیت

اراذل نشین اراذل پرست نگیرد عنان بزرگی به‌دست

برلوح دل بی‌غل، که خلاصهٔ آب و گل است، ثبت فرماید وبدان‌عمل نماید، و هرشیوهٔ بد[۱۷] که بر[۱۸] طبیعت اومستولی است به‌جد وجهدتمام‌ازخود زایل گرداند[۱۹]، و بداندکه لجاج و بدخوئی شوم را تبعها مذموم است وصاحب آن[۲۰] ملوم، وهموم و غموم[۲۱] آن معلوم و مفهوم[۲۲]. بایدکه‌آن عزیز فـرزند ارجمند این نصائح بهره‌مند بی‌مانند را نصب‌العین دارد[۲۳] (ع): وآنکه‌غلام اوکه‌بود کیقباد وجم. یقین آن که این ملکات را مملوك واین‌طریقهٔ مستقیمه[۲۴] رامسلوك‌دارد،«ولاتتبع السّبل[۲۵] فتفرق‌بکم‌عن‌سبیله». انشاءالله العلی الکبیر.

۱ــ س: حضــرةالعلیه ۲ــ ص: سرابای؛ س: سرامــای ۳ــ س: ــ
۴ــ س: آنچه مواعظ فراخاطر... ۵ــ س عبارت «وظیفه... اولی» را نـدارد و بجای آن این مصراع را آورده است: بشنو که پند پیران هیچت زیان ندارد ۶ــ س: اکنون چون ۷ــ س عبارت «آن فرزند نیکوخواه» را ندارد ۸ــ ص: ــ
۹ــ س: ادخار؛ پ: ازخــار ۱۰ــ ص : بجناحــه ۱۱ــ پ: افعــال
۱۲ــ س: و قواعد ۱۳ــ س عبارت «که او پسری... می باید کرد» را نــدارد
۱۴ــ س عبارات «که پادشاهی... شنود» را فاقد است و بجای آن آورده است: یقین داندکه ۱۵ــ س: حکیم فــردوسی ۱۶ــ پ: شرط ۱۷ــ پ: ــ
۱۸ــ س پ: ــ ۱۹ــ س: کند ۲۰ــ س: او ۲۱ــ بجای «هموم و غموم» س: و اغلب ۲۲ــ س: مفهــوم است ۲۳ــ س: دارد و چـون درّ شاهوار درگوش هوش کند... ۲۴ــ س: مستقیم ۲۵ــ ص: الهوی.

۱۰ـ من انشاء سلطان سلاطین الآفاق جلال الدنیا والدین[۱] شیخ ابواسحاق مقیدا محبوساً وعن المال والاهل مأیوساً[۲] الی الوالی المستولی علیه و هو السلطان المظفر مبارزالدنیا والدین[۳] محمدبن المظفر انارالله برهانهما و ثقل بالمبرات میزانهما[۴]

ص‌پس

کل شیء هالك الاّ وجهه، له الحکم و الیه ترجعون

(ع)[۵]: حاکمی خواه بکش خواه ببخش[۶]، (ع): که گر سمینم وگر لاغرم شکار توام[۶]. حق[۷] سبحانه و تعالی این صورت مقدر فرمود، هر آینه آن برادر جانی را[۸] (ع) جرمی و جنایتی نباشد، وگوئیا ابیات شیخ با برکات ملك صفات[۹] شیخ سیف الدین باخرزی قدس سره وصف الحال[۱۰] ماست:

شعر

دل خون شد ورسم جانگدازی اینست

شاید که مگر بنده نوازی اینست[۱۱]

با این همه هم هیچ نمی‌یارم گفت[۱۱]

در حضرت او کمینه بازی اینست

بی‌فالجمله اگر عنان[۱۲] اختیار از دست داده ودل بر آن نهاده که آسیبی به‌ما رساند، (ع): بشتاب چو بی‌صبری ما می‌دانی، چه گفته‌اند (ع): در بلا بهتر که در بیم بلا. الله الله برموی[۱۳] سفید مادرم و سوز سینهٔ بیچاره[۱۴] خواهرم

رحم فرماید و ازین کار ناصواب درگذرد، (ع): آخر نه‌من و تو یار بودیم؟ ثانیاً چون هرگز این ضعیف را چنین صورتی واقع نگشته و در جمیع عمر هرگز زحمت و ملالی ندیده و ضمیر منیر آن برادر به‌جان‌برابر براین معنی شاهد عدل است اگر ازکودکان ما مثل تغلق یا دیگری که آن برادر مصلحت داند پیش ما فرستد[۱۵] عظیم به‌موقع باشدکه کسی که مدّة[۹] العمر به‌تنها بوده باشد تنها‌نتواندبود. وازکتب ما[۹] آن برادر بعضی ارسال‌فرماید[۱۶] تابه‌مطالعهٔ آن دوسه روزی[۱۷] دفع‌الملالی‌حاصل آید که (ع): و خیرالجلیس فی‌الزمان کتاب. و فی کل حال از فحوای سخن اسدالله الغالب[۳] علی[۱۸] بن ابی‌طالب[۳] کرّم‌الله وجهه و رضی[۹] عنه برحذر[۱۹] باید[۲۰] بود آنجا که فرمود:

بیت

اذا تمّ امر دنا نقصه　　　توقع زوالاً اذا قیل تمّ

سعادت دوجهانی آن برادر محصل بالنبی الامی[۳] المرسل.

علی‌حاشیته: ابواسحق‌بن محمودشاه، بیچارهٔ پریشان بی‌گناه، الله‌الله الله اگر این ضعیف را خلاص میدهد یا هلاك می‌کند جمعی از یاران که به‌شومی‌صحبت ماگرفتار او شده‌اند متعرض نشود و زحمت ایشان نرساند، (ع): من اگر گناه کارم چه کنند بی‌گناهان؟ پس برخیز (ع): بریز خونم و ایشان[۲۱] خلاص‌فرما زود، «ولا تزر وازرة و زر اخری» کلام ملك متعال[۲۲] است ومناسب این حال[۲۳]. بیت

درآسمان ستاره بود بی‌شمار ولیك

رنج کسوف بر دل شمس و قمر بود

۱ــ «جلال‌الدنیا والدین» در س و تو نیست　۲ــ س و تو عبارت «محبوساً... مأیوساً» را ندارد؛ صفت مفعولی «مقیداً» را تو در پایان عنوان آورده است　۳ــ «السلطان... الدین» در تو نیست　۴ــ «وثقل...» در تو نیست　۵ــ س پ، بیت/شعر　۶ــ تو: ــ　۷ــ تو: چون حق　۸ــ تو: را ابقاه‌الله

تعالی ۹ـ س تو: ـ ۱۰ـ س تو: وصف حال ۱۱ـ س: ـ
۱۲ـ پ: چنان ۱۳ـ س: بموی ۱۴ـ تو: آن بیچاره مسکین
۱۵ـ تو: فرستند ۱۶ـ تو: فرمایند ۱۷ـ «دو سه روزی» در تو نیست
۱۸ـ تو: امیرالمؤمنین علی؛ پ: و مطلوب کل طالب علی ۱۹ـ س پ تو:
با حذر ۲۰ـ تو: می‌باید ۲۱ـ س: ایشان را ۲۲ـ س: علام؛ تو
«کلام ملك متعال است» را ندارد ۲۳ـ عبارت اخیر در س و تو نیست.

۱۱ـ من انشاءالسلطان السعید نصرةالدنیا والدین شاه‌یحیی الی‌واحد من‌السلاطین اناراللّه برهانهما و ثقل بالمبرات میزانهما[1]

ص‌پس

خلداللّه ملکه واجری‌فی‌بحرالمراداتفلکه. تصاویر صداقت واخلاص که برصحیفهٔ ضمیر نقش‌پذیر گشته نیرنگ زنان[2] به‌ارسال‌دعوات صالحات در جلوه‌گاه[3] ظهورمی‌آید و اندکی از مواد[4] شوق وآرزومندی که‌به‌مدارج کمال پیوسته مذکور می‌گردد. اسباب[5] سعادت لقای همایون که غرهٔ صباح شادمانی و طلیعهٔ سپاه امانی تواند[6] بود علی وفق‌المرادکرامت باد.

عشرین رجب‌المرجب[7] لازال‌فائض‌المیامن والبرکات رقم‌زدهٔ‌خلوص طویت‌گشت. به‌فضل‌اللّه‌تعالی اسباب امور بر نهج مرام و اساس قضا برسنن استحکام است. غرض ازاین مراسلت‌آن‌که‌امداد مخالصت‌که[3] سمیر[8]ضمیر و مخاطر خاطر خطیرست تذکار رود و از جناب سلطنت مآب[7] خلد ملکه[7] آثار الطاف موفور[7] و مکرمات‌نامحصور به‌ظهور رسیده[9] متعاقب مفاوضات شریفه‌که فهرست‌آمال و نور باصرهٔ اقبال تواند بود سمت ورود یابد تا موجبات[10] اعتضادبه‌ذروهٔ‌کمال پیوندد، و همیشه‌کوکب سلطنت از افق‌فضل لایزال شارق ولامع باد. برضمیرمنیر خبیر[11] مصور[12] می‌گردد که به‌ارشاد ملهم صواب جمیع قضایا بر مراد و قاعدهٔ صلاح اندیشی حضرت‌سلطنت[13] مبتنی خواهد بود، وکلیات امور مطلقاً بردامن اهتمام و اشفاق و الطاف بی

دریغ حضرت[۷] خداوندی[۷] خلد زمانه[۷] منوط است و هرچه رأی عالم[۱۴] آرای[۷] و فکر[۷] کشور گشای[۷] بر آن قرار گیرد تجاوز از آن در تصور عقل نمی‌گنجد، (ع): هرچه‌گوئی نتوان‌گفت‌که نه[۱۵]، و(ع): به‌هرچه حکم رود نافذست فرمانت. و نیز رایات شوق‌به‌احراز تقبیل انامل[۱۶] سلطنت شعار جمشید[۷] آثار[۷] به‌اعلی درجات‌کمال رسیده و از این وجه[۱۷] حضور مبارك عظیم[۱۸] مطلوبست. بیت

الحاضرون بلا حضورك غیب والحاضرون اذاحضرت‌حضور[۱۹]

بر وفق این مقدمه استدعا می‌رود که بدین‌جانب تجشم فرمایند وعطش شوق را به‌افاضت زلال وصال[۲۰] تسکین بخشند[۲۱] تا به‌حضور مبارك صورت قضایا در مطارحه انداخته[۲۲] آنچه صواب دید رأی فیاض باشد منعقد[۲۳] گردد[۲۴]. یقین‌که دست رد[۲۵] برسینهٔ مراد مخلصان نخواهد نهاد، والله رؤف‌بالعباد.[۲۶] زیادت ابرام نمی‌رود[۲۷]. بیت

تا جهان[۲۸] هست درو حاکم و فرمانده‌باش

تا به‌جاهت ز فلك در گذرد رتبت من

آمین رب‌العالمین[۲۹].

۱ــ تو: من انشاء السلطان السعید شاه یحیی الی بعض السلاطین انارالله برهانه
۲ــ س: نیرنگ‌زن؛ پ تو: نیرنگ زن ان ۳ــ س: ــ ۴ــ پ: مواة
۵ــ پ: و اسباب ۶ــ پ: ــ ۷ــ تو: ــ ۸ــ پ: همسر ۹ــ س: و بظهور رسید ۱۰ــ س: مواجبات ۱۱ــ پ، خبیرمنیر ۱۲ــدر تو مکرر است ۱۳ــ تو:آن‌جناب ۱۴ــ تو: عالی ۱۵ــ پ: ــ؛ س علاوه دارد: بخدا و بخدا و بخدا، و یقین آن که... ۱۶ــ پ: ــ؛ تو: انامل فتوی (؟) ۱۷ــ تو: دو وجه ۱۸ــ پ: حضور حضرت سلطنت بغایت
۱۹ــ پ این بیت را اضافی‌دارد: خرم‌آن‌روز که‌باز آئی وسعدی گوید‌آمدی شاه چه مشتاق و پریشان بودم ۲۰ــ س: افضال ۲۱ــس، فرمایند؛ پ:نمایند

۲۲ــ پ: انداخت ۲۳ــ پ: معتقد ۲۴ــ پ این بیت را افزوده است:
خرم آن روز که شاهی چو تو پیش نظر آید ضایع آن عمر که بی دیدن رویت بسر آید
۲۵ــ پ: را ۲۶ــ پ بجای جملهٔ عربی متن این بیت را آورده است: بخت
باز آید از آن در که یکی چون تو در آید روی زیبای تو دیدن در دولت بگشاید
۲۷ــ پ: نمی‌نماید و می‌نماید که ۲۸ــ س: جهانست ۲۹ــ جملهٔ دعا
در س نیست؛ تو در چند جملهٔ اخیر با س و پ تفاوت کلی دارد بدین گونه:... دست
رد برسینهٔ آن تمنی نزنند و این دعوت را که منشأ آن از محض اخلاص است بقبول و
اجابت مقرون دارد والله منور ابصار المرادات و مقدرالسعادات.

۱۲- من نتائج انفاس السلطان المطاع جلال‌الدنیا والدین شاه شجاع فی مرض موته الی‌السلطان الاعظم المغفور قطب‌السلطنة والدنیا والدین[۱] امیر تیمور اناراللّه برهانهما وثقل بالمبرات میزانهما

س ص پ

هو الحی الذی لااله الاهو له الحکم و الیه ترجعون

دوام ملك و بقای قدیم ما را نیست

خدای راست بقای قدیم و ملك دوام

عالی حضرت گردون بسطت ممالك‌پناه معدلت شعار مکرمت آثار نویان کامکار، اعتضاد سلاطین گردون اقتدار[۲]، المنظور بنظر عنایة[۳] الملك المستعان، قطب[۴] الدنیا والدین امیر تیمور نویان خلداللّه تعالی ملکه و سلطانه ملاذ قیاصرهٔ گیتی‌دار و ملجاء جبابرهٔ چرخ مقدار باد، و در[۵] تعظیم اوامر آسمانی و تحری مراضی سبحانی مؤید و موفق، و حق جل و علا آن یگانهٔ زمانه[۶] را از مقاصد دینی ودنیوی به‌اعلی مدارج مرادات و اقصی معارج مرامات رساناد، بمن‌اللّه[۷] القدیم وطوله العمیم.

بعد از تبلیغ ادعیهٔ صالحه و اثنیهٔ فائحه که وسیلهٔ مخلصان حقیقی باشد انهاء می‌گرداند که بررأی ارباب الباب روشن و مبرهن است که دار دنیا محل حوادث و مکان صوارفست، و اصحاب عقول به‌زخارف مموّه او التفات ننموده‌اند، ونعیم باقی را برنعمت فانی راجح‌داشته و به‌حقیقت‌دانسته

که‌فنای هرمخلوقی از قبیل واجباتست و بقای هر موجودی از نوع ممتنعات است. چند روزی که از[8] بارگاه مهیمن بی‌چون تعالی وتقدس منشور پرنور «تُعِزُ مَن‌تَشاء» موقّع بتوقیع «تؤتی‌الملك‌من‌تشاء» ارزانی‌شدواعنّهٔ‌اختیار فوجی از بندگان‌خدای‌تعالی به‌قبضهٔ[9] اختیار این فقیر حقیر دادند پس‌برحسب قدرت و امکان در[10] اعلای اعلام دین و امضای احکـام شرع متین و اتباع اوامر سیدالمرسلین کوشید، و استقامت احوال رعایا وزیردستان را مطمـح نظر[11] خود ساخت، بعون عنایت الهی وفیض فضل نامتناهی آنچه مقدوربود معیشت باکافهٔ‌خلایق‌به‌وجهی کرده شد که‌شمه‌ای‌به‌مسامع علیه‌رسیده باشد، و چون نسبت به‌اعلی جناب معدلت شعاری[12] عهد مصـادقت و عقد مخـالصت به‌رواتب خلود[13] منعقد شده‌بود فتوح روزگار دانسته در[14] ابقای[15] آن‌راسخ دم و ثـابت قدم زیست، و پیوسته مخزون ضمیر و مکنون خـاطر خطیرآن بوده[16] که:

بیت

به‌قیامت برم آن عهد که بستم با تو
تادرآن‌روز نگوئی که وفائیت نبود

و ازآن‌حضرت نیز علی‌التعاقب والتوالی زلال الطـاف و سلسال اعطـاف، چنانچه عالمیان مشکور و محمود و مستحسن داشته‌اند، مترشح بوده و این معنی را موجب‌مباهات می‌دانسته، تا دراین وقت ازبارگاه‌کبریا نسیم‌دعوت حق به‌مشام جان رسیده و متقاضی «ولن تجدلسنة‌الله تبدیلاً[17]» حلقهٔ «والله یدعوا الی‌دارالسلام» بردر دل زدکه:

بیت

عرش است نشیمن تو شرمت ناید
کائـی و مقیم خطهٔ خاك شوی؟

و بحمدالله تعالی هیچ حسرت و نگرانی به‌خاطر نمانده‌بود و با وجودانواع

زلت و نقصان و اصناف[۱۸] آثام و اجرام[۱۹] که‌لازم وجود انسان[۲۰] است هر آن آرزو که در مخیلهٔ تصور بشری مرتسم تواند بود از موائد احسان حضرت واهب منّان «فلاتعلم نفس ما اخفی لهم من قرة‌اعین» دراین‌پنجاه وچهار سال، که اتفاق نزول مغاك این منزل خاك است، درکنار مراد نهادند[۲۱].

شعر

الهی لك الحمد الذی انت‌اهله   علی نعم ما کنت قط لها اهلا[۲۲]

متی زدت تقصیراً تزدنی تفضلاً   کانی بالتقصیر استوجب الفضلا

با قوافل امید عفو عمیم و رواحل امل[۲۳] رحمت رحیم احرام «اللهم لبیك» بسته نفس مطمئنه را ندای «ارجعی الی ربّك راضیة مرضیة» در داد،

بیت

بدین مژده گر جان فشانم رواست

که این مژده آسایش جان ماست

باتضاعیف کلمهٔ‌توحید که درسراچهٔ دنیا بر آن زیست اثقال احمال[۲۴] آمال از دوش نهاده«ثبّتنابا لقول الثابت‌فی‌الحیوة[۲۵] الدنیاوالآخرة»روی به‌حضرت آورد وگفت (ع): از دوست یك اشارت وزما به‌سر دویدن. رجاءواثق‌وامل صادق که هرچه ازحضرت مفیض[۲۶] الخیرات روی‌نماید اگرچه ماعین‌زحمت دانیم محض رحمت باشد.

بیت

زهی سلام تو آسایش سکینهٔ روح

زهی کلام تو مفتاح‌گنجهای فتوح

«والباقیات‌الصالحات خیر عندربك ثواباً و خیر املاً». بر بقایای عمر و دولت و دوستکامی و بسطت آن‌حضرت سلیمان منقبت‌سکندر رتبت برکت باد، وسایهٔ معدلتش برسر خلایق پاینده بحق‌الحق و منّه.

بنابر خلوص نیت و صفای طویت که نسبت به‌حضرت معدلت‌پناهی

از آب صافی روشن‌تر است واجب نمود صورت حال اعلام دادن، و فرزند به‌جان‌پیوندم‌زین‌العابدین راطوّل‌الله عمره فی ظل دولتکم و فی کنف[27] عنایتکم و دیگر فرزندان طفل برادرانم به‌جناب‌مملکت‌پناه سفارش نمودن، چه‌به‌حقیقت اخلاص آن حضرت ذخر اخلاف دانسته تا چنانچه از سجیت کریم و لطف عمیم آن یگانهٔ روی زمین و زمان سزد مضمون این حدیث که: «ان حسن‌العهد[28] من‌الایمان» کار بسته به‌قاعدهٔ مستمره ایشان[29] را به‌جانب[30] مبارك خود مخصوص فرمایند، و ظلال رأفت بر احوال ایشان گسترانند، به‌وجهی که آثار آن صغار و کبار و عبید و احرارایران و توران مشاهده‌نمایند و در قرنها بازگویند، و حاسدان و قاصدان[31] را، که سالها در آرزوی چنین روزی[32] بوده‌اند، مجال شماتت و محل استیلا نباشد، و این معنی را موجب اذخار ذکر جمیل شناسند. این دوست مخلص بر میثاق‌عهد مودت وصداقت و نیل مواهب آن حضرت از دار فنابه‌دار بقا رحلت نمود، به‌فاتحه‌و دعا یاد فرمایندتابه‌یمن همت‌آن حضرت ازفحوای‌آیت«یالیت قومی یعلمون بما غفر لی ربی و جعلنی من‌المکرمین» محروم نماند انشاءالله تعالی. هذا ما عهدنا الیه والعهدة فی‌الدارین علیه. همواره‌به‌توفیق نشر مبرات از بارگاه واهب العطیات موفق باد و حق‌تعالی[33] بر[34] عمر باقیش برکت کناد بمحمد المصطفی و عترته الطاهرین، و صلی‌الله علیه[35] و علی جمیع‌الانبیاء والمرسلین.

۱ـ «قطب‌السلطنة والدنیا والدین» در س نیست ۲ـ س:... اقتدار شهسوار مضمار عدل و احسان اعقل و اکمل اکاسرهٔ زمین و زمان... ۳ـ س: عنایةالله ۴ـ س: قطب‌الدولة... ۵ـ ص: ــ ۶ـ س: جهاندار ۷ـ س: ــ ۸ـ ص پ: در ۹ـ س: در قبضه ۱۰ـ ص: و اعلای ۱۱ـ س: نظر همت ۱۲ـ س: پناهی ۱۳ـ ص: خود ۱۴ـ ص: ــ

۱۵ـ ص: بقای ۱۶ـ پ: بود ۱۷ـ س: تحویلا ۱۸ـ س: اصنام؛ پ: انصاف ۱۹ـ پ: ایام احرام ۲۰ـ پ: ایشان ۲۱ـ س: نهاد ۲۲ـ س: قط اهلها ۲۳ـ پ: اهل ۲۴ـ س: و احمال ۲۵ـ پ: خیرالحیوة ۲۶ـ س: مفید ۲۷ـ س «دولتکم و فی کنف» را ندارد ۲۸ـ س: احسان‌العبد ۲۹ـ «ایشان را» در س نیست ۳۰ـ س: بلطف ۳۱ـ پ: حاسدان قاصدان ۳۲ـ پ: ـ ۳۳ـ س: جل وعلا ۳۴ـ پ: با ۳۵ـ ص: ـ

۱۳ـ ایضاً من نتائج انفاسه الشریفة السلطانیة الجلالیة الی‌السلطان الاعظم نصرةالدنیا والدین شاه یحیی جواباً لکتابه الشریف وخطابه المنیف اناراللّه برهانهما[۱]

س‌پص

مکتوب مرغوب‌مطلوب فرزند ارجمند بی‌مانند اعزّ اکرم امجد اشرف اعقل اکمل اشجع اورع[۲] عضدالیمین یحیی ابقاه‌اللّه تعالی و طوّل[۳] عمره به‌مطالعه‌رسید، دل را قوّت‌ودیده‌راقرّت[۴] بخشید. اخلاص[۵] ویکتادلی و اختصاص به‌حکم «إن احسنتم لانفسکم» هرآینه مستلزم دولت دنیوی و متمم سعادت اخروی آن گرامی فرزند خواهد بود. همواره از صفحات مکتوبات آن عزیز فرزند معلوم و محقق شده و می‌شود، سلام و محمدت فراوان با نوازش بی‌پایان تأمل نماید و همگی خاطر نگران و ملتفت مسرت آمال[۶] و نظم حال خود داند، پیوسته مسرور و مکفی‌الامور باد، والحمدللّه حمداً کثیراً.

صورتی که‌درباب اعراب باز نموده بود[۷] به‌غایت‌پسندیده[۸] و مشکور افتاد، وکماهی احوال و اوضاع این‌جانب برمنهج[۹] استقامت و تزاید تأیید وکرامت جاری است. چون عن‌قریب مصحوب صاحب معظم جلال‌الدنیا والدین[۱۰] تورانشاه مشروح اعلام خواهد رفت دراین صحبت زیادت‌اعلام نرفت. بر دوام مکتوبات عزیز ارسال دارد و از سوانح حالات اعلام‌دهد[۱۱]

ومهمات وحاجات به‌عرض‌فرستد تا حکم به‌اتمام‌آن نافذگردد. ازعمر ممتع باد انشاءالله وحده‌العزیز. ابوه‌المشتاق شاه شجاع

۱ــ در س «انارالله برهانهما» نیست ۲ــ س: اکـرم ارشد اشجع اعقـل؛ پ: اکرم امجد ارشد اعقل اکمل اشجع اورع ۳ــ س: طـال ۴ــ س: قدرة (در حاشیه قید شده: قرت) ۵ــ س: چنین اخلاص ۶ــ س: ــ ۷ــ پ: بودند ۸ــ س: پسنده ۹ــ س: نهج ۱۰ــ ص پ: مصحـوب اعظم جلال‌الدین ۱۱ــ س: اعلام و استعداد واجب داند.

۱۴ـ من انشاء شیخ‌الاسلام قدوةالعلماء فی‌الایام خواجه قطب‌الدین فضل‌الله المهنی الی واحد من السلاطین

نیـّر اعظم کمینه پرتوی از نور[۱] تست   س‌ص‌پ

ربع مسکون درپناه رایت‌منصورتست

آفتاب سماء معدلت ومرحمت و سایهٔ همای مملکت (و سلطنت[۲]) اعنی ظل ظلیل چتر جلیل پـادشاه اسلام، فرمانفرمـای ممـالك هفت اقلیم[۳]، اسکندر جهان‌گیر، دارای تاج و سریر، سلطان[۴] جهان‌پناه، پناه اهل‌الله،

بیت

آن که باشد شاه اجرامش غلام آستان

و آن که‌زیبداوج کیوانش‌حضیض‌بارگاه

سلطان سلاطین زمان خلدالله زمانه و قرن بالخلود والدوام اوانه، تا منقرض ادوار و مختتم فلك دوار از مشارق عظمت و فرمانروائی تابنده و بر مفارق کافهٔ خلایق پـاینده باد. (ع): این دعا را قـدسیان از[۵] عرش آمین گفته‌اند، آمین رب[۶] العالمین.

بندهٔ دولتخواه ودولتخواه بی‌اشتباه،

شعر

آن‌که او را هـوای خدمت[۷] شاه   در زوایای جـان نهان باشد

و آن‌که شکــر فواضل کرمش روز و شب بر سر زبان باشد وظیفهٔ دعای مزید سلطنت و جهانداری و ازدیاد[۸] مملکت و شهریاری مرتب و موظف می‌دارد، وچون آثار دولت اجابت برناصیهٔ ایام و اوقات ارکـان دولت و انصار سلطنت لامــع ولائح می‌بیند حضرت صمــدیت را سجدات شکر مؤدّا می‌گرداند، الحمدلله علی‌الائه والشکر علی نعمائه.

دراین فرصت که‌خدمت ملك‌الامرا مقرب الحضرة[۲] العلیا (جمال‌الملة والدین قرا)[۹] زید قدره رسید و بشارت خاطر اشرف ارکان دولت پادشاهی واعوان حضرت‌شاهنشاهی رسانید و شمه‌ای از فرط همت وبقیه‌ای‌از عظمت نهمت به اسماع و آذان اهل‌خراسان برسانید همه یك‌کلمه‌گشتند و این نشانه برایوان‌کیوان بستند: شعر

چنین‌که‌رایت تو سایه برجهان افکند
به‌فرّ بخت همایون و سعی رای رزین
عجب نباشد اگر لاجورد گردون را
قضا به‌خاتم‌حکم‌تو در کشد[۱۰] چو نگین

و این بندهٔ کمینه به‌انشاداین‌بیت مترنم‌گشت:

شعر

چنین که من به‌دعا دست بر فراشته‌ام
قرین سوز دل و نالهٔ سحرگاهــی
عجب ندارم ازالطاف‌حضرت یزدان
که زیر حکــم تو آرد زماه تا ماهی

زیـادت اطناب را مجـال نیست. اعلام عـالم آرای و رایت کشورگشای ابدالابــدین مظفر و منصــور و چهار دیوار هفت‌اقلیم در پناه آن معمــور، بحق‌الملك الغفور.

۱ـ س: روی ۲ـ ص پ:ـ ۳ـ ص پ: اقلام ۴ـ س: پـادشاه
۵ـس:ـ؛پ: بر ۶ـ پ: ورب ۷ـ س: حضرت ۸ـ پ: از دیار
۹ـ س: ـ ۱۰ـ ص: در کند

۱۵- ایضاً من نتائج انفاسه الشریفه الی واحد من السلاطین انارالله برهانه و ثقل بالمبرات میزانه[1]

س،پ

شعر

شاها طلوع فتح و ظفر از درتو باد | ظل همای سدره‌نشین برسر توباد
جائی که خصم باطل تو سرکشی کند | تأیید کردگار جهان خنجر توباد

تاکواکب ثواقب از معارج افلاك لامع می‌شود و اجرام سیارات ازمدارج سموات طالع می گردد درگاه سلطنت‌پناه پادشاه اسلام، ولی الاحسان والانعام، مالك رقاب الانام، ظل الله الممدود علی مفارق الخواص والعوام،

شعر

اعنی خدایگان سلاطین کامکار | نوشین‌روان عهد و سلیمان روزگار
قادربحکم برهمه کس آسمان صفت | فائض به‌جود برهمه خلق آفتاب‌وار

مـنّ‌الله بتخلید ملکه علی المسلمین و اعلاء کلمته الی یـوم‌الدین و رفع لواء معدلته بین‌الشام والصین مقام گاه سعود وفود فوز ونصرت یزدان‌باد.

بیت

ولازالت الایام طوعاً لرأیه | یرید و یأتی مایرید ومایأتی

بندهٔ کمینه و دولتخواه دیرینه زمین عبودیت به‌لب‌ادب می‌بوسد وازحضرت عزت معاودت سعادت وسعادت‌معاودت انخراط درسلك‌بار یافتگان آن‌درگاه که مقـّرجباه[2] ومقبل شفاه[3] اصحاب مکنت وجاه است استدعامی‌نماید، انـّه

علی ذلك قدیر و بالاجابة جدیر.

بیت

یارب این آرزوی من چه خوش است — تو بدین آرزو مرا برسان

منظور دراین مراد که غایت مطالب مقبلان عالم و نهایت مآرب اصناف بنی‌آدم است جز لطایف صنع الهی و جذبهٔ خاطر عاطر[۴] ملازمان حضرت شاهنشاهی چیزی دیگر متصور نیست وزیادت ابرام شرط ادب[۴] نی[۵].

بیت

سخن کوته کنم کان طبع نازك — ندارد طاقت چندین گرانی

اطناب سرادقات دولت به‌مسامیر خلود معقود[۴] ومسدود، بالملك الودود.

۱ــ جملهٔ دعا در س این‌گونه است: نورالله مرقده و برد مشهده ۲ــ پ: حیاة
۳ــ پ: شفاء ۴ــ پ: ــ ۵ــ پ: نیست.

۱۶- من نتائج انفاس شیخ‌الاسلام مرجع‌الانام ناصح الملوك والحكام خواجه غیاث‌الملة والدین هیبة‌الله الحموی البحرآبادی الی واحد من‌السلاطین انارالله برهانه[1]

ص‌س‌پ

شعر

جهان پناها ایام برتو میمون باد
رسول عدم تو معمار ربع مسکون باد
دقایق کرمت از شمار بگذشتست
تصاعد درجاتت ز وهم بیرون باد

حمدالله تعالی که پایهٔ سریر سلطنت‌پناه و سایهٔ چتر قدر مکنت و جاه‌پادشاه جهان نوشین روان عهد و زمان، متمکن «ان‌الله یأمر بالعدل والاحسان»، قامع اهل‌الضلال والطغیان، مالك نواصی الانام بمزید عنایة‌الرحمن،

بیت

آفتاب‌دین ودولت آسمان‌عدل‌وداد   پادشاه‌ربع‌مسکون‌خسروصاحب‌قران

خلدالله ملکه و اجری فی بحر المرادات فلکه ازآن رفیع‌تر و وسیع‌تراست که صدای ندای اطرای فصحا وبلغا به‌سیمای سماء اکناف و ارجاءآن تواند رسید.

بیت

جائی است کله گوشهٔ قدرش که فلك
گر در نگرد کله بیفتد ز سرش

لاجرم از اطناب در آن باب[۲] اعراض نموده به‌وظیفهٔ دعاهای[۳] دل پسند از صمیم دل نیازمند، اگرچه به‌هروقت مهمل ومتروك نبوده، به‌تازگی قیام می‌نماید و روزگار به‌نشر ایادی حضرت خسروانی می‌گذراند و می‌گوید:

شعر

خواهم که بپوشم صنما رازتو ازخلق
تا نام توکم در دهن انجمن آید
با هرکه سخن‌گویم اگرخواهم‌وگرنی
اول سخنم نام تو اندر دهن آید

آز[۴] ونیازی که به‌ادراك دوال فتراك ملازمان‌بارگاه جهان‌پناه‌دارد به‌کدام‌زبان تقریر کند و به‌کدام بنان در بیان‌آرد[۵]؟

بیت

الشوق اکثر[۶] من وصفی‌الذی اصف
یکاد یعجز عن انشائه الصحف

لاجرم‌عنان‌بیان‌کشیده می‌دارد و می‌گوید:

شعر

به‌جان‌آرزومند درگاه شاهم — که ازحضرتش‌دوربادا بدی
اگر عمرباشد دگر بازگویم — ابطحاء مکة هذا الذی[۷]

ازحضرت باری‌به‌تضرع و زاری استدعا می‌نماید که هرچند زودتر لطیفه‌ای کرامت فرماید که چهرهٔ آمال[۸] و امانی از نظر حرمان محجوب ماند، ودست تمنی حمایل‌گردن مطلوب شود، وتقبیل انامل باسطه که مفاتیح ابواب نعم و مقبل‌شفاه سلاطین عالم است میسر گردد، ودیدهٔ رمد دیده‌به‌غبار سمّ‌مراکب میمون منور شود.

بیت

چندان ز روزگار مرا مهلت آرزوست

کز خاك آستان تو چشمم شود قریر

اطناب از حدگذشت، بیت

بقای خلق جهان دربقای دولت تست

خدای چشم بد ازدولت تو دور کناد

اللهم استجب دعائی‌ولاتخیّب رجائی.

۱ـ پ: + و ثقل بالمبرات میزانه ۲ـ س: ـ ۳ـ س: دعاء ۴ـ س: آرزو ۵ـ س: آید ۶ـ ص: ـ ۷ـ س: لدی؛ پ: اهذا الذی
۸ـ س: اعمال

۱۷ـ ایضاً من نتائج انفاسه الشریفه الی واحد من‌سلاطین‌الزمان[۱] فی الاستغاثه عن لسان اهالی خراسان

س‌ص‌پ

آفتاب مرحمت و سایهٔ عاطفت حضرت باعظمت پادشاه‌اسلام، فرمان فرمای هفت[۲] اقلام، حافظ بلادالله، ناصرعبادالله،

بیت

آن‌که درصف‌بندگان درش　　　ازفروماندگان[۳]یکی‌دریاست

خلدالله ملکه و سلطانه و اعلی فوق الفرقدین محله و مکانه تابنده وپاینده باد بالنبی و صحبه الامجاد. بندگان و رعایای خراسان[۴] هراسان روی برزمین نیاز نهاده حال عجز خودبه‌حضرت نواب کامیاب طوبی لهم و حسن مآب[۵] باز می‌نمایند[۶]،

شعر

رای اعلای ترا کشف شود حالتشان

که‌به‌رحمت‌سوی آباد وخرابش‌نگری

تو سلیمانی وایشان همه‌موران‌ضعیف

همه از خانه جدا وهمه از دانه[۷] بری

مدتی چندگاه‌شد[۱] که ساکنان و متوطنان[۱] خراسان به‌واسطهٔ‌لشکرهای جرار که از حوادث‌گوناگون در روزگاربوقلمون‌حادث[۸] شده به‌انواع بلایامبتلا

شده‌اند، ومعنی آیهٔ «یوم یفرا لمرء من‌اخه وامه و ابیه و صاحبته وبنیه» صورت حالشان گشته[۹]، و هیچ کس[۱۰] از ارکان دولت و اعیان حضـــرت بر رای جهان‌آرای، که جام جهان‌نمای عبارت از آنست، بازننموده، بدان‌سبب رعایاگستاخی نموده حال عجز خود عرضه داشتند.

شعر

جهانیان به‌تو امروز چشم آن دارند
که زیر دامن انصافشان نگه داری
اگر ستاره خطائی کند تو نپسندی
وگر زمانه جفائی‌کند تو نگذاری

والباقی معلوم والامر الاعلی للحاکم المخدوم[۱۲].

۱ــ س: ــ ۲ــ ص: ــ ۳ــ س: فرومایگان ۴ــ س‌پ: بلادخراسان
۵ــ س: نواب حضرت خلدالله تعالی ملکه ۶ــ س: می‌نمایندکه ۷ــ س: خانه ۸ــ س: صادر ۹ــ «و معنی... گشته» در س نیست ۱۰ــ س: هیچ ۱۱ــ جملهٔ عربی خاتمه در س نیست.

۱۸ـ من نتائج انفاس شیخ‌الاسلام ناصح‌الملوك والحکام قطب‌الملة والدین خواجه یحیی النیشابوری الی‌السلطان السلاطین الزمان طغا تیمورخان انارالله برهانهما[1] وثقل بالمبرات میزانهما[1]

س،پ

من باتــو چنانم‌ای‌نگــار ختنی　　　　کاندرغلطم که من توام‌یاتومنی

پادشاه و درویش هردو از یك‌آستانه و آشیانه‌انـد[2]، هردو در اسم یکــی‌اند اگرچه در ضمیر دواند،　　　　بیت

انامن اهوی و من اهوی انا　　　　نحن روحــان حلّلنا بــدنا

پادشاه سایهٔ اوست که «السّلطان ظلّ‌الله فی‌الارض»، ودرویش همسایه وهم‌سایهٔ اوست که «الفقراء الصبرهم جلساءالرحمن»[3]. (ع):

چون باشدآن فقیر که همسایهٔ خداست؟ پادشاه در اساس تصرفست و درویش در لباس[4]تصوف، آن به‌سپاهی مفتخــر واین‌به‌سیاهی‌مباهــی، آن بر متکای جاه است و این در تك چاه، «القوّة فی غیابة الجبّ»، هردو شیر از یك دایه خورده‌اند و هردو غذا از یك دانه گرفته‌اند اما از دوپستان، «و جنا الجنّتین دان فبأیّ آلاء ربّکما تکذّبان»، یکی‌را تصرف درجهان جهان‌است و یکی را تمتع از جنان جنان، فقیر به‌دل توانگــر است وبه‌دست[5] درویش، و شاه به‌خودبازپس است و به‌حق‌درپیش، که[6] «اطیعواالله و اطیعوا الرسول و اولی‌الامر منکم»، غناءگدا ممـدود است و غنای[7] پادشاه مقصــور، این را

حبور[8] و[6] آن را نور علی‌نور. بیت

پس از سی‌سال روشن‌گشت برخاقانی این‌معنی
که سلطانیست‌درویشی و درویشی است‌سلطانی

ازین‌جهت که نهر هردو از یك بحر است و عین هردو از یك عین روشن، فرع هردو ازیك اصل روشن‌گشت که «الملك والدّین توأمان»، پس‌به‌معنی هردو باهم‌اند و از هم جدا، و هریکی را از جائی دیگرپیوندست به‌خدای عزّ وجلّ وعلا، اگریك‌نظر به‌طرف تفرقه کنی (ع): من‌ازکجا وتمنای‌وصل تو زکجا؟ و اگربه‌طرف جمع‌آئی بیت

غایب نه‌ایم ما زشما یك نفس ولیك
بعد مسافت است میان شما و ما

و اگر التفات به‌چشم‌جسم نمائی رقم قلم واسطی درکارست، «اقراء و ربّك الاکرم الّذی علّم بالقلم». از این سبب سنت «و لیکتب بینکم[9] کاتب بالعدل» رعایت‌کرده این چند حرف نوشته شد.

شعر

بشنو حدیث من‌که بسی‌قصه‌های راز
از عاجزان[10] به‌بارگه پادشاه رسید

و نیز یار عزیز مقبول مقبل موقر[11] مستعجل محبوب ارباب‌القلوب شمس‌الدین‌یعقوب اعزّه‌الله فی‌الدارین باعث شد براین تحریر،

بیت

و الاّ من زحیرانی خموشم همی‌سوزم‌مجالی‌نی که‌جوشم

احوال ظاهری ظاهرأکه عرضه خواهد داشت اما احوال باطنی‌آنست‌که (ع): توبه‌قیمت ورای دوجهانی، یقین‌شناسند که‌عدل سرمایهٔ‌دنیا و آخرتست بلکه‌سرمایهٔ مقربان‌حضرت جلّت قدرته[6].فرداکه بندگان‌فرداً فرداً به‌حضرت

کبریا رسندهیچ کس بعد از انبیاء و اولیاء از پادشاهان عادل نزدیك‌تر نخواهد بود، «انّ المقسطین[۱۲] علی منابر فی یمین العرش». اول مـرتبهٔ عدل آنست که بنده با حق راست باشد و از باطل جدا، و از خدا در خلق نگـرد نه از خلق در خدا، و از همه معصیت‌ها تائب گردد خصـوصاً از همه مسکـرات، چه پادشاهان به‌حقیقت‌پاسبانان مملکت‌اند، پاسبانان[۱۳] باید کـه عاقل باشند[۱۴] نه غافل، از شاه ساه ذی قلب لاه ملك تباه‌گـردد، و از بندهٔ فرمان نابرنـده مملکت ویران‌گردد، تاکسی بندهٔ مطیع نگردد حـاکم مطاع نشود، و اگـر نمایند نپاید[۱۵]،«کسراب بقیعة یحسبه الظّمآن ماءً»، (ع): دولت آنست کـه محمود بود پایانش. دیگر عزم جزم فرمایند که بندگان خدارا عـزّاسمه‌وعلا رعایت نمایند، و اگر در این باب تعویقی افتد نواب از ثواب «نیّة‌المؤمن خیر من عملـه» بی‌بهـره‌باشند. والسلام علی من اتّبع‌الهـدی و لله الآخرة والاولی.

۱ــ پ: برهــانه، میزانه ۲ــ پ: آشیانه و آستانه زنــده‌اند ۳ــ پ: الله ۴ــ پ: قیاس ۵ــ س: بدل ۶ــ پ:ــ ۷ــ این‌واژه در پ هردوبار به‌صورت«غنای» (الف مقصور و ی برای اضافه) و در س هردوبار به‌صورت «غناء» نوشته شده است ولی مسلم است که اولی بمعنی بی‌نیازی است و باید با الف ممدود و دومی که بمعنی طـرب است با الف مقصور بدون همزه نوشته شود ۸ــ پ: حبور وحیور ۹ــ پ:عنکم ۱۰ــ پ:ماجزان ۱۱ــ س: موقر؛ پ: مستور و ۱۲ــ پ: المقیطن ۱۳ــ پ: پاسبان ۱۴ــ پ: باشد ۱۵ــ پ: نماید نیاید؛ س: نمایند نیاید (نپاید در متن‌تصحیح احتمالی است چــون «نیاید» مفید معنی روشنی نیست و گمان می‌کنم «نپاید» درست باشد بدین مفهوم که برفرض هم اورا حاکم نمایند حکومت او نمی‌پاید).

۱۹ـ من انشاء شیخ‌الاسلام خواجه صدرالحق والدین ابراهیم الحموی الی سلطان سلاطین الزمان اولجایتوخان انارالله برهانه وثقل بالمبرات میزانه

س‌پ

الله جلّ جلاله لك ناصر	وابوالبتول وزوجها وابناؤ[1]ها
به‌یمینت چو ملك داد یسار	در یسار تو خاتم جم باد

آفتاب بسطت سلطنت و سایهٔ رحمت عاطفت، سایهٔ یزدان، فرمان‌فرمای زمین و زمان، خان خانان، کامکار سلاطین زمان،

بیت

سر شاهان پناه تاجداران	سلیمان زمان اولجایتوخان

(ع): که ازملکش تمتع جاودان باد،

و از عالم مواهب الهی سعادت نامتناهی برتجدد لحظات و تعاقب ساعات به‌حضرت همایونش روان، ومعارج قدر وآلاء و مراتب عظمت بی‌منتهایش که وراء طور عقل است وکمال، و فزون زحد شمار و برون ز حد بیان بی نقصان، بمحمد وآله الغرّالحسان، وهذا دعاء للبریّة شامل.

مخلص‌ترین دعاگویان که در سایهٔ مراحم و عواطف کریمه وفواضل صدقات عمیمهٔ حضرت همایون خلدالله تعالی ایّامها الزّاهره و روی نعیم الآمال من سجال[2] ایادیها[3] القاهره ازحوادث روزگار به‌فضل آفریدگار عزّ اسمه در

کنف امان است و دریای امید او[۴] به‌مزید عاطفت بی‌نهایت پادشاه جهان[۵]، (ع): که باد تا ابد از عمر و جاه برخوردار، بی‌کران[۶] و بی‌پایان[۶] از میان جان دعای دولت روزافزون ورد زبان دارد، وظایف اثنیه و رواتب ادعیه اناء اللیل و اطراف النهار کماینبغی می‌گزارد[۷]،

بیت

به‌جز دعای تو زین[۸] به‌چه‌کارخواهدکرد

علی‌الخصوص که روح‌الامین کند آمین

سالها شد که در آرزوی آنست که چون دولت و اقبال خود را در آن‌حضرت همایون ملازم بیند بر آن درگاه و از آن ریاض عوارف و عواطف شاهی و الطاف نامتناهی فخر اعقاب وذخر[۹] اخلاف را تازه گلی چند چیند. اکنون سعی بسیار نمود تا به‌جای ضراعت[۱۰] متوجه[۴] کعبهٔ حاجات خلایق جهان[۱۱] گردد،

بیت

می‌نوشتم نامه و برنامه می‌بردم حسد

کو چرا پیش از من مشتاق[۱۲] بیند روی دوست

چون دولت آن دستش نداد و قدم سعادت در دایرهٔ مرادنهادن میسر نشد قلم از سر شوق بیامد نه بپای، بدین دلیری و تجاسر اقدام نمود برامید آن که در آن بارگاه اسلام‌پناه باشد که این کمینهٔ درویشان را نام برند و از جملهٔ دعاگویان مخلص شمرند، تا سعادت دوجهانیش حاصل آید و در دعای دولت روزافزونش افزاید، انشاءالله تعالی.

شعر

فکن فی‌الملك یا خیر البرایا — سلیماناً وکن فی‌العمر نوحا

چون یسارجهان‌به‌دولت تست — خاتم ملك در یمین تو باد

هرچه رأی مبارکت خواهد — کردگار اندرآن معین تو باد

بمحمد و عترته الأمجاد والانجاد الی یوم‌المیعاد.

۱ــ پ: ابناءها ۲ــ پ: مجال ۳ــ پ: ایادیهما ۴ــ س: ــ
۵ــ س: جهان‌باد ۶ــ کرایان ۷ــ پ: می‌گدراند ۸ــ پ: به زین
۹ــ س: فخر ۱۰ــ پ: این ضراعت ۱۱ــ پ: حاجات جهانیان
۱۲ــ پ: دلخسته

۲۰ـ من نتائج انفاس شیخ‌الاسلام صاحب‌الکشف والالهام قطب[۱] الملة والدین یحیی النیشابوری الی السلطان الاعظم مالك رقاب الامم جلال‌الدولة[۲] والدنیا والدین فیروزشاه انارالله برهانه

س‌پ

حضرت آفریدگار عزّشأنه و عمّ احسانه به‌اقتضای ارادت «وربّك یخلق ما یشاء و یختار» به‌هر عصری از اعصار و دوری از ادوار مصری[۳] از امصار را به‌وجود تخت‌نشینی ازسلاطین دین و خلیفه‌ای از خلفای زمان و زمین مزین‌گرداند و آن را معاذ عباد و معابد عبّاد و ملاذ وُرّاد[۴] وقصّاد و مظهر اثر خبر «سواء العاکف فیه والباد» سازد تا مختاران وفود و سعود و مخبران[۵] هبوط و صعود و جویندگان بیض و سود و طالبان سرمایه و سود از اقطار آفاق ربع مسکون[۶] روی بدان خطهٔ میمون نهند[۷]، وهریك به‌قدر استعداد مطلوب[۸] و مراد و مزاد معاش و معاد خود حاصل کنند[۹]، و مقضی الوطر ومرضیّ‌الاثر[۱۰] بامقام ومقر خود به‌سعادت‌معاودت نمایند. «فانقلبوا بنعمةٍ من الله و فضلٍ لم یَمْسَسْهم سوء». اکنون در این دور و[۲] زمان وعصر و اوان دارالامان جهان بل مأمن امن و امان اهل ایمان بلدهٔ فاخرهٔ‌دهلی‌است که‌به‌عنایت‌بی‌غایت و کرم‌بی‌نهایت حضرت اله عزّاسمه ویمن‌دولت‌حضرت متمکن تختگاه «السّلطان ظلّ‌الله فی‌الارض». الآمر لعباده باقامة النفل و[۲]الفرض

المخصوص بعنایة «هوالّذی جعلکم خلائف[11] الارض»،

بیت

خاقان اعظم کزشرف هستش سلاطین در کنف

باران جـود از ابر کف شرقاً و غـرباً ریخته

لازال‌حافظاً للبلاد والعباد، متعففاً للاطراف و التـلاد، مشفقاً علی‌اهل‌الصلاح و السداد، و مجمع احبار اخیار[12] و مطمح ابصار انصار و مـرجع احـرار اقطـار و متجر قصّاد[13] و تجار گشته،

بیت

درین زمانه همین[14] حضرتست در عالم

که بازگشت ازو هر کسی به‌مقصدخویش

و اصناف اشراف اکناف و اطراف بر بوی الطـاف و اعطـاف آن متمکن متـّکای عدل و انصاف لازال‌مشهوراً بالخلیقه بین الخلیقه[15] مذکوراً بمیامن الاوصاف والخلیقه روی بدان دیار آورده‌اند

بیت

رو به‌سوی[16] که آورد دل به‌امیدنیکوئی

چون دل ودین و دیده را قبلهٔ آرزو توئی

فؤادی و ارواحی کانـّهم النمل[17] و مطایای همگنان از عطایای بـی‌کران آن ناسج غلایل عـدل[18] و احسان و آن ناسخ مآثر و مفاخـر جهان گران‌بار با منازل باز می‌گردند[19] (ع) هیچ خواهنده ازآن در نرود بی مقصود، وصیت داد و دهش و داد و بخشش آن‌حضرت به‌گوش دانی‌وقاصی ومطیع وعاصی می‌رسانند[20] و به آن‌شعف گـوشه‌نشینان ممالك زبان جان به‌دعا و میان همت به‌جناب‌جنـّات آن درگاه سلطنت پناه[21] گشاده وبسته‌می‌دارند

بیت

الناس اکیس من ان یمدحوا رجلاً

مـالم یـروا[۲۲] عنده آثـار احسان

یکی از آن‌جملـه که شمیم[۲۱/۲۳] نسیمی از آن[۲۱] مهبّ[۲۴] خلـق عظیم و لطف عمیم یافته و کساءتمنی باهمم[۲۵] رجـا بافته[۲۶] و عنان[۲۷] عزیمت به‌آن مطـاف الطاف حضرت جلّت قدرته وعزّ اسمه‌تافته سلالة‌الأئمة‌العظام، خلف‌السلف الکرام، زبدة علماء المدقّقین، فخر الملة والدین، شیخ‌بلّغه‌الله تعالی مناه و رزّقه فـی‌الدارین‌ما یتمناه است که‌به‌کثرت[۲۸] عیال و قلّت مـال روی بدان کعبهٔ اقبال و قبلهٔ اقبال‌آورده و آنجا به‌عواطف بی‌کرانه وعـوارف شاهانه و نظرات عنایات[۲۹] نواب‌آن شهنشاه زمانه محظوظ و ملحـوظ‌گشته و بنابر قضیهٔ مرضیهٔ[۲۱] «و من وجد الاحسان قیداً[۳۰] تقیّدا»هم آنجا نیت اقامت کرده، «و اذا انتهیت الی[۳۱] السّلامة فی مداك فلاتجاوز».

بیت

چشم مسافر چو بر جـمال تو افتد

روز[۳۲] رحیلش بدل شود به‌اقامت

کسان و متعلقان او چون این خبر شنیدند بارها به‌خانقاه درویشان دویـدند و به‌تضرع‌تمام از خدام این مقام‌کتابت خدمتی و التماس‌کتابتی منبی از عجز و اضطـرار ایشان و مبنی بردریـوزه و شفاعت درویشان به‌جناب فتنه نشان سدره نشان خواجهٔ صاحب‌قـران، واسطهٔ عقدالملك والدین تـوأمان، ملك ملوك الآفاق، مالك ازمّة امور الجمهور بالاستحقاق، کهف سلاطین‌الوزراء فی‌العالم، تاج‌الدولة والدنیا والدین، عـون‌الضعفاء والمساکین، ضـاعف‌الله الکریم قدره و نـوّر علی فلك الـوزراة بدره وشرّح بنوراليقين صـدره، درخواست کردند. بنابر اشارت: «من سألکم بـالله فـاعطوه[۳۳]» این جـرأت

رفت تاحسبةً لله بعد از استجازه حضرت سلطنت‌پناه خلـدالله ملکه و سلطانه او را با مراجعت و معاودت بدین‌دیار اشارت فـرمایند، چه طفلی چند دارد به‌غایت ضایع وجایع، ایشان را نه‌کفیلی و نه وکیلی[۳۴]، نه مرشدی و نه‌دلیلی برجای بمانده، از دربخشودن[۳۵]، چنین که می‌شنوم[۳۶]، کارساز بـی‌کسان در آن قطر ایشان‌اند،

بیت

کار درویش مستمند بساز — که تـرا نیز کارهـا باشد

شکر حضرت‌الله برین‌معنی باید گزارد و به‌مهمات ضعیفان قیام نمود و وقت و فرصت را غنیمت شمرد،

بیت

خدای خواست که بر عالمی ببخشاید

به‌فضل‌خویش تراکار ساز[۳۷] عالم‌کرد

بیت

کار[۳۸]کنون‌کن‌که کدخدای جهانی

زود ز دستت رود دو روزهٔ فانـی

سعادت مساعدت توفیق جهانداری و شکر گزاری‌نعمتهای کـردگاری به‌مزید رغبت رعیت‌داری رفیق راه و رحیق‌جان‌آگاهش‌باد، بالنبی وآله الامجاد[۳۹].

۱ــ پ: خواجه قطب ۲ــ پ: ــ ۳ــ س: ومصری ۴ــ چهار کلمهٔ اخیر در دونسخهٔ موجود مختلف‌آمده است، در س: «معابد عباد و بلاد (این واژه اندکی سیاه شده و درست خوانا نیست) زراد» و در پ: «معابـد مباد و بلاد و راد» ۵ــ پ: مختاران ۶ــ «از اقطارآفاق ربع‌مسکون» در پ نیست ۷ــ س: نهد ۸ــ س: و مطلوب ۹ــ س:کند ۱۰ــ پ: «مقضی‌الاثـر» فقط ۱۱ــ پ: خلفاء ۱۲ــ س: واخیار ۱۳ــ پ: قضاء ۱۴ــ پ:همان ۱۵ــ «بین‌الخلیقـه» در پ نیست ۱۶ــ س و پ: روی سوی ۱۷ــ پ: النسل ۱۸ــ پ: غلائل فضائل عدل ۱۹ــ س: گران‌بان (کذا) باز می‌گرداند ۲۰ــ س: مـی‌رساند ۲۱ــ س: ــ ۲۲ــ س: لم‌یرو

۲۳ــ پ: تشمیمی ۲۴ــ پ: مهبت ۲۵ــ پ: باسم ۲۶ــ پ:تافته
۲۷ــ س: و اعیان ۲۸ــ پ: باکثرت ۲۹ــ پ: وعنایات ۳۰ــپ:
قیدا ۳۱ــ س: فــی ۳۲ــ پ: زود ۳۳ــ پ: فاعظو ۳۴ــ
پ: ایشان را نــه وکیل نــه‌رکنی ۳۵ــ س: بحشودن (؟)؛ پ: نخشــودن
۳۶ــ س: می‌شنودم ۳۷ــ پ: پادشاه ۳۸ــ پ: پس‌کار... ۳۹ــ
س: آله‌الامحاد و صحبة‌الانجاد.

۲۱ـ من انشاء سلطان‌المشایخ قدوة العلماءالراسخ خواجه معین‌الدین الجامی الی السلطان الاعظم مولی جبابرة العرب و اکاسرة العجم[۱] معزالدنیاوالدین سلطان[۲] اویس‌خان اناراللہ برهانه و ثقل بالمبرات میزانه

س پ

بقیت بقاءالدهر یاکهف‌اهله و هــذا دعاء للبریة شامل

تا مقرر است که ابتنای بروج مشیّدهٔ سلطنت و جهـانداری جز بر قــواعد ممهّدهٔ[۳] «عدل ساعة خیر[۲] من عبادة سبعین سنة» صورت نبندد شش[۴]جهت ممالك هفت[۵] اقلیم ربع مسکون در[۶]کنف ظلّ همای چتر همایـون حضرت سلطان عالم‌پناه خلداللہ سلطانه و اوضح علی العالمین برهــانه، که[۲] به‌حقیقت آفتاب عالم‌تاب در آن هوا ذره‌ای نتواند بود، به‌یمن رأفت خدایگانی[۷]، که مظهر سرّ[۸] «انّاللہ یأمر بالعدل والاحسان» است[۲] و به‌شعارخجسته آثارالشفقة علی خلق‌اللہ متحلّی[۹]، از امن و امان و نزاهت هم‌عنان جنان باد، و طنب سرادقــات عظمت شاهنشهی[۱۰] به‌اوتاد خلود مــربوط، و امور ممالك به‌تدبیر[۱۱] صائب وزرای دولت واعیان‌حضرت مرتب و مضبوط.

بیت

و هذا دعاء قد اجیب وانّما یرید به داعیه اظهار اخلاص

بیت

وین دعائی است که براوج فلك نارفته

کندش فیض الهی به‌قبول استقبال

و چون در این ایام که به‌سبب افاضت خیرات آن حضرت بر ادانی واقاصی و اشاعت مبرات آن بارگاه در حق مطیع و عاصی

شعر

آرام یافت درحرم امن وحش وطیر

و آسوده گشت در کنف عدل انس وجان

بر هرطرف که چشم نهی جلوهٔ ظفر

در[۱۲] هرجهت که گوش کنی مژدهٔ امان

و «ذلك فضل‌الله یؤتیه من یشاء والله ذوالفضل العظیم[۱۳]»، لاجرم علما در مدارس جز به‌تلقین درس ثنای آن‌حضرت اوقات خودرا مستغرق نمی گردانند و عبّاد درصوامع جز به‌وظایف دعای آن درگاه اشتغال نمی‌نمایند، لاسیّما فقیر حقیر معین‌الجامی، که ازقدیم‌الایام بازآباء و اجداد او به‌اعتقاد خالص‌و نیت[۱۴] صادق در اوقات خلوات ومظانّ اجابت دعوات، (ع): که آن‌زمان نبود در ره دعا پرده، ورد ادعیهٔ آن‌خاندان سلطنت و دودمان جلالت موظف داشته‌اند، وظایف‌دولتخواهی ورواتب‌دعاگوئی مجدد می گرداندومی گوید:

بیت

عشقت ز پدر رسید میراث[۱۵]　　　من نیز همی دهم به‌فرزند[۱۶]

و چون از شائبهٔ ریا مصون و محروس است رجاء واثق است ووثوق‌صادق که‌به‌اجابت مقرون‌گردد هرچند این فقیر مخلص را شرف استعداد به‌تقبیل انامل مبارك که

بیت

قبّل انامله فلیس انملا　　　لکنهنّ مفاتح الارزاق

جز دراین مقام لایق ننماید ومهنّا[۱۷] نیامده، اما برموجب: «الاذن تعشق قبل العین احیاناً»

بیت

به‌سخن‌عاشق جمال توام به‌خبر[۱۸] فتنهٔ وصال تو ام

و دائماً به‌تعطّش[۱۹] و نیازهرچه‌تمامتر استنشاق نسیم «انی لأجد نفس الرّحمن من جانب الیمن» نموده همگی همت و جملگی نهمت بر آن مصروف‌داشته که مشیاً علی الهام لا علی‌الاقدام بدان‌حضرت المام[۲۰] نماید، بعد از احـراز سعادت دارین آنچه از لوازم‌تهنیت‌باشد به‌جای‌آورد و وظایف ادعیهٔ‌صالحه (و اثنیهٔ فائحه)[۲۵] به‌تقدیم رساند، امااز‌مخالفت تقدیر آسمانی با تدبیرانسانی مخدرهٔ آن مراد از حجب تمتع تا غایت روی ننموده، ان‌شاءالله که من بعد نسیم سعادتی از[۲۱] مهب‌ّغیب وزیدن‌گیرد تا به‌میامن‌نفحات‌آن(ع): درگلستان وصالت پر و بالی‌بزنیم، وبه‌فرط عاطفت‌آن حضرت کرةً بعد اخری وثانیةً بعد اولی به‌زیارت بیت‌الله‌الحرام و دریافت عتبهٔ عالیهٔ خواجه‌علیه‌الصلـوة[۲] والسلام مستسعدگردد.

چون صاحب صاحب‌قدر صافی صدر مجدالملة والدین لازالت فتوح سعادته مبینه[۲۲] و قواعد عزّة مبنیه[۲۲] احرام آن‌کعبهٔ‌آمال وقبلهٔ اقبال‌که مقبل شفاه سلاطین و اقیال است بسته بـود، «و یـالیتـنی‌کنت معهم فـافوز فـوزاً عظیماً» خودرا برضمیرحواشی‌آن‌حضرت، برمقتضای‌آن‌که (ع): خاشاك[۲۳] نیز بر دل دریاگذرکند، جلوه داد تا اگربه‌التفاتی ازآن‌حضرت،که‌سلاطین روزگـار و اساطین روزِ کار و خواقین‌کـامکار[۲۴] در تمنای آنند، مشرف گردد اسحب علی‌الفلك الدوّار اذیال. تطویل به‌حدتثقیل‌کشید و اطناب از حد اعتدال[۲۵] تجاوز نمود لاجرم درین دو بیت[۲۶] ختم می‌گرداند:

شعر

بقیت مدی‌الدنیا[۲۷] لواءك خافق و سیفك مسلول ورمحك‌مسرع

و بابك معمور و ملكك ثابت و ربعك مأمول و وصلك ممرع
آمین رب العالمین وصلی الله علی محمد و آله اجمعین الطیبین الطاهرین.

۱ــ پ: الی اکرم سلاطین الزمان ۲ــ پ: ــ ۳ــ پ: بمعده ۴ــ
س: و شش ۵ــ س: بهفت ۶ــ س: و ۷ــ پ: خدایگان ۸ــ
س: ــ ۹ــ س: محلی ۱۰ــ پ: و شاهنشاهی ۱۱ــ پ: تدبیر
۱۲ــ پ: وز ۱۳ــ پ: والله ذوفضل علی العالمین ۱۴ــ پ: وقت
۱۵ــ پ: رسیده میراثم ۱۶ــ پ: بفرزندانم ۱۷ــ س: مهیا و مهنا
۱۸ــ پ: بیخبر ۱۹ــ پ: متعطش ۲۰ــ پ: اتمام ۲۱ــ س: که
از ۲۲ــ پ (هردوبار): مبنیه؛ س بار اول: مبتنه، بار دوم: مبنیه ۲۳ــ س:
خاك ۲۴ــ پ: کامکار عالی مقدار ۲۵ــ س: ــ ۲۶ــ پ: برین بیت
۲۷ــ س: بقاءالدهر (در حاشیه صورت مصحح «مدی الدنیا» آورده شده است).

۲۲ـ ایضاً من نتائج انفاسه الشریفه الی سلطان سلاطین‌الافاق شیخ ابواسحاق انارالله برهانه[1]

بقیت ممتّعاً بالملك تسمو | من العلیا الی اعلی المراتب
و عدلك للذی و الاك راع | و بأسك للذی عاداك غالب
و امرك نافذ الاحکام جار | کذکرك[2] فی‌المشارق‌والمغارب

س،ص

ظل[*] ظلیل عاطفت بی بدیل و انوار آفتاب عالم‌تاب عدل بی‌عدیل حضرت پادشاه اسلام پناه، مظهر سر[*] «السّلطان ظلّ‌الله»،

بیت

قضا توان قدر قدرت زمانه یسار
فلك عنایت خورشید رای کیوان جاه

باسط بساط‌الامن والامان، ناصب لواء العدل والاحسان،

بیت

کمر ببسته به‌سودای‌خدمتش جوزا
کله نهاده ز تشویر همتش کیوان

مالك رقاب الانام فی‌الآفاق، وارث سریر المملکة بالاستحقاق،

قطعه

آسمان رفعتی[3] که سجده برند | آسمانهاش خاضع الاعناق

مکنتش بسته با قضـا پیمان قدرتش کرده با قدر میثاق

سایهٔ حق جلال دنیی و دین آفتاب ملـوك ابواسحـاق

بر سر جهانیان عموماً و بر زمرهٔ مخلصان خصوصاً تا انقراض عالم و اختتام دور بنی‌آدم پاینده و تابنده باد. دعاگوی بی‌اشتباه و ثناخوان دولت‌خـواه خودرا در مواقف وظایف دعاخوانی حضرت[۴] خسروانی لازال مالکاًلرقاب الاقاصی و الادانی خدمات جانی و دعوات آشکار ونهانی به‌معرض عرض‌و موقف انهاء می‌رساند، بیت

تا در دهان زبان بودم در زبان بیان

گویم دعای دولت‌آن خسرو جهان

هرچند دیدهٔظاهر درعالم صورت به‌مشاهدهٔ طلعت میمون و غرّهٔ غرّای ملك آرای همایون تا غایت مستسعد نگشته، اما چون نقد محبت و وداد وکمـال اخلاص و اتحاد[۵] میان ملك‌الاسلام الاعظم شرف[۶] الحق والدین طاب‌ثراه و محذوم شمس‌الحق والدین قدس‌الله[۷]سرّه تمام عیار دیده و از خاص و عـام اخبار وآثار دین‌پروری و معدلت‌گستری شنیده وکمالات نفسانی وجسمانی حضرت سلیمانی[۸] بیت

اوراق چرخ جزوی از دفترکمالت

وآب حیات رمزی ازلفظ درنثارت

از دریچهٔ غیب مشاهده‌کرده، بیت

ازدیدن دیده‌گر شود دل عاشق دل‌عاشق تست دیده نادیده ترا

تا درین وقت‌که شیخ‌الاسلام‌کهف‌الانام خواجه غیاث‌الحق‌والدین مدّ ظله[۹] ازآن‌حضرت به‌سعادت معاودت فرمود. مجامع مشایخ و علمای این دیار و مسامع عظماء وسلاطین این بلاد و امصار را املئت[۱۰] بالسرور به‌ذکر بعضی از محاسن صفات پادشاهانه و سادات عـادات ملوکانه[۱۱] آن سرور سلاطین

زمانه، لازال لـواء اولیائه منصـوراً، مطیب و معطر گـردانید، وشمه‌ای از مکارم اخلاق نامتناهـی و غیضاً[۱۲] من فیض از آداب و خصـال پادشاهی کـه مناسب مناصب آن دودمان سلطنت بوده اعلام نموده[۱۳] سوابق دواعی محبت و اخلاص و وداد آن سلطان کشور عدل و داد بالواحق مقرون گشت وقـدیم به‌جدید پیوست، مرغ دل وجان درهوای جمال جهان آرای آن سرور سلاطین زمان در طیران آمد[۷]، بیت

از باد صبحدم ز تـو بوئی شنیده‌ام

جان را به‌باد داده و بویت خریده‌ام

خواستم که فی‌الحال علی‌الفور والاستعجال احرام حرم[۷] آن حریم کعبه مثال بندم، اما حوادث ایام بی‌ثبات درنقض[۱۴] عزائم و نیّات و فسخ‌همم درامّهات مهمات[۷] ید بیضا می‌نماید و حجب مناقب[۱۵] پیش مرادات ومرامات می‌دارد تا قدم از طواف آن کعبهٔ سعادت و کرم باز می‌ماند،

بیت

و لولا زمان قیدتنا صروفه[۱۶] لکان لنا بالوادیین[۱۷] مطاف

مع‌ذلك کله اگر سعادت مساعدت نماید و اقبال یاری کند،

بیت

چه‌خوش‌بود که به‌بویت‌بر آستانهٔ کویت

به‌یاد دیدن رویت شبی به‌روز رسانم

فیسعد مهجور و یظفر طالب. پیشتر یار عزیز سلالةالمشایخ جمال‌الدین دام علـّوه را، که از اشراف این دیارست، روانه گردانیدتا به‌سعادت شرف زمین بوس مستسعد گشته بضاعت مزجاة دعای درویشانه در حضرت آن عزیز مصر سلطنت و جهانبانی عرضه دارد و مراجعت نموده مسامع دولت‌خواهان این دیار را[۱۸] از استقامت امور دولت اولیای حضرت بشارت رساند. بی‌ادبـی

از حدگذشت، بیت

تا بود معلوم خاصان کاین طلسم آدمی

ابتدا از خاك و باد و آب و آذر بسته‌اند

دامن عمر تو گردآلوده یکساعت مباد

زانکه درعمرت‌صلاح خلق‌بی‌مر بسته‌اند

بالنبی و آله الامجاد[۱۹].

۱ــ پ: برهانه و ثقل بالمبرات میزانه ۲ــ پ: کز کرك؛ س: کذلك ۳ــ پ: رتبتی ۴ــ پ: و حضرت ۵ــ پ: کمال‌اختصاص اتحاد ۶ــپ: اسلام اعظم اشرف ۷ــ پ: ــ ۸ــ پ: جسمانی ونفسانی‌حضرت سلطانی ۹ــ پ: مدت ظلال فضائله ۱۰ــ پ: ملئت ۱۱ــ پ: ملکانه ۱۲ــ س: فیضاً ۱۳ــ پ: نمود؛ س: نموده و ۱۴ــ س: و نقض؛ پ: در نقیض ۱۵ــ پ:مناقشت ۱۶ــ پ:صروف ۱۷ــ پ: بالواءییس ۱۸ــس: دیار بلی (کذا) ۱۹ــ پ: بالنبی الامی الهاشمی

۲۳ـ ایضاً من نتائج انفاسه الشریفه جواباً لسلطان[1] المطاع جلال‌الدنیا والدین شاه‌شجاع[2] انارالله برهانه وثقل بالمبرات میزانه

س،پ

صبح السعادة عن[3] افق العلا طلعا یا نفس بشری فما[4] امّلت قد وقعا

مبشر «کتاب انا[5] انزلناه الیك مبارك» بشارت[6] «قال الملك أیتونی به استخلصه لنفسی» بمسامع عالمیان رسانید، و منشور پر نور مشکین طراز فتنه‌نشان و توقیع مسکین‌نواز رفیع‌شأن فرمان «سارعوا الی مغفرة من ربّکم» با عواطف و مراحم[7] سلام علیکم[5] «کتّب ربّکم علی نفسه الرّحمة» جمع گردانید، و نام خادم فقرا از دبیرخانهٔ منشیان حضرت سلطان اسلام اعظم، مولی خواقین العرب والعجم، نشانهٔ آیت «انّ‌الله یأمر بالعدل والاحسان»، آیت نشانهٔ «الملك والدّین توأمان[5]» ظل‌الله الممدود علی مفارق اهل‌الایمان،

شعر

شاهنشهی کـه خطبه و سکه به‌نام او

از نیل مصر تا لب دریای چین کنند

وآنها که چرخ بوسه دهد آستانشان

از نام و نعت او علم آستین کنند[8]

خدایگان سلاطین روی زمین، جلال‌الحق والدین[9]

بیت

آن سایهٔ خدا که ندارد چو آفتاب

در سایهٔ سرادق هفت آسمان قرین

لا زالت رایات سلطنته منصوبة علی‌سطح القبّة الخضراء و آیات نصرته مکتوبة علی جبهة الجوزاء برامد[۱۰]، و از شعاع نور مهر سپهر سلطنت،

بیت

کالشمس طالعة لکنّ[۱۱] مشرقها طبع لطیف کماءالجدول الجار

اطراف واکناف ربع مسکون منور و همایون‌شد، و از نسیم عنایت حضرت سلطان لازال مالکاً لرقاب[۱۲] الاقاصی و الادانی،

بیت

شکفته شد گل دولت به‌بوستان امید

نشست باز سعادت بر آشیان[۱۳] امید

و دعاگوی دولتخواه را در سلك اعیان منخرط گردانید.

بیت

سلطان روزگارغلامان به‌زر خرد[۱۴]

سعدی‌ترا به‌طوع و ارادت غلام شد

صادق‌ترین مخلصان ومخلص‌ترین خادمان خدماتی به‌عبیر اخلاص مخمر و دعواتی‌به‌مسك اختصاص معطر در مقام نیاز و افتقار معروض و مرفوع می‌گرداند و می گوید:

شعر

اکعبة ارباب الفضائل والعلی

تنیل هدی و فد و تعطی ندی و فد

فعش فی‌ریاض‌المجد بالجود[۱۵]غارساً

فسائل منها یجتنی ثمر[۱۶] المجد[۱۷]

کهترنوازی که به‌اهتمام‌مریدان شیخ‌الاسلام[۱۸]، خلاصة اللیالی والایام، سلطان المشایخ فی‌الآفاق، الموصوف به‌مکارم‌الاخلاق،

بیت

الوارث‌المجد والعلیاء من‌سلف   حثوا بعلیاهم‌فی وجه من سلفا

جلال‌الحق والدین ادام[۱۹]الله ظلال جلاله و افاض علی المسلمین[۲۰] سجال[۲۱] نواله فرموده بودند،

بیت

اجلّ من‌النعمی واحلی[۲۲] من‌المنی
و اعلی‌من[۵] الحسنی واغلی[۲۳]من‌الدر

شعر

رسید ودیدهٔ مرمود را مکحّل کرد
نهاد بر دل مجروح خسته صد مرهم
بیاض آن چوضمیر موحّدان روشن
سوادآن چو سر زلف دلبران پر خم

و از نشاط آن بلبل‌طرب[۵] در گلستان فرح به‌هزارآواز[۲۴] درترنم آمد، وترانهٔ:

بیت

سعدالزمان و ساعد الاقبال   ودنی[۲۵]المنی‌واجابت[۲۶]الآمال

سرائیدن گرفت، ودرخت عزت مخلصان و نهال‌سعادت دعاگویان درباغ‌امید ناضر و نامی گشت،

شعر

عقل از نشاط مژده‌به‌جان برد[۲۷] ناگهان
کاخر دلم به‌آرزوی خویشتن رسید
جان نیز گفت شکر خدا را هزار بار
کانچ‌ازخدای‌خواسته‌بودم[۲۸] به‌من‌رسید

کاس دهاق[۲۹] عواطف و مراحم پادشاهی‌نوشید، ولباس[۳۰] فضفاض‌شهنشاهی

پوشید، پای مفاخرت و مباهات بر ذروهٔ علیای[۳۱] قبهٔ خضراء واسع[۵] نهاد، و از سر اهتزاز و ابتهاج[۳۲] هرچه تمام‌تر ندای غم زدای «**یا ایّها الملؤا انّی القی (الّی)**[۳۳] **کتاب کریم**» را به‌ساحت سراچهٔ دنیا در داد، چه ذکر جمیل و ثنای جزیل حضرت سلطنت پناه خلدالله سلطانه،

بیت

فسار مسیر الشمس فی کل بلدة
و هبّ هبوب الریح فی البرّ و البحر

بیت

شهباز دولت تو که پرواز میکند
خود صبر کن که چشم کنون بازمیکند

هذا[۳۰] هرچند ضعف بر مزاج غالب گشته و صورت «**و اشتعل الرّأس شیباً**» روی نموده،

بیت

و ما شاب نفسی من سنین تتابعت
علیّ و لیکن[۳۴] شیّبتنی الوقائع

اگر همای سعادت حضرت[۵] سایهٔ عنایت گستراند و سیمرغ اقبال جلال از مشرق امانی و امالی پر و بال گشاید و طاوس وصال درچمن مراد جلوه گری آغاز کند و غراب البین هجران چون بوم سر درنقاب حجاب کشد،

بیت

از زلف درازتو کمندی فکنم   در گردن عمر رفته تا باز آید

ولست بآیس من فضل ربّی که این دولت میسر گردد،

بیت

خرم آن روز که شاهی چو تو پیش نظر آید
ضایع آن عمر که بی دیدن رویت به‌سر آید

القصه: بیت

و اخفض جناحك لی فانّی[۳۵] عاید

بعلاك من یوم الزمان الانکد[۳۶]

(ع)هان تا چه کنی تو ازخداوندیها،

بیت

به‌وامی که‌بر روزگارست ما را اگر او ندارد بدادیم مهلت

تاآن‌زمان‌که به‌درگاه عالم‌پناه و پایهٔ سریرسلطان سلیمان جاه مشرف گردد، (ع): ببیندآنچه می‌جوید بیابدآنچه می‌خواهد. ذات اشرف و عنصرالطف حضرت سلطنت، بیت

تا قبّهٔ مقرنس فیروزهٔ فلك

بر گرد این‌سراچهٔ غبرا[۳۷] کنند مدار

بیت

لا زال فی قصر عزّ اسّه[۳۸] ابداً

علی ذری قبّة الافلاك مرتفعاً

(آمین آمین یا رحمن آمیناً، والسلام)[۳۰].

۱ـ س: جواباً لسلطان؛ پ: الی السلطان ۲ـ پ: شجاع جواباً لکتابه‌الشریف و خطابه المنیف ۳ـ پ: من ۴ـ پ: بما ۵ـ پ:ـ ۶ـس: با بشارت ۷ـ پ: عواطف مراحم ۸ـ س: کشند ۹ـ پ: الحق والدنیا والدین ۱۰ـ س: برامد (یا براند)؛ پ: برماء ۱۱ـ پ: کل ۱۲ـ پ: رقاب ۱۳ـ پ: بآستان ۱۴ـ س: خرند (در متن «سلطان» است و درحاشیه «سلاطین» دیده می‌شود) ۱۵ـ س: والجواد ۱۶ـ س: ثمره ۱۷ـ پ: الحمد ۱۸ـ پ: الاسلامی ۱۹ـ پ: خلد ۲۰ـ پ: العالمین ۲۱ـ پ: نجال ۲۲ـ پ: اصلی ۲۳ـ پ: اعلی ۲۴ـ پ: آواز دلنواز ۲۵ـ س: ادنی ۲۶ـ س: اجابة

۲۷ــ پ: بود ۲۸ــ پ: بادم ۲۹ــ پ: دهــان ۳۰ــ س: ــ
۳۱ــ پ: علا ۳۲ــ پ: ابتهــال ۳۳ــ س پ: ــ ۳۴ــ س: ذلك
۳۵ــ س: فانه ۳۶ــ پ: الاکمه ۳۷ــ پ: غرا ۳۸ــ این واژه فقط
در **پ** هست بصورت: استر. (کذا)

۲۴ـ ایضاً[۱] من نتائج انفاسه الشریفه الی السلطان الاعظم مالك رقاب الامم[۲] جلال‌الدنیا[۳] والدین فیروزشاه انارالله برهانه و ثقل بالمبرات میزانه[۴]

س‌ص‌پ

هرچند ترادف تصدیعات جانی وتضاعف ابرامات خادم جامی[۵] به‌حضرت خدایگانی بانی‌مبانی جهانبانی[۶]، بیت

لازال فی کنف الرحمن حضرته و کعبة المجد احرار و اقیال[۷]

ازآن مرتبه تجاوز کرده که قلم دو زبان شرح شمه‌ای از آن در بیان تواند[۸] آورد و عذرآن تواند خواست، اما چون صیت عاطفت و نظر مرحمت حضرت[۹] خلدالله سلطانه دربارهٔ این ضعیف پادشاهان زمان و ملوك کیهان[۱۰] بل[۱۱] اکثر جهانیان را معلوم‌گشته[۱۲] لاجرم صاحب همتی راکه با بصیرت و با بصارتست می‌خواهد که به‌وسیلهٔ بوسیدن تراب درگاه عالم‌پناه، که کحل الجواهر دیدهٔ[۱۳] سلاطین عالم است،

بیت

کحل‌الجواهرست لقای مبارکش[۱۴]

زان‌چشم عالمی به‌جمالش منورّست

مشرّف گردد. بنابرآن کرم بی‌دریغ شهنشاهی برامیدآن که شایدکه رقعهٔ[۱۵] درویش دل‌ریش (اصغا یا)[۶] اغضا[۱۶] یابد التماس می‌نماید دست رد برسینهٔ

ملتمس ایشان نهادن[۱۷] ازمروّت دوراست که منافی «الدال علی‌الخیر کفاعله» تواند بود. و نیز می‌گویند: بیت

بیا که لطف شهنشه ثبات آن دارد
که منهزم نشود زین هزارگونه گناه

(و به‌یقین می‌داند: بیت

که اگر تشنه‌لبان دوجهان سیر شوند
قطره‌ای آب زدریای کرم کم نشود)[۱۷]

تا دراین وقت فرزند بی‌مانند، خلاصة جماهیرالعلماء، قدوةالفضلا، حسیب‌و نسیب خراسان، (الفائق‌بالکمالات علی‌الاقران)[۱۷]، جمال‌الملة والدین‌نصرالله نصّره‌الله[۶] محرم‌آن‌کعبهٔ اقبال وقبلهٔ‌آمال اقبال[۷] شد، به‌فضل الهی و لطف شهنشاهی: بیت

شاید که شبی به‌بخت فیروز در دولت‌وصل شب‌کند روز

مصاحب او گشته (ع): مگر[۱۸] به‌جان رمقی ازحیات باز دهد.

سایهٔ چتر همایون وسنجق میمون بـرمفارق عالمیان ممدود باد بحق محمّد المصطفی[۱۷] وآله الامجاد الانجاد[۱۷].

۱ــ ص: من انشاء سلطان المشایخ قدوةالعلماء الراسخ خواجه معین‌الدین الجامی الی...؛ پ: هذه رقعة ایضاً ۲ــ ص پ: اکرم سلاطین العجم ۳ــ ص‌پ: جلال‌السلطنة والدنیا ۴ــ ص پ:ــ ۵ــ س: جافی ۶ــ پ: ــ ۷ــ س‌پ: اقبال ۸ــ س: توان ۹ــ س:آن‌حضرت ۱۰ــ پ:کیان ۱۱ــ س: بلك ۱۲ــ س:گشت ۱۳ــ س: دین؛ پ:ــ ۱۴ــ پ: مبارکت ۱۵ــ س: واقعه ۱۶ــ هرسه‌نسخه: اغصا ۱۷ــ س: ــ ۱۸ــ س: گر

۲۵ـ ایضاً من نتائج انفاسه الشریفه الی اکرم سلاطین الزمان خان جهان انارالله برهانه[۲]

بیت

س‌ص‌پ

جاودان در سایهٔ حفظ خدای   آفتـاب دولتت پـاینده بـاد

ورد دعائی که با وَرد اخـلاص امتزاج یافته باشد وگرد ریاگـرد آن نگشته موجه جناب سلطان سلاطین العالم، خان اعظم، مبارك‌الـوجه، میمون‌القدم، ضابط‌الممالك بالرأی[۳] المتین والحکم المبرم، مالك‌الرقاب‌الامم[۴]، مستخدم ارباب‌العزّ[۵] والتمکین، خلاصة‌الماء والطین،

بیت

از لطیفی[۶] همه‌کس راحت جانش دانند

وز بزرگی همه‌جاخان[۷] جهانش‌خوانند[۸]

خلدالله سلطنته[۹] و ابد معدلته[۱۰] و مملکته می‌گردد. خداگواه و آگاه است که اکثر اوقات و ساعات دعای آن حضرت ورد زبان و حرز جان مخلص‌تـرین دعاگویان است، وکلی همت[۱۱] و نهمت برملازمت حضرت‌سلطنت‌مصروف و موقوف، (ع): مگر ز غیب دری کردگار بگشاید، تا چند روزی در جناب سلاطین مآب فارغ‌البال رافـع‌الحال (ع): قضاء عهد ماضـی را شبی‌دستی برافشانیم، والله علی تیسیر ذلك قدیر.

رفع رقعهٔ نیاز از حدود مزارمتبرك جام که آجام شیران با احترام است از حالتی که شکر حضرت باری واجب ولازم، بر رأی جهان آرای نواب حضرت انهاء می‌رود که چند کرّت شد که از پای تخت فلك فرسای خداوند عالم خلدالله سلطانه و اعلی امره[۱۲] و شأنه حکم ومنشورپرنور[۱۳] جهان‌مطاع واجب‌الاتبّاع مبیّن ازکمال عاطفت ومرحمت به‌استطلاب فقیر پریشان‌حال ضایع کرده روزگارمی آرند، وهربار به‌قدر استعدادی[۱۴] مشغول می‌شود تا متوجه شده پای‌بوس حضرت دریابد، از قضا سنگ بر آبگینه‌خانهٔ مراد می آید و خرسنگ در راه می‌افتد و روزگار ناسازگار حسد می برد.

بیت

در آفاق گشادست ولیکن بسته[۱۵] است
از سر زلف تو برپای دل ما زنجیر

دولت وعظمت وکامرانی مستدام بمحمد علیه‌الصلوة والسلام.

۱ـ س: الی اعدل سلاطین ۲ـ پ: + وثقل بالمبرات میزانه ۳ـ پ: بالرانی ۴ـ ص و پ این عبارت‌را ندارند ۵ـ پ: العزة ۶ـس: بزرگی ۷ـ پ: جان ۸ـ پ: دانند ۹ـ س: معدلته؛ پ: سلطانه ۱۰ـ س: ـ ۱۱ـ پ: و همت ۱۲ـ پ: امن ۱۳ـ ص: ـ ۱۴ـ پ: باستعدادی ۱۵ـ س: ولی بسته شده.

۲۶ـ ایضاً من انشائه[۱] الی اکرم سلاطین‌الزمان خان ملتان انارالله برهانه

س‌ص‌پ

هزارت سال در خانی بقا باد　　　شهنشاه زمان پیشت گـدا باد[۲]

عرصهٔ عالم به‌روائح اخلاق و کـرم و ایادی و نعم‌خان اعظم، عمدة سلاطین‌العجم، حامی حوزة المسلمین، قامع‌العصاة والمتمردین، حافظ‌البلاد، ناصر العباد، ذی‌الحسب الظاهر والنسب الطاهر[۳]، مربـی اهل‌الایمـان والعـرفان، جهان‌کرم و کریم‌جهان، افتخارالملوك والسلاطین، یمین‌الدولة والدین[۴]،خان ملتان،

شعر

ادام‌الله دولتـه دوامـــاً　　　ولا یلقـی له ابـداً زوالاً

و زاد علی جلالته جلالاً　　　و کل مطالب الدنیا حلالاً[۵]

معطرباد، ومشرب‌حیات‌حسّادبه‌خاشاك‌نکبت[۶] مکدر، بمحمد و آله‌خیرالبشر.

فقیر دولتخواه و دولتخواه بی‌اشتباه که حلقهٔ محبت خـاندان سلطنت درگوش جان دارد (ع): عرضه میدارد هزاران خدمت بااشتیاق، و کیف‌لا[۷]:

بیت

اولئك معشر لهم فعـال　　　تـوارثها[۸] کرام عن‌کرام

پیوسته دراین دیار ومزار به‌دعای دولت و مزید اقتدارآن نیکوسیرت‌کامکار مشغول بوده و خـواهد بود، و اخـلاص و دولتخواهـی خانـدان در تزاید،

چنانچه بـه‌مرور ایام و کرور شهور و اعـوام بدان فتوری راه نیابـد. از آن طرف که به‌کمال حسب وجمال نسب آراسته است تـوقع که همچنین باشد، (ع): تا جرعهٔ وصال تو در کام جان رسد.

چون[۹] فرمانهای سلطان[۱۰] عالم خلدالله‌سلطانه متعاقب‌رسید به‌استطلاب این ضعیف، اگر ارادت الهی بدان متعلق باشد (ع): روی تو ببینم بهرروی که هست، والا[۱۱] میسر نگردد (ع): فراموشی ما جایز ندارد[۱۲]. باقی احوال پیك‌نیك‌پی‌نیك نیك[۱۳] صاحب وقوفست[۱۴]، بی‌غرض به‌عرض‌خواهد رسانید. اطناب از حدگذشت، چهرهٔ ملك و ملت[۱۳] و رخسار دین و دولت به‌جمال عدل و زیور داد آراسته بمحمد و آله خیرالعباد العبّاد الی یوم‌المعاد[۱۵]،

۱ــ س: من نتائج انفاسه الشریفه   ۲ــ س مصراع دوم را ندارد   ۳ــ پ: حافظ‌البلاد ذی‌الحسب ناصرالعباد الظاهر والنسب   ۴ــ «جهان کرم... والدین» در س نیست   ۵ــ س پ: جلالا   ۶ــ پ: کبت   ۷ــ س: لنا
۸ــ س: نوازشها   ۹ــ س: چه   ۱۰ــ س: مخدوم   ۱۱ــ س: والااگر
۱۲ــ س: نباشد   ۱۳ــ پ: ــ   ۱۴ــ س «صاحب وقوفست» را ندارد
۱۵ــ س «العباد الی یوم‌المعاد» را ندارد.



۲۷ـ ایضاً من نتائج انفاسه الشریفه الی السلطان الاعظم[۱] مولی جبابرة العرب و اکاسرة العجم جلال‌الدنیا والـدین فیروزشاه انارالله برهانه[۲] جواباً لکتابه الشریف و خطابه المنیف

س‌ص

اللهم یا ملهم‌الصواب ایدنی بروح‌القدس، هوالله[۳] الذی لااله الا هـو

شعر

صبح السعادة مـن افق العلـی طلعا

یـا نفس بشری بمـا املت قـد وقعا

مژده وصل میدهی بشرك‌الله ای صبا

صبح سعادتی بدم‌پیك خجسته ای‌بیا

ای‌نفس‌معطرت‌مونس‌دل‌خوش‌آمدی

وای قدم مبارك راحت روح مرحبا

مبشر «کتاب انزلناه الیك‌مبارك[۴]» بشارت «قال‌الملك ایتونی به‌استخلصه لنفسی» بمسامـع عـالمیان رسانید، (و منشور مشکین طـراز فتنه نشان[۵]) و توقیع‌مسکین‌نواز رفیع شأن فرمان «و سارعوا الی مغفرةٍ من ربّکم» بامراحم و عواطف سلام‌علیکم «کتب[۶] ربکم علی نفسه الرّحمة» جمع گـردانید، و ندای «الله لطیف بعباده» باقطار عالم درداد، و از اشراقات مهر[۷] فلك‌افضال و لمعات ماه سپهر جلال، که[۸] صفای ذکاء ذهن دوربین و بحـر فیاض خـاطر

نازنین منشیان حضرت پادشاه‌زمان وزمین، وارث‌مناصب خلفاءالله‌الصالحین، محض عنایة رب‌العالمین، «انّ هذا لهو حق‌الیقین»،

بیت

ماه فر و زهره سعد و شمس رای و تیر فهم
مشتری آثار وکیوان همت و بهرام کین

مربی هر درویش و شاه، مظهرسرّ «السلطان[۹] ظل‌الله»،

بیت

قضا توان و قدر قدرت و زمانه یسار
فلك‌عنایت‌وخورشیدرای‌وکیوان‌جاه

شعر

هو الملك المفضال من[۵] طارصیته
و طبّق ما بین العراق الی مصر[۱۰]
(و قد حاز اسباب المعالی باسرها
اوان الشباب انفص[۱۱] مقبل العمر)[۶]

جلال الحق والدین ایّده‌الله بالنصر العزیز والفتح المبین که مقتبس از نص «قد جاءکم من‌الله نور وکتاب مبین» (تواند بود)[۶]، جان جانی جامی علی نشوة تستر قص‌الروح خفّة، (ع): جام شراب یافت که ذوقش به‌جان‌رسید، و از شعاع ظهورنورآن رقّ منشور:

بیت

کالشمس طالعة لکن مشرقها طبع لطیف کماءالجدول الجار

بیت

نوری‌ازروزن‌اقبال‌درافتاد مرا که‌ازآن‌خانهٔ‌دل‌شدطرب آبادمرا

وبه‌استظهار دولت‌آن سلطان عهد و زمان (ع): ان غصن‌الشباب عاد رطیبا[۱۲].

للهالحمد والمنة که در زمان[۱۳] پادشاه جهان ارباب فضایل و اشراف قبایل راآب سعادتی و چشمهٔ کرامتی در جویبار عزت روان شد، و باطنهای خراب مکدر بهانوار آفتاب عالمتاب معدلت و آثارمکرمت[۱۴] روشن گردید، و صبح نجح ایام کرام[۱۵] خندان گشت، و اقداح راح شادمانی قاصی ودانی در دور طرب آمد، وقائد عنایت متحیران بیدای خراسان هراسان را بهمرحمت «و نجیّناه واهله من القریة التی کانت تعمل الخبائث» از وحشتسرای «هذه القریة الظالم اهلها» بهدولت آباد «بلدة طیبة و رب غفور[۶]» «الی الارض التی بارکنا فیها للعالمین» راهنمون شد،

بیت

خدای خواست که برعالمی ببخشاید

به فضل خویش ترا پادشاه عالم کرد

بنابرآن دل و جان در خفقان و مرغ روح در طیران آمد و فریاد:

شعر

ساقیا دوری بگردان تاکی[۱۶] از دور فلك

حلقهٔ عزت بجنبان تاکی[۱۶] از جور فلك

از نهاد معین جانی جامی مدهوش بهمنجوق عیّوق رسید، لاجرم گاه با بخت خواب آلود خطاب: شعر

تا چشم کنی تو باز بینی در کار معین نظام روزی

در مجلس عارفان جامی بردستنهاده جام روزی

مینماید و احیاناً در هوای مجلس عالم آرای روحافزای آنسایهٔ فرهمای که:

بیت

جام جم با چشمهٔ آب حیوة[۱۷] از برای بزم او دادست جان

بیت

خوش آن عاشق که خوابش برده باشد وزپس عمری
چـو خیزد ناگهـان دیده به‌روی یـار بگشایـد

به‌گوش هوش عاشقان مهجور و مستحقان مخمور مـی‌رساند، و به‌عقیدهٔ پاك به‌مضمون:

بیت

و تنقاد[۱۸] الملوك لك‌اعتقاداً   و مـا انقادوا لغیرك بـاعتقاد

خود را در سلك خادمان مخلص منخرط گردانیده خدمات و دعوات فراوان از صمیم جان مستعار و مستنار[۱۹] از ارواح صدیقان و پاکـان در مقام نیاز و افتقار معروض می گرداند و می گوید:

شعر

در عهد پادشاهی تو هرکجا که هست
گرخان خاورست و گر شاه بـاختر
امروز دست پیش تـو بندد به‌احتیاج
ور بـاشدش ز منطقهٔ آسمـان کمـر

خواستم که شمه‌ای از کمالات ذات ملك صفات فلك[۲۰] سمات پـادشاه عـالم به‌عبارت‌آورم، آخـرالامر از غایت‌عجز «لا احصی ثناء علیك» گـویان این ترانه می‌سرایم:

شعر

نی مهر تو در دل حزین مـی گنجد
نی مهر تو بر هیچ نگین می گنجد
جانت خوانم اگرچه[۲۱] بیشی چه کنم
در قـالب گفتار همین مـی‌گنجد

بیت

تجاوز قدرالمدح حتی کانه   با حسن ما یثنی علیه یعاب

و در مقام تحیر، بیت

قلم فکر شکستم در اندیشه ببستم
که‌تو افزون‌تر از آنی که کنم‌وصف کمالت

امابه‌نظر عنایت سر مباهات‌به‌اوج سماوات[۲۲] بر افراشت و دست مناجات به‌دعای‌مستجاب که: یارب دراقبال ودولت‌بمانی، برداشت[۲۳]. اگر به‌صورت ازآستان حضرت دوری نماید در شرایف اوقات روحانی، که لیس عندها صباح ولا مساء، خلاصهٔ وجود انسانی به‌قدم‌صدق بر عتبهٔ اخلاص ایستاده،

بیت

حرمان نصیب دیدهٔ غم دیده بیش نیست
دل‌را چه غم که دل زمقیمان کوی اوست

همگی همت بر آن مصروف که عنان عزیمت‌به‌صوب پایهٔ سریر سلطنت معطوف گرداند، چه: مرابه‌دولت توصدهزار امید و رجاست. هرچندآفتاب روز جوانی و ایام عیش و شادمانی،

بیت

جوانی مگو اصل شادی و دولت
جوانی مخوان مایهٔ کامرانی

به‌حدّ زوال درآمده وشاهباز پیری‌بر آشیانهٔ خانه خراب‌شباب نشسته و ندای:

بیت

اعصر الشباب سلام علیك الی این تمشی الاهل تعود

متواتر شده و تسلیة الاخوان: بیت

رأیت الشیب لاح فقلت اهلا وودّعت العقایدالغوایةوالشبابا

با خون دل برآمیخته، مع‌ذلك کلّه:

بیت

زمانـی با تو در ایام پیری بسی خـوشتر زایام جوانـی

انشاءالله عنقریب(ع): روی ما بینی وخاك در گهت،

بیت

روی سوی که آورد دل به‌امیدنیکویـی

چون‌دل و دین ودیده را قبلهٔ‌آرزوتویی

بعد ازآن(ع): قضای عهدماضی را شبی‌دستی برافشاند[۲۴]، وجز این بیت بر زبان نراند:

بیت

هر شادی[۲۵] که چرخ زما فوت کرده‌بود

آن را به‌یك لطیفه قضا کـرد روزگـار

اگـربه‌یمن عنایت و عاطفت حضرت سلطنت زیـارت[۲۶] حـرم محترم کـرهٔ اخری[۲۷] میسر گردد، (ع): زهی سعادت و دولت که یار ما باشد، والا،

بیت

حاجیان‌دانند حج وعمره وسعی وطواف[۲۸]

کعبهٔ ما روی محبوب و سرکویش حرم

هذا[۵] از منطوق[۲۹] مثال همایون، لازال نافذاً فی اقطار الربع‌المسکون،چنان معلوم شد که معالی همم پادشاه ایشان‌را برآن باعث است که بعدازکامرانی[۳۰] صد سالهٔ[۳۱] پادشاهـی فانی‌به‌سلطنت جاودانی، که: «**و للـآخرة خیر لك من الاولی**»، مترقی شوند و به‌منادمت[۳۲] حضرت‌عـزت، که «**و لـلمجالسة اقوام اخرون**»، مشرّف گردند

بیت

هرکه‌او عزت‌خاك درمعشوق شناخت

نزد او مملکت هردوجهان خوارآمد

لا ابلغ اللهالحمی مـن یـریـده

و بلّـغ اکناف الحمی من یریدها[۳۳]

بحمدالله که ایشان را در سلوك این راه و رسیدن به‌بارگاه اله بی‌نیاز[۶] به‌نماز فضائل و روزهٔ تطوع حاجت نیست، برمضمـون خبر معتبر «عدل ساعة خیر من عبادة سبعین[۶]سنة» رفتن تمام است.

بیت

دادکن دادکن که دارالخلد منزل خسروان دادگـر است

به‌عنایت الهی واقبال پادشاهـی ازشمال عاطفت نسیم سعادت بـوزد، و از مشرق اقبال آفتاب‌جلال طالع شود، و ازبرج شرف کوکب‌سعداکبربه‌ظهور آید، ودست تقدیر کحل‌الجواهر «الله ولی‌الذین‌آمنوا یخرجهم من‌الظلمات الی النور» به‌مکحلهٔ «نبی عبادی انّی انا الغفور الرحیم[۶]» در بصر بصیرت آن صاحب دولت دنیا و آخـرت‌کشد، والله یختص بـرحمته من یشاء والله ذوالفضل العظیم. حق علیم است وکفی بالله شهیداً که از خجالت ونگرانی تطویل و تصدیع یضیق[۳۴] صدری و لاینطلق لسانی،

بیت

من رمیده همان به‌که در سماع نیایم

که‌گربه‌پای‌درآیم به‌در برند[۳۵] به‌دوشم

بیت

خـرجنا علـی انّ المقام ثلاثة وطابت لنا حتی اقمنا[۳۶] به‌شهراً

با وجود چندین دراز نفسی و ابـرام،

بیت

هنوز قصهٔ هجران وسر گذشت فراق

به‌سر نرفت و به‌پایان رسید طومارم

و الآن وقت‌الدعاء: بیت

بقیت مدی الایام عیشك کلـه بلوغ‌الامانی[۳۷] فی اقتناء‌المکارم

آمین یا رحمن آمین.

۱ـ پ: السلطان الاکرم والخاقان الاعظم ۲ـ پ: + و ثقل بالمبرات میزانـه ۳ـ پ: هو اقرالذی ۴ـ س: مبارکا ۵ـ س: ـ ۶ـ پ: ـ ۷ـ پ: سر ۸ـ پ: که از ۹ـ س: الطاف ۱۰ـ پ: مصری ۱۱ـ چنین است در اصل، درست روشن نیست ۱۲ـ س‌پ: وطیبا ۱۳ـ س: که ازمان ۱۴ـ «عالم‌تاب معدلت و آثار مکرمت» در پ دوبـار آمـده ۱۵ـ س: نهج‌کرام ایام ۱۶ـ س: که ۱۷ـ پ: حیات ۱۸ـ پ: و تفاد ۱۹ـ پ: مستار ۲۰ـ پ: مملکت ۲۱ـ س: جانم اگـرچه ۲۲ـ پ: سعادت ۲۳ـ پ: رو داشت ۲۴ـ س: برافشانیم ۲۵ـ س: شیرینی ۲۶ـ س: زیاده ۲۷ـ پ: کرة بعد اخـری ۲۸ـ پ: سعی طواف ۲۹ـ س: منطق ۳۰ـ پ: کامروائی ۳۱ـ س: سال ۳۲ـ پ: بمقاومت ۳۳ـ پ: بریده ۳۴ـ س: تضیق ۳۵ـ پ: برید ۳۶ـ س: اتمنا ۳۷ـ پ: الانافی.

۲۸ ـ ایضاً من نتائج انفاسه[۱] الی السلطان الاعظم والخاقان الاکرم[۲] جلال الدنیا والدین فیروزشاه انارالله برهانه[۳] فی الکرة الاولی

س‌پ

الحکم حکمک فاقض ایّاً شئته[۴]

فالدهر مأمور و انت الآمر

لازلت[۵] تحکم والقضاء مساعد

والعصر ممتثل و ربک ناصر

سایهٔ ماه چتر شاه همایون[۶] و پرتو آفتاب عالم‌تاب سنجق میمون حضرت سلطان‌الاسلام[۷] الاعظم، مالك رقاب جبابرة‌العرب و اکاسرة العجم، (اعدل سلاطین‌العالم)[۷]، ظل‌الله الممدود علی جماهیرالامم، حافظ بلاد اهل‌الایمان، قامع صنادیدالشرك والطغیان،

شعر

خوانده تیغش برخلایق خطبهٔ فتح و ظفر

داده عدلش در ممالك مژدهٔ امن و امان

بردر بار قبولش چون فلك صد پرده‌دار

بر سربام[۸] جلالش چون زحل صد پاسبان

بیت

لایبلغ الواصف المطری مناقبه   وان‌یکن سابقاً فی کل ما وصفا

جلال‌الحق والدنیا[۹] والدین‌مدّالله سرادقات سلطنته علی العالمین بر مفارق عالمیان عموماً و برصادق‌ترین خادمان خصوصاً تا قیام ساعت و ساعت قیام پاینده و تابنده‌باد، و توفیق معدلت[۱۰] گستری و هنرپروری که شیوهٔ موروث و مکتسب آن‌حضرت است بر دوام و مستدام[۱۱].

خادم این دعا و داعی بی‌ریا در اخلاص[۱۲] خدام حضرت چون‌سورهٔ اخلاص در صف‌النعال به‌دعا[۱۳] خوانی و ثناگسترانی برجادهٔ دولتخواهی مستقیم است، و درخت محبت را در فضای سینه بر سرچشمهٔ دل نشانده و از جویبار دیده به‌آب صدق پرورش داده تا صورت «**اصلها ثابت و فرعها فی‌السماء**»[۱۴] گرفته، و برگ ونوای خود ازآن دوحهٔ دولت دانسته واز ثمر آن شجر معتبر امیدوار بوده که بهرهٔ تمام[۱۵] و نصیبی مالاکلام بیابد. **الهی لاتخیّب‌رجائی ولاتقطع**[۱۶] املی. چون حضرت خلدالله سلطانه و اعلی امره و شأنه قبلهٔ اقبال وکعبهٔ آمال گشته و نظرگاه ارباب کمال شده

بیت

روی سوی که‌آورد دل به‌امیدنیکوئی

چون‌دل ودین ودیده‌را قبلهٔ‌آرزوتوئی

اگر سعادت مساعدت نماید و اقبال یاری‌کند و تدبیر با تقدیر موافق افتد،

بیت

در سرم هست که تاجی‌کنم از خاك درت

همتم سخت بزرگ آمد و خود مختصرم

بیت

انّ‌العلی حدثتنی وهی صادقة   فیما تحدث ان العزّ فی‌النقل

بیت

دراین زمانه همان حضرت است در عالم

که بازگشت از او هر کسی به‌مقصدخویش

امیدوار می‌باشد که به‌التفات تربیت و عاطفت، که خاصیت مغناطیس دارد، خادم مخلص را جذب فرمایند و از حضیض و بال به‌اوج جلال رسانند. ما اضیق العیش لولا فسحة الامل، چه از آفتاب عالم روشن گردد و باران رحمت[۱۷] از سحاب بر جهانیان بارد. به‌حکم «**جاور ملکاً او بحراً**» از بحار کرم (آن سلطان[۹]) ملوك نامدار امیدوار است که به‌مقصود رسد.

بیت

ولاعذر للوادی[۱۸] اذا هو لم یطب[۱۹]

و مجراه من ارض الحبیب قریب

از حوادث و نوائب زمان در پناه همت آن اعظم سلاطین جهان خلدالله ملکه و سلطانه می‌گریزد و می گوید:

بیت

انك کهفی اذا الخطوب توالت انك ترسی اذا الزمان رمانی

بیت

از بهر خدا سایه ز من باز نگیری

ای بر سرم از سایهٔ تو سایهٔ یزدان

بردعا ختم اولی می‌نماید:

بیت

بقیت مدی الایام مالاح بارق

و ما ناح ورقاء و ما فاح سنبل

آمین یارب العالمین.

۱ـ پ: + الشریفه ۲ـ پ: السلطان الاکرم والخاقان الاعدل الاعظم
۳ـ پ: + و ثقلت بالمبرات میزانه ۴ـ س: شیه ۵ـ س: لازالت
۶ـ پ: سایه تا چترهمایون ۷ـ پ: ـ ۸ـ س: بام‌قصر ۹ـ س: ـ
۱۰ـ پ: سعادت ۱۱ـ پ: بمحمد علیه‌السلام ۱۲ـ پ: اخلاق
۱۳ـ پ: دعا ۱۴ـ پ: گرفت ۱۵ـ پ: ناتمام ۱۶ـ پ: لاتطع
۱۷ـ پ: مرحمت رحمت ۱۸ـ پ: الموادی ۱۹ـ پ: یطیب.

۲۹ـ ایضاً من نتائج انفاسه الشریفه الی حضرته العالیة السلطانیة[۱] الجلالیة فی‌الکرة الثانیة جواباً لکتابه‌الشریف و خطابه‌المنیف[۲]

س‌پ

بشری فقدنـال اهل الفضل ما رصدا

و انجز الفلك[۳] المخلاف ما وعـدا

ای بخت مژده خواه که پیك‌ظفر رسید

منشور حضرت آمد و اینك خبر رسید

مبشر «کتاب انزلناه الیك لتخرج الناس من الظلمات الی النور» بشـارت «قال الملك ائتونی‌به استخلصه لنفسی[۴]» به‌گوش‌هوش ملاءاعلی و ساکنان عرصهٔ غبرا رسانید، و منشور مشکین طراز[۵] رفیع شأن و توقیع مسکین‌نواز فتنه نشان فرمان «سارعوا الی مغفرة من ربکم» بنواخت، «انك الیوم لدینا مکین امین» جمع گردانید، و نام کمینه خـادم از دبیرخـانهٔ منشیان حضرت خدایگان سلاطین زمان و زمین ظل‌الله الممدود علی مفارق‌العالمین

بیت

آن سایهٔ خدا که ندارد چـو آفتاب

در سایهٔ سرادق هفت آسمان قرین

اعلی‌الله فی‌الخافقین شأنه و خلد علی و جنات‌الایام واللیالی سلطانه بـر آمد، و از شعاع نور مهر[۱] سپهر سلطنت[۶]،

بیت

کالشمس طالعة لکنّ مشرقها طبع لطیف کماء الجدول الجار

اطراف و اکناف ربع‌مسکون منور و همایون شد، و از نسیم‌عنایت‌حضرت سلطانی لازال مالکاً لرقاب[۷] الاقاصی و الادانی، (ع): دل غنچه صفت‌چون گل صدبرگ شکفت، و جگر سوخته که ازآتش حوادث در[۸] تاب بودبه‌ماءِ رحمت الطاف[۹] شهنشاهی تازه و خرم‌گشت، و مرغ جان درفضای هوای‌آن سایهٔ خدای درطیران وپروازآمد، و طاوس[۱۰] قلب جناح نجاح درجلوه گاه بگشاد.

شعر

آن منعمی که از اثر فیض جود او
دولت به‌سر نیامد ومحنت‌به‌سر رسید
مسعود گشت طالع و محمود عاقبت
شادی ز در درآمد و اقبال در رسید
گفتم چه موجب‌است‌مرا دولتی زتو
گفت آفتاب ظل الهت‌به‌سر رسید

لاجرم مخلص نیازمند روی اخلاص برزمین اختصاص نهاده در[۱۱] مواقف[۱۲] وظائف دعاخوانی حضرت خسروانی صحائف صفحات ایام رابه‌فاتحهٔ دعائی، که روائح اخلاص از سطور فحوای‌آن فائح بود وآیات اختصاص درادراج‌مطاوی‌آن‌لائح،مرقوم‌به‌مداد دولتخواهی به‌معرض‌عرض[۱۳]می‌رساند

بیت

در تو نرسد ثنا و لیکن خوش‌کردم‌ازاین‌سخن‌دهان‌را

پس[۱۴] اشتغال به‌دعا واعتراف‌به‌عجز از ثنا ورد زبان وحرز جان‌ساخته می‌گوید:

شعر

نی‌مهرتو دردل حزین[۱۵] می‌گنجد نی مهرتو برهیچ نگین[۱۶]می‌گنجد

جانت‌خوانم اگرچه بیشی چکنم   در قالب گفتـار همین مـی‌گنجد

عرضه[۱۷] می‌دارد که چون مبشر دولت و میسر محنت جامی پیك[۱] بشارت[۱۸] آورد که بنده از بندگان درگاه عـالم‌پناه است و[۱۶] فرمان اعلـی[۱۹] اعلاه‌الله تعالی و نفذه[۲۰] شرقاً وغرباً در ساعت میمون وزمان[۲۱] همایون رسانید،جان رقص[۲۲]کنان نمود استقبالش. برموجب[۱۶] فرمان جهان‌مطـاع واجب‌الاتباع کمر اخلاص و اختصاص[۱] برمیان جان بست و عـزیمت دستبوس حضـرت سلطنت‌پناه تصمیم یافت.

شعر

اگر فتوح شود بوسه‌ای ز خاك درت

زهی فتوح که در روزگـار ما باشد

به‌هیچ‌کـار نیایم گـرم تـو نپسندی

ورم قبول‌کنی کارکـار مـا بـاشد

اگر درعمر تأخیری و در اجل‌مهلتی باشد و تدبیرموافق تقدیر افتد وروزگار ناهموارگره[۱] تعذّر وعقدهٔ تعسّر[۲۳] بر سررشتهٔ عزیمت[۲۴] مخلصـان نیندازد، زود زود روی ما بینی و خاك درگهت.

بیت

اراقب‌دهری‌فضل ربّی فانـّه   قدیر علـی تیسیرکـل عسیر

والاکه ازآن دولت در توقف ماند وآن سعادت علی‌الفور دست ندهد،(ع): تو شادباش و جهان رابه‌خرمی گذران،

بیت

هنیاً لارباب‌النعیم نعیمهـم   وللعاشق المهجور مایتجـّرع

به‌حکم: بیت

اذاشئت ان تلقی المحاسن کلها[۲۵]   ففی‌وجه‌من‌تهوی‌جمیع[۲۶]المحاسن

در اشتیاق دستبوس حضرت تا رمقی درتن است می‌پویم ومی گویم:

بیت

ای آفتاب ملك ز من نور وامگیر

وای سایهٔ خدای زمن سایه برمدار

چون فرمان است که دولتخواه بی‌اشتباه از مخلصان است بی‌ادبی و جرأت بنابر آن است، والا

بیت

پادشاهان زتو در آرزوی یك نظرند

آن‌سعادت چه‌عجب گر به‌گدائی نرسد

مهر جلال بندگان حضرت سلطنت از سپهر اقبال تابان باد، و سیارات عدل وکرم جناب پادشاهی ساری وگردان.

بیت

باقی‌به‌دوامی که درآحادسنینش ساعات شمارند الوف دوران[۲۷]

و یرحم‌الله عبداً قال امینا آمین یارب‌العالمین.

۱ــ پ:ــ ۲ــ پ+انارالله برهانه وثقل بالمبرات میزانه ۳ــ پ: الملك
۴ــ پ: نفسی ۵ــ پ: طراز از ۶ــ پ: عظمت ۷ــ پ: رقاب
۸ــ پ: و ۹ــ پ: بماءالحیوةمرحمت ۱۰ــ پ:طاووس ۱۱ــس: و در ۱۲ــ پ: موافقت ۱۳ــ پ+ و موقف انهاء ۱۴ــ س: پس از ۱۵ــ پ: نوین ۱۶ــ س: ــ ۱۷ــ پ: هذا عرضه ۱۸ــ پ: بشارت بشارت ۱۹ــ پ: اعلای ۲۰ــ پ: وحده ۲۱ــ پ: زبان ۲۲ــ س: در رقص ۲۳ــ س: تغیر ۲۴ــ س: عزلت
۲۵ــ س:کلها المحاسن ۲۶ــ پ: مع ۲۷ــ س: دورانرا؛ پ: دوران‌باد

۳۰ـ ایضاً من نتائج[1] انفاسه الشریفه الـی حضرته العالیة السلطـانیه[1] الجلالیة[1] فی‌الکرة الثالثة[2] انارالله برهانه وثقل بالمبرات میزانه

بیت   س پ

ای آفتاب سلطنت ای سایهٔ خدای

هرگز مباد تا ابد این سایه را زوال

شعر

و اسلم[3] علی سرر الجلال‌ممتعاً بسعـادة مـوصـولة الامـداد

و اسعد بدولتك التی ایامهـا للعـالمین مـواسم الاعیـاد

تابه‌نزدیك‌عاقلان دوربین ومبیّنان‌شرع سیدالمرسلین که به‌شعشعهٔ‌انوارساطعه «افمن شرح‌الله صدره للاسلام فهو علی نور من ربه» حقایق رموز الهی از ورای‌حجاب «ارنا الاشیاء کماهی» به‌وعدهٔ‌صادقهٔ «سنریهم آیاتنا فی‌الآفاق و فی انفسهم» به حدت[4] بصیرت « ان فی ذلك لآیة للمؤمنین[5]» مشاهـده نموده‌اند و به‌خلعت کرامت «اولئك الذین هدی‌الله فبهدیهم اقتده» مستثنی شده و به‌براهین قاطعه ودلائـل واضحه[7] ایشان را محقق[8] گشته‌کـه تا منشور جهان‌مطاع‌واجب‌الاتباع «لله‌الامر من قبل و من‌بعد یومئذ یفرح‌المؤمنون» ازدیوان اعلای «ان‌الارض‌لله یورثها من‌یشاء من عباده» موشّح‌به‌توقیع‌منیع «قل اللهم مالك الملك تؤتی الملك من تشاء و تنزع الملك ممّن تشا[9]»

نفاذ[۱۰] نیابد هیچ صاحب‌قران را[۱] به‌اعانت و اعتضاد،

بیت

کماة اذا صاولن فی حومة[۱۱] الوغی
تبصّرت بحراً فی‌الحدید یموج

درعرصهٔ فسحای[۱۲] جهانداری و سرّهٔ بطحای کامکاری یارای اجرای اوامر و نواهی (در ضمیر نیاید)[۱]، و اقتضای امضای احکام پادشاهی متمشی‌نشود، «ما یفتح‌الله للنّاس من رحمة فلا ممسك لها و ما یمسك فلا مرسل له من بعده و هوالعزیز الحکیم».

بیت

تبارك من اجری الامور بحکمة کماشاء لاظلماً اراد ولا هضما

(زهی‌قدروزهی‌قدرت)[۱]، تعالی‌الله‌تعالی‌الله‌اعلام‌عالم‌آرای‌ورایات[۱۳] ظفرنمای حضرت فلك تمکین ستاره حشم خداوندعالم، سلطان[۱۴] سلاطین زمان، مظهر آیهٔ «انّالله یأمر بالعدل والاحسان»، ملجأ و ملاذ سوختگان آفتاب حرمان، ظلّ‌الله الممدود لزمرة الاسلام و فرقة الایمان، رافع الویة الهدایة، خافض ابنیة الغوایة، حافظ بلادالله، ناصر عبادالله،

شعر

شاهنشهی که خطبه و سکه بنام او
از نیل مصر تالب دریای چین کنند
وانها که چرخ بوسه دهد آستانشان
از نام و نعت او علم آستین کنند

شعر

من معشر و سموا[۱۵] الزمان مآثرا
تبقی بقاء الوحی فی الاطراس[۱۶]

مترادفین علی المکارم والعلی   متسابقین الی النداء[۱۷] والناس
جلال‌الحق والدنیا والدین[۲]، وارث مناصب خلفاءالله رب‌العالمین[۱۸]، «انّ هذا لهو حق‌الیقین»، ایده‌الله تعالی[۲] بالنصر العزیز والفتح المبین به‌طراز «انّا فتحنالك فتحاً مبیناً» مطرّز و به کتابهٔ «و ینصرك‌الله نصراً عزیزاً» محلّی باد، و قوائم سریر سلطنت و قواعد قوانین[۱۹] معدلت ذروه‌سای شرفه آسمان[۲] و انگشت‌نمای فرق‌فرقدان بمحمد و آله الغرّ[۲۰] الحسان.

بعد از عرض خدمت و خلوص طویت خدمتکار بی‌شبهت معروض می‌گرداند که چون نظر خادم عالی‌نظر[۲] به‌توقیع‌رفیع شأن منشور[۲۱] پرنور حرقت[۲۲] نشان حضرت خدایگان سلطان[۱] سلاطین زمان منور و مکحل شد و لولهٔ «الله لطیف بعباده» در اقطار جهاق افتاد[۴] و بشارت:

بیت

صبح[۱] السعادة من افق العلی طلعا

یا نفس بشری فما[۲۳] املّت قدوقعا

در اطراف و اکناف عالم منتشر شد[۲۴]، ورد البشیر بما اقرّ الاعینا به‌گوش دانی و قاصی رسید، و بلبل طرب درگلستان فرح[۲] به‌هزار آواز دلنوازدر ترنم[۲۵] آمد، و ترانهٔ:

بیت

سعد الزمان و ساعد الاقبال   و دنی[۲۶] المنی و اجابة‌الآمال

سرائیدن[۱] گرفت، و طاوس مراد درچمن جان جلوه گری آغاز کرد، ودرخت عزت مخلصان و نهال اقبال چاکران درباغ امید ناضر و نامی‌گشت.

شعر

عقل از نشاط‌مژده به‌جان برد ناگهان

کاخر دلم به‌آرزوی خویشتن رسید

جان نیز شکر گفت خدا را هزار بار

کانچ از خدای خواسته بودم به من رسید

کأس دهاق عواطف و مراحم پادشاهی نوشید، و لباس فضفاض شهنشاهی پوشید، پای مباهات بر ذروهٔ علیای قبهٔ خضرا نهاد، و ازسر اهتزاز وابتهاج هرچه تمام‌تر نـدای غم زدای «یا ایها الملؤا انّی القی الیّ کتاب کریم» به‌ساحت سراچهٔ دنیا در داد.

بیت

لـولا تمنی مقلتی بلقائه		لوهبتها لمبشری بایابـه

شعر

زشادی خبرت خواستم که جان بدهم

به قاصدی کـه به‌دل داد مژدگانی تو

ولی چو عزم جناب تو داشتم برفور

نگـاه داشتمش بهر ارمغانی تـو

چه ارباب دین و دانش و اصحاب تمکین و بینش اجتنای ثمـرهٔ سعادات[۲۷] واقتنای گلهای مرادات از شجرهٔ طیبهٔ بوستان دولت و دوحهٔ مبارکهٔ گلستان[۲۸] عزّت آن خاندان مبارك، که متّصف به‌صفت «اصلـهاثـابت وفـرعـها فـی‌السّماء» است، نموده‌اند، و طالبان کمال و متعطّشان زلال افضال کأس مالامال ازجام انعام و اکرام ایشان نوش کرده و جامهٔ عـزت از دست خـازن مرحمت و عنایت ایشان یافته،

شعر

بحر فیاض سخا پیشهٔ در پاشش را

گرچه گویند کف اما به حقیقت دریاست

چرخ گو گرد جهان تا به قیامت می‌گرد

تا ببیند که چنین خسرو فیروز کجاست

ازمهبّ لطف نسیم سعادت بـوزید، و از افق اقبال صبح نجح[۳۰] بدمید، و آفتاب فیروزی از آسمان بهروزی بتافت، و سعداکبر به‌طالع‌چاکـر آمـد، و بخت‌گران‌خواب بیدار و امل سرمست هوشیار شد، و پیش‌رو قبول واقبال:

شعر

درآمد از در جانم ز سوی عـالم قدس
زبـان گشاد به‌شرح‌نوید فتح و ظفـر
چه گفت؟ گفت‌که ای‌پایمال محنت وغم
منـال بیش کـه ایام غم رسید به‌سر

و از خبر معتبر فتح (و ظفر ممالك لکهنوتی و اقلیم جاجنگر، که به‌معاونت خالق‌البشر مسخّر شد، و به‌جـای معابد اصنام منابـر اسلام نصب‌گشت، و دلیران آفتاب)[۱] منظر و ماه‌رویان زرین‌کمـر و پیلان‌کـوه پیکر و خـزائن معمور و دفائن موفور و سپاه نامعدود و ملك نامحدود حـاصل‌آمد، و اثـر اجابت دعای «ربّ هب لی ملکاً لاینبغی‌لاحدٍ من بعدی» به‌ظهور رسید، (ع): جانم‌که چو غنچه بود چون‌گل بشکفت، همـای زرین بال مبشر فتوحـات خدایگان جهان به‌جناح فیروزی و جوانی‌واقبال

بیت

فسار مسیر الشمس فـی‌کـل بلدة
وهبّ هبوب الریح فی‌البرّ والبحـر

بیت

شهباز دولت تو چو پرواز مـی‌کند
خودصبرکن‌که‌چشم‌کنون‌بازمی‌کند

مقرر و محقق‌است‌که‌به‌عنایت بی‌غایت الهی رایات عزّ ودولت شاهنشاهـی به‌هرمکان ودیار و بلاد[۲] و امصار که حرکت فرمایند ندای «توجّه حیث ما

شئت فانّك منصور» از ساکنان ملاء اعلی و قدوسیان قبّهٔ خضرا برآید،

شعر

و کل مکان مسّ حافر خیله	تخلّص عن ایدی الفناء فناؤه[۳۱]
توجّه و فدا النصر والعزّ حیث ما	توجّه فی عون الاله لـ راؤه

شعر

عبیری بیامیخت[۳۲] مشاطهٔ فتح	عروس ظفررا چوگیرد سپاهت
به‌هرجا که‌روآوری چشم دولت	به‌مژگان‌بروبد همه خاك راهت

امیدآنست وتصور چنان، الفال علی ماجری، که چون اعلام‌حضرت سلطان نیکونام به‌دیارخراسان و عراق و ممالك مصر و شام برسد و وعدهٔ صادقه «وکان حقاً علینا نصرالمؤمنین» سر از گریبان انجاز «انّ الارض یرثها عبادی الصالحون» برزند، و فرمان فتح اقالیم به‌طغرای «نصر من‌الله و فتح قریب» مؤکد به‌علامت «انّك انت الاعلی» مشارق و مغارب عالم‌را فروگیرد

شعر

کی بود از چین و روم پیك‌ظفر در رسد

کان دو سپاه گران شاه مظفر شکست

جوشن چینی به تیر برتن فغفور دوخت

مغفر رومی به‌گرز برسر قیصر شکست

و ما ذلك علی‌الله‌بعزیز، انّه علی ما یشاء قدیر.

هرچند[۲] خادم فقیر که‌به‌حقیقت (داعی دولت آن سلطان ملك و ملت است بـه‌وقت‌مبارات مناقب و مجارات مناصب‌گوی)[۱] دولت و سعادت به‌چوگان‌اصالت در میدان فصاحت و بلاغت از اقران در رباید و هیچ کس به‌هیچ‌وجه‌از اهل این دیار در پایهٔ[۳۳] او درنیاید،

شعر

اذا افتخر الاشراف یوماً بمحتد فمحتده یــزری علی کل محتد

خبیر باسرار المکارم والعلـی امیر علـی نظم الکلام مؤیّد

ز این معنی به‌نزد یك بزرگان صاحب فضیلت و زیرکان بی‌شك و شبهت و اشراف قبائل و ملوك جلائل چون ماه‌تابان و خورشید رخشان[۱] ظاهراست،

بیت

با این همـه فضائل و انــواع مهتری

هستم معین دولت سلطان جلال‌دین[۳۴]

خادم دولتخواه می‌خواست که سمند بادپای فصاحت را در میدان بلاغت و براعت جولانی دهد، و سرحقهٔ عبارت واستعارت بگشاید، واز جواهرثمین که عبارت از لطائف معین است تاجی که[۲] افسر شاهان را شاید ترتیب دهد، و زرگر خاطروقّاد وجوهری ذهن نقّاد درین صنعت[۳۵] ماهر وبرین ترصیع قادر، اما عقل فعال از ادراك کنه کمال حضرت خلدالله‌ملکه وسلطانه[۳۶]قاصر، لاجرم: بیت

در انـدیشه ببستم قلـم فکـــر شکستم

که‌تو افزون‌تر از آنی که کنم‌وصف کمالت

گـاه در مقام دهشت[۳۷] خبر «لااحصی ثناء علیك» برزبان مـی‌راند، و احیاناً قضیهٔ مرضیهٔ «العجز عن درك الادراك ادراك[۳۸]» برجهانیان می‌خواند.

شعر

سخن‌به‌ذکر تو آراستن مراد آن‌است

که پیش اهل هنر منصبی بود مـا را

وگــرنه منقبت آفتاب معلـوم است

چـه احتیاج به‌مشاطه روی زیبا را

(جمال ذاتی را به‌مشاطه چه حاجت، کمال جبلی را پیرایه چه کار)[۱]

بیت

حسن الحضارة مطلوب بتطرية

و فی البداوة حسن غیر مجلوب

بیت

به‌زیورها بیارایند وقتی خوبرویان[۳۹] را

تو سیمین‌تن چنان‌خوبی که‌زیورها بیارایی[۴۰]

عزیمت دستبوس حضرت و دریافت آستان عزت که متمنای[۴۱] بختیاران زمان[۴۲] و مبتغای همت[۲] شهریاران جهان است تصمیم یافته و این‌معنی به‌تحقیق پیوسته که[۲]:

بیت

هر که چون انگشتری یک‌ره ببوسد دست‌تو

تا ابد برتخت سیم وزر نشیند چون نگین

بیت

این‌جا که منم[۴۳] رفتن من سود ندارد

الاّ به‌کرمّ پیش نهد لطف تو گامی

چون به‌فردولت قضا صولت قدر قدرت حضرت بعد از قطع مسالك و فتح ممالك مطالب دنیوی جهانیان‌چهرهٔ دلفریب و[۲] صورت با فر وزیب‌خویشتن جلوه[۴۴] داده، و مقاصد اخروی نقاب حجاب از جمال باکمال خود‌بگشاده، مراتب اصحاب رواتب مترقی شده، و مناصب طبقات اشراف اطراف و اکناف[۱] به‌حسب استحقاق عالی‌گشته، (ع): دل‌نعره‌همی زندکه آن ِ ما کو. چه‌آیهٔ «یا ایّهاالعزیز مسّنا و اهلنا الضّر» در کشف‌اختلال احوال‌مخلصان یوسف مصر جلال نص صریح است.

بیت

ملك دنیا همه با همت سعدی‌هیچ‌است

پادشاهیش همین بس‌که گدای تو بود

چون[۴۵] این دولتخواه از مخلصان جانی وثناخوانان آشکارا و نهانی‌حضرت سلطانی است القصه:

شعر

به‌مکافات ثناهـای پسندیدهٔ مـن

همه شایستهٔ تحسین و سزای اظهار

گر چوگل از کرم تو دهنم پر زر نیست

مصلحت آن‌که تهی‌دست نباشم چوچنار

دراین نزدیك اگر شهباز روح به‌هوای آشیان خانهٔ قدس در پـرواز نیاید، و آفتاب عالم‌تاب حیات از فضای صحرای‌روزوجودبه‌تنگنای شب ظلمت‌آباد عدم نـرود، و ماءالحیوة بقا برخاك فنا نریزد، و شعلهٔ زندگانی به‌باد بی‌نیازی ننشیند[۴۶]، و ماه تمام عشرت[۴۷] در عقدهٔ ذنب وحشت منخسف نگردد، و سعد اکبر عیش‌به‌نقطهٔ وبال حرمان[۴۸] نرسد، (ع): درسرم هست‌که تاجـی‌کنم از خاك درت، «و من كان يرجوالله اصبح فـائزا[۴۹]».

بیت

آن سر که‌به‌چشم او ترا بینم جای[۵۰]

از سجدهٔ شکـر بر نگیرم هـرگز[۵۱]

همه‌حال قرعهٔ اختیار برملازمت درگاه عالم‌پناه افتد، (ع): هان تاچه‌کنی‌تو از خداوندیها.

شعر

و اخفض جناحـك لی فانّی عائد[۵۲]

بعلاك مـن يـوم الـزمان الانكد[۵۳]

به‌وامی که بر روزگـار است مـا را

اگـر او نـدارد بـدادیـم مهلت

تا آن زمان که به‌آستان بوسی‌درگاه عالم پناه و سایهٔ سریر سلطان با عز و جاه سلیمان دستگاه مشرّف گردد، بعد ازآن (ع): دانی غلام من که بود؟ کیقباد و جم. با وجود چندین[۵۴] دراز نفسی[۵۵]

بیت

هنوز قصّهٔ هجران وسر گذشت‌فراق

به‌سر نرفت و به‌آخـررسید طومارم

ذات شریف وعنصر لطیف حضرت سلطنت،

بیت

تـا قبـهٔ مقـرنس فیـروزهٔ فلـك

بر گرد این سراچهٔ غبرا کند مدار

لازال فی قصر عز اسّه[۵۶] ابـدا

علی ذری[۵۷] قمـّة الافـلاك مرتفعـا

آمین رب‌العالمین و صلی‌الله علی محمد وآله اجمعین[۲].

۱ــ س: ــ ۲ــ پ: ــ (فی‌الکرة الثالثه در نسخهٔ **پ** پس از دو جملهٔ دعا آورده شده است) ۳ــ س: و اسرر ۴ــ پ: بحمدت ۵ــ س: للمتوسمین ۶ــ س: بخدمت ۷ــ س: واضح ۸ــ پ: محقق‌تر ۹ــ قسمت دوم آیه «و تنزع...» در **س** نیست ۱۰ــ پ: نهاد ۱۱ــ پ: جوهر ۱۲ــ پ: یامجای (؟) ۱۳ــ س: آیات ۱۴ــ س : سلطان و ۱۵ــ س: و سهر ۱۶ــ س: الطرس ۱۷ــ س: الندا؛ پ: الندی ۱۸ــ پ: خلفاءالله الصالحین المشرف بامور السلطنة باشارة امام المسلمین خلیفة رب‌العـالمین ۱۹ــ پ: قواعد و قوانین ۲۰ــ پ: الغر یا الحسان (کذا) ۲۱ــ پ: و منشور ۲۲ ــ پ: فتنه ۲۳ــ س پ: بمـا ۲۴ ــ پ: گشت

۲۵ـ س: سرائیدن ترنم ۲۶ـ پ: وانی ۲۷ـ پ: اجتبای مژده سعادت
۲۸ـ س: ازگلستان ۲۹ـ س: درپاش ۳۰ـ س: نهـج ۳۱ـ پ:
فنادوه ۳۲ ـ پ: برآمیخت ۳۳ـ س: سایه ۳۴ـ پ: الدین
۳۵ـ پ : صفت ۳۶ـ جملهٔ دعـا در پ نیست ۳۷ـ س: شست
۳۸ـ پ: العجز عن درك ادراك ۳۹ـ پ: نـازنینان ۴۰ـ س : بیارایند
۴۱ـ پ: عنای (کذا) ۴۲ـ پ: جهـان ۴۳ـ س: اینجـا منم و
۴۴ـ پ: بهره ۴۵ـ س: آن؛ پ: چه این ۴۶ـ س: نیفتد ۴۷ـپ:
و ۴۸ـ س: جویان ۴۹ـ پ: فاترا ۵۰ـ پ: من ۵۱ـس:
سرهرگز ۵۲ـ س: عامد ۵۳ـ پ: الاکمد ۵۴ـ س: بااین‌وجود
۵۵ـ پ: + و ابرام خدام ۵۶ـ پ: ذی ۵۷ـ پ: اسمه.

۳۱ـ ایضاً من نتائج انفاسه الشریفه الی حضرته العالیة[1] السلطانیة الجلالیة جواباً لکتابه الشریف[2] فی الکرة الاولی

بقیت بقـاء الدهـر یا کهف اهله　　　س۳

و هـذا دعـاء للبـریّة شامـل

جناب قصر ایالت بلند باد چنان

که اوج ذروهٔ افلاکش آشیان باشد

همـای زرین منقار عالم‌آرای و طـوطی شکرگفتار جهـانگشای[3] حضرت خداوند[4] عالم خلدالله سلطانه و اوضح علی‌العالمین برهانه، که ازجاه وجلال و عمر واقبال ممتّـع و برخوردار باد، بشارت «کتابٌ انزلناه الیك مبارکٌ» به‌خادم‌نیازمند[5] و داعی مستمند رسانید.

بیت

نـوری از روزن اقبال در افتاد مـرا

که ازآن خانهٔ دل‌شد طرب‌آباد مـرا

و از مراحم و عواطف پادشاهانه

بیت

شکفته شد گـل دولت به‌بوستان امید

نشست بـاز سعادت بر آشیان[6] امید

و کمینه‌چاکر را به‌برکت‌ادای شکر «الحمدلله الذی انزل[۱] علی عبده الکتاب» در سلک سایر عبید منخرط گردانید.

بیت

شاهان[۷] روزگار غلامان به‌زر خرند

سعدی ترا به‌طوع وارادت غلام شد

لاجرم در اوقات خلوات واعقاب‌صلوات‌به‌دعای عمر و مزید دولت حضرت خدایگان جهان، فرمان فرمای[۱] زمین وزمان، اعزّالله سریرالملك بوجوده و افاض علی کافة الانام آثار عدله وجوده، مشغول می‌باشد.

بیت

بقاء المساعی ان یطول له المدی[۸]

و عمر المعالـی ان یطول له العمـر

چون ایزد سبحانه و تعالی به‌فیض[۹] فضل شامل[۱] و عنایت بـی‌نهایت کـامل خویش سریر مملکت وجهانداری و تخت بخت‌سلطنت و شهریاری به‌زیب غـرّهٔ میمون و زینت لقای همایـون خـداوند جهـان آراسته است، و سایهٔ مرحمت[۱۰] ومعدلت و رأفت آن حضرت برمفارق عالمیان عموماً گسترده، و تراب درگاه بارگاه سلاطین پناه را مقبل شفاه کامکاران عـالم و معفّر جباه جبّاران بنی آدم ساخته،

بیت

به‌چین وترك و روم وهند پیشت برزمین مالند

جبین‌فغفور[۱۱] ورخ‌چیپال‌وسرخاقان‌ولب‌قیصر

لاجرم همت پادشاهانه برتربیت ضعفا واعانت صلحا و فضلا «و ذلك‌فضل‌الله یؤتیه من یشاء» مشغوف و موقوف‌گشته، و در ایام همایـون[۱۲] آن سایهٔ آله هریك از ارباب فضل و جاه به‌ظل‌ظلیل وعاطفت بی‌بدیل پناه‌گرفت، و نسیم روح و راحت ازمهب[۱۳] عزت بـوزید، و گل باغ دولت از دوحـهٔ سعادت

بشکفت، شکوفهٔ کرامت میوهٔ[۱۴] جمعیت بارداد[۱۵]، و صورت زیبای مطالب از
پردهٔ غیب بی‌عیب چهرهٔ دلربا بنمود، وابواب[۱۶] ظلم بسته شد[۱۷]،

بیت

(بر روی روزگـار در ظلم بسته شد)[۱۸]
تاهست عون وعدل تو مشکل گشای ملك

انشاءالله سرمـازدگان زمهریر حـرمان را آفتاب (عـالم‌تاب حضرت
سلطان مالك الرقاب دریابد و سوختگان)[۱] حـوادث را[۱] چتر همـایون سایهٔ
دولت وکرامت برسر اندازد، و تشنگان بادیهٔ بیداد را[۱] از زلال افضال خرم
وسیراب گرداند. بیت

آن راکه چتر فضلت افگند سایه برسر
سلطان ملك عـالم پیشش بـود گـدائی

هذا[۱۹] برموجب فرمان جهان‌مطاع واجب‌الاتباع، لازال‌نافذاً فی‌مشارق‌الارض
و مغاربها[۲۰]، می‌خواست که کمر اطاعت برمیان جان بندد و ازسر قدم ساخته
روی بدان کعبهٔ آمال و قبلهٔ اقبال نهد.

بیت

بـه‌ذروهٔ فلکم می کشید دولت تـو
ولی قضا به‌میان رهم‌رها کرده است

بیت

والله ما اخترت الفراق و انّما حکمت علـیّ بـذلك الایّام

بیت

گر دسترسی مرا میسر بودی آنجاکه ترا پای مرا سر بودی

انشاءالله‌تعالی[۱] که‌عمّا قریب حق جلّ ذکره لطیفه‌ای سازدکه دیدهٔ ستمدیده
به کحل‌الجواهر درگاه سلاطین‌پناه منور گردد ومکحل[۲۱].

بیت

به‌پای‌بوس تو هر گه[۲۲] که برزمین افتم

سرم ز روی تفاخر برآسمان ساید

هرچند ضعف‌برمزاج غالب‌گشته و صورت «اشتعل الرّأس‌شیبا» روی‌نموده وعمر به‌پنجاه واند کشیده مع‌ذلك کله:

بیت

مرا اگر چه گرانم به‌نرخ نیك بخر

که‌جنس بنده متاعی است‌این‌زمان‌نایاب

اگرهمای‌سعادت حضرت‌سایهٔ عنایت‌گستراندوسیمرغ اقبال اقبال[۲۳] ازمشرق امانی وآمال پر و بال‌گشاید، وطاوس جمال وصال‌درچمن[۲۴] مرادجلوه‌گری آغاز کند، و غراب البین هجران چون بوم سر در نقاب حجاب‌کشد،

بیت

از زلف دراز تو کمندی فکنم در گردن عمر رفته تا باز آید

اصبحت‌ایامه[۲۵] مستقبلات راجعات، ولست بآیس[۲۶] من فضل ربی که‌این دولت میسر گردد.

بیت

یك‌نظر از لطف چو پیدا کنی کار جهانی همه زیبا کنی[۲۷]

جرأت وجسارت بنابر دلیری آن که‌عواطف‌بسیار ومراحم[۲۸] بی‌شمار دربارهٔ خود مشاهده می‌کند می‌نماید والاّ

بیت

من چه خاکم که غبار سرکویت‌گردم

باد را بین که به‌صدحیله‌گذاراست آنجا

اطناب[۲۹] سرادقات پادشاهی به‌اوتاد مسامیر عنایت الهی موکّد باد، بمحمد وآله الامجاد.

۱ــ پ: ــ ۲ــ پ: + و خطابه المنیف انارالله بــرهانه ۳ــ س: دو بیت آغاز و عبارت پس ازآن را تا «جهانگشای» ندارد ۴ــ پ: خداوند سلطــان ۵ــ پ: نیاز ۶ــ پ: آستان ۷ــ پ: سلطان ۸ــ پ: المدلی ۹ــ پ: قبض و ۱۰ــ پ: مرهمت ۱۱ــ س: جبین خاقان و لب فغفور و رخ...؛ پ: جبین خاقان و رخ... ۱۲ــ پ: +و روزگار میمون ۱۳ــپ: مهبت ۱۴ــ پ: و میوه ۱۵ــ پ: باردار ۱۶ــ پ: اربــاب ۱۷ــ پ: ظلم و تعدی شد مسدود ۱۸ــ س: ــ بجای‌آن نوشته است «مصراع» ۱۹ــ پ: بنا ۲۰ــ پ: نافذاً فی‌الرباع والبقاع ۲۱ــ پ: و مکحل گردد ۲۲ــ پ: روزی ۲۳ــ س: جلال ۲۴ــ پ: و چهره ۲۵ــ س:ایام ۲۶ــ پ: ولین یائس ۲۷ــ پ: بجای بیت متن کــه در س هست این بیت را دارد: یك نظر از تست و صدهزار کرامت منتظرم تا که وقت‌آن نظر آید ۲۸ــپ: مراهم ۲۹ــ س: اطراب.

۳۲- ایضاً من نتائج انفاسه الشریفة الی السلطان الغازی ابوالمجاهد علاء السلطنة والدنیا والدین محمد بن تغلق شاه بالاشارة[۱] الصادرة عن الملك الاعظم مالك رقاب الامم معزالدنیا والدین ابوالحسین محمد کرت[۲] فی جلوسه[۳] علی سریر السلطنه بمدینة هراة صانهاالله تعالی عن الآفات والمخافات

تا به‌بندد تا گشاید تا ستاند تا دهد   ص‌پس

خسرو صاحب‌قران را دائماً این یادکار

آنچه بستاند ممالك آنچه بدهد داد خلق

و آنچه بندد دست دشمن و آنچه بگشاید حصار

ظل ظلیل عاطفت بی‌بدیل و انوار آفتاب عالم‌تاب عدل[۴] بی‌عدیل حضرت سلطان اعظم اسلام‌پناه، مظهر سر «السّلطان ظلّ‌الله»،

بیت

قضا توان قدر قدرت زمانه یسار

فلك‌عنایت خورشید رای[۵] کیوان‌جاه

باسط بساط[۶] الامن و الامان فی‌المشرقین، ناصب لواء العدل والاحسان فی‌الخافقین، المخاطب من سماءالخلافة بسلطان السلاطین و خادم الحرمین، علاءالحق والدین، سلطان سلاطین روی زمین،

بیت

آن سایهٔ خدا که ندارد چو آفتاب

در سایهٔ سرادق هفت آسمان قرین

اعلی‌الله فی‌الدنیا والدین[۶] شأنه و خلد علی وجنات الایّام واللیالی سلطانه برمفارق عالمیان عموماً و بر زمرهٔ مخلصان و خادمان خصوصاً تا انقراض عالم و اختتام دور بنی‌آدم پاینده و تابنده باد.

خادم بی‌اشتباه ودعاگوی دولت‌خواه در مواقف وظایف دعاخوانی حضرت سلطانی لازال مالکاً لرقاب الاقاصی والادانی صحائف صفائح[۷] ایام را به‌فاتحهٔ‌دعائی[۸] که روائح اخلاص ازسطور فحوای آن فائح بود و آیات[۹] اختصاص در ادراج مطاوی آن لائح مرقوم[۴] به‌مدادهواداری به‌معرض عرض وموقف انهاء می‌رساند. بیت

در تو نرسد ثنا ولکن / خوش کردم‌ازاین‌سخن‌دهان‌را

لاجرم اشتغال به‌دعا واعتراف به‌عجزازثنا ورد زبان وحرزجان[۱۰] خودساخته می‌گوید: شعر

نی مهرتو دردل حزین‌می‌گنجد / نی‌مهرتو برهیچ‌نگین‌می‌گنجد

جانت‌خوانم‌اگرچه‌بیشی‌چه‌کنم / در قالب گفتار همین می‌گنجد

هذا کهتر[۱۱] وارعرضه می‌داردکه در سوالف دهور[۱۲] وغوابر سنین وشهوردر ایران زمین ملوك طوایف پیدا شده بودند، و هرطائفه دست در جانبی[۱۳] زده و بدان واسطه بحر فتنه در موج آمده و فوجی را غرق‌کرده و فلك ملك در غرقاب‌گرداب‌اضطراب[۱۴] افتاده وآسیب نهیب صدمت‌ملك «یأخذ کلّ‌سفینة غصباً» روی آورده، وامروز بندگان حضرت، که هریك سکندر سدّ و سدّ سکندر فتنه‌آخرالزمانی ایشانند، چون درّاعهٔ زیبای دیبای[۱۵] «اتیناه من‌کلّ شییء سبباً[۱۶]» برقدّ حدّ ایشان چست می‌یابند، و عصابهٔ‌مرصع «انّاجعلناك

خلیفة فی‌الارض» مناسب مناصب فرق فرقدسای آن‌حضرت می‌بینند[۱۷]، و کنوز رموز الطاف الهی و نعم نامتناهی پادشاهی، که نتیجهٔ اثر اجابت دعای «ربّ هب لی ملکاً لاینبغی لاحد من بعدی» تواند بود، در خزانه خانهٔ بارگاه عالم‌پناه آن سایهٔ اله مشاهده می‌کنند، لاجرم بندگان این مکان[۱۸] و اهالی خراسان ازنیت صادق[۱۹] و اعتقاد درست[۲۰] به‌اتفاق کلمه با حضرت سلطان اسلام شهریار نیکونام معزالحق والدین حسین خلدالله زمانه و أفاض برّه واحسانه و اعلی بدرجة الحضرة شأنه، که یکی ازبندگان حضرت‌سلطان سلاطین روزگار (ع): که باد تا ابد از عمر و جاه برخوردار، که در بیعت حضرت‌است، بیعت نمودند، امارعایت جوانب[۲۱] و سیاست‌اجانب[۲۲] وتوجه بدان جناب، که قبلهٔ اقبال و کعبهٔ اقیال[۲۳] عبارت ازآن تواند بود، موقوف فرمان عالم‌آرای و منشور کشورگشای حضرت سلطنت‌پناه گردانیدند. بنابر آن صاحب معظم‌ملك‌الحجّاب‌شمس‌الدین محمد دام معظماً را نامزد درگاه عالم پناه، که مقبل‌شفاه و معفّر[۲۴] جباه ارباب حکم و جاه است، کردند تا برآن‌جمله که فرمان همایون و طغرای میمون لازال نافذاً فی اقطار الربع المسکون به‌نفاذپیوندد به‌تقدیم رسانیده

بیت

کمری بر میان جان بندد　　　جان کمروار برمیان بندد

و تا جان درتن وروح دربدن باشد از فرمان حضرت عدول نخواهد جست. جرأت وجسارت[۲۵] ازحد گذشت. آفتاب عاطفت[۲۶] وسایهٔ مرحمت بندگان حضرت تا ساعت قیام و قیام ساعت[۲۷] تابنده[۲۸] و پاینده[۲۹] باد. و یرحم‌الله عبداً قال آمینا، آمین یا رب‌العالمین.

۱ـ عبارات «ابوالمجاهد....بالاشارة» در پ نیست　　۲ـ س: ابوالحسین کرت؛ پ: ابوالحسین بن محمدکرت　　۳ـ ص: في ارخاص جلوسه　　۴ـ س: ـ

۵ـ پ: روی ۶ـ س: فی‌الدارین ۷ـ س : صفحات ۸ـ س: دعاـ
گوئی ۹ـ ص پ: رایات ۱۰ـ ص: ورد جان و حرز زبان ۱۱ـ
پ: کمتروار ۱۲ـ ص پ: امور ۱۳ـ ص پ: جائـی ۱۴ـ س:
خطر ۱۵ـ ص: دیبای بابنای... ۱۶ـ س: + فاتبع‌سبباً ۱۷ـ ص
پ: می‌یابند ۱۸ـ پ: ملکان ۱۹ـ س: صافی ۲۰ـ س: دست
۲۱ـ پ: جواب ۲۲ـ پ: اجابت ۲۳ـ س:آمال ۲۴ـ س:مغفر
۲۵ـ پ: برجسارت ۲۶ـ پ: سلطنت ۲۷ـ پ: تا سلطنت وقیام ساعت
۲۸ـ ص:ـ ۲۹ـ پ: ـ

۳۳ـ ایضاً من نتائج انفاسه الشریفه الی السلطان الاعظم[1] جلال الدنیا والدین فیروزشاه انارالله برهانه[2]

بقیت ملاذاً للانام[3] باسرهم　　و عزك موفور ودهرك طائع　　س پ

قبهٔ چتر همایون خداوند جهان خلدالله ملکه وسلطانه فلك فرسای باد، وصیت معدلت و مکرمتش جهان پیمای، و اعلام کامرانی بر قمّهٔ پادشاهی منصوب، و ملوك طوایف بل طوایف ملوك به بندگی منسوب[4]، و ایوان شهریاری و بارگاه خسروی به زینت جمال جلال آراسته و مزیّن، و آثار فضل الهی بر صفحات ایام پادشاهی ظاهر و مبین، و ساحت درگاه جهان پناه از طوارق حدثان و حوادث دوران در ضمان امان پروردگار جهان بالنّبی و آله الغرّ الحسان.

خادم جانی و دولتخواه جامی[5] در مقام اخلاص دعائی، که از روائح آن بازار گلزار شکسته شود، و ثنائی، که فوائح آن اگر بر خزان وزد طبیعت بهار گیرد، برساحت بارگاه عالم پناه سلطان عالم اعزالله سریر الملك بوجوده[6] و افاض علی کافّة الانام آثار عدله وجوده معروض می گرداند، واز ارواح پاکان و صدیقان خراسان به تخصیص از ارواح مقدسه و نفوس کاملهٔ آباء کرام و اجداد عظام جام قدس الله ارواحهم وعطّر بنفحات القدس فی مساکن الانس اشباحهم مزید عمر و دولت آن سرور سلاطین ملك و ملت می طلبد،

(ع): یارب به‌اجابتش قرین دارد.

بیت

بقاء المساعی ان یطول له المدی[۷]

و عمر المعالی ان یطول له العمر

چون ایزد سبحانه و تعالی به‌فیض فضل شامل وعنایت بی‌نهایت کامل خویش سریر مملکت و جهانداری و تخت بخت سلطنت و شهریاری را به‌زیب غرهٔ میمون و زینت لقای همایون حضرت خدایگان جهان خلدالله سلطانه آراسته است، وسایهٔ مرحمت ومعدلت ورأفت آن حضرت برمفارق عالمیان علی العموم گسترده، و تراب درگاه بارگاه سلاطین‌پناه را مقبل شفاه کامکاران[۸] عالم و معفّر[۹] جباه جباران بنی‌آدم ساخته،

بیت

به‌چین وترك وروم و هند پیشت برزمین مالند

جبین فغفور ورخ جیبال ولب خاقان وسر قیصر[۱۰]

لاجرم همت پادشاهانهٔ ایشان بر تربیت فقرا و اعانت ضعفا و ترتیب مصالح فضلا مشغوف و موقوف گشته،

لیس من‌الله بمستنکر ان یجمع العالم فی‌واحد، بدین‌سبب:

شعر

تعلقی است مرا با کمان ابرویت

اگرچه نیست کمانی به‌قدر بازویم

به گرداو نرسد پای جهد[۱۱] من‌هیهات

و لیك تا رمقی درتن است می‌پویم

هرچند دیدهٔ ظاهر درعالم صورت به‌مشاهدهٔ طلعت میمون وغرهٔ غرای همایون تا غایت مکحل نشده اما چون نقد محبت و اخلاص تمام عیار دیده[۱۲]، و از

ارباب‌فضائل اخبار و آثار دین‌پروری و معدلت‌گستری، (که اظهرمن‌الشمس و ابین من الامس‌است)[۱۳]، شنوده، و انوار کمالات حضرت خلدالله‌سلطانه[۱۴]

بیت

اوراق چرخ جزوی از دفتر کمالت
و آب حیات رمزی از لفظ درنثارت

بیت

و احرز اسباب الکمال باسرها   یداً و لساناً اکتساباً و محتدا[۱۵]

از دریچهٔ غیب مشاهده کرده،

بیت

از دیدن دیده گر شود دل عاشق
دل عاشق تست دیده نادیده ترا

لاجرم دیده نادیده به‌مثابهٔ نور دیده است. باز می‌اندیشم که هرچند اتصال روحانی مشاهدهٔ قلوب در عالم معانی، که «نحن بعین القلب نلتقیان»، اصل معتبر و قاعدهٔ مقرر است،

بیت

و لکن للعیان لطیف معنی[۱۶]   لذا سأل المشاهدة الکلیم

امید هست که به‌عنایت الهی و جاذبهٔ دولت شهنشاهی

بیت

و لولا زمان قیّدتنا صروفه
لکان لنا بالوادین مطاف

شعر

اگر فتوح شود بوسه‌ای‌زخاک‌درت
زهی فتوح که در روزگار ما باشد

به‌هیچ کـار نیایم اگر تو نپسندی
ورم قبول کنی کار کار مـا باشد

در این وقت فرزند[1] مولانا سلالة العلماء جـلال[2] الملة والدین نصـرالله نصّره‌الله وابقاه[1]، که همیشه آباء او منظور نظـر سلاطین و مـربی دولت خواقین بوده‌اند، محرم آن کعبهٔ کرم و قبلهٔ نعم شد. آری (ع): این کار دولت است کنون تا که را رسد. این دولتخواه دعای او را از دعا خالی نگذاشت، باشد که:

شعر

سواد این شب وحشت ز پیش دیدهٔ من
برون بـرد خبری ز آفتاب باز آرد
ز هجر در جگرم آتشی است بنشاند
به‌روی کـار من خسته آب باز آرد

توقع از کرم ارباب همم[3] آنست که بر رقعهٔ نیاز از کمال بـزرگی خـرده نگیرند و عذر بپذیرند، چه (ع): ناید ز دل شکسته تدبیر درست. بی‌ادبی و جرأت از حد اعتدال تجاوز نمود، وقت عذر آوردن است. استغفرالله العظیم، و بدین دوبیت اختصار اولی دید:

شعر

تا روزگار شانه زند گیسوی ظـلام
گیسوی ملك درشکن دولت تو بـاد
تخت کیان متابع فرمان و رای[1] تست
بخت جوان ملازم در حضرت تو باد

(آمین رب‌العالمین و صلی‌الله علی محمد و آله اجمعین الطیبین‌الطاهرین)[1]

۱ـ پ: + والخاقان الاکـرم ۲ـ پ: + و ثقـل بـالمبرات (میزانـه)
۳ـ س: ملاذالانام ۴ـ س: منصوب ۵ـ پ: جانی ۶ـ س: بجوده

۷ـ پ: المدنی ۸ـ س: کامکار ۹ـ س پ: مغفر ۱۰ـ س: سر خاقان و لب قیصر ۱۱ـ س: ـ ۱۲ـ پ: آمده ۱۳ـ پ: ـ ۱۴ـ پ: + و افاض علی العالمین بره و احسانه ۱۵ـ پ: مجتدر ۱۶ـ پ: مغنی ۱۷ـ پ: جمال ۱۸ـ س: نعم (؟)

۳۴ـ من انشاء المولی الاعظم فصیح الملة والدین اللاژی عن لسان بعض المشایخ الی السلطان الاکرم[1] اعدل سلاطین العجم غیاث الدولة والدنیا[2] والدین الغ بیك بهادر خلدالله تعالی ملکه و احسانه[2] و ابد[2] سلطانه

ص پ س

ای لائح ازجبینت انوار[3] پادشاهی   بادا ترا میسر هر آرزو که خواهی

آفتاب دولت و کامکاری و عظمت و بختیاری بندگی حضرت سلطنت شعاری سلطان و سلطانزادهٔ جهانیان[4]،

بیت

آن که درگاه رفیعش ملك ودین را مأمن است
آستان بارگاهش خسروان را مسکن است

عون الاسلام والمسلمین، کهف الملهوفین، غیاث الدنیا والدین الغ بیك بهادر خلدالله تعالی[2] سلطانه و اعلی فی الخافقین امره وشأنه تا انقضای ادوار و انتهای اعصار از مطلع اقبال ومشرق سلطنت و اجلال تابنده، وظل رأفت و مرحمت آن ملاذ و ملجاء ملك و ملت الی غایة الامکان بر مفارق عالمیان پاینده باد، الی یوم المعاد[2] «والله رؤف بالعباد».

دراین[5] وقت که فرزند ارجمند شیخ الاسلام (مدظله قطباً لفلك الاسلام)[2] را عزیمت تقبیل عتبهٔ عالیه[6] درگاه عالم پناه تصمیم[7] یافته بود کمترین خادمان

دولتخواه، که پیوسته خود را در سلك دعاگویان دولت قاهره منتظم داشته، این عریضهٔ ضراعت و افتقار و ذریعهٔ عبودیت وانکسار از تربت عالی‌رتبت شیخ بزرگوار علیه‌الرحمةمن‌الملك‌الجبار[8] به‌محل عرض‌می‌رساند وامیدوار می‌باشدکه بر مقتضای سوابق عنایت پادشاهانه و لـواحق عاطفت خسروانه به‌حسن‌الالتفات و تربیت شاهانه ز دیگربندگان ممتاز گردد. بی‌ادبی و گستاخی از حد گذشت، لاجرم بر دعا اختصار[9] کرده می‌گوید:

بیت

به کامرانی ودولت هزار سال بمان[10]

زمال وملك وزجاه‌وجلال برخوردار

بالنبی الامی[2] الهاشمی و آله الاطهار و صحابته الاخیار.

۱ـ س: الاعظم ۲ـ س: ـ ۳ـ پ: اسرار ۴ـ پ: جهان
۵ـ س: هذا دراین ۶ـ پ: ـ ۷ـ پ: تعظیم ۸ـ س: از تربت مقدسهٔ جام علی ساکنها التحیة والسلام ۹ـ س: اختصاص ۱۰ـ س پ: بمانی.

۳۵- من نتائج انفاس سلطان المشایخ قدوةالعلماء الراسخ خواجه معین‌الدین الجامی الی السلطان الاعظم[1] نصرةالدنیا والدین شاه‌یحیی انارالله برهانه و ثقل بالمبرات میزانه[2]

س‌ث

بقیت بقاء[3] الدهر یا کهف اهله | و هذا دعاء للبریة شامل
به‌اوقات مرجوه[a] دائم دعایت | سوی سدرةالمنتهی می‌فرستم
که یارب به‌اقبال ودولت‌بمانی | تو جاوید تا من دعا می‌فرستم

برکت طاعت درویشان و همت‌گوشه‌نشینان و دعای نیازمندان و التفات مخلصان‌به‌روزگار همایون و اوقات میمون حضرت فرزند شاه و شاهزادهٔ اعظم، خلاصةالسلا[4]طین ملوک‌العجم[4]، مستخدم ارباب السیف و اصحاب القلم، ذی‌الحسب الطاهر والنسب‌الظاهر،اعدل شاهان زمان، مرجع[5]خواقین دوران، مربی ارباب العلم والتقی، مظهر کلمةالله العلیا،

شعر

ملك یری بین الانام و بینه[6] | فی القدر مابین الثّریا والثّری
ذو همة کیوان دون مکانه | لورامه النجم المنیر تحیّرا

نظام‌الحق والدین، مظفرالاسلام و مبارز المسلمین، لازال کاسمه یحیی و علی‌الله حفظه فی‌الآخرة والاولی، برساد.

بیت

نظام ملت و ملکی و تا جهان باشد

جواهر صدف ملك بی‌نظام مباد

فقیر مخلص که به‌دل‌وجان از محبان آن[۷] شاه جهان‌است خدماتی به‌عنبر اخلاص مخمر و دعواتی به‌مشك اختصاص معطر معروض می‌گرداند و به‌دعاء دولت آن خلاصهٔ ملك و ملت مشغول می‌باشد.

بیت

امان خلق توئی پس دعای دولت تو

وظیفه ایست که تقصیر آن روا نبود

هرچند دیدهٔ ظاهر در عالم صورت به‌مشاهدهٔ طلعت زیبا و مطالعهٔ غرهٔ غرای ملك‌آرای تا غایت مکحّل نشده، امّا چون بعد محبت و وداد در رشتهٔ اتحاد تمام عیار دیده، و از خاص و عام اخبار[۸] و آثار معدلت‌گستری و دین‌پروری به‌کرّات و مرّات شنوده، و انوار کمالات آن شاه پاکیزه اعتقاد نیکو ذات با برکات که:

بیت

و احرز اسباب الکمال باسرها

یداً و لساناً اکتساباً و محتدا

از دریچهٔ غیب مشاهده کرده،

بیت

از دیدن دیده دل شود گر عاشق

دل عاشق تست دیده نادیده ترا[۹]

(امیدوار است که به‌عنایت‌الهی و یمن التفات شاهنشاهی)[۵] (ع): روی تو ببینیم به‌هرروی که‌هست.

چند ماه شده است که به‌عزیمت خانهٔ خدا و دریافت روضهٔ مصطفی مرّة اخری به‌شهرسیستان آمده بنابرعذر چند، (که به‌مسامع علیّه خدام حضرت خواهد رسید[۵])، آن سعادت علی‌الفور دست نداد. برادر شیخ‌زادهٔ معظم شمس‌الدین محمد خلیفه را ادام‌الله برکته بدان‌طرف فرستاد تا دعاء مخلصان و ثنای دعاگویان به‌جناب‌ایالت مآب‌آن خلاصهٔ جهان برکشیدهٔ حضرت یزدان رساند. بعد از آن‌آنچه ایشان صواب فرمایند و صلاح دانند بر آن مزیدی[۵] صورت نبندد. از علوّ همت‌آن صاحب دولت‌ملك وملت توقع آن که ملتفت حال مخلصان باشند.

شعر

تمتع بادت از اقبال و برخورداری از دولت

همی تا مرغ زرین اندرین سبز آشیان گردد

ز حق امید می‌دارم که هرچ امید می‌داری

ز اسباب جهانداری همه بهتر از آن گردد

از مرافقت[۷] و موافقت ومبایعت[۱۰] و متابعت که باحضرت پادشاه اسلام‌اعظم جلال‌الحق‌والدین سلطان‌سلاطین‌المطاع‌شاه[۱۱] شجاع خلدالله‌ملکه‌وسلطانه، که[۵] پادشاه و مخدوم وعمّ است، فرموده‌اند خاطر پریشان عظیم مجموع است، چه‌صلاح جزاین‌نبودونیست. هم برین‌طریق‌مستقیم‌باشند تا موجب‌سعادتهای بی‌کران[۱۲] و نکبت حساد و دشمنان گردد و هذه کفایة.

احوال مخلصان چون شیخ زمان تقریر خواهدکرد تکرار که موجب ملال باشد نکرد. و جرأت و جسارت از حد گذشت. بر دعا ختم اولی می‌نماید، عرصهٔ گیتی به‌نفحات عنایت حضرت سلطنت[۷] معطر و اطراف[۱۳] عالم به‌نورمعدلت جناب شهنشاهی منور، بالنبی وآله خیرالبشر[۱۴].

۱ـ پ: الاکرم الاعلم ۲ـ عبارت دوم را پ ندارد ۳ـ پ: جاء
۴ـ پ ال تعریف را ندارد ۵ـ س:ـ ۶ـ پ: و ما بینه ۷ـ پ:ـ
۸ـ س: و اخیار ۹ـ چند سطر اخیر یعنی از «هرچند دیدهٔ ظاهر» تا «دیده نادیده ترا» در پ نیست ۱۰ـ پ: منانیت (کذا؟) ۱۱ـ پ:... اسلام سلطان سلاطین الانام سلطان المطاع جلال الدنیا والدین شاه... ۱۲ـ پ: گران
۱۳ـ پ: + واکناف ۱۴ـ پ: بالنبی الامی الابطحی الهاشمی خیرالبشر.

۳۶ـ ایضاً من نتائج انفاسه الشریفه الی السلطان الاعظم[۱] مولی جبابرة العرب و اکاسرة العجم معزالدنیا والدین[۱] اویس خان انارالله برهانه و ثقل بالمبرات میزانه

س‌پ

جناب قصر حکومت بلند باد چنان

که اوج ذروهٔ افلاکش آستان باشد[۳]

شهباز نصرت الهی و همای همایون فتوحات حضرت پادشاهی جلّ جلاله و عمّ نواله ازکنگرهٔ آسمان و فرق فرقدان چون نسر طائر اقبال‌اقبال[۶] ازبرای نصرت‌اعلام عالم‌آرای[۴] و سنجق کشورگشای[۵] حضرت سلطان‌اسلام‌اعظم[۶]، مالك‌الرقاب جبابرةالعرب و اکاسرة العجم، اعدل پادشاهان جهان، اکرم سلاطین زمین و زمان، شعر

خوانده تیغش بر خلائق خطبهٔ فتح وظفر

داده عدلش در ممالك مژدهٔ امن و امان

بر دربار قبولش چون فلك صد پرده‌دار

بر سر بام جلالش چون زحل صد پاسبان

بیت

لایبلغ الواصف المطری مناقبه و ان‌یکن سابقاً فی کل ما وصفا

معزالدنیا والدین‌مدّالله سرادقات سلطنته‌علی مفارق[۶]العالمین در پروازباد، و

توفیق معدلت گستری و هنرپروری، که شیوهٔ موروث ومکتسب آن سلطان عهد و زمان است، بردوام و مستدام بحق[7] محمد علیه السلام.

بیت

و هذا دعاء قداجیب و انّما　　　یرید به داعیه اظهار اخلاص

بیت

وین دعائی است که براوج فلك نارفته
کندش فیض الهی به قبول استقبال

بحمدالله پایهٔ سریر آن پادشاه سلیمان جاه از آن رفیع تراست که سیمرغ وهم به سرادقات جلال آن تواند رسید.

شعر

«رب هب لی» است سبب ورنه به همت کردی
پایهٔ تخت ترا باد صبا حمّالی
سایهٔ چتر همایون تو امروز شها
برتر از ظل همای است به میمون فالی

هذا کهتر نوازی که به اهتمام مریدان شیخ الاسلام، خلاصة اللیالی و الایام، سرور مشایخ آفاق، الموصوف به مکارم الاخلاق، صدر الملة والدین عبدالعزیز فرموده بودند

بیت

اجل من النعمی و احلی من المنی
و اعلی من الحسنی و اغلی من الدر[8]

بعد از مراجعت شیخ الاسلام از خراسان به مدتی[9] آن طغرای کرامت ومنشور پرنور سعادت، که مهر[10] حشمت از او برداشته بودند و پیراهن عصمت او دریده، از دست دیوانیان حضرت خلدالله ملکه و اجری فی بحر المرادات فلکه

شعر

رسید و دیدهٔ مرمود را مکحل کرد
نهاد بر دل مجروح خسته صد مـرهم
بیاض آن چو ضمیر موحدان روشن
سواد آن چو سر زلف دلبران پرخم

واز نشاط آن بلبل طرب در گلستان فرح به‌هزارآواز دلنواز در ترنم آمد، و از سر اهتزاز و ابتهاج هرچه تمامتر ندای غم زدای «یا ایّها الملؤا انّی القی الّی کتاب کریم» به‌ساحت جهان[7] در داد.

بیت

شکر خدا که هرچه طلب کردم از خدا
بـر منتهای همّت خـود کامـران شدم

زیادت اطناب نمی‌نماید و می گوید:

بیت

تا جهان هست درو حاکم و فرمان ده باش
تـا به‌جاهت زفـلك در گـذرد رتبت[11] من

آمین یارب العالمین.

۱ــ پ: + الاکرم ۲ــ پ:... العجم اعدل سلاطین الزمان معزالدولة والدنیا والدین ۳ــ این بیت در پ نیست ۴ــ س: کشورگشای ۵ــ س: عالم آرای ۶ــ س: ــ ۷ــ پ : ــ ۸ــ س: الدهر ۹ــ س: بمدتی از؛ پ: مدتی آن ۱۰ــ پ: در ۱۱ــ س: رفعت.

۳۷ـ ایضاً مـن انشائـه[1] الی السلطان الاعظم و الخاقان الاکرم[2] غیاث الدولة[3] والدنیاوالدین شاه محمود اناراللّٰه بـرهانه و ثقل بالمبرات میزانه[3]

س پ

اذا طلعت الشمس النهار فـانها علامـة تسلیمی علیك طلـوعها

بالف‌تحیات اذا الشمس‌اشرقت والف اذاولّـت[4] وحان غروبها

در صباح و رواح ، اذانـادی منادی بحی عـلی الفلاح، مخلص دولتخواه[5] بی اشتباه، که لباس وجود او بطرازولای اولیای[3] حضرت فرزند شاه اعظم، شهریـار ممالك عجم ، مالك رقـاب سلاطین الملـوك فـی الأقطار، وارث الاکاسرة و الجبابره فی‌البلاد و الامصار،

بیت

قادر بحکم برهمه کس آسمان صفت

فائض بجود برهمه خلق آفتاب وار

المؤیـد بتأیید الملك المعبود، غیاث الحق و الـدنیا و الـدین شاه محمود اعزاللّٰه سریرالملك بوجوده و افاض علی کافة الانام آثار عدله وجوده، مزین گشت، و داغ هوا داری آن حضرت برجبین او مبین، وظیفهٔ دعـای دولت آن حضرت، که جاوید عمر باد،موظف و مرتب میدارد و میگوید:

بیت

بقیت معیناً للکـرام و انـّما — لك‌الله فی کل[6] الامور معین

هرچند دیدهٔ صورت بین به‌کحل الجواهر غبار توتیا خاصیت آستان‌آسمان[3] رفعت منور و مکحل نگشته، و تباعد اشباح به‌تقارنی کـه ارواح را بـاشد تبدیل نیافته

بیت

انـّی وان لم ألق[6] نجداً و اهله — لمحترق الاحشاء شوقاً الی‌نجد

مع ذلك کلـّه (ع): نـادیده چو دیده‌ات همی دارم دوست، وکیف لا؟ چه[7] جناب آن شاه شهریار آفتاب آسمان[8] دولت و ماه گـردون عزت و مشتری فلك سعادت و شاهباز[9] آشیانهٔ سلطنت وهمای همایون برج حشمت[است].

بیت

اجل ملوك الارض قدراً و همةً — واکبر[10]هم من‌غیرعجب‌ولاکبر

و به‌فردولت سلطان الاسلام[11]، سلطان المطاع جلال الحق[3] والدنیا والـدین شاه شجاع خلدالله مـلکه و سلطانـه، کـه سیمرغ قاف سلطنت است[3]، امید آنست که روی زمین به‌شکوفهٔ معدلت ایشان بهار[12] خرم و نـازان و مانند[13] اهل بهشت از سرجوان[14] گردد، و دلهای ارباب ولا و اصحاب وفا برمثال آب قدح مـی[3]خندان، و رستهٔ بـازار فضلا و عـلمای[15] جهان چـون رشتهٔ مروارید تابان و در افشان[16] آیـد، چـه‌آثـار کـرم و انوار نعم آن دودمان سلطنت خاندان جلالت در اقطار عالم مشهور و در السنهٔ اهل خیر مـذکور است و باد.

از موافقت و مرافقت آن خلاصهٔ[17] سلاطین زمان با حضرت پادشاه ممالك ایران خلدالله ملکه و سلطانه خاطر پریشان مجموع و فرحان گشت، چه سبب مزید دولت و حشمت ایشان و حسـّاد را مـوجب[6] کاهش جـان[6]

باشد. یقین که براین شیوه ثابت باشند و نص «سنشّد عضدك‌باخیك و نجعل لکما سلطاناً» را نصب‌العین دارند تا موجب سعادت دارین و قرب منزلین گردد انشاءالله وحده‌العزیز.

چون دولت خواهی آن آستان‌به‌تخصیص از آن آن[۶] اعدل ملوك‌جهان درباطن متمکن گشته، وهمیشه‌به‌دعا وثنای‌ایشان رطب‌اللسان عذب‌البیان‌است، وبه‌عزیمت زیارت‌خانهٔ خدا کرّةبعد اخری‌به‌ملك[۱۸] نیمروز اتفاق‌افتاده، آن سعادت‌علی‌الفور به‌سبب‌موانعی، که تقریر خواهندکرد، دست‌نداد. بنابرآن شیخ‌زادهٔ معظم، خلاصهٔ شیوخ العجم، زائـر بیت‌الله المحرم، شمس‌الملة و الدین خلیفه محمد دام توفیقه را، که از اشراف این دیار است و ایـن فقیر را به‌محل برادر ویار غار، فرستاد تا رفع دعائی و عرض ثنائی کند، و چون مراجعت نماید[۱۹] اگر همت عالی آن صاحب دولت مخلص بـی شبهت را مغناطیس آسا جذب فرمایند (ع): زهی سعادت و دولت که یـار ما باشد، والاکه‌درآن تأخیری افتد (ع): ترا بادا به‌عالم عمر جاوید.[۲۰] چون احوال کماهی معلوم وزرای حضرت خواهد بود[۲۱] اطناب‌اطناب را به‌تیغ آبـدار اختصار قطع[۶] کرده می گوید:

شعر

ز عمر برخور و دل را نوید شاهی ده
که بوی دولتت ازکاروبار مـی‌آیـد
همه بضاعت اقبال وکامـرانـی تست
که بـا قوافـل لیل و نهار[۲۲] می‌آیـد

۱ــپ: من نتائج انفاسه الشریفه ۲ــ س: مکرم ۳ــ پ:ــ ۴ــ پ:
ذلت ۵ــ پ: + و دعاگوی ۶ــ س: ــ ۷ــ پ:لا به ۸ــپ:
ایمان ۹ــ س: شاه ۱۰ــ پ: اکثر ۱۱ــ پ: سلطان‌اسلام اعـظم

۱۲ــپ: چــون بهــار ۱۳ــ س: و تاران مانند...؛ و بازان و مــانند...
۱۴ــ پ: وجوان ۱۵ــ پ: + و عقلای ۱۶ــپ: درخشان ۱۷ــ
س: خاصه ۱۸ــپ: بملکت ۱۹ــ پ: و چون بسعادت معاودت نماید
۲۰ــ پ: + که ما هستیم با جان پرامید ۲۱ــ پ: شد ۲۲ــ س:
لیل النهار.

۳۸ـ ایضاً من نتائج انفاسه‌الشریفه الـی السلطان اعظم اشجع‌السلاطین فی‌العالم[1] مبارزالدنیا والدین محمدبن المظفر اناراللّٰه برهانه و ثقل بالمبرات‌میزانه

صرپس

بخت بادت هم نشین و سعدبادت هم نفس

نصربادت هم رکاب و فتح بادت هم عنان

دانندهٔ ضمایر و اسرار گواه است و بینندهٔ سرائر و استار از صدق این اخبار و گفتار آگاه که در اوقات خلوات واعقاب صلوات، که مظان اجابت‌دعوات است، دعای مزید نصرت و یاری حضرت بـاری و دوام رفعت اعـلام ملك داری خسروکشور[2] عدل و احسان، اعدل سلاطین زمان[2]، سلمان دل سلیمان مکان، سایهٔ رحمت و عاطفت یزدان، واسطة الامن و الامـان لاهل الایمان ، صفدر کامیاب، تهمتن مالك‌الرقاب، بیت

آنجا کـه از زبـان سنان در سخن شود

در عرصهٔ جهان ندهد هیچ کس جواب

مبارزالحق و الدین مظفرالاسلام والمسلمین،

بیت

آن که‌اوصافش پسندیده است و اخلاقش‌گزین

رایتش منصور و بختش‌یـار و اقبالش قـریـن

خلدالله عصره و شدّبنطاق التأیید خصره[۳] فقیر دولتخواه و دعاگوی[۴] بی اشتباه را (ع): وظیفه ایست که تقصیر آن روا نبود. لاجرم علی‌الدوام در صبح و شام به‌اخلاص تمام با خاص و عام در سفر و مقام به ذکر مآثر[۵] دین پروری و نشر مفاخر و معدلت‌گستری آن سرور سروران ایام رطب‌اللسانم، و از دل و جان دعای خیر آن خسرو نیکو نام و ملاذ اهل اسلام را گویان، «و فی ذلك فلیتنافس المتنافسون»، (ع) : و غایة جهد امثالی دعاء. و مصدوقهٔ این معنی و خیال و بیّنهٔ[۶] این دعوی و مقال بعد از تشاهد[۷] قلوب به حکم قضیهٔ مرضیهٔ «ارباب الدول ملهمون» (ع): از ضمیر روشنت دارم گـواه معتبر.

مدتهاست تا[۸] مرغ جان، که محبوس قفس موانع[۹] گوناگون و پای‌بند علائق وعوائق چرخ بوقلمون است، اظهار غیرت، که از لوازم استیلای محبت و مودت است، می‌نماید و بدین بیت به‌زبان شوق می‌سراید:

شعر

اسکّان وادالأیك روحی‌فداکم   لقدطال شوقی‌مثل‌طول‌نداکم[۱۰]

اعار علی‌الأرواح مهماتنسّمت   اذا استسعدت یوماً بلثم ثراکم

و از راه ترجّی نه‌برسبیل تمنی سعادت مجاورت[۱۱] آن حضرت را می‌جوید و می گوید:

بیت

خرم آن روز که پرواز کنم تا بر یار

در هوای[۱۲] سرکویش پـر و بالی بزنم

اما حوادث ایام بی ثبات در نقض عزائم و نیات[۱۳] و فسخ همم در امهات مهمات[۹] حجاب مناقشت پیش مرادات می‌دارد، (ع): و کیف اطیر مقصوص الجناح. انشاءالله از مکمن غیب سببی کـه متضمن دولت وصول و سعادت مثول[۱۴] عن قریب تواند بود به‌حصول پیوندد ، (ع): فیسعد مهجور و یظفر

طالب.

بیت

پیوسته هوای آن دیار است مرا زیرا که در آن دیار کار است مرا

هذا در این وقت صاحب معظم مولانا اعظم، علّامة العجم، ملك الحكماء[15] فی العالم، انیس السلاطین و جلیس الخواقین، شهاب الملة والدین دام فضله و زید قدره، که از خواص ندمای حضرت هرات است، بنابر اشارت حضرت اعلی احرام بسته بود، به عرض طول اشواق و اصدار این نفثة[16] المصدور ابرام نمود. امید است که از راه انعام برزلات وهفوات اقدام اقلام خرده نگیرند[17] و عذر بپذیرند[17] و یقین شناسند که:

شعر

به اوقات مرجوّه دائم دعایت سوی سدرة المنتهی می‌فرستم
که یارب در اقبال و دولت بمانی تو جاوید تا من دعا می‌فرستم

هردوجهان بکام، بمحمد علیه السلام[18].

۱ــ س: اشجع الملوك فی العرب ۲ــ ص:ــ ۳ــ س: حصره ۴ــ ص: و دولتخواه؛ پ:ــ ۵ــ پ: تاثر ۶ــ پ: تنبیه ۷ــ پ: مشاهد ۸ــ پ: آنکه تا ۹ــ پ:ــ ۱۰ــ س: نوا ۱۱ــ س: محاوره ۱۲ــ س: بهوای ۱۳ــ پ: غرایم و ثبات ۱۴ــ ص: منقول ۱۵ــ س: العلماء والحکماء ۱۶ــ س: نفس ۱۷ــ پ: نگیرد...بپذیرد ۱۸ــ پ: الصلوة والسلام.

٣٩ـ من انشاء افضل المتقدمين و اكمل المتأخرين فخرالملة والدين امير محمود[١] بن يمين المستوفی[٢] الفريومدی عن لسان الصاحب المعظم والدستور المكرم خواجه علاء الدين محمد الی حضرة سلطان مصر[٢] انارالله تعالی برهانه

س، پ

سلام‌الله ما تلی المثانی و ما اصطحب المثالث والمثانی

علی اكناف حضرةالرفيعة و ارجاء السدة المنيعة، التی هی مجمع السعادات السماوية، و مرجع الكرامات الالهية ، اعنی جناب حضرة سلطان سلاطين العالم، مولی ملوك العرب و العجم، باسط الامن و الامان، ناشر العدل و الاحسان علی كافة نوع الانسان، ناصب رايات الجود و الانصاف، ناسخ آيات الجور و الاعتساف، ظل‌الله فی‌الارضين، خليفة الخالق علی الخلائق اجمعين، ناصرالحق والملة والدين ، قامع الكفرة و المتمردين، مدّالله سرادقات جلاله علی قمّةالجوزاء و اعانه علی رفع الاولياء وخفض الاعداء بالنبی و آله ماتلألأ القفر بآله.

اما بعد فان اقل عبيده المباهی بعبوديته يستدعی عن‌الحضرة الربوبيه سعادة لثم تراب سدته الشريفة، و المثول بين‌يدی حضرته‌المنيفة، والانخراط فی سلك حواشيه و خدمه، و افتراش ديباجته تحت قدمه . ولكن[٣] تجری

الریاح بمالاتشتهی السفن.

هذا و لما توجهت الرکائب[4] جنابه، الذی هو مدین المآرب، اوجب داعی الاخلاص اظهار الاختصاص[5] بتلک الحضرة المیمونة التی هی من الحوادث مناص، فارسلت هذه الضراعة فی صحبتهم و ادخلتها فی جملتهم و اقول ظاعناً[6] و مقیماً: یالیتنی کنت معهم فافوز فوزاً عظیما. و اسأل الله خالق العباد دوام[7] دولته القاهرة الی یوم المعاد، و انّ دعاء المخلصین مجاب، والسلام.

۱ــ س: محمد ۲ــ س:ــ ۳ــ پ:وکل ۴ــ س:الرکاب ۵ــ پ: الاخلاص ۶ــ پ: ظاعقاً ۷ــ س پ: ادام.

۴۰- ایضاً من نتائج انفاس شیخ‌الاسلام قدوة‌علماء الانام خواجه معین[1] الجامی الی‌السلطان الاعظم والخاقان الاکرم‌قطب الدنیا والدین امیر تیمور گورکان انارالله برهانه‌و ثقل بالمبرات میزانه (من مدینة هراة الی بلدة سمرقند)[2]

صپس

هو الملهم بالصواب

اللهم ایّدنی بروح القدس، هو الله الذی لااله الاهو

به‌مقتضای نص «وکان حقاً علینا نصرالمؤمنین» وبرکت حدیث نبوی علیه‌الصلوة والسلام «انّ احبَّ النّاس الی الله یوم القیامة و ادناهم منهم مجلسا امام‌عادل»

بیت

جناب قصر جلالت بلند باد چنان

که اوج ذروهٔ افلاکش آستان باشد

شاهباز نصرت الهی و همای همایون فتوحات پادشاهی جلّ جلاله وعمّ نواله ازکنگرهٔ آسمان و فرق فرقدان (چون نسر طائر)[3] اقبال از برای نصرت اعلام عالم[4] آرای و سنجق کشورگشای[5] حضرت فرزند خسرو اعظم، نویان اعدل اکرم، مالک رقاب الانام[6] فی‌الآفاق، وارث سریر

الممالك[۷] بالاستحقاق ، باسط بساط الامن و الامان، ناشر العدل و الاحسان،

بیت

خورشید تخت گاه ایـالت به‌هر دیار

جمشید بـارگاه حـکومت به‌هرمکان

نصرة الملك الدیان، امیر تیمورگورکان نصرالله رایات عزه و علائه و مـّد الی یوم العرض اطناب خیام بقائه در پرواز باد، و مکارم اخلاق آن خسرو جهان قانون حساب اصحاب دین و فهرست کارنامهٔ ارباب یقین، و یدعادیهٔ ایام از جناب آن حضرت بعید و مصروف بالملك الرؤف.

مخلص‌ترین دعاگویان و صادق‌تـرین دولتخواهـان آن خلاصهٔ نوع انسان صحائف تحف تحیّـات و وظایف طرف ثنا ودعوات مقتبس‌ازشرائف‌اوقات «انّ لربّکم فی ایّام دهرکم نفحات» مرقوم و معروض می‌گرداند، و از روح پـرفتوح شیخ الاسلام، سلطان اولیاء الله العظام، صاحب الکشف والالهام، قدوة المحققین، برهان‌الواصلین، ابی نصر معین الحق والدین احمدالجامی قدّس‌الله روحه وزاد فی‌الجنان[۸] فتحه و فتوحه، بهبود دارین و نیکونـامـی منزلین آن خسرو نیکونام،که در سلك فرزندان شیخ‌الاسلام احمد جـام در آمده، می‌طلبد، (ع): یارب به‌اجابتش قـرین دار (بمحمد وآلـه الاطهار و صحابته الاخیار)[۲].

چون قلم برکاغذ نهادم اشارت رسید که «فرزند» نویس، چون اجـداد تو علیهم‌الرحمة والرضوان پادشاهان را «فرزند» می‌نوشته‌اند، توهم بنویس تا سعادت دارین بیابد. شکرانهٔ این[۹] دولت را که فردای قیامت در پـای علم احمدی از فرزندان ایشان خواهد بود در عـدل و داد و رعـایت رعیت[۱۰] و عباد عباد[۱۱] و مشایخ و علما و زهادکوشند.

بیت

دادکن دادکن[۳] کـه دارالخلد منزل خسروان دادگـر است

چون[۲] حق سبحانه و تعالی آن فرزند را دولت داده است ارواح صدیقان و پاکان، به‌تخصیص‌ارواح مقدسهٔ آباءکـرام و اجداد عظام جام علیهم‌الرحمة من‌الملك‌العلّام، مددکار ایشان خواهد بود.

بیت

خراسان رابدو دادند می‌دانم که می‌داند
به‌هر ملکی که خواهدرفت خواهدرفت تسلیمش

چه[۱۱]

شعر

مائیم کز ازل ز سموات منزل است
آیات عز و علم وکرامت به‌شأن مـا
همچون همـای سایـهٔ اقبال گسترد
هر طائری کـه بـرپرد از آشیان مـا

سلطان الأسلام الاعظم، مـالك رقـاب مـلوك العـالم، ظل‌الله، ابو[۲]الحارث سنجربن ملکشاه انارالله برهانه و ثقل بالمبرات میزانه، که پـادشاه همه جهان و خسروکیهان بود، کماقیل فیه

شعر

هوالقاتل المحیی لدی السخط والـرضا
هوالمانع المعطی هـوالآمـر الناهـی
و سلطان ارض الله شرقـاً و مغـربـاً
و بحـراً و بـرّاً سنجربـن ملکشاه

فرزند و مریـد حضرت[۲] شیخ احمد قدّس سرّه‌بوده است . فقیرحقیرمعین الجامی عفی‌الله عنه بکرمه وخصّه بمزید لطفه و نعمه از آباء عظام و اجداد

کرام خود چنین استماع دارد که سلطان که به‌خانقاه ملك[۱۲] پناه حضرت شیخ آمدند درویشان ایشان گل می‌کشیدند . سلطان نیکو اعتقاد برخاست و چند کرّت گل بر بام خانقاه برد و ناوه کشید. شیخ فرمود که ای شاه با تاج ترا با این چه احتیاج[۱۳]؟ سنجر گفت که اگر حق تعالی فردا از من پرسد که «پادشاهی همه جهان به‌تو دادیم، از برای ماچه کار کردی» گویم که در عبادت جای ولی از اولیاء تو ناوه‌ای چندگل کشیدم.

بیت

به‌پیش زنده فیل حضرت حق　　　غلام‌ناوه کش‌بوده[۱۴]است‌سنجر

بدین اعتقاد حق تعالی سنجر را دین و دنیا و عمر دراز کرامت فرمود و مدت شست و اندسال به‌استقلال سلطان زمان و زمین بود، (ع): کس بر تو زیان نکرد و ماهم نکنیم.

روزی حکیم ایلاقی، که مشهور است و درالسنهٔ اهل خبر به‌خیر مذکور، در مجلس سلطان سنجر بود. جمعی بزرگان نقل کردند که شیخ الاسلام احمد جام هرچیز که در دست مبارك خود می‌گیرد زر و لعل و مروارید می‌گردد. حکیم ایلاقی گفت که ایشان را کبریت احمر و علم کیمیا باشد. سلطان فرمود که غلط کرده‌ای، مرتبهٔ ایشان از آن قوی‌تر است که تصور توان کرد، و من مشاهده کرده‌ام. حکیم ایلاقی به‌حضرت‌شیخ‌الاسلام (نامه‌ای نوشت)[۲] که: می‌شنوم که شما را علم کیمیاست، ما را از آن اعلام فرمای و براخلاط آن دلالت کن. (شیخ الاسلام در جواب نامهٔ ایلاقی نوشت که: به‌نزدیك ماعلم کیمیا این‌است که)[۲] اول یك خلط از «نحن قسّمنا» بگیرد، و دیگر خلط[۱۱] «قل اللهمّ مالك‌الملك تؤتی الملك من تشاء و تنزع الملك ممّن تشاء» و سدیگر خلط «و من یتوکّل علی‌الله فهوحسبه»، و چهارم خلط «و من یتق‌الله یجعل له مخرجاً و یرزقه من حیث‌لایحتسب»،

و پنجم خلط «و اعتصموا بالله هوموليکم فنعم المولی و نعم‌النّصیر». این پنج خلط را فراگیرد و در قدح «والذّین جاهدوا فینا لنهدینّهم سبلنا» به‌آب قناعت بیامیزد، و به‌کفچهٔ «و افوّض امری الی‌الله» در دهن نیاز کند، و در بحربی طمعی بردیدار منعم فروکشد، و در بوتهٔ صبر باز دارد، و به‌آیت «و واعدنا موسی ثلثین لیلة و اتممناها بعشر» حسو کند،وبه‌آتش‌محبت در سویدای قلب بگدازد، و به‌دلالت معرفت بـرگیرد، و بـرسندان محبت نهد، و به‌خایسك «و نهی النفّس عن‌الهوی» فروکوبد، و رنگ اخلاص بر وی آمیزد، و به‌مهر تـوحید از سرای ضرب بیرون آرد، و درکیسهٔ ورع و تقوی نهد، و سربند «من صمت نجا»بر او بندد. چون این معنی حاصل آید کبریت احمرگردد. هرکجا بوی او (می‌رسد رنگ)[۲] او مـی‌گیرد. و مـرد چون بدین مقام رسید برتخت بخت ملوك‌وار بنشیند، و در خاکدان خسارت آیت جهانیان گردد، وکل دنیا حجر و مدر و شجر و ثمر (ع): جمله او را زر سارا گردد، چنانچه به‌آخرکارکه به‌بازار برد به‌هردیناری دین داری[۱۵]و به‌هرنظری اثری آید. آنچه ازین علم به‌نزدیك این‌دوست بود بذل‌کرده‌آمد «لایکلفّ الله نفساً الاّ وسعها»، انشاءالله مقصود حاصل آیدکه سخت مجرب است. اگر خللی افتد از بی یقینی افتد تا معلوم باشد، والسلام علی من اتبع الهدی ولله الاخرة والاولی.

ای‌فرزند نیکو اعتقاد: بدان‌که این پایه و مرتبهٔ مردی است‌که درمقام عـزت و تمکین قبای[۱۶] زیبای دیبای[۲] با بهـای «الفقراء الصّبرهم جلساءالله» به‌طراز «انّالله مع‌الصّابرین» برقد حد او دوخته باشند، وبه‌شعلهٔ انوار «افمن شرح‌الله صدره للاسلام فهو علی نور من ربّه» ظلمات وکدورات دنیارا از باطن او زدوده، و از صف‌النعـال «الدّنیا ما شغلك[۱۷] عن‌الله» به صدر صفهٔ ایوان[۱۸] کیوان «و للمجالسة اقوام آخرون» برآورده، ودرحریم حرم‌محترم

«لی مع‌الله وقت[۱۹]» برسریرسلطنت «من قنع بنا عمّالنا نحن له و مألنا» نشانده، و از خـم خانهٔ وحدت شراب ناب «و سقاهم ربّهم شراباً طهورا» به‌جام «ویسقون فیها کأساً کان مزاجها کافوراً» بـرخاك[۲۰] پاك او ریختـه. لاجرم چشم همت در مرتبهٔ منادمت جز بردوستکامی

بیت

او من و من او بدم‌گه من بدم ساقی گه او

بادها رطل گران تا روز نوشانوش بــود

نمی‌داشت، و بارنامهٔ ندای بیت

دوش ما را ناگهانی لیلةالمعراج بود

وانکه‌مستغنی‌تر ازماواو به‌مامحتاج‌بود

در ملك و ملکوت می‌انداخت، و در مقام هوشیاری و بیداری زبان از شکر ادای ایادی کریم لایزال لال می‌دانست و می‌گفت:

بیت

لقد صرت عن تعداد ذکرك عاجزاً

لـذلك لا احصـی[۲۱] علیك ثنـاء

آری هر بنده راکه حق سبحانه وتعالی از کارخانهٔ (قل اللّهم مالك‌الملك» رقم اختصاص «تؤتی الملك من تشاء» بر ناصیهٔ اوکشید، و تاج کـرامت «اولوا الامر منکم» بر چکاد[۲۲] آن نیك‌بخت نهاد، و قبای‌دیبای «آمنوا بما نزّل علی محمّد» بر بالای[۱۱] او دوخت،ومنشور پرنور «انّالله یامر بالعدل والاحسان» به‌دست قدرت او داد، و تیغ برّان «وجاهدوا فی‌الله حقّ جهاده» برمیان او بست، وبه‌وعدهٔ صادقهٔ «ان تنصروالله ینصرکم» جان و دل او را خرم وتازه گردانید، برذمت همت او واجب باشدکه‌سجدات شکر «الحمدلله الّذی هدانا لهذا و ماکنّا لنهتدی لو لا ان هدانالله» به‌تقدیم‌رساند، تا باشد

که مناجات «ربّ قد اتیتنی من‌الملك حطام» فانی را به‌نعیم‌جاودانی‌متصل گرداند. چون اعتقاد صافی و همت وافی و نیت درست و مرحمت بسیار دربارهٔ‌خلائق‌هست امید است که‌به‌عنایت بی‌غایت[۲۳] الهی‌به‌پادشاهی‌جاودانی رسند، و ما ذلك علی‌الله بعزیز. یقین آن است که بقای ذکر جمیل و ثنای جزیل جز به‌اخلاق‌حمیده وسیر پسندیده وافاضت زلال‌افضال و ادارت کأوس مالامال و اشاعت عدل واحسان و اهانت اهل بدعت وطغیان دست ندهد.

بیت

اصنع جمیلاً ما استطعت‌فانّه لابد ان یتحدث السمّار

بیت

نمانـد به‌گیتی کسی پایـدار همان به که نیکی بود یادگار

بی‌شك اولیاءالله از خواص باریافتگان حضرت اله‌اند. پس اعزاز و اکرام ایشان و نگاه‌داشت خاطر درویشان و گوشه‌نشینان، که «اهل‌الله و خاصته» در شأن ایشان است، و اجلال و تعظیم فرزندان ایشان (سبب روح و راحت و نیکونامی دنیا و آخرت باشد، کما قال‌النبی علیه‌السلام)[۲]: «اکرموا اولاد اولیاءالله تعالی فانّالله تعالی یقول اذا بارکت فی احدٍ من اولیائی فلا تیأسوا من روحها الی سبعة ابطن». مادام‌که براین طریقه ثابت باشندمتقبلم که‌به‌فضل الهی و مدد ارواح بزرگان دین پادشاهی هر روز دولت ایشان در تزاید باشد و باشد[۲]. فقیر جانی[۲۴] هفتاد واند سال[۲۵] هر خیر که[۲۶] از حضرت‌اله به‌وسیلهٔ روح پرفتوح آن صاحب جاه طلبیده الی یومنا هذا از آن‌حضرت محروم باز نگشته.

بیت

هر حاجت و مقصود که خواهی یابی

در بارگه قطب جهان احمد جام

بیت

مـن کنم کشف و کـی نهـان دارم
روح سلطـان دین معین من است

سخنی چند از راه اخلاص و دعاگوئی نوشته شد، توقع از مکارم اخلاق و طیب اعراق علمای بی‌مانند سمرقند و بزرگان ارجمند که ازکمال بزرگی برآن خرده نگیرند و عذر بپذیرند، و هذه کفایة.

حکایت به ملالت وفصاحت به‌خجالت انجامید، ایـام ضعف و پیری است و عمر قریب هشتاد، وقت رعایت عبارت و استعارت[۲] و خوبـی خط و بلاغت نیست، (ع): وقت عذرآوردن است استغفرالله‌العظیم. ذات‌شریف و عنصر لطیف‌آن فرزند جوان‌بخت در ضمان امان پروردگـار جهـان باد. آمین آمین یا رحمن امیناً.

بیت

بقیت معیناً للکرام وانّمـا
لك‌الله فی کل الأمور معین

علی‌حاشیته[۲۷]: چون حضرت فرزند ملك اسلام اعظم، مـولی ملوك‌العـرب والعجم ، غیاث الحق والدین پیر علی خلدالله تعالی ملکه (و اجری فی بحر المرادت فلکه)[۲]، که همگی وجود او از هوی و ولای‌آن[۲۸] خاندان دولت‌و دودمان امارت و ایالت مملـو است و در جمیع قضایا باآن‌حضرت چـون صبح صادق وچون جان موافق، «والله علی ما اقول شهید»، [از] آن فرزند بی‌مانند[۲] ملك و ملك‌زادهٔ معظم مکرم خلاصة ملوك‌العجم معزالحق والـدین پیراحمد ادام‌الله دولته وطـّول عمره، که مربی دولت و برکشیدهٔ آن‌حضرت است و به‌مراحم پادشاهانه وعواطف خسروانه مخصـوص گشته، تـوقع که زود زود بازگردانند[۲۹]، که سبب مزید دولت و نیکونامی (دنیا وآخرت)[۲] و ازدیادحشمت‌ایشان‌باشد، ودعای درویشان‌جامی ودل‌ریشان‌جانی به‌روزگار[۳۰]

دائماً نفس شریفت بندهٔ فرمان حق

وانگهت برجملهٔ فرماندهان فرمان دهاد

آمین رب‌العالمین (وصلی‌الله علی‌محمد و آله اجمعین‌الطیبین الطاهرین)[2].

۱ــ پ: من انشاء خواجه معین‌الملة والدین الجامی؛ ص: ایضاً من‌انشائه ۲ــ س:ــ ۳ــ ص: ــ ۴ــ س: کشورگشای ۵ــ س: عالم‌آرای ۶ــ س: الامم ۷ــ س: المملکة ۸ــ س: و زاده فــی جنانه المقدس ۹ــ س: آن‌که این ۱۰ــ پ: رعیت‌رعایا و ۱۱ــ پ: ــ ۱۲ــس: ملائك ۱۳ــ پ: کاج ۱۴ــ س: گشتست ۱۵ــ س: + آرد ۱۶ــ س: دراعه ۱۷ــ س: اشغلك ۱۸ــ پ: اوان ۱۹ــ س: +را ۲۰ــ س پ: جان ۲۱ــ پ: و احصی ۲۲ــ س: تارك ۲۳ ــ پ: + بی‌نهایت ۲۴ــ س: جامی ۲۵ــ س: +شد ۲۶ــ س:که‌باشد ۲۷ــ س پ: حاشیهٔ‌کتابه ۲۸ــ پ: از هواداری آن ۲۹ــ س:که او را زود بازگردانند ۳۰ــ س: متواتر بروزگار

۴۱- من انشاء[۱] سحبان‌الزمان نادرة الدوران ملك جمال‌الملة والدین[۲] اختسان عن لسان‌الملك المعظم[۳] معزالدنیا والدین[۴] ابوالحسین محمد[۴] کرت الی السلطان الاعظم الغازی[۵] ابوالمجاهد محمدبن[۶] تغلقشاه انارالله برهانه (و ثقل بالمبرات میزانه[۷]) فی‌جلو[۸]سه علی سریرالسلطنة بمدینة هراة صانهاالله‌تعالی عن‌الآفات والمخافات[۹]

توس‌پ

به‌حضرتی که‌جهان صد یك مساحت اوست

سپهر با عظمت خاکبوس ساحت اوست

سپهر را چه محل خود بر آستان درش

که فیض مهر هم از فضلهٔ سماحت اوست

اعنی به‌منتهای قواعدعواطف بی‌قیاس و مستقر قوائم سریر فرقد مساس، خداوند عالم، جهاندار اعدل اعلم[۷]، ملاذ و قبلهٔ اقبال سروران عرب، پناه و مقصد آمال خسروان عجم، فرمانفرمای صنادید خافقین، قهرمان پادشاهان مشرقین و مغربین، المخاطب من سماء حضرة الخلافة بالسلطان الاعظم و خادم الحرمین، علاءالدنیا[۱۰] والدین غیاث الاسلام والمسلمین[۱۱] ظل‌الله الممدود علی قطان‌الارضین، ابوالمجاهد الغازی،

بیت

بگو محمد و بس کن که ملك و ملت[۱۲] را
تفاخر است به‌نامش چه‌جای القاب است

لازالت قباب عزته مضروبة فوق‌السماء و آیات سلطنته مکتوبة علی جبهة الجوزاء.

مخلص‌ترین بندگان درگاه و کمترین چاکران دولتخواه بررسم مألوف و عادت معروف زمین بارگاه جهان‌پناه، که مقبل شفاه شاهان مصر و چین و معفّر جباه شهریاران روی زمین است، در مقام خشوع و افتقار (بلب ادب ملثوم گردانیده این احادیث)[۱۳] به‌محل عرض می‌رساند.

حدیث : بر رای عالم‌آرای لازالت مشرقة الاضواء ممطرة الانواء عرضه می‌دارد که در اوائل سال خمسین و سبعمائه انواع پریشانی به‌اطراف[۱۴] خراسان هراسان[۴] راه یافته بود، و اکثر طوائف روی از جادهٔ عقل و دین برتافته. و سبب کثرت اختلاف و قلت[۱۵] ائتلاف آن بود که اهل بغی و فساد براقطار وامصار[۱۶] مستولی گشته بودند، و رنود و اوباش به‌گردن[۱۷] کشی و سرافرازی دست تعدی دراز کرده و پای از طریق استقامت بیرون نهاده. جمعی از مشایخ کبار و علمای نامدار و امرای عالی مقدار و بزرگان این دیار[۱۸] صلاح چنان دیدند که در[۱۳] تسکین این فتنه‌های گوناگون (و تشویشات روزافزون فکری کنند. اجتماعی کردند و هریك)[۷] از طریق خبرت و تجربه نکته‌ای گفتند. آخرالامر[۱۹] بعد از مشورت بر آن اتفاق کردند که تسکین این نائره جز به‌قوت بازوی[۴] سلطان دین‌دار، که به‌آب[۲۰] تیغ آتش‌بار صاعقه کردارش آتش[۲۱] فتنه منطفی گردد، میسر نشود. وچون حالیا در این ممالك[۲۲] دیگری را این قوت و شوکت نبود[۷] و استطاعت و قدرت نداشتند بر این فقیر حقیر اعنی بندهٔ درگاه جهان پناه فرض عین است که بدین کار[۲۳] قیام نماید والاّ

به‌قیامت درماند. چون غرض این جماعت از این[۷] متمنی[۲۴] مصلحت‌عام و نصرت دین اسلام بود واجب نمود[۲۵] بدین معنی رضا دادن و رسولی پیش تخت فرقد فرسای فرستادن[۲۶] تادراین باب‌آنچه[۲۷] فرمان‌اعلی اعلاه‌الله‌تعالی نافذگردد بر آن اسلوب به‌اتمام‌رسد[۲۸].

حدیث آخر[۷]: عرضه می‌دارد بندهٔ درگاه که‌چون‌اهل‌صلاح‌وبزرگان نواحی محروسهٔ هرات صانهاالله عن الآفات والمخافات بر آن‌معنی که‌صلاح دیده‌بودند اجماع کردند[۲۹] به‌اشراف‌اطراف از دور ونزدیك وترك‌وتازیك[۳۰] خبر فرستادند. قرب صدهزار نفر[۷] مرد از جوانان گزیده و پیران[۳۱]کاردیده و مردان مرد و دلیران روز نبرد،

بیت

همه مردان کشور مردی همه شیران بیشهٔ هیجاء

از هرجا مجتمع شدند، و ملوك و امرا و سادات و کبرا و مشایخ و علما ایدهم‌الله‌تعالی‌بالنصر والتمکین دراین سال[۳۲] خمسین متفق‌الکلمه به‌یك‌دفعه به‌قدم‌راسخ و نیت صافی زبان به‌حمدباری بگشادند[۳۳]، و دل بر متابعت و مبایعت[۴] مضمون منشورپرنور، بیت

امام عهد[۳۴] وزمان ظل رحمت[۳۵] یزدان

خدایگان سلاطین و شاه شاه نشان[۳۶]

امیرالمؤمنین و خلیفهٔ رسول رب‌العالمین خلدالله زمان خلافته بنهادند، و دست بیعت به‌بندهٔ درگاه دادند و سرتسلیم در ربقهٔ طاعت‌آوردند. و حالیا به‌اتفاق منتظر فرمان اعلی نشسته‌اندوکمر انقیاد برمیان جان[۱۰] بسته، (ع): به‌هرچه‌حکم رود نافذ است فرمانت.

۱ــ س: من نتائج انشاء الفاضل العلامه ...؛ پ: من انشاء الفاضل الفاصل العلامه
۲ــ «جمال‌الملة والدین» در **س** و **تو** نیست ۳ــ تو: الاسلام ۴ــ تو: ــ

۵ــ تو: الی سلطان السلاطین ۶ــ تو: ــ؛ س: محمدشاه‌بن... ۷ــ س:ــ
۸ــ پ: فی ارخاص جلوسه ۹ــ از «انارالله...» تا «المخافات» در تو وجود
ندارد ۱۰ــ پ: السلطنة والدنیا... ۱۱ــ تو: مغیث...؛ پ: غیاث‌الاسلام
و مغیث المسلمین ۱۲ــ پ: دین و دنیی ۱۳ــ پ:ــ ۱۴ــ پ: +
و اکناف ۱۵ــ تو: عدم ۱۶ــ پ: اقطاراحصار؛ س: اقطار امصار و بلاد
۱۷ــ پ: اوباش بیدمعاشی فاش شده و بگردن... ۱۸ــ پ: نامدار و بزرگان
دیار؛ تو: نامدار و ملوك و امرای این دیار ۱۹ــ پ: عـاقبت ۲۰ــ پ:
تاب ۲۱ــ پ س: ــ ۲۲ــ پ: ملك ۲۳ــ تو: کـار بزرگ
۲۴ــ پ: سخن ۲۵ــ تو: دید ۲۶ــ پ: فرستاد ۲۷ــ تو:چنانچه
۲۸ــ تو: +انشاءالله تعالـی ۲۹ــ س: اجتماع نمودند و اجماع کـردند
۳۰ــ س: تاجیك ۳۱ــ پ: بهادران ۳۲ــ پ: شهـور ۳۳ــ پ:
بگشاده؛ س: بگشایند ۳۴ــ پ: مهد ۳۵ــ پ: رأفت ۳۶ــ تـو:
سلاطین و پادشاه‌کیان.

۴۲ـ من انشاء الصاحب[۱] الفاضل[۱] الثانی المانی والمانی الثانی[۲] خواجه تاج الدین السلمانی مقیداً[۳] الــی السطان الاعظم السعید[۳] نصیر الدنیا و الدین خلیل انــار الله تعالی بـــرهانه فی الاستع[۳]طاف[۴]

ص توس پ

اشرق الله شارق سماء سلطنته و خــلافته مصونــاً عـن الکسوف و اقمر قمر فلك عاطفته[۵] و رأفته مأموناً عن الخسوف.

کمترین بندگان محبوس و کهترین غلامان مـأیوس تاج السلمانی بعد از تحریك سلسلهٔ دعای خلود عظمت و کام کاری و دوام حشمت و جهانداری، که ارباب ملك و ملت و اصحاب دین و دولت پای بند نتائج خیر آنند، کمر نیکو بندگی برمیان جان بسته، زبان برثنای عــالم گیری و کشور گشایی علی الدوام گشوده، و به تضرع و ابتهال[۶] از حضرت لایزال عز سلطانه وعظم برهانه ترقی مرتبهٔ فتح و نصرت و اقبال و تــزایــد بسطت عــرصهٔ جاه[۷] و جلال مسألت می نماید، و هو مجیب دعوة المضطر اذا دعاه. قدم در جــادهٔ انبساط نهاده معروض پایهٔ سریر اعلی اعلاه الله تعالی می گرداند که ایــن کمینه غلام موروثی فقیر حقیر کسیر را در ایــن دو[۸] سال، چنانچه پوشیده نباشد، انواع اختلال به حال راه یافته بود تا به حسن نظر عواطف و یمن التفات و عوارف آن حضرت، که الی یوم القیام مستدام بــاد، به قدر رمقی از دنیاوی و اسباب

ملازمت لابدی یافت و نسبت بـا غیر عنان کشیده داشت، و در این هشت[۹] مـاه به‌مقدارحـاجت و حسب[۱۰] ضرورت از حـق الانشاء و طیارات چیزی پیدا ساخت، و اضافهٔ حـق‌الحساب گردانیده به‌دولت آن حضرت چند چهار پای خریده و خرج زمستان و تابستان و سفر و حضر از آن کرده و در آستان آسمان سان آن حضرت امیدواری بسیاری سرافـرازی و افتخار بـر اهـل روزگار داشت (و دارد. رجاء واثق و وثوق صـادق که در سایهٔ[۱۱] دولـت) غلامان درگاه گیتی‌پناه به‌منتهای همت وغایت مقصود برسد[۱۲].

بیت

از تو در نعمت و جاه[۱۳]اند بسی[۱۴] نااهلان

پس به‌هرحـال مـن اهـل سزاوار تـرم

مختصر آن که اکنون غریب و بی کس و عاجز و ناتوان و مستمند و پریشان مانده، به‌جز مرحمت واصطناع پادشاهانهٔ آن حضرت ملاذ و ملجـأی ندارد، و تشویشی دید و ادبـی کشید که «لاأذن سمعت ولا عین رأت»، یقین کـه[۱۵] از حکمتی خالی نیست[۱۶]. بیت

در ضمن هر بلایی مدرج سعادتی است

مغـز لطیف تعبیه در استخـوان بود[۱۷]

و این معنی را، که مستلزم صلاح[۱۷] حال و تنبه از اغفال دانست، ذخـر ایام شمرد وتاج تارك تجارب[۱۸] ساخت، و در قصاص جای ادب سر خجالت در پیش دارد و به گناه معترف واز مشرب[۳] عفو و اغمـاض مغترف، «لولم یکن الاثم لما ظهر العفو»، و درکلام مجید ملك حمید تعالی‌شأنه وتقدس سبحانه «والکاظمین الغیظ والعافین عن‌الناس واللّٰه‌یحب‌المحسنین» اشارت‌پر بشارت دارد. بعدازاین جرأت بدین‌قطعه مرتجلاً خودرا مذکور خاطرفیاض‌بندگان درگاه‌گردون اشتباه می‌گرداند و می‌گوید:

قطعه[۱۹]

جهان پناها دائم سرور فتح ترا[۲۰]
سروش فاتحه می‌خواند ازسراخلاص
به‌روز رزم تو بهرام چابك[۲۱] جلاد
به‌روز بزم توناهید نازك[۲۲] رقـاص
هلال حلقه به‌گوش است نعل رخش ترا
خلاف نکتهٔ «القاص لایحبّ القاص»
جهان چوبحر ومرادات ملك وملت تو
بسان گوهر و تأیید ایزدی غـواص
تنم ز تـاب بلیـّت شهاگـداخته شد
چنانکه‌ز آتش سوزان شود مذاب رصاص
غـریب و عاجز و بیچاره و پریشانم
فتاده خوار به نظارهٔ عوام‌و خواص
اگـرچه دفتر فضل مبترم مگـذار
دراین شکنجه که‌جلدم همی کشدبه‌قصاص
ززور[۲۳] پنجهٔ تکلیف وابتلایم[۲۴] نیست
به‌جز عنایت شاه جهان‌طـریق مناص
به‌دار وگیر محصل عجب گـرفتارم
مگر زرحم سلیمان‌شوم زدیو خلاص

والله تعالی[۲۵] یخلد[۲۶] سلطانه و افاض علی کافة[۳] المؤمنین[۲۷] بـرّه‌واحسانه آمین رب العالمین[۲۸].

۱ـ تو:ـ ۲ـ س: من انشاء ثانی و مانی الثانی الصاحب... ۳ـ س:ـ
۴ـ تو: الی‌واحد من‌السلاطین ۵ـ س: عافیة ۶ـ تو: + بالغدو والآصال

۷ــ تـو: شوکت ۸ــ تو: دو سه ۹ــ ص: مـدت هشت ۱۰ــ پ: دست ۱۱ــ پ: ته ۱۲ــ ص تو: همت و مقصـود خـواهد رسید ۱۳ــ تو: نازند ۱۴ــ تو: همه ۱۵ــ صپ: آن کـه ۱۶ــ ص پ: نباشد ۱۷ــ ص: ــ ۱۸ــ پ: نجـات ۱۹ــ ص: شعر؛ س: بیت؛ پ: ــ ۲۰ــ پ: تو باد ۲۱ــ تو: چابکی ۲۲ــ تو: نازکی ۲۳ــ ص پ: ز روز؛ س: زرو ۲۴ــ س: ابتدایـم ۲۵ــ س: ــ؛ تـو: سبحانه ۲۶ــ س: یخلص ۲۷ــ س: العالمین ۲۸ــ در تو از «وافاض» ببعد نیست و بجای آن این حاشیه وجود دارد «علی حاشیته: پوشیده نباشد که بندگـی حضرت سلطان صاحب‌قران این کمترین بندگانرا وطواط نام فرموده بود و بدین‌نام می‌خواند و قصهٔ عفو سلاطین نسبت با جریمهٔ وطـواط بررای هـر رشید مخفی نیست زیاده مجال انبساط ندارد. علی عنوانه: تقبیل‌الارض من فرط الخضوع.

۴۳ـ من انشاء واحد من‌الفضلا[۱] عن لسان سلطان‌الامراء قرایوسف الی السلطان الاعظم الاکرم[۲] (معین‌السلطنة والدین)[۳] ابو الفتح‌شاهرخ سلطان خلدالله ملکه و اجری فی بحر المرادات فلکه[۴] فی استطلاب بعض البلدان من توابع آذربایجان (صانهاالله تعالی عن حوادث الزمان و نوائب الحدثان جواباً لکتابه الشریف و خطابه المنیف)[۳]

س‌پ

بقاؤك يبقى الدهور مخلداً ‌‌ ‌ وشأنك اعلى فی‌الزمان وارفع
وجودك موجود و لطفك شامل ‌ ‌ و ظلك مبسوط حسامك اقطع

از ورود رشائح مثال[۵] بی‌مثال واجب الامتثال حضرت اعلی خاقانی و از وصول[۶] فصول لطائف صحائف صنوف فیوض سلطانی خلدالله سبحانه و تعالی ایام سلطنته مخلداً بالدوام و ابّد آثار مملکته الی یوم‌القیام، که مثال وحی ربانی و درج درر غرر معانی بود، از مکمن غیب بی‌عیب، من حیث لایحتسب، بدین دولتخواه صادق الوداد و خالص الاعتقاد مرسل افتاد. به‌خطوات خضوع وضراعات و اقدام[۷] بندگی و طاعات استقبال نموده در وظائف دعای دوام (دولت ایام)[۳] عهود و نظام عقود روزافزون و اوقات[۸] همایون، که‌دبدبهٔ آن به‌ذیل‌قیامت متصل‌باد، افزود، (ع): وین دعا را قدسیان عرش آمین گفته‌اند[۹]. قوائم سریر سلطنت به‌لب ادب وتعظیم ملثوم‌گردانیده دوام ایام رفعت و کامکاری و خلود عظمت و جهانداری از حضرت باری[۱۰]

به‌تضرع وزاری مسألت می‌نماید، امیدوار است که به‌اجابت و قبول[۱۱] موصول گردد، انه علی مایشاء قدیر و بالاجابة جدیر.

رفع این ضراعت خامس عشرین من محرم الحرام، اوصل‌الله میامنه الـی کافة الانـام، از مقام دولتخـواهی سمت عـرض یافت در حالتی که جوامع امور به‌فیض‌فضل ملك غفور و به‌فردولت ابد پیوندبه‌صلاح ونجاح مقرون است والحمدلله علی ترادف[۱۲] نعمائه و تتابع آلائه حمدالشاکرین.

در این وقت که جناب امیر اعظم مقرب الحضرة العالیه جمال‌الدین حسنك بهادر و معتمد الخواص حاجـی کوچك ازآن حضـرت رسیدند و وفور اهتمام و صنوف اشفاق و اختصاص حضرت سلطان اسلام‌را، که‌معاینه و مشاهده کرده بودند، مـواجهه رسانیدند، ریاض دولتخواهـی و هواداری، اگرچه ناضر ونامی بود، فامّا به‌استماع این کلمات نضارتی تازه و طـراوتی بی‌اندازه یافت، و مـوارد اتحاد و وفاداری، هرچند صافـی و شافی بـود، (به‌تقریرمباحث ایشان)[۱۳] رونق دیگرگرفت، و بر حسن اعطاف و اعتنای آن حضرت اعتمادکلی و استظهار اصلی به‌حصول پیوست. وچـون حضـرت مملکت پناهی[۱۳] ایلخانی در روضهٔ عز[۳] و جلال نهالـی است راسخ، و بر فلك شرف و اقبال هلالی لائح و شامـخ، امثال این ملطّفات ومـراسلات بدیع و غریب نمی‌نماید، که: لاغرو من‌المسك ان یفوح ومن البدران‌یلوح. اشارت همایون که درهرباب به‌قلم‌گوهربار درر نثار درآمده بود خصه‌وصاً جهت شرایط موافقت و قواعد مصادقت[۱۴]، که آن حضرت را ارثاً واکتساباً پادشاه جهان پناه می‌دانیم، امید واثق و رجاء صادق‌که بنیان عهـد و میثاق به‌نوعی‌استحکام یابدکه به‌هیچ‌وجه من‌الوجوه درآن معنی خللی[۱۳] متصـور نباشد، (ع): لوبسّت‌الجبال او[۱۵] انشقت السماء، ومشاهد دوست ودشمن[۱۶] تواند بود، واز دور و نزدیك پیش ترك وتاجیك[۱۷] آثار آن به‌ظهور پیوندد،

و صورتی که موجب نقص عهد ومیثاق باشد ظهور نیابد، و در جمیع احوال قوانین اخلاص و یك جهتی و یکتادلی ممهّددانند. و چون به‌یمن‌دولت قاهره هر ولایتی از ممالك به‌جانبی‌مفـّوض و مسلّم‌است[۱۸] مملکتی که در تصرف پادشاه سعید سلطان اویس انارالله برهانه‌بوده التماس نموده که بدین دولتخواه ارزانی فرموده[۱۹] مسلّم‌باشد، واین دولتخواه به‌معاملهٔشام‌وشامات مشتغل بوده[۲۰] همواره ایلچیان و بیلاکات از جانب مصر و شام و شامات به‌پایهٔسریر اعلی اعلاه‌الله روانه‌گرداند.

دیگر سایر حکایات‌به‌تقریر ملك‌الاکابر حواله رفته‌که در هنگامی‌که محل داند به‌عز عرض رساند[۲۱]. زیادت مصدع اوقات شریف[۱۵] حضرت سلطنت پناهی خلدالله ملکه و سلطانه نمی گردد و بدین جرأت‌به‌عفو آمل است.

بیت

جهان به‌کام توبادا که لایق آنی

که درتصرف‌حکمت همه‌جهان‌باشد

ظل سلطنت و مرحمت بر سر جهانیان مخلد و مبسوط باد.

بیت

یارب پناه دولت و ملکش توکرده‌ای

اندر پناه خویش بدار این پناه را

آمین رب‌العالمین (والحمدلله اولاً و آخراً والصلوة علی رسوله ظاهراً و باطناً)[۱۳]

۱ـ پ: سلاطین‌الفضلا ۲ـ پ: والخاقان الاکرم ۳ـ س: ـ ۴ـ پ:... ملکه الی انقضاء الدوران ۵ـ پ: مسال ۶ـ پ: فصول ۷ـ س: اقلام ۸ـ س: ایام ۹ـ س: کرده‌اند ۱۰ـ س: + جل

جلاله ۱۱ــ پ: و شرف قبول ۱۲ــ س: سوابق ۱۳ــ پ: -
۱۴ــ پ: + و مظاهرت ۱۵ــ پ: اذا ۱۶ــ پ: + و قصاد و حساد
۱۷ــ پ: تازیك ۱۸ــ پ: است ومسلم ۱۹ــ پ: فرمود ۲۰ــپ:
نمود ۲۱ــ پ:... بعرض عرض موقف انهاء رساند

۴۴- من نتائج انفاس[۱] المولی الاعظم والنحریر الاعلم معین الملة[۲] والدین الیزدی الی السلطان الاعظم[۳] نصرةالدنیا والدین شاه یحیی اناراللہ برهانه (و ثقل بالمبرات میزانه)[۴]

توس‌پ

اللهم لك‌الحمد و الیك المشتکی و انت‌المستعان[۵] .خلدالله تعالی فی مراضیه ملکه وسلطانه و افاض علی‌العالمین عاطفته و احسانه.

بعداز اقامت وظایف دعای دولت‌قاهره واستدامت ایام‌زاهره‌معروض می‌گرداند که دوش هنگام آن که جیب صبح از فراق طلعت آفتاب چاك شد ونفس صعدا[۶] از سینهٔ حزین به‌آسمان رسید[۷] افرادکواکب چون قطرات سرشك از دیدهٔ مهجور برصحیفهٔ مینا روان شد و آه[۸] آتشین چون نفس عشاق از دهان با سپهر دخانی اتصال پذیرفت، دیدهٔ من[۸] مهجور که از بی‌خوابی با ستاره موافقت نموده بود از دیدن صبح راه‌گریه گرفت، و شعلهٔ شهاب که‌به‌آتش‌فراق‌به‌خرمن‌سوزی عمر شریك من بود از اشتغال لمعات صبح منطفی گشت.

شعر

نشان صدق و صفا در طریق[۹] هم نفسان
چنین بودکه من وصبح می کنیم اظهار
مرا زخندهٔ او دل‌شکفته[۱۰]، او چون گل
به‌خون[۱۱] دیدهٔ من کرده لاله‌گون‌رخسار

بخت خواب‌آلودم، که با شب در سیاه گلیمی هم حلقه بـود، چون سپیده‌دم از لجاج دندان نمود و دل بیدارم، که با چشم پرآب به بی‌خوابی وصفا هم صفت بـود، از راه صدق با صبحدم موافقت فرمـود[۱۲]، و دیدهٔ خون بـار بارانی[۱۳] بر آسمان بگماشت که هردورا دامن پراز خون گشت، و به‌مرافقت[۱۴] شب ازفراق آفتاب طلعتی چندان[۱۵] چشم انتظار بازکرد که‌هردورا به‌مضمون: «و ابیضّت عیناه من‌الحزن» دیده‌ها سفید شد. با آن که سیل[۸] جفا نقش وفا از ضمیر نمی‌توانست برد مردم دیده خیال خـواب به‌آب داد، وبا آن که آتش شوق از تنگنای دل خونینم‌شعله می‌زد دودآهم کلّه‌های دخانی می‌بست[۱۶].

بیت

بی‌روی تو دل چیست چه کارآید از او

جز ناله که هر زمان هزار آید از او

در اثنای این چنین[۱۷] حال مرا از جانب باغ‌جوابی حـزین به‌گـوش‌آمد و صدای آهی که‌آیینهٔ ضمیرم را تاریك می‌کرد ازطرف اشجار مجابات‌صریح استماع می‌افتاد. چون نیك تأمل نمود زاری حمامـه[۱۸]ای شنید[۱۹] که از درد دل ناله‌می‌کرد و نوحهٔ فاخته‌ای به‌گوش‌آمد که او نیز از دست فراق به‌فغان آمده از آتش‌شوق‌دودآهش به‌سر بر می‌شد و ازضربت عشق ناله[۲۰] به‌آسمان می‌رسانید.

بیت

زمزمهٔ فاخته‌در صبح‌گاه فاخته‌گون کردفلك‌را به آه

هر سرّ که از اسرار محبت از دل‌حزینم ناله به گوش‌جانم[۲۱] می‌رسانیدفاخته از منطق الطیر بیان‌آن می کـرد، و هر رمز از رمـوز شوق که نفس صعـدا به‌افشاءآن‌دلیری می‌نمود زبان فاخته شرح‌آن می گفت، هربیت عاشقانه کـه انین الحزن[۲۲] انشاءآن می کرد مرغ از سرشاخ بید[۲۳] مجابات‌آن می‌خواند، و هرغزلی رقیق که عاشق[۲۴] او می‌ساخت جواب‌آن از مطوّق می‌شنود.

بیت

نادیت حمامة تحاکی حالی تبکی وتنوح فوق غصن حال

بیت

او ناله همی کرد و منش می‌گفتم

می‌نال بدین نمط که خوش می‌نالی

در اثنای وجدان لذات این محاکات و ادارات[۲۵] اقداح این مناجات و مناغات[۲۶] آوازی دیگر از همین جنس در پردهٔ صماخ راه یافت[۲۷] و ناله‌ای از همین درد شفای دل بیمار شد. چون نیك اصغاء رفت قرین وفادار اوبود که ازراه مروت موافقت نمود و درمجلس دردمندی به‌مساعدت اوهم‌آوازی می‌فرمود[۲۸].

بیت

بکت[۲۹] ثم بکیت‌وکل الف اذا حنّت قرینته بکاها

دیدهٔ فراق دیده‌ام‌چون زلال وصال درریاض‌آمال ایشان جاری‌دید و به‌اشارت طبیب وصل[۳۰] الم فراق مرتفع یافت طریق معاتبه مفتوح و راه اعتراض گشاده دیدکه با وجود نضارت چمن مراد نالهٔ شکایت‌آمیز را چه[۸] تأویل توان‌کرد[۳۱] و با وجود رفع حجاب حرمان و دولت وصال دوستان‌آه‌حزین راه به‌کدام‌کوچه دارد؟

بیت

الا یاحمام الایك الفك حاضر و غصنك ریّان[۳۲] فبم تنوح

دعوی (از چنین نازك دل[۴] بی‌صبر کجا مسموع‌افتد و سلوك جادهٔ محبت)[۳۳] از چنین دلهای بی‌قرار چگونه ازپیش رود؟

بیت

تو معشوقی ترا با غم چه‌کار است

منم عاشق مرا غم سازگار[۳۴] است

آن راکه روزی تلخی فراق به‌مذاق نرسیده[۳۵] نشان در او چگونه تواندداد؟ و آن‌که شبی عود مثال بر آتش هجران نسوخته بوی محبت از او کجا توان شنود؟

بیت

آن راکه شبی چون شب‌من نیست چه‌داند

کز هجر توام دیده چه شب[۳۶] می گذراند؟

حمامه از دل‌سوخته فریاد آغاز کرد که ترا نیز راه به‌مطلوب گشاده‌است[۴]، اگر از سوءالتدبیر از وصول به‌منازل‌وصال دولت و دولت وصال محروم شدی بر مقتضای «لوموا انفسکم» زاری بی فائده[۳۷] را چه فائده؟ و اگر حجابی پیش مقصود حائل شده چون شوربختی مانع چهره گشای مقصود گشته گریه و زاری را چه اصل؟

بیت

و ما فارقت لیلی عن نعال　　　و لکن سفرة بلغت مداها[۳۸]

شهباز دولت را از دست دادن و آنگاه چون بوم محروم نشستن به‌حکم «طائرکم معکم» جز ملامت خویش نباید کرد، و از سایهٔ اقبال همای[۳۹] دور گشتن وچون بوتیمار هم‌نشین اندوه و تیمار شدن (ع): چون تو نشناختی کسی چه کند؟ نبینی دولت یاران کامکار که ذره مثال دست تشبث به‌اذیال دولت آفتاب برج سلطنت مستحکم گردانیده‌اند و ازمهبط خاك به‌اوج افلاك رسیده؟ و مقبولان صاحب اقبال که چون عنان دست به‌دامن آن‌خسرو ملکی ملکات زده‌اند از زمین‌به آسمان ترقی کرده؟

بیت

نشاط زندگانی شد به‌پایان　　　حقیقت‌پیش‌دیدند[۴۰] آشنایان

گفتم: اگرچه این‌عتاب به‌جانب صواب متصل[۴۱] می‌نماید و بادی الرأی وجه این ملامت[۴۲] ظاهر است اما بعد از امعان بصیرت روشن گردد که من بنده‌را

وجوه اعتذار مبرهن است و دلائل معنوی مبین، حال‌آن‌که مجلس همایون راکه از برگ‌گل طری نازکتر است به‌خاروجود خویش بی‌رغبت رای آفتاب اشراق مزاحم شدن غایت نادانی باشد و خاطر[۴۳] خطیر راکه ازلطف باجان نازنین در سبك‌روحی هم‌عنان است به گرانجانی چـون منی بی داعیهٔ همت آسمان قدر متعرض گشتن[۴۴] نهایت بی‌ادبی تواند بود.

شعر

در آن حضرت‌که نام زر سفال است

چو من کس‌را مجال افتد محال‌است

لب دریـا و آنگـه قطـرهٔ آب

رخ خورشید و آنگه کرم شب‌تاب

باآن‌که از شوربختی خویش هرگز به‌طلوع آفتاب مراد فائز نشده الاکه بی تأخیر غمام غموم[۴] حرمان مانع اشراقات‌آن‌گشته هروقت صافـی از عیش، که چون‌آب دیده در نظرآمد، تا چشم برهم زدم از دیده برفت، و هـرکام از ایام‌که در این‌مدت‌به‌مذاق جان رسید تا نفس از سینه به‌لب‌نرسید[۴۵] درکام دل ازآن طعمی[۴۶] نماند.

بیت

نـادیده رخ مراد[۴۷] تا چشم زدیـم

چون‌راحت روزگار از[۴۸] ما بگذشت

باز مقدمات نصیحت را بر اسلوب دیگر تمهید نمـوده‌گفت: بیابان طلب را به‌پای‌صبر[۴۹] چندان باید فرسودکه اعلام موصل وصال ظاهر گـردد، وکشتی همت را در (دریای اجتهاد تا غایتی باید راند که ساحل مراد پدید[۵۰] آیـد، گل را در)[۳۳] میان‌کوره رنج‌حرقت بایدکشیدتا سبب علاج رنجوری گردد، وقلم‌را بادیهٔ تجشم[۵۱] «بشقّ الانفس» طی بایدکرد تا توقیع‌مراد تواندکشید.

رباعی

آسوده دلی که با غم یـار بساخت

با کام نشست هر که با کار[۵۲] بساخت

(مه نور از آن گرفت کز شب نرمید[۵۳]

گل بوی گرفت از آن که با خار بساخت)[۳۳]

چون مقامهٔ[۵۴] حمامه متمادی شد و نالهٔزار او به‌اطراف باغ منتشر گشت بلبل شوریده، که از نیم‌شب بر منابر باغ تذکیر صحائف شوق می کـرد و املاء لطائف عشق را گلبانگ عاشقانه به‌آسمان مـی‌رسانید، حدیث «اطرق کرا[۵۵] انّ النّعامه فی‌القری» به‌رسالت نسیم به‌مسامع حمامات ابلاغ کرد[۵۶]، یعنی چون استادان ماهر حاضر باشند شاگردان قاصر را چه‌اعتبار؟ و چون بلیغ‌زبان‌آور به‌سخن[۵۷] درآید تردیدات مبتدیان را چه‌مقدار تواند بود؟

بیت

ودع کل صوت[۵۸] بعد صوتی فانّنی

انا الصائح‌المحکی والآخر الصدا[۵۹]

در بوتهٔ آتش عشق هردلی از خلاص قلب تمام عیار بیرون‌نیاید، وازضرب سکهٔ محبت نقدجان روان تواند شد، چون صرصرخزان احزان وزیدن گیرد شاخ کدو از سرو روان[۶۰] ممتاز گردد، و چون آفتاب جهان‌تاب طالع شود قطرهٔ شبنم از لؤلؤ (شاهوار پدیدارگردد)[۶۱]، در محکمهٔ صدق و صفا مدعی انتحال سیرت از مخبر صادق ممتاز باشد.

بیت

اذا استبکت دموع فی خدود　　　تبین مـن بکـی ممّن تباکـی

نه هر که آهـی زند در کوچهٔ عشق راهی داشته باشد، و نه هـر که ناله کند صاحب حالی باشد، در مقابل هزار دستان[۶۲] یك‌دستان کدام عاقل اعتبار کند؟

بیت

نه هر که چهره بر افروخت دلبری داند

نه هر که آینه سازد سکندری داند

نه هر که را بوئی از این شراب‌خانه به‌مشام جان[۴] رسید سکر واجد از او مستحسن آید، و نه هر که را قطره‌ای از جرعه نصیب افتاد بی‌خودی عاشقان سرمست از او پسندیده افتد.

بیت

این‌چنین مست که مائیم زخمخانه عشق

همه خواهند که باشند ولی نتوانند

تکلف تواجد در مقابل لطائف وجدچه مقدار نور دهد؟ ((ع): چراغ مرده کجا قرص آفتاب کجا؟)[۴]، و تباکی[۶۳] اهل جور در برابر گریهٔ ارباب حضور (چه‌آب بر روی کار آورد؟ فتوی اسرار عشق در حضور)[۳۳] عاشقان صادق از بی‌خبران مماذق چگونه موقع جواب یابد[۶۴]؟ و اشارات رموز محبت از مبتدیان مدعی جز فضیحت و خطا نتیجه ندهد. اولاً آن که گفت: از لوازم حقیقی عشق[۶۵] آن که طالب وصال باشد، تا زمان و زمین است نام بلبل به‌عاشقی[۶۶] سرجریدهٔ عشاق صادق است و او را درهریك‌سال چندروز بیش دولت وصال میسر نمی‌شود و باقی‌ایام عمر به‌یاد دوست می گذراند و باخیال محبوب و لذت مسامرت و مناغات[۶۷] تسکین غلة[۶۸] الفؤاد پیش‌گرفته.

رباعی

گر عاشقی انده کش هجران می‌باش

با درد در انتظار درمان می‌باش

خون‌می‌خور وهمچوغنچه‌دردل‌می گیر

جان‌می‌ده وهمچوصبح‌خندان‌می باش

نشان‌عاشق‌صادق‌آن‌که از رضای دوست به‌اختیار خویش نپردازد وازمراد[۶۹] معشوق پروای مراد خویش در ضمیر نیارد، شدت هجر را چون ارادت دوست بدان‌مقرون‌افتد بر لذت وصل ترجیح (نهد وتلخی فراق را چون‌مراد او درآن بیندبه‌مذاق جان)[۳۳] شیرین یابد.

بیت

تمنیّت‌سلمی ان اموت صبابة و اهون شیئی عندنا ما تمنیت

سخن گفتن عشاق و یاد دوست و سکون و حرکت مبنی بر تفکر محاسن اوست، گریهٔ عاشق بخاری از جوش دل محروم و حبس دموع از خوف اذاعت سرّمکتوم[۷۰]، آتش دل را به‌آب‌دیده ازآن ساکن‌گرداند تا بوی[۷۱] جگرسوخته بیگانه نشنود، و نقش رقوم دموع از ورق‌چهره ازآن محو کند که رقیب نامهٔ اسرار نخواند. غلغل بلبل در سحر از بی‌صبری است، لیك ثناخوانی نسیم صباست‌که خبری از بوی دوست می‌آرد، و فغان عاشقان‌در صبحدم بنابر استقبال پیك مشتاقان[۷۲] است.

بیت

شب دراز به‌امید صبح بیدارم
مگر که بوی تو آرد نسیم اسحارم

درازنفسی هزارمرتبه از سرحد ادب تجاوز نمود و یك‌سطر ازصحائف‌تاریخ شوق معروض نیفتاد، (ع): بپایان آمد این دفتر حکایت همچنان باقی. بهتر آن‌که‌رجوع به‌اورادمعهوده از اقامت وظائف دعای دولت قاهره پیش‌نهاد خاطرشکسته ساخته، صحائف دعای مستجاب وثنای مستطاب به‌عرض‌ساکنان صوامع قدس و معتکفان جوامع انس رساند.

شعر

(سرسبزت از سرزنش دور باد دل روشنت چشمهٔ نور باد)[۳۳]

جوان بخت بادی و فیروز رای
توانا و دانا[۷۳] و کشورگشای

و صلی‌الله علی سیدنا محمد و آله اجمعین (الطیبین الطاهرین)[۴].

۱ــ پ: من انشاء ۲ــ تو: الحق ۳ــ پ: + الاکرم؛ تو: السعید ۴ــ تو:ــ ۵ــ س: +و علیك‌التکلان ۶ــ س: سعدا ۷ــتو رسانیدند ۸ــ س:ــ ۹ــ پ:وطریق ۱۰ــ پ: شکسته ۱۱ــ پ: فزون ز دیدهٔ ۱۲ــ تو: نمود ۱۳ــ تو: تا زمانی ۱۴ــ س تو: بموافقت ۱۵ــپ:چنان ۱۶ــ تو: درهم می‌پیوست ۱۷ــپ:ــ ۱۸ــ س:حامه ۱۹ــس‌پ: شنود ۲۰ــتو: +حزین ۲۱ــ پ:جان ۲۲ــ تو:الحزین ۲۳ــ تو:ببدیهه ۲۴ــ تو: +اوآه مادهٔ وجه (آه بالای او نوشته شده است و درست معلوم نیست‌که: اوآه... باید خواندیا: آه او... یا: او آمادهٔ...) ۲۵ــ پ: اذارات ۲۶ــ س تو پ: مناعات ۲۷ــ تو: ساخت ۲۸ــ تو: می‌کرد ۲۹ــ پ: کبت؛ تو: بکیت ۳۰ــ پ: وصال ۳۱ــ تو: تأویل چه توان‌گفت ۳۲ــ تو: میاد ۳۳ــ س:ــ ۳۴ــ س: سازوار ۳۵ــ پ: رسیده ۳۶ــ س پ: سان ۳۷ــ س: ارزانی‌فائده ۳۸ــ س پ:ــ ۳۹ــ : پ + همایون ۴۰ــ پ: دیدهٔ ۴۱ــ پ : این عتاب متصل بصواب ۴۲ــ س تو: علامت ۴۳ــ پ : یا خاطر ۴۴ــ تو: مزاحم شدن؛ س: مزاحم شد و متوصف گشتن ۴۵ــ تو: رسید ۴۶ــ س: طبعی؛ تو پ: طمعی ۴۷ــ تو: نادیده رخش تمام ۴۸ــ تو: برما ۴۹ــ س: بپای اجتهاد صبر ۵۰ــ پ: بدیده ۵۱ــ س پ : تحشم ۵۲ــ س پ : یار ۵۳ــ پ: برمید ۵۴ــ تو: مقاله ۵۵ــ تو پ «اطرق کرا» دوبار ؛ پ:کری ۵۶ــ پ: می‌کرد ۵۷ــ پ: بزبان ۵۸ــ س: صورت ۵۹ــ س: صدر ۶۰ــ پ: سهی ۶۱ــ تو: شاهوار جدائی تواند نمود ۶۲ــ پ: دستان هزار دستان ۶۳ــ س: تبارکی ۶۴ــ س: آید ۶۵ــ پ: عشق حقیقی ۶۶ــ تو: + در جهان ۶۷ــ تو پ : مناعات؛ س: مناعلت

۶۸ـ س تو : علة ۶۹ـ پ: مراتب ۷۰ـ تو در این موضع دوبیت عربی ذیل را اضافه دارد:

صبرت و لم اطلع هواك علی صبری و اخبیت مـا بی‌منك‌موضع الصبر

مخافة ان‌اشکوالـتی صبابتی و بی‌دمعی سرّاً فیجری ولاادری ۷۱ـ پ: بای

۷۲ـ س: مستان ۷۳ـ س: داور.

۴۵- من نتائج انفاس[۱] المولی الاعظم (سلطان اقالیم الفضل والحکم)[۲] سعدالملة والدین مسعود الیزدی الی السلطان الاعظم الاکـرم[۳] ابوالنصر[۴] نصرة الدنیا[۴/۳] والدین شاه یحیی (انارالله برهانه و ثقل بالمبراتمیزانه)[۳]*

توس پ

الحمـدلله باسط فرش الخضراء و رافـع قباب[۷] الجرباء[۶/۵]، الـذی ائتزر[۸] بالعظمة و تردی[۶/۴] بالکبریاء. و اشکـره علی سبوغ[۹] فضله، الـذی اسدی[۱۰] والحم من جزیل النعماء و جمیل الآلاء. و اصلی[۱۱] علی اشرف مـن خلـع علیه حلل[۱۲] الانباء[۱۳]، و عقد علیه فـی اعلاء کلمةالله اللـواء، محمـد المعصّب[۱۴] تـاج المجد و العلاء، الرافل[۱۵] فـی فضفاض الرسالة الزهـراء، ساحباً اذیال فصاحته علی وجوه مصاقع[۱۶] البلغاء. وعلی آله وصحبه الرضوان، الذین ادّرعوا فی سعادة خدمته شعار الصدق حتی هتکـوا[۱۷] علی منخلعـی ربقة الاسلام دثار[۱۸] طغیانهم من کل لابسی ثوبی[۱۹] الزور والشقاء مـا نسجت ایدی الربیع موشیاتطـرّزه[۲۰] سکـوب الروائح و یفـروزه هبوب اللواقـح بساطاً للغبراء.

و بعد یقول اقل خلق‌الله و احـوجهم الی غفرانه مسعـودبن محمد[۲۱] تاب‌الله علیه ولا مستغاث الا الیه: کنت عند غروب غسق[۶/۴] حداثتی و نهاری فتیّ ولدی[۲۲] طلوع فلق[۲۳] نجابتی و مـرآة قلبی جلیّ، ارغب فـی التشبث

باذیال الادباء حتی اکتسی عن عری البلادة بفوائد الحاظهم، و ازهد[۲۴] عن الانتظام فی سلك الفضلاء کی اشنّف اذانی بفرائدالفاظهم، فمازلت[۲۵] فی الاقتداء بهم اتبع[۲۶] من الظل، والانتماء[۲۷] الی امرهم اسرع من البازی المطل، فاقتبس انوار العلم من اقتداح زناد الخواطر، و اجتنی باکورة الادب من حدائق الدفاتر، رغبةً الی اقتعاد صهوات[۲۸] المعالی[۲۹]، و هی ضالة کل طالب رهبةً عن الوقوع تحت مناسم المساوی والتحاشی منها ضربة[۳۰] لازب، فلما فدیتها لذةالنفس باذلاً بما ملکت یمینی وصدقت بعد اصطلامی فی نارالمکابدة علیه حیناً بعد حین ظنونی ساعدنی[۳۱] الدهر، فألف بین اشتات المنی[۳۲] و وافقنی العصر فأحلنی[۳۳] باکناف الهوینا، و هکذا یراعی فی حق الادب و یساعفنی رغماً لانوف المعاندین بانجاح الأرب[۳۴]، حتی ندبنی السعادةالکبری سنة تسع و ثمانین و سبعمائه الی الاعتصام بعروة الوثقی اعنی المثول بین یدی السدة العلیا.

بیت

هنـاك هنـاك العـز قـرّ قـراره

وامسی[۳۵] سماء[۳۶] الفضل تجلو دراریا

حضرة سلطان دین الله و سیفه المسلول[۳۷] علی اعداءالله، أمینه بین عباده و خلیفته علی بلاده، حامی بیضة الاسلام و حافظ کافة الانام، محیی السنن و ذویها و قامع البدع و منتحلیها، الذی خضعت رقاب الملوك الصید لدی عتبات بابه الرفیع، و برقت ابصار الجبابرة الصنادید دون سرادقات جنابه المنیع، ولاعبارة عندی افصح بها عن اوصافه ما حییت نعم فحدث ولا ردّ علیك عن البحر بماشئت،

بیت

لیس من الله بمستنکر ان یجمع العالم فی واحدٍ

المستقل باعباء[۳۸] خلافة یضمّ حافتی الأرض، بالاستحقاق الوارث من آبائه الصدق، و هم بدور الدجی بل بحور النّدی بل[۶] لیوث[۶] الثری[۶] بل ملوك الوری، سلطنة تعم علی جمیع العالمین علی الاطلاق، الواثق بتأییدات الملك الاعلی، ابوالنصر[۴] نصرةالدین شاه یحیی خلدالله تعالی ملکه و سلطانه و أفاض علی مفارق المسلمین رأفته و احسانه و لا زالت الدنیا مجرّ عوالیه و مکرّ سوابقه ما تقاصر فی الحیاز قصاب[۳۹] السبق عن بداهة[۴۰] مجلیاته علالة[۴۱] لواحقه. فلما وردت شرائع عواطفه و صدرت عن مناقع[۴۲] عوارفه وجدت خضرته[۴۳] جنة نعیم فیها ملك کریم، یهب[۴۴] نسائم الأمن علی مستنشقی روائح عنایاته، و یفیض شآبیب[۴۵] اللطف علی شائمی لوامع التفاتاته و هو لازال به‌دیار[۴۶] المعالی مأهولة، و ربی المکارم بفیضان مآثره مطلولة، و ان کان معطوفة الجنان علی سیاسة[۴۷] الجمهور مصروف الرأی بارتباط الأمور فرع علی بادخات[۴۸] الآداب باقدام فطنته، حتی بلغ من العلم اطوریه و عضّ علی ناجذ البصیرة، حتی جلب الدهر شطریه، فجمع بین[۴۹] السعادتین و فاز من- الکمال بالقدحین[۵۰].

بیت

تری عالماً لکنّه صارعالماً سوی انّه بحرحسبت به حبراً

هذا ولما استذریت بظلال رأفته واستسقیت من سحائب رحمته مدّعلیّ اعطافه جناحی الاشبال، ولا کالبحر یمتد تیاره، و فاض الطافه علی نهال[۵۱] الآمال، ولا کالشمس یغشی الوجوه[۳/۴] انواره، یجذب من بین انشاء بضبعی و یخصب بوفور النعمة ربعی. فعشت قریرالعین بماأعمّنی[۵۲] من الشروع علی حیاض فواضله، رخیّ البال بما أخصنی من الرتوع فی ریاض فضائله. فکنت علی هبوب ریاح الدهر بین زعزع و رخاء، و ومیض بروق أهله بین الجهام وساکب الوطفاء، أنعم بالشعر[۴] بل أنعث[۵۳] منهافی السحر، تارة أتخذها سمیراً واخری

خدمته أميراً[۵۴]، أرصّع[۵۵] أعناق أحوالی بقلائده، و اوشّح بحور زمانی بلآلی قصائده، وأستمطر بريضه ايادی الكرام، و اقلم بأبيه مخالب اللئام[۵۶]، فأعده بعض مفاخری و أحسبه و لعل ذاك اجدی[۵۷] مآثری، و هو[۶] و[۴] ان كان فی زماننا هذا لايعشو احد الی ناره ولا يكاد يتمتع بعد العشيه من[۵۸] عراره، كما قيل[۵۹] ديوان العرب و ترجمان الادب، به‌يتميز فی جلبات الفضل بين الضالع و الضليع، و فی القراع ينبو الكهام عن‌العذب[۶۰] الصنيع[۶۱]، و رحم الله اباتمّام، وهو لبارق[۶۲]:

بيت

و لولا خلال سنها[۶۳] الشعر ما دری

بغاة العلی من أين تؤتی المكارم

بيد انّها كالاعقال[۶۴] فتسری ولاسير الخيال تهيم مع النعام دوّها، و تحلق مع الطيور جوها، بل تقامس الحيتان فی امواجها[۶۵]، و تناطح[۶۶] الفراقد فی ابراجها.

بيت

تحل عقود المشكلات بديهة[۶۷] وان كن عن قيد الرويّه شردا[۶۸]

فكان الدهر اولع بها لما وجدها[۶۹] تمرة الغراب فطار بها عنقاءها المغرب[۷۰] ولااياب، فمابقی عندی من عيونها اثر ولايكاد يأتينی خفيف الرياح منها بخبر.

بيت

ايها المنكح الثريا سهيلا عمرك الله كيف يلتقيان

ولكن لها اخوات من بنات فكری اراعيها، ولا كالنجوم يراقبها عيون المستهام، و لتلك الامهات بنيّات من نتائج طبعی اربّيها، ولا كالخواضن[۷۱] علی الاطفال عند الفطام، اطاعةً علی مقتضی الاشارة الصادرة عن الحضرة الشماء[۷۲] لازالت الدنيا طوع[۷۳] عنانه[۷۴] و الافلاك تجری علی وفق برهانه فی جمع شذّانها والتنسيق فی سلك النظم نثير جمانها[۷۵]، و هی ان كانت قصيرة الذيل بقائلها

لکنهاطویلة[۷۶] النیّل بطائلها، لانها مرصعة الـوشاح[۷۷] بدرر مـدائحه، صبیحة العارضین بما شربت مـن درر منائحه، ولوکان فی طـول الرجاء ارخاء[۷۸] و یحفنّی عنایة الحضرة العلیه، والشمس تسمو صوضـائها بالهباء[۷۹]، و یتفتح اکمام‌خاطری عن ازهار[۸۰] یفوح بریاها عود[۸۱]القمار[۴]، و ینبجس[۸۲] من‌عیون افکاری انهار لا[۴] یغضغض[۸۳] بها صروف اللیل والنهار، و ما جعلت روعی[۸۴] بالاضافة[۸۵] الیهاکـلامع الاسفارهمّ بـالاصباح و بالافاضة[۸۶] علیه کقبلـی مزن یمتریها الریاح، وهذه عرائس[۸۷] ازفّها[۸۸] لـدی الطبع السلیم، و اعیدهـا من غیر ذی دربـة یزری بها و آفتها من‌الفهم السقیم، علـیّ نحت القوافـی من مقاطعها[۸۹] و ما علی اذا لم یفهم البقر، علی أننی أرضـیّ أن یکـون له بخت القباج فیرزق علیّ بذاءتها[۹۰] خفض‌الجناح، و استقیل‌الله من‌الخطل و اعتصم باذیال عفوه عندالزّلل.

---

* بیشتر واژه‌های این‌نامه درنسخهٔ س فاقد نقطه‌گذاری است و این‌نقصان‌کار تصحیح متن را بخصوص در مواردی که میان دونسخهٔ دیگر اختلاف فاحشی هست و ترجیح یکی بر دیگری جز از راه ظن و سنجش قرائن‌آسان نیست سخت دشوار می‌کند در نقل اختلاف نسخ از ضبط این‌گونه موارد یعنی صدها موردکه نسخهٔ س فاقـد نقطه است خودداری نموده‌ام الا در جائی‌که صورت تحریرکلمه واضحاً خطا باشدچنانکه مثلا بجای «ازهار» «اطهار» نوشته شده باشدکه غرض کاتب «اظهار» بـوده است.

۱ــ تو: من انشاء ۲ــ س: والی اقالیم فنون الفضل والحکم؛ پ: والنحریـر الاعلم ۳ــ تو: ــ ۴ــ پ: ــ ۵ــ پ: الحـرباء ۶ــ س: ــ ۷ــ س: حبـاب ۸ــ س: ابترار ۹ــ پ: اسوغ ۱۰ــ پ: اسوی ۱۱ــ س: صلی ۱۲ــ پ:خلل ۱۳ــ س:الانبیاء ۱۴ــ پ:المغصب ۱۵ــ س: الدافل ۱۶ــ س: مساقع ۱۷ــ پ: مشکـوا ۱۸ــ پ: اثار ۱۹ــ س: ثوابی ۲۰ــ س: و طـرارة ۲۱ــ پ: + الیزدی ۲۲ــ پ: والدی ۲۳ــ پ: خلق؛ س: قلع ۲۴ــ س: زاعد ۲۵ــ س: ظلت ۲۶ــ پ: و تبع ۲۷ــ س: والانتها ۲۸ــ س پ:

صورة ۲۹ــ س: المعانی ۳۰ــ س: طربة ۳۱ــ س پ: ساعد فی‌الدهر ۳۲ــ س: المنا ۳۳ــ س: فاجعلنی: پ: فاقلنی ۳۴ــ س: الادب ۳۵ــ پ: و نفسی ۳۶ــ س پ: بماء ۳۷ــ س: المسلوك ۳۸ــ پ: باقباء ۳۹ــ س پ: قصبات ۴۰ــ پ: مراتبه (؟) ۴۱ــ س: عاله ۴۲ــ س پ: منافع ۴۳ــ س پ: حضرته ۴۴ــ پ: نهیب ۴۵ــ س: عنایاته سبلطف؛ پ: عنایاته یافیض‌شاء بیب‌اللطف ۴۶ــ چنین است در تو (که بخصوص درایــن مکتوب عربی صحیح و دقیق است و حرکات تمام حروف و کلمات را درست ضبط کرده است) و س کــه نیز از نسخهٔ پ عموماً صحیح‌تر است، تنها در نسخهٔ پ حرف اضافه «ب» وصل به‌کلمــهٔ بعد یعنی بصورت «بدیار» نوشته شده است ۴۷ــ پ: سیامة ۴۸ــ پ: بادقات ۴۹ــ پ: من ۵۰ــ پ: بالقدطین ۵۱ــ پ: نبال ۵۲ــ س: اعنی ۵۳ــ س: نعت؛ پ: انفت ۵۴ــ پ: اسیراً ۵۵ــ س: وصع ۵۶ــ س: اللاد؛ پ: التیام ۵۷ــ پ: وجدی ۵۸ــ س پ: الی ۵۹ــ پ: قتل ۶۰ــ س پ: عذاب (شاید «غرب» بمعنی تیغ درست این‌واژه‌باشد) ۶۱ــ پ: اتضیع ۶۲ــ س: البارق ۶۳ــ س: سمها ۶۴ــ س: کالاغفال ۶۵ــ س: اموارجها؛ پ: احواجها ۶۶ــ تو س پ: يناطح ۶۷ــ پ: بدنیه ۶۸ــ س: سردل ۶۹ــ س پ: ثمرة ۷۰ــ س: عنقاءها سخط المغــرب ۷۱ــ س: کالخواصف ۷۲ــ س: السما ۷۳ــ س: طلوع ۷۴ــ پ: عناية ۷۵ــ س: بترجمانها؛ پ: تنثیر جانهــا ۷۶ــ س: طایله ۷۷ــ پ: الوشاع ۷۸ــ س: ارجاء ۷۹ــ پ: بالبهاء ۸۰ــ س: اظهار ۸۱ــ پ: عمود ۸۲ــ س: سحسب ۸۳ــ پ: يقصغص ۸۴ــ س: روی ۸۵ــ پ: الاضافة ۸۶ــ س‌پ: الاضافة ۸۷ــ پ: عرایش ۸۸ــ پ: ازقنا ۸۹ــ س: مقاطهــا ۹۰ــ س: بدامها، پ: بدأتها

۴۶ـ من انشاء شیخ‌الاسلام ملاذ الانام[1] رضی[2] الملة[3] والدین خواجه[4] احمد الجامی الی السلطان الاعظم والخاقان الاکرم[5] جلال‌الدنیا والدین فیروزشاه اناراللہ برهانه (و ثقل بالخیرات‌میزانه)[6]

توس‌پ

خدای خواست که برعالمی ببخشاید

به‌فضل‌خویش ترا پادشاه عالم کرد

چون (حضرت سلطان منصور مضمون)[7] منشور[8] پرنور «تؤتی الملك من تشاء و تنزع الملك ممّن تشاء» (را بدل[6] و جان[6] اعتقاد فرمود)[9]، و آئین جهانداری و سلطنت وترتیب قواعد پادشاهی ومملکت‌را با تلقی[10] به‌شرایط محافظت امور شریعت و تقدیم مراسم مراقبت حدود دین و دولت سرمایهٔ امروز و ذخیرهٔ فردای خود ساخت، و نیك‌بختی دوجهانی را در ضمن این دو منقبت شناخت، در ذمت همت[11] صغیر و کبیر بل امیر و وزیر و غنی و فقیر واجب‌آن باشد که نیت را از قصور و همت را از فتور دور داشته به‌دل صافی و اعتقاد وافی وِردغرّهٔ روز و حرز طرّهٔ شب خود را برتقدیم وظیفهٔ ادعیهٔ صالحه و اثنیهٔ فائحهٔ آن صاحب مکرمت مقصور و محصور دارند، و بجهت استدامت این‌دولت (و استقامت این)[7] (سعادت روزها تا شب وشبها تا روز)[7/6] آیت «و ان یکاد» خوانند، و بهمه‌حال سلوك این جاده و اقتفای[12] این‌طریقه را فریضه شمارند[13]، و آنچه ازسلطان تختگاه ولایت[6] پناه[6] که:

شعر

دوش ما را ناگهانی لیلةالمعراج بود
وانکه مستغنی‌تر از ما اوبه‌مامحتاج بود
چاکر ماکیقباد و بهمن و پرویز بود
خادم ما چون جنید و شبلی و حلاج بود

قدس نفسه[۱۴] منقول[۱۵] است ، که اگر در دفتر دیوان اعمال احمد نقددعائی به‌اجابت‌آمیخته بینم‌آن را ذخیرۀ حال حاکم وقت‌گردانم،اشارت بدین معنی تواند بود نصب‌العین دارند، و امروز بحمدالله ومنه عنوان‌مبانی این مقدمات و برهان دعاوی[۱۶] این مقالات جز مآثرحمیده و مفاخرمرضیۀ حضرت[۱۷] آسمان رفعت کیوان مرتبت برجیس سعادت خورشید صورت (قمر طلعت)[۶] بهرام صولت مریخ هیبت جلال‌الحق و الدنیا و الدین[۱۸] لازالت حضرته‌العالیه‌مقبل شفاه الصید[۱۹] ومعفّر[۲۰] جباه الصنادید[۲۱] را نمی‌دانم، و تشریف خلعت این دو مکرمت جز بر[۶] قامت بندگان آن حضرت راست نمی‌یابم.

بیت

جز در جهت بارۀ[۲۲] لطف تو نبینند
هرکس که‌اشارت‌کندامروز به‌سوئی

چه به‌هرکس‌دراین مدت‌که[۷] خیری[۲۳] رسیده و ازهرچیزکه‌ترسیده[۲۴] تا غایتی‌که طفل لب خوداز شیر[۲۵] ناشسته و دهان به‌سخن ناگشاده زمزمۀ[۲۶] گفتار او همین است‌که : تلفیق مناظم امور[۶] دین و دولت و تنسیق مصالح مهمات شریعت ومملکت و محافظت رونق (و نسق)[۴] سریر (سلطنت به‌حسن اهتمام رای جهان آرای آن[۴] حضرت)[۶] باز بسته باد. و خود چنان شنوده می‌گردد‌که در این اوقات که‌کیوان پایۀ تخت سلطنت را بر‌سرنهاده، و

مشتری بدان دولت پشت گرم‌گشته، و اقاصی چـون ادانی و اجانب چـون اقارب کمر خدمت بسته و در محل عبودیت ایستاده و دست عنایت ایشان در دست وزارت بل‌مسند سلطنت به‌امر و نهی و حل و عقد و قبض[۶] و بسط و اجلال اولیاء و اذلال اعداء و صیانت مخلصان[۲۷] و اهانت مفسدان و در ازاحت علل وازالت خلل (ارباب حوائج)[۶/۴] به‌هیچ‌حـال خـود را معاف نداشته، و اشاعت خیرات و افاضت[۲۸] مبرات و اکتساب انوار[۲۹] اصطناع و سوابق تربیت و لواحق عاطفت برجهانیان چنان نثارکـرده که چون آفتاب در اشتهار و ذره در انتشار از کلفت شرح و بیان و سمت تقریر و بنان این وآن احتیاج نبوده.

شعر

زهی چو عقل علم گشته در نکوکاری

مسلم است تـرا منصب جهانـداری

فتاده جـرم زمین بـا همه ثبات قـدم

به‌جنب حلم تو در تهمت سبکساری[۳۰]

و بدین وسیلت تخم محبت در صحرای[۳۱] سینهٔ ارباب دین و اصحاب دولت کاشته و نهال‌مودت‌ایشان درچمن‌جان[۶/۴] ارباب‌قلوب‌محل[۳۲] «اصلها ثابت» یافته[۶/۴] و به‌مکان «فرعها فی‌السّماء» رسیده .

بیت

کو حیدر هاشمی و کـو حاتم طی

تا شیوهٔ مـردمـی و مـردی بینند

ای مخدوم که جاوید عمر بادی، دولت پیك نیکنامی به‌نزدیك فقرای جامی سعادتـی بس شگرف است، و حضرت خلیل علیه صلوات الله الجلیل[۳۳] در اثنای ادعیه و انتهای اثنیه و تسبیح وتهلیل دریوزهٔ این کرد که به‌ذکر جمیل

وثنای جزیل در السنهٔ جمهور مذکور گردد حیث یقول جل ذکره:«واجعلنی لسان صدقٍ فی‌الآخرین»، لاجرم :

بیت

ای بلند اختر خدایت عمر جاویدان دهاد
پس ترا برجملهٔ فرمان دهان فرمان دهاد

در صباح و رواح اذا نادی منادی بحی علی‌الفلاح،

بیت

گویم دعای جانت، نفرین بر آن کسی باد
کو چون تو قبله بیند رو در دعا نیارد

(ع) : وز دست چون منی چه برآید به‌جز دعا. و چون نیك تأمل می‌کنم تقدیم نیاز نقد این وظیفه درکنج‌گنج راتبهٔ سحرگاهی دفینه اولی‌می‌نماید، (ع): که آن زمان نبود در ره دعا پرده، و آن خود به‌همه وقت موظف‌بوده والی یوم التناد مرتب خواهد بود.

بیت

عشق‌الوری عرض‌وعشقی جوهر   یتغیر الدنیا و لایتغیر

بیت

فردا که خاك مرده به‌حشر آدمی کنند
ای‌باد، خاك ما مطلب جز به‌کوی‌دوست[۳۴]

تصدیع‌را به‌یکسو نهادن‌به‌صواب اولی می‌نماید، خاتمهٔ سخن را اشان بهتر دانند :

بیت

تا جهان هست دروحاکم و فرمان ده باش
تا به‌جاهت ز فلك درگذرد رتبت[۳۵] من

علی ظهرالمکتوب من‌انشائه ایضاً[۳۶]:

بیت

بـر ظهر از آن نـویسم ای جان[۳۷]

دانـم کـه تـو ظهر دوست داری

مخلص دولتخواه‌ودولتخواه بی‌اشتباه که‌زمین(عبودیت‌به‌لب‌ادب)[۳۸] بوسیده وجام‌رأفت[۳۹] نوشیده وخلعت‌محبت[۴۰] پوشیده بنابراشارت‌عالیه این گستاخی کرده هرچند :

بیت

همی تـرسم[۴۱] از ریشخند ریـاحین

کـه خـار مغیلان به‌بستان فرستم[۴۲]

فاما قضیهٔ مرضیهٔ «المأمور معذور» در این صورت یـارمندی تمام کـرده و دست برپشت‌دل زده[۴]، والا زیره به‌کرمان و ترکی به‌بغراخان[۴۳] وفقاهت با نعمان[۴۴] نه شیوهٔ عاقلان و طریقهٔ خردمندان باشد، اما (ع) : بدین کرم که‌تو داری امیدواری هست[۴۵]. (زیادت چه ابرام دهد)[۷]،

بیت

توئی خلاصهٔ سال و مه ای جهان کـرم

جهان به‌کام دلت بـاد تا بـود مه وسال

(بمحمد و آله خیر آل)[۴/۶]

۱ــ س: مرجع‌السلاطین و الحکام؛ پ : مـرجع السلاطین و ملاذالحکام ۲ــ پ: خواجه رضی ۳ــ تو : الحـق ۴ــ پ : ــ ۵ــ تو : الـی سلطان سلاطین الاسلام مالك رقاب الانام ۶ــ س: ــ ۷ــ تو : ــ؛ پ : حضرت‌سلطنت‌پناه پناه اهل‌الله فلك‌عنایت‌خورشید رای‌کیوان‌جاه‌خلدالله‌ملکه وسلطانه وافاض علی‌کافة المسلمین بـره و احسانه مضمون ۸ــ س: بدل و جان منشور ۹ــ تو:ــ ۱۰ــ تو:حضرت‌سلطنت با تلقی... ۱۱ــ پ: نعمت ۱۲ــ س: اقتداء؛ پ: اقتنای ۱۳ــ س پ: شناسند ۱۴ــ س پ: قدس‌الله‌روحه و زاد

فی‌الجنان‌فتوحه ۱۵ــ س: مشغول ۱۶ــ س: دعا ۱۷ــ س پ: جناب
۱۸ــ س‌پ: حضرت جلال‌السلطنة والدنیا والدین ۱۹ــ س: الصد ۲۰ــ س
پ:مغفر ۲۱ــپ:القضادید ۲۲ــ س:تازه ۲۳ــس:حنری؛ پ‌چیزی
۲۴ــپ:رسیده ۲۵ــ درمتن‌هرسه‌نسخه:آب؛ درحاشیهٔ‌تو:ظشیر ۲۶ــس:
زمر؛پ:زمزه ۲۷ــ س:مختصان ۲۸ــ پ: اقامت ۲۹ــ پ:انواع
۳۰ــ پ: سبکباری ۳۱ــ پ : در فضای صحرای ۳۲ــ س پ: بــمحل
۳۳ــ س: صلوات‌الله الجلیل علیه ۳۴ــ تو: او ۳۵ــ س: حشمت
۳۶ــ س: علی ظهر کتابه؛ پ: علی ظهر کتابــه‌بخطه‌الشریف ۳۷ــ س: دوست؛
پ: شاه ۳۸ ــ س پ : طاعت بلب اطاعت ۳۹ ــ س پ : + و عاطفت
۴۰ــ س پ: + و مفاخرت ۴۱ــ س پ : همی‌تــرسد ۴۲ــ س پ:
فرستد ۴۳ــ تو پ : بیقراخان ۴۴ــ پ: لقمان ۴۵ــ س پ:
امیدواریهاست

۴۷ـ من انشاء الفاضل[1] منصوربن محمد[2] الشیرازی فـی‌جواب احدی السلاطین[3]

تو،س،پ

منشـور حیات جـاودانـی   تـوقیع مـطالب و امـانـی

منشور حیات بخش و تـوقیع سعادت رسان و مثال عـدیم المثال واجـب الاتباع و الامتثال و طغرای ملك آرای جهانگشای و شمامهٔ گلزار قدسی و گلدستهٔ حدائق فردوسی اعنی‌نگاشتهٔ خـامهٔ گوهربار درر نثار و رقـم زدهٔ کلك زرنگار سحر آثـار منشیان حضرت سلطنت شعار فلك اقتدار جمیشد آثار، مخدوم سلاطین کام‌کار، مستخدم خـواقین رفیع مقدار، (ع): (کـه باد تا ابد از عمر و جاه برخوردار)[4]، خسرو زمین و زمان، جهاندار دولت قرین صاحب قران،

بیت

طـراز کسوت کشورگشائـی   نگین خـاتم فـرمان روائـی

دارای ممالك هفت اقلیم[5]، پادشاه اسلام خلدالله سبحانه فـی دوام خـلافته ملکه[6] و سلطانه، که غبار موکب معلایش سرمهٔ دیدهٔ روشنان افلاك بـاد، و فتراك دولت پاینده‌اش معتصم ساکنان مرکز خاك، نعل سمندش حلقهٔ گوش تاجداران، و خم کمندش طـوق گردن‌کشان و شهریـاران، بندهٔ کمترین را از کنج خمول به‌اوج قبول و از حضیض ذلت به‌ذروهٔ عـزت رسانید، وآن

تحفهٔ غیبی را چون تاج برسر نهاد و چون دل در بر گرفت، و آن موهبت قدسی را به لب جان بوسید و بردیدهٔ روان مالید.

شعر

آنچه اسکندر میان[۷] تیرگی جست و نیافت
در سواد خط آن منشور مضمر یافتم
ز اشتیاق دست[۸] گوهر بارش آن منشور[۹] را
گاه برلب گاه بردل گاه برسر یافتم

اصناف مرحمت و بنده نوازی که در مطاوی مثال مطاع[۱۰] واجب الاتباع مندرج بود به‌ادعیهٔ عرش فرسای و اثنیهٔ آفاق پیمای مقابل گردانید، ومراسم* ضراعات و لوازم عبودیات[۱۱] اقامه[۱۲] نموده در طی مناجات سحرگاهی از حضرت الهی مسألت کرد که هر تربیتی و عاطفتی که دربارهٔ ارباب علم و فضل و اهل صلاح فرمایند سلطنت تازه و عظمت بی‌اندازه کرامت کناد، و اولیای دولتش‌را تا قیام ساعت وساعت قیام به‌هرساعت ملکی‌در طاعت آید، و به‌هرماهی شاهی‌مسخر گردد، و به‌هرروزی مملکتی‌روزی شود، واعدای حضرتش را در هرزمانی زیانی[۱۳] و در هرحالی زوالی[۱۴] مقدر گردد، و هر صبحی نجحی به شامی ناکامی مبدل گشته هردمی در دامی گرفتار آیند.

پیوسته برمرقبهٔ ارادت غیبی مترصد و مترقب است که از مهب «لاتیأسوا من روح‌الله» نسیمی نعیمی ورجائی رخائی، که متضمن احراز سعادت بساط بوس باشد، متنسم گردد و دیدهٔ رمد دیده را به‌اکتحال خاك سلطنت آستان[۱۵] منور گرداند.

بیت

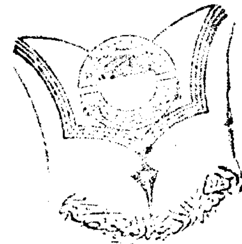
یارب این‌آرزوی من چه خوش است
تو بدین آرزو مرا برسان

دراز نفسی از حدگذشت[۱۶]، (اختصار بردعا اولی است)[۱۷]

بیت

یارب پناه دولت و دینش تو کرده‌ای

اندر پناه خویش بدار این پناه را



* نسخهٔ توبینگن متأسفانه در اواسط این مکتوب یعنی با کلمات «مراسم ضراعات و لوازم عبودیات» پایان یافته و برای بقیهٔ مکتوب فقط از س پ استفاده کرده‌ام.

۱ــ پ: من انشاء الفاضل الفاضل العلامة شهاب الملة والدین... ۲ــ س: محمدشاه الشیرازی ۳ــ س: جواباً لبعض السلاطین انارالله برهانه؛ پ: الی واحدمن السلاطین ۴ــ تو: ــ ۵ــ س: اقلام ۶ــ س: و ملکه ۷ــ س پ: درون ۸ــ س: درر ۹ــ پ: مکتوب ۱۰ــ س پ: جهان مطاع ۱۱ــ س: عبودیت ۱۲ــ پ: باقامه ۱۳ــ پ: ــ ۱۴ــ پ: روانی ۱۵ــ پ: آشیان ۱۶ــ پ: زیادت ابرام نمیدهد دراز... ۱۷ــ س: ــ

۴۸ـ من انشاء شیخ الاسلام ملاذ الحکام قدوة العلماء خلاصة الکبراء[۱] فی‌الانام رضی‌الملة[۲] والدین‌خواجه احمدالجامی الی‌السلطان المطاع جلال الدنیا والدین شاه شجاع انارالله برهانه و ثقل بالمبرات میزانه

(س، پ)

جناب قصر جلالت بلند باد چنان

که اوج ذروهٔ افلاکش آستان باشد

واهب الحکم عزشأنه و واجب الوجود جل احسانه ریاض دین و دولت و ارکان‌ملك و ملت را به‌بقای[۳] حضرت کیوان مرتبت‌سلطان پناه پادشاه اعظم اعلم المظفر المنصور من‌الملك الاکرم[۴]، شهریار تاج و تخت، (سلیمان کام و بخت، مربی صغیر و کبیر)[۵]،

بیت

جوان و جوان بخت و روشن ضمیر

به دولت جوان و به‌تدبیر پیر

جلال‌السلطنةوالدنیاوالدین ریّان‌ومنصورداراد،وملازمان‌خدمت[۶]به‌استدامت دولت و اقبال آن حضرت مسرور، و سایهٔ مرحمت و معدلت برمفارق کافهٔ خلائق مبسوط.

فقیر دولتخواه و دولتخواه بی‌اشتباه، که[۷] پیوسته[۷] در خلاً[٭] و ملاً[٭] و

سرّا و ضرّا اورادثنا ودعای حضرت معلا را ورد زبان و حرز جان داشته و به‌میامن‌عواطف شاهی ذیل‌مفاخرت و مباهات به‌اوج سموات بر کشیده، در مقام شکرگزاری[8] هم بروظیفهٔ دعا اختصار کرده می‌گوید:

بیت

بقیت مدی الدنیا و ظلك كعبة
تطوف الاكابر حولها و الاصاغر

و چون مقدمهٔ «محبّة الآباء قرابة الابناء» قضیهٔمبرم ومقدمهٔ محکم است تمهیدآن قواعد و مبانی آن قوانین در[9] ذمم ارباب همم واجب و لازم. بناء علی هذه المقدمه در این وقت خدمت مولاناء اعظم بحر اصناف الفضائل و انواع الحکم جلال‌الملةوالدین را مدّت فضائله وطابت ایامه ولیالیه‌متوجه آن حضرت گردانیده شد تا شمه‌ای از اخلاص[10] و (نبذی از)[5] هوا داری و اختصاص به‌معرض عرض و موقف انهاء رساند . امید آن‌که عما قریب به‌میامن[11] التفات آن‌حضرت دولت مواصلت (و سعادت مصاحبت)[5] دست دهد، (ع) : وین کار دولت است کنون تاکه رارسد. و مالی فی‌الدنیا سوی ذاك حاجة .

دولت وکامرانی[12] و پیروزی و شادمانی ابدالدهر پاینده و مستدام وجریان امور بروفق مرام بمحمدعلیه الصلوة[5] والسلام.

۱ـ س: کبریاء ۳ـ س: الحق ۳ـ پ: ملت‌بقای ۴ـ س: الاکرام
۵ـ س:ـ ۶ـ س: حضرت ۷ـ پ:ـ ۸ـ پ: گذاری ۹ـ پ: و ۱۰ـ س:احوال اخلاص ۱۱ـپ: لباس ۱۲ـ س:کامرانی و مملکت...

۴۹ـ من انشاء سلطان الحکما (برهان العقلا)[1] خواجه نصیر الملة والدین محمد الطوسی الی سلطان مصر عن لسان هلاکو خان؈

باسمك اللهم فاطر السموات والأرض. اما بعدفالذی یعلم[2] بالملك الناصر و من بقی من الامراء و الاجناد، انناجندالله، خلقنا من سخطه و سلّطنا علی من حل[3] علیه غضبه. فلكم[4] فیما[5] مضی معتبر (و ممن قتلناه مزدجر)[6]. فاتعظوا بغیرکم وسلموا الینا[7] امرکم قبل ان ینکشف[8] الغطاء و یعود[9] علیکم الخطاء. و نحن (لانرحم من)[10] بکی ولانرق لمن شکی، (قد نزع الله من قلوبنا الرحمة. فالویل ثم الویل لمن لم یکن من حزبنا)[11] فقد خربنا[12] البلاد و ایتمنا الاولاد[13] و اظهرنا فی الارض[14] الفساد. فعلیکم بالهرب[15] و علینا بالطلب. فایّ ارض تحویکم و ایّ بلاد تأویکم؟ فمالکم من سیوفنا خلاص ولامن سهامنا مناص. فخیولنا سوابق و سیوفنا قواطع[16] و عددنا کالرمال و قلوبنا کالجبال. (وسهامنا خوارق ولتوتناسواحق)[14]
من طلب[17] حربنا ندم ومن طلب[18] أماننا سلم. فجارنالایضام وملکنالایرام[19]، فان انتم قبلتم[20] شرطنا و اطعتم امرنا[14] کان لکم مالنا و علیکم ما علینا. و ان انتم خالفتم و عادیتم[21] و علی بغیکم[22] تمادیتم ، فلا (تلومونا و لوموا)[23] انفسکم، و ذلك[24] بما قدمت[25] ایدیکم. و قد اعذر من انذر و انصف[26] من حذر[27] ، فالحصون بین ایدینا لاتمنع، والعساکر لقتالنا[28] لاترد[29] و لاتدفع[30].

ودعاکم علینا لایستجاب و لایسمع، لأنکم اکلتم الحرام[۳۱] (و استحللتم مال الایتام)[۳۲]، و فشی فیکم الحسد و الطغیان. فاستبشروا[۳۳] بالذلة[۳۴] و الهوان. الیوم تجزون عذاب الهون بماکنتم تستکبرون[۳۵] (بغیرالحق و بماکنتم تفسقون)[۱۴] «وسیعلم‌الذین ظلموا ایّ منقلب‌ینقلبون». (و قد ثبت عندکم اننا الکفره)[۱۴]، و قد ثبت عندنا انکم الفجرة. و قد[۳۲] سلّطنا[۳۶] علیکم (من بیده)[۱۴] امور مدبره[۳۷]. فنحن مالکوا[۳۸] الأرض شرقاً و غرباً و بعداً و قرباً، و (اموال‌الناس لدینا)[۳۹] سلباً و نهباً، و نأخذ[۴۰] کل سفینة غصباً. فاختاروا[۴۱] طرق الصواب و اسرعوا لنا[۴۲] بردالجواب قبل[۴۳] أن یضرم الحرب[۴۴] نارها و تحطّ[۴۵] اوزارها و ترمی[۴۶] شرارها، (فلایبقی منکم‌باقیه)[۴۷] و لایدفعون[۴۸] عنکم[۴۹] اعظم داهیة[۵۰] (ویصبح الارض منکم خالیه)[۵۱]. فلایبقی[۵۲] لکم جاهاً و لاعزاً، ولاتجدوا[۵۳] منا کنفاً[۵۴] و لاحرزاً، و ینادی علیکم منادی الفناء «هل تحس من احدٍ او تسمع لهم رکزاً»، و قد انصفناکم[۵۵] اذارسلناکم، «و ماکُنّامُعَذِّبِینَ حَتّی‌نَبْعَثَ رَسُولاً»[۵۶].

---

* متن این نامه در تاریخ وصاف نیزآمده است که با متن فرائد غیاثی اختلاف بسیار وزوائد فراوان دارد قسمت مختصری از آن درجامع‌التواریخ رشیدی نیزآمده است درتصحیح‌متن حاضر از تاریخ وصاف (چاپ بمبی، طبع افست رشدیه۱۳۳۸) ص۴۳ ونیزچاپ هامرپورگشتال *Hammer Purgstall* که‌با ترجمهٔ آلمانی آن‌همراه است(وین ۱۸۵۶) ص ۸۵ استفاده شده است و البته اضافات متن مندرج در تاریخ وصاف به‌متن ماافزوده نشده و در حاشیه نیز بدان اشارتی نرفته است و همچنین اگر درمتن ما عباراتی هست که در تاریخ وصاف نیست از ذکرآن در حاشیه خودداری شده است و چون بنابر تصحیح متن فرائد غیاثی است تنها به‌ذکراختلافات موجود درآنچه مشترک میان نسخه‌های فرائد غیاثی و تاریخ وصاف‌است‌کفایت نموده است.

۱ــ س:ــ ۲ــ س‌پ: تعلم ۳ــ س: جل؛ پ: قل ۴ــ س پ: ولکم
۵ــ وصاف: بما ۶ــ س: فیما علینا من‌حرا؛ پ: فیمن‌علینا مزدجر ۷ــس: لنا؛ پ: ان ۸ــ س پ: یکشف ۹ــ وصاف: یحل علیکم مناالخطاء

۱۰– س: مانرحم لمن؛ پ: مارحم عن ۱۱– س پ: – (مسلم است که این دو عبارت اصیل است زیرا در پاسخ بدین مکتوب (شماره ۵۰) بدان جواب داده شده است) ۱۲– س پ : اخربنا ۱۳– س پ، العباد ۱۴– س پ : – ۱۵–س: بالرب ۱۶– س پ: لواحق ۱۷– س پ:– (دروصاف نخست این دوعبارت است سپس «و قلو بنا...» وسپس «وعددنا») ۱۸– وصاف: رام (ترتیب دوعبارت نیز دروصاف بخلاف فرائد غیاثی است) ۱۹– ترتیب این دو عبارت نیزدر وصاف بخلاف این است ۲۰– پ :قبلهم ۲۱– وصاف:ابیتم ۲۲– س: عنکم؛ پ:غیکم ۲۳– وصاف: تلوموا الاّ ۲۴–س پ: کذلك ۲۵–وصاف:کسبت ۲۶– س پ : بشر ۲۷– پ : عذر ۲۸– پ: بقتان ۲۹– س: عن اندر ؛ پ :– ۳۰– س پ : لاتنفع ۳۱ – وصاف: +وخنتم الایمان واظهرتم البدع و اضعتم الجمع واستحبتم الفسوق والعصیان ۳۲–وصاف : ۳۳–س پ: وابشروا ۳۴– س پ: المذلة ۳۵– س پ: تعملون ۳۶– وصاف:فسلطنا ۳۷–س پ: الامورالمقدرة؛وصاف: امور مدبره واحکام مقدرة، فعزیزکم لدینا ذلیل، وکثیرکم عندنا قلیل، الویل والخوف لمن هو بین ایدینا طویل، والامن والعفولمن هو لنا سبیل ۳۸– س: مالك ۳۹– وصاف: اصحاب الاموال ۴۰– وصاف: اخذنا ۴۱– پ : فاننا له وا (؟)؛ وصاف: فمیزوا بعقولکم ۴۲– پ:–؛ وصاف: علینا ۴۳– وصاف : من قبل ۴۴– وصاف : الکفره ۴۵– س پ : تحیط ۴۶– وصاف : ترون ۴۷– وصاف: – ۴۸– وصاف : – فتدهون ۴۹– وصاف : منا ۵۰– س پ: واهیة ۵۱– وصاف : و ما ادریك ماهیه ، نار حامیه ۵۲– وصاف وین : ولم نبق؛ وصاف بمبی : ولم تبق ۵۳– وصاف: تجدون ۵۴– وصاف : کهفاً ۵۵– پ : اصفناکم ۵۶– وصاف : فردّوا جواب الکتاب قبل حلول العذاب و انتم لاتشعرون فکونوا علی امرکم بالمرصاد و علی حادیکم من اقتصاد فاذا قرأتم کتابنا هذا فاقرؤا اول النحل و اخر صاد و نحن قد نثرنا جواهر الکلام والجواب کمایکون و السلام علی اهل السلام:

پس.

۵۰- من انشاء واحد من الفضلاء جواباً منهم[1] الى هلاکوخان[2]
هو الحاکم

«قل اللّهم مالك الملك تؤتی الملك من تشاء و تنزع الملك ممّن تشاء».
وقفنا[3] علی کتاب ورد[4] من الحضرة الایلخانیه و السدة السلطانیه بصر الله[5] رشدها و صیر الصحیح مقبولاً عندها، بانهم مخلوقون من سخطه[6]، مسلطون علی من حل علیه غضبه، لایرقون لشاكٍ ولایرحمون عبرة باكٍ. قد نزع الله الرحمة من قلوبکم[7]، و ذلك من اکثر عیوبکم[8]. هذه صفات الشیاطین لاصفات السلاطین، وکفی بهذه الشهادة و اعظاً[9] و بما وصفتم[10] داعیاً[11] و ناهیاً[12]. «قل یا ایها الکافرین، لااعبد ما تعبدون، (و لاانتم عابدون ما اعبد)[13]». فی کل کتاب لعنتم، و بکل قبیح وصفتم، (قد امرنا الله[14] بقتلکم حیث ثقفتم)[15]، فأنتم الکفرة الفجرة[11] کمازعمتم، الالعنة الله علی الکافرین[16]. قلتم[17]: («انّا اظهرنا البدعة وخبثنا الایمان)[18] و استحبنا[19] الفسوق و العصیان»، لاغرو و ان صار فرعون مذکّرا والظالم[20] منکرا، (من تمسك[8])[21] بالاصول لا ابالی[22] بالفروع[23]. (نحن مؤمنون)[24] حقاً، لایداخلنا[25] عیب و لافینا[26] ریب، («قل یا عبادی الذّین اسرفوا علی انفسهم لاتقنطوا من رحمة الله»)[11]، کتاب الله[27] علینا نزل وهو[28] رحیم بنا، لم یزل تحققنا تأویله وعرفنا تنزیله[29]، النار[30] لکم خلقت[31] و اجلودکم اضرمت. «اذاالسّماء انفطرت و اذا الکواکب

انتثرت و اذا البحار فجّرت و اذا القبور بعثرت علمت نفس ما قدمّت و اخرت»، والعجب العجب تهدد اللیوث باللتوت[۳۲]، و السباع بالضباع. (خیولنا وسیوفنا شاهیه)[۳۳] شدیدة المضارب وصفها فی المشارق و المغارب[۳۴]، جلودنا دروعنا و جواشننا[۳۵] صدورنا. لایصدع قلوبنا (کثرة تهدید)[۳۶]، (ولایراع جموعنا من تشدید)[۳۷] بقوة الله العزیز الحمید[۳۸]. ان عصینا کم فتلك الطاعة[۳۹]، و ان قتلنا فبیننا و بین الجنة ساعة. و ان قتلنا کم فنعم البضاعة. ان قلوبکم[۴۰] کالجبال و اعدادکم[۴۱] کالرمال، القصاب لایهوله[۴۲] کثرة الغنم، و کثیر الحطب یکفیه قلیل الضرم[۴۳]. ان عشنا فسعداء[۴۴]، و ان متنا فشهداء.[۴۵] الا «**انّ حزب الله هم الغالبون**». ان کان عزمکم القتال و مبارزة الرجال فها نحن لکم منتظرون و علی الله متوکلون. خلقنا کثیر و جمنّا غفیر و سلطاننا سیف لایـواریه[۴۶] حقیر، و الله لنا خبیر، نعم المولی و نعم النصیر، و الحمدلله العلی الکبیر[۴۷].

---

* در حاشیهٔ نسخهٔ س بخطی که بسیار شبیه بخط متن است و شاید بقلم همان کاتب باشد نوشته شده است: من انشاء الشیخ صدرالدین القونوی. متن ایـن نامه نیز در تاریخ وصاف آمده است. و ازآن در تصحیح متن ما استفاده بعمل آمد.

۱ـ پ : من المصریین ۲ـ س : علیه مایستحق مـن الغفران او النیران من الملك المنان ۳ـ وصاف: + والحمدلله رب العالمین والصلوة والسلام علی سیدالمرسلین وخاتم النبیین محمد النبی الامی وآله اجمعین ۴ـ وصاف: وردمخبراً ۵ـ وصاف: بصرها الله ۶ـ وصاف: سخط الله ۷ـ وصاف: قلوبهم ۸ـ وصاف: عیوبهم ۹ـ وصاف: لکم واعظاً ۱۰ـ وصاف : + بـه انفسکم ۱۱ـ وصاف: ـ ۱۲ـ وصاف: + و رادعاً ۱۳ـ س و وصاف : ـ ۱۴ـ پ: امرالله ۱۵ـ وصاف: و علی لسان کل رسول ذکرتم و عندنا خبرکم من حیث خلقتم ۱۶ـ وصاف: الظالمین ۱۷ـ س: قلنا قلتم ۱۸ـ وصاف: اننا اظهرنا البدع و اضعنا الجمع و نکثنا الایمان ۱۹ـ وصاف وین: استجنا؛ وصاف بمبی: استجبنا ۲۰ـ وصاف: وهو للشریعة ۲۱ـ وصاف: امرنا ۲۲ـ وصاف: لانبالی ۲۳ـ س پ: ـ ۲۴ـ وصاف: فنحن

المـؤمنون ۲۵ـ س پ: یتداخلنا ۲۶ـ وصـاف: لایحاضـرنا
۲۷ـ وصاف: القرآن ۲۸ـ وصاف:والرب ۲۹ـ وصاف:... تنزیله... تأویله
۳۰ـ وصاف: انما النار ۳۱ـ س: جلت؛ پ : خلت ۳۲ـ س : ـ؛ پ:
باللیوث ۳۳ـ وصاف: والکماة بالقراع، خیولنا برقیه و لتوتنا مصریه واسیافنا
یمانیه و اکتافنا ۳۴ـ وصاف:+ فرساننا لیوث اذا رکبت و افراسنا لـواحق
اذا طلبت ، سیوفنا قواطع اذا ضربت و لتوتنا سواحق اذا نزلت ۳۵ـ س پ:
حواشینا ۳۶ـ وصاف: بتشدید ۳۷ـ وصاف: و جمعنا لایراع بتهدید
۳۸ـ وصاف : + لایهولنا تخویف و لایزعجنا تـزحیف ۳۹ـ وصاف: طاعة
۴۰ـ وصاف:قلتم‌قلوبنا ۴۱ـ عددنا ۴۲ـ س: هول ۴۳ـ وصاف
+ ایکون من‌الموت فرارنا و علی‌الذل قرارنا الاساء ما تحکمون الفرار من‌الدنایا
لاالمنایا فهجوم لمنیه الدینا غایة المنیة ۴۴ـ پ: فسوراء؛ وصاف: سعیدا
۴۵ـ وصاف: شهیداً ۴۶ـ پ: لایوازیر ۴۷ـ متن نامه درتاریخ وصاف
پس ازآیهٔ «الا ان حزب‌الله هم الغالبون» بـا متن مـا تفاوت دارد. درکتاب مزبور
بجای آنچه پس از آیه قران آمده است مقداری مفصل‌ترعبارات دیگرهست که‌بخش
عمدهٔ آن‌تحقیر وتوهین کاتب‌نامهٔ‌هلاکوخان یعنی‌نصیرالدین‌طوسی است که بعیدنیست
یوسف اهل آن را نظر باحترام خواجهٔ طوس در متن خـویش نیاورده و بجای آن
عبارات فوق راگنجانیده است برای مقایسه رجوع شود به‌تاریخ وصاف، چاپ‌افست
رشدیه طهران ۱۳۳۸، ص ۴۵ و چاپ وین بهمت هـامر پورگشتال (*Hammer Purcstall*). ص۸۸–۸۷.

۵۱ـ من انشاء العلامه قدوة ارباب البراعة و اسوة[۱] اصحاب البلاغه[۲] افصح المتأخرین و اکمل المتقدمین حسام الملة والدین عبدالله الکوسوی الی واحد من السلاطین انارالله برهانه[۳] (فی المعذرة و النصایح)[۴]

پس

بندهٔ خالق، فرمان ده[۴] خلایق، پادشاه رحیم، سلطان کریم، شهریار[۱] عادل درویش نواز، نوشین[۱] روان[۱] سرافراز، پادشاه اعظم، خسرو ملك عجم، مالك النّواصی، حارس الادانی و الاقاصی، قاصم[۵] الجبابره، حاتم القیاصره خاتم الاکاسره، خلدالله ملکه و اجری فی بحرالمرادات فلکه را همواره رأی مبارك مورد الهامات ربّانی و مهبط تأییدات آسمانی باد، وامور ممالك را در قبضات آن تدبیرات صائب استقرار[۶]، و قضایای خافقین را بر وتیرهٔ اقتضای آن رأی ثاقب استمرار، وهمت والابراشادهٔ[۷] مبانی خیرات موقوف، ونهمت عالی بر تمهید قواعد[۸] مبرّات مصروف بالملك الرؤف.

چون مدت یك سال و کسری رفت تا نقص مافات[۹] را از آن طرف چیزی نرفت،

بیت

کس بر این در از برای حسن عهد

حلقه‌ای نگرفت و زنجیری نزد

در خاطر فاتر[۱] آمد که همانا و مبادا که به‌قول[۱۰] گروهی همّاز مشاء[۱۱] نمیم[۱] صفای چشمهٔ مودت را خاشاك کدورتی تیره گردانیده باشد و سعی قومی «همزة لمزة» که «یریدون لیطفؤا نورالله بافواههم» در شتات[۱۲] شمل جانبین پیوسته‌اند منجح افتاده، وهیهات،

بیت

(قول صاحب غرضان گوش مکن بهرخدا

یار ما باش که ما از دل و جان یار توایم)[۴]

بیت

ان الذین ترونهم اخوانکم   یشفی غلیل صدورهم ان تصرعوا[۱۳]

بیت

خاك پایت را بنفروشم به‌ملك هردو کون

این چنین نادان نیم آخر تو میدانی مرا

بحمدالله که امروز در بسیط غبرا صاحب عیار نقد تمیزمیان مغشوش ومعمول سبیکهٔ[۱۴] ضمیر انور و خاطر اشرف آن جناب می‌تواند بود، ومحك اختیار کمیّت اعتبار و کیفیت بازار هرجنس و نوع بدان حسن بصیرت[۱۵] و نقای سریرت منوط می‌دانند، (ع) : صراف محلت[۱۶] است و داند همه را، (ع) : لیس من‌الله بمستنکر، تا در هنگام بعداللتیا[۱۷] والّتی که کوکب المجدفی‌افق العلی[۱۸] طلعا، و ملطفهٔ منبی از معنی آن که

بیت

دلدار به کام گشت لله الحمد   کارم به‌نظام گشت لله الحمد

شعر

رسید و دیدهٔ مرمود را مکحل کرد

نهاد بر دل مجروح خسته صد مرهم

بیاض آن چو ضمیر موحدان روشن

سواد آن چو سر زلف دلبران پرخم

و خاطر مبارك از گوشه نشینان کوی فراموشی یاد آورد و گم کردگان بادیهٔ تنهائی را باز جست .

بیت

چه لطف بود که ناگاه رشحهٔ قلمت

حقوق خدمت ماعرضه کرد بر کرمت

کلبهٔ شیفتگان بیدای حیرت را طلب داشت، از عزلت جویان کنج خاموشی سخن گفت، «الحمدلله الذی اذهب عنا الحزن»

شعر

عیب جویانم حکایت پیش جانان گفته‌اند

تاچه مرغم کم سخن پیش سلیمان گفته‌اند

پیش از این گویند سعدی دوست می‌دارد ترا

بیش از آن من دوست می‌دارم که ایشان گفته‌اند

اما این معنی غریب نیست، البلاء موکل للانبیاء ثم للاولیاء ثم الامثل فالامثل، صورت حال این درویش خود طرز دیگر است.

بیت

اندر همه دشت خاوران خاری نیست

کش با من وروزگار من کاری نیست

ومثال این قصه[19] راه آورد وقت و تحفهٔ روزگار پیش[20] نهاد طالع وپس افکند حال اوست:

شعر

هر بلائی کز آسمان آید گرچه بردیگری قضا باشد

برزمین نارسیده می گوید خـانهٔ انـوری کجـا باشد
وغیر از این معنی دراین راه چشم نتوان داشت.

بیت

جنگ سلطانی است اینجا تیرباران چشم دار
آن عروسی‌هـا بود کانجا شکـر افشان کنند

(ع): زین تحفه دراین[21] راه‌بسی‌خواهدبود،واگرشمع‌شریف‌ازاین‌مزخرفات ممـوّه منحرف نیست چه باك.

بیت

با ما همه عالم اربه‌جنگ‌اند رواست
ما را زهمه جهان‌رضای‌تو بس است

این ضعیف دراین معرض[22] می گوید :«لاتثریب علیکم» عفی‌الله عن ذلك[23] الحدیث الذی جری، اللهم اغفرلقومی[24] فانهم لایعلمون،

بیت

بااین همه هم هیچ نمی‌یارم گفت
باشد که مگر بنده نوازی اینست

بیت

مرا بـا گازران ری چـه کـار است
کـه جـامه پاك شویند یـا نشویـند

وظیفهٔ درویش است[25] که پای در دامن وقت و سر در گریبان فقر[26] آرد و صفوف جمعیت حال را از کـدورت خواطر محافظت نماید. چون معهـود است که درطی دعوات که ارسال می‌یابد سطری از کلمات[27] موعظت آمیز و بندی نصیحت آسا مندرج باشد برمسامع علیه القا می کند که: ای[1] گزیدهٔ حق وپسندیدهٔ خلق بدان که:

بیت

علی قدر اهل العزم یأتی العزائم
و یأتی علی قدر الکرام المکارم

بیت

با یار نو[۲۸] از غم کهن باید گفت
با او به‌زبان اوسخن باید گفت

(ع): من گفتم‌واز گردن خود بیرون کردم.[۲۹] اگر چنانچه‌سعادت دارین‌وقرب منزلین می‌خواهی توقع که زاویهٔ عزلت اختیار کنی و معتکف کنج انزوا شوی. دیگر آن که اندوختهٔ آباء واجداد،

بیت

خلدالله دولته الباقی   قدس الله مهجه الماضی

در بازی، و موروث ومکتسب‌را باسرها بر اندازی. اما اگر آگاه شوی وخود را دریابی، (ع): یك نظر از توست و هزاران مراد، «والله روف بالعباد»، عدل سلطان خیرمن خصب الزمان. اگر ظاهر بشریت را بعد از اداء رواتب به‌حلیهٔ نصفت ونظر التفات آراسته داری و به‌نظر مرحمت درمظلومی نگری وبه‌کرشمهٔ‌التفات مرحومی محرومی را بنوازی، دست[۱] تعدی ظالمی ازدامن مظلومی کوتاه داری، از ربقهٔ متعدی رقبهٔ اسیری را خلاص دهی،

بیت

غمگنانرا ز غم رهانیدن   در مراعات خلق کوشیدن

عادت کنی، (ع): دولت آن دولت است و کار آن کار. لکن‌این معنی گاهی میسر شود که قدم ارادت برجادهٔ تمسك به‌اصحاب سنت و ارباب شریعت ثابت داری و روی اخلاص از طریقهٔ رشاد نگردانی، آئینهٔ صدق‌را به‌صیقل حسن عقیدت صفا دهی. اکنون موعظت بی‌طمع خریدارباش، چون‌خریدی

درکار باش.

بیت

گـر بنیوشـی زنـدهٔ جاویـد شوی

ورنـی دم ماست هـم بما باز آیـد

«قل لااسألکم علیه اجراً»، سخن بـی‌غرض بشنو ، اسمعوا و اطیعوا، چهرهٔ اسباب کامرانیت[۳۰] به‌غایت‌زیباست، رنگی[۳۱] از این معنی برو زن، و خوان شهریـاریت نیك آراسته است، نمکـی از بوی این حکـایت در او افکن. نسیمی می‌وزد، نفسی برآر. برقـی مـی‌درخشد، تشوقی بنمای، سماعـی[۳۲] مـی‌رود، خرقه[۳۳] در انـداز. ذوقـی مـی‌شود، لـذت گیر. تنسم[۳۴] صبحی می‌دمد، تبسمی کن. «کتاب انزلناه الیك مبارك لتخرج الناس من الظلمات الی النور، فالحمدلله الذی هدانا لهذا، وماکنا لنهتدی لولا أن هدانا الله». والصلوة علی سیدالبشر والمبعوث الی الاسود والاحمر والشفیع (لیوم المحشر)[۴] و عترته وصحبه ما طلعت الشمس والقمر.

۱ــ س: ــ ۲ــ پ: البراعة ۳ــ پ: + وثقل بالمبرات میزانه ۴ــ پ: ــ ۵ــ پ: قاسم ۶ــ پ: استوار ۷ــ پ: اسادة ؛ س:مسادات ۸ــ پ: قاعده ۹ــ پ: ملطفات ۱۰ــ س: بقبول ۱۱ــ س: مشاز ؛ پ: مشاءبه ۱۲ــ پ: شقات؛ س: شتات ۱۳ــ پ: تضرعوا ۱۴ــ پ: سکه ۱۵ــ پ: صورت ۱۶ــ پ: ممالك ۱۷ــ پ: بعدالشاد اللتی ۱۸ــ س: المجد ۱۹ــ پ: قضیة ۲۰ــ پ: و پیش نهاد ۲۱ــ پ: زین تحفه وین ۲۲ــ پ: در این معنی مرض ۲۳ــ پ: ذاك ۲۴ــ س: لاتأخذ قومی (اغفرلقومی در حاشیه نوشته شده است)؛ پ: اهد قومی ۲۵ــ پ: آنست ۲۶ــ پ: نقدا ۲۷ــ س: کمالات ۲۸ــ پ:کهن ۲۹ــ پ:کرد ۳۰ــ پ:کارست ۳۱ــ س: ریکی ۳۲ــ س:سماع ۳۳ــ س: وخرقه در اندازد ۳۴ــ س: تنسمی؛ پ: تبسمی.

۵۲ـمن انشاء سلطان المشایخ قدوة العلماء الراسخ خواجه[1] معین الدین الجامی الی الملك الاعظم مالك رقاب الامم تاج الدنیا والدین اسکندر الفراهی مشتکیاً عن عدم الالتقات الیه[2] انار الله برهانه و ثقل بالمبرات میزانه[3]

ص س پ

انی و ان لم احظ منك بکتبة رطب اللسان بذکر لطفك[4] مفصح

امسی علی نشر الثناء[5] مواظباً و علـی دعاء صالـح لـك اصبح

هرچند در مدت مفارقت و زمان مباعدت از جناب ایالت[6] مآب ملك اعظم، خلاصة[7] ملوك العجم، اعقل و اکمل حکام زمان، الفائق بالکمالات علی الاقران معین اولیاء الله الصالحین ، عضد سلاطین الاسلام و الخـواقین، تاج الحق والـدین، ادام الله دولته و عزتـه حیناً بعد حین و جعله واسطة سعـادة عباده[2] الصالحین[2] سیما[2] المخلصین[8] یاد داشتی، که مفرح قلوب و مفرج کروب باشد، نرسیده است و نسیمی، که رسول مشتاق و مروح روح غمزدگان فراق است، نوزیده و صبح صادق تفقدی، که سبب فتح و فتوح خاطر مجروح تواند بود، ندمیده ،

بیت

مکن یکبارگی ما را فراموش که همچون من نباشد دوستداری

فاما بموجب فحوای دلارای:

نظم[۹]

شیئی علـی وجـه البسیطة[۱۰] واحـد

فهـو المـراد و انت ذاك الـواحد

و قضیهٔ مرضیه: ان الله یحب الود القدیم، (ع): یك دم نمی رود که نـه در خاطر منی، (ع) حاشاك تخلو ساعة عن خاطری.

بیت

آن روز مبادا که کنم از تو فراموش

هرچند کـه روزی ز منت یـاد نیاید

لاجرم خدماتی که گرد ریا گرد آن نگشته باشد و دعـواتی که رخ بـه شبنم صفا شسته باشد و چون انفاس روح‌القدس مطهر و چون اخلاق آن خلاصهٔ ملوك آفاق معطر معروض می گرداند و می گوید:

بیت

چنان به‌مهر تو صافیست جان روشن من[۱۱]

کـه صبحـدم را بـا مهر آن صفا نبود

بیت

والله یجمـع بیننا فـی عیشـة رغـد

فـذاك اعظم حاجاتـی و او طـاری

در این روزها خبر رسانیدند که به‌مبارکی و طالع سعد عازم دارالملك هرات صانها الله عن الآفات شده‌اند، به‌دعای ایشان و این ابیات طنّان[۱۲] گشت:

شعر

فلازال محفوف الجناب مؤبداً　　بنصر عزیز لیس یخشی زواله

و دام له‌الاقبال حیث تـوجهت　　رکائبه او حیث حـط رحالـه

هرجا روی و آیی همراه تو سعادت　　هرجا نزول سازی اقبال یار غارت

ناگاه خبر واقعهٔ هائلهٔ پر غائله رسید، آه من حسرة علی الاحباب گفته شد، چون واقعه از آن صعب‌تر بود[2] که اطناب نماید براین بیت ختم کرده آمد[13]

بیت

مرهمی مرهمی که بردل من　　　زخم خون ریز روزگار آمد

چون ملك الخواص عزالدین تقریر خواهد کرد گفت (ع) : وکلت الی المحبوب امری کله. در دولت و اقبال بعنایت ذی‌الجلال[14]:

بیت

عمرت دراز باد و برین ختم شد سخن

بیرون نمی‌نهم ز ره اختصار پای

آمین رب‌العالمین وصلی‌الله‌علی‌محمد و آله اجمعین الطیبین[2] الطاهرین[2].

---

* پیش از شروع عنوان عبارت «تمت رسائل السلاطین بتأیید رب‌العالمین» درص‌وپ نوشته شده است بخلاف س که فاقد آن است. وجود این عبارت بی‌معنی بنظرمیرسد چه مخاطب مکتوب بالا، شماره ۵۲، نیز از امرا بوده است.

۱ــ س: من انشاء شیخ‌الاسلام قدوةالکبراء خلاصة العلماء فی‌الانام خواجه ...
۲ــ س:ــ　۳ــ ص:ــ　۴ــ ص: بلطفك　۵ــ ص: السماء　۶ــ س: حکومت　۷ــ س: خلاصهٔ اعاظم　۸ــ در ص مکرر است　۹ــ ص: نظم شعر　۱۰ــ س پ: بسیط　۱۱ــ س «من» را قلم زده است　۱۲ــ جای این کلمه در س سفید است　۱۳ــ س: ختم شد　۱۴ــ س: ذو.

۵۳ـ ایضاً من نتائج انفاسه الشریفه علی جریدة[1] الملك الاعظم مالك رقاب الامم جلال الملة[2] والدین الفراهی[3] اناراللہ برهانه و ثقل بالمبرات میزانه

س ب

درغرهٔ ربیع الاول سنهٔ خمسین[4] وسبعمائه درفصل نو بهار به‌اختیار یابه‌اضطرار به‌قصبهٔ اسفزار نزول افتاد. هرچند ازهار اشجار آن بقعه چون کلبهٔ عطار از[5] ریاحین مانند نافهٔ تاتار بود.

بیت

صحن بستان ز سبزه همچو بهشت

روی صحرا ز لاله همچو نگار

از نامساعدی[6] روزگار غدار ناسازگار ثمار آن ازهار بار خاطر افگار می‌گشت، و ریاحین آن گلبن خار دیدهٔ یار وفادار می‌شد[7]، و از سر یأس با خود این ترانه می‌سرائید:

بیت

صد پاره شد از باد هوا غنچهٔ دل

اینست گلی کز تو شکفتست مرا

شعر

غرست غروساً کنت ارجو لقاحها　　　و أمل یوماً ان یطیب جناتها

فان اثمرت لی غیر ما کنت آملاً   فلاذنب لی ان حنظلت نخلاتها

ناگاه به‌حکم: «ان لله فی‌ایام دهرکم نفحات» نسیم سعادتی از مهب غیب[۸] وزیدن گرفت و مخلصان را به‌صحبت[۹] باراحت ملک اعظم (مالك رقاب الامم)[۱۰] معنی الاصل حاتمی الکرم، به‌معنی کیمیای خاك آدم، جلال الدنیا[۱۱] والدین، صریح عنایة رب العالمین، معتقد اولیاء الله الصالحین ادام الله دولته و معدلته فی العز والتمکین انداخت.

بیت

زبـان دولتم امروز گفت یـاران را

که روزغم به‌سر آمد[۱۲] سپاس یزدانرا

از انواع تفقدات کریمانه[۱۳] و نگاه‌داشت بزرگانه مرهم مخلصان را مرهمی نهاد، و جراحات (نامیات از آن فراهم آمد، و دل را سکون و خاطر)[۳] را قراری‌داد، و از غایت تعجب باخود می گفت (ع): هنوز اندر جهان آزاد مردی است. چندروزی از غم[۱۴] زمان برآسود وغم هجران به‌شادی بدل گشت. تباشیر صبح سعادت که پیش رو آفتاب دولت است از مشرق اقبال طلوع کرد. فی‌الجمله چندان تلطف از خدمت او مشاهده افتاد (ع): که هندوستان رفت از یاد فیل، و درویش خرقه درنیل بینداخت واین بیت[۱] بر زبان راند[۱۵]:

بیت

چاکر ما کیقباد و بهمن و پرویز بـود

خادم ما چون جنید وشبلی وحلاج بود

حق علیم است، وکفی به شهیداً، که چنان با خدمتش انس و آرامشی و از حسن معیشتش آسایشی‌یافته و خاطربه‌مثابه‌ای[۱۶] بردوستی[۳] ایشان قرارگرفته که[۲] بهیچ باب (دل از آن برنمی‌توانم)[۱۷] گرفت. والحق جای هزار چندان

هست،

بیت

گر بر کنم دل از تو و بردارم از تو مهر

آن مهر بر که افکنم آن دل کجا برم

خدا داناست که بهیچ وقت وهیچ حال از خاطر مخلصان (غایب نیست)[18]، یقین کز آن طرف نیز همچنان[19] باشد.

بیت

پیش ما رسم[20] شکستن نبود عهد و وفارا

الله الله تو فراموش مکن جانب ما را

گران جانی مخلصان به‌انواع از حد گذشت، لاجرم بر این بیت اختصار کرد:

بیت

عمرت از آرزو زیادت باد کرمت طبع و لطف عادت باد

(بمحمد و آله خیارالعبادالعبّاد)[3]

۱- پ: - ۲- پ: الدولة والدنیا ۳- س: - ۴- پ: خمس ۵- پ: و ۶- س: نامساعدتی ۷- س: می باشد
۸- درمتن و حاشیهٔ س عبارت زیر که توضیح واژهٔ جنات مذکور در بیت عربی اول است دیده میشود: جنیت الثمرةاجنیتها جنی والجنی علی‌قول. ۹- پ: باصحبت
۱۰- پ: اعدل الملوك‌فی‌العجم‌عضدالسلاطین فی‌الامم ۱۱- پ: الدولةوالدنیا
۱۲- س: آید ۱۳- س: گرانمایه ۱۴- س: عمر ۱۵- پ: درزبان می‌راند ۱۶- این واژه درهیچ یك از دو نسخه روشن وخوانا نوشته نشده‌است س: بمتانه(؟) ؛ پ:یمشابه (؟) ۱۷- پ: ازآن دل برنمی‌تواند ۱۸- پ: غافل نخواهد بود ۱۹- پ: چنین ۲۰- س: عهد.

۵۴ـ ایضاً من نتائج انفاسه الشریفة الی الملکة المعظمة والبلقیسة المکرمة المسماة بسلطان خاتون وهی[1] منکوحة ملک الاسلام معزالدنیا والدین ابوالحسین محمد[1] کرت فی الاستشفاع و طلب النفاع[2]

س پ

هودج کبریاء مهد[3] اعلی برکاهل[4] بختیان فلک دوار در قطار لیل ونهـار بر دوام روزگار باد، و قرار عرش بلقیس عهد و زمان جز برپایه تخت سلیمان تخت نشین خسرو نشان مباد، و قدم آن زبدهٔ اعصار[5] و زبیدهٔ نیکوکار که به اخلاق حمیده و صفات گزیده[6] ونظر دوربین ورای رزین، «ان الله اصطفیك وطهرك و اصطفیك علی نساء العالمین» برحضرت سلطان سلاطین ایـده‌الله بالعز والتمکین[7] مبارك ومیمون و خجسته و همایون باد، وعنایت ذی‌الجلال در حال ومآل چون استقبال قرین حال آن نیکوخصال.

شعر

ترا بـادا به‌فضل لایـزالـی سعادت یـاور و اقبال عالـی
به‌رفعت برتراز مهری‌وماهی به‌عصمت در پناه ذوالجلالی
در ابیات عرب بیتی لطیفی موافق‌بودتضمین گشت‌حالی[8]
ولو کان النساء کما وجدنا لفضلنا[9] النساء علـی‌الرجـال
مبادادولت‌ازدرگاه[10] تودور مباد ایـام ازالطاف تــوخالی

چون حق جل ذکره ایشان را به‌صورت ومعنی آراسته است به‌حکم:

بیت

رد[۱۱] زکوةالحسن واعلم بانها کمثل زکوة المال ثم نصابها

نظر ازحال مخلصان محب[۱۲] باز نگیرد، وآنچه در وقت گنجد از شرایط قرابتی و دوستی بجای آورد، و خویشان درویش و درویشان خویشتن را مدد رسانیده[۱۳]، باشد که به‌موجب «ان الحسنات یذهبن السیآت» (ع): سلطان به‌روی خوب تو بخشد گناه ما. اگربی‌واسطهٔ غبار اغیارنقش موافق وصورت مطابق از رقعهٔ دهروآیینهٔ سپهر چهره‌گشاید در مقام وحدت که روح‌الامین (ع): درخلوت همدمان‌گران‌بار[۱۴] بود، لب برگوش[۱۵]شهریار نهاده‌لیکن به‌شرطی که گوشوار نداند.

بیت

می‌سازچنانچه‌نشنوند آوازت می سوزچنانچه برنیایدودت

زیادت ابرام ننمود، دولت وعظمت مخلد باد الی یوم المعاد.

۱ــ س: ــ ۲ــ س: + والانتفاع ۳ــ س: مهدح ۴ــ س: رگار
۵ــ پ: احصار ۶ــ پ:گزین ۷ــ پ: ــ ۸ــ س: مــوافق تضمین حال آمد ۹ــ پ:تضلت ۱۰ــ پ:ایوان ۱۱ــ س: داد ۱۲ــ پ: مخلصان و خویشان و درویش و درویشان خویش باز نگیرد ۱۳ــ «و خویشان... رسانیده» در نسخهٔ پ نیست یعنی قبلا نابجا آمده است ۱۴ــ پ: که ان ۱۵ــ پ: لب.

۵۵ـ ایضاً من نتائج انفاسه الشریفه مشتکیاً عن ابناءِ الزمان بعد عزله عن الوزارة الی اعدل[۱] الله سلاطین[۲] ملوك الدوران معزالدنیا والدین ابوالحسین محمدکرت انارالله برهانه وثقل بالمبرات میزانه[۱]

س پ

للهالامر من قبل ومن بعد

بیت

هرچه ازدلدارآید خوش بود   گرهمه دریای پرآتش بود

در شهور سنهٔ خمس وثلاثین و سبعمائه‌که ابوالمکارم معین الجامی احسن اللهالیه و غفرلوالدیه از تربت‌مقدسهٔ جام‌به‌دولتخانهٔ هرات صانها الله عن الآفات و المخافات[۳] آمد تمامت ارکان دولت و اعیان مملکت به اشارت حضرت سلطنت سر[۴] بر آستان فقیر ناتوان می‌نهادند و روزگار این ترانه می‌سرائید که (ع): سواد دیده بساط سم سمند تو باد، به‌مدد روح ژنده پیل حضرت اسب دولت در رقعهٔ مملکت جولان مـی‌نمود. گاه چون فرزین به‌دستوری شاه پای‌بردست وزارت وصدارت می‌نهاد وجهانیان رخ‌برآستان او می‌مالیدند، وگاه چون پیاده ازپیش روی در معرض بلاوعنا دست و پای می‌زد. عاقبةالامر(ع): سمند باد پای ازتك فروماند. منهی‌غیب[۵] به‌گوش‌او[۶] فرو خواند که ای بی‌انصاف.

بیت

انصاف توئی بلبل باغ ملکوت
با زاغ چگونه صحبت افتاد ترا

«اللهم انی اعوذ بك من سوء القضاء ودرك الشفاء[۷] و شماتة الاعداء» شك نیست که کذاب وحلاّف و جولاه[۸] ونداف چه لایق صحبت و قربت سیمرغ قاف عرفان باشند؟ طائفه‌ای ازخایفان[۹] نواب وحجاب، که (ع): دزد رانبود موافق ماهتاب، چگونه تحمل تاب آفتاب عالم تاب توانند؟
ماللتراب ورب الأرباب .

بیت

عرش است نشیمن تو شرمت ناید
کائی و مقیم خطهٔ خاك شوی

راستی به‌حکم«صلة الرحم تزیدفی‌العمر» خاطر رخصت نمیداد که‌باوجود چندین صحبت و قرابتی که ثابت است ترك تردد و تودد نماید. اما از ننگ پشیمانی[۱۰] و تخلیط و افترای قرابتان بل برادران برنفس شاق می‌آمد . «اللهم ارزقنی[۳] صبراً» می‌خواند و می گفت (ع): همین باشد سزای دوستداران؟ وقضیهٔ

شعر

ذوالعقل[۱۱] یشقی فی‌النعیم بعقله
و اخوالجهالة فی الشقاوة ینعم

(ع): درد من بردرد می افزود دوش، مع هذا هم دل رخصت[۳] نمیداد که نقصان ایشان در ضمیر گذراند و عزیمت تصمیم می‌یافت.

بیت

غمی چون کوه برجانم نهادی تو باقی‌مان که من بردم گرانی

بیت

کم رتبة قد نلتها بجلادة		وترکتهابخساسة الشرکاء

به‌اشارت‌واجازت حضرت حرکت به‌طرفی درحساب است چه:

بیت

شرمسارم‌زگرانجانی[۱۲]خود زانکه‌نماند

بر سرکوی تو افتاده‌تر ازمن دگری

اما به‌هرمقام که‌مقام نمایدبه‌حکم«اینما تولوا فثم وجه‌الله» جز به‌هوا وولای[۱۳] شما دم نزنم.

بیت

ذوق جفا و جور تو برمن حرام باد

گرمن به‌جز وفای تو کاری دگرکنم

بردست باد صبا[۱] که پیك بی‌دلان است این بیت نوشته می‌شود:

بیت

گرما نیرزیم ازدرش‌گردی توباری ای صبا

می گو سلام چشم[۱]ماآن توتیا را هرزمان

اشجار امیدوار ازنامساعدتی[۱۴] روزگار خار دیدهٔ یار وفادار شد. تخم‌هوس که‌کاشته بودیم برنداد.

بیت

صد پاره شد از باد هوا غنچهٔ دل

اینست گلی‌کز تو شکفتست مرا

بعد از صحبت چهل سال و قرابتی هفتاد ساله این قصه باید راند واین بیت باید خواند:

شعر

غرست غروساً کنت ارجو لقاحها   وأمل یـوماً ان یطیب جناتها

فان اثمرت لی غیر ما کنت آملاً[۱۵]   فلاذنب لی ان حنظلت نخلاتها

چون نصیب بی‌نصیب این بود چاره چیست[۱۶].

بیت

من از باغ تو گر برگی نیرزم   تو باری برخور از باغ جوانی

چون ضرورت شد عقلی که نیست فریاد[۱۷] بر آورد که صبر[۱۸] تاچند؟

بیت

کمتر از یاره نه‌ای ساعد معشوقی گیر

کمتر از شانه نه‌ای زلف نگاری به کف آر

بیت

وفی الأرض احباب وفیها منازل   فلاتبك من ذکری حبیب ومنزل

اللهم اجعل عاقبة امورنا[۱۹] الـی خیر ، اللهم انت المـوفق و المعین ، علیك توکلت وبك استعین، الحمدلـولیه والصلوة علـی نبیه محمد وآله و صحبه اجمعین.

۱ــ س: ــ   ۲ــ س: سلطان   ۳ــ پ: ــ   ۴ــ پ: سریر   ۵ــ س: + بی‌عیب   ۶ــ س: بگوش‌هوش   ۷ــ پ:التقاء   ۸ــ س:حایك(؟)   ۹ــ س: خاینان   ۱۰ــ پ: لئیمان   ۱۱ــ پ: ذوالفضـل   ۱۲ــ س: گران باری   ۱۳ــ پ: جز بهواداری شما   ۱۴ــ س: فافابحدقه (؟کـذا بجای «اشجار امیدوار از نامساعدتی» درنسخهٔ پ)   ۱۵ــ پ: الا   ۱۶ــ پ: نیست   ۱۷ــ س: فریادرس   ۱۸ــ س: خیز   ۱۹ــ پ: امرنا.

۵۶ـ من انشاء المولی الاعظم و النحریر الاعلم وجیه الملة والدین الغوری الی سلطان الملوك ملك شمس الدین محمد کرت انارالله برهانه وثقل بالمبرات میزانه

س پ

آداب کتاب در تصدیر مکاتبات و اصدار مفاوضات در چهار باب منحصر است:

اول ذکر ثنای مکتوب الیه[1]، دویم عرض دعای او، سیم شرح حال نویسنده که مجاری امور خود انهاء کند، چهارم بیان مطلوب خود و التماس اسعاف[2] به حاجتی که دارد. چون دعا[1] گوی مخلص را داعیه کتابتی به بندگی[3] خلد ملکه پیدا آمد خواست که بر رسم معهود ذکر القاب[4] همایون درقلم آرد و از مآثر و مفاخر خاندان مبارك شمه‌ای تقریر کند. اولی آن دید که بر ذکر شریف و اسم مبارك اکتفا و اقتصار نماید که نام او مطابق ذات است وذات او مستلزم کل کمالات.

بیت

محمدان تصف ادانی خلائقه   فیالها قصة فی شرحها طول

بیت

منصور نصر احمد گفتی بسنده[5] کن

کاندر جهان هر آنچه مدیح است گفته شد

واما فصل دعا: مقصود از دعا اجابت است و اجابت را علامت آن کـه از شوائب ریا و تکلف مبرا باشد. پس واجب آن کندکه آن[1] وظیفه‌رابه‌اوقات خلوات که مظان اجابت دعوات است، (ع): کـه آن زمان نبود در ره دعـا پرده ،گذاشته شود. وقسم سیوم که شرح احوال نویسنده وتقریر امور بنده را متضمن است این است که این مخلص را دراین سال شست تمام می‌شود. شکست بدو راه یافته، ضعف او قوت گرفته و قوت ضعف پذیرفته، وبه‌قید شیبت بسته شده ، و از استماع خبر «اکثر اعمار امتی من ستین الی سبعین» شکسته گشته،به‌ابتلای‌محمل اشغال و اثقال احمال فرو[6] مانده . نی پایی که بگریزد و نی دستی که در آویزد. دراین مدت چند سال گـذشته از ظلمات ظلم نوروز ونوروزی‌آن بدآموز[7] روی سعادت ندیده ، ویك‌لحظه به‌ذکری وفکری که کار[8] خاصهٔ این داعی بوده نرسیده . ناگاه فضل‌باری یاری کرد و توفیق رفیق گشت و به‌فر دولت روز افزون مخـدوم زاده اسلام مخلـص و فرزندانش را ازکام نهنـگ ناکامـی خلاص داد و منادی رحمت از عالـم غیب ندای براو[9] خواندکه :

«فقطع دابرالقوم الذین‌ظلموا (والحمدلله رب‌العالمین»)، وآن بیچارگان در جواب آن‌منادی[10] به‌شادی گفتند)[1]:«الحمدلله الذی‌اذهب‌عناالحزن انربنا لغفور شکور». حالیااحوال به‌خیرمقرون است، به‌اندك‌تکراری‌وتذکاری‌می‌پردازد[11] وبه‌دعوات[12] خیر آن‌خاندان مطهر، که‌مدی الاعصاروالأزمان‌پاینده و فزاینده باد، مشغول می‌باشد، والله عزسلطانه ولی‌الاجابة. فصل چهارم که نامه‌ها را بدان تمام‌کنند بیان التماس مطالب و مراعات است‌که ضعفا ازاقویااستمداد نمایند وناقص حالان ازکاملان جبرنقصانهای خود درخواست‌کنند. مخدوم خلد ملکه را معلوم است‌که سبب سکونت واقامت داعی‌دراین بلادبرحسب حسن تعهد ویمن تفقد آن‌مخدوم بوده ،وهرگاه‌کسری‌به حال داعی راه‌یافته

ونقصی در روزگار او متمکن شده جبران کسر و رفع آن نقص از آن درگاه بوده. توقع آنست که برعادت معهود گاهگاه به‌انعام سلامی وتشریف‌پرسشی وپیامی این بنده را مشرف‌گردانند، و اگرهفوتی و زلتی از او صادر شده و او نمی‌داند به‌لطف خویش‌گناهی که نیست[۱۳] عفـو کنند، و به‌کمال مکرمت تجاوز فرمایند و باسراشفاق واحسان قدیم طریقه «العوداحمد» را مسلوك[۱۴] دارند، موجب سعادت‌دنیی ومثمر دولت‌عقبی‌گردد، ان‌شاءالله وحده‌العزیز[۱۵] له‌الحمداولاً وآخراً وعلی رسوله الصلوة والتحیة ظاهراً وباطناً.

۱ــ س: ــ ۲ــ س: اشعاف ۳ــ س: عدلی ۴ــ س: القاست
۵ــ س: پسندیده ۶ــ س: ...گشت بـابتدای مجملا اسقال و اثقـال فرو مانده
۷ــ س: و نوروزی نوروز ۸ــ پ: ــ ۹ــ س: برایشان ۱۰ــ پ: مبادی ۱۱ــ س: می‌برده ۱۲ــ س: و از دعوات ۱۳ــ پ: هنست (کذا) ۱۴ــ س: ملوك ۱۵ــ س: انشاءالله تعالی.

۵۷ـمن انشاء شیخ‌الاسلام خواجه معین‌الدین الجامی الی‌الملک الاعظم‌ملک‌رقاب الامم‌مولانا[۲] معزالدنیاوالدین‌ابوالحسین محمدکرت اناراللّه برهانه وفیه نبذ شکایته و غرمه حکایة من الاسفزار الی مدینة هراة صانها اللّه عن المخافات [۳]

س پ

بیت

بقیت معز الدین قدراً و رفعة | معیناً لـدین اللّه رافعة القـدر

بیت

خداوندا ترا در کامرانـی | هزاران سال بـادا زندگانی[۴]

آفتاب دولت وسایهٔ مرحمت مخدوم‌ملک‌اسلام اعظم، قهرمان اکاسرةالعرب والعجم، اعدل سلاطین[۵] الزمان، مرجع‌خواقین الدوران، مربی ارباب‌العلم والتقی، مظهر[۶] کلمة اللّه العلیا،

شعر

ملک یری بین الانـام و بینه | فی‌القدرما بین‌الثریا والثری

ذوهمة[۷] کیوان دون مکانـه | لورامه[۸] البـدر المنیر تحیرا

معـزالحق والـدین ، غیـاث الاسلام و مغیث الـمسلمین تـابنـده و پاینده بـاد .

شعر

تا خال دلبران بود از لطف دلفریب

تا زلف شاهدان بود از حسن دلبری

تو برسریر جاه وشرف جاودان بمان

تو بر سپهر[۹] فتح وظفر تا ابد بپای

خادم دولتخواه و دعاگوی بی‌اشتباه، که در صبح وشام وظیفهٔ دعای دولت سلطان[۱۰] اسلام ورد زبان و حرز جان دارد، نیازمندانه خدماتی چون نسیم جنان[۱۱] روح پرور و مانند اخلاق خدایگان جهان روح‌گستر موجه و مودّا می‌گرداند، و از نفوس کاملهٔ ارواح مقدسه آباء کرام و اجداد عظام علیهم الرحمة من‌الملك‌العلام در یوزهٔ مزید کامرانی و فرمان روانی خلدالله‌سلطانه می‌نماید .

بیت

واین دعائی است که براوج فلك نارفته

کندش فیض الهی به‌قبول استقبال

پیش ازاین‌به‌چند روزعرضه داشتی از اسفزار به‌حضرت سلطان فلك اقتدار (ع): که بادتاابدازعمروجاه برخوردار، به‌عرض رسانیده بودی[۱۲]، وبعضی از شکر ایادی و خادم پروری که‌به‌تجدید فرموده بودند درضمن‌آن مدرج گردانیده وخودرا فرایادسلیمان‌عهدوزمان داده.خودبه‌حکم«المستحق‌محروم» چنان معلوم شدکه حسدهٔ‌لئام[۱۳] به‌عزعرض‌نرسانیده‌اند[۱۴].

بیت

من نامه نوشتم به کبوتر بسپردم

چه‌سود که‌بختم‌سوی‌قصرت نرسانید

خاطر بنده پریشان و فکر مشوش و ذهن سر گردان شد ، واین معنی ضمیمهٔ

سایر نامرادیها گشت.حالا دوسه کلمه از مافی‌الضمیر بنا برقضیهٔ:

بیت

تــا عمر عزیز من به‌پایان نرسد[۱۵]

هــر لحظه دعــای جانت از سرگیرم

برطبق[۱۶] نیاز نهاده، توقع و تصور چنان بود که بعداز مفارقت درازوهجران دیریاز جان‌گداز (ع): روی تو ببینم به‌هر روی که هست، و در گلستان وصال پادشاه و بارگاه عالم پناه، که مقبل شفاه‌صنادید[۱۷] عالم است، فــارغ‌البال و رافع‌الحال(ع): قضای عهدماضی‌راشبی‌دستی برافشانیم، خود از دستکاری سپهر دوار به‌دستیازی[۱۸] قضای‌فلك غدار تا این غایت درقصبهٔ[۱۹] اسفزارمقام افتاد.

بیت

به‌ذروهٔ فلکم می‌کشید دولت تــو

ولی قضا به‌میان‌رهم رها کرده است

بیت

والله ما اخترت الفراق وانما　　حکمت علــی بــذلك الایام

بیت

جهــان پناهــا داد من از فلــك بستان

که‌نیست‌بر‌تو‌ازین‌جنس‌کارهادشوار

انشاءالله که عماقریب به‌فرط‌عنایت حضرت خلدالله ملکه دیدهٔ ستم دیدهٔ فراق کشیده[۱] به کحل الجواهر تراب‌درگاه سلاطین پناه منور ومکحل گردد.

بیت

چه کار خواهم کردن فریضه‌تر به‌جهان

کــه خاك پای تو در دیده توتیا نکنم

هرچند ضعف بـر مزاج غالب گشته و صورت «واشتعل الرأس شیباً» روی نموده، معهذا چنان‌نیست که از اوخدمتی نیاید واز صحبت او ملالتی‌افزاید.

بیت

مرا اگر چه گرانم[۲۰] به‌نرخ‌نیك‌بخر

که‌جنس‌بنده‌متاعی‌است‌این‌زمان‌نایاب[۲۱]

اگر باز همای سعادت سایهٔ عنایت گستراند، و سیمرغ اقبال از مشرق امانی و آمال[۲۲] پروبال‌گشاید، وطاوس وصال در چمن مراد جلوه‌گری آغاز کند، وعنکبوت نساج به‌کارگاه‌قدیم باز رود، و غراب‌البین هجران چـون بوم سردرنقاب حجاب کشد،

بیت

از زلف دراز تو کمندی فکنم در گردن عمر رفته تا بازآید

اصبحت ایامه مستقبلات راجعات .

بیت

گر با تو شبی دست[۲۳] درآغوش توان‌کرد

بیداد تـو سهل است فراموش تـوان کرد

چه بعد از امتزاج آب وگل و اتحاد جان و دل و قرب منازل تفرق ابـدان صعب و مشکل می‌نماید . این مناجات پیر هرات[۲۴] است: الهی چون آتش فراق‌گماشتی[۲۵] باآتش دوزخ چه‌کار داشتی، (ع): کس سوخته را دوباره بریان نکند، آری «لعل‌الله یحدث بعد ذلك‌امراً».

بیت

ز لطف شاه هنوز این امید دارم و شاید

که صبحم‌ازشب‌تاریك‌وگل زخاربرآید

جرأت ازحد اعتدال تجاوز نمود،

بیت

هنوز قصهٔ هجران و سرگذشت فراق
بهسرنـرفت و بهپایان رسید طـومارم

عظمت و کامرانی و دولت دوجهانی جاودانی باد، بمحمد و عترته الامجاد والاتجاد[۲۶].

۱- پ: الملة والدین ۲- :پ - ۳- «وفیه... الخ» در نسخهٔ پ نیست و بجای آن «ثقل بالمبرات میزانه» هست ۴- پ:کامرانی ۵- پ: +ملوك ۶- س: مطهر ۷- س: دومه؛ پ: اوهمة ۸- س: وراه ۹- پ: سریر ۱۰- پ: + الاعظم ۱۱- پ: جان ۱۲- پ: بود ۱۳- س : حده لئام؛ پ: حسده قیام ۱۴- پ: رسانیدهاند ۱۵- پ: نرود ۱۶- پ: حلق ۱۷- پ: وصفا دیده ۱۸- پ: بدمساری ۱۹- پ: قبضه ۲۰- پ: واگرچه نیكگرانم ۲۱- پ:کمیاب ۲۲- پ: ازمشرق ایانیو امانی ۲۳-س: -۲۴-س:مر(کذا) ۲۵-س:داشتی ۲۶- درنسخهٔ س پایان نامه چنین است:... بادبمن لانبی بعده .

۵۸ـ من انشاء شیخ الاسلام صاحب الکشف و الالهام خواجه قطب الحق[1] و الدین یحیی الجامی[2] النیشابوری الی الملك الاعظم مالك رقاب الامم[2] غیاث الدنیا و الدین پیر علی کرت انار الله برهانه مشتکیاً عن عدم الالتفات[3]

س پ

شعر

تعـاشق روحـی روحه قبل خلقنا
و من بعد ماکنا نطافاً و فی المهد
و زاد کمـا زدنا فاصبـح نـامیاً
و کنـا اذا متنـا بمقتضـی العهد

به‌حکم سوابق تعارف میثاقـی و لواحق تعاهد تلاقی رابطـهٔ و داد و ضابطهٔ اتحاد این مخلص بی‌اشتباه را بـاحضرت حشمت پناه ملك اسلام، شهریـار نیکونام، محیی عظام مراسم العظام، خاتم الکرام[3] و حاتم الایام، مفخر سلاطین‌ـ الملوك، ملاذ[3] ارباب السیر و السلوك، غیاث الحـق و الـدنیا[2] و الدین، شمس الاسلام و المسلمین، عون الضعفا و المساکین،

شعر

محمد بن محمد کـه عـدل شامل او
قبول کـرد خراب جهان به‌معماری[4]

بمانیا[۵] تو و خصم تو دیر سال ولی
تو درسعادت و اقبال‌و خصم‌درخواری

ثابت بوده و خواهد بود. بیت

با عشق تو عهد جان ما میثاقی است
مائیم وغم عشق تو تاجان باقی است

پیوسته رشحات دیم شیم[۶] و قطرات رقم قدم قلم منشیان آن حرم کرم ریاض[۲] ضمیر این فقیر و حیاض خاطر این حقیر را معمور و مغمور[۲] می‌داشته‌اند. ناگاه[۷] بی‌شائبهٔ زلتی و سابقهٔ علتی آن راتبهٔ مألوفه و عارفهٔ معروفه را قطع فرمودند. در این مدت[۱] بعد از انهای چندین خدمت باتواتر ورود خدام‌بدین مقام به‌واسطهٔ ارقام اقلام یادی[۸] نفرمودند عظیم. غریب و عجیب نمود[۹].

شعر

چه شد ای‌دوست که ازما به جفا ببریدی
روی از این عاشق دیرینه بگردانیدی
چه جفا رفت وچه از ما به‌تو آورد کسی
که نپرسیم بدان گونه که می‌پرسیدی

در خاطر آن بود که برموجب قضیهٔ «الناس علی دین ملوکهم» زحمت مطالعهٔ[۳] کتابت از آن حضرت برداشته شود، که ابرام کم نمودن نوعی از خدمت است.

تاکنون که فرزندباجان‌پیوند ملک‌زاده اعظم، مالک‌ازمّة[۱۰] الجود والکرم، درة اصداف الأشراف، درة احداق الأخلاف، قرةعیون‌الملوك والسلاطین، شمس‌الدولة[۱۱] والدین‌محمد ابقاه‌الله تعالی[۲] فی‌ظل والده دهراً طویلاً، و فضله علی کثیر ممن خلقنا تفضیلاً بدین طرف تشریف فرمودند و محبان را

تفقدی و تعهدی نمود و گنج‌وار کنج خرابهٔ فقرا را معمور گردانید.

شعر

آمد بر من یار کـه مهمان خـواهی

گفتم که درآ اگر زمن‌جان‌خواهی[۱۲]

خندیـد و به‌طعنه[۱۳] گفت من میدانم[۱۴]

کاین‌یك‌دمه‌وصل‌من‌تو ارزان‌خواهی[۱۲]

بی‌مبالغه خاطر ازمجاورهٔ محاوره ومشاهدهٔ مشاهدهٔ[۳] او نه‌آن روح وراحت (دید (ع): کانرا بهمه عمر توان‌گفت وشنید)[۳].

بیت

صورت ازین لیطف‌ترسیرت ازین نظیف‌تر

صحبت‌ازین‌شریفتر وصف‌تو چون کند کسی

غباری و باری و وحشتی و انکاری که از فراموشی خدام آن جناب محترم برخاطر فاتر بود به‌لطف‌خوش ولفظ دلـکش برخاست، (ع): صوفـی چو لفظش‌بشنود دیگرنگویدماجرا، وایـن قطعه[۱۵] بنابرفحوای نظم (ع): سلطان توئی کسی‌به‌تظلم‌کجا رود، انهاء رفت:

بیت

گر از جفای تو روزی دلم بیازارد

کمند شوق‌تو بازش به‌عنف بازآرد

بیت

احوال حـواله زبان ایشان گشت

حکمت‌شنیدن‌از لب‌لقمان صواب‌تر

انشاءالله که‌ازتقصیرهای گذشته شکوه‌نفرمایند، (ع): آن‌کز کرم ولطف‌تو آید آن‌کن. امیدوارم‌که به‌دولتهای عظیم برسدو آن‌خاندان را فرزندخلف‌باشد.

دیرگاه درظل وپناه آن سایهٔ حضرت آله مربی اهل‌انتباه ومقوی[۱۶] اصحاب حشمت وجاه باد، بمحمد وآله الامجاد الانجاد.

۱- پ: والملة ۲- پ: - ۳- س: - ۴- س: بعماری ۵- س: بمان ۶- س: شبنم ۷- س:گاه ۸- س: یاری ۹- س: نمودم ۱۰- س: رمز ۱۱- پ: الملة ۱۲- س: می‌خواهی ۱۳- پ:بلطف ۱۴- پ: دانستم ۱۵- پ: نثر ۱۶- س: تقوی.

۵۹ـ ایضاً من نتائج انفاسه الشریفه قدس سره[۱] الی واحد من الملوك[۲]

س پ

هــوالحاکــم[۳]

سلامت کنم زانکه‌در خاطری گرازچشم دوری به‌دل حاضری[۴]

ایاغایب ازچشم وحاضر به‌دل سـلام علـی الغـایب الحـاضر

حضرت ملکی افتخار فلکی اقتدار، شمس رفعت، عیان نسبت، مظهر فیضان انوار فرمان «ان‌الله یأمر بالعدل والاحسان» ومظهر آثار اسرار «فاحکم بین الناس بالحق ولاتتبع الهوی فیضلك عن سبیل الله» باد، وتوفیق اقتـدار آباء واجداد در رعایت[۵] قوانین صلاح و سداد و انفـاق طراد و تـلاد[۶] بررعایا و عباد و عمارت بقاع[۷] وبلاد و احیای مراسم دین‌وداد روز افزون، «جزاءً بماکانوا یعملون» . این دعـا از نیسابور[۸] مسطـور است ، «ولیتنی کنت سطراً فی مطاو یها». خاطر بی‌قرار همچنان بر سرعهد و قرار است و گوش هوش بر استماع اخبار سار[۹] صحت ذات بزرگوار و مزید انتباه واقتدارآن (استظهار سلاطین روزگار بردریچهٔ انتظار. چون)[۳] خدمت شیخ‌الاسلام الاعظم، بحر اصناف الحکم ، بقیة اماجد مشایخ‌العالم، متبرك اماثل الملوك والسلاطین، اسوة ارباب المعرفة والیقین، لازال نور حدقة الانسان ونور حدیقة العرفان مصوناً فی‌السفر والحضر عن‌نوائب‌الزمان و طوارق الحـدثان، متوجه آن صوب بود (ع): خرم ولایتی که توآنجا گـذرکنی، و ازین فقیر نیز کتب

دعائی بدان حضرت اقتراح نمود، بدین قدر خود را برضمیر منیر و خاطر خطیر آن ملك ملك قدریاد داده شد. والسلام علی من اتبع الهدی ولله الاخرة والاولی.

۱- پ: قدس‌الله روحه‌العزیز ۲- پ: + انارالله برهانه ۳- س: -
۴- س: خاطری ۵- س: غایة ۶- س: ملاد ۷- س: بقا ۸- س: سنان ۹- پ: ساز.

۶۰ـ من انشاء المولی الاعظم استادالائمة فی العالم سعدالملة والدین التفتازانی الی سلطان الملوك معزالدین ابوالحسین[۱] محمدکرت انارالله برهانه[۲]

ص س پ

بقیت مدی الدنیا[۳] وملکك راسخ وظلك ممدود و بابك عامر[۴]

یرد سناك البدر والبدر[۵] زاهر ویعفو نداك البحر والبحر[۶] زاخر

آفتاب بسطت سلطنت حضرت آسمان رفعت شاهنشاه اسلام مالك رقاب الانام، دافع ثوابت بوایت[۷] نوایب الایام، حافظ ممالك الشرق بغرب الصمصام، مطلع انوار الامن والامان، مظهر آثار العدل والاحسان، حامی عباد العباد وماحی عناد العناد، (ع): آفتاب دین ودولت آسمان عدل وداد باسط بساط المعدلة[۸] والانصاف، ناشر لواء المرحمة والاسعاف، معوان الملوك والسلاطین، غوث الاسلام ومغیث المسلمین، (عون الضعفاء والمساکین) المؤید بالأید المتین والفتح المبین،

شعر

لازال فی عزة قعساء[۹] راسیة ماطاف حول فناء البیت زوار

تا انقضای ادوار ازمشرق اقبال وعظمت وجلال تابنده، وظل وارف رأفت ومعدلت آن ملجاء وملاذ ملك و ملت تاغایت امکان و انقطاع سلاسل دوران برمفارق جهانیان پاینده، و میامن عنایت والطاف بی نهایت آن آیت

فتح و نصرت وسایهٔحضرت عزت علی‌وفق سالف‌الایام[10] وطبق سائرالانام[11] مدی‌الشهور والاعوام باینده، و متعطشان بوادی حرمـان ومتحیران نـوادی هجران آستان سعادت آشیان سدره نشان فتنه‌نشان‌را، که منبع زلال‌آمال[12] نوع انسان ومشرب مسرت وارتیاح ایشان است، علی مرّالدهور والازمـان وکرّالعصر والاوان‌پاینده بالنبی وآله.

این‌عریضهٔ ضراعت واخلاص وذریعهٔعبودیت واختصاص‌ازدارالملك گلستان مبنی برغرض عرض عبودیات ومنبی ازاذکار اذکار مرفوع میگردد، و بروروداخبار سار به‌وفور وفود[13] الطاف کردگار شکرحضرت پروردگار به‌تقدیم می‌رساند[14]ومی‌گوید: بیت

این حسرتم نگرکه درین وقت روی من

از خاك آستانهٔ شاه جهان جـداست

هرچندبه‌میامن فضل الهی ومراحم وعواطف شهنشاهی نسیم اقبال و شادمانی متنسم وغنچهٔ آمال وامانی متبسم است اما[2](ع): بی‌روی تو بلبلان گلستان چه‌کنند؟ لاجرم زائردولت اعنی طائرهمت بندهٔ مخدوم از قفص تن وقالب بدن صدای ندای: بیت

مرا هوای گلستان دگر نمی‌باید که‌کارمن زگل‌ولاله برنمی‌آید

دراطباق آفاق افکند، و به‌نوای‌نغمهٔ (ع): مرا که روی تـو باید بهـ‌گلستان چه‌کنم، درپرواز آمد. (ع): حبّذا مرغ‌که آخـرپروبالی دارد. نـه به‌کثرت زر وسیم‌التفات نمود ونه‌به‌صحبت یار وندیم، «والله یـهدی من یشاء الی صراط مستقیم».

احوال‌این کمینه‌هرآینه به‌عرض‌رساند، خدای‌ازسرّآگاه‌است وبرسر گواه‌که این‌بنده را درحرکت ومقام این‌دیارزمام اختیار دردست‌نبود، (ع). والحالة هذه همانست‌که بود، عزیمت حجاز تصمیم ودرسینه آرام یافته ، و

پرتو سعادت اعراض (ازاغـراض اربـاب اَعـراض)[۵] بر زمین دل تافته، امید می‌دارد که دعای دولت قاهره درحضرت کعبهٔ باهره ومنی ومروه[۱۵] ظاهـره وروضهٔ مقدسهٔ طاهره به‌ادا رساند[۱۶]. مقر ومستقر بعدازقدس وشام برقبة‌الاسلام مقرر گرداند، (ع): هم خاك آستانت كان منزل قدیم است. طراوت دوحـهٔ اقبال وسلطنت ازآفت ذبول وانقلاب مصون ومحروس بالملك القدوس.

۱ــ س: الی الملك الاعظم مالك رقاب الامم ابوالحسین ۲ــ ص: ــ ۳ــ س: الدهر ۴ــ پ: عیسامـر ۵ــ پ: ــ ۶ــ ب: الفجر ۷ــ س: ــ ۸ــ پ: العدل ۹ــ س: عما ۱۰ــ ص‌وپ: انام ۱۱ــ س: الایام ۱۲ــ س: مآل ۱۳ــ پ: وقود ۱۴ــ س: رسانیده می‌گوید ۱۵ــ س: +وصفا؛ ظاهره وطاهره نیزدراین نسخه هردو بی‌علامت‌تأنیث عربی آورده شده است ۱۶ــ س: می‌رسانید.

۶۱ـ من انشاء شیخ‌الاسلام خواجه معین‌الدین‌الجامی الی‌الملک‌الاعظم (مالک رقاب‌الامم)[۱] معزالدنیا والدین ابوالحسین محمدکرت (انارالله برهانه وثقل بالمبرات میزانه)[۱] فی‌الاستجازه الی زیارت بیت‌الله‌الحرام و مدینة نبیه[۲] علیه الصلوة[۳] والسلام.

س‌پ

بسم‌الله‌الرحمن الرحیم. والله یقول‌الحق وهو یهدی‌السبیل، هوالله‌الذی لااله الاهو،

شعر

بقیت مدی‌الدنیا وصدرک کعبة　　تطوف الاعالی حولها والاسافل

تا به‌سوی کعبه‌باشد[۴] روی‌خلق　　حضرت تو کعبهٔ مقصود باد

تاقدوسیان قبهٔ‌افلاک وساکنان کرهٔ خاک احرام کعبهٔ بااحترام بندند ومجاوران صومعهٔ ملکوت وصوفیان صفهٔ‌جبروت به‌دل‌وجان عازم زیارت خواجهٔ هردو جهان شوند ساحت بارگاه عالم پناه وفضای جوسق باعز و جاه حضرت سلطان اسلام، مالک‌رقاب‌الانام، معزالحق والدین[۱] خلدالله‌سلطانه علی‌العالمین قبلهٔ اقبال وکعبهٔ آمال ملوک واقیال ومطاف‌الطاف ربانی وبوسه جای قاصی ودانی باد[۵].

بیت

باقی به‌دوامی که‌در آحاد سنینش

ساعات شمارند الوف دوران را

خادم‌فقیر و داعی حقیر، شعر

اهدی‌الیك سلام‌الله ما صرخت علی‌الغصون حمامات[۶] باسحار

ومـا اطـافت ببیت‌اللهزائـــرة لــه طوائف حجــاج و عمار

بعدازعرض خدمات‌نیازمندانه ودعوات صادقانه بررأی‌جهان‌آرای که (ع): یك‌ذره زنورش آفتابست، می‌نماید که مدتی‌است مدید تاهادی عنایات لم‌یزلی وداعی معجزات حبیبی وحادی[۷]مقامات خلیلی، که قافله سالار زوار وسرور سرای[۸] مجردان خوش رفتار وقائد زمام اخیار و ابرارند، غنای‌خدا و نـدای صدای «واذن فی‌الناس بالحج یأتوك رجالاً وعلی‌کل ضامر یأتین من کل فجّ عمیق» به‌سمع جمع عاشقان و گـوش هوش عاقلان می‌رسانند، وصاحب سرحضرت ملك قدم‌ازغایت لطف وکرم نص «ثُم لیقضوا تفثهم و لیوفوا نذورهم ولیطوفوا بالبیت‌العتیق» برجهانیان عمومـاً و بـراین بندهٔ مسکین خصوصاً می‌خـواند، وآیت «انّ اوّل بیت وضع للنّاس للّذی ببکّه مبارکاً وهدی للعالمین» (ع): کعبه بایاد منت[۹] جام مدام می‌دهــد، وفرمانده «لاتشدّواالرّحال[۱]الا الی ثلثه مساجد: مسجدالحرام ومسجدالاقصی و مسجدی هذا» خبر[۱۰]معتبر «الحاج والمعتمر[۱۱] وفدالله یعطیهم ما سألوا و یجیب دعواتهم ویخلف نفقاتهم» بـرصفحـهٔ جـان ره روان چـالاك ثبت می‌فرماید.

چند[۱۲] واقعه، که[۱]خدا آگـاه است دیده شده بود، کـه دلیل التفات حضرت‌خواجه علیه‌السلام به‌حال این‌بیچارهٔ مستهام می‌نمود.

شعر

مـرا مبشراقبال بامـداد بگاه

نویـد عاطفت آورد ازآستانـهٔ شاه

چه گفت؟گفت چورویت به کعبهٔ کرم‌است

نیازعرض کن‌وحاجتی که‌هست بخواه

بیت

انلنی الهی[۱۳] ما رجوت بحبهم وبدل خطیآتی بهم حسنات

لاجرم بندهٔ گناهکار ضایع روزگار را ، ارشده‌الله الی خیرما یتمناه واسعده فی‌امور دینه ودنیاه، کرّت دیگر سلسلهٔ شوق «فاذا افضتم من عرفات‌فاذکروا الله‌عندالمشعر[۱۴] الحرام»درحرکت آمد،وداعیهٔ «فاذا قضیتم‌مناسککم‌فاذکروا الله کذکرکم آباء کم[۱] اواشدّذکراً» دراهتزاز آورد، وجواب[۱۵] معبود ازسؤال داود[۱۶] که خواجه علیه‌الصلوة و السلام فرمود «الهی ماحقّ[۱۷] عبادك علیك اذهم رأوك[۱۸] فی بیتك فانّ[۵] لکلّ زائرعلی‌المرور حقاً، قال یا داود فان‌لهم علیّ ان اعافیهم فی‌دنیاهم واغفرلهم اذالقیتم» متضمن سعادت دنیا و دین وبشارت رؤیت[۱۹] رب‌العالمین بود[۲۰].

بیت

عشق جانانم زشهر آواره کرد جامهٔ صبرم زغم صدپاره کرد

بیت

شوقی‌الی وجهك‌المیمون‌غرته شوق‌الحجیج[۲۱] لبیت‌الله والحرم

بیت

احرام‌گرفتن‌وبه‌روی[۲۲] توخوش است

لبیك زدن برسرکوی توخوش‌است

بنابرآن واجازت سلطان اهل عرفان[۲۳] بندهٔ مجرم محرم درطریق[۲۴] صفا احرام گرفته، وازموقف حرمان عازم بیابان جفا گشته، واسباب تجمل در گوشهٔ تحمل‌گذاشته، وتوشهٔ توکل برناقهٔ بادپای قناعت بسته‌بل‌بر بیسراك[۲۵] کوه پیکر صبرنهاده، و ازنجف آشنائی برسرعقبةالشیطان خودنمائی زده

وتحف زاد راه بینوائی برگرفته. بیت

وادی عشق توراهی است نگاراکه درو

توشه جزدرد دل وخون[۲۶] جگر نیست مرا

چه بی‌تجرع کأس بلا وقطع‌فیافی وبیدابه‌خانهٔ خدا نتوان رسید، «لم‌تکونوا بالغیه الاّ بشقّ‌الانفس». بیت

سعدیا کنگرهٔ وصل بلند است توتا

پای بر سر ننهی دست بدانجا نرسد

مع‌ذلك کله فرمان «واتمّوا الحج والعمرة» از راه صورت و معنی درگوش جان‌کشیده، شعر

حجی‌الیك و رسم دارك کعبتی	ولدیك سعیی والطواف وعمرتی
ولباس احرامی‌التجرد عن هوی	الاهواك وعند بابك و قفتی

شعر

قبلهٔ اهل صفا روی تو بس	کعبهٔ صاحب دلان کوی تو بس
هرکسی در قبله‌ای آورده روی	عاشقان را روی درروی تو بس

بعدازاین عنان عزیمت برین صوب صواب معطوف باید داشت، ومرغ‌بلند پرواز همت درهوای آن فضا طیرانی داد، ومردم دیدهٔ بینائی را درغرقاب عبرات حسرات آشنا گردانید، تادل عارف در عرفات[۲۷] معرفت حضرت جلت لبیك اخلاصی تواند زد، ودرحرم‌کرم طوافی تواند نمود، وحجر و ملتزم راعاشق‌وار درکنار تواند گرفت، وبه‌تقبیل حجرو رکن اسحم‌مشرف تواندشد، باشدکه به‌بخت جوان درزمان شیب ازباب بنی شیبه‌به‌طریق صفا سعی تواند نمود، که موصل بمنی منی وعین‌الحیوة زمزم وفا ومنخرط در سلك ساعیان مروه وصفا باشد، «کنّانری‌الله فی‌الطّواف».

بیت

گر دررسم به‌نور تجلی عجب مدار سختی راه[28] وادی ایمن کشیده‌ایم

به‌امید خاك‌بوس آستانهٔ پرورد گارودریافت[29] عتبهٔ عالیهٔ نبی مختار علیه سلام الله الملك الغفار،

شعر

یوماً بجروی[30] و یوماً بالعتیق وبالعذیب یوماً[5] ویوماً بالخلیصاء

(وتارةتنحی[31] نجداً و آونة[32] شعب العقیق وطوراً قصر[33] تیماء)[1]

بیت

گفتم که کجا جویمت ای‌مه گفتا هرروز به‌منزلی و هرشب جائـی

جمع گردانید[34].

بیت

احجـاج بیت‌الله فی‌ایّ هودج و فی ایّ خدر من خدورکم قلبی

درطلب دل‌منزل به‌منزل (ع): «می‌رود بی‌سروپا تا به‌کجا می‌افتد». اگردرراه خانهٔ‌خدا[1] زحمتی فقیر دولتخواه را برسد «فقد وقع اجره‌علی‌الله»، نی نـی (ع): امیدوار چنانم که‌کار بسته برآیـد، ودری از سعادت بـرروی بندگان بگشایدوبه‌حکم (ع): کس برتو زیان نکرد و مـاهـم نکنیم، «فـافـوز فـوزاً عظیماً». دعاونیاز «رب‌اجعل هذا بـلـداً آمـناً» بازی نیست، واجابت بشارت[35] «ومن دخـلـه‌کان آمـناً» مجازی نی. اما امید جز به‌شفاعت‌حضرت خـواجـه نیست.

بیت

لیت شعری ولیت لیس بمجد هـل‌لانصا بنـا منـاخ بنجد

بیت

مروصل ترا هزار صاحب هـوس است

تا خود به‌وصال تو کرادست رس است

بیت

باشد کــه نوالهای از آن خوان کرم

(شاید کــه)[5] پیالهای از آن جــام نعم

بهبرکت «وکان ابوهما صالحاً» بهمعینجامی جانی[36] رسد.

بیت

ذهاباً ذهاباً یا عصاة[37] لاحمد   ولوذوا به مما جری وتعوذوا[38]

باکثرت خطایا وشدت بلایا بهحصهٔ «لك المرباع منها والصفایا».

بیت

زخلق تو دارم طمع مرحبائی   ز لطف تو دارم امید دعائی

یقین آنکه جاذبهٔ روح پاك خواجه علیهالصلوة والسلام راه[5] طیبهٔ طیبه مفتوح گردانــد، وصبح سعادتما از افق («انی لاجدنفس الرّحمن من جانب الیمن» ساطع شود،وآفتاب)[5] اقبال ازمشرق کرامت طالع گردد، وفرمان «وسارعوا الی مغفرة من ربکم» بهتوفیق «وعجّلت الیك رب لترضی» جمع آید،ودماغ جان را ازبوی[1] خاك پاك آن صاحب جاه «لولاك لمّا خلقت الافلاك» معطر گرداند.

بیت

بــریــاء طــابت طیبة ونسیمها   فماالمسك والکافور ریاه اطیب

شعر

آن روز صبح ما چهمبارك دمیده بود

کان شاه را بهدلشدگان دل کشیدهبــود

آن سرو بود یــا گل یا باغ یــا بهار

یا قطرهای ز ابر بهاری چکیده بود؟

«من زارنی بعد موتی فکانّما زارنی فیحیاتی» جان است ، و «مامن احدٍ من امّتی له سعة لمیزرنی فلیس له عذر» نشان.

شعر

تمام‌الحج ان یقفوا[۳۹] المطایـا علـی لیلی ویقر[۳۹] ئها‌السلاما
فـان حجوا ولم یقفوا بلیلـی فلست[۴۰] اری‌بحجهم[۴۱] تماما

شعر

تشنگان بادیـه باسعی در راه صفـا
ازغبار خاك پایت آب‌کوثر یافتند[۴۲]
کس نبد درقافلهٔ محتاج شمع آفتاب
دیده‌ها چون ازرخ‌خوبت منور یافتند[۴۱]

اگرجاذبهٔ حضرت رسالت کـه «جذبـه من‌جذبـات الحقّ تـوازی عمل‌الثقـلین» اشارت بدان است دلیل مرد آگاه گردد ،

بیت

از ره بادیه رفتن چه‌گشاید کـه‌کسی
درحرم طوف کندخواجه محرم[۴۲] نشود

اگربنده نه از اخیاراست اما عاصی وطفیلی را نیز درآن حضرت بار است. هرچند مهمان لئیم باشد کریم نظری به‌حال او کند وبی‌حصول مقصود ازدر خویش بازنگرداند.

بیت

امرعلی واد الأراك تعللا[۴۳] لعلی فـی‌واد الأراك اراك

بیت

درکعبه معین‌گرنبود یارومعینت رکن‌وحجروبحر[۴۴]کم ازلات‌گرفتیم

و روی عزیمت به‌درگاه شفیع‌امت آورد،

بیت

اذا ماقفلنا[۴۵] نحونجـد واهلـه فحسبی من‌الدنیا قفولی[۴۶] الـی نجد

وپیشانی برخاك پاك عنبر (بوی مشك[۱]) ناك نهاده‌وزمزمهٔ:

شعر

یاخیرمن دفنت بالقاع اعظمه[۴۷] فطاب[۴۸] من طیبتن القاع والاکم
نفسی الفداء لترب انت ساکنه فیه الوفاء وفیه الجود والکرم

سرائیدن گرفت. شعر

بوی نسیم روضهٔ فردوس می‌دمد
یا بوی خاك روضهٔ پرنور مصطفی
خاك مدینه برقدمت بوسه داده است
دردیده میکشم[۴۹] من از آن روچو توتیا

بیت

نهایة آمالی لقاءك[۵۰] ثانیاً فیالیت شعری هل[۵۱] یساعدنی[۵۲] الدهر

الکلام فی هذا الباب طویل، سخن بسیار است، ازخواندن آن ایشان راملالت ومارا خجالت حاصل آید. پدران وبرادران و[۱]همزادان همه جوان رفتند و عمر به‌هفتاد نزدیك است. بیت

عشق‌بازی وهوس نوبت خودداشت کنون
وقت آن است که دل با سرایمان گردد

عزیمت آن تصمیم یافته که اگرتوفیق رفیق گرددصباح پیری‌را به‌شام انبیا رساند، «الی الارض المقدسة التی بارکنا حوله لنریه من آیاتنا».

همت عالی بازدارند که ازاین خاکدان[۵۳] رسوای بی‌وفا با بدرقهٔ ایمان واسلام به‌سلامت به‌عرف دارالسلام رسیم، انشاءالله عمر باشد.

شعر

در خانهٔ خدا و به‌بالین مصطفی
گویم دعای شاه و نمایم ولای شاه
پذرفتم ازخدای که ازبهرشاه را[۵۴]
خواهم مزید دولت وعمر ازبرای شاه

«انّ هذه تذکرة فمن‌شاء اتّخذ الی‌ربه سبیلاً». سالها بسیار و قرنها دردولت وکامرانی بی‌شمار، بیت

جنابك للاقبال اعظم قبلة و بابك للآمال اکرم کعبة

آمین رب‌العالمین بحرمة محمد و آله‌الطیبین‌الطاهرین.

۱ـ پ: ـ ۲ـ پ: محمد ۳ـ پ: افضل‌السلام ۴ـ س: بود
۵ـ س: ـ ۶ـ پ: عامات ۷ـ پ: جادی ۸ـ پ: و سر دوسرای
۹ـ پ: مست ۱۰ـ س: خیرا ۱۱ـ پ: المغنم ۱۲ـ س: چنانکه
چند ۱۳ـ پ: الهی انلنی ۱۴ـ س: المسجد ۱۵ـ س: چون
۱۶ـ س پ: دارد ۱۷ـ س: الهی بحق ۱۸ـ س: رواءك ۱۹ـ
س: اولب ۲۰ـ پ:است ۲۱ـ س: الجحیم ۲۲ـس:گرفتن بروی
۲۳ـ س: عرف ۲۴ـ پ: وطریق ۲۵ـ پ: سرپاك؛ س: میراك
۲۶ـ پ: جزدردل پرخون ۲۷ـ پ: وغرقاب ۲۸ـ س: ز ۲۹ـ
س: درماقه (کذا) ۳۰ـ پ: بحرذی ۳۱ـ تنجی ۳۲ـ واوانه
۳۳ـ وقصر ۳۴ـ س: گرداند ۳۵ـ پ: وبشارت ۳۶ـ س: +عصاة
پ: جانی وجامی ۳۷ـ س: باعطاة ۳۸ـ پ: تعوذرا ۳۹ـ پ:
تقفوا... تقرئها ۴۰ـ س: فلیس ۴۱ـ پ: یافته ۴۲ـ پ: ومحرم
۴۳ـ س: تعلا ۴۴ـ س (درحاشیه): جحر ۴۵ـ س: قبلنا ۴۶ـ
س: نقولی ۴۷ـ پ: اعظمت ۴۸ـ پ: خطاب ۴۹ـ پ: میکشیم
ازآن رو ۵۰ـ س: القاءك ۵۱ـ س: هذا ۵۲ـ پ: یساعدفی
۵۳ـ س: + که ۵۴ـ س: که بهرشاه را من.

۶۲ـ ایضاً من نتائج انفاسه الشریفه[۱] الی حضرته العالیه (الملکیه المعزیه)[۲] فی المطایبه مشتکیا عن بعض ارکان دولته و مستغیثاً عن حضرته انارالله برهانه

ص‌س‌پ

ای جهان بخشی که پیش همتت — حاصل دریا محقر کرده‌اند
خاك پایت شهریاران جهان — نورچشم و تاج افسر کرده‌اند
چون تو گشتی وارث ملك کیان — عز و جاهت صد چو سنجر کرده‌اند
پایهٔ قدر تو را کروبیان — برفراز چرخ اخضر کرده‌اند
خاك درگاهت مشام اهل دل — از تفاخر عود و عنبر کرده‌اند
قصه‌ای بشنو به‌تجدید از رهی — گرچه این معنی مکرر کرده‌اند
صاحب عادل که پیش رای او — طعنه برخورشید انور کرده‌اند
وآن دگر دستور عالم کز هنر — نظم و نثرش زیب دفتر[۳] کرده‌اند
شادی و اقبال ایشان بر مزید — آنچه با نساج سر خر کرده‌اند
چون روا باشد زجور حابکی[۴] — اهل دانش خاك بر سر کرده‌اند

جامهٔ اطلس سپهر باطراز ماه و مهر و بساط نشاط[۵] بارگاه عالم پناه مخدوم همگنان (سلطان سلاطین[۶] عهد و زمان)[۲] باد.

بر رأی عالم آرای، که (ع): یك ذره ز نورش آفتابست، انهاء می کند که:

بیت

وما الحابك الملعون من نسل آدم — ولکنه من نسل ابلیس فاعلم

به حکم «اتقوا فراسةالمؤمن». محقق آنست که حابك[5] چابك[6] کوتاه پای دراز دست درمیدان اکاذیب واباطیل پود وتارحیالت[7] می‌تند، وبامردان مرد درصف نبرد می‌آید، وبه‌مددومعاونت دوسه شاگرد پیشه درجولاهه خانهٔ هوی وهوس (براین منوال[8]) کارگاهی می‌نهد. هرچندازسرنص «مثل الذین اتخذوا من دون‌الله اولیاء کمثل العنکبوت اتّخذت بیتاً وان اوهن البیوت لبیت العنکبوت لو کانوا یعلمون» غافلند وازدقائق بافندگی عاطل، (ع): همه کس پلاس وبامانیز[9]، کل افعال ایشان ازسر[10] تا پا موافق ومطابق. رحم‌الله من قال:

شعر

لعن[11] الحابك من خمس خصال فعلوها

بشلنك لنك[12] وملنك لنك[12] ومکوی طرحوها

و بکرٍ کر و فرٍ های[13] و هوی طقفوها

وبرجل طق‌طق‌طق[14] وبرأسٍ حرکوها[15]

چون تا رجل[16] نمای استاد بی[17] بنیاد ازکثرت هذیان مالهٔ ریش جنبان، و شاگرد بی‌استعداد[18] را از غایت حماقت وبلاهت آهار ناهار[19] بی‌اختیار ازکدوی‌سردوان[20]، نعوذ بالله من‌الخذلان ومن غضب‌الرحمن، چون استاد فلك را (ع): کونبافد به‌جز پلاس سیاه، برحال ایشان اطلاع افتد مالشی[21] عظیم نماید (وگز[22] تجهد برکاربندد وپهنای گلیم ایشان بدیشان نماید)[2] . زمانی دراین میدان، هرچند نه‌کارمن بود ونه پیشهٔ پدرم، به‌موافقت ونبرد بزرگان قلم نساج جولانی نمود[23].

بیت

وگرنامه باید نوشتن بیافم[24]　　　ز خطم یکی دیبهٔ خسروانی[25]

به‌اشارت‌اصحاب سلطانی بل به‌عنایت[26] بی‌غایت[2] سبحانی این مکتوب در طرفةالعینی نوشته شد. هرچند: قطعه

ریش اورا ماله کردند از قضا | ماله‌ها را همچو اسپر کرده‌اند
سوزنی خواهم‌زدن درچشمشان | گرزما کوشکل خنجر کرده‌اند
عنکبوت جـولـهٔ[۲۷] نساج را | (چون‌بزرگ‌ومیرمهتر کرده‌اند)[۲]
لاجرم اعیان عـالـم زین سبب | روی سوی ملك دیگر کرده‌اند
نیك دانـم من ترا ای تیغ بند | کز[۲۸]چه‌امروزت‌موقر کرده‌اند
ننگ دارم من ز یـاد او ولیك | هم بزرگان ذکرهمگر کرده‌اند
قتل حابك[۲۹] را به‌لفظ عنکبوت | نقل بـی‌شك از پیمبر کرده‌اند

توقع آنست که ازغایت بزرگی من‌بعد فرت آرزوی[۳۰] ایشان راکه‌به‌افراط کشیده است ازکار فرود آرند، وسوزن یأس دردیدهٔ امید آن نـاکس خس زنند، وسر آن لئیم را در گو[۳۱] کارگاه قدیم نهند، (ع): تـا دل‌به‌سرکار رود باردگر.

بیت

چون توئی درکارگاه شعرشعر استاد وقت
نیك بنگر تادراین[۳۲] شانه‌که‌بافدهمی

بساط بارگاه وساحت درگاه[۸]مخدوم جهان پناه ازعار هرلئیم بدکار و ناکس غدار مصون‌بادو به‌اصحاب دولت وارباب‌هنروحشمت مملو[۳۳]، بمحمد وآله وصحبه وعترته (الطیبین‌الطاهرین)[۳۴].

۱ـ ص: من انشاء شیخ‌الاسلام‌الاعظم خواجه معین‌الدین‌الجامی ۲ـ س: ـ
۳ـ ص س پ: افسر ۴ـ پ: جابکی ۵ـ پ: ـ ۶ـ پ: +ملوك
۷ـ ص: ضلالت؛ س: جهالت ۸ـ ص: ـ ۹ـ س: بااین‌همه پلاس وبا ما نیز؛ پ: با این همه پلاس یأس و شال ضلال در شانه گزاف می‌بافتند و ما کوی لاف می‌پرانند، باهمه‌کس پلاس وبا (ما) نیز ۱۰ـ س: طابق‌النعل بـالنعل از سرتا پا ۱۱ـ پ: من ۱۲ـ پ: لبك ۱۳ـ س: سمای
۱۴ـ س: طقطق ۱۵ـ س: حوکوها ۱۶ـ پ: رحل ۱۷ـ س: کی ۱۸ـ س: شاگردانی استعداد ۱۹ـ س: وناهـار ۲۰ـ س:

دوران ۲۱ــ پ: تالشی ۲۲ــ پ: وکر ۲۳ــ پ: بود ۲۴-
س: بنامم ۲۵ــ س:حردانی ۲۶ــ پ: خبایت ۲۷ــ ص‌پ: جونهٔ؛
س: جونه ۲۸ــ س پ: گرچه ۲۹ــ پ: جایك ۳۰ــ س: مــن
بعدی فوت قال‌النبی صلی‌الله علیه وسلم اقتل‌العنکبوت فانه‌شیطانه شیطان‌را من‌کتاب
فردوس‌الاعلی آرزوی... ۳۱ــ هرسه‌نسخه: کو ۳۲ــ س: بدین
۳۳ــ س: آراسته ومملو ۳۴ــ س: الامجاد.

۶۳ـ ایضاً من نتائج انفاسه‌الشریفه فی‌اجتماع‌الحضرتین اعنی‌حضرت الملک‌الاعظم معزالدنیا والدین ابوالحسین محمدکرت والامیر الاکرم افتخار الامراء فی‌العالم محمد بیک‌بن ارغون‌شاه[1] بالتربةالمقدسةالعلیه والروضةالمطهرةالاحمدیه

ص‌س‌پ

به‌موجب «وهوالّذی جعلکم[2] خلائف‌الارض و رفع بعضکم فوق[4] بعض درجات لیبلوکم فیما اتیکم» ازبرای اظهار قدرت وصلاح مملکت وتسکین فتن طرف نشینان وقوت وشوکت مخلصان وبهبود طرفین واطمینان حضرتین درغرهٔ محرم سنهٔ ثمان وستین وسبعمائه رایات خورشید سای واعلام عالم آرای سلطان اعظم مالک‌رقاب‌الامم، صفدر ایران وتوران، جهاندار صاحب قران[3]، جهان بخش آسمان قدر کیوان قصر ، معزالدنیا والدین خلدالله سلطانه واعلی امره وشأنه، که همت پادشاهانه ونهمت خسروانهٔ اوازقیروان تا قیروان چون آفتاب درخشان[4] ورخشان وآثاربهروزی وفیروزی درجبین مبین آن سلطان صاحب تمکین هویدا وپیدا[5]،

بیت

به‌تن‌زنده پیل و به‌جان‌جبرئیل به‌دست ابربهمن‌به‌دل‌رود نیل

ازهرات به‌تربت مقدسهٔ جام، علی‌الحالین بها السلام سلام‌الله الملک العلام، روان شد. وپیشتر به‌چند روز وزراء با آئین و رسل[6] گزین را به‌استدعا و

استطلاب[۷] جناب امارت مآب[۸] خسرو اعظم، اعدل امـراءالعالـم، مستخدم ارباب‌السیف واصحاب‌القلم، عضدالملـوك والسلاطین، استظهارالخواقین، نظام‌ایران، المخصوص بعنایةالملك‌المستعان، محمدبیك نویان عمت معدلته وزادبعنایةالملك مملكته، به‌طرف طوس‌رفته بودند[۹]، ودرغرهٔ محرم مذکور به‌عنایت ملك‌غفور درحضرت‌جام، که دراین سیصدسال ملاذ وملجاء خواص وعوام بل‌پناه وقبله جای[۱۰] اهل عرفان بوده است، اتفاق ملاقات شد، (ع): وین سعادت همگنان را دست‌داد، وبه‌یمن اقبال‌سلطانـی‌کار خسروانی نظام گرفت، وبه‌واسطهٔ حضورایشان بازوی مملکت قوی شد، وسی‌هزار مرد در لشکرخلد زمانه افزود، وندای غم‌زدای (ع): زهـی لشکرت کـوه وصحرا گرفته، به‌اطراف جهان‌رسید.

تمامی ممالك ایران وتوران بکام وناکام سربرخط فرمان نهادند.

شعر

همیشه دولت آن پایدار باشد از این

همأره[۱۱] نعمت این جایگیر باشداز آن

نه‌حدکوشش این‌را پدید هست‌شمار

نه‌بحر بخشش آن‌را پدید هست‌کران

این[۱۲] اجتماع سبب امن وامان مسلمانان و قـوت وسلوت جهانیان گشت. همانا چشم فلك دوار وگوش هوش روزگار چنین شهریار کام‌کار[۱۳] ندیـده ونشنیده باشد. دوکوکب سعد درآسمان بختیاری قرارنمودند، و دوگوهر نفیس در درج جهانداری جمع آمدند.

بیت

ولولاهمالم یعرف‌الناس ذوالندی

ولم یدرساع کیف تبغی‌الفضائـل

بیت

نه‌این زدشمن گردد گه‌نبرد ستوه   نه‌آن زسائل گیرد گه سؤال ملال

هیچ‌دقیقه ازدقائق کرم‌وهیچ‌نوع ازانواع‌نعم نماندکه حضرت[۱۴] سلطنت پناه دربارهٔ‌خسروباعزوجاه‌بجای‌نیاورد. فی‌الجمله‌رعایتی‌نمودونگاه‌داشتی فرمود که درهیچ تاریخ‌کس یاد نداشته ونشنوده. بحرنوال[۱۵] سلطانی موج زد، صدهزارهزار سیم وزر ولعل وگهر[۱۶] ومرجان ویواقیت[۱۴] وددرر[۱۷] برکنار بارگاه‌خسروانی انداخت، وصحن زمین‌را به‌نفائس بیاراست. درروزبار، که عرض انعامات وادای‌کرامات بوده، ده‌هزار آدمی ازاین ترتیب درزیربار بودند وحاضر وبادی حاضر[۱۴] وبادی[۱۴] این نادی[۱۸] شدند. زر وسیم بسیار و جامه واسب وسلاح بی‌شمار واستران وشتران قطارقطار درزیربار بود، واز نفائس اقمشه وامتعه وثیاب ونیاب وظروف واوانی وفرش وآلت سلطانی که ارزانی فرمود چنانچه حساب هیچ محاسب و تقریر هیچ مقرر بدان محیط نگردد وسیاح وهم فهم به‌سرحد عد آن نرسد و مساح فکر وخیال به‌ساحت تقریر وتکسیرراه نیابد. انعامی بود ودعوتی فرمودکه دعوةالاسلام حسن بن سهل، که به‌جهت خلیفهٔ جهان[۱۹] مأمون[۱۴]بن‌هارون‌الرشید درروقت‌زفاف‌توران بنت حسن‌بن سهل ترتیب کرده بود وآن درجهان مشهورودرالسنه مذکور ودرکتب مسطور است، همانا به‌نسبت این ترتیب وانعام سهل بوده باشد. باوجود این چنین مبالغه درانعام ازعلو همت وکمال سخاوت باخود این ترانه می‌سرائید: بیت

ولوکنت اهدی علی‌قدری وقدرکم   لکنت اهدی لك‌الدنیا وما[۲۰]فیها

چون ازنواب کامیاب این قصه استماع افتاد این دوبیت خاصه ثبت کرده خوانده شد: شعر

باکف دست درربارتودریای محیط   گرتشابه کند ازروی سخاوت اما

آن لئیمی است که صدغوطه خـورد سائل او
وین کریمی است که روزی بدهد صد دریـا

آن مال وخواسته که ناخواسته به‌دل عادل باذل بـذل فرمود زیادت ازذرات شعاع آئینهٔ آفتاب بود و بیشتر ازستارگان[۲۱] زهرهٔ[۲۲] آسمان[۱۰] می‌نمود.

شعر

بحر فیاض عطـا پیشهٔ درپاشش[۲۳] را
گر چه گویند کف امابه‌حقیقت دریاست
چرخ گو گرد جهان تابه قیامت می گرد
تا ببیند که چنین خسرو لك بخش کجاست

هرچند ازحیرت[۲۴] ودهشت زبانها[۲۵] لال ونه‌مجال قیل وقال.

بیت

فان اکن ساکتاً عن شکر انعمهم فـــان ذاك لعجـزی لا لاغفـال

اما حضرت امارت پناه پناه[۲۶] اهل‌الله ایده‌الله به‌زبان‌حال می‌فرمود:

بیت

ورزانکه بنده‌راهمه‌اعضا زبان‌شود هم شکر نعمتت نتواند شمار کرد

ازبندگی‌حضرتت، لازالت عیون‌الخلائق بدوام دولته قریرة[۲۷] وببقاء سلطنته منیرة، روزبه‌روز شفقت‌ها وعنایت‌ها در ازدیاد بـود، و ازجناب[۲۸] امـارت مآب[۲۹] اعلی‌الله قدره ونورعلی‌فلك‌الامارة بـدره[۳۰] برمزید، وآن مـوافقت به‌مصادقت وآن وداد به‌اتحاد انجامید، وفوائد آن به‌تمامی ممالك رسید، و معاندان‌سر برخط فرمان نهادند[۳۱]، وکارهای‌مملکت‌به‌کمال رسید،والله‌الدائم الباقی‌ازلاً وابداً. دربارهٔ[۳۲] مشایخ عظام جام‌به‌تخصیص[۱۰] دربارهٔ جمعی، که مدةالعمر عداوت وعناد با آن سلطان دیـن و داد ورزیـده بودنـد وبه‌صفت «الفی اباه بذاك الکسب یکتسب[۳۳]» متصف‌شده،مرحمت‌هارفت[۳۴]، واسباب[۱۴]

واملاك ایشان‌را به‌تمام و کمال بازداد[۳۵]، وملك‌هائی[۳۶] که درحوزهٔ ملك‌ملکی[۱۴] داخل بود بازگذاشته[۳۷] شد وبه‌عنایتها مخصوص گشتند[۳۸].

بیت

(من باجفا خو کرده‌ام می کن وفا با دیگران
گلها رقیبان‌را رسد عشاق‌را خاری و بس)[۱۴]

(و درحق ایشان تربیت ها فرمود)[۱۴] والحق جای آن[۳۹] بود. فی الجمله،

بیت

برجمله ببارید سحاب[۴۰] کرمش باران بادا اگرچه برما نچکید

الله‌الله،

بیت

چو از میانه به‌بیرونقی شوم مخصوص
اگر نکو بود از بهر من ترا نبود

جمیع آن انعامات درجنب همت[۴۱] خدایگان زمان چون ذره پیش آفتاب وزنی نداشت، وچون قطره پیش بحار بی‌قدر نمود، (ع): با چنین بخشش و چنین انعام،

بیت

شدم به‌دریا غوطه‌زدم ندیدم در گناه بخت من است این گناه دریا نیست

بعد ازیأس وملال روح زنده پیل‌را به‌حضرت ذی‌الجلال شفیع آورد. اشارت بابشارت «استعینوا بالله واصبروا انّ الارض لله یورثها من یشاء من عباده والعاقبة للمتّقین» به گوش هوش رسید، و ندای «واورثنا القوم الذین کانوا یستضعفون مشارق الارض ومغاربها الّتی بارکنا فیها و تمّت کلمة ربك الحسنی» دراقطار جهان دادند. طمع خام انعام نبود،

بیت

ولسنا بحمدالله من فرقة سعت بحظوالمنی نحوالمطامع شرعا

اما به‌طریق مسامحت[۴۲] «هذه‌بضاعتنا ردّت الینا» امیدوار بودم که غیض من فیض برسد، هم ازشوربختی[۴۳] روزگار ناسازگار میسر نشد. «والی‌الله‌المشتکی ولله الاخرة‌والاولی» خواندوگفت: بیت

لیس لـه عیب سوی انـه لایقع‌العین علـی مثلـه

بااین همه جز به‌دعا وثنای آن‌سلطان بی‌همتا مشغول نیست و نخواهد بـود. والآن وقت‌الدعاء، شعر

فلازال محفوف‌الجناب مؤیداً بنصر عزیز لیس یخشی زواله

ودام[۴۴] له‌الاقبال‌حیث توجهت رکائبـه او حیث حط رحـالـه

شعر

شاعرانه من نگویم جاودان‌مان درجهان

زانکه جاویدان نمانـد جزکه حی لاینام

لیکن این‌گویم که این اقبال واین دولت چنین

متصل بادا به‌عـز آن جهـانـی والسلام

(بمحمدعلیه‌الصلوة والسلام).[۱۰]

۱ـ س: انارالله برهانهما ۲ـ ص: خلقکم ۳ـ س: + پادشاه ۴ـپ:ـ ۵ـ ص‌پ: + شد ۶ـ س: اهل؛پ:ـ ۷ـ س:استیلاب ۸ـ س:عما امارت ایاب ۹ـ س: بود ۱۰ ص: ـ ۱۱ـ س: همواره ۱۲ـ ص: ازین ۱۳ـ س: + وخسرونامدار ۱۴ـ س:ـ ۱۵ـ س: نواله ۱۶ـپ: + مروارید ۱۷ـ س:در ۱۸ـ س:منادی ۱۹- س: جهانش هارون ۲۰ـ س: بمسا ۲۱ـ پ: سیارگان ۲۲ـ پ: زهره و ۲۳ـ س: درد‌یایش ۲۴ـ س: حضرت؛ پ: حسرت ۲۵ ـ س: زبان ۲۶ـ ص: پناه پباه ۲۷ـ س: قرینه ۲۸ـ س: واحباب ۲۹ـ س: ایاب ۳۰ـ س (بجای ونور...): ونفذ فی‌الممالك امره ۳۱-

پ: نهاده ۳۲ــ ص: درمابین دربارهٔ ۳۳ــ پ: مکتسب ۳۴ــ پ : رفته ۳۵ــ پ: بازداده ۳۶ــ س: ملکهای ایشان را که ۳۷ــ س: بازگذاشت ۳۸ــ س: وعنایت‌ها نمود وعذرخواهی‌فرمود ۳۹ــ س: بجای خود بود ۴۰ــ پ: حساب ۴۱ــ پ: نعمت ۴۲ــ س: مسابحت ۴۳ــ س: تلون بختی ۴۴ــ پ: ودوام

۶۴ـ ایضاً من نتائج[1] انفاسه الشریفه الی الملک الاعظم جمال الملة والدین نصر الله الحاکم بقلعه گاه بعد اصابة سهام اللئام علی ظهره بتقدیر الملک العلام[2]

(پس)

دیدی که یار درحق ماجز جفا نکرد؟ ازخبر آسیب تیرشریران بی‌خبر وپیکان سگان[3] ناپاکان[4] بدسیر[5] که برظهر برادر به‌جان‌برابر ملک ملک‌سیرت (پاکیزه سریرت[4]) معنی‌الاصل حاتمی‌الکرم، عضدالسلاطین فی‌الامم، اعدل حکام‌العجم، جمال‌الملة[4] والدین نصرالله، نصره‌الله و وقاه عن سهام نوائب القضاء والقدر بالنبی وآله خیرالبشر، آمده است،

بیت

قد تیرم چو کمان گشت ازین غم امـا
تیر تـدبیر تـو درکیش ندارم چـه‌کنم

«الله یعصمک من النّاس» می‌خوانم، (وجوش آتش سینه‌را به‌آب دیده‌مینشانم)[6] وبا روزگار عتاب می‌رانم[7]. استغفرالله از زخم تیر آسمان وسهام سیارگان مفری نیست، «لارادّ لحکمه ولامعقّب لامره».

بیت

سهم اصاب ورامیه بـذی سلم من بالعراق لقد ابعدت مـرمـاک

فالله خیر حافظاً. (ع): زسهم رستم سگزی نترسی؟ اینجا دقیقه‌ای هست،

بیت

راه غلط کرده‌ای سزای تو این است

دوست ندانسته‌ای جزای تو این‌است

اگر به‌حکم«من یدورك له‌فی شییء فیلزمه» نشان درویشان‌که از اسم اعظم نصیبی دارند باخود داشتی همانا روزگار بااو این جرأت ننمودی وزمانه را با اواین جسارت‌نبودی. اگرمهلتی باشد «الرجوع الی الحقّ خیرمن‌التمادی فی‌الباطل»، زخم سهام لئام ایام[۷] سهل تر، اما ازاعزای حکام خاطرمجروح است.

بیت

جراحات‌السنان لها التیام ولا یلتام مـا جـرح اللسان

بیت

گهی خورم ز خری[۸] پـای پیل بـر سینه

گهی‌رسد به‌من‌ازجورموش[۹] زخم‌پلنگ[۱۰]

قادر مطلق حق انصاف بدهد «والناس مجزیّون باعمالهم» ، «ولکلّ درجات ممّا عملوا ومازبك بغافل ممّا یعملون». ایـن قصهٔ پـرغصه متضمن کسر ناموس حضرتین بود.

بیت

عیدی که در او هزار جان قـربان است

چه جای دهـل زنـان بی‌سامـان است

جهان‌مشمر[۱۲] نیست، «انّ لهذاالبیت[۱۱] ربّاً ینصره». التفات واهتمام‌خلدالله ملکه دربارهٔ ایشان معلوم است، (ع): آیا دل نازنین ایشان چون است[۱۲]؟

بیت

با این چنین حریف همانا که بعد ازاین

مردم در آن دیـار نشاید زدن‌به‌تیر

ضبط ایشان را حوصله‌ای و مقابلـه[۴] را مقابلـه‌ای درکار است، «کن یهودیاً

صرفاً والاّ فلاتلعب بالتورّیة». شعر

یـا مکن بـا پیلبانان دوستی یا بناکن خانه‌ای در خورد پیل

یا مرو با یـار ازرق پیرهـن یابکش برخان ومان‌انگشت نیل

تصور آن بود که‌مگر[۴] پشم حمیتی در کلاه ویشمی ازبرای دفع صاعقه مربی راه درنگین جاه نهاده باشند، ازقرائن احوال چنان معلوم می‌شود که «الماء بحاله والرجل بحاله»، (ع): شرم بادت که همان سعدی کـوته نظـری. از وقوع این‌حال و بدنامی و بی‌نسقی مآل «تکاد[۱۳] السّموات‌یتفطّرن منه‌وتنشقّ الارض وتخرالجبال»، همانا درمقام‌حیرت ونگرانی «لقدلقینا من‌سفرنا هذا نصباً» خواند، باطن مخلصان ازظاهر ظهر او[۱۴] مجروح تر است.

بیت

ومن عجب سهام لم تفارق خبایاها وقدجرحت[۱۵] حشایا

حکمت دراین زحمت آن تواند بود که نازش وغرور به‌نوازش‌ایشان بسیار داشت. بدان سبب (غیرت الهی ازپردهٔ غیبت چنین عیبی ظـاهـرگردانید. «انّی تبت‌الیك»)[۶] درکار است. بیت

دانی که ترا یارچه‌گفتست امروز جزما به کسی درمنگردیده‌بدوز

«الیأس احدی‌الرّاحتین» ازخلق وتوکل برخالق[۱۶] درکار است.

شعر

شاها دگربه‌پشتی‌سستان سیستان تدبیر جنگ باشه ایرانیان مکن

ریش‌وبروت‌بیش[۶] نه‌انداهل‌سیستان زنهار تکیه بـر نمد وریسمان مکـن

اگرعنان قلم دراین باب بگذارد(ع): این قصه دراین عهد به‌پایـان نـرسد. لاجرم اختصار نمود (ع): تا قصهٔ مطول ما مختصر شود کـه «ذکرالوحشة وحشة». کمان ایشان به‌بازوی ما نیست، «کلام‌العشّاق یطوی ولایحکی».

بیت

باشد کمان ابروی خوبان به بازویی کز سینه تیر حادثه‌ها را سپر کند

بیت

عمرت از هرچه هست افزون باد دولتت از قیاس بیرون باد

بمن لانبی بعده.

۱ــ س: انشاء ۲ــ س: + انارالله برهانه ۳ــ پ: سپکان پکان ۴ــ پ: ــ ۵ــ پ: بی بصیرت و بصر ۶ــ س: ــ ۷ــ پ: بی‌رام ۸ــ س: + وحری ۹ــ س: روسن ۱۰ــ س: کمند + وحری ۱۱ــ پ: لهذا لپت (درس نیست) ۱۲ــ مصرع دوم بیت پیش (چه‌جای دهل... الخ) وچند جملهٔ بعد تا «چون‌است» در س نیست؛ نسخهٔ پ نیز گویا کاملاً بی‌عیب نباشد مثلاً «مشمر» واضحاً بدین صورت نوشته شده که مفهومی‌ندارد شاید «بیشمر» (بی‌ثمر) درست باشد؟ ۱۳ــ س‌پ: یکاد ۱۴ــ پ: ایشان ۱۵ــ س: خرجت ۱۶ــ س: حق.

۶۵- ایضاً من نتائج انفاسه الشریفه الی الملك الاعظم الاکرم[1] غیاث الدنیا والدین پیرعلی کرت اناراللّه برهانه وثقل بالمبرات میزانه

(س‌پ)

فلا زلت[2] طول الدهر فی ظل نعمة　　تزف علی ایامك العیشة الرغده[3]

لك السعد مطواع لك الحال رافع　　لك الـدهر فی حالاته ابداً عبدة[4]

الا تا دامن افلاك هرروزی زجیب شب

به‌دست صبح بگشاید خم گوی گریبان را

قبای قدرجاه تو چنان بادا که گر خواهد

کشد بر تارك کیوان ز رفعت عطف دامان را[5]

ظل ظلیل وعاطفت بی بدیل حضرت فرزنـد مخدوم زاده اسلام و اسلامیان، خسرو ایران وتوران، الفائق بالحسب والنسب علی سلاطین الزمان، غیاث‌ـ الحق والدین مداللّه ظلال[6] رأفته علی المخلصین[7]، و برمفارق هراسان خراسان عموماً وبرفقرای[8] جامی جانی خصوصاً ممدود بـاد. وکیف لا، چـه جناب سلطنت مآب آفتاب آسمان دولت وماه گردون عـزت ومشتری فلك سعادت ثمرهٔ دوحهٔ شهریاری، گلبرگ بوستان دولتیاری، آب‌حیات جویبارشهنشاهی شرفهٔ[9] قصرپادشاهی، شاهباز آشیانهٔ سلطنت، همای همایـون برج حشمت، نورحدقهٔ ارباب معرفت، نورحدیقهٔ مملکت وولایـت، سوار عـرصهٔ اقبال،

سوار دست[۱۰] عزوجلال، منظور نظر سایهٔ پادشاه لایزال، عالم الغیب والشهادة الکبیر المتعال است.

شعر

اجل ملوك الارض قدراً وهمةً واكبرهم من غير عجب ولا كبر
لقد ورث العلياء من قومه العلى هم السادة الشم الانوق ذو الفخر
هو البر الا انه بحر نائل يفيض على السؤال سيلاً بلانهر

چون نظرعنایت و مرحمت[۱۱] حضرت سلطان اسلام اعظم خلدالله سلطانه دربارهٔ آن سیمرغ قاف عرش سلطنت[۱۲] هست امید آن است که روی زمین به‌شکوفهٔ معدلت ایشان چون[۱۲] بهارخرم و نازان و مانند اهل بهشت ازسرجوان گردد، ودلهای ارباب ولا واصحاب عنا[۱۳] برمثال آب قدح می‌خندان و رسته‌بازار فضلا وعلمای جهان چون رشتهٔ مروارید متلألأ ودرفشان آید، وآفتاب اقبال غرهٔ ادهم شب محنت زدگان شود، وهلال کرامت طوق کمیت محتاجان بمحمد وآله الغر الحسان.

بعدازعرض تحیات دلآویز ودعوات شوق انگیز معروض می‌گردد که فقیرحقیر معین الجامی احسن الله الیه (والی من احسن الیه)[۱۲] آن مخدوم زادهٔ زمان را، که (ع): جوانی باجمالش هم نفس باد[۱۴]، ازایام طفولیت الی یومنا هذا که عنفوان شباب وحداثت سن وطراوت جوانی وقوت مزاج است میوهٔ دل وحشاشهٔ جان وراحت روح وعیش روان و سرمایهٔ عمر و ذخیرهٔ سعادت و عهدهٔ دولت دانسته.

بیت

عهدها داشته‌ای با من و من از تو امید
ای امید من و عهد تو سراسر همه‌باد

القصه،

شعر

به‌ناز اندر کنارت پروریدم بودکم سایه‌روزی‌برسرآری

کنون‌خودکارتو بالاگرفته‌است گرم هرگز نبینی یاد ناری

دراین ایام که فلك رام وجهان به‌کام وخواجهٔ اختران غلام است،

بیت

نبیند صبا روی گل بی‌رخ‌تو وگر نیز بیند به‌بوی تو بیند

ازحال درویشان خویش وخویشان درویش وقرابتان قدیم ودوستان ندیم فارغ‌البال ورافع‌الحال بودن[۱۵] وایشان را درخرابی و بی‌آبی رهاکردن نه‌طریق دوستان است ونه‌شرط مهربانی[۱۶]. اگرازحال مخلصان بی‌خبراند

بیت

یارب بلغ علیا منتهی اربی ان‌الحسین اتی‌مالیس‌بالحسن[۱۷]

شعر

پاره‌ای بیشترك[۱۸] زین‌که تو داری دارند

عاشقان گوش دل بیدل دیوانهٔ خویش

بهترك زین نظر مرحمتی اندازند

پادشاهان به‌گدایان درخانهٔ خویش

چه درخدمت ورعایت اخلاص واختصاص آن‌خلاصهٔ سلاطین باتاج ونگین روزهابه‌شب‌رسانیدوشب‌هابه‌روز آورد. بیت

به‌بوی گلبن رویت هزار پی چو صبا

به‌پای سست سوی باغ وبوستان‌شده‌ایم

مدت‌دو[۱۹] سال زیادت است که به‌واسطهٔ زحمات‌گوناگون و بدمهری سپهر بوقلمون ازهرچیز که دانی (ع): نه‌جاهی نه‌مالی نه‌نامی نه‌نانی نمانده.

بیت

دانی که چیست موجب بودن درین‌دیار؟

وجه کرایه قوت رفتار نیستم

مدتهاست که از آستانهٔ آن دولت آشیانهٔ تاج سعادت ساخته بود و کمر اخلاص بسته، خود از نامساعدی[20] روزگار[21] ناسازگار (ع): تخم امید کاشته بودیم برنداد، بلکه بجای گل خار و به‌محل[22] شراب خوشگوار[23] خمار اظهار نمود. (ع): «فلاذنب له ان حنظلت نخلاتها».

بیت

من ازباغ تو گر برگی نیرزم　　　تو باری برخورازباغ جوانی

خرابی و بی‌سامانی و بی‌آبی و اضطرار[24] به‌غایت کمال رسیده،

بیت

اگر نکو شودم کار ازمیامن تست　　　وگرنه خسته‌دلان را خدای مزد دهاد

(ع): گاه آنست که برپیری مابخشایند[25]، و جوانی خود را به‌آب معدلت سیراب[26] کرده بیارامند.　　　بیت

گر به‌پیری من نخوردم برزتو　　　یارب ازجان وجوانی برخوری

بعدازآن که (ع): کار از لب خشك و دیدهٔ تر بگذشت، بیش ازاین قیل وقال را مجال نیست. اگردراین دنیا، که «مزرعةالاخره» است، تدارك کار دل شکسته نشود ودست رد برسینهٔ ملتمس فقیران نهند فقد وقع اجره علی‌الله.

بیت

دامن مکش ازدست من امروز و بیندیش

زآن روز که دست من ودامان تو باشد

توقع آن که از دارالشفای معدلت حضرت بی‌طبیب و ازمفرح داروخانهٔ مکرمت ومرحمت بی‌نصیب نباشد. زیادت ازاین اقدام اقلام[27] وعرض طول کلام مفضی به‌ملالت (ومنجر به‌خجالت)[22] گردد. (ع): وقت عذرآوردن است استغفرالله العظیم. دردولت واقبال وعزت و کمال به‌عنایت[28] ذوالجلال، (ع): عمرت درازدیاد وبراین ختم شد سخن.

شعر

سایهٔ رحمت[۲۹] غیاث‌الدین که فرخسروی
هست چون[۲۲] خورشید انورلائح اورا برجبین
یاربش هم درسفر هم درحضر پیوسته باد
فتح و نصرت هم‌عنان وبخت ودولت هم‌نشین

بمحمدو آله‌الطیبین‌الطاهرین.

علی حاشیه کتابه: رعایت وتربیت دربارهٔ فرزندیوسف ابقاه‌الله تعالی[۱۲] که درکیاست وفراست وفضل بسیار وعلوم بی‌شمار لم یسمح[۳۰] بمثله‌الادوار ما دارالفلك[۳۱] الدوار فرمودن[۳۲] حاکم‌اند. بیت

ای بسا گوی زند این فلك چوگان قدر[۳۳]
تا چو توشاه سواری سوی میدان آرد

القصه بطولها، بیت

بگذاشتم آن‌خدمت‌دیرینه به‌فرزند او را به‌خدا و به‌خداوند سپردم

ازراه‌گستاخی واتحاد وجرأت واعتماد این‌دوسه کلمه نوشته‌شد، باقی‌موصل که‌نیکخواه حضرت است به‌عزعرض خدام حضرت رساند.

بیت

ترا بادا به‌عالم عمر جاوید که ما هستیم با جان پـر امید

والسلام

۱ـ س: مالك رقاب‌الامم ۲ـ س: زالت ۳ـ پ: الرغد ۴ـ پ س: عبد ۵ـ در پ کلمه آخر بیت پاك شده است ۶ـ پ: ظل ۷ـ در پ مکرر ۸ـ س: برفقرای‌وسر... ۹ـس: شرف ۱۰ـپ: است ۱۱ـ پ: دولت ۱۲ـ پ:ـ ۱۳ـ پ: عبا ۱۴ـ پ: بود ۱۵ـ س: ندیم فارغ بود ۱۶ـ س: مهربان ۱۷ـپ: باحسن ۱۸-

س: بیشتر ۱۹ـ پ: ده ۲۰ـ س: نام‌ساعدی؛ پ:نامساعدتی ۲۱ـ
پ: +غدار ۲۲ـ س:ـ ۲۳ـ س:طهور ۲۴ـ س: اطرار ۲۵ـ
س: بیخشاید ۲۶ـ س: شراب ۲۷ـ س: اقلام اقدام اقدام ۲۸ـ
پ: + بحضرت ۲۹ـ پ:همت ۳۰ـ س: یسمع ۳۱ـ پ: الملك
۳۲ـ س: فرمودند ۲۳ـ س: قد.

۶۶- ایضاً من نتائج انفاسه الشریفة فی وزارته[۱] الی الملک الاعظم (اکرم ملوک العجم[۱]) معزالدنیا والدین ابوالحسین محمد کرت انارالله برهانه من جام الی قبة الاسلام (صانهماالله تعالی عن نوائب الایام وحوادث الشهور والاعوام)[۱] جواباً لکتابه الشریف وخطابه المنیف فی فتح کرمان بتأیید الملک المنان.

(پس) صباح بامداد جمعه که به تشریف خیر «یوم طلعت علیه الشمس یوم الجمعه» مشرف است برسرروضهٔ سلطان الاولیاء (برهان الاتقیاء)[۱]، سقاه الله من[۲] جام[۲] انعامه شراباً طهوراً، باطائفهٔ فقرا وزمرهٔ رفقا وطبقه‌ای از اصحاب مودت و وفا نشسته‌بودم وخاطر به‌خویشتن مشغول وهمگنان وظیفهٔ دعای دولت حضرت سلطان، اعدل سلاطین زمین[۲] و زمان، مؤسس قواعدالعدل والاحسان، واسطة عقدالملک والـدین تواماناالله[۳] تعالی بین[۴] اهـل الایمان، المؤیـد المظفر المنصور من الملک المنان، بیت

قادر به‌حکم برهمه‌کس آسمان صفت

فـائض به‌جود برهمه خلق آفتاب سان

معزالحق والدنیا والدین، وارث مناصب خلفاء الصالحین، اعلی‌الله شأنـه و خلد سلطانه وابد اعوانه وابد زمانه، (ورد زبان)[۲] وحرزجان ساخته،

بیت

می‌ساز چنانچه نشنوند آوازت   می‌سوز چنانچه برنیاید دودت

ازحضرت یزدان به‌وساطت ارواح پاکان وصدیقان این مکان[1] مزید فتح و ظفر آن سلطان سلطان نشان می‌طلبیدند[5].

بیت

امان خلق توئی پس دعای دولت تو
وظیفه‌ایست که تقصیر آن روا نبود

درمیان این گفتگوی واین جستجوی ناگاه به‌فضل اله بامداد بگاه طایر مشکین بال همایون فال هدهد آسا به‌آستانهٔ[6] ارباب صدق وصفا بریك بال بشارت مزید فتح ونصرت اولیاء حضرت به‌عبارت «نصر من‌الله و فتح قریب وبشّر المؤمنین» وبربال دیگربشارت قمع اعدای دولت به‌نص «فقطع دابر القوم‌الّذین ظلموا والحمدلله رب‌العالمین» فرود آمد، واین ندای دلگشای غم‌زدای به‌اطراف جهان[7] درداد که: بسلطان‌المشارق والمغارب غدا[8] الاسلام فجرالجوانب.

بیت

جانم که[2] چو غنچه بود چون گل بشکفت
لبیك زنان بلی بلی گویان گفت

شعر

آخر دلم به‌آرزوی خویشتن رسید
وآنچه ازخدای‌خواسته‌بودم به‌من رسید
(دل‌رفته‌بود وجان‌شده منت خدای‌را
کان دل به‌سینه آمدو آن‌جان به‌تن‌رسید)[1]

وآیهٔ «الحمدلله‌الّذی اذهب عنّا الحزن انّ ربّنا لغفورشکور» برزبان‌جان وجان زبان‌گذشت، ومرغ روح ازقفص قالب درپرواز واهتزاز[9]، خواهان آن‌که بامرغان هوا درطیران وبا باد صبا هم عنان‌گشته‌به‌حکم آن‌که:

بیت

اینك نسیمی می‌رسد کز دوست می‌آرد خبر
برخیز کاستقبال او واجب کند رفتن به‌سر

برنیت استقبال رایات همایون متوجه آن دیار گردد تا آنچه به‌بیان شنوده به‌عیان مشاهده کند.

بیت

من[10] مرغ طلب کردم تا نامه برد آنجا
جان ازقفص قالب گفتا که روان گردم

اما، وکیف یطیر مقصوص الجناح؟ برفورآن مراد ازپردهٔ غیب چهره نگشاد. لاجرم این بی‌بضاعت[1] فی‌الحال این ضراعت معروض گردانیده معتمدالتون تاش را متوجه آن حضرت گردانیده[11] تا وظائف[12] اخلاص این کمینه به اقامت رسانیده اخبار مسار ومزید سلطنت واقتداربازرساند، وماذلك علی‌الله بعزیز.

احوال این دیار موجب حمدآفریدگاراست وازهیچ طرف حالی که موجب نگرانی باشد نی، وبه‌فر دولت حضرت[1] قضایای دیوان‌قدرقدرت و کارها برقانون معدلت و تدبیر شفقت دربارهٔ رعایای[13] حضرت[2] به‌تقدیم رسانیده می‌آید، و گوش هوش همگنان بربشارت فرمان جهان مطاع است. زیادت از این اطناب از ادب بعید می‌نماید، لاجرم بردعا ختم کرده می‌گوید :

بیت

عمرت دراز باد براین ختم شد سخن
بیرون نمی نهم ز ره اختصار پای

آمین رب‌العالمین، والسلام[2].

۱– س: – ۲– پ: – ۳– س: ان‌الله ۴– پ: من ۵– س: می‌طلبد ۶– پ: باستارهٔ ۷– پ: باطراف‌وارجای‌هرجا ۸– در س خوانا نیست ۹– س: احتراز ۱۰– س: یك ۱۱– س: گـردانیده آمد ۱۲– س: آخر ۱۳– پ: رعیت.

۶۷ـ ایضاً من نتائج انفاسه‌الشریفة الی حضرته العالیه اذ فی[۱] الوزارة انارالله برهانه (وثقل بالمبرات میزانه)[۲]

(س‌پ)

چون حضرت پـروردگار[۳] به‌مقتضای «وربك یخلق ما یشاء ویختار» بندهٔ خویش، پناه هرشاه و درویش ، سلطان اسلام وشهنشاه هفت اقـلام، کهف اعاظم سلاطین‌الانام، المؤید المظفرالمنصور[۴] من‌الملك‌العلام، حافظ بلادالله ناصرعبادالله،

شعر

سحاب رحمت ودریای فضل وکان‌کرم
سپهرحشمت وکـوه وقار وکهف امان
امـان روی زمین پـادشاه تخت نشین
معـز دنیی و دیـن شاه پـادشاه نشان

شیدالله ارکان دولته ما تعاقب‌القمران ومهد قواعد سلطنته ما ترادف‌الملوان را برسلاطین‌جهان وحکام زمین وزمان به‌کمال عدل واحسان برکشید، وعنان جهانداری وزمام‌شهریاری درکف‌کفایت وقبضهٔ قدرت اونهاد، غایت همت ونهایت نهمت[۵] آن سلطان ملك وملت را به‌رعایت رعیت وحمایت بریت و نگاهداشت خاطردرویشان گوشه‌نشینان‌که اهل‌الله وخاصه ایشانند مصروف وموقوف گردانید،

بیت

خدای خواست که برعالمی ببخشاید   به‌فضل‌خویش ترا پادشاه عالم کرد

شکر این نعمت درذمت ارباب دین ودولت واجب ولازم آمد.

شعر

ای پادشاه مشرق و مغرب به‌اتفاق   بل کمترین بندهٔ توپادشه‌نشان

حق‌رابه‌روزگارتوبرخلق‌منتی‌است   کاندرگمان‌خلق‌نباشد شمارآن

ویکی ازآن‌جمله که به‌شکر این نعمت بزرگ قائم است بندهٔ رنجورمهجور معین‌الجامی است، عفی‌الله (عنه بکرمه)[۲]، که تا از آن حضرت دورمانده چون شبحی بی‌جان وقالب بی‌روان است. والحق جای آن است[۶]، (ع) : من زنده ودور از در تو دور ازمن. اما باتقدیر چه‌تدبیر، (ع): بابخت جدل نمی‌توان کرد. لاجرم (ع): بالین[۷] سرسنگ می کنم تاچه شود، اللهم صبراً.

معروض رای مملکت آرای ارکان دولت و نواب حضرت سلطنت می گردد که چون این کمینه‌به‌حکم واشارت جهان مطاع (واجب‌الاتباع)،[۲] لازال نافذاً فی‌الرباع والبقاع، بدین مقام المام نمود وفرط تربیت و عنایت ووفورشفقت (ومرحمت پادشاهانهٔ آن حضرت به‌فقرای‌تربت عالی‌رتبت‌نمود همه جماعت به‌یکبار)[۲] دست‌به‌دعا وزبان به‌ثنای آن خلاصهٔ سلاطین عرصهٔ غبرا برداشته بدین انشاد[۸] مترنم گشتند:

شعر

ای بیش از آنکه درقلم آید ثنای تو

واجب براهل مشرق ومغرب دعای تو

درویش و پادشاه ندانم در این دیار

الا به زیر سایهٔ چتر همای تو

اسلام درضمان امـان و سلامـت است
از یمن همت و قـدم پـارسای تـو
مـا ازجزای خیر تـو گفتن مقصریـم
پـروردگار خلق تـوانـد جزای تو

وبرموجب اشارت همایون و پروانچـهٔ میمون، چنانچه این‌کمینه دانست و توانست، هریك‌را از ائمه وفقرا وحفاظ وصلحا به‌مرتبه‌ای، که لایق حال او بود، فرود آورد ووظائف ایشان داده مزید دولت آن‌سلطان ملك و ملت را درسفرهٔ وظیفهٔ خانقاه ملائك پناه چیزی درافزود، چنانچـه همه جماعت از مجاورومسافر ووارد وصادر به‌فراغ خواطر دروظایف دعای بی‌ریای دولت حضرت افزودند ورونقی وجمعیتی بیش ازپیش[9] ظاهـر گشت، والحمـدلله علی مزید آلائه وترادف نعمائه. وکارحصار وولایت ضبط داده، مردم تربت مقدسه ومعدآباد[10] را ازمشایخ وموالی واکابر واهالی نقل حصار گـردانیده وتمامی‌حصاربه‌عمارت (حصارمشغول‌اند. دراین‌وقت برنیت استقبال رایات همایون خدمت)[7] مقبول‌الملوك والسلاطین، هادی‌الخلائـق اجمعین، استاد ائمةالمتأخرین، قوام‌الملة والدین، مدالله ظلال فضائله علی مفارق‌المسلمین را فرستاد تاوظایف نیاز وافتقار، که ببوسیدن[11] رکاب بزرگـوار حضرت شهریار فلك اقتدار[12] دارد، به‌عز[6] عرض[13] رسانـد وشمه‌ای احـوال واخبار این دیار به‌مسامع علیه نواب‌کامکار حضرت رساند تابرآن مـوجب به‌نفاذ پیوندد که اشارت آرد. اطناب ازحد گذشت، لاجرم بدین‌دعا اختصاررفت:

بیت

تا جهان هست دراو حاکم وفرمانده باش
تابه‌جاهت زفلك در گذرد رتبت مـن

بمن لا نبی بعده.

۱ــ پ: فی ان ۲ــ س: ــ ۳ــ پ: کردگار ۴ــ پ: المغفور
۵ــ پ: نعمت ۶ــ پ:ــ ۷ــ س: با این ۸ــپ: انشاء؛ س:+
شعری دیگررا خواندن ۹ــ پ:+ بل‌پیش(؟)ازپیش ۱۰ــ پ: سعدآباد
۱۱ــ پ: پیوسته ۱۲ــ پ:+ جمشید آثار ۱۳ــ پ: معروض.

۶۸ـ ایضاً من نتائج انفاسه‌الشریفه الی الملك‌الاعظم مالك رقاب الامم تاج الدولة[۱] والدین اسکندرالفراهی (فی عدم التفاته‌الیه)[۲] انارالله برهانه

(س‌پ)

شکوت و ما الشکوی لمثلی عادة

ولکن یفیض الکأس عند امتلائها

سالها مهر خدمتت ورزم　　　　به‌سلامیت‌هم نمی ارزم

ازبی التفاتی وعدم اهتمام[۳] به‌حال مخلص مستهام و فقیر جام که از جناب حکومت مآب‌اعدل ملوك انام واعلم‌حکام ایام[۴]، المختص بعنایة‌الملك‌العلام لازال تاج[۵] قمم اهل‌الاسلام، مشاهده افتاد،

بیت

شکسته دل[۲]تر از آن ساغر بلورینم

که در میانهٔ خارا کنی زدست رها[۲]

مدت یك‌سال شدکه‌باوجود قرب جوار[۶] و بعد از[۷] دیار ومزار ومحبت و قرابت با آن یگانهٔ روزگار وبرگزیدهٔ اعصار،

بیت

لا سلام و لا تعرف[۸] حال　　　　کل هذا مقدمات ملال

مع‌ذلك‌کله (بعد ازرفع خدمات‌مخلصانه وعرض دعوات‌صادقانه می‌گوید)[۷]

بیت

گله از تو حاش لله نکنیم[۹] وخود نیایـد

مگر آنکه حسن عهدی که نه بردوام داری

از کمال عقل وغایت مروت ونهایت فتوت (ع): هم تـو فتوی ده روا باشد چنین؟ به‌حضور ماجرای درویشانه‌داشته و انصاف بـر هر کـه باشد ستانیده حاکم‌اند[۲]،

بیت

گفته بودم چو بیائی غم دل با تو بگویم

خود چه گویم که غم ازدل برود چون تو بیائی

هیهات هیهات،

بیت

شکایت داشتم ازیار بسیار چوآمدشدشکایتهافراموش

غضب‌العاشق اقل عمراً من ان ینتظر عذراً

بیت

کنون وصال تو می‌آورد به‌من جان را

اگرفراق تو روزی مـرا به‌جان آرد

می‌دانم که آن خلاصهٔ روزگار وبر گزیـدهٔ اعصار با این فقیرمهربان است، اما مضمون:

بیت

تقصیر زمن نیست خدا می‌داند تقصیرز روزگاربی‌سامان است

درمیان است. دولت وعزت دوجهانی درجناب حضرت سلطانی (الی قیام ـ الساعة وساعةالقیام)[۲] مستدام بمحمد وآله علیه‌السلام[۱۰].

۱ـ س: الدنیا ۲ـ س: ـ ۳ـ پ: استماع ۴ـ پ: امام ۵ـ س:وقسم ۶ـ پ: حواله ۷ـ پ: ـ ۸ـ پ: شرف ۹ـ س : نگفتم ۱۰ـ پ: بمحمد علیه افضل‌التحیة واکمل‌السلام.

۶۹- ایضاً من نتائج انفاسه الشریفه[۱] الی الملک‌الاعظم[۲] (مالک رقاب - الامم)[۳] معزالدنیاوالدین ابوالحسین‌محمدکرت (فی رغبة الی‌خدمته‌والاشتیاق الـی حضرته انارالله برهانه)[۴]

(س‌پ)

سایهٔ چتر همایون و آفتاب عالم تاب سنجق میمون حضرت سلطان الاسلام - الاعظم، مالک رقاب ملوک العجم[۵] اعدل سلاطین العالم خلـدالله دولته علـی جماهیر الامم، حافظ بلاد اهل‌الایمان، قامع صنادیدالشرک والطغیان،

شعر

خوانده تیغش برخلائق خطبهٔ فتح وظفر

داده عدلش[۶] درممالک مژدهٔ امن و امان

(بردربارقبولش چون فلک صدپرده‌دار)[۴]

برسربام جلالش چون زحل صد پاسبان

خدایگان سلاطین روی زمین، معزالحق والـدین مد الله سرادقـات سلطنته علی‌العالمین برمفارق عالمیان عموماً وبرمخلص[۷]ترین خادمـان خصوصاً تـا قیام ساعت و ساعت قیام پـاینده ومستدام بمحمد علیه‌السلام. علم‌الله و کفی به‌شهیداً که تا همای[۸] لوای سلطنت پناه هوای شکار فـرمـوده وسلیمان وار وحش‌وطیررا چون[۴] جن وانس به‌قید صید خود مستسعد گردانیده،

بیت

فال آن مرغ که در دام[۹] توافتد میمون

بخت آن صید که درقید توماند مقبل

مرغ دل که درهوای ولای دولت خواهی حضرت والاست در قفص تن مضطرب[۱۰] وبی‌آرام بوده‌و اناءالليل واطراف النهار به‌دعاگوئی دولت‌قاهره مواظبت نموده واین ترانه داشته: بیت

کای آفتاب ملك زمن‌نورروان‌گیر وای‌سایهٔ‌خدای زمن‌سایه‌وامدار

ودراقامت مراسم نیکو خدمتی ورعایت دقائق اخلاص و دولت خواهی بقدرالوسع والامکان‌کوشیده، چه: بیت

هرکه درخدمت درگاه توتقصیر کند ای بساروزکه ازکرده‌پشیمان‌گردد

احوال‌به‌فیض وفضل[۳] الهی وفردولت‌شاهنشاهی برحسب‌دلخواه[۱۱] مخلصان[۱۲] دولتخواه است وهیچ سانحی‌که عرضه داشت را شاید نی. جرأت وانبساط ازحد گذشت، ظل ظلیل و عاطفت بی‌بدیل تا منقرض جهان (بر مفارق جهانیان)[۴] ممدود بالملك‌الودود (آمین یارب‌العالمین)[۴]

۱ــ پ: من انشائه ۲ــ پ: + الاکرم ۳ــ پ: ــ ۴ــ س: ــ
۵ــ س: العرب ۶ــ پ: امنش ۷ــ س: محاضرین ۸ــ س: نامهای
۹ــ س: دامن ۱۰ــ پ: اضطراب ۱۱ــ س: دولتخواه ۱۲ــ پ: دوستان.

۷۰ ـ ایضا من نتائج انفاسه الشریفه الی حضرتهالعالیةالملکیةالمعزیه انارالله برهانه مقیداً محبوساً وعنالاهل والمال مأیوساً

(س‌پ)

بیت

بقیت ملاذ الانام با سرهم   وعزك موفور ودهرك طائع

شعر

به اوقات مرجوه دائم دعایت   سوی سدرةالمنتهی می‌فرستم

که‌یارب‌به‌اقبال‌ودولت بمانی   توجاوید تا من دعا می‌فرستم

برکت عاطفت[1] درویشان وهمت گوشه‌نشینان ودعای نیازمندان درماه مبارك رمضان، «الّذی انزل‌فیه‌القرآن»، به‌روزگار همایون حضرت‌سلطان سلاطین عهد وزمان، اعدل ملوك جهان، نوشین روان داد وقباد امن وامان،

بیت

سحابِ رحمت[2] ودریای لطف وکان‌کرم

سپهر حشمت وکوه وقار وکهف امان

معزالحق والدین مدالله سرادقات‌سلطنته علی‌العالمین، وطلوع آفتاب‌سلطنت وسطوع اعلام دولت فرزند صاحب قران بر حضرت ایشان مبارك گردان بمحمد وآله‌الغر الحسان. فقیرمحبوس ناتوان وخادم مأیوس پریشان به‌حکم نص «انّالله یأمربالعدل والاحسان» وخبرمعتبر «الرّاحمون یرحمهم‌الرّحمن»

خدمات ودعوات‌چون‌مشك وعنبربان به‌حضرت[۳] ایشان مرفوع می‌گرداند و میگوید:

بیت

انك کهفی اذاالخطوب توالت انك ترسی اذاالزمان رمانی

بیت

ازبهرخدا سایه زمن‌بازنگیری ای برسرم ازسایهٔ توسایهٔ یزدان

این ضعیف‌مدت پنج ماه شدکه به‌قید حبس[۴] مبتلاست ، (ع): خود جدائی زخدمت تو بلاست.

بیت

دیدم زجهان بسی بلاها لکن نادیدن تو ز هرچه دیدم بترست

باوجود چندین وسائل ازقرابت وصحبت وخدمت نظر نه برصلهٔ رحم نه بر نسبت‌سلطان اولیاء قدس‌سره. قال‌النبی علیه‌السلام[۵] «انّالله یقول اذا جارکت فی احد من‌اولیائی فلا تیأسوا من روحها الی سبعة ابطن». هرجوری[۶]را اندازه‌ای و هرجفائی را حدی باشد ،

بیت

القلب والقوس اباشئت ان بلغا حدالنزاع و حدالنزع ینکسر

(ع): ای دوست دست‌گیرکه گاه[۷] عنایت است. این‌فقیررا در این تهمت می‌نهندکه چون به‌حکام تردد وتودد نماید مملکت‌تباه‌گردد. همانا[۸] بندگی حضرت را معلوم‌باشدکه مرا سر به‌هرکسی فروناید.

بیت

چون توئی باید وهیهات‌که هرگز باشد

که به‌خاك در تو سربنهد همت من

اگرکسی التجا[۹] نماید به‌جای بزرگ شود ، درشریعت مروت و مذهب رجولیت از اعلی به‌ادنی نتوان رفت.

شعر

کسی که برلب کوثر کشید جام نشاط
دهـان خویشتن از آب شورتر نکند
کسی که سایهٔ طـوبیش پروریـدبه‌ناز
وطـن به‌ظل سفیدار بـی‌ثمر نکند

این فقیر زحمت بسیار کشیده وشراب نامرادی چشیده وروی شادی ندیده

بیت

اصنع جمیلا ما استطعت فانه لابـد ان یتحـدث[10] السمار

چشم عواطف و نوازش می‌دارد، باشدکه ازبوی گل آن دولت دماغ جان ناتوان معطر گردد، و ازنسیم لطف[8] آن حضرت حرارت باطن منطفی شود، و اززلال جویبار وصال درخت وجودکه ذبول یافته سیراب وتازه وخرم و شاداب گردد.«ولاتطردالّذین یدعون ربّهم بالغدوة والعشّی یریدون وجهه».
امید از حضرتی که:

بیت

واصبح فی نحر الزمان قلادة وفی قمة[11] الاسلام تاجاً مرصعاً

آنست که به‌سخن هیچ آفریده این فقیرحقیر بی‌نظیررا طرح نفرمایند.

بیت

تبربفکن که بس میمون درختم به‌پشت پـا مکن دورم کـه بختم

تا چون بخت ملازم آن سده وچون اقبال مجاور آن عتبه گردد.

بیت

پشتم دوتاه شد چوکمانم بخویش کش
کو بال وپرکه دور بیندازیم چو تیر

واگرارادت ایشان کربت وغربت ماست سمعاً وطاعةً.

بیت

من‌ازباغ توگربرگی نیرزم توباری برخور ازباغ‌جوانی

بیت

وان دماً اجریته بك فاخر وان فـؤاداً رعته لك حـامد

ومن‌کان یرجوالله اصبح فائزاً. مدتها ملازم آن آستانه بـوده، وشام شباب را درآن دولتخانه به‌صباح پیری رسانیده، وآفتاب عالمتاب جوانـی درآن بارگاه جهان پناه خسروانی‌به‌زوال رسیده، (ع): بچندین فضائـل‌کـه دارم به‌عزت[۱۲] اگرلایق آن بارگاه وشایستهٔ‌آن‌درگاه نیست به‌طرف حجازرودکه تا دروقت جان دادن سرش بر آستانه باشد.

بیت

از این در جز بدان در نتوان رفت

عالم‌تر وعادل‌تر ازاوهیچ ملك نیست

الا ملك‌العرش تبارك وتعالی. اطناب و اسهاب[۱۳] ازحد اعتدال تجاوز نمود،

بیت

ترا بادابه‌عالم عمر جاوید که ما هستیم با جان پر امید

ظل ظلیل وعاطفت بی‌بدیل برمفارق عالمیان عموماً و بریـن‌کمینه خصوصاً ممدود باد، بحمدوآله‌الامجاد الانجاد[۸] (الی یوم‌المعاد)[۱۴].

۱ــ پ: طاعت ۲ــ پ: دولت ۳ــ پ: حضرت ۴ــ س: وحشت
۵ــ س: صلی‌الله وعلیه وسلم ۶ــ س، کاری ۷ــ پ: دقت ۸ــ س: ــ ۹ــ س: انجا ۱۰ــ پ: یحدث ۱۱ــ پ: قبه ۱۲ــ س: بدست (درنسخهٔ‌پ‌هم‌می‌شود «بفرت» خواند) ۱۳ــ س:اسحاب ۱۴ــ پ : ــ .

۷۱ـ ایضاً من نتائج انفاسه‌الشریفه بعدالخلاص من القید والحبس الی حضرته العالیة‌الملکیة‌المعزیه انارالله برهانه (وثقل بالمبرات میزانه[۱])

(۵۹)

قدمت قدوم‌البدر[۲] بیت سعوده بیت

مژده ای‌دل که‌بخت یار آمد　　یار با یار سازگار آمد

طایر میمون فال اقبال وهمای همایون‌بال[۳] آمال بشارت«نجینّاه والّذین معه برحمة منّا» به‌گوش‌هوش جهانیان‌رسانید، وبندگان صادق‌الاخلاص ممالك ایران ازاهل اسلام وایمان‌شکر[۴]«الحمد لله وسلام علی عباده‌الذین اصطفی» به‌زبان‌فصیح ودل قوی صحیح صریح می گویند[۵].

بیت

رجعت[۶] بعزلایزول و[۷] دولة　　تدوم واقبال نصرت به‌نصرا

شعر

ز فر قدومت‌به‌گردون رسید　　ز دیوار و در مرحبا مرحبا

لقای توشد بستگان را کلید　　حدیث توشد خستگانرا شفا

چوروی تودیدیم ماگفته‌ایم　　لقد احسن‌الله فیما مضی

حق جل وعلادر زیر[۸] هرزحمتی مصلحتی ودرشیب هرنکبتی سعادتی تعبیه گرداند[۹] تا مفهوم «نجعلهم ائمّةً ونجعلهم الوارثین» ومنطوق «انّ مع

العسر یسراً» به‌ظهور رساند. بیت

در ضمن هربلائی مدرج سعادتی است

مغـز لطیف تعبیه در استخوان بـود

خاطر عزیزرا اززحمات گذشته ملالتی وضمیر منیررا ازبلیات سالفه سآمتی مبـاد. «الحمدلله‌الذی اذهب عنّا الحزن». جهانیان به‌جلایـل ایشان مقر[۱۰] و معترف وافاضل عالم ازبحار افضال ایشان مغترف[۱۱].

بیت

شهدت له الاعداء فیه بفضله وشهود فضل‌الفاضلین‌اعادی

حالیا زمان خرمی واوان شادی و اوقات فرح‌وحالات فرج‌است. چه‌به‌وجود پرجود حضرت سلطنت[۲] خلدالله ملکه وسلطانه و افاض علی‌العالمین بـرّه و احسانه دل دولت شادان ولب سعادت خندان شده، ورياحين عزت واثمار[۱۲] بهجت مفرح جان اهل زمان گشته[۱]، والله ذوفضل عظیم. اگـر به‌حکم «حبّ الوطن من‌الایمان» خـاطرمبارك حضرت خلافت قرار گیرد، (ع): آن کیست نخواهدکـه تو یـارش باشی؟ «انك‌الیوم لدینا مکین‌امین»، لاشك (ع) : اقبال بازروی بدیـن بارگاه‌کرد. واگر به‌امر «فانتشروا فی‌الارض وابتغوا من فضل‌الله» و فرمـان «ولقد ارسلنا موسی‌بآیاتنا ان اخرج قومك مـن - الظلمات الی‌النّور» عازم زیارت احیاء واموات می‌باشد (ع): زهی سعادت دولت‌که یاراوگردد، «انّا هدیناه السبیل». نصرالله[۱۳] رایات عزه[۱۴] وعلائه ومد الی یوم‌العرض اطناب خیام[۱۵] بقائه[۱۶].

بیت

بقیت بقاءالراسیات‌الخوالد ودمت معیناً للعلی والمحامد

فالله خیر حافظاً وهو ارحـم‌الراحمین، وصلی‌الله علی محمد وآله اجمین - الطیبین‌الطاهرین.

۱ــ س:ــ ۲ــس: قدوما کبدر ۳ــ پ: - ۴ــ س: + الله ۵ــ این جمله درهردونسخه آشفته وناخوانا وبه دوصورت مختلف نوشته‌شده وعبارت متن تصحیح‌احتمالی نگارنده‌است، س: بال فصیح ودل زبان‌قوی صحیح صریح میگوید؛ پ: باسل فتح ودل‌قوی‌درآن صحیح صریح می‌گویند ۶ــ س: رحمه ۷ــ س: لایزول دولته ۸ــ س: ضمن ۹ــ پ: کرده‌اند ۱۰ــ س:مقرون ۱۱ــ س پ: معترف ۱۲ــ پ: اثار ۱۳ــ س: من الله ۱۴ــ س: ایام ۱۵ــ س: قیام ۱۶ــ پ: وبقائه.

۷۲ـ ایضاً من نتائج انفاسه‌الشریفه الی حضرته‌العالیة‌الملکیه‌المعزیه مشتکیاعن‌عدم الالتفات الیه انارالله[1] برهانه وثقل بالمبرات میزانه

(س پ)

بیت

شکوت و ما الشکوی لمثلی[2] عادة[3]

ولکن یفیض الکأس عند امتلائها[4]

بیت

سالها مهرخدمتت ورزم   به‌سلامیت هم نمی‌ارزم

ازبی‌التفاتی وبی‌اهتمامی حضرت خلد زمانه واعلی امره وشأنه‌که مشاهده می‌افتد (ع): عقل حیران وفکر سرگردان، والله المستعان و علیه‌التکلان.

بیت

به‌سلامی یاپیامی بل‌به‌دشنامی‌راضی

گه‌گاه طعنه‌ای ز توام دلنواز بود

وآن نیز مدتی است که‌هم واگرفته‌ای[5]

به‌واسطهٔ سعی‌اراذل وفکرهای باطل ازآن هم محروم.

بیت

گفتی حدیث دشمن خود رای نشنوم

آری حدیث دشمن خودرا شنیده‌ای

مع‌ذلك کله «علی کل حال ام[۶] عمرو جمیلة».

بیت

وان دماً اجریته بك فاخر   وان فؤاداً رعیته لك حامد

به‌هیچ‌حال ترك دعا و ثنای ملك بی‌همتا[۷] نخواهد نمود،

بیت

این توانی که نیایی ز در سعدی باز

لیك بیرون شدن ازخاطر او نتوانی

بیت

رجوناك الزلال و کنت آلاً   حسبناك الدواء و کنت کیاً

بیت

عاشقان را برسر کویت مقام حیرت است

گر کنی بخشایشی انصاف جای همت[۸] است

مدت‌العمراین ضعیف نیکوخواه مداح حضرت شاه باجاه[۹] بوده والتفات به‌غیراز خدام آن حضرت ننموده.

بیت

فان امدح سواك بفرد بیت   فذلك عندی البیت الحرام

عنفوان جوانی وسردفتر عمروزندگانی بر این آستانهٔ دولت خانه صرف نموده،

بیت

جوانی صرف کردم اندراین کوی

جوانی ای صنم بر من ببخشای

ودراین زحمات که کوه احد تحمل آن نتواند نمود (پای آوردو)[۶] صبر کرد، و درصدمات حوادث گردون دون وسپهر بوقلمون پای افشرده و خود را سپربلای ایشان‌ساخته. هرچند به‌التفات‌ریزه‌ای که لاطائل تحتها قانع می‌شده

از شوربختی روزگار و بی‌تمیزی زمانهٔ غدار از آن نیز محروم گشته و می گفت:

بیت

گر به آتش بریم صدره و بیرون آری

زر نابـم که همان باشم اگر بگدازم

هرچند مزاج مردانه ودرعلو همت یگانه است تحمل بـاد بـروت[10] هـر[9] بی‌بنیاد نتواند نمود وگزاف هرحسود حقود ولئیم نمیم[11] نتواند شنود.

شعر

لاحبذا البخت اعیاناً ومال الی قـوم یعدّهم الاراذل اعیاناً

یدرع البصل المذمـوم اکسیة ویترك النرجس المشموم عریاناً

بیت

فلك به‌مردم‌نادان دهـد زمـام مـراد

تو اهل فضلی ودانش همین گناهت بس

در کتب مسطور است و درالسنه مذکور که مأمون را خادمی بـود بی‌دادی[12] بدنژادی کم عقلی بی‌زبانی بدگمانی نادانی خسیسی خبیثی نمامی بدنامی،

بیت

کنده‌ای گنده‌ای سیه‌روئی باطلی عـاطلی تبه[13] کاری

روزی ازوزیر بی‌نظیر خود عمرو بن مسعود که به‌انواع فضائل آراسته و به‌ـ اصناف کمالات پیراسته ودرخدمت خلفا عمر دراز یافته،

بیت

واحرز اسباب‌الکمال با سرها یـداً و لسانـاً اکتسابـاً ومحتداً

برنجید. فرمود که هرروز ازبامداد تابه‌شب‌ملازمت آن خادم باطل ومنادمت آن عاری جاهل نماید[14]. چون به‌خدمت آن بزرگ رسید و کمالات او دید و شنید قصهٔ «مقرّ النهی کلّها فی الخصی» مقرر شد، علیه‌لعائن‌الله تتری‌خواند، ازسرندامت روی با ندیمان[6] خود کرد و گفت (لعن‌الله طول‌العمر)[6]:

شعر

ما کنت اوثران یمتدبی[۱۵] زمن (حتی اری دولة الاوغاد والسفل)[۶]
تقد متنی اناس کان شوطهم[۱۶] وراء خطوی اذا امشی علی مهل
هذا جزاء امری اخوانه درجوا من قبله فتمنی فسحة الاجل

بنابر آن عازم کوه وبیابان می‌شود و نظم[۱۷] جد اعلای خود،

بیت

شمس دین کرت شاه هند وسند آنکه در دنیا ودین بادش مراد

می‌خواند: شعر

گردن[۱۸] چرا نهیم جفای زمانه را
همت چرا کنیم بهرکار[۱۹] مختصر
دریا و کوه را بگذاریم وبگذریم
سیمرغ وار زیر پر آریم خشك و تر
یا بر مراد بر سرهمت نهیم پای
یا مرد وار در سرهمت کنیم سر

ناگاه باصاحب انتباهی که ازبندگان خاص اله بود (تایباد اتفاق ملاقات افتاد، که صداقت اوبامن)[۶] ظاهر ودرشیوهٔ مسلمانی دانا وماهر[۶] بود، صلاح (مراد خواجه مولانا زین‌الدین ابوبکر التایبادی قدس سرهما)[۶] درصبر ومقام والتجا به‌حضرت قادر علام واستمداد ازروح پاکان و صدیقان جام دید ، «الخیرة فیمایقضی[۲۰] الله» بیت

چون یار دل شکسته میدارد دوست
ما هم در دل فرا شکستی دادیم

لطف‌الله تعالی جابر کل کسیر ومسهل کل عسیر. هرچند

بیت

در آفاق گشا دست و لکن بستست

از سر زلف تو برپای دل ما زنجیر

اما ازحضرت الهی (ع): امیدوار چنانم کـه کار بسته بگشایـد[۲۱]، « افضل العبادات انتظار الفـرج بعد الشدة » .

شعر

بـاد سحرگهی ز تـوام می‌دهد خبر

یارب چه‌لطفهاست که باد سحر کند

تاکی‌طبیب لطف تو بیمار خویش را

شربت زخون‌چشم وغذا ازجگردهد

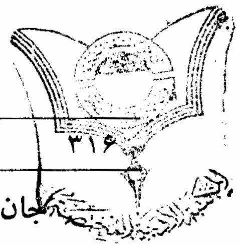
به‌سبب‌صحبت ناجنسان‌ولئیمان باطن‌خراب وظاهـر«کسراب بقیعة یحسبه ــ الظمأن ماء»، اگر درجاه ومال، که درمعرض زوال‌وانتقال است وپیش ارباب کمال جزوبال حال ونکال مآل نی، نقصان تمام افتاد امابه‌فضل وعنایت‌الهی طرف معنی‌را قوتی وضلالت را هدایتی وازاموراهل دنیا انقطاعی ومواعظ اهل‌الله را سماعی حاصل، (ع): زاید همه این را شد وناقص همه آن را . بدان سبب درمقام، بیت

ونحن سکوت[۲۲] والهوی یتکلم ـــ لیفعل صوب‌الغیث ماهوفاعـل

(ع): دلی‌به‌نطق چـوعیسی لب خموش چـو[۶] مریـم، روی بـرآستان نیاز پروردگار[۲۳] جهان‌می‌نهم، (تا خود چه‌کند بامن‌کار افتاده)[۶] . امید آن است ویقین چنان‌که زودبارتعلق اغیار ازخاطر بردارد ودربـارۀ بندۀ ضعیف کـه به‌نیت‌صادق و اعتقاد درست، شعر

بگـذاشته مناصب دنیای بی‌وفـا

برداشته دل ازهوس جاه وحرص مال



جان‌عزیزش اربه‌لب‌آید زتشنگی

از کوزهٔ خسان نخورد شربت زلال

نظرعنایتی و کرشمهٔ مرحمتی نماید، تا بکی[۲۴] وچند دماغی[۲۵]:

بیت

کـه از[۶] صبا نستاند مشام اوبویی وگرچه‌تعبیه دروی حیات جان‌باشد

تحمل نتن هرگدای رسوا کند وجلیس هرخسیس باشد.

بیت

ای تیغ آفتاب قلم‌کن عمود صبح

تا دست چرخ خیمه چرا زد برابرم

با این‌همه درزمان هجرت وایام فرقت حقوق صحبت و رعایت قرابت[۶] ـ بنگذارد وفراموش‌نکند وسرهمت به‌تربیت هیچ شاه ووزیر وغنی وفقیرفرو نیاورد.

شعر

کسی‌که برلب‌کوثرکشید جام نشاط

دهان خویشتن از آب شور تر نکند

کسی‌که سایهٔ طوبیش پرورید به‌نـاز

وطـن به‌ظل سفیدار بـی‌ثمر نکند

بیت

و من بك فی ظلالك عاشق یـومـاً

فبـأی[۲۶] ظـلال عیش یستطیب

توقع که‌چون کاربه‌اینجا!نجامید وروزگاربدین مرتبه‌رسیدمن‌بعدبه‌اکاذیب[۲۷] وخبائث وفسانهٔ هرلئیم بی‌هنربدسیر ازخویش[۲۸] و بیگانه التفات نفرمـایند، چه این ضعیف را درشکایت حضرت باخلق وخدا ازخاطرغیب نما رخصتی

نیست.

بیت

درمانده‌ام که از تو شکایت کجا برم

هم با تو گر زدست تو دارم شکایتی

(ع): (سلطان توئی کسی به‌تظلم کجا رود)[۶]؟ بالله مالك یوم‌الدین وانه لقسم لو تعلمون عظیم که (ع): کار از لب خشك ودیدهٔ تر بگذشت.

بیت

نوحی‌به‌هزارسال‌یك‌طوفان‌دید من نوح نه‌ام هزار طوفان دیدم

همانا تااین غایت واقف نباشند[۲۹] ویقین که[۶] نباشند[۲۹]،

بیت

رای منورتو که برغیب مشرف است

از ماجرای قصهٔ من بی‌خبر چراست

اگرمیسر شود که درباب این فقیر فکری فرمایند واندیشه‌ای نمایند و چنان سازند که نیم نانی حاصل شود تا دوسه روزی درروستای (بی‌نوائی)[۶] کهنه جانی را به‌نیم نانی (تعهدی کند فیها)[۶]،

بیت

تبر بفکن که بس میمون درختم

به‌پشت پا مکن دورم که بختم

والا اجازت فرمایند تادرطلب یزدان دراطراف جهان می گردم، (ع): میروم بی‌سروپا تا به‌کجا می‌افتم. همانا این‌طریق اصوب وبه‌صواب‌اقرب است، (ع):تاقصهٔ مطول‌مامختصرشود.توقع که‌به‌روزی که ازمملکتی[۳۰] دیگرحاصل شود ضنت ننمایند و ازعلو همت بدین قدر مضایقه نفرمایند و کرم نمایند. والسلام علی من اتبع‌الهدی ولله الاخرة والاولی.

۱ـ س: + سبحانه وتعالی ۲ـ پ: لتلی ۳ـ پ: عادته ۴ـ پ: مبتلائها
۵ـ س: واگرفتی ۶ـ س: ـ ۷ـ پ: بی‌منتها ۸ـ پ: رحمت
۹ـ پ: ـ ۱۰ـ س: برویت ۱۱ـ پ: هرحسود مقودمطرود ۱۲ـ
س: ونی دادی ۱۳ـ پ: سیه ۱۴ـ پ: می‌نمای ۱۵ـ س: یمرونی
۱۶ـ پ: سوطهم ۱۷ـ س: نظیر ۱۸ـ پ: گـردون ۱۹ـ پ:
کاری ۲۰ـ پ: فعل ۲۱ـ پ: برآید ۲۲ـ پ: سکونت ۲۳ـ
س: بروزگار ۲۴ـ س: بستگی ۲۵ـ س: دماغ ۲۶ـ پ: فانـی
۲۷ـ س: نادست ۲۸ـ س: خویشتن ۲۹ـ س: نباشد ۳۰ـ س: جای.

۷۳ـ ایضاً من نتائج انفاسه‌الشریفه (الی حضرته‌العالیة‌الملکیة‌المعزیـة مشتکیاً عن بعض النواب والحجاب انارالله برهانـه وثقل بالمبرات میزانه)[1]

(س پ)

القلب‌والقوس ایا شئت ان بلغا حدالنزاع وحـدالنزع ینکسر

لاجرم‌به‌واسطهٔ‌مفارقت احباب وخلان ومهاجرت ازصحبت باراحت بـرادر دینی، خلاصهٔ اعصار وعلامهٔ روزگار، سمی‌من نزل فیه[2] «ثانـی اثنین اذهما فی‌الغار»، وحرمان‌ازملاطفت‌حضرت[2] سلطان ملوك زمان، مخدوم اهل‌عرفان وایمان. بیت

شکسته‌تر از آن ساغر بلورینم که درمیانهٔ خارا کنی زدست رها

والی‌الله‌المشتکی. اگرنه‌تخلیط اراذل دل[2]خراش وتنسیج لئام‌حساد واوباش بودی (ع): ازتو دوری نجستمی یك دم. با این‌همه زحمات[3] گوناگون کـه به‌تقدیر ایزد بی‌چون بدین ضعیف محزون رسیده (ع): یك دم نمی‌رود کـه نه[4] درخاطر منی، شعر

چو میل خاطراو جز بدون و ناکس نیست
چـه فـائـده ز هوائی‌که در سرم بـاشد
دریغ زان لب جان بخش وصدهزار دریغ
کـه وقف کرد بر اوباش یار سفله پرست

ازیاد شماتت مردم بی‌بنیاد دل درخفقان وچشم گـریان وجسم نـالان و عقل حیران ، والله‌المستعان و علیه التکلان،

بیت

لی فی تحننه شهود[۵] اربع وشهود[۵] کـل قضیـة اثنان

با این‌همه شکرحضرت پروردگارجهان ودعای دولت‌آن خلاصهٔ ملوك‌زمان ازمیان جان می‌گوید وزحمات ظاهری و بـاطنی رابه‌موجب «لقاءالخلیل شفاء العلیل» دوائی می‌طلبد. چه‌خلاصهٔ عمر وسردفتر زندگانی، (ع): گر خلق نداند توکه جانی دانی، بر آستان دولت ایشان صرف نموده،

بیت

جوانی صرف کردم اندرین کوی جوانی ای‌صنم برمن ببخشای

باوجود این‌حالات‌ازاشراف‌قبائل وبزرگان واتراب واقران[۶] به‌جمیع‌فضائل ممتاز بوده، وچون آفتاب به‌اختیار یابی‌اختیار برگل وخار وبوستان ودشت وکوهسار تافته، ومدةالعمر عیال هیچ‌صاحب‌کمال‌نبوده، وفضلا عن[۱۷]الجهال وترازو آسا ازبرای یك درم پیش خسان سرفرو نیاورده، وزبان‌به‌کم وبیش بیرون نکرده ومیل ننموده، ومیزان فلکی راکه:

بیت

زحرص همچو ترازوی چرخ سوی زمین

معلقی زنـی ار یك قـراضـه زر یابـی

دربازار همت وزنی‌ننهاده. با این‌همه غرض‌اصحاب مـرض را دربارهٔ چنین مخلصی مسموع می‌داشته‌اند ومحالات ایشان را اصغا می‌نموده است.

شعر

بدان خدای که جلاد قهر لـم یزلیش

به‌خشت‌وخاك‌بدل کردتاج‌وتخت‌قباد

که آنچه‌درحق‌من‌گفت‌مفسدی‌به‌غرض

نه کرده‌ام نه روا داشتم نه دارم یـاد

مـرا شماتت اعـدا بـلا همین دارد

زیان مال مرا دولت تو برجـا[۸] بـاد

اگر نکـو شودم کار از میامن تست

وگرنه خسته‌دلان را خدای مزد دهاد

طالب علمی درویشی[۶] درویش زاده را چند ایذا توان نمود؟

بیت

کاری شمرده‌ای که دلـم را شکسته‌ای

بستر عرق که کـوه زجـا بـر گرفته‌ای

«والله علی کل شیئی قدیر»، «الناس مجزون باعمالهم»، «ولکل درجات‌مما عملوا وما ربك بغافل عما یعملون».

شعر

بسیار خورده‌ام غم این دولت جوان

اکنون توهم بخورغم این‌ناتوان پیر

بامن به‌نیك وبدوسه‌روزی‌دگربساز

کین جـان مستعار نمانـد به‌مستعیر

مردم آزاری وخسیس پـروری دوصفت مذموم و دوخصلت شوم است[۲] و صاحب آن ملوم. جای تفکر وتأمل نیست (بل که جای تفکر وتأمل است)[۶]

شعر

اگرچه هردو کمربسته از زمین رویند

به‌ذوق نیشکر از جنس بوریا نبود

بنام پرده بود هردو لیك نزد خـرد
حجاب مزبله چون پردهٔ نـوا نبود
به‌رنگ‌هم بود[9] اما به‌وقت‌عرض هنر
بـلارك یمنـی شاخ گندنـا نبـود

وهرروز آن لطف درتزاید واین غریب‌پیررا محنت برقرار، بلکه(ع): یکی را سراندر پی دیگری است. به‌موجب‌نظم:

بیت

یاماءها[10] انا من جنابك راحل فلقد اطلت[11] ولم ینلك رشائی[12]

اجازت سفرحجاز می‌خواهد و می‌گوید:

شعر

با لطف خود بگوی که ما را بحل کند
در دیده گر زخیل تو گردی کشیده‌ایم
مارا مران چوفتنه که آخر چـو عافیت
ما نیز در رکاب توگاهـی دویده‌ایـم
بیرون ز آه سینه و از آتش جـگـر
بسیار سردوگـرم زمانه چشیده‌ایـم

این ضعیف جانی‌خودگرانجانی خود ازمیان سبك روحان مملکت وبزرگان صاحب فضیلت ببرد، چه: بیت

شرمسارم‌ز گرانجانی خود زانکه نماند
برسرکوی تو افتاده تر ازمـن دگری

هرچند: شعر

تن ازتف هجران تـوتابی دارد برآتش غـم ز دل کبابی دارد
کس‌نیست که رازمن‌بگوید باتو جزدیده که‌درپیش توآبی‌دارد

مع ذلك كله وصیت الهی: «و لقد وصینا الذین اوتوا الکتاب من قبلکم وایاکم اناتقوا الله» را کاربندند و خبر «التعظیم لامرالله والشفقة علی خلق الله» لازم گیرند. (ع): بکن هرآنچه بشاید نه هرچه بتوانی، انشاءالله[۲] دست در آستانهٔ کعبه زده و ندای «اللهم ارحم امة محمد رحمة عامة» به قدوسیان رسانیده گوید:

بیت

اگر خواهی به یك لطف الهی ز هندوستان فروشوئی سیاهی

انقطع الرجاء الا الیه.

بیت

ای دوست دست گیر که گاه عنایت است

کز دوست یك کرشمه جهان را کفایت است

گاه آن آمد که به حکم «انمع العسر یسرا» عساکر «وایده[۱۳] بجنود لم تروها» رایت آیت فتح و نصرت وظفر ودولت «هوالذی ایدك بنصره وبالمؤمنین» به ایوان کیوان رساند، و نور تجلی صفات جلال جلال متعال بر طور اقبال صاحب کمال که «قل جاء الحق وظهر امرالله»[۱۴] افتد تا قصهٔ نیاز به حقیقت نه مجاز برخواند ومن بعد ترانه پرنشانهٔ: شعر

اذا[۱۵] ما ظمئت الی ریقه جعلت المدامة منه بدیلا

و این المدامة من ریقه ولکن اعلل قلباً علیلا

بسراید[۱۶].

بیت

(مرا که روی تو باید قمر چه سود کند

مرا که لعل تو شاید شکر چه سود کند)[۶]

«هات الحدیث عن[۱۷] بطحائها» از نهاد عارف برآید، وچون سعادت مساعدت نماید واقبال یاری کند[۱۸] جز[۱۹] به تدارك دل شکسته و گشاد خاطر بسته وعمارت باطن خراب وتسکین چشم پر آب «نعم العبد انه اوّاب[۲۰]» مشغول نگردد، (ع): کز لطف بود شکسته را دل دادن، به عنایت و مرحمت «وسبقت رحمتی

غضبی»،

بیت

نگاهی گر کنی ناگه‌به‌سویم دری‌بگشایدازرحمت‌به‌رویم

هر کس‌که اوامر ونواهی را ممتثل نشود، وفرمان‌بر شیطان گردد، و کلاه جباری برچکاد نخوت وسبکساری نهد، وکمرتکبر برمیان تجبر[21] بندد، و تیرسداد ازجعبهٔ عنادبیرون کند،وازگمان کمان به‌شست بی‌رحمی ازسرسستی بگشاید، وقضیهٔسالبةالموضوع[22] «لیس مع[23] قطیعة[24] الرحم‌نماء» درمیزان نیارد، هرآینه مظلوم محروم و مغموم نیم چرخ دعا را زه نیاز بندد، و از تختگاه‌سحرگاه سهر[25] چارپر الله اکبربه‌قضیهٔ قضا وقدر، (ع): که آن زمان نبود درره دعا پرده، برنشانه زندکه اثربه‌شمس وقمررسد.

بیت

سهم اصاب و رامیه بذی[26] سلم من بالعراق لقد ابعدت مرماك

جبّارقهّار منتقم‌کامکارناهنجار غداررا در طرفةالعینی (ع): خاك وجود او را گرد ازعدم برآرد، وچون زخم شاه شادیاخ[27] در درون‌کاخ به‌هیچ باب مرهم‌گیر وتدارك پذیرنباشد. بیت

کثیراً ماجفوت علی ظلماً وما وافیتنی بالوفق[28] یوماً

بیت

یك سرابرو به‌فرمانش اگردرهم‌کشم

درزمان بینی توازعالم برآورده دمار

زمانی باخودآی، و ازسرحدیث سماوی‌که «من‌بارزنی و لیاً فقد بارزنی بالمحاربة» متنبه‌شو، وازحقیقت‌حال «وایّةدولة امنت زوالاً[29]» غافل‌مباش.

بیت

ما زار دلی‌راکه‌به‌ناگاه‌کنی کار دوجهان درسر آزاردلی[30]

وبه‌نظرنخوت درحال شکستگان مبین وببین که:

بیت

دردل مسکین هربیچاره‌ای شاه‌را گنج نهانی دیگر است

«اتقوا دعوة‌المظلوم فانها ترفع[۳۱] فوق‌الغمام»

بیت

آئینهٔ نه قلعهٔ نیلی مدور زنگار بـر آرد[۳۲]
هرگه که‌برآیدمن‌مسکین گدارا از جور تو آهـی

الحکم لله‌العلیّ‌الکبیر، هرچه‌به‌بنده رسدجز به‌تقدیرعزیز علیم‌نیست.

شعر

گر کار عـاقلی نرود بـرره صواب
ازوی مبین که‌آن نه‌زفکر خطای اوست
ورجاهلی به‌منصب ومالی رسد مگوی[۳۳]
کان‌مال‌ومنصب ازمددعقل ورای‌اوست
چـون کارهـا به جهـد میسر نمی‌شود
آن زیبد از کسی که‌خرد رهنمای اوست
(کز کار نیك و بد نشود هیچ مضطرب
داند که‌هرچه‌هست‌به‌حکم‌خدای‌اوست)[۶]

حضرت ذوالجلال، که «مالهم من دونه من وال»،می‌فرمـایـد: «ان‌الله یأمر بالعدل والاحسان وایتای ذی‌القربی و ینهی عن الفحشاء والمنکر والبغی یعظکم لعلکم تذکرون»، و «ذکر فانّ الذکری تنفع‌المؤمنین»، می‌گوید،

بیت

گربنیوشد زنده بماند جاوید ورنه دم‌ماست هم[۶]به‌ماباز آید

والسلام علی من اتبع‌الهدی ولله‌الاخرة والاولی.

۱ــ س: نعمدالله مرقده و برد مشهده فی‌الشکوی عن بعض‌الملوك و نوابــه الــی حضرته‌العالیه اناراالله برهانه ۲ــ پ: ــ ۳ــ پ: عادت ۴ــ پ: تو ۵ــ پ: شود ۶ــ س:ــ ۷ــ پ: من ۸ــ س‌پ: جابرباد ۹ــ پ: نبود ۱۰ــ س: ماها؛ پ: ماوها ۱۱ــ پ: اظلت ۱۲ــ پ:رشابی ۱۳ــپ:عساکروانیده(کذا) ۱۴ــ س: پیش‌ازفقرهٔدوم‌این‌آیه جملهٔ «وزهق‌الباطل» (سوره ۱۷، آیه ۸۱) نوشته شده والبته اشتباه‌است وکاتب‌گویا متوجه اشتباه شده ومثل این است‌که یکی دوخط نازك‌خفیف بالای این‌دوکلمه‌کشیده است‌که درنسخهٔ عکسی من درست دیده نمی‌شود ۱۵ــ پ: الی ۱۶ــ س: برآید ۱۷ــ پ: من ۱۸ــ پ: فرماید ۱۹ــ س: چون ۲۰ــ پ: ابواب ۲۱ــ پ: تحیر ۲۲ــ س: الموضع ۲۳ــ پ: قطیفه ۲۴ــ س: الرحمن ۲۵ــ س:سپهر ۲۶ــ پ: بی ۲۷ــ س: شاه دیاخ ۲۸ــ س: بالرق ۲۹ــ س: وانه دولت امست (کذا) ۳۰ ــ پ: کنی ۳۱ــ پ: رقع ۳۲ــپ: برآورد ۳۳ــ س: ملوك.

۷۴- ایضاً من نتائج انفاسه[1] الی الملك الاعظم[2] غیاث الدنیا والدین[3] پیرعلی کرت فی تهنیة جلوسه علی سریرالسلطنة بمدینة هراة ناصحا له ومترقبا عنه انواع رحمته[4] واصناف عاطفته[5] ورأفته[3] انارالله برهانه (وثقل بالمبرات میزانه)[6] من سجستان الی‌هراة (صانها الله تعالی عن الافات)[3].

(س‌پ)

هوالله‌الذی لااله الاهو، ربی‌الله الدولة ربی‌الله[7] می‌خوانم، ومصراع: اخرای شاه جهان آن فرش دوری درنورد، برزبان می‌رانم و از خبر معتبر جلـوس حضرت فرزند ملك اسلام اعظم، مالك رقـاب‌الامم، صفـدر ایـران زمین ، غیاث‌الحق والدین خلد الله ملکه واجری فی‌بحرالمرادات فلکه بـر تخت سلطنت‌به‌فردولت (ع): بشارت باد عالم‌را خصوصاً ملك ایـران را، وسایـهٔ عاطفت وظل مرحمت وچترشاهی برمفاوق مطیع وساهی از مـاه تـا بـه‌ماهی ممدود بالملك‌الودود.

مدتهاست که‌فقیرحقیر معین‌الجامی که‌مخلص‌جانی آن‌حضرت‌بوده‌وهست وخواهد بودبه‌امید شفقت آن‌حضرت، که‌جاوید عمرباد، (ع): چشم امیدوار یه‌ره‌برنهاده است، (ع): هان تاچه‌کنی تو ازخداوندیها. چه ازایام صبی‌الی یومنا هذا خدا گواه است‌که آن مخدوم[8]را ازجان خود دوستر‌داشته وهمه

سعادتها ازبرای ایشان خواسته. ضمیرمنیروخاطرخطیرآن جناب براین‌معنی گواه است، ودلیل برآن آنکه‌به‌خط مبارك خود نامهٔ نامی ومثال گرامی مؤکدبه‌عهود ومواثیق نوشته‌اند وامیدواریها داده[۹]، استظهار یکی در هزار بوده.چون عمرقریب هفتاد است گاه آنست که درپناه (آن ملك)[۶] ملك انتباه درگوشه‌ای توشه‌قناعت کرده به‌دعای ایشان مشغول گردد، وازصحبت جمعی‌ازاصحاب‌اغراض، که‌رگ‌جان ایشان به‌مقراض فنا بریده‌باد، اعراض کند. چون حق تعالی هیچ چیز ازایشان دریغ نداشته است شکر این نعمت گزاردن[۱۰] واجب‌باشد. صحبت باعلما وصلحاواشراف قبائل وارباب‌فضائل وهنرمندان لطیف وآزادگان شریف دارند وبنیاد کار بر شرع مطهرنهند ، بعد ازآن درتدارك دلهای شکسته وگشادخاطرهای بسته وعمارت باطن‌های خراب وتسکین چشم‌های پرآب کوشند، (ع): کزلطف بود شکسته را دل دادن.

بیت

وکن مثل طعم الماء عذباً و بارداً

علی‌الکبد الحری[۱۱] لکل صدیق

تابه‌زلال[۱۲] افضال آن سلطان ملوك واقبال جگرهای تشنه سیراب گردد، و به‌مرهم الطاف واعطاف آن‌ملك اسلام بلند نام‌جراحات سهام ایام نافرجام مندمل[۱۳] شود، ونام نیکوکه مطلوب انبیابوده که: «واجعل[۱۴] لی لسان* صدق فی‌الآخرین» تامنقرض عالم‌باقی ماند. جزمحض اخلاص ودولت خواهی نمی‌نویسم،

بیت

قسمت بسالف ما مضت من عهدنا وبسابق‌التأنیس فی‌الخلوات

بیت

سر ارادت سعدی گمان مبر هرگز

که تا قیامت از آن آستان بگردانی

به‌سخن غماز وحساد وبی‌هنر التفات نـانمودن دلیل سعادت ابـدی ودولت سرمدی خواهد بود. تربیت وعنایت دربارهٔ فرزند هنرمند یوسف، که در حجر دولت ایشان برآورده، حاکم‌اند و به‌عقل کامـل ولطف شامل دست مرحمت برسرخلائق‌دارند، وبه‌هرعنفی که درزمان[15] ماضی رفته حالا لطفی نمایند،وبه‌موجب‌قضیهٔ‌مرضیهٔ «لا تُسکن کلّ متحرّك ولاتحرّك كلّ ساكن» مدارا شعارخودسازند، وبه‌امر «یسرّوا ولاتعسّروا وبشّروا[16] ولاتنفروا» آزادمردان را که «الانسان‌عبیدالاحسان» بنده سازند، وبند فایده مند«من وجدالاحسان‌قید تقیداً» برپای دل وجان ایشان نهند. بعدازآن معلوم حضرت فرزندگـردد که آنچه درچهل‌سال‌به‌شتم‌وعنف میسرنشد به‌یك‌سال‌به‌لطف وتربیت دست دهد. نتیجهٔ شدت سکون ظاهر ونفرت باطن‌باشد، وثمرهٔ محبت ومرحمت وشفقت ومدارا صید قلوب واخلاص جانی تمامی بزرگان وملوك زمان از برای آن پادشاه شاه‌نشان. (ع): سروزر هردو ببازند ودعا نیزکنند. بعد از آن‌که جهانیان را تربیت وحسن معیشت خدام حضرت معلوم گـردد اگـر مفسدی فضولی بی‌سعادتی مجهولی مطرودی مخذولی جوری بدبختی‌را در وکردماغ بیضهٔ فسادی پیدا آید وخواهدکه ازفرخ فتنه بیرون آید وبه‌نظـر کوته‌بین مرحمت وعـاطفت را عجـزشمارد وباخود ترانهٔ «اللیل حبلی» سراید بعد ازسنت الهی‌که «وماکنّا معذّبین حتّی نبعث رسولاً» نصائح را قابل نباشدوصلاح‌خودبه‌حکم نص «لهم قلوب لایفقهون بها...ولهم اذان لایسمعون بها» نشنود[17] دیدهٔ‌اورا ازسرمهٔ «الیأس احدی‌الراحتین» بی‌نصیب نگذارند، وبه‌تیغ آبدار صاعقه‌بار آتش ادبار آن[18] خاکساران‌فـرونشانند، وگردوجود اورا به‌باد فنا بردهند، چنانچه تجربـهٔ جهانیان وعبرت عالمیان گردد، وبندگی حضرت، که جاوید زیاد، پیش خلق وخدا معذورباشد، واین ندا به‌عالم‌بالارسدکه: چنین‌کنند بزرگان‌چوکرد بایدکار. بیش‌ازاین‌اطناب

نرفت، بیت

هزارت سال در دولت بقا باد نگهدار شب و روزت خدا باد

بمحمد و آله الامجاد

---

*در نسخه پاریس این نامه ناتمام است یعنی پس از کلمهٔ «لسان» در آیهٔ « واجعل لی لسان...» که در آخر ورق «ب ۱۲۳» است درصفحه بعد اواسط نامهٔ شماره ۸۳ دیده می‌شود یعنی ازوسط نامهٔ۷۴ تـا اواسط نامهٔ ۸۳ درست ۹نامه ازنسخهٔ موجود افتاده است ووصل این دوورق به یکدیگر ناشی ازاشتباه یاعدم دقت صاحب اصلی آن بوده است.

۱ــ پ: من انشائه ۲ــ پ: +مالك رقاب الامم ۳ــ پ:ــ ۴ــ پ: المراحم ۵ــ پ: العواطف ۶ــ س:ــ ۷ــ س: اعد ۸ــپ: مخدوم زاده ۹ــ پ: داده‌اند ۱۰ــ پ: گذاردن ۱۱ــ پ:الحزی ۱۲ــ س: بزوال ۱۳ــ س: مسدل ۱۴ــ س پ: اجعلنی ۱۵ــ س: زبان ۱۶ــ س: سکنوا ۱۷ــ س: بشنود ۱۸ــ ایــن کلمه خــوب خوانا نیست و بجای «ادبار آن» نیز «ازباران» می‌تواند خوانده‌شود.

۷۵- ایضاً من نتائج انفاسه‌الشریفه الی‌الملك‌الاعظم مالك رقاب‌الامم تاج‌الدولة والدنیا والدین اسکندر انارالله برهانه و ثقل بالمبرات‌میزانه‌جواباً لکتابه الشریف وخطابه‌المنیف

(س)

هو المعز

فدیت کتاباً عادلی بوروده　　　سرورالذی قدکان طال به‌عهدی

اتانی‌وقلبی فی‌جحیم‌من‌الاسی　　　فاخر جنی منها الی دارالخلد

ملطفهٔ‌لطیف شریف ومفاوضهٔ منیف‌که ازجناب مکرمت مآب ملك اعظم خلاصهٔ اکاسرةالامم، اعلم‌الولاة فی‌هذه الازمان، اعدل الملوك بین طوائف الانسان، مأمون‌الاصل والاعراق، العالی ذکره الی سبع‌الطباق، المستغنی عن‌الاطناب فی‌الالقاب،

بیت

ز نقش روی تو مشاطه دست‌کوته کرد

که شرم داشت‌که خورشید را بیاراید

تاج‌الحق والدین تاج لهم اعیان‌الاقبال فی‌العالمین،

شعر

که تاخورشید تابان باشد وماه　　　جنابش ازحوادث در امان باد

مدار آسمان و سیر اختر　　　چنان‌کش[1] آرزو بادا چنان باد

بمحمدو آله‌الامجاد، نامزد مخلص دولتخواه ودعاگوی قدیم بی‌اشتباه شده بود، از ایراد غیر خدام خدمت برسید.

بیت

ما رابه‌زبان دیگران می‌پرسی مارا به‌تو ای‌شاه نه این‌بود گمان

توقع این دولتخواه چنان بود که دراین وقت با وجود قرب جوار پریشانی روزگار یکی ازخدام آن سرور[2] ملوك نامدار نامزد مخلص دل فکارشدی تا ازوصول او جراحات مخلصان مرهمی وتفرقهٔ محبان‌را جمعیتی پیداآمدی.

بیت

شکر به‌دست‌ترش روی خادمم مفرست

وگربه‌دست خودم زهر می‌دهی تریاك

معذلك‌کله (ع): هم شاد شدم که از منت یادآمد، (ع): گله از توحاش‌لله نکنیم، وخود نیاید، چه تفقدات‌کریمانه والطاف بزرگانه در حق درویشان خویش وخویشان درویش‌از آن‌جناب غریب وبدیع ندانسته. بنابر آن دوسه کلمه ازسرزبانی نه بل ازصمیم جان برزبان قلم دوزبان روان شد، والا:

شعر

هرگز نفسی شکایت[3] ازتونکنم کار ازدل بی‌نهایت ازتو نکنم

ازدل نکنم شکایتی کز توکنم[4] ازدل کنم آن‌شکایت ازتونکنم

(ع): رفت آنچه شد ای صنم‌گذشت آنچه‌گذشت. بر[5] عادت‌قدیم وطریقهٔ مستقیم خدمات جان فدا ودعوات خالی ازشائبه ریا موجه ومؤدا گرداند و ازحضرت عزت بقای دین ودولت وقوام ملك وملت و مکنت آن خلاصهٔ زمان وزبدهٔ دوران می‌طلبد، وهذا دعاء قداجیب وانما یرید به‌داعیه اظهار اخلاص. رفع رقعه نیاز ازقصبهٔ اسفزارست ازحالتی‌که شکرباری تعالی واجب ولازم است، (ع): چون آنچنان نماند چنین نیزبگذرد.

دراین وقت که شیخ‌العارفین محبوب قلوب ارباب‌العز والتمکین رکن‌الملة والدین حاجی حب، که اخلاص ودعاگوئی ودولتخواهی ونیازجوئی او مر آن حضرت را طهر دامن[۶] [...] بیت

روی سوی که آورد دل‌به‌امید نیکوئی

چون دل وجان ودیده را قبلهٔ آرزوتوئی

دوسه حرف اصدار افتاد. توقع که برخط پریشان وعبارت درویشان از کمال بزرگی خرده نگیرند، (ع): ناید زدل شکسته تدبیر درست. زیادت اطناب نرفت، بیت

سخن کوته کنم کان طبع نازك ندارد طاقت چندین گرانی

بمانی جاودانی یاغایةالامانی.

۱ــ کشت ۲ــ سرو ۳ــ حکایه ۴ــ نکنم (مصراع دوم بیت اول رباعی دراصل چنین است وظاهرا اشتباهی درآن هست) ۵ــ مابر ۶ــ چنین است درمتن وپیداست که چیزی ازقلم کاتب افتاده است.

۷۶- ایضاً من نتائج انفاسه‌الشریفه الی‌الملك‌الاعظم مالك رقاب‌الامـم معزالدنیا والدین ابوالحسین محمدکرت انارالله برهـانه فی‌الاستیهاب‌والاستعطاف‌والاستشفاق و تهنیة شهرالصیام والاستجازه الی زیارة بیت‌الله‌الحرام ومدینة نبیه محمد و آله علیه‌السلام

(س)

بقیت بقاءالراسیات الخوالـد　　　و دمت معزالعلی والمحامـد

برکت عاطفت واوقات صیام وسعادت دعوات وقراءت وظیفه‌داران صبح و شام به‌ایام دولت‌ودولت ایـام سلطان‌سلاطین‌اسلام، ظلّ‌الله الممدود علـی مفارق‌الانام،

بیت

ای به‌ظل‌جاه تو ارباب حاجت را پناه

وی به‌ذیل عفو تـو اهل هنررا اعتصام

معزالحق والدنیا والدین، لازالت رایات سلطنته منصوبـة علی سطح‌القبة ــ الخضراء وآیات نصرته مکتوبة علی جبهةالجوزاء، واصل ومتواصل بـاد، وتراب ساحت بارگاه عالم پناه، که معفر[1] جباه سلاطین روزگار و مقبل‌شفاه خواقین کامکاراست، همیشه‌اکلیل‌ذروهٔ ایوان وقوائم‌دعائم اساس‌جهانداری بردیدهٔ برجیس وفرق فرقدان بمحمد وآله‌الغرالحسان.

کمترین خدام‌حضرت مخدوم اسلام عبودیتی به‌عبیر اخلاص مخمرودعواتی به‌مشك اختصاص معطر معروض می‌گرداند ومی‌گوید:

بیت

به‌خاك پای توکان توتیای چشم من است

که بی‌وجود عزیزت دمی نـه ام دل شاد

بیت

درمانده‌ام ز جناب تو دور ومی‌گویم

دریغ عمر عزیزم که می‌رود بـر بـاد

این خدمتکاردراین دیارباظاهرسقیم وباطن‌الیم وذهن پریشان وفکرسرگردان ودماغ مشوش ووقت ناخوش ودل تیره وچشم خیره چون مرغ کور بر آب شور مانده،

شعر

دریچه‌ای ز دل من‌به‌سوی خود بگشای

دری ز کلبهٔ احزان به‌کوی خود بگشای

معطـر از تـو جهان ومشام مـن بسته

مشام جان من از بهر بوی خود بگشای

گاه آن است که آفتاب مـرحمت فسردگان طبیعت را دریابد، وسوختگان آفتاب حوادث‌را چتر[۲] معدلت سایهٔ عاطفتی‌گستراند، وتشنگان بادیهٔ حرمان را اززلال افضال خرم وسیراب‌گرداند. (ع): ای دوست دست گیر کـه‌گاه عنایت است. همانا ضمیرمنیر حضرت را، که عکس پذیر[۳] عـالـم ملکوت است، روشن شده باشد که اعتقاد بنده بابندگان حضرت چیست.

بیت

چنان به‌مهر صافی‌است جان روشن من

که صبحدم را با مهر آن صفا نبـود

واگر العیاذ بالله دراین مدت خدمت وملازمت عقیدت بنده بدان حضرت مخفی مانده است، بیت

افسوس که ازحال منت نیست خبر

وانگه‌شودت خبر که‌افسوس خوری

حضرت عزت کلیم صاحب تسلیم را اگرزخم «لن‌ترانی» زد مرهم «انّی اصطفیتك علی‌النّاس برسالاتی وبکلامی» هم نهاد. چنان سزد وشایدکه حضرت سلطنت پناهی برسنت الهی درمرتبهٔ پادشاهی،

بیت

اگرجفای تو روزی دلی بیازارد

کمند لطف‌تو کشانش[۴] به‌عنف بازآرد

واگر غباری نعوذ بالله من‌ذلك باقی است ،

بیت

سرمایهٔ زندگانی وملك وجود حقاکه نیرزند به‌آزار دلی

به‌هرمقام‌ودیار ومزار که باشم «اینما تولّوا فثمّ وجه‌الله»،

بیت

ذوق جفا وجور تو بر من حرام باد

گرمن به‌جز وفای تو کاری دگر کنم

این کمینه را همگنان دانند که‌نیت اودربارهٔ خدام حضرت جزخیر نبوده و نتواند بود، ومدةالعمر اخلاص ورزیده وپیش او خاکپای آن حضرت بر جهانیان اختیار باشد. بیت

خاکپایت را بنفروشم‌به‌ملك هردوکون

این چنین نادان نه‌ام آخرتومی‌دانی مرا

والله[علی] مااقول شهید، وهوس جاه ومال وعز واقبال به‌ملك متعال که در

خزانهٔ خیال نیست. شعر

نبوده‌ام همه‌عمر و نیم هم اکنون نیز
خدای داند در بند مال دنیائی

ولیك طبع لطیفم نمی‌دهد رخصت
که در مقام مذلت کنم شکیبائی

زمان دولت تو در زمانه چندان باد
که صد قران دگر بر زمانه افزائی

فی‌الجمله حکم وفرمان مخدوم جهان را است،

بیت

بقیت معیناً للکرام و انما لك الله فی کل‌الامور معین

آمین رب‌الحالمین.

۱ــ مغفر ۲ــ صبر ۳ــ مذیر ۴ــ چنین است دراصل.

۷۷- ایضاً من نتائج انفاسه‌الشریفه الی‌الملك‌الاعظم معزالدنیا والدین ابوالحسین محمدکرت انارالله برهانه وثقل بالمبرات میزانه مقیداً[1] محبوساً وعن‌الاهل والمال مأیوساً مقراً بذنوبه معترفاً الی عیوبه*

هوالفتاح‌العلیم والیه‌المشتکی

(س ط)

«ربّنا افتح بیننا وبین قومنا بالحقّ وانت خیرالفاتحین» می‌خوانم ، و نص «اخرجنا نعمل‌صالحاً غیرالذّی کنّا نعمل» برزبان می‌رانم، وامید نوید «وقال‌الملك‌ائتونی به‌استخلصه لنفسی» می‌دارم، تاندای «وقداحسن‌بی اذ اخرجنی من‌السّجن وجاء بکم من‌البدومن بعدان نزغ الشّیطان بینی وبین اخوتی انّ ربی‌لطیف لمایشاء انّه هوالعلیم‌الحکیم» به‌گوش‌هوش عالمیان می‌رسانم. وبه‌شکرانهٔ‌نعمت وجود حضرت خلدالله[2] ملکه و اجری فی‌بحر المرادات‌فلکه (که نعمت عظیم وموهبتی جسیم است سجدات)[3] شکرپیش[4] می‌آرم، تاباشدکه درسلك «اولئك یبدّل‌الله سیأتهم حسنات» منخرط گردم.

بیت

قومی زجور یار شکایت همی کنند[5]

ای صدهزار شکرچه جای شکایت است

این‌دولتخواه خدمات پسندیده، که خلق برآن گواه وخالق ازآن آگاه است

کرده، «انك تعلم مانخفی وما نعلن»،

اما بیت

اذا برم المولی بخدمة عبده تجنی له ذنباً ولیس له ذنب

بیت

حقوق من همه بگذار چون منی شاید

که یار پار تو امسال آشنا نبود

تحقیق قصهٔ «ان جاءکم فاسق بنبأ» فرمایند، «لیمیّز الله الخبیث من الطیّب».

بیت

بهرنگ هم بود اما بهوقت عرض هنر

بلارك یمنی شاخ گندنا نبود

مع ذلك کله بهحکم «ما اصابك من حسنة فمن الله و ما اصابك من سیئة فمن نفسك»

بیت

گفتم که معین ازچه گنه[۷] توبه کند گفت

رو توبه کن ازخود که بهیکبار گناهی

بیت

ابوکم آدم سن المعاصی وعلمکم مفارقة الجنان

بهحضرت کبریاء جل وعلا «ربّنا ظلمنا انفسنا وان لم تغفر لنا و ترحمنا لنکونن من الخاسرین» می گوید، و «تب علینا انك انت التّواب الرحیم» برزبان میراند. من بعد امیدوار است که بهتشریف «ثم اجتبیه ربّه فتاب علیه» ازحضرت عزت مشرب گردد، و ازاشارت بشارت «لاتثریب علیکم الیوم یغفر الله لکم وهو ارحم الرّاحمین» وخبر معتبر «التائب من الذّنب کمن لاذنب له» محروم نماند[۸].

بیت

کسرته فاجبره بین الوری لله در کاسر الجبابرة

چه انسان مشتق از نسیان‌است و بشرمایل به‌شر.

شعر

نه فرشته است دعاگـو نه پیمبر نه ولی
از کجا آمده در خاطر تو عصمت مـن
من یکـی آدمیم همچـو دگر آدمیان
نیك و بد هردو سرشته شده درطینت من
این یکی هست که اندرهمه آفاق امروز
دومی نیست مرا در نمط صنعت مـن

(ع): (هان تا چه کنی تو ازخداوندیها. فی‌الجمله)[9]:

بیت

کرم‌کجا شد وانعام را چه پیش آمد
چرا ازاین دو یکی پایمرد[10] من نبود

چه این دولتخواه برآمدهٔ[11] این دولت وپروردهٔ این نعمت است.

بیت

و کیف‌اکفر[12] انعاماً علی له   فالواحدالکفروالکفران‌کفران

بیت

برداشته‌ای به‌عز و نازم   ازراه‌کرم بـدار ومنداز[13]

از ایام صبی الی یومناهذا درسایهٔ عنایت ایشان روزگار گـذرانیده، حالیا[14] امیدآنست که اجازت دهند تابه‌گوشه‌ای رود وباقی عمر به‌دعاگوئی‌مشغول گردد.

شعر

چون دولت آن‌نیست که پهلوی توباشم
کم زانکه فتاده به سرکوی تـو بـاشم
روز[15] ازهوس روی‌تو گردم به‌چمن‌هـا
شب نیز در افسانـهٔ گیسوی تو بـاشم

نایم بـه‌در از منت‌دشنام تـو هـرگـز

با آنکه همه عمر دعاگوی تو بـاشم

بیت

فطوبی لنفس وطنت قعردارها مغلقةالابواب مرخی حجابهـا

(ع): تاقصهٔ مطول ما مختصرشود، وحدیث «منِ حسنِ اسلام‌المرء ترك مالا یعینه» را نصب‌العین خود گرداند. اگرمزاج مبارك چنان باشدکه احیاناً به‌خدمت‌مشرف‌گردد فرمان بردار است.

بیت

زمانی باتو در ایام پیری بسی‌خوشترزایام‌جوانی‌است

(ع): گربخوانی وربرانی بنده‌ام تازنده‌ام، هذا شنودم‌که هرکسی ازطرفی تربیتی می‌فرمایند وخودرا بازاری می‌نهند واعتباری می‌فروشند وشماتتی از گردن حمایتی درمی‌آویزند وبدین نوع مرا بدان[۹] درگاه جهان پناه استدعا می‌نمایند. اما ازحقیقت[۱۶] «والسّجنِ احبّ الّی ممّا تدعو ننی‌الیه» غافل‌اند. «اولئك کالانعام بل‌هم اضلّ». حکایت پشه ودرویش‌مبهوت وایذای مورچه معروف است. چون حال بدین درجه رسید وکاربدین مثابه انجامید

بیت

ای دوست دست گیرکه گاه[۱۵] عنایت است

کزدوست‌یك‌کرشمه‌جهان‌راکفایت است[۱۸]

هرچندگفته‌اندکه(ع): ناید زدل‌شکسته تدبیر درست، ولی سرحدیث‌سماوی «انا عندالمنکسرة قلوبهم (لاجلی[۹])» آبی با روی‌کار می‌آرد ودل‌شکسته را قوتی می‌بخشد تادعائی به‌عزعرض میرسد.

بیت

ترابادا به‌عالم عمر جاوید که ما هستیم با جان پر امید

ابرام وگرانجانی ازحد گذشت، بیت

شرمسارم ز گرانجانی خود زانکه نماند

برسر کوی توافتاده تر ازمن دگری

وقت‌عذرآوردن است استغفرالله‌العظیم، (ع): دولتت تابه‌ابد روز افزون[۱۹]، بمن لانبی بعده. تحریراً فی‌الحادی[۲۰] والعشرین من‌شهرربیع‌الثانی سنة‌اربع وخمسین وسبعمائه حامداً لله مصلیاً علی نبیه.

---

*درنسخهٔ ط عنوان این‌مکتوب‌چنین است: ایضا من انشائه محمد بیك نـویان علیهماالرحمة من‌الملك‌المنان (پیش از«محمد»کلمهٔ «الی» ظاهرا ازقلم کاتب نسخه افتاده است).

۱ــ دراصل: مقبلا ۲ــ س: خلدت ۳ــ س:ــ ۴ــ ط: شکرش

۵ــ س:کشند ۶ــ س: تخفی... تعلن ۷ــ ط: ارچه‌کند ۸ــ ط:ماند

۹ــ ط:ــ ۱۰ــ س‌ط: پای مزد ۱۱ــ س: برآمد ۱۲ــ ط : الکفر

۱۳ــ ط: مندادمرا ۱۴ــ ط: حالا ۱۵ــ س: روی ۱۶ــ ط:جمعیت

۱۷ــ ط: وقت ۱۸ــ ط:گناه‌نیست ۱۹ـ ط: دوبار ۲۰ـ ط: السادس.

۷۸ـ ایضاً من نتائج انفاسه الشریفه الی حضرته العالیة الملکیة المعزیه انارالله برهانه بعد فتح واحد من البلاد

(س ط)

بیت

تا بتابد آفتاب ازچرخ بهروزی بتاب

تا بماند آسمان در صدر فیروزی بمان

زمام اعلام عالم آرای به‌یدنصرت بندگان حضرت‌اسلام اعظم، مالك رقاب اکاسرةالعرب وجبابرةالعجم، ظل‌الله فی‌الارضین، مربی‌الخلائق اجمعین، کهف‌الثقلین، عون‌الله بین‌الخافقین، (معزالحق والدین)[1]

بیت

آن جوان بخت جهان بخش که‌باهیبت او

بار برغنچه نیاردکه کند پرده دری

رفع‌الله لواءِ (عزه و)[2] علائه ونوروجه‌الارض بانوارآرائه باد، وپایهٔ آستان شهریار جهان قبله‌گاه اقبال وقبله جای ملوك واقیال بمحمد وآله خیرآل.

چاکر وخادم کمینه، که داغ (اخلاص)[2] برروی‌ران جان‌کشیده واین‌اخلاص را اباً عن جد میراث دیده، روی اخلاص برزمین نیازنهاده، (ع): بندگی‌ـ هائی کز آن بوی‌وفاداری وزد، به‌معرض عرض وموقف انهاء می‌رساند و می‌گوید:

بیت

جهان مسخر حکم تو باد و چرخ مطیع
خدای ناصر عزم تو باد و بخت معین

به‌هر فتح که بندگان حضرت را ازخزانهٔ «مایفتح‌الله» می‌گشاید، وازهر نقش عزتی که ازنگارخانهٔ «تعزّ من تشاء» برصحیفهٔ[3] احوال ظاهر می‌گردد، و هرصورت نصرتی که ازمطلع «ان ینصرکم‌الله فلا غالب لکم» جمال می‌نماید، خادم[4] وداعی بی‌ریا دروظیفهٔ حمدوثنای حضرت کبریاء جل‌وعلا می‌افزاید، ودولت وصول به‌سایهٔ‌سراپردهٔ آسمان سای علی‌اسرع‌الحال وایمن‌الفال محصل‌باد. این اخلاص ونیاز غرهٔ ربیع‌الاول، که هم اول و هم آخر ایام دولت ودولت ایام بندگان حضرت ربیع باد، ازمقام[5] نصرآباد اسفزار[6] به‌محل عرض می‌رساند. بحمدالله تعالی که‌درزمان سلطنت وایام ایالت‌حضرت عموم برایا وکافهٔ رعایا فارغ‌البال[7] ورافع‌الحال به‌دعای‌دولت روز افزون اشتغال می‌نمایند. بی‌ادبی وجرأت پای ازدائرهٔ اعتدال بیرون نهاد، لاجرم بردعا اختصار کرده این بیت برزبان می‌راند:

بیت

قدرموافق امرت به‌هرچه‌روی‌نهی قضامطابق‌حکمت به‌هرچه‌رای کنی[8]

۱ــ ط:ــ ۲ــ س:ــ ۳ــ ط:صفحه ۴ــ ط:+دعا ۵ــ ط:+ با انتقام ۶ــ ط:که ازنواحی اسفزار است ۷ــ ط:فارغ‌اقبال ۸ــ ط : + آمین رب‌العالمین.

۷۹ـ ایضاً من نتائج انفاسه الشریفة الی حضرته العالیة الملکیة المعزیه جواباً لکتابه الشریف و خطابه المنیف بعد فتح باخرز و قتل الامیرین الاعظمین وهما امیرمحمد خواجه وساتلمش بیك انارالله براهینهم

(س‌ط)

«الحمدلله الذّی فضّلنا علی کثیر من عباده المؤمنین»

بیت

بشری فقد نال اهل الفضل مـار صدا

و انجز الفلك المخـلاف ما وعـدا

بیت

منت خدای را که به‌تن جان رسید باز

جانرا رسید مژده که جانان رسید باز

مبشر «وکان حقّاً علینا نصر المؤمنین» بشارت «انّا فتحنالك فتحاً مبینا» به‌گوش‌هوش ساکنان عرصه غبرا رسانید، و نوازش «انجیناکم من عدوّکم» با تربیت «واورثنا الارض» جمع گردانید، ومنشور پرنور «ولقدکتبنا فی ـ الزّبور من‌بعدالذّکر انّ الارض یرثها عبادی الصّالحون» مـوشح به‌طغرای «والله یؤتی ملکه من‌یشاء والله واسع علیم» برجهانیان خواند. بیت

شکفته شد گـل دولت به‌بوستان امید

نشست باز سعادت بـر استان امید

همای زرین منقار بل طوطی شکر گفتار که عبارت از نامهٔ گوهـربار در نثار حضرت سلطان نامدار جمشید اقتدار سایهٔ کردگار، الـذی لـم یسمح بمثله الادوار ما دارالفلك الدوار، که متضمن فتح وظفر بود، (ع): به‌من رسید چـو صحت به‌قالب بیمار. لله الحمدوالمنة که نظر الهی برحضرت پادشاهی افتاد، بخت یاری‌گر آمد وسعادت مساعدت‌نمود ودولت[1] تقصیر نفرمود.

بیت

دولت عنان‌ملك به‌دست‌تو بازداد　　　اقبال بر براق مرادت سوار کرد

الحمدلله‌الذی بفضله ولطفه تم‌السعادات‌الصالحات[1] وبکرمه و انعامه تکمل‌ـ المرادات. چون نظر اصحاب نظروارباب بصیرت وبصربر آن بال وپرهمای اقبال آمد،

بیت

کشید برسرمنشور امرت‌کاتب[2] نصرت

زحرز آیت «نصر من‌الله» صورت طغرا

دست‌ها به‌دعای «نصرالله[3] رایات ایّام‌علائه ومدّ الی یوم‌العرض اطناب خیام بقائه» بر آورده می گویند:

بیت

تأیید ونصرت و ظفرت[4] بادهم عنان

هر بامدادوشب که کنی[5] پای‌دررکاب

شکر این نعمت برجهانیان واجب‌است وبراین مخلص اوجب، زیراکه قدر آب حیوان وقیمت باران نیسان من‌دانم و آنکس که منش دانم. این سعادت متضمن فراغ خواطر مسلمانان واحکام بنیاد دولت دودمان بوده به‌مال عـز آل[6] کرت بن سنجر،

بیت

تا چرخ‌را بقابودودهررا ثبات　　　هرروزبادحشمت‌آن‌آستان‌فزون

للهالحمدوالمنه[2] که دعای‌نیازمند[7] ردنشد. الهی اجب دعائی‌ولاتخیب‌رجائی.

شعر

خدایا[۸] بر آن مقبل نیك بخت — که‌زنده بدو گشت‌دیهیم‌و تخت

زنور ازل فتح و نصرت[۹] ببار — سرتاج و تختش به‌سد ره بر آر

اطناب بیش از این شرط نیست، قواعد سلطنت و قوائم دین و دولت به تأیید الهی تاقیام ساعت وساعت قیام استوار باد بمحمدو آله وصحبه‌الاطهار[۱۰].

۱ــ ط:ــ ۲ــ س:ــ ۳ــ س: نصرمن الله ۴ــ ط: ظفرش ۵ــ ط: کند ۶ــ چنین است درس؛ ط: به‌نال عــزا آل... ۷ــ ط: نیازمندان

۸ــ س: خدا؛ ط: الهی ۹ــ ط: نسرت ۱۰ــ ط: الامجاد والانجاد.

(ط س)

۸۰- ایضاً من نتائج انفاسه الشریفه الی‌الملك‌الکبیر اردشیر[۱] فی استطلاب البعیر لنقل‌الحنطة والشعیر

بختیان فلك دوار درقطار بارکشان حضرت ملك‌ملك اقتدار (جمشید اشتهار)[۲] باد، ودشمن‌شتردل‌چون‌شترقربان مذبوح وبی‌جان‌وبه‌کارد نوائب وحوادث دوران مجروح وناتوان بمحمدوآله‌الغرالحسان. هرچند (ع): درحیززمانه شترگربهابسی‌است، مخلص‌بی‌ناقه وجمل‌زمام‌اختیاربه‌دست یاروفادار[۳]داد.

بیت

بازنگار می‌کشد چون شتران مهار من

یارکشی است کاراو بارکشی‌است کارمن

یقین‌که بربساط حضرت چون شه شطرنج بی‌فائده وزائد نباشد.

شعر

شتربانا دمی محمل بیارای — که‌هستم‌چون‌جرس‌درناله‌ووای

بیابان‌پیش‌چشمم‌گشت تاریك — بت‌محمل‌نشین را پرده بگشای

درانعامات صغار وکبار بسیار ازعبید واحرار ازشتران با بار قطار قطار فرو رفت، ومارا ازبی‌شتری باربردل بماند وخواب ازدیده‌گریزان وآب‌حسرت روان شد.

بیت

مراکه درشب افلاس‌گم‌شدست شتر

به‌ماهتاب قبولت مگرکه یابم باز

بیت

خود ای محمل‌نشین امشب ترا چون خواب می‌آید
که ازدوش شتر بگذشت آب چشم بیداران

وقت آنست که سرعنایتی بجنباند[۴]، وبارگران از خاطر مخلصان بردارد، و سرحدیث «نعم‌الجمل جملکم» را نصب‌العین گرداند.

بیت

اشتربه‌خراس‌می‌بگرددصدگرد   تونیززبهردوست‌گردی درگرد

بیت

تاشوی درکتاب وصل و فراق   دفتری از مکـارم اخـــلاق

وهذه‌کفایة. سعادت دارین وقرب منزلین محصل بالنبی‌الامی‌المرسل.

۱ـ ط: الملك‌الاعظم‌الکبیر ملك اردشیر   ۲ـ س: ـ   ۳ـ س: بدست باد
۴ـ ط: درجنباند.

۸۱ـ ایضاً من انشائه[1] الی الملك الاعظم (مالك رقاب الامم)[2] عزالدین[3] کرمانی (انارالله برهانه و ثقل بالمبرات میزانه)[2] جواباً لکتابه الشریف و خطابه المنیف

(س ط)

شعر

کتاب حکی[4] عصر الشباب و طیبه	و یقتاد[5] ایام الوصال زمانه

فکم فیه من در نفیس منظم	یخجل عقد الغانیات نظامه

فلو جاز و حی بعد و حی نبینا	لما کان ذاك الوحی الاکلامه

فرمان دلگشای و طغرای جهان آرای که از سدهٔ والا و عتبهٔ علیای حضرت ملك ملوك الاسلام، اعدل سلاطین الانام، شهنشاه اعظم، مالك رقاب الامم، واضع قوانین العدل و الاحسان، وارث ملك کیان، کهف الثقلین، عون الله بین الخافقین،

بیت

جهانداری که هست از عدل او آسایش عالم

شهنشاهی که هست ازفر او آرایش کشور

عزالحق (والدنیا)[2] والدین، خلدالله دولته وصیر بسیط الأرض مملکته، متضمن هزاران فتح وفتوح نامزد مخلص دولتخواه شده بود از خزانهٔ «مایفتح الله» چهرهٔ جمال گشاد، و به وجدان تفقدات پادشاهانه وتعهدات[6] خسروانه دل مرده زنده گشت، وجگر تشنه به زلال افضال خرم وسیراب شد، واسباب مفاخرت[7]

دست فراهم داد.

شعر

طغرای حکم توهمه برچشم وسر نهند
شاهان شرق وغرب وسلاطین روزگار

مورد آن طایر میمون ومثال همایون را سرمایهٔ سعادت ودولت دانست ، و مقدم آن صحیفهٔ کرامت وعزت‌را وسیلهٔ شرف اقبال شناخت.

بیت

فهن لاجیادالمعالی قلائد وهن لاجنادالمعانی طلائع

تحفهٔ دعا معطر به‌نسیم صدق وصفا مقرون‌به‌صوالح ثنا معروض ومرفوع می‌گرداند ومی گوید:

بیت

تطیر جوارحی شوقاً الیکم نعم کل الجوارح طائرات

شعر

گر پای نهم بر آستانت بر فرق سرکیان نهم پای
(ور دست مبارکت ببوسم برتارك آسمان نهم پای)[۷]

مدتهاست که همگی همت وجملگی نهمت بر آن مصروف است که عنان عزیمت به‌درگاه آن شهریار عالم‌پناه معطوف گرداند وچندروزی خودرا از حوادث گردون دون و[۸] چرخ بوقلمون برکرانی نشاند[۹]. «ولست بآیس من فضل ربّی» که قادر علیم ازپردهٔ غیب این صورت ظاهر گرداند.

شعر

آخر این تیره شب هجر به‌پایان آید
درد ما را نفسی نوبت درمان آید
آخراین‌بخت‌من‌ازخواب درآید روزی
روزی آخر نظرم بررخ جانان آید

(ع): وانگه غلام من که بود کیقباد وجم. چه دراشتیاق آن‌حضرت شهریار
جنان طاقت مخلصان طاق شد که[10] صبر گریزپای را پای نماند.

بیت

القصه در این غصه کسم یار نبود
جزصبر که اونیز چو مردان بگریخت

حالیا[11] درروستائی گرفتار وبه‌جای گل خار، یارب ازآن زینهار،

بیت

بی‌روی تو زنده می‌توان بود و لیك
این زندگی ازهزار مردن بتر است

فی‌الجمله‌به‌همه‌حال قرعهٔ اختیار برتوجه آن دیارکه قبلهٔ احراراست برصفحهٔ
مراد می‌افتد. چون[12] دولت دست دهد وآن اقبال وسعادت‌میسر گردد (ع):
به‌هرچه حکم کنی بروجود ما حکمی. ازاطاعت وخدمت شاهان ونهادن سر
برخط فرمان آن اعدل[13] سلاطین زمان خرمی‌ها افزود، انشاءالله درتزاید
باشد.

بیت

تا چرخ را بقا بود و دهر را ثبات[14]
هرروز باد حشمت آن آستان فزون

دراین وقت مولانا‌ملك‌الاطباء علاءالملة والدین، که ازخدام‌آن جناب‌سلطنت
مآب‌است[8]، متوجه بود، این رقعهٔ اخلاص به‌عزعرض رسانید وگفت:

شعر

درمدح تو ازمن چه‌گشاید که خرد نیز
هرگز نتواند حق مدح تو ادا کرد
چون ناطقه سرحد ثنای تو نمی‌یافت
عاجز شد و درعین ثنا قطع دعا کرد

سایۀ عنایت حضرت اسلام پناهی ازماه تا به‌ماهی ممدود باد[۲] بحق الحق و ذویه آمین رب‌العالمین وصلی‌الله علی محمد و آله اجمعین (الطیبین - الطاهرین)[۲].

۱- ط: من نتائج انفاسه‌الشریفه ۲- س:- ۳- ط: عزالدنیا والدین
۴- س: لاحکی ۵- س: یعتاد ۶- ط: تعمدات ۷- س: مفاخرات
۸- ط:- ۹- س: نشاید ۱۰- س ط: و ۱۱- ط: حالیا ۱۲-
ط: + آن ۱۳- س: عادل ۱۴- ط: بقاست.

۸۲ـ ایضاً من نتائج انفاسه‌الشریفه الی‌الملك‌الاعظم[1] معزالدنیاوالدین ابوالحسین محمدکرت من مازندران الی هراة فی‌فتنة عجیبة و حالة غریبة هلك فیها سلطان‌الزمان طغاتیمورخان اناراللهبرهانه وفی تهییجه و تحریکه علی اخذ مازندران وفی نبذ من‌المعارف والنصایح بتأییدالملك‌المنان

(س ط)

دراوائل ذی‌العقده سنهٔ اربع وخمسین وسبعمائه ناگاه و نابیوسان از قضای آسمانی به‌تقدیر یزدان درحدود مازندران،

بیت

نباشد بهتراز مازندران‌جای الهی خیمهٔ مـا زن درآن جای

اجتماع گرگان و ترکان[2] [که] صورت «مرج‌البحرین یلتقیان» داشت و به هزار فرسنگ ازخزانهٔ خیال عاقلان دوربود دست[3] داد.

بیت

قضا چون ز گردون فروهشت پر همه عاقلان کور گشتند وکر

یدالخضیب، که قـاطع اعمار[4] اخیار واشرار است، به‌شمشیر[5] قضا وآسیب تیر وتبر بددستی[6] نمودکه جهانی ازپای درآمدند، وازاین بلای نـاگهانـی خون خلقی ریزان وچشم جمعی گـریـان ومـال بعضی تالان شد، نتیجهٔ آن «یخرج منهاالـلؤلووالمرجان» بود.

شعر

دراین فتنه جهانی رفت برباد		تو گفتی در نیستان آتش‌افتاد

فکان‌وکان ولایسأل[۷] روزگار خانیش‌به‌سرآمد وتیر[۸] خونیش به‌بر،وبادگیر[۹] دولت‌به‌سردرآمدوعشرت‌آباد اوچنان خراب‌شدکه (ع): نی چوب وچغانه ماند ونی چنبر ودف، وازآن گلستان جزخار و ازآن گلفشان جزنار[۱۰] و از آن شراب ناب[۴] غیرخمار نماند.

بیت

فماکان قیس هلکه هلك واحد		و لکنــه بنیان ملـك تهـدمـا

بیت

دراین‌عزا ومصیبت چه‌جای خرسندی است

سکون عقل دراین ره نه ازخردمندی است

قصهٔ واقعه وواقعهٔ هائله به‌حسب ذات شخص سهل‌ترباشد اما از جهت‌تعبات وتبعات موقع[۱۱] عظیم صعب می‌نمایدکه تا این‌کارکجا بازایستد.

بیت

والصبر یحسن فی مواضع کلها		الا علیــه فـانــه مـذمـــوم

ازرفتن مال ومنال منال. ازآن چه غم؟ وازتلف سروجان پاك چه باك؟ (ع): چو خواهد رفت جان روزی شوم امروز آن گیرم. کارخرابی دین مسلمانی وبرانداختن نوامیس یزدانی به‌غایت[۱۲] مشکل وصعب وبا اندوه وتعب‌باشد. به‌هیچ حال درآن مسامحت نتوان‌کرد، (ع): خدایا تـوئی دستگیر ضعیف. عقل دراین‌کار سرگردان است وفکر ازاین حـال حیران. اللهم لك‌الحمد و الیك‌المشتکی وانت‌المستعان. ازوقوع این حال وحدوث این نکـال «تکاد السّموات یتفطرن منه وتنشق‌الأرض وتخرّ الجبال».

شعر

گر کند کس به‌زبان حالت این واقعه شرح

ور دهد کس به‌قلم صورت این حال رقم

آتش سینه زبانه زند از راه زبان

صفحهٔ کاغذ پرخون شود از نوك قلم

هر کس که‌داند داند[۱۳] که بیان وبنان‌شرح این‌نتواند. القصه سری که‌سزای[۱۴] افسر بود به‌زخم تیر وزبان خنجر برخاك درافتاد.

بیت

احوال درون خانه ازمن مطلب خون‌بردرآستانه‌می‌بین‌ومپرس

آری محقق ومقرر است که‌نعمت‌های دنیادرمعرض زوال ومحل انتقال‌است. حضرت ذوالجلال ملك ایمان را ازخرابی وانتقال درکنف حمایت و عنایت عصمت خود نگاه دارد.

بیت

دست‌دردامن ایمان به‌امیدی[۴] زده‌ایم[۱۵]

یارب‌این‌رشته نگهدار که جزیکتا نیست

ودین‌محمدی‌را ازسرنو«من‌حیث لایحتسب» نصرتی‌زود زود که «الاان‌نصرالله قریب»کرامت فرماید. هرچند (ع): یك شمع بمرد ودیگری افروزد، امید چنان‌است که به‌حکم «ماننسخ من‌آیة او ننسهانأت بخیر منها اومثلها» (ع): شمعی که‌فرومرد برافروزدباز. تدبیر این قضیه به‌دست وپای هربی‌نوا برنمی‌آید. از برای نصرت دین خدا اگربه‌خطا روند خطا نباشدکه آتش فتنه شعله[۱۶] ازاثیرگذرانید، وشمشیر آبدار اشرار وتیغ بی‌دریغ سربدار سران گردنکشان وگردنان سران را به‌باد فنا برداد.

بیت

(ز نیزه[۱۷] زمیـن چـون نیستان شده
سر سـرکشان در سر آن شده)[۴]

بیت

کو کسی کز برای خاطرمن　　خاك بر فرق روزگار کند

مردم خراسان را چون هراسان شده‌اند این کار آسان آسان دست نمی‌دهد، (ع): اتسع‌الخرق علی‌الراقع:

بیت

مقراض فـراخ رو نه[۱۸]چندان‌ببریـد
کین سوزن خردکام بتواند[۱۹] دوخت

بیت

اذاکنت لابـد مستربـاً　　فمن اعظم التل فـاستترب

شعر

(خاك برسرمکن که خوارشوی　　ورکنی زان بلنـد بـالا کـن)[۴]
من نگویـم ولیك دانـد عقل　　کاین طراز قبای دولت کیست

(والعاقل یکفیه‌الاشارة، (ع): بشتاب چو بی‌صبری ما می‌دانی)[۴] این کار جز ازاو نمی‌آید واین عقده ازغیراو نمی‌گشاید.

بیت

خسروا بـردل آتش زده بسیارگری
کاین جهنم نشودکشته به‌بارانی چند

ازمکروبی‌نیازی‌حضرت‌بی‌چون که «افامنوا مکرالله فلایأمن مکرالله الاالقوم الخاسرون» فارغ وغافل نمی‌باید بـود ، ودست درحبل متین «هوالذی انزل السکینة فی‌قلوب‌المؤمنین» می‌باید زد تاسر «انا من‌المجرمین لمنتقمون»

دربارهٔ جمعی، که «سنستدرجهم من حیث لایعلمون» صفت حال‌ایشان است به‌ظهور آید، و شکر نعمت «اذکروا نعمة‌الله علیکم اذکنتم امواتاً فاحیاکم» به‌مشارق و مغارب عالم رسد. و جزای عمل نیك از شرط «ان تنصروا‌الله ینصرکم ویثبت اقدامکم» می‌بایدطلبید، و به‌سخن گزاف هربی‌بنیاد حلاف وجولاهه وپاره دوز ونداف مشغول[۲۰] نمی‌باید شد.

بیت

مصلحت ازلفظ دین داران کامل عقل جوی

مشورت با رای نزدیکان دور اندیش کن

وتحصن واعتماد جزبرقلعهٔ متین وحصن حصین «حسبنا‌الله ونعم‌الوکیل[۲۱]» نشاید کرد که (ع): کار ازلب خشك ودیدهٔ تر بگذشت. آنچه واقع گشت کاری بود ورای طور تدبیر، تدارك آن به‌دست قادری است قدیر. اما سبب این کار جز دولت پیرجوان بخت صاحب تدبیر نمی‌تواند بود. باقی ازمردم این مملکت چه‌حساب وبرمسلمانی وهمت ایشان چه اعتماد؟ اگر نعوذ بالله منها[۱۳] این امرخطیررا عقده ازآنجا نگشاید وحق جل ذکره این نصرت و هدایت ننماید (ع): خاك وجود دین را گرد ازعدم برآید. حالا اینجا اهم مهمات آنست که دربارهٔ خدمتکاران ورعایا وسایر مسلمانان تربیتها فرمایند، واعتمادتمام[۴] نمایند، واقتدا به‌اخلاق[۲۲] محمدی که «اللّهمّ اهد قومی فانّهم لایعلمون» ازسرجریمهٔ ایشان‌درگذرند، وبهبودایشان‌ازحضرت‌خدا خواهند وبا هرمسلمانی که تعصب ازبرای هواست از میان بردارند (کذا) «اذ[۲۳]کنتم اعداء فالّف بین قلوبکم فاصبحتم بنعمته اخوانا» محقق شناسند، و عداوت به‌ظاهر وباطن‌بااهل‌بدعت وضلالت آرند، وبه‌موجب «الحبّ فی‌الله والبغض فی‌الله» همگی همت براین مصروف دارند. وچون این قضایا به‌ثبوت پیوست از قبیل «کم من فئة قلیلة غلبت فئة‌کثیرة باذن‌الله والله

مع الّصابرینِ» خواهیم بود. وقتی که کار دین‌محکم باشد و بنیاد صلح وجنگ براین دایر بود «لاتحزن انّالله معنا»، واگر نعوذ بالله برخلاف این‌باشد ودر امور دین وهنی[۴] پیدا آید وهوا برشرع غالب گردد وبه‌قول مخالف عمل افتد وعمل[۱۳] منافی‌اعتقاد «ظهرالفساد فی‌البّروالبحر». به‌حقیقت هم‌این کس جزوعلت بوده باشد، بلکه ازحزب شیطان مشرب اسلام مکدر گشت و راه راست مسدود شد ومسلمانان را یأس کلی‌حاصل آمد.

بیت

الی‌الماء یسعی من یغص بلقمة　　　　فقل این یسعی من یغص بماء

هیهات هیهات (ای ابله نادان وای متحیرسر گردان هرزمان به‌حکم «الغریق یتعلق)[۴] بکلّ حشیش ویتوسّل بکلّ خسیس» دست درجائی زنی‌وهر کسی را به‌آزاری نهی وهنگامه[۲۴] آرائی. اگراهل روزگاررا کسی نمی‌شناسد تو که محك‌ایشانی[۲۵] درغلط‌افتادی. (ع): ««من‌جرّب‌المجرّب حلت به‌النّدامة» چون نومیدی ازاین کار حاصل شده است ومقرر گشته‌چرا ازکارخانهٔ ««حتّی اذا استیئس‌الرّسل وظنّوا انّهم قدکذبوا جاءهم نصرنا» غافلی که درطرفة‌ـ العینی به‌ارادت وفرمان او(ع): به‌نیم‌پشه رسد کاسهٔ سر نمرود؟ «ویهدیك صراطاً مستقیماً وینصرك‌الله نصراً عزیزاً» ـ «هوالّذی ارسل رسوله بالهدی ودینِ‌الحقّ لیظهره علی‌الدینِ کلّه ولوکره‌الکافرون» تا ازتردد و ازدحام بی‌فایده وازلقمهٔ‌حرام بی‌مائده[۲۶] بازرهند وبه‌اوقات خلوات وازصفای‌حالات درمقام «لی مع‌الله وقت لایسعنی فیه ملك مقرّب ولانبّی مرسل»،

بیت

یك سرابرو به‌فرمانش اگر درهم کشیم[۲۷]

در زمان بینی تو ازعالم برآورده دمار

وانگاه ازجبههٔ [۲۸] وحدت به‌منزل «لیس فی‌الدّار غیرنا دیّار» فریاد (ع):

اومن بد ومن اوبدم گه من بدم ساقی گه او ، به‌منجوق عیوق بل ساکنان قبهٔ جبروت وملائکهٔ ملکوت رساند، تاسررشته[۲۹] رأی آخر نوراول که «اول ما خلق‌الله تعالی‌نوری» به‌واسطهٔ قدم[۳۰] پای‌مردی‌عقل کل ومعاونت‌رأی اوسط جبریل به‌نقطهٔ آخر «لمن‌الملك‌الیوم لله الواحدالقهّار» پیوندد.

بیت

به‌روزحشر بینی جان ما را چو ها چفسیده بر دامان الله

جمیع موجوادت درپرتو نور قهار مقهور[۱۳] ومعدوم شدند و مقید بـا مطلق متصل گشت.

بیت

آب دریا هرکجا باشد هم ازدریا بود

هم به‌دریا بازگرددنیست این دور ازگمان

عشق وعاشق همه معشوق شد وطالب وحب ومحب همه‌مطلـوب ومحبوب گشتند. آنجا[۱۳]که

بیت

جائی‌که ذات‌مطلق باذات متحدشد آنجا کدام مجنون آنجاکدام لیلی

این‌مرتبه رامشایخ‌فنااندرفنا گویند. اگرخواهی که‌بدان‌مرتبه‌برسی‌ازخواب غفلت بیدار شو وتن اندرکار نه.

بیت

چون شانه‌به‌زیر اره تا تن ننهی هرگز به‌سرزلف نگاری نرسی

عیسی صلوات‌الله‌الرحمن علیه شخصی‌را دید خفته، اورا بیدارکرد و گفت: ای غافل چرا خفته‌ای وطاعتی نمی‌کنی؟ آن شخص‌گفت‌که من طاعت‌خود پیشین[۴]کرده‌ام. عیسی علیه‌السلام گفت: چه‌کـرده‌ای؟ گفت: دنیارا طـلاق داده‌ام. گفت: خوش برو وبخفت[۳۱]که‌کارخود تمام ساخته‌ای.

بیت

نظرآنان‌که نکردندبدین‌مشتی خاك الحق‌انصاف‌تواندادکه‌صاحب‌نظرند

چندین کاروبار که دراین دنیای مردار غدار ناپایدار بنیاد نهاده‌ای ای‌مسکین دنیا یك ساعت بیش نیست، «الدّنیا ساعة»، اگر یك ساعت صبر نمائی (وتعجیل نفرمائی)[۴] (ع): ازعشق من وحسن تو آثار نماند. «اهدنا الصّراط المستقیم» می‌خوانم[۳۲]، «صراط الذینَ انعمت علیهم» می‌دانم.

بیت

هرچند نگه کرد چپ و راست دلم
چپ داد بتان را و تو را خواست دلم

لاجرم (ع): ازهمه بازآمدیم وبا تو نشستیم.

شعر

جانا اگرم هزارجان خواهدبود   فرمان تو برجمله روان خواهدبود
نامردم اگربه‌هیچ‌شادی نگـرم   تا بوی غم تو درجهان خواهدبود

امید آنست که تیر مناجات «انی عذت بربی وربّکم من کلّ متکبّر لایؤمن بیوم الحساب» به‌هدف اجابت رسد، وسر «یا بنی‌اسرائیل قدانجیناکم من عدوکم و واعدناکم جانب الطور الایمن ونزّلنا علیکم المنّ والسّلوی» به‌ظهور آید، وسلسلهٔ‌عنایت «ونرید ان نمنّ علی‌الّذین استضعفوا فی‌الارض ونجعلهم ائمة ونجعلهم الوارثین»(ع): درگردن‌جان‌بندگان اندازد، وبه‌مرتبه ودرجهٔ «ورفعناه مکاناً علیاً» برآرد.

بیت

یك نظر از تست وصد هزار کرامت
منتظرم تا که وقت آن نظر آید

اللهم صبراً[۱۳] صبری[۳۳] فی صبرك اکفی شیئی عندك، الحمدلله رب‌العالمین، الحمدلله حمداً کثیراً طیباً مبارکاً، والحمدلله حمداً دائماً ابداً، و صلی الله علی خیرخلقه ومظهر لطفه محمد وآلهٔ اجمعین الطیبین الطاهرین.

۱ـ ط: + مالك‌رقاب‌الامم ۲ـ ط: + وگرگان ۳ـ س: بوده‌است ۴ـ س: ـ ۵ـ س ط: بشمشیر ۶ـ س: بدرستی ۷ـ چنین است در ط (؟)؛ س: تسالن (؟) ۸ـ س: تبر ۹ـ ط: بارگیر ۱۰ـ س: یار ۱۱ـ ط: متوقع ۱۲ـ س: بعنایت یزدانی ۱۳ـ ط: ـ ۱۴ـ ط: درخور ۱۵ـ ط: زده‌ام ۱۶ـ ط: مشعله ۱۷ـ دراصل: زنیش ۱۸ـ ط: فراخ روز ۱۹ـ ط: نتواند ۲۰ـ س: ملتفت ۲۱ـ ط: المعین ۲۲ـ س: باحدف (درحاشیه: باخلق) ۲۳ـ س ط: ان ۲۴ـ س: هنگام ۲۵ـ ط: بلادی ۲۶ـ س: برمائده ۲۷ـ ط: کشم ۲۸ـ س: حبه ۲۹ـ ط: رشته ۳۰ـ ط: قدم قلم قدم ۳۱ـ ط: بخسب ۳۲ـ س: می‌خوانیم ۳۳ـ س: اصبری؛ ط: اللهم لاصبری فی...

۸۳ـ ایضاً من نتائج انفاسه الشریفه الی حضرته العالیة الملکیة المعزیه بعد خلاصه عن القید والحبس انارالله تعالی[1] برهانه و ثقل بالمبرات میزانه

(سطپ)

«للّه الامر من قبل ومن بعد ویؤمئذٍ یفرح المؤمنون بنصر الله ینصر من یشاء»

شعر

تباشیـر الصبـاح وقیت شرا — تبلج مـــن داجیة[2] الظـلام

لقـد عطف العنان الـی وصلا[3] — وولـی الهجر منخلع اللجام

شعر

یارب آن ساعت خجسته چه بود — کــز درم آن نگار باز آمـد

بنمـردم[4] سپاس یــزدان را — تـا بدیدم که یار باز آمـد

چـون مـبشر «فـلمّا تجلّی ربّه» بشارت «قال الملك ائتونی بهٔ استخلصه لنفسی» به‌گوش جان بندهٔ ناتوان که درحبس هجران مانـده بـود رسانید، و به‌نوید «ولقد بوّانا بنی اسرائیل مبوأ صدق و رزقناهم من الطّیبات» دل اورا شاد وخرم گردانید، وصدای صلای «ادخلوها بسلام آمنین» به‌سمع جمـع درداد،

بیت

دربهشت گشادند برجهان ناگاه — خدا به‌چشم عنایت به‌خلق کرد نگاه

(ع): (بشراك ان الیوم یوم اللقاء، لاجرم بندهٔ ذاکر شکر «الحمدللّه الّذی اذهب

عنّاالحزن» را ورد ساخته ترانهٔ شادیانهٔ:

بیت

امروز روزگار به کام دل من است

کزروی آن‌نگار) [۵] دل ودیده‌روشن است

غزل سرایان گشت، وگاه به‌نغمات موزون ونقرات گوناگون،

شعر

رفت آنکه ماه[۶] ما ز ستم تیره رنگ بود

واندوه را به‌نزد دل ما درنگ بود

آخربه‌سان نای به‌شادی دمی بزد

آن دل که‌درکشاکش‌نالش چوچنگ بود

بسیط جهان را می‌آراست، واحیاناً به‌قول پرکار شیرین گفتار،

بیت

اهلا بمقدمك‌الشریف فانه   فرح‌القلوب و نزهة‌الارواح

به‌صوت[۷] نازنین‌غمهای زمانه فرومی‌داشت. القصه:

شعر

دیدم رخت از غم سر موئی بنماند

جز دیدن رویت آرزوئی بنماند

(با دل گفتم که آرزوئی در خواه

دل گفت که هیچ آرزوئی بنماند)[۵]

لله الحمدوالمنه که مرغ زرین بال وصال خدایگان عالم فضل و افضال از[۱] دریچهٔ سعادت واقبال درپرواز آمد، وظلمت جفای‌سپهر بوقلمون وکدورت خطاهای خادم‌محزون به‌واسطهٔ تجلی آفتاب جمال جلال سلطان همایون به‌انوار واشعهٔ‌جهانتاب[۸] مبدل گشت، وروزگار غدار ناسازگار به‌اعتذار

پیش‌آمد، وجراحات سهام لئام ایام نافرجام به‌مرهم تربیت حضرت سلطان ملوك اسلام مندمل شد، وازجبین حین[۱] شام مهاجرت‌بی‌خطائی صبح سعادت ازمشرق دولت بدمید، ومشتری یوسف آفتاب صفت ازحضیض دلو[۹] چـاه کنعان پیدا و به‌ذروهٔ قصر جوزا پیکر ماه منظرعـزیز مصرجان واوج تخت کیوان برآمد، ویعقوب مظلوم مغموم مهموم محروم ستمدیدهٔ فـراق کشیده به‌بوی پیراهن قرةالعین جهان بین بصربصیرت بازکرد، وخضر جهان نورد ازتاریکی ملك‌اسکندربه‌مجمع‌البحرین کرامت‌وسرچشمهٔ ماءِالحیوة جاودان افتاد، وذوالنون دل، که درظلمات «فالتقمهُ‌الحوت (وهومـلیم[۱])» گرفتاربود وازمیان‌جان‌ندای «لااله‌الاّ انت سبحانك انّی کنت مِن‌الظالمین» می‌نمود[۱]، به‌برکت عنایت بی‌غـایت «فاستجبناله و نجّیناه من‌الغمّ وکذلك ننجی‌ـ المؤمنین» خلاص یافت، بل یونس مهجورکه درظلمات شب دیجورمانده بود به‌مصقلهٔ «الله ولیّ‌الّذین آمنوا یخرجهم من‌الظّلمات الی‌النّور» ازعنایت ملك غفور به‌فضای صحرای وضوح وظهـوررسید، وموسی طورمعرفت از دهشت صاعقهٔ حیرت به‌آتش انس «انس من جانب‌الطّورنـاراً» قرارگرفت، ونوح بسیار بلا ازمشقت و عنای«و جاءهم‌الموج من‌کلّ مکان» به‌سفینهٔ سکینهٔ نجات (وجودی نجاح)[۱۰] وفلاح «یانوح اهبط بسلام منّا وبرکات» درآمد، ودیو غاصب «انّی بما انا بك عندهم محسود» عزیمت تصمیم یـافت ودل برضجرت غربت نهاد و باعث

بیت

و اذا الـدیـار تنکرت احـوالهـا[۵]

فدع الـدیار و اسرع‌التحویـلا[۱۱]

پیدا آمده، ونویدامید

بیت

انــی کنت عندك یا مــولای مطرحــا

فعند غیرك محمول علــی الحــدق[۱۲]

محقق شده. تا کی وچند کارنامهٔ[۱۳] شکایت گوناگون وداستان قصهٔ درد دل پرخون نزدیك هردون[۱۴] توان برد؟

بیت

هرنوردی که زطومار غمم باز کنی

حرفها بینی آلوده بهخون[۱۵] جگــرم

معین‌الجامی را تاکنون دوراندیشها که آنرا عقل نام‌کرده‌اند مانع حرکت وزاجردولت وسعادت[۱۰] می‌شد ترك آن‌کرده، همه‌را پشت‌پای‌زده، به‌موجب نظم:

بیت

عاقل متفکر بـود ومصلحت اندیش

درمذهب عشق‌آی وازاین جمله[۱۶] برستی

وفرمان «اقبل ولاتخف انك من‌الآمنین» ـ «بسم‌الله» ـ «ربّی‌الله» ـ «حسبی‌الله» «توکّلت علی‌الله» ـ «اعتصمت بالله» ـ «فوّضت[۱۷] امری الی‌الله» ـ «ماشاءالله لا قوّة الاّ بالله» ـ گـفتــه، «انّی وجّهت وجهی للّذی فطرالسّموات‌والارض حنیفاً ومااذا من‌المشرکین» خوانده. «ولمّا توجّه تلقاء مدین قال عسی ربّی ان یهدینی سواء السّبیل» ـ «فلمّا جاءه وقصّ علیهٔ‌القصص‌قال‌لاتخف نجوت من‌القوم الظالمین.» الحمدلله رب‌العالمین، والصلوة علی‌خیرخلقه[۱۸] محمد وآله اجمعین[۱۹].

---

*نسخهٔ پ که دروسطهای نامهٔ شماره ۷۴ بریده‌شد دراین نامه از «الموج من کل...» دوباره ادامه می‌یابد، باین ترتیب تقریباً نه نــامه یابطــور دقیق ۸ نامهٔ تمام

(۷۵-۸۲) وقسمت پایان نامهٔ شماره ۷۴ و قسمت بیشتر اول نامهٔ ۸۳ از این نسخه افتاده است.

۱-ط:- ۲-س:دیاحته؛ط:دیاجته ۳-س:العنان‌منون‌الی‌وصل؛ط:العنان‌الی‌وصل
۴-س:شمردم؛ ط: نمردم ۵-س:- ۶-ط: روز ۷- س: بصوتت
۸- س: جهان‌ثبات ۹-س: واز ۱۰- پ‌ط:- ۱۱- س: التحویل
۱۲- س: الحرق ۱۳- س: کار ۱۴- س:دو ۱۵- س:بخون آلوده ۱۶- پ: هردو ۱۷- چنین است درهرسه‌نسخه یعنی تصرف‌از نویسندهٔ نامه است‌که «افوض» را بزمان ماضی برگردانده است ۱۸- پ ط: ومظهر لطفه ۱۹- پ ط: + الطیبین‌الطاهرین.

۸۴ـ ایضاً من نتائج انفاسه الشریفه المکتوبه[1] علی جریدة الملك الاعظم الاکرم[1] شمس الملة والدین محمد ورثه[1] فی ایام ظهور مولانا نظام ورجوع الناس الیه من الخواص والعوام علیهم الرحمة من الملك العلام.

(س‌پ‌ط)

بیت

نخستین سخن چـون گشایش کنـم
جهـان آفـرین را ستایش کنـم

پس[2] شکر وسپاس وحمد بی‌قیاس مرحضرت واجب الوجودی را که بعد از هفتصد واند سال ازبرای اظهار قدرت و معجزهٔ نبوت تسلیم احکام الهی (و انقیاد اوامر)[3] ونواهی[4] پادشاهی خودرا به‌نظام آورد، ورقاب اراذل وموالی واسافل واعالی را درسلك متابعت شریعت[3] حضـرت رسالت (علیه الصلـوة والتحیة)[1] به‌تمام و کمال بازمنخرط گردانید، ونظام را سالار پیشوایان دین و سرور مبارزان صاحب یقین ساخت، وباز سالار دین پرور دادگستررا ، کـه به‌حقیقت معزاولیاء ومعین احبا[5] وحافظ مظلومان وشهاب دیوان[6] طغیان ودافع متمردان است، سرمایهٔ نظام جهانیان[7] وپیرایهٔ قمع وقهر معاندان دین خـود پرداخت، «وذلك فضل الله یؤتیهٔ من یشاء والله واسع علیم».

سلام[3] وصلوات بی‌حد[1] ودرود وتحیات بی‌عد،

بیت

سلامی چون نسیم سنبل و گل   که ازبستان صبا آرد سحرگاه

براروا‌ح‌مقدسه واشباح مطهرهٔ انبیاء عظام‌باد، خصوصاً برمشهد معنبرومرقد مطهر،

بیت

رسول‌الله ذی‌القدرالعلی[۸]   محمد النبی الابطحی

صلی‌الله علیه و آله واصحابه الطیبین‌الطاهرین.

بعداز حمدحق تعالی وصلوة‌بررسول مجتبی می گوید العبدالمحتاج الی ربه ابوالمکارم معین‌الجامی تاب‌الله علیه[۹] وجعل غده خیر یومیه[۱۰] که درآخر ربیع‌الاول سنهٔ ثمان وثلثین وسبعمائه ناگاه[۱۱] ونابیوسان چون دولت ناگهان وبخت جوان‌خدمت‌برادرمخدوم‌زاده اسلام ملك‌انام[۱۲]، خلاصه‌ملوك‌الایام،[۱۳] حافظ کلام‌الله[۱۳] الملك‌العلام، داودی الاصوات والالحان، الفائق بالنسب والحسب علی‌الاقران[۱۴]، شمس‌الملة والدین محمدبن[۱] الامیرالسعیدالمغفور المبرور[۱] محمدبن‌الملك‌السعیدالشهید شمس‌الحق والدین محمدبن ابی ـ بکر کرت ،

بیت

اسامیاً لم تزده معرفة   و انما لذة ذکرناها[۱۵]

رحم‌الله‌الماضین وادام بقاء الحاضرین به‌کلبهٔ احزان خویش درویش بل درویش خویش (ع): درآمد تازه روی وچست بنشست، وفرمود:

بیت

خبرت هست که من بار سفر می بندم

زار می‌گریم وبر گریهٔ خود می‌خندم

ازاین سخن الم عظیم به‌خاطرسقیم راه یافت، وملالت تمام براین‌فقیرمستهام جام مستولی گشت. نصیحت را مجال نیك نیك تنگ[۱۶] بود، وموافقت و مرافقت را نیز پای لنگ می‌نمود. از خدمتش سؤال رفت، چون راه‌سؤال

بسته نبود، که سبب سفرچیست ومشیر ورفیق طریق‌وحریف‌رحیق به‌تحقیق[۱۶] کیست؟ انسی است یاجنی است؟ دیو است یا پری است؟ فرمود که هم از نتائج افکارخاطر افگار ماست، می‌اندیشم که پیش از آن که دور[۱] صبی چون باد صبا برگذرد، وفراش دل‌خراش روزگار بساط نشاط وعیش را طی کند و ازریاحین بساتین عنفوان[۳] جوانی خار وازاقداح شادمانی خمار ماند در اطراف واکناف عالم سفری وبرصحن ربع مسکون گذری می کنیم،

بیت

زان پیش که سنگسارایام‌شویم یك‌باردگر کنیم سنگ اندازی

بلکه همگی[۱۷] همت وجملگی نهمت بر آن مصروف وعنان عزیمت بر آن موقوف ومعطوف است که درغرقاب[۱۸] محبت الهی‌غوطه‌ای خورم[۱۹]، باشد که درعرفات معرفت حضرت[۲۰] لبیك اخلاصی توانم زد، ودرحرم کرم او طوافی توانم کرد که موصل بمنی منی وعین‌الحیوة زمزم مروه وصفا باشد. آری چتوان؟ «ماشاءالله کان[۱]». بیت

گردررسد به‌نور تجلی عجب مدار

سختی راه وادی ایمن کشیده است

بسیارمبالغه‌رفت که الایام‌بین‌ایدینا،هنوزغرهٔ‌جوانی‌وعنفوان‌شباب وکامرانی[۱] است، «العجلة‌من‌الشّیطان»و«التأنی من‌الرّحمان»، «الصبر مفتاح‌الفرج» را کارفرمای، و سخن مخلصان چون‌درشاهوار‌در گوش‌جان‌کش. القصه‌نصایح مخلصان‌رابه‌حوالی گوش‌مبارك‌نگذاشت،بعدطول‌المقاله،

بیت

یار مارا به‌هیچ برنگرفت هرچه گفتیم‌هیچ درنگرفت

اشارت راند که‌سطری‌چندمی‌باید نوشت تابه‌وقت ملال خاطر[۲۱] انیسی‌باشد[۱] وبگاه انزوا خیرالجلیسی که (ع): وخیر الجلیس فی‌الزمان کتاب، و زودزود می‌باید نوشت، والحمار علی‌الباب مشهور است.

۸۵ـ ایضاً من نتائج انفاسه الشریفة الی الملك الاعظم[۱] الاکرم اعدل ملوك العجم[۲] معز الدنیا والدین ابوالحسین محمد کرت (انار الله برهانه)[۱] بعد خلاصه عن القید والحبس و تهنیة بالعید[۳]

(س پ ط)

شعر

فلازلت طول الدهر فی ظل نعمة　　تـزف علی ایامك العیشة الرغـد
لك السعد مطواع لك الحال رافع　　لك الدهر[۵] فی حالاته[۶] ابداً عبـد

وجود پرجود حضرت سلطان ملك ملك اقتدار، وارث اکاسرة الجبابرة فی البلاد والامصار،

بیت

قادر به حکم برهمه کس آسمان صفت
فائض به جود برهمه خلق[۷] آفتاب وار

معز الحق والدین، جعل الله عمره اطول الاعمار وحرس موارد دولته وعزته عن شوائب النوائب والاکدار، از بـرای صـلاح[۸] دیـن محمد مختار علیه السلام الملك الجبار پاینده و مستدام باد[۹].

بیت

ملك عـالـم هیچ بـی سلطان مبـاد
بلکـه بی سلطان فلـك گـردان مبـاد

وآمدن عید بزرگوار برعبید واحرار مبارك ومیمون‌وخجسته وهمایون باد[۱].

بیت

ترا به‌عید چه‌حاجت که تهنیت گویم

که عید راست به‌روی‌تو تهنیت درکار

خادم ممتحن، که لباس وجود او به‌طراز ولای اولیای آن حضرت مزین است وداغ هواداری ودولتخواهی آن جناب برجبین او مبین، بعد از عرض نیاز به‌دعا وثنای آن حضرت، که از عمر وجاه ممتع[۱۰] و برخوردار باد، مشغول می‌باشد.

بیت

امان خلق توئی پس دعای دولت تو

وظیفه‌ایست که تقصیر آن روا نبـود

بیت

بقاء المساعی ان یطـول لـه[۹] المدی

و عمرالمعالـی ان یکـون لـه[۱] العمر

بیت

دعای جان تو برخود فریضه داشته‌ام

به‌عمر خویش اگرگفته‌ام[۱۱] دعائی‌را

فقیرحقیر بی‌علت وخادم[۱۲] وداعی بی‌شبهت وریبت عرضه می‌دارد که (ع): چشمم زتودورماند خونش بچکید. درکوه و کوهسار بسیارفراق‌گل وزحمت خارکشید، وخودرا چون گل‌نازك به‌دست مردم ناهنجار دید، وخارنومیدی به‌پای‌آرزوهای اورسید، وازشدت مکان چون‌خرقهٔ درویشان بسود، وشیب وبالای‌کوه والا مطالعه نمود، وازآن زحمت‌کاربه‌جـان وکارد به استخوان رسید، وطاقت‌در[۹] فراق خدام حضرت طاق شد، وصبر تلخ به‌مذاق چـون[۱] صبرآمد،

چندانچه عذر گفتم و مبالغه نمود که این مسکین مستکین را خود در اصل خلقت و نهاد[۲۲] جبلت این استعداد نبوده یا[۲۳] آن که:

بیت

من هرچه خوانده‌ام همه از یاد من برفت

(الا حدیث دوست که تکرار می کنم

مبادا که ازشروع دراین باب جز خجالت)[۱] بارنیارد واز اقدام دراین امر جز جهالت صورت نبندد، گفت (ع): چاره‌ای نیست دراین مسأله الاتسلیم. لاجرم به‌حکم مقدمهٔ طاعة‌الامیرواجبة، والمأمور معذور

بیت

سرتسلیم نهادیم به‌حکم رایش	تاچه‌اندیشه کند رای جهان‌آرایش

بی‌فکرسابق واندیشهٔ موافق من هنا وهنا مکتوبی چند، اگرچه در پایهٔ سخن بزرگان که کلام‌الملوك ملوك‌الکلام، در نیاید، آخرنباشدکم زکم

بیت

گردستهٔ گل نیاید از ما	هم هیمهٔ[۲۴] دیگ را بشائیم

نوشته شد، خط بد وعبارت نامربوط وکلمات نامضبوط صورت[۲۵] کالبحر کالسفینة کالملاح داشت. هیهات هیهات

شعر

مرا باچنین خاطروخط ودانش	هرآنکس که بیند به کنجی نهانی

یقینم که گوید ز راه تعجب	زهی کافر وکاهل و کاهدانی[۲۶]

چون ازاین بی‌قدر بدین قدر راضی است تسلی حاصل، (ع): بیگانه کسی نیست هم ازخانهٔ ماست. توقع ازکریم‌عمیم ولطف‌جسیم آنست که به‌حقیقت مقدمهٔ جنود سعود آسمانی وفاتحهٔ ورود وفود شادمانی خواهد بود ، دریغ نفرمایند.

بیت

وراهل‌نوازش‌نه‌ام‌ای‌نازش‌جان   دشنام همی ده و زبان بازمگیر

حکایت به‌ملالت‌و فصاحت به‌خجالت انجامید،(ع): وقت عذرآوردن است استغفرالله‌العظیم. زیادت‌چه‌نویسد، بیت

عمرت درازودست‌حوادث‌زدامنت   کوتاه باد تاکه‌بود ماه وآفتاب

ویرحم‌الله عبداً قال آمیناً، آمین یارب‌العالمین.

۱ــ س:ــ ۲ــ پ: پس از ۳ــ پ ط: ــ ۴ــ پ: نواحی ۵ــ پ ط: علما ۶ــ پ ط: دیوان دیوان ۷ــ پ ط: جهان ۸ــ پ: المعلی ۹ــ پ ط: تیب علیه ۱۰ــ س: مـن یـومـه ۱۱ــ س: ناگهان ۱۲ــ س: برادر ملك زادهٔ انام ۱۳ــ س: الاسلام ۱۴ــ ط: الادیان ۱۵ــ س: لذکرناها ۱۶ــ س: ــ ۱۷ــ س: همای ۱۸ــ س: غرفات ۱۹ــ س: خوردم ۲۰ــ س: او ۲۱ــ س: خاطر را ۲۲ــ س: نهال ۲۳ــ س پ ط: با ۲۴ــ س: هیزم ۲۵ــ س: ومصورت ۲۶ــ س: کاهلانی.

۱ــ س: ــ ۲ــ س: الملوك فی العالم ۳ــ س: + انارالله| برهانه و ثقل بالمبرات میزانه ۴ــ پ‌ط: ترف ۵ــ ط: لکنا لدهر ۶ــ پ: حالات
۷ــ پ: کس ۸ــ س: اصلاح ۹ــ پ: ــ ۱۰ــ پ: متمتع
۱۱ــ س: کرده‌ام ۱۲ــ پ: خدوم ۱۳ــ پ ط: ــ ۱۴ــ س: جز
۱۵ــ پ: وحوش ۱۶ــ ط: سلامه ۱۷ــ ط: مولای ۱۸ ـ ط: اول
۱۹ــ س: سعت ۲۰ــ س: توان ۲۱ــ س: تازه ۲۲ــ س: ای
۲۳ــ پ ط: توان.

۸۶ـ ایضاً من نتائج انفاسه‌الشریفه الی‌الملك الاعظم عزالحق والدنیا[1] والدین کرمان[2] (الوالی بسجستان علیهماالرحمه من‌الملك المنان)[1]

(س‌پط)

شعر

اذا طلعت‌الشمس‌النهار فانها   علامة تسلیمی علیك طلوعها

بالف‌تحیات‌اذاالشمس‌اشرقت   والف اذا ولت[3] وحان[4] غروبها

درصباح‌ورواح، اذانادی[1] منادبحی‌علی‌الفلاح، مخلص‌دولتخواه ودولتخواه بی‌اشتباه که لباس‌وجود اوبه‌طراز ولای اولیای حضرت ملك اعظم، مالك رقاب‌الامم، کهف سلاطین‌الملوك[5] فی‌الاقطار، وارث الاکاسرة والجبابرة فی‌البلاد والامصار،

بیت

قادر به‌حکم برهمه‌کس آسمان صفت

فائض به‌جود برهمه خلق آفتاب وار

عزالحق والدنیا[6] والدین شمس‌الاسلام ونصیرالمسلمین،

بیت

فتنه نشان شهنشه اعظم کـه درگهش

اسلام را زحادثه حصنی است‌استوار

اعزالله سریرالملك بوجوده وافاض علی کافةالانام آثارعدله وجوده ، مزین است وداغ هواداری آن جناب برجبین مبین وظیفهٔ‌دعای‌دولت آن‌حضرت،

بیت

صبـرسنگین مـرا درراه عشق شیشهٔ امید برسنگ آمده است

تندباد بلاخاشاك عنا درچشم مراد انداخت، وآرزوهای زمانه[۱۳] چون‌مرادات ارباب فضائل‌درکام‌جان بشکست، ولشکرعرض مرض دواسبه تاختن‌آورد، ولرزه براعضا وشکست براستخوان افتاد، وحال آنکه ریگ گرده را علاج غیر[۱۴] خرسنگ وزحمت استسقا را دوا جزآب خرچنگ نبود. ناگاه‌به‌حکم «انّ لله فی ایام‌دهرکم نفحات» فرمان رفیع شأن وتوقیع (فتنه نشان حضرت سلطان جهان وقاه‌الله من نوائب‌الزمان، که طایر)[۱] میمون فـال اقبال وهمای همایون[۱] اقبال امانی وآمال بود، بشارت «نجّیناه والّذین‌معه برحمة منا» به‌گوش هوش حال‌مدهوش[۱۵] برسانید. «الحمدلله وسلام علی عباده‌الّـذین اصطفی» خوانده گفت:

شعر

مثال توشد بستگانرا کلید نشان توشد خستگان‌را شفا

زفرزندوجاه‌وجوانی‌وملك ممتع بمان تـابه‌یوم‌الجـزا

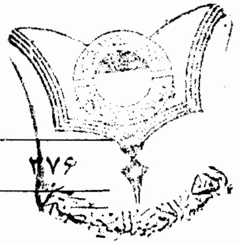
به‌تربیت وعاطفت حضرت مـرغ روح که پریده بود با بدن و دل شکسته بـا سینه وتن آمد، (ع): عاقبت هم لطف بی‌پایان اوشد دستگیر.

القصه چندروزی است که به‌قصبهٔ اسفزارقرارگرفته، هرچندمولانـا[۱۷] اعظم[۱] اعلم‌القضاة واعدل[۱۸]الولاة ناصرالدین ادام‌الله فضائلـه یگانهٔ روزگار است ونگاه داشت او دربارهٔ درویشان بی‌شمار، واسفزار درکثرت ازهار و انواع ثمار چون‌شعب[۱۹] بوان[۲۰] نزه[۲۱] ونامداراست اما:

بیت

اشتاق من شعب بـوان الـی وطنی

واین[۲۲] من شعب حی شعب بـوان[۲۳]



بیت

بـا چه برابر کنم چنین دو سعادت

من کـه مه‌عید را به‌روی تـو دیـدم

این فقیر ناتوان چون عاصیان می‌نماید کـه از زحمت زندان خلاص[1] یـافته باشد اما هنوز به‌روضهٔ رضوان نرسیده، و دیدار حـور و قصور و ولدان از قصور وفتور[1] ندیده.

بیت

ففی‌النفس اشواق تعـذر حصـرهـا

و ذکـــر احبـاء الهـراة تشوقهـا

شعر

به‌خاك‌پای تو کان توتیای چشم من‌است

که بی وجود عزیزت نیم دمـی دلشاد

چو مانده‌ام ز جناب تو دور می‌گویـم

دریغ عمر عزیزم که می‌رود بـر بـاد

مع‌ذلك کله فرمان آن حضرت سلطان عهد وزمان راست.

بیت

ای بخت کسانی که به‌رغم‌من محروم

بوسیدن پای سگ سگبان تـو یـابند

اطناب واسهاب پای ازدائرهٔ اعتدال بیرون‌نهاد، آفتاب جاه وجلال ازسمت زوال عین‌الکمال درحمایت ذی‌الجلال باد.

بیت

وهذا دعاء لایرد فانـه   صلاح لاصناف البریة شامل

ویرحم‌الله عبداً قال آمیناً، آمین رب‌العالمین.

۱ـ س: ـ ۲ـ س: کرمانی انارالله برهانــه ۳ـ س: افادات؛ پ: دلت
۴ـ پط: جان ۵ـ پ: والملوك ۶ـ پ ط: ـ ۷ـ پ ط: بتقارنی
۸ـ س: می‌نماید ۹ـ ط: مراد ۱۰ـ پ: شرف برماهتاب ۱۱ـ
س: تفرق ۱۲ـ پ: ـ ۱۳ـ پ: قطب ۱۴ـ س: بهزار زبان مدح
ایشان ۱۵ـ س: دعاء الصریح.

۸۷ـ ایضاً من نتائج انفاسه‌الشریفه الی حضرته العالیة‌الملکیه انارالله برهانه جواباً لکتابه‌الشریف وخطابه‌المنیف

(س‌پ‌ط)

«انّی القی الیّ کتاب کریم». طایر میمون فال‌وهمای همایون[1] اقبال‌اقبال اعنی منشور پرنور بل نمونهٔ رق منشورکه ازحضرت با ابهت ملك اسلام اعـدل سلاطین‌الایام، خلاصة اکاسرةالانام، محیی‌عظام[2] مراسم‌العظام، خاتم‌الملوك وخاتم‌الکرام، بیت

ای به‌ظل جاه توارباب حاجت را پناه

وی به‌ذیل عفو تو اهل هنررا اعتصام

عزالحق والدین، المکتوب ملکاً وآدم بین‌الماء والطین،

بیت

هنوزگوی فلك درعـدم همی‌گردیـد

که مه[3] به‌دست‌جهانداری توچوگان داد

خلدالله سلطانه و اعلی امره وشأنه، نامزد خادم دولتخواه ومخلص بی‌اشتباه شده بود (ازایراد امیرمحمود)[4]، بیت

اجـل مـن‌النعمی واحلـی من‌المنی

واعلی من‌الحسنی و اغلـی من‌الـدر

که جاوید عمرباد، موظف ومرتب میدارد ومی‌گوید:

بیت

بقیت معیناً للمعین و انما　　لك‌الله فـی کل‌الامور معین

هرچند دیدهٔ صورت بین‌به‌کحل الجواهـر غبار تـوتیا صفت آستان آسمان رفعت منور ومکحل نگشته وتباعد اشباح به‌تعارفی‌که ارواح‌را باشد تبدیل نیافته

بیت

انـی وان لـم الق نجداً واهله　　لمحترق‌الاحشاء شوقاً الی نجد

مع‌ذلك کله(ع): نادیده چودیده‌ات همی دارم دوست. الله بجمع بیننا بفضله وکرمه ویرفع بیننا بجوده‌ونعمه. ادراك‌شرف‌محیای‌کریم علی‌احسن‌الحال‌و ایمن‌الفال ازحضرت‌ذی‌الجلال‌مسألت‌می‌رود[8]، (ع): بروفق‌مراد دل‌وجان‌باد محصل. همگی همت برآن مصروف بوده‌که عنان عزیمت بدان دولت‌خانه معطوف گرداند. ناگاه روزگار غدار خاشاك حسد در چشم مـراد[1] مخلصان انداخت، اما دل دولتخواهان از اخلاص ودولتخـواهـی حضرت نتوانست پرداخت.

بیت

هرجام مدام[9] راکه بردست‌نهم　　گردون‌زخسی‌خسی‌درآن‌اندازد

آری چه‌توان؟ «ماشاءالله کان وعلیه‌التکلان».

شعر

احرام بستم از پی عـالی‌جناب شاه
کزکائنات قبلهٔ بگزیـدهٔ مـن است

گفتم‌که خاك درگه اودرکشم به‌چشم
کان توتیای روشنی دیـدهٔ من است

نوشم شراب تربیت از جام لطف او
کان اصل شادی دل غمدیدهٔ من‌است

حرمان مرا ز مقصد امید بـاز داشت

این نیز هم زطالع شوریدهٔ من‌است

فی‌الجمله شجرهٔ طیبهٔ محبت حضرت‌اسلام پناهی هرروز در دل راسخ‌تـر خواهد بود، واین فقیر ازچشمهٔ اخلاص آن را شاداب تر خواهدگردانید تا تحقیق گرددکه «اصلها ثابت وفرعها فی‌السّماء». با این همه (ع): نـومید نیم زبخت‌شوریدهٔ خویش،که حق‌تعالی ناگاه «من‌حیث لایحتسب» لطیفه‌ای سازد وحجب موانع را ازپیش مـرادات مخلصان بـردارد، وآفتاب دولت حضرت ازبرج شرف‌واقبال به‌طالع دولتخواهان تحویل‌کند و (ع): آفتاب دولت ازبرج شرف برما بتافت[۱۰]، برزبان جاری گردد.

بیت

عسی وعسی من بعد طـول التفرق[۱۱]

علی‌کل مـا نرجـو من‌العیش نلتقی

امید آن است‌که حق تعالی هرروز خـدام آن حضرت را فتحی و فتوحـی کرامت فرماید، وادراك دوال فتراك‌که یکی ازآن‌جمله تواندبود میسرشود. چون برادراعز احمد[۱۲] احمدالله عواقبه فی‌الدارین،که درشکر الطاف‌ایشان رطب[۱۳] اللسان ومداح‌به‌هزارزبان[۱۴]است،(ع): بگذاشت‌مرا وجست وجوی تو گرفت، توقع‌که دربارهٔ اوعنایت فرونگذارند، وهرگاه‌صلاح فرمایند او را اجازت مراجعت دهند.

ابرام‌ازحدگذشت. آفتاب‌جلال ازسمت زوال عین‌الکمال درحمایت ذی‌الجلال باد،

بیت

وهذا دعاء[۱۵] لایرد فانه   صلاح لاصناف‌البریة شامل

آمین رب‌العالمین.

واجب شد برعرض این ابرام اقدام نمودن وخودرا بر ضمیرمنیرخبیرملك بی‌نظیر گذرانیدن،

بیت

تا بخت‌به‌من در نگرد باردگر   گرخاطرت التفات این‌خسته‌کند

چون موصل همه‌دان[17] احوال این اطراف[18] است زحمت‌نظر[19] مبارك نواب کامیاب حضرت سلطنت ایاب[20] (طوبی لهم وحسن مآب)[4] نداد.

بیت

بقیت مدی‌الایام‌کهفاً لخائف   و غوثاً ألملهوف وغیثٌ لمرتجی

آمین رب‌العالمین.

۱ــ س: همایون همای ۲ــ پ: نظام ۳ــ س: او ۴ــ س: ــ
۵ــ پ ط: لطفش ۶ــ س پ: ــ ۷ــ س : حرارت ؛ پ ط: غرارت
۸ــ س: ذیل؛ پ: دیل ۹ــ س: بنیاز ۱۰ــ س: + بیان ۱۱ــ پ ط: + فی ظل عنایة خلدالله ملکه وسلطانه ۱۲ــ پ ط: همین ۱۳ــ پ: مع‌هذا اگر؛ ط: مع‌هذا که ۱۴ــ پط:ــ(درنسخهٔ س هم کلمهٔ «نامه» دراصل نیست‌و بخط ریزبالای «اخلاص» نوشته شده است) ۱۵ــ پ: تنها ۱۶ــ س: ملوك‌الزمان ۱۷ــ پ: همدان ۱۸ــ پ ط: مخلصان ۱۹ــ پ : ــ
۲۰ــ س: مآب ۲۱ــ س: لملهوفك.

۸۸ـ ایضاً من نتائج انفاسه‌الشریفه الی حضرته العالیة[1] الملکیةالملکیة انارالله برهانه (جواباً لکتابه‌الشریف وخطابه‌المنیف)[2]

(س پط

شعر

از آنچه عهد وجود است ومدت ابد است

هزارسال بقای توباد افـزون تـر

مـلازمان جنابت جلال و عـز و شرف

چو خادمان سرایت نجاح وفتح وظفر

ابواب فتح الهی ونصرت‌نامتناهی برخدام حضرت شهنشاهی مفتوح بـاد و دل حساد ازسهام نوائب زمان وسنان حدثان‌مجروح، (ع): چنین خودهست وتا بادا چنین باد.

مثال کریم‌وخطاب‌واجب‌التعظیم که ازحضرت ملك اسلام‌اعظم، مالك رقاب‌الامم، حامی حوزتی‌الدین والدنیا، مظهرکلمة‌الله‌العلیا، معین اولیاء الله الصالحین، صریح عنایة رب‌العالمین، نـاصب‌الویة[3]العدل والاحسان، کاسر اکاسرة الظلم والطغیان،

بیت

آفتاب دین ودولت سایهٔ ملك خدای

پادشاه ملك‌وملت خسروصاحب‌قران

شعر

رسید و دیدهٔ مرمود را مکحل کـرد

نهاد بردل مجروح خسته[۴] صد مرهم

بیاض آن چو ضمیر موحدان روشن

سواد آن چو سر زلف دلبران پرخم

عقل درنوربیاض عبارت[۴] آن سرگردان، ووهم ازسوادخط لطیفش[۵] حیران، تا ضمیر این پریشان وخاطرفاتر درویشان‌به‌عبارت (ع): دگر با یادم آوردی قدیمی صحبت یاران، سرایان شد. (ع): دیدم خطش ازغم سرموئی بنماند. (ع): ولله‌الطاف تنیل‌الامانیا . می‌خواست نفثة‌المصدوری به‌زبان‌قلم بر طبق عرض نهد وسرحقهٔ شکایت نکایت[۴] ایام نافرجام بگشاید، وسمند باد[۴] پـای فصاحت را درمیدان بلاغت وبراعت جولانی دهد، فذلك ماض لیس یحسن ذکره، ونیز بیت

کونامه‌برمحرم‌اسرارکه تا[۶] من اسرار بر محرم اسرار نـویسم

طومار‌به‌جان‌تو که برخویش‌بپیچد گرددردل[۴]خویش‌به‌طومارنویسم

لاجرم ازآن‌ابواب اعراض‌به‌صواب اقرب دید. برعادت‌قدیم وطریقهٔ مستقیم خدماتی‌که ازنفحات آن بساطین تودد نضارت‌گیرد ودعواتی‌که ازغزارت[۷] وبل[۸] آن حدائق موالات نشوو نما پذیرد به‌تجدیدمعروض می‌گردد، وغلبات اشواق ونیازمندی واشتیاق‌درویشان به‌بازیـافت[۹] سعـادت انتظـام در سلک ملازمان‌حضرت سلطان ملوك عهد وزمان چون الطاف آن حضرت بـی‌پایان است. بیت

اشتیاق من دل خسته بدان شاه جهان

بیش ازآن است‌که درحیز امکان آید

انشاءالله عما قریب نسیم سعادتی‌که رافع افتراق و موجب اعتناق بـاشد از

مهب «لاتیأسوا من روح‌الله» وزیدن گیرد.

بیت

نومید نیم از کرم حـق کـه به‌روزی

روزی کنَدم دولت دیـدار تو روزی

آنچه برزبان[۱۰] قلم درربارشکرنثارخوش گفتار درطی مثال بی‌مثال‌واجب‌ـ
الامتثال رانده بودندکه ارادت آن بودکه دراین قضیه یکی ازشاهـان عظام
ادام‌الله دولتهم[۱۱] الی یوم‌القیام را متوجه‌آن صوب گردانیدی، هرآینه همت
ملوکانه ونهمت بزرگانه مقتضی الطاف واعطاف دربارهٔ مخلصان جـانـی و
خادمان جامی‌باشد، چه: بیت

دراین زمانه همان[۱۲] حضرتست درعالـم

که بازگشت ازاو هرکسی به‌مقصد خویش

حق علیم است‌که همیشه توقع ازآن حضرت همین وزیاده ازاین نیز بوده،
مع‌ذلك‌کله[۱۳] این خادم خـود را ازمخلصان آن دولت وخـدام آن حضرت
می‌داند. امیدوار است ازتفقدات‌کریمانه والطاف‌پادشاهانـه به‌هیچ وقت و
حال محروم نماند، فعلیك‌اصلاح‌الفاسدوانجاح‌الکاسد، باشدکه به‌فرّدولت
روزافزون فارغ‌البال ورافع‌الحال تواندبود ودراین احوال (ع): درگلستان
وصالت پروبالی بزنیم. بیت

تغنم صحبتی یا صاح انی انا ابن جلا و طلاع‌الثنایـا

این اخلاص نامه[۱۴] غرهٔ ذی‌الحجه ازقصبهٔ اسفزار صورت رفع یافت.

بیت

وجملة حالی ان جسمی سالم وتفصیلها ان‌الفـؤاد سقیـم

دراین وقت چون مقدم‌الرجال نقیب اسد تنهارو[۱۵] با جمعی تنها روان عـازم
دارالأمان سیستان بود واز زمرهٔ بندگان حضرت سلطان ملوك عهد وزمان[۱۶]،

عزالحق و الدین کرمان، خلدالله ظل سلطنته علی کافة المؤمنین الی انقضاء ـ الدوران، که نامزد خادم جانی ومخلص جامی شده بود. ازایراد امیر بی‌نظیر روشن ضمیر بصیر[4]

بیت

به‌من رسید چو شادی[5] به‌جان اندهگین

به‌من رسید چو صحت[6] به‌قالب بیمار

شرایط تبجیل و تعظیم تقدیم یافت و آفتاب سعادت ازمشرق عنایت بر کلبهٔ احزان او تافت واز الطاف کریمانه واعطاف خسروانه

بیت

نوری از روزن اقبال درافتاد مرا

که ازآن خانهٔ دل شد طرب‌آباد مرا

اضعاف و آلاف آن فقیرپروری وخادم نوازی خدماتی که گرد ریا گرد آن نگشته ودعواتی که‌رخ‌به‌شبنم صفا شسته باشد معروض می‌گرداند ، و از حضرت عزت تقدست اسمائه (وجلت آلائه)[2] سببی که متضمن[7] تقبیل انامل مبارکه که مفاتیح ابواب‌دولت ومصابیح لیالی‌ظلمت‌است مسألت می‌نماید، عما قریب محصل باد.

این‌اخلاص‌غره‌رجب‌رجب‌الله‌قدره‌از قصبهٔ‌اسفزار ازحالتی که‌حمدباری واجب است رفع می‌افتد ومی‌گوید :

بیت

دراین دیار بدان زنده‌ام که گه‌گاهی

نسیم لطف توام[8] زان دیار می‌آید

چه همگی همت وجملگی نهمت برآن مصروف گشته که شرف زیارت بیت الله‌الحرام ولثم‌عتبهٔ نبیه علیه‌السلام[9] مرة بعد اخری دست دهد و درضمن آن

(شرف دولت ملاقات حضرت اسلام پناهی که مقاصددینی ودنیائی)[1] درضمن آن‌مدرج[10] است‌میسر شود.(ع): مقصود توئی کعبه‌و بت‌خانه‌بهانه، ان‌شاءالله عروس آن مراد ازپردهٔ غیب بی‌عیب روی نماید.

بیت

دروصل تو بسته‌ام همه همت خویش

باشد کـه به منتهای همت بـرسم

چندروزی توقف را سبب آن است که درویشی دوسه به‌طرف‌تربت مقدسـهٔ جام علی‌الحالین ٌبهاالسلام روانه کرده (تا)[2] ازسکان آن مکان وگوشه‌نشینان آن جنان استمداد همتی واز ارواح پاکان وصدیقان علیهم‌الرحمة من‌الملك الدیان دریوزهٔ برکتی واستخارهٔ زیارتی نمایند. نظرجز برعنایت[11] حضرت یزدان نیست و دریوزه ازنفوس کامله و ارواح مقدسهٔ درویشان جام هست[12]

بیت

فلما بلوناهم تلونا مـدیحهم　　　فیاطیب مانبلو و یاحسن مانتلو

چه:　　　بیت

اگر برتراز آسمان برینم[13]　　　بدان‌حضرت‌از بندگان کمینم

چون آن‌اجازت واشارت میسر گردد (ع): روی‌تو ببینیم به‌هرروی که‌هست، وچند روز درظلال دولت واقبال آن سلطان سلاطین ملـوك واقیال[14] (ع): قضای عهد ماضی را شبی دستی برافشانیم.

زیـادت تصدیـع شرط (ادب)[1] نیست، (ع): چون باتورسم بگویم ازهربابی.دردولت واقبال (وعزت)[1] وکمال عنایت(حضرت)[1] ذی‌الجلال،

بیت

عمرت‌درازبادو براین‌ختم‌شدسخن　　　بیرون نمی‌نهم زره اختصار پای

عمر ودولت روزافزون‌به‌حرمت پروردگار بی‌چون، آمین رب‌العالمین.

۱ـ س: ـ ۲ـ پ ط: ـ ۳ـ س: لواء ۴ـ پ ط: نصیر
۵ـ پ ط: صحت ۶ـ پ ط: شادی ۷ـ پ ط: موجب ۸ـ پ: شما
۹ـ س: علیه افضل الصلوات والتسلیمات ۱۰ـ پ: مندرج ۱۱ـ پ: ـ
برعایت ۱۲ـ س: نیست ۱۳ـ پ: برنسیم ۱۴ـ پ ط: اقبال.

۸۹ـ ایضاً من نتائج انفاسه الشریفه الی حضرته العالیة الملکیة (الملکیه)[۱] (انارالله برهانه)[۲] فی النصیحة و رفع الغبار فیما وقع بینه و بین القبائل والعشائر الکبار (علیهم الرحمة من الملك الجبار)[۱]

(سریط)

شعر

بقیت بقاء لایزال و انما ‌ ‌ ‌ ‌ بقاءك حسن للزمان[۳] وطیب

ولاکان للمکروه نحوك مذهب ‌ ‌ ‌ ‌ ولالصروف الدهر فیك نصیب[۴]

مفتاح نجاح[۵] نصرت جاودانی ومصباح رواح بهجت وشادمانی به‌ید قدرت گیتی گشای ملازمان عتبهٔ علیای حضرت ملك اسلام اعظم، صاحب قران عالم، شهنشاه دادگستر، جهان‌دار سلیمان فر، عالم امن وامان، فلك عدل و احسان، مالك رقاب سلاطین الآفاق، محرز الممالك بالاستحقاق، عزالحق والدین رکن‌الاسلام و نصیرالمسلمین،

بیت

آن جوان بخت جهان بخش که با هیبت او

باد برغنچه نیارد که کند پرده دری

رفع‌الله لواء عزه وعلائه ونوروجه‌الارض بانوار لطفه وآلائه[۶]، باد، ودست

حوادث زمان وطوارق حدثان ازدامن مفاخر آن‌آستان (دولت ایشان)[۲] بعید ومصروف بالملك‌الرؤف، وساحت بارگاه شهریاری قبله جای مقبلان جهان وقبله گاه سلاطین کامران بمحمد وآله‌الغرالحسان.

مخلص‌ترین‌دعاگویان وصادق‌ترین هواخواهان ازصمیم‌دل‌وجان(ع): عرضه میداردهزاران‌خدمت‌بااشتیاق، ودرخلاءوملاء،ازحضرت خالق‌الاشیاء بهبود دارین ونیکونامی منزلین آن اعدل ملوك عرصهٔ غبرا[۷]درمی‌خواهد، (ع):یارب به‌اجابتش قرین دار، و ازبرای دفع چشم زخم کمالات آن صاحب نصاب فاتحةالکتاب می خواند[۸] وآیت «وان یکاد» برزبان می‌راند، ودرمیان ناکامی‌ها به‌کامرانی آن حضرت خرم وخرسند می‌باشد ومی‌گوید:

بیت

تاچرخ‌را بقا بودودهررا ثبات   هرروزبادحشمت آن‌آستان‌فزون

مدتها ست که ازاطراف‌ممالك‌جهان ازعراق وترکستان وفارس وهندوستان جمیع‌پادشاهان به‌استطلاب درویشان به‌کرات‌کتابتها[۹] نمودند وایـن‌ضعیف بی‌مایه را به‌مبالغهٔ‌تمام طلب فرمود، تا چه‌کند بیچاره‌ای‌که لاخیره یرجی ولاشره یخشی، لاقدر[۱۰] له ولاقدر ولانخل بوادیه ولاسدر[۱۱]

شعر

مائیم که درهیچ حسابی نابیم   پرمشغله و میان تهی چون ناییم

(فرداکه‌حساب‌نقدمردان‌طلبند   آن ذره که‌درحساب نایدماییم)[۱]

چون بدان حضرت،که جاوید عمر بـاد، مشرف شده بـود و اجازت نیافته به‌طرفی‌میل‌ننمود[۱۲] وجواب مطلق ننوشت .

بیت

چون توئی باید وهیهات که هرگزباشد

که به‌خاك[۱۳] در تو سربنهد همت من

هرچند دراین مدت دیریاز جان گداز ازآن حضرت، کـه آفتاب عـاطفتش سایه‌گستر باد، به‌التفات سلامی‌وتفقد پیامی مشرف نشده مع‌ذلك‌کله:

بیت

عشق تـو شها در دل مسکین معیـن

با شیر فروشدست و بـا جان بـرود

مدتهاست‌که همگی همت وجملگی نهمت برتوجه به‌حضرت مصرف است تا ازپردهٔ غیب چه‌صورت‌به‌ظهور آید. التقدیر یضحك علی‌التدبیر.

شعر

حالیا محنت هجران تـو باری با ماست

تاکه‌خوددولت وصل‌تو کرا خواهد بود

گوبه‌وصل تورسد عـاشق بی‌دل روزی

آن نه‌ازبخت‌وی‌ازلطف‌خدا خواهدبود

دولت وصول‌به‌درگاه اسلام‌پناه، که واسطهٔ حصول‌مرادات وسعادات[است]، به‌خیروخوبی میسرومقدربالنبی‌وآله‌خیرالبشر. هذا چندگاه شدکه‌به‌اراجیف به‌سمع این‌فقیر نیکوخواه‌می‌رسدکه خدمت‌شاهان عظام‌کرام ادام‌الله دولتهم فی متابعةالحضرةالعالیه،که ایشان‌را به‌محل فرزندانند[۱۴]، بابندگان‌حضرت، که جاوید عمرباد، ناز بازی می‌کنند و از الطاف و اعطاف وعنایت‌وشفقت ومرحمت حضرت چشم رعایتی[۱۵] وامید عاطفتی می‌دارنـد. اگرممکن است ودروقت می‌گنجد ازحسن تدبیروفکر بی‌نظیر وکمال مروت وغایت فتوت بدیع وغریب نمی‌نمایدکه نگاه داشتی فرمایند ودلجوئی نمایند (ع): تا دل به‌سرکار رودبار دگر. چه[۱۶] درخت دولت پادشاهی را به‌آب متابعت فـرمان الهی تازه وخرم‌بایدداشت، «انّالله یأمر بـالعدل والاحسان و ایتـاءذی‌القربی»

بیت

پیش ازاین کارت عواطف بود باخرد و بزرگ

منصبت چون بیشتر گشته است اکنون بیش کن

بحمدالله که آن حضرت به کمال عدل و جمال احسان آراسته است، به حکم «صلة الرحم تزید فی العمر» دررعایت قرابتان به قدر توان[17] کوشیدن موجب ازدیاد دین و دولت وعمر ومکنت تواند بود.

بیت

گل لاف خوبی می‌زند سروسهی سرمی کشد

سلطان حسنی هردو را بنشان به جای خویشتن

بعد ازرعایت اگرمتابعت ننماید نزدیك خالق وخلق پسندیده نباشد، وروزگار ناسازگارخود به انتقام برخیزد.

بیت

اگر بد کند کیفرش خود کشد[18] (نه چشم زمانه)[1] به خواب اندراست

چون آشنائی دیدم این چند کلمه که از(غایت)[2] طول قابل عرض نبود برطبق عرض نهاد، بنابرآنکه خودرا ازدوران نزدیك نه ازنزدیکان دور می‌دانست گستاخی نمود.

شعر

مکن برمن ای دوست عیب وملامت

اگر حشو گویم و گر بد نویسم

ملالت چنان در سرم راه دارد

که بی‌خود کنم فکر وبی‌خود نویسم

وگر فی‌المثل پشه باید نوشتن

شتر مرغ بر روی کاغذ نویسم

اطناب ازحد گذشت، آفتاب مرحمت وسایهٔ عاطفت حضرت برهمگنان عموماً

وبراین فقیر[۱۹] ناتوان خصوصاً پاینده وتابنده باد. بمحمد وآله (الامجاد)[۲] و صحبه خیارالعباد آمین رب‌العالمین.

۱ـ س: ـ ۲ـ پ ط: ـ ۳ـ س: الزمان ۴ـ پ: طیب ۵ـ س ط: نجات ۶ـ پ ط: آرائه ۷ـ پ: باغبرا ۸ـ س: خـوانده ۹ـ س: کتابت ۱۰ـ پ:قد ۱۱ـ پ: الاسد ۱۲ـ س: ننمودنـد ۱۳ـ س: هر که‌که برخاك ۱۴ـ پ: فرزنداند ۱۵ـ پ ط: عنایتی ۱۶ـ س: تا؛ پ: ـ ۱۷ـ پط: وسع‌توان ۱۸ـ س: کافرش خودکند؛ پ ط:کشند ۱۹ـ پط: مخلص.

۹۰ـ ایضاً من نتائج انفاسه‌الشریفه علی جریدة الملك‌الاعظـم قطب ـ الملة والدین‌محمدبن‌الملك‌الاعظم‌الاکرم عزالحق‌والدین کرمان الوالی بسجستان فی بیان حاله ونبذ من‌النصائح‌والمواعظ فی اثناء مقاله (انارالله برهـانهما وثقل بـالمبرات میزانهمـا)[1]

(س‌پط)

بسم‌الله تیمناً بذکره

بیت

نخستین سخن چـون گشایش کنـم
جهان آفـریـن را ستایش‌کنم

الحمدلولیه والصلوة علی نبیه محمد وآله وصحبه

بعد ازحمد ودرود چنین گوید الواثق بالصمدالمعبود معین‌الجامـی عفی‌الله عنه بکرمه وخصه بمزید لطفه ونعمه که‌احوال مخلصان درخـراسان به‌توفیق (حضرت)[1]یزدان به‌حکم آنکه«والشمس لاتخفی بکلّ(کذا)مکان»اظهرمن‌الشمس بود. به‌عنایت‌الهی ادوات پادشاهی واسباب فراغ مهیا و شراب زلال افضال مهنا[2]، درفضای ضمیرومملکت خاطرخطیرجزکوکبهٔ نشاطرا عبوری‌نبودی، ودرشهرستان ذهن[3] وقصرخیال جز اندیشهٔ خال وزلف مهرویان نگـذشتی، درخلوتخانهٔ جوانی وطرب آباد زندگانـی غیر از شخص فـراغت و ذات

رفاهیت راه نیافتی، بربزم عشرت ونطع طرب وهزّت مگرجانانـهٔ آفتاب طلعت ومعشوقهٔ زهره جبهت ننشستی[۴].

بیت

جام جم باچشمهٔ آب حیات از برای بزم ما می‌داد جان

ورياحين مراد دوستان درطراوت ازگل رخسار ابکار گرو می‌برد، ولآلی سرور یاران درانتظام بانفایس عقود عرائس دعوی مساوات می‌کرد،

بیت

هم کوکب سعادت و هـم اختر ظفر

فیروز(روز)[۱] گشته‌وفرخنده فال بود

همگی صرف‌عنان همت به‌صحبت ارباب فضیلت واصحـاب هنر وکیاست که از اطراف واکناف عالم (جمع)[۱] شده بودند،

شعر

(هریکی عالمی ازعلم وهنرمندی وبـاز

فارغ ازنیك و بد گردش عالم بودیم)[۱]

از لطافت همه چون بادصباسست عنان

دروفا کوه صفت ثابت و محکم بودیم

حلقهٔ زلف بتان رشك همی برد از مـا

کـه ز دلداری در بند دل هـم بودیم

بود.

شعر

ایا حسن ایام تقضت بـذی[۵] القضاء

سراعـاً و عیـن‌النائبات[۵] نیـام

وطیب لیال من شموس کـؤوسنا

تضیء و قد مـدّ[۷] الـرواق ظـلام

(باآنکه ازبرای طمع دنیاوی)[۱] چون تـرازوی زر پیش هیچ مخلوق سر فرونیاورده و ازبرای حرص دنیا مانند زبانهٔ او زبان طلب بیرون نکـرده و این بیت را نصب‌العین داشته:

بیت

اگر ز دست برآید چو نخل باش کریم
و گر زدست نیاید چوسرو باش آزاد

با وجود چنین سرو کـار روزگارغدارناساز گار، که عداوت احرار ورعایت اشرار ازصفات ذاتی اوست، بی‌وفائی آغاز نهاد.

شعر

عفاء علی هذاالزمان فـانـه		زمان عقوق لا[۸]زمـان حقوق
وکل رفیق فیه غیرموافـق		وکـل صدیق فیه غیر صدوق

بیت

گردون‌به‌جــز متابعت دون نمی‌کند
و ایام جز خسیس نمی‌پـرورد به‌بر

(ناگاه)[۱] دست زمانهٔ سست عهد سنگ تفرقه درآبگینه خانهٔ مـراد مخلصان انداخت ودل خسته را فراق عزیزان بگداخت.

شعر

آن دل خراب شدکه توآباد دیده‌ای
وآن سینه‌غم‌گرفت‌که‌توشاد دیده‌ای
عمری است تابه‌دام بلائی اسیر ماند
آن جان نازنین‌که تو آزاد دیـده‌ای

به‌واسطهٔ آن‌ابتلاها[۹]

بیت

کنون منم که چو بازیگران چابك‌دست

بمانده‌ام ز جهان دست پاك وحقه[۱۰] تهی

بیت

آنچه از بی مروتان جهان[۱۱] دیـدم

حسن مروت است که آنرا نهان کنم

بیت

رجوناك الزلال وکنت آلا   حسبناك الـدواء وکنت کیاً

بیت

آن کس که همه‌جهان‌به‌یك دوست‌بداد[۱۲]

وانگـه ز همان دوست جفـا دیـد منم

لاجرم «الیاس‌احدی[۱۳] الراحتین» خوانده واین‌ابیات‌برزبان رانده:

شعر

گر تو سری می‌کشی تا نکنی آشتی

ما زتوسرکش تریم تاتوچه پنداشتی

(ما دل صد آشنا بهر تـو بگذاشتیم

ای که ز بیگانگـی هیچ بنگذاشتی)[۱]

چون سرغیرت‌به‌رعایت هردون مرتبت‌فرود نمی‌آمد وشاهبازبلندپروازهمت به‌صیدملخ ضعیف، که عبارت از مزخرفات عالـم[۱۱] نـاسوت است، قناعت نمی‌نمود و ازشکار مرغان لاهوتی چشم برنمی‌دوخت،

بیت

دانهٔ دنیا[۱۴] همی پاشید چرخ   مرغ همت درنمی‌آمد[۱۵] به‌دام

خراسان هراسان را پشت پـای زده متوجـه درگاه حضرت سلطنت پناه و

بارگاه انجم سپاه ملك اسلام اعظم، مالك‌رقاب‌الامم، سرور حکام روزگار، محض لطف وعنایت پروردگار،

بیت

سزد اگر ننویسم تکلف‌القاب بماهتاب‌چه‌حاجت شب‌تجلی‌را

بیت

ولیس یزیدالشمس نوراً وبهجة

اطالة ذی مدح[16] واکثار مادح

عزالحق (والدنیا)[11] والدین، مدّ‌الله‌سرادقات ظلاله علی‌العالمین، شد

بیت

فسرت الیك‌فی‌طلب المعالی وسارسوائی فی‌طلب[17] المعاش

شعر

من‌نه‌چون‌دونان زبهر[18] نان چنین‌سرگشته‌ام

بهر آب افتاده‌ام دورازمکان خویشتن

(ازمکان‌خود[19] اگربیرون فتادم عیب‌نیست

ازهنرافتد برون گوهرزکان خویشتن)[20]

عنایت وشفقت وصحبت باراحت ملك‌ملك‌سیرت پاکیزه سریرت دل‌شکسته را قوت داد ودیدهٔ رمد دیدهٔ فراق‌کشیده را قرت[21] بخشید.

بیت

رزقت لقاءه فبقیت حیاً کان لقاءه[22] ماءالحیوة

بیت

خوش‌آن عاشق‌که خوابش برده باشد ازپس عمری

چو خیزد ناگهان دیده به‌روی‌یار بگشاید

به‌فردولت وحمایت آن حضرت روزگار به‌فراغت گذران وبراین معنی‌طنان:

شعر

گر باغ را شکوه تو گیرد در احتما
ور باده را قبول تو آرد در اهتمام
بی‌ازدحام خار بود اصطناع گل
بی زحمت خمار بود لذت مدام

به‌یمن‌همت وحسن اهتمام آن صاحب دولت:

بیت

امید من آن است به‌درگاه خدای
کابواب سعادت همه مفتوح شود[۲۳]

بیت

بعد ازاین تازنده باشد غیرشکرروزگار
بر زبانش نگذرد ورجان برآید ازتنش

دلجوئی وغریب پروری ایشان را نهایت نیست، درایام این سلطان نیکو نام سادات وعلما ومشایخ اسلام مرفه وآسوده، و مساجد وبقاع خیر آباداان و خوانق معمور وگردان، ورسوم بدعت وقواعد فساد وضلالت مدروس و ومطموس، (وظلمه وفجره ازجان وخانومان‌مأیوس واهل[۲۴]صلاح مأنوس)[۱]

بیت

اصنع‌جمیلامااستطعت فانه   لابد ان یتحدث السمار

وفقیرحقیر معین‌الجامی احسن‌الله‌الیه والی من احسن الیه‌را(به‌مزیدعنایت)[۲۵] وتربیت‌ازهمگنان[۲۶] ممتاز گردانیده وبه‌انواع‌شفقت مخصوص فرموده،

شعر

صد سال اگر به‌شکروثنایش رود قیام
ازلطف او یکی نتوان گفتن از هزار

گر عاجزم زشرح صفاتش غریب نیست

هرگـز نکرد قطـرهٔ باران کسی شمار

چون وجود مبارك (ایشان)[۲۷] برکشیدهٔ یزدان وصلاح جهانیان است متابعت ایشان برهمگان[۲۸] واجب باشد .

بیت

برسرش حق نهاد افسرملك زانکه‌داند که‌کیست درخورملك

این ضعیف دراین شصت واند سال جزممنون منت این ولـی نعمت نگشته است، (لاجرم دعای ایشان (ع): وظیفه‌ایست)[۱] که تقصیر آن روا نبود.

شعر

تا بود نیك وبد وبیش وکم اندر پی‌هم

تابود سال ومه وروزوشب اندرتك‌وتاز

نامهٔ عمرتـورا از فلك این بـاد خطاب

زنـدگانی ولـی نعمت من بـاد دراز

چون حالا به‌دست این ضعیف جزدعائی وثنائی نیست خواستم تا شمه‌ای از آن‌به‌ادا رسانم هرچند درخاطر[۲۹] این‌کم بضاعت گذشت‌که:

بیت

شبهی[۳۰] نه درخریطه چکنم گهر[۳۱] فروشی

گهری نه درخزینه[۳۲] چکنم‌صدف دهانی

اما به‌فرمان‌واشارت «من‌اشارة حکم‌وطاعت غنم[۱]» وقضیهٔ‌مرضیه[۳۳]«شکرالمنعم واجب[۳۴]» دیباچه وچند مکتوب که (به) بزرگان نوشته بودم (به‌اسم تبرك و یادگاربه عون‌عنایت‌الملك‌الجبار)[۱]،وارجو ان لا اکون من‌الذین ضل سعیهم فی‌الحیوة‌الدنیا، به‌جهت فرزندبی‌مانند به‌جان و دل پیوند شاهزادهٔ اعظـم ، خلاصة سلاطین‌ملوك‌العجم، اعقل زمان، نیکوسیرت جهـان آفتاب، سایـهٔ

یزدان، المخصوص بعنایة الملك الرحمن[۳۵]،

بیت

بلند همت بسیار دان انـدك سـال

همای سایهٔ طوطی حدیث شیر شکار

قطب الحق والدین، مدالله فی‌عمره مدا وجعل بینه وبین الحوادث سداً، کـه ثمرهٔ دوحهٔ شهریاری، گلبرگ بوستان دولتیاری، آب‌حیات جویبار شهنشاهی شرف قصر وایوان پادشاهی، بازآشیانهٔ سلطنت، همای همایون برج حشمت و ایالت است،

بیت

اجل[۳۶] ملوك الارض قدراً وهمة   واکبرهم[۳۷] من غیرعجب ولاکبر

نوشتم هرچند مناسب کلام بزرگان کـه «کلام الملوك ملوك الکلام» نیست، آخر نباشد کم زکم. چون نظرعنایت ومرحمت خلد الله سلطانه در بـارهٔ آن فرزند بی‌مانند، که سیمرغ قاف مملکت‌واستظهار واعتضاد ارکان‌دولت‌است، هست امیدواریم که جهان‌به‌شکوفهٔ معدلت ایشان چون بهار خرم و نازان و مانند اهل بهشت ازسرجوان گردد، ودعاهای مخلصان مستجاب گشته[۱] اورا به‌منتهای همت سلطان‌زمان وبه‌مراتب ملوك کیهان وروزبه‌روز سعادت واقبال درتزاید باشد.

بیت

سعادات[۳۸] تجدد کل یـوم   و اقبال علی رغم الحسود

بیت

یارب که به‌شادمانی وکام   بر تخت شهنشهی بپائـی

ای آفتاب برج دولت وای نورچشم سلطنت یگانهٔ روزگار ومـرد روزکار بدان که نص «والّذین اوتوا العلم درجات» مفتاح خزائن سعادات[۳۸] است، وخبر «فضل العالم علی العابد کفضلی علی امّتی» دلیل عروج به‌مراتب عالیات

هرچیز که محصول و مکتسب انسان باشد ازمال وجـاه وخدم و حشم آن را متغیر توان کرد مگرعلم کـه آن را بههیچ نوع زائل نتوان گردانید. با آنکه خواب مذموم است ونماز محمود و ممدوح قال النبی صلی الله علیه و سلم:[۳۹] «نوم علی علم خیر من الصلوة[۴۰] علی جهل». کمترچیز از آن علما مـداد است و عزیزترین ازغازیان خون ایشان. و درخبر است که «مداد العلماء یوزن بدم الشهداء یوم القیامة»، اخبار و آثاردراین باب بسیار است.

بیت

با علم آشنا شو و ازآب بر سر آی

کز آب برسر آمدن ازعلم آشناست

القصه سعادت دارین و نیکونامی منزلین در ضمن تحصیل علوم و اکتساب عقیدهٔ پاك مدرج[۴۱] است.

بیت

(کس بی کمال هیچ نیرزد عزیز من

کسب کمال کن که عزیزجهان شوی)[۱]

ازصحبت مردم نادان و بی‌هنر اجتناب نماید ومجالست باعلما وصلحا، کـه «من جالس العلماء[۴۲] وقر» غنیمت بزرگ شمرد.

بیت

هر که بادونان نشیند همچو دونان دون شود

با خردمندان نشین تا عقل تو افزون شود

هرچند فرزند عزیز باشد فرزند با هنر[۴۳] عزیزتر.

بیت

نعم الاله علی العباد کثیرة　　　واجلهـن نجـابـة الاولاد

لله الحمد و المنه که :

شعر

چون خصال پسران برشمرند ازره عقل

نبود بهتر از او هیچ پدر را پسری

چون حدیث‌پدران یاد کنند[۴۴]هست یقین

نبود بهتر از او هیچ پسررا پدری

لازال‌الوالد قریرالعین بلقاء ابنه‌النبیه والولـد ممتعا ببقاء سیده وابیه بمحمد واهل بیته وذویه.

چنین شنیده‌ام[۴۵] که مأمون خلیفه پسر هارون‌الرشید در ایـام صبی وریعـان شباب رشید[۴۶] بود وکیاست وفراست‌به‌کمال داشت. روزجمعه پیش ازنماز باجمعی‌جوانان به‌شکاررفت‌ونماز فـوت‌کرد. چون بازآمدپدررا درغضب یافت. چون سلام‌کرد ازپسر[۴۷] روی بتافت. مکتوبی سربه‌مهربه‌پسردادکه به استاد خود ده. چون مأمون غضب پدرخود مشاهده‌کرده بود درراه مکتوب پدررا مهربگشود. پسر درابیات پدرنظر کرد، خائف شد. چاره‌ای نـداشت جزآنکه‌یك‌بیت‌دیگر[۱] به‌آخرابیات الحاق‌کرد[۴۸]، پس[۱]مکتوب را(مهر کرده به‌اصمعی که‌استاد اوبود داد)[۴۹] وهی هذه[۲۷]:

شعر

تـرك‌الصلـوة لکلـب[۵۰] یسعی بهـا

صیدالـوحـوش مع‌الغواة[۵۱]الرجس

فـاذا اتـاك فحضه[۵۲] بـمـلامـة

وعظه[۵۳] مـوعظة الادیـب الاکیس

و اذا هممت بـضـربـه فبـدرة

و اذا بلغـت بـه الثلاثة فـاحبس

(بیت‌الحاقی مأمون)[۱]

و اعلـم بـان ابنـی اتـاك وانـه

مع مـا یجر عنی اعـز[۵۴] الانفس

چون رقعه به‌اصمعی داد نظر اصمعی بر بیت‌اخیر افتاد، باخود گفت: ادرکته رقةالابوة. بازخواستی ننمود چنانچه هارون فرموده بود.

مأمون‌چون به‌حضرت‌رشیدرسیدپرسید که‌استادباتوچه کرد؟ گفت‌شفقت فرمود. هارون اصمعی را طلب‌کرد وبرعدم بازخواست (پـرسش نمود)[۵۵]. اصمعی[۵۶] گفت‌که تأدیب‌به‌واسطهٔ بیت اخیر درتأخیر افتاد ورقعه رابه‌هارون داد. چون خلیفه را لطف طبع و کمال کیاست[۱] وعقل پسر نیکوسیر معلوم‌شد وشفقت استاد بدید پسررا ولی عهد خود کرد وبصره را برسم[۱] اقطـاع بـه اصمعی‌داد. هرروزحال‌ایشان درترقی می‌بود تامأمون رشید[۵۷] رشیدبه‌خلافت همه جهان رسید، و اصمعی بمـال وجـاه از ابناء جنس خـود ممتازگشت. هرچند ایشان رفتند اما ازخیر ایشان تاقیامت خبرخواهندکرد. حـق تعالی برهمگان[۵۸] رحمت‌کناد وآن فرزندرا به‌مرتبهٔ بزرگی رساناد.

ای شاهبازآشیانهٔ‌سلطنت‌کیاست‌طبیعت[۵۹]وهمت‌وفراست‌داری واستاد فاضل‌کامل مشفق محقق، که حق تعالی ناصر اوباد، هست. چون‌تحصیل‌کنی یك دوسال را امید آنست‌که از پـادشاه زادگان ممتاز ودر فضائل بی‌شریك وبی انباز شوی، بلکه[۶۰] مانند خضرمجمع‌البحرین «آتیناه رحمة من‌عندنا وعلّمناه من لدنّاعلماً» وذی‌القرنین«آتیناه من‌کلّ شیئی سبباً فاتبع‌سبباً» گردی. بعد ازآن،

بیت

نعمت صباحاً و امتلأت مسرة[۶۱]

و قابلك الاقبال من کل جانب

بیت

صد گنج شایگان به‌بهای جـوی هنر
منت بر آن‌که می‌دهد وحیف بر من‌است

العلم وسیلة الی کل فضیلة ،

بیت

علم وحلم وعدل وجود ولطف ومال
شاه را مجموع گـردد این خصال

چون حق تعالی به‌فضل‌خود این کمالات کرامت[۱] فرماید[۶۲] محقق باد که:

شعر

غرض ز منصب وتحصیل مال‌وکسب علوم
رعایت دل اصحاب و دوستان باشد
وگرنـه مملکت هردوکون وهفت فلـك
به نزد عقل‌کم از خاك آستان باشد

آن فرزند نیکونهاد[۶۳] وپاکیزه اعتقاد را دولت وبخت درتزاید باد.

چنان‌باید که دوسه‌کلمه چون درّشاهوار ازبحر معارف وکنزلطائف درویش‌جامی، عفاالله‌عنه‌وعافاه‌ورزقه‌مایتمناه فی‌دینه‌ودنیاه،درگوش‌جان‌کشد تاازچشمه‌سار «واسبغ علیکم نعمة ظاهرة وباطنة» شراب‌ناب «انّ‌للمتّقین لحسن مآب» به‌جان‌آگاه آن صاحب سعادت نیکوخواه رسد. هرنیك بختی که درباب ایمان واسلام دمی زند و درطلب مقامات[۱] مشایخ عظام[۱] کرام و علمای[۶۴] نیکونام قدمی‌نهد (چنان‌بایدکه)[۱۱] (نواهی تلخ مذاق‌را چون‌عسل)[۱] که «فیه شفاء للناس» عن اخرها برخود شیرین شمرد.

بیت

فالامر اوله مـر مذاقته   لکن آخره احلی من‌العسل

اعمال صالحه را برموجب تعلیم «وعلمك مالم تکن تعلم» به‌جای آرد، ودر رعایت آداب باخالق وخلق که «التصوّف کلّه آداب» یدبیضا نماید، مهرسکوت «من صمت نجا» بر درج دهان نهد، وطوطی یاقوت منقار شکر گفتار زبان را ازتکرار شکر کلمهٔ توحید وایمان خالی نگذارد، وبناگوش سیمین را به‌زیور حلقهٔ «سمعنا واطعنا» مزین وآراسته دارد[1]، وساعد دست رابه‌سوار «المسلم من سلم المسلمون من لسانه[11] ویده» مستعد[65] گرداند، وحمایل[66] مکلل «اتّقوا مواضع التّهم» را ازسینهٔ بی کینهٔ «من اصبح لاینوی ظلم احد غفرالله له ماتقدّم من ذنبه» بیاویزد، وتاج مرصع «التعظیم لامرالله والشّفقة علی خلق الله» برفرق «رأس العقل بعدالایمان التودّد الی النّاس» نهد، وبه لجام «ونهی النفس عن الهوی» سرشموس «انّ النفس لامّارة بالسوء» باز کشد تادرمیدان «فاستقم کماامرت» جولان «یمشی سویّا علی صراط مستقیم» نموده بدارالقرار «انّ الجنّة هی الماوی» فرود آید، «ستجدنی انشاءالله من الصّالحین».

مدتی شد که به‌واسطهٔ ضعیف مزاجی[67] تردد خاطر وزحمت دست کتابتی نکرده‌ام،

شعر

گفتم که ز غصه مشکلی بنویسم
و از محنت و رنج حاصلی بنویسم
کودل که بدان شرح غمی وصف کنم
یا دست کز آن درد دلی بنویسم

با آنکه در این کار بروفق مراد چه اختیار ؟

بیت

کاغذ وخامه گر به دستم هست
چه کنم نیست اختیار به‌دست

رعایت حقوق وعنایت[68] حضرت خلدالله ملکه واین خاندان مبارك ودودمان

متبرك تا حیات باشد فراموش نخواهد شد.

بیت

بعد از هزار سال به‌خاکم چوبگذری
نادیت مرحبا بك‌روحی وصرت حی

آن شاه[۶۹] با انتباه درپناه مکنت سلطان باجاه ازعمرودولت برخوردارباد.

بیت

خدایا دارش از ملك و جوانی
ممتـع در میان نعمت و نـاز

ویرحم الله عبداً قال آمیناً، آمین یا رب‌العالمین.

۱ـ س:ـ ۲ـ ط: مهیا ۳ـ در پ جای این واژه سفید است ۴ـ س پ ط : نشستی ۵ـ ط : بدی ۶ـ پ : التایبات ۷ـ پ : نـد ۸ـ س: الا ۹ـ س: ابتلاء ۱۰ـ س: حقه ۱۱ـ پ ط : ـ ۱۲ـ پ: نداد ۱۳ـ س: عند ۱۴ـ س: همت ۱۵ـ پ: نمی‌آید ۱۶ـ پ: عطالة ذی ذی مدج ۱۷ـ پ : ظل ۱۸ـ پ ط : برای ۱۹ـ ط: خویش ۲۰ـ پ: ـ ۲۱ـ س پ: قوت ۲۲ـ س: لقاؤه ۲۳ـ س : شده ۲۴ـ پ : باهل ۲۵ـ س : بهزیمت ۲۶ـ س : همگان ۲۷ـ ط: ـ ۲۸ـ پ ط: همگنان ۲۹ـ س : + خطیر ۳۰ـ س پ ط: شبه ۳۱ـ س: شکرفروشی ۳۲ـ پ: خریطه ۳۳ـ ط: قضیهٔ عرضیه مرضیه ۳۴ـ ط: النعم ۳۵ـ ط: الغفار ۳۶ـ س: اعلی ۳۷ـ پ: اکبر؛ ط: اکبرم ۳۸ـ پ : سعادت ۳۹ـ پ ط : علیه‌السلام ۴۰ـ پط: صلوة ۴۱ـ پ: مندرج ۴۲ـ پ: العلمائی ۴۳ـ پ: هنرمند: ط: هنر ۴۴ـ س:کند ۴۵ـ پ ط : شنوده‌ام ۴۶ـ س: رسیده ۴۷ـپ ط: وی ۴۸ـپ ط:کند ۴۹ـ پ ط:باصمعی که استاد اوبودمهر کرده رسانید ۵۰ـ س: الکلب؛ پط:لاکلب ۵۱ـس :

القراد ۵۲–س:فعطیه؛پ‌ط:فعضه ۵۳–س:وعطیه؛پ ط:وعظنه ۵۴– پ: اعزو
۵۵– پ ط: بازخواست ۵۶– پ ط: ادیب ۵۷– ط: مأمون زیرکرشید
۵۸– س: همه‌گان؛ پ ط: همگنان ۵۹– پ ط: وطبیعت ۶۰– ط: بملك
۶۱– ط: مسرقاً ۶۲– س: فرمایند ۶۳–س: نهال ۶۴– س: علمای
عظام نیکونام ۶۵– پ ط : مستسعد ۶۶– پ: جمال ۶۷– پ‌ط :
ضعف مزاج ۶۸– س: + وصحبت ۶۹– پ: انشاءالله.

۹۱ـ ایضاً من نتائج انفاسه‌الشریفه الی الملك‌الاعظم‌الاکرم مالك رقاب الامم تاج‌الدنیا والدین اسکندر (الفراهی انارالله برهانه وثقل بالمبرات میزانه)[1]

(س‌پط)

شعر

ز عمر برخور ودل‌را نوید شادی ده

که بوی دولتت از کار وبارمی آیـد

همه بضاعت[2] اقبال وکامرانی تست

که بـا قـوافل لیل و نهـار می آیـد

هرچند[3] پریروز رقعهٔ‌اخلاص به‌جناب[4] حکومت مآب ملك اعظم، شاه و پناه دیـار عجم، اعـدل و اکرم ملوك زمان ، سر[1] وسرور سران جهان ، الفائق بالکمالات علی‌الاقران، عضدالملوك والسلاطین، مقوی‌الخـواقین[5]،صریـح عنایةرب‌العالمین، تاج‌الحق‌والدین، خلدالله‌دولته‌وحشمته‌بین‌المسلمین وجعل مساعیه‌فی‌الاسلام‌مشکورة وعنایةالله به‌موفوره، بردست امیراعظم ملك‌الامراء والخواص، عزالملة والدین دام‌عزه معروض گشته‌وشمه‌ای ازتعزیهٔ[6] حضرت، افاض الله سجال[7] غفرانه واسکنه اعالی جنانه، که خار آن واقعه تـا دامـن آخرالزمان در دیدهٔ جان‌اهل جهان خواهد بود، به‌عزعرض رسانیده، چون واردان ازحضرت خلدالله ملکه واجری فی بحرالمرادات فلکه متوجه‌بودند

به‌حکم آنکه: بیت

به‌سوی سدره زمن مرغ طاعتی نپرد

کـه نامه‌ای نبرد از دعـات در منقار

این خدمت واخلاص ودعا واختصاص متوجه‌جناب معلای آن خلاصهٔ ملوك غبرا گردانید و گفت: بیت

بشنود بوی[1] خلق تومشك خطازشرم

برباد داد بوی خودالحق صواب کرد

الطاف ایزدی است معانی ذات تـو

آنرا به‌سعی خود نتوانا کتساب کرد

خدا آ گاه‌است و کفی به[8] شهیداً که دعای آن یگانهٔ بی‌همتا برخلائق‌واجب است که دربقای[9] آن‌خاندان[10] ومعاونت دولت آن دودمان می‌کوشند.

بیت

تاچرخ‌را بقابود ودهررا ثبات هرروزبادحشمت‌آن‌آستان‌فزون

بسیار نگرانی‌هابه‌خاطرراه یافته بود که ناگاه‌به‌حکم«ءمایفتح‌الله» فتح[11] نامهٔ ایشان‌که متضمن هزار فتوح بود (ع): رسید ودیدهٔ مرمود را مکحل کرد.

بیت

از مـژدهٔ[12] آوازهٔ ایـن تهنیت افتاد

درگوش زمانه ز سعادت خبری نـو

باقی نظام احوال[13] مخلصان تعلق به‌عنایت و شفقت‌آن یگانهٔ جهان دارد .

بیت

تو آن نئی‌که به‌جز راه‌مکرمت سپری

توآن نئی‌که به‌جز تخم‌مردمی‌کاری

زیادت اطناب نمی‌نماید وبراین دعا[1] ختم می‌نماید:

بیت

بقیت مدی‌الانام فی‌عز انعم علیهن انـوار الـدوام تلوح

آمین رب‌العالمین وصلی‌الله علی محمد و آله اجمعین[۱۴].

۱ـ س: ـ ۲ـ پ: بضاعت‌واقبال ۳ـ س : هر ۴ـ س : به‌جانب
۵ـ س: الخافقین ۶ـ پ: تعزیر ۷ـ پ: سبحان ۸ـ س: بالله
۹ـ ط: جای ۱۰ـ س: خداوندان ۱۱ـ پ: ـ ۱۲ـ پ: مژده و
۱۳ـ پ ط: حال ۱۴ـ پ: + الطیبین‌الطاهرین.

۹۲- ایضاً من نتائج انفاسه‌الشریفه الی الملک‌الاعظم‌الاکرم[۱] غیاث[۲] الدنیا والدین پیرعلی کرت (انارالله برهانه وثقل بالمبرات میزانه)[۳] بعد فتوح فوشنج

هوالله[۳] لااله الاهو　　　　شعر　　　　(س‌پط)

تمتع بادت‌ازاقبال وبرخورداری ازدولت
همی تا مرغ زرین اندر این سبزآشیان گردد[۵]
زحق امید میدارم که هرچ امید می‌داری
ز اسباب جهانداری همهٔ بهتر از آن گردد

وظیفهٔ دعای دولت حضرت فرزند ملک اسلام‌اعظم، فلک[۶] تمکین‌ستاره‌حشم، اعلم سلاطین جهان، اعدل خواقین دوران، مؤسس قواعدالعدل والاحسان. امان‌الله تعالی بین اهل‌الایمان، المؤیدالمظفرالمنصور من‌الملک‌الدیان[۷]،

بیت

قادربه‌حکم برهمه‌کس آسمان صفت
فائض به‌جود برهمه خلق آفتاب وار

غیاث‌الحق والدین، معزالاسلام ومغیث[۹]المسلمین، اعلی‌الله شأنه وخلد بین‌الخلائق‌سلطانه وبسطفی‌الارض ظلال دولته ونوردیارالاسلام بانوارمعدلته[۱۰] ورد زبان‌وحرزجان‌خادم ناتوانودولتخواه آن خلاصهٔ پادشاهان زمان است،

(ع): وین دعارا زهمه خلق جهان آمین باد. وکیف لا ،

بیت

کس دعای‌دولتت هرگزنکرد تا نخستین دولتش آمین نگفت

بعد ازعرض خدمات جانی ورفع دعوات آشکار ونهانی (ع): گرخلق‌نداند تو که جانی‌دانی، می‌نماید که‌چندروزبود که خاطرهای‌فقراء وباطن‌های رفقاء به‌واسطهٔ‌حکایت مخالفت ترکان تنگ چشم بی‌وفا (ووزرای پرجفا)[۳] پریشان ونگران می‌بود. تاناگاه‌به‌عون عنایت‌اله طایرمیمون فال مشکین‌بال ازآشیانهٔ خانهٔ ملك اعظم، اکرم ملوك‌العجم، ناصرسلاطین‌الزمان، معین ارباب‌الایقان والاتقان، تاج‌الحق والدنیا[۱] والدین ملك اسکندر، اعـز الله انصـار دولته و صرف‌المکاره والنوائب عن خدمته، که به‌فراه نوشته بودند، همای‌آسا به‌ــ آستانهٔ ارباب صدق وصفا بریك بـال بشارت مـزیـد فتح ونصرت اولیای حضرت‌به‌عبارت «نصرمن‌الله وفتح قریب» و بردیگربال اشارت‌قمع اعدای دولت به‌نص «وکفی‌الله‌المؤمنین‌القتال» فرود آمد، و این ندای دلگشای غم زدای باطراف واکناف جهان درداد که:

بیت

تلألأ[۱۱] فی ایامك‌المجدوالعلی واشرق[۱۲]من‌اعلامك‌الفتح‌والنصر

شعر

شاها طرازرایت و نقش[۱۳] نگین تـو
تا روزحشر آیت[۳] نصر من الله است
شد صبح دشمنان توازخون دل شفق
وازروز دولت توهنوزاین‌سحرگه است

دلیـل ونشان دولت بسیار و سعادت بی‌شمار ایشان آن است[۱۴] کـه تمامـی درویشان وگوشه‌نشینان وسایرمسلمانان مملکت سیستان بل[۱۵] ممـالك ایران

به‌دعای‌خیر وعزت[۱۶] و مکنت آن خلاصهٔ ملوك جهان‌رطب‌اللسان (عذب ـ البیان)[۳] گشته‌اند. وخدمت ملك اعظم اعدل شاه خلائق پناه پناه[۱۷]اهـل الله خلد الله ملکه را نه‌چندان دوستی واتحاد واهتمام ووداد است کـه درتصور توان آورد، والله علی ما اقول شهید.

بیت

چگونه فتح وظفر هم عنان تو[۱۸] نبود
که هرکجاکه توهستی خداست همراهت

لاجرم چون رایت همایون، که همیشه منصور باد، درحرکت‌درآمد[۱۹] اولیای دولت منصورواعدای حضرت مقهورگشته این‌ندا به‌عالم‌بالا رسانیده آمدکه:

بیت

به‌هرجاکـه روی آوری چشم دولت
به مژگان بروبد همه خاك راهت

چون عقیدهٔ پاك آن سرورملوك واملاك معلوم جهانیان گشته مخالفت با آن حضرت جزنکال ووبال نباشد، به‌مجرد عزیمت‌کارشان[۲۰] بگشاید.

بیت

خیال تیغ توگربردل‌عدو گذرد   ندیده‌زخم‌دونیمه‌شود به‌سان‌انار

به‌دل‌قوی واملی فسیح‌به‌عنایت الهی‌وکرم نامتناهی حضرت‌پادشاهی مستظهر وبرعزیمت‌های خیرثابت ومحکم باشندکه‌کار دولت بسیار[۲۱] ازآبـاء عظام واجدادکرام[۲۲] درخواهدگذشت، والفال علی ماجری.

بیت

سریرملك عطا دادکردگار ترا   به‌جای‌خویش‌بودهرچه‌کردگاردهد[۲۳]

حکایت بسیار وکلمات بی‌شمار است، عبارت ازآن‌کار قلم دو زبان نیست اگر درعمر تأخیری و دراجل مهلتی باشد (ع): روی ما بینی وخاك درگهت

وأن یکن‌الاخری[۲۴] (ع): تو شاد باش وجهان‌را به‌خرمی گذران. انتظارطلوع آفتاب[۱] سلطنت می‌رود: بیت

خورشیدی وخورشیدنباشد معذور گر زونرسدنظر به‌نزدیک‌و به‌دور

الان وقت‌الدعا. بیت

بقیت مدی‌الدنیا و فی کل مأزق[۲۵] معادیك مغلوب و سیفك غـالب

بیت

هزارسال ونباشد هزارسال‌بسی به‌حکم کام‌دل‌و کارمملکت‌ومیدان

آمین رب‌العالمین وصلی‌الله علی محمد و آله اجمعین[۲۶].

۱ــ پ ط: ــ ۲ــ پ ط: + الدولة ۳ــ س: ــ ۴ــ ط: هوالله الذی ۵ــ پ: باشد ۶ــ پ: ــ ۷ــ س: المنان ۸ــ پ: کس ۹ــ س: غیاث؛ پ: ــ ۱۰ــ پ ط: معدلت ۱۱ــ پ ط: تلألأنی ۱۲ــ پ: وباشرق ۱۳ــ پ: نقش و ۱۴ــ پ: وسعادت ایشان بی شمار است ۱۵ــ پ: بی ۱۶ــ پ: خیر خرو غروت (؟) ۱۷ــ ط: ــ ۱۸ــ س: او ۱۹ــ پ ط: آمد ۲۰ــ س: کارها؛ پ: کارشا ۲۱ــ س: بسیار بسیار ۲۲ــ س: آباء واجدادعظام کرام ۲۳ــ پ: کند ۲۴ــ س: الاخری را ۲۵ــ س: مارق ۲۶ــ پط: + الطیبین‌الطاهرین.

۹۳ـ ایضاً من نتائج انفاسه الشریفه الی الملك الاعظم[۱] الاکرم یمین الدولة[۲] والدین السجستانی[۳] انارالله بزهانه وثقل بالمبرات میزانه* (س‌پط)

هرچند[۴] بیت

ازخط تودیده را گهرسا کردم وزلفظ[۵] تو نطق را شکرخا کردم

اما: بیت

تویاد هرکه[۷] کنی درجهان عزیزشود

مگرکه دیگرش از یاد خویش بگذاری

اول درخاطر آمد که بندگی شاه اعظم (شهریارعجم)[۴] اعدل اعقل اکرم،

بیت

ای نظیرتودرسرای وجود ننهاده قـدم ز کتم عـدم

یمین الحق والدین، خلدالله زمانه‌واعلی امـره وشأنه، از[۶] مخلص خـود یـاد نفرموده، باز باخود (ع): گفتم ای‌مسکین غلط اینك ازاینجا کرده‌ای. چون آن حضرت، که‌جاوید عمر[۴] باد، درمقام قرب (ع): نحن روحان حللنا بدناً، واتحاد (ع): اومن بد ومن اوبدم که من بدم ساقی گه او، باشد،

بیت

اینت‌نه بس که درچمن‌جان‌به‌چشم دل

چون بگذرد ز دور تماشای او کنم؟

نظرمرحمتی و کرشمهٔ عنایتی این‌ضعیف‌را از آن جناب ملوك مآب‌تمام‌است.

شعر

مرا زعشق‌تو نامی نشانه‌بس‌باشد[۸] ززلف توسرموئی نشانه بس‌باشد

عنان زراه تکلف کشیده به‌که مرا اشارتی به‌سرتازیانه بس باشد

سایهٔ عالیش مستدام بمحمد علیه (افضل‌الصلوةو)[۱]السلام

---

* این نامه ازآغاز تا «حللنا بدناً» درنسخهٔ س تکرار شده است

۱ـ پ ط: ـ ۲ـ پ ط: +والدنیا ۳ـ س: ـ ؛ پ: السجستان ۴ ـ س: ـ ۵ـ س: لطف ۶ـ پ: ـ ۷ـ س: گر ۸ـ س: نام و نشان نه بس باشد.

۹۴- ایضاً من نتائج انفاسه‌الشریفه فی عرض‌المرض الی‌الملك الاعظم مالك رقاب‌الامم عزالحق والدین کرمان‌الوالی بسجستان علیه‌الرحمة‌من‌الملك‌المنان‌جواباً‌لکتابه‌الشریف وخطابه‌المنیف[1]

س‌ص‌پ‌چ

شعر

اتانی کتاب لوشریت‌وصوله بحظی من الدنیا لکنت به‌ارضی

فقبلتـه و هـوالسماء جـلالة وقبلت تعظیمـاً لمرسله‌الارضـا

منشور دل‌گشا موقع[2] به‌توقیع‌رفیع‌حضرت سلطنت‌پناه پناه‌اهل‌الله (ع): قبلهٔ حاجات هردرویش وشاه، شعر

شهنشی‌که ز امداد حشمتش[3] هرگـز

نیافت حادثـه درساحت ممالـك راه

رسیده خاك جنابش زقدر بر افـلاك

فتاده نام بـزرگش به‌عدل درافـواه

صـریـح عنایت رب‌العالمین، وارث مناصب خلفاءالله‌الصالحین، عزالحـق والدین، اعلی‌الله قدره وشرح بمزید التأیید صدره‌وانار علی فلك العزوالعلا بدره، (ع): به‌من‌رسید چوصحت‌به‌قالب بیمار.

بیت

(قبلته وفتحته ووجدتـه کقمیص یوسف اذ اتی‌یعقوبا

چون موجب ابرای علیل وارواى غليل بود (ع): جـان رقص‌کنان نمـود استقبالش، به‌دست تعظیم‌گرفته (شرایط تبجیل تقدیم یافته)[۴] کحل الجواهـر دیدهٔ فراق‌کشیده ساخت[۵]، سرمفاخرت‌به‌اوج سماء وذروهٔ علیای قبهٔ‌خضرا[۶] رسانیده گفت)[۷]: بیت

ظلت ظلیل بادکه‌گیتی‌به‌دولتت درسایهٔ‌حمایت‌امن‌وامان‌نشست[۸]

خدمت ودعای فراوان ازمیان دل وجان نه ازسر زبان معروض جناب‌سلطنت مآب می‌گرداند، چون[۷]: بیت

درون خلوت دل[۹] منزل تـو ساخته‌ام

بدین امیدکه ازخاطـرم به درنکنـی

چه محقق ومقرراست‌که: بیت

ملك دنیا همه باهمت سعدی هیچ است

پادشاهیش همین بس‌که گدای تو بـود

هذا باب جئنا الی حـدیث‌الاصحاب، دوراز بندگان حضرت این (رنجـور مهجوررا)[۱۰] عارضهٔ‌قولنجی پیداشدکه ازدردآن‌کاربه‌جان وکارد به‌استخوان رسید. ازنماز خفتن تاصبح با وجود تب محرق درحالتی بود:

بیت

که جانش غوطهٔ تسلیم‌خوردی[۱۱] میان عـالـم غیب و شهـادت

القصه بطولها، شعر

نشان هستی من زان جهان همی دادند

امید وصل تو بازم بدین جهان آورد

کنون وصال تـو می‌آورد به‌من جان را

اگرفراق تو روزی مرا به جان آورد

چون از[۱۲] درازنفسی وابرام، که درحضرت خسرو[۱۳] ملوك انام نموده، هنوز

خجالت دارد بدین دعا اختصار اولی می‌داند:

بیت

تاجهان هست دراوحاکم وفرمانده باش
تا به‌جاهت ز فلك درگذرد رتبت من[۱۴]

۱ـ س اشتباهاً عنوان وچند جملهٔ آغاز مکتوب شمارهٔ ۹۳ را (تا: بدنا) تکرارکرده وعنوان این‌نامه را درحاشیه باختصار بدینگونه آورده است: «مالك رقاب عــزالدنیا والدین‌کرمان الوالی بسجستان جواباً لکتابه». ۲ـ س: منشورپرنور دلگشای وطغرای غمزدای‌کالوحی النازل من‌السماء موقع... ۳ـ ط: همتش ۴ـ س:بلب ادب بوسیده ۵ـ س: دیدهٔ رمد دیده گردانید، بیت: نقش خط توزنامه بردیم به‌چشم‌ازبس که حروف اوشمردیم به‌چشم بریــدهٔ روشنش نهادیـم به‌اشك شستیم (دراصل: شسته) سواد اوسپردیم به‌چشم ۶ـ س: سرمفاخرت ومباهــات به‌ایوان‌کیوان ۷ـ پ: ــ ۸ـ پ: تست؛ س در عوض بیت‌متن این بیت را آورده است: یا رب پناه دولت ودینش توکرده‌ای اندرپناه خویش بدار این پناه را ۹ـ س پ ط: جان ۱۰ـ س: دولتخواه ۱۱ـ س: کردی ۱۲ـ ص: ــ ۱۳ـ س: سلطان ۱۴ـ س: + آمین‌یاربالعالمین.

۹۵ـ ایضاً من نتائج انفاسه‌الشریفه الی‌الملک‌الاعظم(مالک رقاب‌الامم)[۱] معزالدنیا والدین ابوالحسین محمدکرت انارالله برهانه وثقل بالمبرات میزانه

(۳۲۹)

بیت

بقیت معیناً للکرام و انما لک‌الله فی کـل‌الامور معین

بیت

جاوید زی که از دل صافی وجان پاک

داعـی دولت تـو معین مطهر است

آستان دولت آشیان حضرت خلدالله سلطانه واعلی امره و شأنه بوسه جای ملوک جهان باد، وبه‌حضور بزرگان دین‌دار صاحب فضیلت ومعتبران اصیل باحشمت مزین وآراسته، وعنایت ومرحمت دربارهٔ خاص وعام‌بردوام الی‌یوم‌القیام بمحمد علیه وعلی آله‌السلام.

معروض می گردد که به‌حکم و اشارت عالیه،

بیت

که‌گر به‌چرخ رسد رغبة شود طائع

وگربه‌دهررسد رهبة برد فرمان

باخدمت مرتضی معظم[۲] مجتبی مکرم سلطان سادات زمان ، پیشوای علمای خبیر ودانشمندان، رکن‌الحق والدین‌احمد، لازال فی‌عون عنایةالملك‌الاحد، به‌خلوت ازکیفیت وکمیت مزاد ومعیشت بحثی می‌رفت.

فرمود که‌غرض‌این‌ضعیف‌جزخدمت‌ودعاواخلاص‌وثنای‌حضرت‌سلطان ملوك عرصهٔ غبرا چیزی دیگرنیست، به‌هرنوع که دارند وبه‌هرچه اشاره فرمایند (ع): چکند بنده که گردن ننهد فرمان را ، تاحیات باشد سر برخط فرمان ایشان خواهم داشت. واقعاً خدمت سید مرد[۱] بزرگ بزرگ[۳] است (و درهرفن بی‌نظیرو برزمرهٔ علما شیخ کبیر)[۱].حق‌تعالی به‌عنایت‌ها که دربارهٔ شما دارد اورا ازدیار مصر وعراق وفارس و قفچاق،که همگان[۴] ازسلاطین زمان وغیرهم ازاعیان طالب ایشان بوده‌اند، به‌بندگی شما آورده است.

بیت

ازمکان خویش اگربیرون فتاد او عیب نیست

ازهنر افتد برون گوهر زکان خویشتن

هرچه رأی مبارك خلد زمانه،که جاویدباد، تقاضافرماید بر آن مزیدی‌نیست.

بیت

کسی که دست به‌فتراك دولت تو زند

هزار آرزو از روزگار بربندد

القصه این معنی می‌فرماید که :

بیت

ما دراین شهر غریبیم ودراین ملك فقیر

به‌کمند[۵] تو گرفتار وبدام تو اسیر

زیادت گستاخی نمی‌نماید و می‌گوید :

بیت

ترا بادا به عالم عمر جاوید
که ما هستیم با جان پر امید

(ع) دولتت روز به‌روزافزون باد، بمحمد وعترته‌الامجاد[6].

۱ـ س: ـ ۲ـ پ: اعظم ۳ـ پ: ـ ۴ـ پ ط: همگنان ۵ـ پ ط: بهوای ۶ـ پ: + آمین.

۹۶- ایضاً من نتائج انفاسه‌الشریفه فی‌عارضة‌الملك‌الاعظم (مالك رقاب الامم)[1] عزالحق‌والدین کرمان‌الوالی[1] بسجستان صانهاالله تعالی عن طوارق[1] الحدثان ونوائب[2] الزمان

(س‌پط)

«و عنده مفاتح‌الغیب لایعلمها الاهو»

یا ملهم‌الصواب ایدنی بروح‌القدس. حمد و سپاس وشکر وثنای بی قیاس حضرت پادشاهی‌را که نسیم لطف او جان ناتوان عاشقان و دل از جا رفتهٔ بندگان را به بشارت «یبشرهم ربهم برحمة منه و رضوان» و اشارت «وان یمسسك‌الله بضرّ فلاکاشف‌له الاهو» روح وراحت و بشری و کرامت رسانید وجگرسوختهٔ مستمندان را به‌آب عنایت ومرحمت «الله لطیف بعباده» بر مقتضای ارادهٔ دوستان خرم وتازه گردانید، ودعای‌نیازمندان را به‌حجابت «ادعونی استجب لکم» ودلالت «امّن یجیب المضطر اذا دعاه» از غایت‌کرم ونهایت نعم اجابت فرمود.

بیت

الحمدلله الذی عم‌العباد[4] عطاؤه

جلت صفات‌کماله وتقدست[4] اسماؤه

عظمت وجبروت مالك‌الملکی راکه هرکه را سعادت نصرت[5] او بنوازد از حضیض مذلت‌به‌اوج‌عزت «ورفعناه مکاناً علیاً» برآرد،وهرکه‌را شقاوت

خذلان او بیندازد از گلشن جلالت به گلخن رذالت «فخسفنا به وبداره الارض» فرو برد. «تؤتی الملك من تشاء و تنزع الملك ممن تشاء وتعز من تشاء وتذلّ من تشاء بيدك الخير انك علی كل شیءٍ قدير». وصلوات طیبات به روح مطهر و قالب معطر محمد مصطفی که مقصود از آفرینش موجودات و ابداع کائنات وجود پرجود[۶] او بود، چه بی‌واسطهٔ چراغ هدایت او محجهٔ «قل هذه سبيلی ادعوا الی الله[۶] علی[۶] بصيرة انا ومن اتبعنی» نموده نشد، وجز به معاونت صیقل معارف او زنگ شرك وطغیان از آئینهٔ دلهای «اولئك الذين هدی الله فبهدیهم اقتده» زدوده نیامد. علو قدرش به‌مثابه که از اوج کیوان و فرق فرقدان عروج فرمود و بر قمهٔ قبهٔ افلاك نیز توقف ننمود.

شعر

آنجا که جای نیست تو آنجا رسیده‌ای
هرچ آن کسی ندید تو آن را بدیده‌ای
کس را ز انبیا نرسد کارزو کند
کانجا رسد که تو به‌سعادت رسیده‌ای

علیه وعلی آله واصحابه نجوم الاهتداء والشهب اللوامع فی الاقتداء (صلوة لاینقطع مع الدهور ولاتبلی کر الایام والشهور)[۶].

بعد ازحمد وثنای پروردگار غفار[۷] و درود نبی مختار الواثق بالصمد الحامی ابوالمکارم معین الجامی، جعله الله لصلاح اهل الحق معیناً ولنجاح عطاش الدین متعیناً و فتح مغالق اموره بمفتاح «انا فتحنا لك فتحاً مبيناً»، آیهٔ «الحمد لله الذی اذهب عنا الحزن ان ربنا لغفور شكور» می‌خواند و بشارت:

شعر

بشری بصحتك الشريف فانه (کذا) فرج القلوب ونزهة الارواح

(با نظم)[۱]

بیت

شکفته شد گل دولت به‌بوستان امید
نشست باز سعادت بر آستان مـراد[۹]

جمع می‌گرداند ومی‌گوید که روز جمعه هشتم صفر سنهٔ سبعین و سبعمائه از قضای آسمان (وسیرستارگان)[۱] به‌تقدیر حضرت[۱] یزدان ملك[۱۰] سلطنت پناه، مظهر سر «السلطان[۱۱] ظل‌الله».

بیت

قضا توان قـدر قـدرت زمانه یسار
فلك عنایت خورشید رای کیوان جاه

مالك‌رقاب‌الانام فی‌الآفاق، وارث‌سریر المملکة بالاستحقاق، باسط‌بساط‌الامن والامان، ناشر صحائف‌الفضل والکرم والاحسان،

بیت

خورشید بارگاه جلالت بـه‌هردیـار
جمشید تخت‌گاه ایالت به‌هرمکـان

بیت

ملك باسباب‌العلی متعلق ملك باهداب الهدی متمسك

اعدل ملوك زمان وزمین، عزالحق والدنیا[۵] والدین ، نصرالله[۱۲] رایات عـزه وعلائه ومد الی یوم‌العرض اطناب خیام بقائه، را که قبلهٔ حـاجـات وکعبه مرادات بود زحمتی، که من‌بعد نصیب اعدا باد، پیدا شد. هرچند ازصعوبت آن دل‌های مخلصان خراب ودیدهای دعاگویان پرآب بود اما آن ملك فلك تمکین ازغایت رجولیت ونهایت غیرت وحمیت سرمبارك بـر بالین نمی‌نهاد وغایة‌الامکان درتدبیرمملکت ورعایت‌رعیت[۱۳] ومحافظت[۱] ناموس پـادشاهی می‌کوشید. دراین حالت یك زمان از دوست نوازی ودشمن‌گدازی غـافـل

نبود، و نیاز به‌حضرت بی‌نیاز می‌نمود، و به‌صدقات بسیار و نذورات بی‌شمار به پیش‌کار باز[۱۴] می‌رفت، و زحمت دل را که «ماأصابک من مصیبة الا باذن‌الله» به‌گلشکر «ومن یتق‌الله یهدی قلبه» دوا می‌فرمود، وجان عزیز ناتوان‌را به‌مفرح «عسی ربنا ان یبدلنا خیراً منها» وشربت «عسی ان‌تکرهوا شیئا ویجعل‌الله فیه خیراً کثیراً» قوت وقوت می‌داد[۱۵]، وخدمت شاه اعظم استظهار ممالک عجم، اعقل واکمل زمان، تهمتن ونظام جهان، معین‌الحق والدین، اعزالله‌انصاره‌وضاعف اقتداره، باوجود نگرانی‌های بی‌حدوفکرهای بی‌عد(ع): چون بخت‌یاروچون سعادت غمگسار[۱۶]، وهمچون دولت‌معین و مانند صحت قرین بود، وآنچه ازبزرگان صاحب مروت و برادران با فتوت آید درخدمت ورعایت ناموس حضرت ملک ملک اقتدار (ع): که باد تا ابد ازعمر وجاه برخوردار، دقیقه‌ای مهمل نگذاشت، و حدیث مضمون «سنشد عضدک باخیک ونجعل لکما سلطاناً» برروی روزگار بگذاشت. «جزاه‌الله بالاحسان خیراً[۱۷]».

مخلص‌ترین‌دعاگویان‌وصادق ترین دولتخواهان، که درخراسان‌به‌دل‌و جان‌به‌دعای‌دولت‌ومزید مکنت ایشان‌رطب‌اللسان وعذب‌البیان بوده، در این قضیه دست نیاز به‌حضرت بی‌نیاز[۱۸] به‌دعا[۵] برداشته صحت ودولت‌وکامرانی آن بانی قواعد جهانبانی[۱۹] می‌طلبد.

القصه[۵]

بیت

با رخ زرد وبا دل پرخون راست چون عاشقان شیدایی

(ع): نشسته بودم وخاطر به‌خویشتن مشغول. فکر دراین‌کار حیران و عقل سرگردان می‌شد، ودل شادی زای طرب نمای مقیم کلبۀ احزان می‌گشت، وحال ضعیف

بیت

کحال نبات‌الماء جف غـدیرها

وحال نبات‌الارض فارقها القطـر

می‌نمود، و ازسر عجز می‌گفت (ع): مگر دری به‌کـرم کردگار بگشاید. مع‌ذلك‌کله درمیان این بلا ومحن در[۲۰] تسکین وحشت وفتن به‌قـدر وسـع می‌کوشید، و در بحرخطرات اوهام درمقام بی‌خودی دست وپا می‌زد، ودر غرقاب گرداب نگرانی وصدمت حیرانی آشنائی می‌طلبید کز[۲۱] سفینهٔ تدبیر به‌ساحل نجات توان رسید،

شعر

چندان‌کـه ز جـور فلك حادثه‌زای

بـردیم تظلم بر هر صاحب رای

بر آتش محنتم کسی آب نـزد

جز دیده کـه مردمیش بادا برجای

بیت

با این همه هم بر در او بایـد رفت

تا خـود چه‌کند بـا مـن کار افتاده

«الا الی‌الله تصیر الامور»، و به‌حضرت قادر[۱] قدیر به‌دعای «اللـهم انت اعلم بالتدبیر واقدر علی‌التغییر فغیر[۲۲] ماترى الی خیر» وسیله می‌جستم و ارواح انبیا واولیاء را شفیع می‌آوردم و به‌نفوس‌کامله و ارواح مقدسهٔ آباء کرام واجداد عظام خود رحمة‌الله علیهم رحمة واسعة به‌موجب:

بیت

فلما بلونـاهـم تلونا مدیحهم[۲۳]

فیاطیب ما نبلوا و یا حسن ما نتلـوا

مستظهر بودم[۲۴]. (گاه نظم)[۱]

بیت

ای آفتاب سلطنت ای سایهٔ خـدای

هرگز مباد تا ابد این سایـه را زوال

(می‌خواند و احیاناً مناجات)[۲۵]:

بیت

یارب روا مدار کـه نایافته مـراد

بـا دیدهٔ پر آب ز کوی تو بگذریم

برزبان می‌راند و می‌گفت :

بیت

ازچشمهٔ حیات تو یابـد معین حیات

مانند خضر زندگی جاودان خویش

هاتف غیبی نص «لاتیأسوا من روح‌الله» به‌گوش‌هوش[۲۶] رسانید.

بیت

کان وعده که تقدیر همی داد وفـا شد

وان کار که ایام همی خواست بر آمد

هم اکنون‌باددولت علم عزت حضرت‌را[۲۷] درحرکت‌آورد، وآفتاب سعادت از روزن اقبال بتابد، ومشتری جلال از افق افضال طالع‌شود، وماه حشمت (شب راحت)[۵] را روشن گرداند. ناگاه به‌فضل‌الله به‌حکم «مایفتح‌الله للناس من رحمته».

بیت

در بهشت گشادند بـر جهان نـاگاه

خـدا به‌چشم عنایت به‌خلق کرد نگاه

ازمکمن غیب نسیم عنایت مترقب بوزیـد، و ازمشرق جـلال آفتاب کمال طالع شد، وکوکب سعد اکبر ازبرج مراد به‌ظهور آمـد، مبشر «و ننزل من‌القرآن ماهوشفاء ورحمة للعالمین[۲۹]» بشارت «واذا مرضت فهو یشفین» به‌ساکنان ملاءِ اعلی وقدوسیان قبۀخضرا رسانید.

بیت

صبح‌السعادة مـن افق‌العلـی طلعا

یا نفس بشری بما املت قـد وقعا

بیت

از این بشارت صحت که ناگهان آمد

هزار جان غمین گشته شادمان آمد

شعر

المجد عوفی اذا عوفیت والکـرم

و زال منك الـی اعـدائك الالـم

فما اخصك فـی بـرء و تهنئـة

اذا سلمت فکل الناس قدسلموا

شعر

ز اندکی ضعف یـك دو روزۀ تـو

آتش فتنـه در جـهـان افتـاد

تـا ابـد ذات بـی همـال تـرا

از جهـان، هیـچ آفتی مـرساد

چون ذات شریف وعنصر لطیف حضرت را حق سبحانـه وتعالی به‌فضل و عنایت خود از بحرزحمت به‌ساحل سلامت رسانید دل‌پژمردۀ دوستان چون

گل بوستان بشکفت، وقد دوتاه بی‌دلان چون سرو خرامان راست گشت، و جگرتشنهٔ عالمیان به‌زلال وصال وچشمهٔ حیات سیراب شد، مرغ روح که پریده بود بابدن ودل شکسته با سینه وتن آمد.

بیت

دل رفته بود وجان شده منت خدای را
کان دل به‌سینه آمد وآن جان به‌تن رسید

وازبیم شمشیر آبدار آن سلطان کامکار آتش‌فتنه که شعله به‌اثیررسانیده بود فرونشست، وتیغ خلاف که از غلاف بیرون کرده بودند چون‌تیغ جلاف[۳۰] بی‌کارگشت، وباد نخوت[۳۱] که دردماغ شریران حرکت کرده[۵] بود ازهیبت خدایگان جهان قرارگرفت، وخاك نومیدی دردیدهٔ حساد بی‌بنیاد افتاد.

بیت

دشمن آتش نژاد باد پیما را بگوی
خاك برسرکن که آب رفته بازآمدبه‌جوی

شعر

ای جان وجهان[۳۲] را مدد ازهمت تو
بر تارك دهر خاك بی‌دولت تو
آوازهٔ رنج تو جهان کرد خراب
وای ار نرسیدی خبر صحت تو

شکر این‌دولت عظیم‌ونعمت جسیم‌به‌جای آوردن ودست شفقت برسرخلائق داشتن طریقهٔ پادشاهان وشیوهٔ عالی همتان تواند بود.

بیت

پیش ازاین کارت‌عواطف بود باخرد وبزرگ
(صحت‌چون‌حق کرامت کرد)[۳۳] اکنون بیش کن

چون به‌کمال کیاست و نهایت فراست معلوم حضرت است که بقای ذکر جمیل وثنای جزیل وخلاص از حمیم جحیم و دخول[۳۴] به‌جنات نعیم جز به اخلاق‌حمیده‌وسیرپسندیده وافاضت زلال‌افضال‌وادارت کوؤس[۳۵]مالامال و اشاعت عدل واحسان واهانت اهل ظلم وعدوان دست ندهد،

بیت

اصنع‌جمیلا مااستطعت‌فانه لابد ان یتحدث السمار

شعر

نماند به گیتی کسی پایدار همان به که نیکی بود یادگار

بیا تاجهان را به‌بد نسپریم به‌کوشش‌همه‌دست‌نیکی‌بریم

بررای رزین وفکردوربین آن[۱] اعقل‌ملوك زمین‌پوشیده نباشدکه نگاه‌داشت ومرحمت دربارهٔاقرباءکه «صلةالرحم تزید فی‌العمر» ورعایت رعایا و تقویت ضعفا فرمودن وامور مملکت به‌فرمان‌الهی وقانون شریعت مصطفوی راست داشتن سبب مزیددولت دوجهانی حضرت سلطنت[۳۶] باشد وذکرباقی ایشان تادامن قیامت درکتب مسطور ودرالسنهٔ اهل خیر به‌خیر مذکور بماند چه محقق ومقرر است که ازخزائن معموره ودفائن موفوره وسپاه نامعدود و ملك نامحدود وماه رویان زرین‌کمر ودلبران آفتاب منظر اثرنخواهد ماند.

بیت

واری ثناءالرودکی مخلداً من‌کل ما جمعت بنو سامان

شعر

بسا کاخاکه محمودش[۳۷] بنا کرد

که از رفعت همی با مه مراکرد

نبینی زان همه یك خشت بر پای

مدیح عنصری مانده است برجای

چون اعتقاد صافی وهمت وافی ونیت درست ومرحمت بسیاردربارهٔ خلائق هست امید آن است که به‌عنایت بی‌غایت الهی به‌پادشاهی جاودانی برسند و درآخرت ازکردار خود نادم نباشند. هرچند نیاز مستمندان را اثرهاست اما عزم مردانهٔ پادشاهانه‌ونیت صادقانه درمیانه بهانه[۶] رادرکاراست.

بیت

بهانه برقضا چه نهی چومردان عزم خدمت کن
چوکردی عزم بنگر تاچه توفیق وتوان بینی[۳۸]

(سرمایهٔ عمروزندگانی وفرصت ایام دولت وکامرانی را غنیمت می‌باید شمرد، ودر)[۱] اکتساب کمالات وطلب سعادات اخروی سعی[۳۹] و جهد بلیغ نمود. بحمدالله که ایشان را درتحصیل مراتب جاودانی به‌نمازفضائل وروزهٔ تطوع حاجت نیست. برمقتضای خبرمعتبر (حضرت سیدالبشر که)[۱] «عدل ساعة خیر من عبادة سبعین سنة» رفتن تمام است. «اناجعلناك خلیفة فی‌الارض فاحکم بین الناس بالحق».

بیت

دادکن دادکن که دارالخلد منزل خسروان دادگر است

«عزمة من عزمات‌الرجال» اصل کار مرد هوشیار است. «الفرصة تمر مر السحاب» دانستن وآن را فوت ناکردن دلیل بخت بیدار (وسعادت بسیار است)[۱].

بیت

ازآن ترسم که این‌فرصت نماند بسا[۴۰]گوئی که‌ای[۴۱]دوران[۴۲]کجائی

انشاءالله عنایت ازلی سبب سعادت ابدی سلطان نیمروز، که بر اعدا مظفر و وفیروزباد، گردد وما ذلك علی‌الله بعزیز.

دوسه کلمه ازراه‌اخلاص‌هرچند(ع): که‌آشفته‌حال‌رانبود[۱]معتبرسخن، نوشته‌شد. اگرچه‌درپایهٔ سخن‌بزرگان که «کلام‌الملوك‌ملوك‌الکلام» درنیاید،

آخرنباشدکم زکم. مع‌ذلك‌کله توقع ازمکارم اخلاق (وطیب اعراق‌علمای نامدار ومشایخ‌کبار وندیمان لطیف وظریفان حریف وحریفان ظریف و ملازمان‌سده وملتزمان عتبهٔ معین‌که ازغایت)[۴۳] بزرگی خرده نگیرند، و(عذر بپذیرند واصلاح دریغ نفرمایند)[۵]، و به‌دعای[۴۴] خیرمدد[۴۵] فرمایند، وهذه کفایة .

حکایت‌به‌ملالت‌وفصاحت به‌خجالت‌انجامید، وقت‌عذرآوردن است، استغفرالله‌العظیم.

بیت

سخن‌کوته کنم‌کان طبع نازك ندارد طاقت چندین گرانی

مرادات دارین متابع[۴۶] رای عالم‌آرای و اعلام فتح و ظفر پیشرو لشکر کشورگشای.

بیت

فلك پیر به‌جان تابع‌احکام تو باد

کانچه بخت تو کند دولت برنا نکند

بدین نفثةالمصدور هرچند درازی است جای ملالت وملامت نیست.

بیت

هنوز قصهٔ هجران وسرگذشت فراق

به‌سر نرفت‌وبه‌آخر رسید طومارم

برتخت سلطنت وجلالت سالها درصحت وسلامت ذات پاك شریف وعنصر لطیف باقی باد. ویرحم‌الله عبداً قال آمیناً، (آمین رب‌العالمین)[۴۷].

۱ــ س: ــ ۲ــ پ ط: حوادث ۳ــ س: الاله ۴ــ پ: تقدس

۵ــ پ ط: ــ ۶ــ پ: ــ ۷ــ س: غدار ۸ــ پ ط: صحت

۹ــ پ ط: امید ۱۰ــ س: حضرت ۱۱ــ پ: سلطان ۱۲ــ س: نور

۱۳ــ س پ: ــ ۱۴ــ پ: کاروبار ۱۵ــ ط: می‌دارد ۱۶ــ پ :

غمخوار؛ ط:غمگدار ۱۷ــ س:احسانا ۱۸ــ ط:کارساز؛پ:+ کارساز
۱۹ــ پ: خانی؛ ط: جهانی ۲۰ــ پ: و ۲۱ــ س:که ۲۲ــ پ :
فقیر ۲۳ــ پ: یحهم ۲۴ــ س: بودیم ۲۵ــ س : واحیانا میخواند
که ۲۶ــ پ: جان؛ ط: +جان ۲۷ــ س: + بفرمان حضرت عزت ۲۸-
س: + شب راحت ۲۹ــ س: للمؤمنین ۳۰ــ س: نحوست ۳۱-
پ: جان جهان ۳۲ــ پ ط: منصبت چون بیشتر گشته است ۳۳ــ پ ط :
ووصول ۳۴ــ س: کؤس؛ پ ط:کاؤس ۳۵ــ س: سلطانی ۳۶ ــ
پ: معمورش ۳۷ــ س: یابی ۳۸ــ پ ط: جد ۳۹ــ پ : بسی
۴۰ــ پ ط: این ۴۱ــ س: دولت ۴۲ــ پط: بزرگان‌باوفاق‌کریم‌الاعراق
که ازکمال ۴۳ــ پ ط: + این حقیر فقیررا ۴۴ــ پ: یاد ۴۵-
س: درین (؟)؛ ط: متابع ۴۶ــ ط: ــ ؛ پ : + وصلی‌الله علی محمد وعلی
آله الطیبین الطاهرین.

۹۷ـ ایضاً من نتائج انفاسه الشریفه الی الملك الاعظم[۱] (مالك رقاب الامم)[۲] معز الدنیا والدین ابوالحسین محمد کرت فی الاستیهاب والاستعطاف من سجستان الی هـراة صانها الله تعالی عـن الافات والمخافـات

س پ ط)

اللهم ایّدنی بروح القدس یا حی یا قیوم یا الله، الله یجمع بیننا ثم یفتح بیننا بالحق وهو الفتاح العلیم. بیت

بقیت مـدی الایام عیشك[۳] کله		بلوغ الامانی فی اقتناء المکارم

بیت

بقای دولت تو باد در جهان چندانك

ندا کند لمن الملك و احـد القهار

بسیط ربع مسکون بل بساط چرخ بوقلمون پی سپر شهسوار همت وجـولان جای جواد[۴] نهمت خـدام حضرت ملك ملك سیرت اسلام پناه، مظهـر سرّ السلطان[۵] ظل الله، (پناه اهل انتباه)[۶]،

بیت

قضا توان وقدر قدرت وزمانـه یسار

فلك عنایت وخورشید رأی وکیوان جاه

ممهد قواعد الامن والامان فی المشرقین، نـاصب لـواء العدل والاحسان فی الخافقین، حافظ البلاد و ناصر العباد،

بیت

ملیك من ارومة آل کرت تـدیـن لعـزه[۶] ارم[۷] وعاد[۸]

معزالحق والدنیا والدین، بیت

آن سایهٔ خدا که ندارد چـو آفتاب

در سایهٔ سرادق هفت آسمان قـرین

باد، وبه‌حضور بزرگان دین‌دار صاحب فضیلت ومعتبران اصیل بـا حشمت مزین‌وآراسته، وتوفیق معدلت‌گستری‌ودین‌پروری، که‌شیوهٔ‌موروث ومکتسب آن حضرت است، بردوام ومستدام بمحمد (وآله)[۴] علیه(وعلیهم)[۴] السلام.

بیت

خدای خواست که برعالمی ببخشاید

به‌فضل خویش ترا پادشاه عالم کرد

بحمدالله پایهٔ سریر آن سلطان سلیمان جاه کـه نمودار حشم «وحشر لسلیمان جنوده من‌الجن والانس» است ازآن رفیـع تر است که مسرع وهم پیرامـن آن تواند گشت. شعر

رب هب‌لی‌است مگرورنه‌به‌همت کردی

پایهٔ تخت ترا باد صبا حمالی

سایهٔ چتر همایـون تـو امروز شها

برتر از ظل همای است به‌میمون فالی

بعد ازعرض خدمات ورفع دعوات معروض می گردد، که دراین اوقـات و ازمان که‌به‌عنایت‌بی‌غایت ملك‌منان‌عظمت‌وجلالت‌وحشمت بندگان‌خدایگان[۲] عالم جود واحسان به‌اوج آسمان وفرق فرقدان رسیده و دور ونزدیك و ترك وتازیك[۹] سربرخط فرمان‌آن‌سایهٔ یزدان نهاده‌اند وآن‌حضرت دست مرحمت به‌سرجهانیان فرو[۱۰] کشیده، به نال فخراً آل‌کرت‌بن سنجر،

بیت

گر زکوة حسن‌خواهی داد ای صاحب نصاب

ازگدایان سر کوی غمت می‌دار یاد

چون استظهار وافتخار کل جهانیان به‌جناب آن پادشاه زمین و زمان است امیدوار است که‌رضیع کرم وپروردهٔ نعم‌خود را به‌سخن جمعی، که حضرت را ،که جاوید عمر[۱۱] باد، حال ایشان معلوم‌است، ازمائدهٔ مرحمت وخوان عاطفت باوجود استحقاق بیش از این محروم نگردانند و خبرمعتبر «صلة ـ الرحم تزید فی‌العمر» را نصب‌العین خاطرمبارك گردانند.

بیت

از تو درنعمت وجاه‌اند بسی نااهلان

پس به هرحال من اهل سزاوار ترم

چون برادر اعز[۱۲] رحمةالله علیه رحمة واسعة به‌چند روز پیش ازوفات‌حرفی نوشته‌بود ودر(آنجا ذکر)[۱۳] کرده که بندگی حضرت خلدالله سلطانه به‌حکم حدیث‌نبوی که «انّ‌البرّ والصلّة للارحام[۱۴] عمارةالدیار وزیادةالاعمار» چند کرّت ازتو یاد فرموده که فلانی‌را چون استعداد و زاد راه دراز حجاز نبود چرا رفت، دروظیفهٔ دعاگوئی افزوده گفت:

بیت

تو یاد هر که کنی درجهان عزیز شود

مگرکه دیگرش ازیاد خویش بگذاری

چون کماهی احوال این خادم برآن حضرت مخفی نیست که پیش ازاین بر چه نهج بوده ودراین دوازده سال ازحسد[۱۵] اصحاب چگونه گذرانیده ، ارادت آن بودکه هرگز ازآستانهٔ آن دولتخانه به‌جائی نرود وبر درخانهٔ خود به‌نان ریزه‌ای قناعت کند.

شعر

لکن به اضطرار بود نی به اختیار

(گرچندگه)[۱۶] به‌خطهٔ دیگرمکان کنم

خالی نباشد ازدوسه عذری صحیح لیك

شرط مروت است که آنرا نهان کنم

توقف را درملك نیمروز سبب آن بود که خدمت ملك اعظم شهریار عجم المخصوص بمواهب‌الملك‌المنان عزالحق والدین کرمان را محب مخلص ونیکوخواه متخصص وقرابت آن‌حضرت می‌دانست، والحق‌زیاده ازتصور این ضعیف بودند.

بیت

به‌خدا و به‌خدا و به خدا که‌چنین‌است وچنین‌است‌وچنین

چون‌گوشهٔ فراغتی بود دوسه روزی در این مقام مقام افتاد. راستی آنکه هیچ دقیقه‌ای ازشفقت ومروت وانسانیت دربارهٔ مخلصان مهمل نمی‌ماند، جزاه‌الله‌عنّی خیراً. هرچندبه‌فرهمایون[۴] دولت وحسن‌عنایت‌حضرت‌خادمان شما را راه‌وجاه‌است وچندین کرّت ازاطراف واکناف به‌استطلاب این‌فقیر حقیر مکتوبات رسیده‌ومبالغه‌ها نموده‌اند ووعده‌ها فرموده اما

بیت

ای شمع چو برسینهٔ پروانه زدی زخم

بگداز که جان دادن اوپیش تو اولی

بیت

(خاك پایت را بنفروشم به‌ملك هردو کون

این چنین نادان نه ام آخر تومی‌دانی مرا)[۴]

خدا آگاه است که نظربرمال وجاه‌نیست ونمی‌خواهم. به‌فر[۱۷] دولت ایشان جهانی مال وجاه داشتم. بندگی حضرت را معلوم است که همه‌را به‌اختیار

خود بگذاشتم. آن‌حضرت بدین‌راضی نبود وبسیاری‌رنجش فرمود. اکنون فراغتی در خانهٔ خود می‌خواهم تا باشد که به‌نیاز «توفنی مسلماً والحقنی بالصّالحین»به‌سلامت ایمان واسلام ازاین‌سرای غروربه‌دار سرور رسیم. و این معنی جزبه‌عنایت والتفات حضرت میسر نمی‌شود چه،

بیت

میان سینه ولب‌سالها‌بود محبوس مر آن‌نفس که‌ترا اندرآن رضانبود

حالیاً[18] ازبندگی حضرت دوسه التماس جزوی دارم،

بیت

ای به‌هنگام شدائد کرمت عدت من ای‌به‌هرحال مربی‌وولی‌نعمت من

اول آنکه هرچند بر این ضعیف[19] حج فرض نیست اما چون به اشارت و اجازت‌آن حضرت به‌عزیمت حجاز بیرون آمده‌ایم وبه‌سبب بی‌استعدادی دراین بقعه مانده اگرفرمان شودکه فرزند عیسی را، ابقاه‌الله تعالی، بفرستند تا درراه مونسی باشدکه به‌فردولت برویم وحجی بگذاریم و زیارت بیت‌ـ المقدس دریابیم. اگر درعمر تأخیری و دراجل مهلتی باشد به‌موجب «انّ‌الّذی فرض علیك‌القرآن لرادّك الی معاد» (ع): روی ما بینی و خاك درگهت.

بیت

هزار کوه وبیابان‌بریدخاقانی سلامتش‌به‌سلامت‌به‌خانه‌باز آورد

و ان یکن‌الاخری (ع): مارا به‌وصال کعبه[20] کاری دگر است. «(ربّنا انّك جامع)[21] النّاس لیوم لاریب فیه»، «انّه‌علی رجعه لقادر»، «فقد وقع اجره علی‌الله» (ع): کس برتو زیان نکرد وماهم نکنیم.

دویم آنکه:

بیت

بالطف‌خود بگوی که ما را بحل کند

در دیده گرزخیل توگردی کشیده‌ایم

باقی به‌حکم آنکه: بیت

به‌جودتست امل‌را هزار گونه امید به‌عفو[22] تست گنه را هزاراستظهار

امیدوار به‌کرم ذاتی می‌باشد ومی‌گوید (ع): هان تاچه کنی توازخداوندیها. هردوجهان به‌کام بمحمد وآله[4] علیه‌الصلوة[4] والسلام.

۱- س: الاکرام ۲- س:ـ ۳- پ ط: علیك ۴- پ ط :ـ ۵- پ: سلطان ۶- س: العزة ۷- س: ادم ۸- پ: ودعا ۹- س : تاجیك ۱۰- پ:ـ ۱۱- س: عمرجاوید ۱۲- ط: عزیز ۱۳- س: انجاد ۱۴- پ: الارحام ۱۵- س: جند ۱۶- س: هرچند ۱۷- پ: نیز ۱۸- پ ط: حالا ۱۹- پ ط: فقیر ۲۰- س: وعده ۲۱- س پ ط: یوم یجمع ۲۲- س: بعون.

۹۸ـ ایضاً من نتائج انفاسه الشریفه فی فـوت اخیه وهو شیخ‌الاسلام رکن‌الدین احمد[۱] الی‌الملك الاعظـم مالـك رقاب‌الامم[۲] نصیرالحق والدین انارالله برهانه‌جوابه لکتابه‌الشریف (و خطابه المنیف)[۲]

شعر

(س‌پط)

فدیت کتاباً عـاد لـی[۳] بـوروده

سرور الذی قدکان طال به‌عهدی

اتانی وقلبی فـی‌جحیم من‌الاسی

فاخرجنی منها الهی جنة الخلـد

ملطفهٔ دلگشا ومفاوضهٔ روح افزا کالوحی‌النازل (من‌السماء)[۴]کـه ازجناب مکرمت مآب فرزند شاه‌اعظم، خلاصة اعاظم[۵] الملوك‌العجم، ذی‌الحسب ـ الظاهروالنسب‌الطاهر، اعدل واکرم‌شاهان‌زمان، المخصوص بعنایة‌الرحمن،

بیت

طراز حلهٔ شاهی وروی رزمهٔ دولت

محیط نقطهٔ عدل ومدارمرکز احسان

بیت

الوارث‌المجدوالعلا[۶] من‌شرف حثوابعلیاهم فی‌وجه من سلفا[۷]

نصیرالحق والدین رکن‌الاسلام والمسلمین، لازالت رایات جلاله طالعة و آیات اقباله لائحه[۸]، نامزد مخلص[۴] نیکوخواه ودعاگوی بی‌اشتباه شده بود ازایراد مولانای اعظم ملك‌القضاة فی‌الامم ادام‌الله فضائله،

شعر

رسیده و دیدهٔ مرمود را مکحل‌کرد
نهاد بردل مجروح خسته صد مرهم
بیاض آن چوضمیر موحدان روشن
سواد آن چو سرزلف دلبران پرخم

جراحت خاطر[۹] محبان را مرهمی نهاد[۲] وخفقان دلهای درویشان‌را تسکینی داد، تحیات مخلصانه ودعوات صادقانه مرفوع می گرداند ومی‌گوید:

بیت

بقیت مـلاذاً للانـام بـا سرهـم
وعـزك موفور ودهـرك طـائـع

آنچه ازواقعهٔ‌هائله پرغائلهٔ برادر سعید مغفوراحمد، علیه‌الرحمة والرضوان من‌الملك‌الاحد، فرموده بودند هرچند برقرابتان و اهالـی خـراسان صعب می‌نمود اما بربزرگان وشاهان سیستان صعب تر بود. آنچه ازفراق آن‌برادر مغفور، رحمةالله علیه رحمة واسعة، بردل وجان این ضعیف ناتوان رفت نه زبان را مجال تقریر ونه‌قلم را یارای تحریر آن تواند بود.

شعر

شمه‌ای شاه ز درد دل اگـر بنویسم
ای بسا نامه‌که ازخون جگر بنویسم
آنچه ازدیده‌به‌روی من مهجور آمد
دفتری باید آن را کـه زسر بنویسم

(چون‌شفق‌غرقه‌شود دیده به‌خون دل‌اگر

قصهٔ رنج شب و آه سحر بنویسم)[۴]

هرچند دراین قضیه توزع بال[۱۰] وتشتت احوال وانقسام ضمیر وترددخاطر کسیر این فقیرحقیر بوده وانواع ملال روی نموده ورنج ومشقت از حد گذشته، اما عنایت ودل‌جویی ورعایت وغریب پروری حضرت ملك‌اسلام اعظم، خدایگان سلاطین‌ملوك عرب وعجم، نظام جهان، المخصوص بعنایة الدیان[۱۱]، بیت

شهنشاه ممالك بخش وكشورگیر وفرمان ده

جهان آرای دین پرور قدرقدروقضا پیمان

عزالحق‌والدین کرمان، خلدالله‌سلطانه واعلی امره وشأنه، که ازدولت وبخت وسعادت[۲] وتاج وتخت برخوردارباد، آبی با روی‌کار آورد ودراین قضیه (ع): كز لطف بود شكسته را دل دادن، الطاف بسیار فرمود وغریب‌نوازی نمود، (والحق جای آن بود)[۴]. بیت

دل رفته بود وجان شده منت خدای را

کان‌دل به‌سینه آمد وآن جان به‌تن‌رسید

به‌فضل‌الله تعالی وفر دولت ایشان احوال درویشان به‌خیر گذران است، چون عنایت وشفقت‌حضرت خلدالله سلطانه دربارهٔ‌آن شاه وشاه زادهٔ جهان ویگانهٔ زمان بیش ازپیش[۱۲] هست[۱۳]. توقع که ازآن طرف خدمت ورعایت وموافقت ومرافقت چنانچه نتیجه[۱۴] آن سعادت به‌همه اهالی مملکت برسد ظاهرگردد، ان شاءالله وحده العزیز.

زیادت اطناب شرط آداب[۱۵] نیست، جاه وجلال واحسان وکمال به‌عنایت ذی‌الجلال مخلد باد ومکاره[۱۶] مصروف بالملك‌الرؤف. وصلی‌الله علی خیر خلقه ومظهرلطفه[۱۷] محمد وآله وصحبه اجمعین[۴]الطیبین‌الطاهرین.

۱ـ س: الشیخ‌الاسلام ملاذالانام رکن‌الدنیا والدین احمد الجامی نورالله مراقدهـم؛ نیز عبارات «فی‌فوت... الجامـی» درنسخهٔ س پس از «خطابه‌المنیف» آمـده است
۲ـ پ ط: ـ ۳ـ پ: عالی ۴ـ س: ـ ۵ـ ط: اعظم ۶ـ س‌پ ط: العلیا ۷ـ س: سبیلنا ۸ـ پ ط: لامعه ۹ـ پ ط: جراحات خواطر
۱۰ـ س: وبال؛ پ: مال ۱۱ـ پ ط: الرحمن ۱۲ـ س : تن (؟)
۱۳ـ پ: است ۱۴ـ پ: ـ ۱۱۵ـ ط: ادب ۱۶ـ پ ط: مکان
۱۷ـ س : حقه .

۹۹ـ ایضاً من نتائج انفاسه الشریفه الی الملك الاسلام اعدل ملوك الانام معز الدنیا والدین ابوالحسین محمد[۱] کرت جواباً لکتابه الشریف وخطابه المنیف من سجستان الی هراة صانها الله تعالی عن الافات والمخافات

یا ملهم الصواب ایّدنی بروح القدس

(س پ ط)

شعر

کنت ولولا ان قلبی واثق بقرب التلاقی ماجوته الاضالع

ولولم اعد انسان عینی بانّه یراك سریعاً غرقته المدامع

شعر

تقریر گدائی بر سلطان که رساند

یا قصهٔ موری به‌سلیمان که رساند

واز ماه مقنع زتك چاه درخشی

بر ذروهٔ خورشید درخشان که‌رساند

و از ساغر شورابهٔ تلخی فراقم

جامی به‌لب‌چشمهٔ حیوان که‌رساند

خادم امیدوار به‌حضرت سلطا کامکار، سایهٔ رحمت پرورگار،

بیت

قادر به‌حکم برهمه‌کس آسمان صفت

فائض به‌جود بر همه خلق آفتاب وار

پادشاه زمین‌وزمان، باسط‌اجنحة‌الامن والامان[3]،فرمان بر«انّ الله یأمربالعدل والاحسان» .

بیت

پادشاه تخت ودولت[4] سرورمسند نشین

آفتاب سایه‌گستر خسرو سلطان نشان

معزالحق والدنیا[5] والدین، خلدالله ظل رأفته علی‌العالمین،

بیت

آنکه فلك خاك سرکوی اوست هردوجهان قیمت یك موی است

عرضه میدارد هزاران خدمت با اشتیاق، ومشتاق دست‌بوس حضرت سلطان خویش بل سلطان هربیگانه وخویش می‌باشد. اللهم یسر وسهل ولباس[6] الکرامة اسبغ واسبل.

بامداد جمعه که «خیر یوم طلعت علیه‌الشّمس یوم‌الجمعه» است

بیت

نشسته بودم وخاطر به‌خویشتن مشغول

دروثاق به‌هم‌کرده از خروج ودخول

که ناگاه مبشر اقبال[7] ومیسر امانی وآمال زمزمهٔ «بشری فقد انجزالاقبال ما وعدا» سرائیدن گرفت ونشید «لقد هبّ من‌الارض الحجاز نسیم» نرمك‌نرمك آغازکرده به‌گوش جان فروخواند:

شعر

باد آمد وبوی وصل‌جانان آورد

واین خسته‌دل مرا به‌تن‌جان آورد

دل گفت که هان بعد خراب البصرة

پیراهن یوسف که به کنعان آورد

آیت «انّی القی الیّ کتاب کریم» برزبان راند، ونص «الحمدلله الّذی انزل علی عبده[8] الکتاب» خواند، وطائر همایون منشور پرنور برطور جان نشست.

شعر

نامه نگویم که دم روح قدس

بود که آن بر تن رنجور زد

یا ز سر زلف بتان باد صبح

لخلخه‌ای بر دل مهجور[9] زد

لباس مفاخرت ومباهات پوشیده[10] واقداح مالآمال افراح نوشیده[10]، (ع): بندگی‌هائی کز آن بوی وفاداری وزد، به‌معرض عرض وموقف انهاء می‌رساند وپیوسته به‌دعا وثنای آن خلاصهٔ سلاطین عرصهٔ غبرا مشغول می‌باشد. فی‌الجمله به‌هرحال به‌مدحت ایشان‌سراینده وبی‌قیل وقال مخلص وبنده[11]، هرچند درج جواهررا (دررستهٔ ایام بازاری وکیسهٔ ثروت‌را)[2] درهم ودیناری نمانده به‌نزد همت[12] مخلصان سهل سهل است،

بیت

اذا صحّ منك الودّ فالكل هيّن[13]

وكل الذى فوق التراب تراب

(ع): چو تودارم همه‌دارم وگرم هیچ نباید، پیوسته بندگی‌های نیازمندانه بر بال[14] نسیم سحری می‌بندد ومی‌گوید:

بیت

من ای صبا ره رفتن بدان جناب[15] ندارم

تو می‌روی سخن من به حضرتش برسان

شعر

بحرمة[۱۶] ما حملت من ثقل[۱۷] حبکم

و اشرف محلوف[۱۸] به حرمةالحب

لانتم و ان ضن الزمان بقربکم

الذ علی قلبی من البارد العذب

حق علیم است که اخلاص و دولتخواهی روز افزون است و استحکام قواعد محبت و دعا گوئی ازوصف بیرون. مشرب صافی و هواخواهی با وجود بعدمکان ازشائبهٔ فتور مبرّاست ونگین دل به‌نقش حسن عهد آن‌سلطان جهان محلّی. اما ازامتثال امثال[۱۹] منشیان دیوان اعلی عالم عرض واجابت امر «وهوالله[۲۰] فی السّموات والارض» چاره‌ای نیست. و به‌تقدیر سرنوشت مدتهاست :

بیت

(یوماً بجروی[۲۱] و یوماً بالعقیق

و یوماً بالعذیب ویوماً بالخلیصا[۲۲])[۱]

(ع): هرروزبه‌منزلی وهرشب جائی. هرچند مرادات نفسانی‌همه‌جا مهیاست امانقد عمر عزیز (درفرقت احباب‌به‌باد دادن خطاست)[۲].

بیت

سرمایهٔ عمری که بهایش نبود

در محنت[۲۳] روزگار ضایع بگذشت

حاصل القصه آنکه :

بیت

کار معین ز یك نظرت می‌شود به کام[۲۴]

ای آفتاب تربیت مشتری[۲۵] نظر

هردوجهان به کام به‌محمد علیه‌الصلوة[۵] والسلام.

۱ـ پ : ـ ۲ـ س: ـ ۳ـ پط: اجنحةالامانلاهل‌الایمان ۴ـ پ ط: تخت دولت ۵ـ پ ط: ـ ۶ـ س: لباسه ۷ـ س: دوبار ۸ـ پ: عباده ۹ـ پ: رنجور ۱۰ـ ط: پوشید... نوشید ۱۱ـ س: بنده نواز ۱۲ـ پ: خفت ۱۳ـ پ: مهین ۱۴ـ س: باد ۱۵ـ پ: دیار ۱۶ـ س: هجرته ۱۷ـ پ ط: اثقل ۱۸ـ س : مخلوق ۱۹ـ پ : مثال؛ ط : ـ ۲۰ـ س: اجابت امرالله... ۲۱ـ س : بحردی ۲۲ـ س: بالخلصا ۲۳ـ پ: محبت ۲۴ـ س: تمام ۲۵ـ س: ومشتری.

۱۰۰ـ ایضاً من نتائج انفاسه‌الشریفه الی‌الملك الفاضل الفاضل[۱] مـالك رقاب‌الاماثل[۲] عضدالملوك والسلاطین علاءالدولة والدین ظفرخان الوالی‌بگجرات (من‌هندوستان)[۱] صانها الله تعالی عن (حوادث‌الزمان)[۳]

(س‌پط)

شعر

مولی‌الانام علاءالحق من سجدت

له جباه الأعالی اذ رأوا[۴] شرفـه

قـوم[۵] تـواضعه[۶] الـدنیـا لهیبته[۷]

و انما الفوز فی‌العقبی لمن عـرفه

بیت

شـاد بـادی و شادمـان بـادا

هرکـه از دولت تـو شاد بـود

حضرت خاقان اعظم اعدل ملوك‌العجم، اعلم[۱] واکرم ملوك جهان، صاحب قران زمان، خسروسلیمان مکان، ناصب رایات‌الأمان علی اهل‌الایمان، آیت نشانهٔ «الملك‌والدّین توأمان»، نشانهٔ آیت «انّ الله یأمر بالعدل والاحسان»،

شعر

ترجمان عدل واحسان بوستان علم‌وحلم

قهرمان دین ودولت رهنمای عقل وجان

ذره‌ای ازنور رایش تابش خورشیدوماه

قطره‌ای ازبحرجودش حاصل دریا وکان

المشرف من‌حضرةالسلطنة بعلاءِالدین ظفرخان،خلدالله زمانه واعز انصاره و اعوانه،که مروهٔ مروت ووفا وزمزم کرم و صفـا ومنی اصحاب منی است ، علی‌تعاقب الادوار وترادف اللیل والنهارمقصد ارباب دولت وتمکین ومعهد اصحاب ملك ودین ومحط رحال رجال معمورهٔ زمین باد.

مخلص‌ترین دعاگویان وصادق‌ترین هواخـواهان، کـه ازمخلصان جـانی و دعاگویان جامی است، خدمات فراوان ودعوات بی‌پایان مستعار ومستنار از ارواح پاکان وصدیقان علیهم سلام‌الملك‌الدیان معروض ومرفوع می‌گرداند ومی‌گوید:

بیت

بخت بادت هم‌نشین وسعد بادت هم نفس

فتح بادت هم رکاب ونصربادت هـم عنان

(ع): الاذن تعشق قبل‌العین احیانا دلیل‌است‌برآن‌که هرچند میان دو دوست اتفاق اعتناق صوری بواسطهٔ موانع ضروری صورت نبسته بـاشد و دیـدهٔ فراق‌کشیدهٔ یکی به‌جمال‌دیگری منور نگشته اماشایدکه به‌سبب اخبار مسار[۸] که ازآن برکشیدهٔ[۹] حضـرت کـردگار کـه «وربك یخلق ما یشاء ویختار» شنوده، محرك سلسلهٔ تعارفی‌که درمجندهٔ ارواح بوده وتوالفی کـه در عهد ازل اتفاق[۱۰] افتاده باشد گردد.

بیت

ان فاتنا[11] المشهدالمرموق[12] منظـرة

والقلب یـدرك مـالا یـدرك البصـر

مع‌ذلك مطرح نظرهمت ومطمح بصر نهمت آن است که آن اتفاق ازلی بـا انضمام صوری منضم[13] گردد، وماذلك علی‌الله بعزیز.

شعر

شنیدم صفات توعاشق شدم | بەدیده ندیـده رخ فـرخت
بەیادتوبرخاست صبرازدلم | چها خیزد آیا چوبینم رخت

دراین وقت که مقبل‌بەاقبال حضرت سلطنت، که ازتخت وبخت‌وجاه وجلال ممتع وبرخوردار باد، فرمان همایون بامراحم وعواطف میمون رسانیدچون موسم گردد (ع): درسرم هست که تاجی کنم از خاك درت. اما بلبل زبان از قبل گل خندان بدین بیت طنان،

بیت

ره دراز پر ازخارومن چنین نـازك

بـدین طریق بەآهستگی توان آمد

واگر ارادت الهی باشد در پای تخت فلك فرسای(ع): روی توببینیم بەهر روی[14] که هست.

بیش از این اطناب شرط ادب نیست.

بیت

بقیت مدی‌الایام کهفاً لخائـف[16]

وغـوثاً لملهوف و غیثاً لمرتجی

آمین آمین یارحمن آمینا.

۱ـ س: ـ ۲ـ پ: الامم ۳ـ س: الافات ۴ـ پ ط: روا
۵ـ س: قدم ۶ـ پ ط : تواضعت ۷ـ س پ : فهیبة ۸ـ پ : ـ
۹ـ پ ط: برگزیده ۱۰ـ س: بوده اتفاق ۱۱ـ س: قامنا؛ پ: قانها
۱۲ـ س: المرفوق؛ پ: المروق ۱۳ـ س: منتظم؛ پ: متضمم ۱۴ـ پ: وجه ۱۵ـ ط: لخایب.

۱۵۱- ایضاً من نتائج انفاسه‌الشریفه علی جریدة الملک‌الاعظم مولی ملوک[1] العرب والعجم سلطان التارکین برهان‌الموحدین شمس‌الملة والدین محمدالبدخشانی انارالله برهانه وثقل بالمبرات میزانه

(س‌پط)

درشهورسنهٔ احدی وسبعین وسبعمائه درمملکت نیمروز به‌طالع سعد وفیروز (ع): چون رزق نیک بختان‌بی‌منت سؤالی به‌صحبت باراحت شاه اعظم، خلاصة ملوک‌العجم، کیانی‌الاصل، اسکندری‌العلم، مالک رقاب اصحاب- الحکم و ارباب[2] الحکم ، شمس‌الحق والدین ، صریح عنایة رب‌العالمین،

بیت

بگومحمد وبس کن که دین ودولت را

تفاخر است به‌نامش چه‌جای القاب‌است

سلمه‌الله وابقاه‌ورزقه‌مایتمناه فی‌دینه ودنیاه بحرمة لااله‌الاالله محمدرسول‌الله، فقیرحقیر معین‌الجامی، عفی‌الله عنه بکرمه وخصه بمزید لطفه ونعمه ، مشرف شد وچندروز بدان سعادت‌مستسعد گشته گفت:

بیت

خرم آن روز که شاهی چو تو پیش نظر آید

ضایع آن عمر که بی‌دیدن رویت به‌سر آید

آن بزرگ وبزرگ زادهٔ نیکونهاد، که رحمت براصل پاك او باد، به‌اختیار ازسرمال ومنصب دنیای غدار ناپایدار برخاسته و طریقهٔ درویشی اختیار کرده وبه‌رعایت ارباب حقیقت ونگاه داشت اصحاب طریقت مشغول گشته، ازحضیض گلخن رذایل به‌اوج گلشن فضایل خرامیده (وبه‌علوهمت به‌سطح محدب آسمان کمال وذروهٔ فلك فضل و افضال برآمده)[۳] و ازصف[۴] النعال «انّ هولاءِ قوم مجرمون[۵]»به کنگرهٔ عرش[۲] «وللمجالسة اقوام آخرون» ترقی کرده[۶]، (ع): بخور کین جام نوشین نوش بادت. چون در[۳] تصفیهٔ باطن می‌کوشند زود باشد که‌آتش محبت حضرت جلّت خامی طبیعت را نضج دهد وسورت[۷] جام شراب رب‌الارباب جان جان ایشان راخرم وتازه‌گرداند چنانچه شعاع صفای آن ازپرتونور «الله نورالسّموات والارض» اطراف‌وجود بل اقطار جهان را فروگیرد واشراقات‌او[۹] ظاهر و باطن عارف موحد را منور سازد، ونعرات:

بیت

شعله‌هائی ز نور پیدا شد

ما از آن نور با ضیا گشتیم

به‌ملاء اعلی و کروبیان عالم بالارسد، وبه‌اوقات خلوات از صفای حالات درمقام «لی مع‌الله وقت» به کونین التفات نفرمایند[۱۰].

شعر

گر بایدت که طایرقدس آشیان شوی

بردست گیرهرچه خلاف طبیعت است

برطور عشق شو چو کلیم‌الله و ببین

تا لن‌ترانی و ارنی را چه راحت است

چون همت عالی وعقیدهٔ پاك واصل بزرگ هست زود زودبه‌مراتب مشایـخ بزرگ رسند، (ع): وآنگاه نظاره‌کن که مستان چه کنند. چه‌بزرگی وقدمت خاندان ایشان دربدخشان بل درجهان چون آفتاب تابان ودرخشان است.

بیت

و قدیم بیت[11] لو ذکرت حـدیثه

اصغت الیٰ الصخـرة الصماء

چون مناسب[12] درویشی وشناختن قبایح مناصب ارباب دنیای‌دنی و وقوف بر بی‌ثباتی او باخود گفتم :

بیت

قطع مناسبت مکن زانکه به‌عاقبت ترا

فایـده‌هـا بسی دهد سلسلهٔ قلندری

بنا براین سطری چند یادگار به‌جهت آن یگانهٔ ادوار[13] وزبدهٔ اعصار لازال فی‌عون عنایة‌الملك‌الجبار نوشته‌شد تابه‌وقت جلوت انیسی وهنگام[14] خلوت خیرالجلیسی باشد . چـه این ضعیف شکسته[15] ونیازمند دل[2]خسته از زمـرهٔ مخلصان وفرقهٔ[16] محبان آن‌خاندان به‌تخصیص از آن[17] آن یگانهٔ جهان‌است، توقع که اورا ازخاطر عزیز فرونگذارند و دراوقات مرجوه همت عالـی با او[18] دارند چه:

بیت

مـن به‌اقبال تـو بس مستظهـرم[19]

تـا قیامت باد استظهار مـن[20]

هردوجهان بکام بمحمد علیه افضل‌الصلوة واکمل‌السلام[21].

۱ـ ط: ـ ۲ـ پ ط: ـ ۳ـ پ:ـ ۴ـ ط: صوت ۵ـ پ: محروممون ۶ـ پ ط: ـ ؛ دراین دونسخه عبارات «وازصف... ترقی» مقدم بر عبارات«وبعلو... برآمده» قراردارد ۷ـ س: صـورت ۸ـ س: وجـود اقطار ۹ـ س: ـ ۱۰ـ پ ط: ننمایند ۱۱ـ پ: مبیت ۱۲ـ س ط: مناسبت ۱۳ـ س: روزگار ۱۴ـ پ ط: بگاه ۱۵ـ پ ط : دل شکسته ۱۶ـ س: فرق ۱۷ـ س پ: ـ ۱۸ـ س: بااین‌ضعیف ۱۹ـ س: منتظرم ۲۰ـ پ ط: ما ۲۱ـ س: علیه‌السلام والاکرام.

۱۰۲ـ ایضاً من نتائج انفاسه الشریفه[1] الی الملك الاعظم الاکرم[2] (مالك رقاب الامم عضد الملوك والسلاطین)[3] حسام الدنیا[4] والدین هیبت[5] خان انارالله برهانه و ثقل بالمبرات میزانه من سجستان الی هندوستان

(س‌پط)

دربهترین روزی ازروزهای جمعه که مخصوص است به‌تشریف «خیر یوم طلعت علیه الشّمس یوم الجمعه» در فاضل ترین ساعتی ازساعات و همان ضحوهٔ کبری[6]، که معین است[7] ازبرای رفع حاجات و اقامت طاعات، در جامع شهر سیستان[8] با طائفهٔ علما وزمرهٔ فقها وجمعی فقرا ورفقا وطبقه‌ای ازارباب صدق وصفا (ع): نشسته بودم وخاطربه‌خویشتن مشغول، که[2] ناگاه عزیزی صاحب انتباه ازبرای مزید جاه[9] وزیادتی درجات ومنزلت[2] و راه ملك ملك[3] اقتدار فلك اعتبار (چرخ مقدار، خلاصهٔ ملوك ادوار)[3]، المؤید بتأیید الملك الجبار، (ع): فائض‌به‌جود برهمهٔ خلق آفتاب وار، یگانهٔ زمان، برکشیدهٔ یزدان، مربی‌حضرت سلطان‌زمین وزمان ومربی درویشان و غریبان، حسام الدولة القاهرة، صمصام الملة الباهرة هیبت[10] خان، خلدالله عزه و مکنته[11] الی انقضاء الدوران بمحمد و آله الغرّ الحسان ، فاتحه‌ای به‌اخلاص از درویشان (و حاضران جمع)[12] دریوزه نمود. و چون مقارن اخلاص ونیاز بود به‌اتفاق(ع): پس فاتحه خواندیم و به‌اخلاص دمیدیم. بعد از آن ازاین یار وفادار ومرد نیکوکار سؤال این حال کردم وسبب این‌پرسیا.. مگر

پسر اورا به‌سبب بی‌باکی وناپاکی که بعضی ازمردم خراسان را باشد در دارالجلال‌فیروزآباد، که تا[13] منقرض[14] عالم به‌وجود پرجود حضرت خلد الله سلطانه معمور ومسکون باد، گرفته بوده‌اند وبه‌موجب معدلت وفرمان شریعت حکم او کرده شده. وخدمت ملك اعظم افتخار ملوك العجم به‌حکم «الرّاحمون یرحمهم الرحمن» احوال آن گناهکار را درحضرت سلطان، که همیشه درسایهٔ عنایت رحمن باد، عرضه داشته و آن شخص راکه پسر این عزیز بوده خلاص کرده‌اند. بعدازآن چندان‌ازمعدلت گستری وغریب‌پروری آن بزرگ زمان، زید قدره (ونورعلی فلك‌الایاله بدره و شرح بنورالمعدلة صدره)[3]، تقریر نمود که مخلصان جانی و دعاگویان جامی[15] آن جامی بل حامی‌حوزهٔ[16] مسلمانی به‌دل وجان دعاگو وخواهان صحبت ایشان شدند. لاجرم علی‌الدوام به‌صبح وشام (درسفر ومقام)[3]،

بیت

به‌هرجا که باشم[17] دعای‌تو گویم به‌هرجا که باشی[18] لقای تو جویم

چه‌نظر کیمیا اثرآن سلطان بحروبر با هر کس که باشد مس وجود او را زر سارا گرداند. چون ایشان آن نظریافته‌اند این قبولیت ازآن جهت است. شکر این نعمت عظیم[19] به‌جای آوردن وبابندگان خدای همین طریق‌مسلوك داشتن طریقهٔ مسلمانان صاحب همت وبزرگان بامروت وفتوت باشد.

چون‌خادمی را به‌پای بوس‌تخت فلك فرسای می‌فرستاد[20] خواستم که بشارت جای یافتن‌آن بزرگ دردل‌درویشان‌بدیشان‌رسانم. شکراین‌نعمت‌را همواره:

بیت

کار درویش مستمند بساز که ترا نیز کارها باشد

زیادت‌اطناب‌شرط‌ادب‌نیست. عزت‌وسعادت‌دوجهانی‌دررضای‌حضرت‌یزدانی قرین‌حال ایشان‌باد، بحق‌الحق (ومحمد واهل‌بیته)[2] وذویه‌آمین رب‌العالمین.

۱ـ س: ایضا من انشائه ۲ـ پ ط: ـ ۳ـ س: ـ ۴ـ پ ط: الدولة
۵ـ پ : تهنیة؛ ط: بهنبیه ۶ـ پ: اکبری ۷ـ ط: آنست ۸ـ ط: شهرستان
۹ـ پ ط: رفعت وجاه ۱۰ـ پ: بمدینة؛ ط: بهنبیه ۱۱ـ پ ط: عزته ودولته
۱۲ـ پ ط: جهت ایشان ۱۳ـ پ: ـ ۱۴ـ پ: مقرض ۱۵ـ س: جانی
۱۶ـ پ: چون ۱۷ـ س: باشد ۱۸ـ س: باشم ۱۹ـ س: عظمی
۲۰ـ پ ط: می فرستادم.

۱۰۳ـ من انشاء المولی الاعظم والی اقالیم فنون الفضل والحکم استاد الائمة فی العالم سعد الملة والدین التفتازانی فی فوت ملک الاسلام معزالدنیا والدین ابوالحسین محمد کرت الی ابنه النبیه وهو اعدل الملوک غیاث الدنیا[۱] والدین پیرعلی کرت انارالله[۲] برهانهما (وثقل بالمبرات میزانهما)[۳] (من خوارزم الی هراة صانها الله عن الآفات)[۱]/[۴]

(ص بر س پ ط)

هو الحی الذی لااله الاهو

بیت

الله ابقاک للدنیا وللدین[۵] ولا یخلیک عن عز وتمکین

اگر نه سابقهٔ[۶] قضای حضرت مالک الملک عزوعلا به مقتضی «یؤتی الملک من یشاء[۷]» و فحوای[۸] آیت «ان مع العسر یسرا» چنان اقتضا نمودی که سریر سلطنت وجهانداری ومستقر عظمت وکامکاری به فردولت سایهٔ حضرت الهی وآفتاب عاطفت نامتناهی وماه رایت پادشاهی وکتابهٔ علم[۹] شهنشاهی،

بیت

خدایگان سلاطین مشرق و مغرب

که باد عرصهٔ ملکش ز ماه تا ماهی

سلطان ملوک الاسلام، مالک رقاب الانام، ناصب لواء المعدلة والانصاف[۱۰]

فی‌الآفاق، وارث سریرالسلطنة بالاستحقاق، ملك ملك قدر وجاه فلك قصر و بار گاه، مظهر انوار رأفت اله، ملجاء وملاذ ارباب دولت وانتباه ،

بیت

خجسته رایت ورای وستوده نام ونشان

بزرگ همت وقدر وبلند افسر و جاه[۱۱]

حافظ‌البلاد وواهب‌التلاد، (ع): آفتاب دین ودولت آسمان عدل وداد، قامع ذوی‌البغی والعناد، مهرسپهر[۱۲] سلطنت، بحر محیط مکرمت، زیب سریر معدلت[۱۳]، (ع): فلك محل ملك طبع مشتری طلعت،

شعر

آفتاب اوج دولت سایهٔ لطف‌اله

داور دارامنش اسکندر جم بارگاه

مظهر فتح و ظفر پیرایهٔ فضل و هنر

نازش تیغ و قلم آرایش دیهیم و گاه

مملکت بخش جهان پرور غیاث ملك ودین

شاه کیوان قدر گردون رتبت انجم سپاه

خلدالله زمان معدلته‌وشید ارکان‌دولته،زیب‌وزینت‌گیردونظام وانتظام پذیرد، وخاتم دولت ودین به‌نگین[۱۴] تمکین آن خلاصهٔ سلاطین روی زمین آراسته گردد، وافسرملك وملت به‌یمن‌دولت آن‌صاحب دولت‌ابهت وعظمت ازسر گیرد، ونسیم معدلت وانصاف ومرحمت و اسعاف آن ملجاء وملاذ اشراف‌اطراف‌واکناف غبار وداعت[۱۵]ازچهرهٔ روزگار بردارد[۱۶]، وسحاب رحمت[۱۷] ورأفت آن‌جم رتبت‌نوایرفتن‌زمان ومحن دوران را تسکینی‌بخشد، ناوك حادثهٔ دلدوز وشعلهٔ نایرهٔ‌جگرسوز قضیهٔ :

بیت

مضی السلیمان فانحل الشیاطین تبکی علیه العطایا و الصلات

کما تبکی علیه الرعا او السلاطین، یعنی آنکه[18] رایت دولت سلطان سعید مغفور مبرور، (سقی الله ثراه وجعل الجنة مثواه)[19]، سربدین عالم فرو نیاورده (ع): رفت تا عالمی دگر گیرد، و پای برسر حیات فانی نهاده[20] نهضت نمود تا حیات باقی بدست آرد، گرد ازبنیاد عالم ودود ازنهاد بنی آدم بر آوردی. مع‌هذا (ع): زمین چون آسمان دراضطراب است، (و آسمان چون زمین در انقلاب)[21]، شرع و اسلام مصاب (واسلامیان را جگر کباب)[22]، (ع): وفی کل بیت رنة وعویل.

بیت

(سدی شکسته گشت که تا دور روزگار

در گوش طاس چرخ بماند از آن طنین)[21]

شرری از آن نائره وحری از آن نائبه به قبة الاسلام خوارزم رسید. هیبت و لولهٔ حالت نشور وصدمت زلزلهٔ «یوم ینفخ فی الصور» مشاهده افتاد. وچند کرت محیط افلاك بربسیط خاك به دستیاری هوا چون سینهٔ اهل هوا وولای آن باریافتهٔ[23] جناب خالق بی‌همتا انارالله برهانه (وثقل بالمبرات میزانه)[24] آتش‌بازی کرد، چنانچه جماعت آیندگان مشاهده کرده تقریر خواهند نمود. وجیحون پرخون، که هرسال دراین فصل چون حساد دولت روزافزون ازپای تا سرهمه دربند آهن بودی، امسال چون چشمه سار دیدهٔ موالی وموالی[25] واکابر واعالی بلکه سایر[26] بندگان باری سایل وجاری است.

بیت

دریغ حشمت ایمان وحرمت اسلام

دریغ شرع پیمبر دریغ دین اله

اما (ع): چاره‌ای نیست دراین مسأله الا تسلیم.

بیت

با قضا برنمی‌توان آمـد　　باقدر در نمی‌توان آویخت

مع‌ذلك كله لله‌الحمد که آستان عظمت آشیان[۲۷] آن‌نورحدقهٔ[۲۸] سلطنت ونور حدیقهٔ مکرمت‌وشهریاری‌ملجاء وملاذ عالمیان‌ومرجع ومعاد اسلامیان‌است، و درگاه جهان پناه آن سایـهٔ حضرت اله و متمکن متکای «السلطان ظل‌الله» مظهرعنایت ایزدی ومنبع کرامت[۲۹] سرمدی است، (ع): ایـزدش درحفظ خود پاینده‌دار. اگرآفتاب دولت لایزالی به‌مغرب افول غـروب نمود مـاه آسمان[۳۰] معالی لم‌یزلی[۳۱] ازمشرق جلال تابان باد. واگر عین‌الحیوة ریاض اسلام به‌نزهت‌آباد حیاض دارالسلام پیوست بحرمحیط‌حیات[۳] آن‌برگزیدهٔ واهب‌العطیات[۳۲] وبرکشیدهٔ رفیع‌الدرجات بی‌پایان بـاد. واگـر مهر سپهر سلطنت[۳۳] درنقاب‌حجاب[۲۴] سحاب اجل متواری شد اختربرج سعادت ازلی ازافق دولت لم یزلی مدی‌الاعصار والازمان طالع باد. واگر بازبلند پرواز ساعد سلطنت از فضای عالم ملك درحظایر[۳۴] قدس آشیان ساخت فر واقبال پروبال همای‌همایون دولت‌روزافزون‌برجهانیان مدة‌الدهرمستفیض‌وشایع‌باد.

شعر

اگر چرخ درگشت‌محور به‌پابـاد　　محیط‌ازخلل یافت مرکز به‌جاباد

ور از تند بـادی درختی در افتاد　　چه تدبیر سروسهی را بقا بـاد

درچنین احوال واهوال جزسلوك[۳۵] طریق مصابرت واحتمال‌را هرچندسمت محال دارد مجال نیست.

بیت

تا جهان هست چنین بود وچنین خواهد بود

همه را عاقبت کار همین خواهد بود

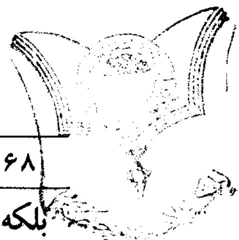
لله‌الحمد والمنة[۲۴] که دراندك مدت و سهل فرصت صیت معدلت آن صاحب دولت خلدالله ملکه وسلطانه و اعلی امره وشأنه به‌اطراف واکناف جهان رسیده وخاص وعام ایام[۳۶] به‌دعا و ثنای آن شایستهٔ حضرت عزت و هوا و ولای آن آفتاب سپهرعاطفت زبان‌گشاده ومیان بسته، (ع): مقبل زسر رغبت وبدبخت به‌ناکام. یقین‌که همگی همت برنصرت اسلام ورأفت انام وتربیت علما وتقویت ضعفا[۳۷] وآرامش بلاد وآسایش‌عباد (وصرف طراف وتلاد)[۳۵] وقمع اعادی وحساد (وقلع اهل‌ظلم وفساد)[۲۴] وتمهید قواعد شریعت وتشیید مبانی دولت وامضای اوامرحضرت عزت واغضای جرائم اصحاب ندامت و حسرت مصروف خواهند داشت و فرصت دولت غنیمت شمرد. چه همه خلق[۳۸] آن معنی‌را امیدوارند وحصول آن امنیت را[۲۱] برمرصد انتظار.

شعر

جدت ورق زمانه از ظلم بشست
عدل پدرت شکستها کرد درست
ای برتوقبای مملکت آمده چست
هان تاچه کنی که‌نوبت‌دولت‌تست

ارادت ودلخواه بلکه واجب ولازم بی‌شبهه واشتباه که درسلك سایر[۳۹] عبید وخدام انتظام یافته به‌اقامت[۲۴] مراسم تهنیت به‌جلوس‌سریر مملکت به‌یمن[۴۰] طلعت آن صاحب دولت قیام نمودی، و درروضهٔ متبرکهٔ آن صاحب قران ماضی انارالله برهانه وظایف ختمات ودعوات[۴۱] به‌ادا رسانیدی. اما احراز آن امنیت‌را شریطهٔ[۴۲] استطاعت مفقودبود. بررواتب دعای‌دولت روزافزون مواظبت نموده به‌لعل وعسی روزگار می‌گذراند، (ع): تا سرزکدام[۴۳] شب برآرد آن روز. باآن‌که: بیت

درخاك نهاده چون توانم دیدن — آن‌کس که‌مرا زخاك برداشته‌است



بلکه به‌زبان نیز چگونه:

بیت

نورالله قبره گویم خلد الله ملکه گفته

باقی چنان شایع شد که کافهٔ عبید را خط بیزاری داده وداغ آزادی نهاده، وذخایر ونفایس موروث را روزبازار کرم وجود در من یزید وهب وصاف آورده ودرنظر با ذرات هوا برابر داشته وهبای منثور انگاشته. اوهام گوناگون‌درخاطرمحزون‌این‌بندهٔ قدیم‌راه می‌یابد که خبر[۴۳]مبادا که چون‌سایر عبید ازسعادت مملوکیت محروم وچون باقی مواریث به سمت قلت التفات موسوم گردد. (ع): بیزارم از آن بیزاری آزادم از آن آزادی.

بیت

من خود دانم کز تو خطایی ناید[۴۴]

لیکن دل عاشقان بد اندیش بود

ان شاءالله تعالی که ازعالم غیب لطیفه‌ای که متضمن احراز دولت وصول به‌آستان سعادت[۴۵] آشیان[۴۶] باشدفائض گردد. چه‌غایت‌امانی ونهایت‌سعادت این جهانی بر آن مقصور است، وازحضرت عزت اناء اللیل واطراف‌النهار به‌تضرع وابتهال تیسیراسباب آن مسؤول ومأمول، (ع): دولت آن دولت است وکار آن کار.

حالا چون به‌واسطهٔ‌هجوم لشکر سرما ووفود[۴۷] قافلهٔ شتا شکفتن‌غنچهٔ امید آن دولت را دوسه روزی تأخیر افتاد اجل محترم مکرم مفخرالحاج والحرم خواجه تاج‌الدین جاجرمی‌صحبته‌السلامة به‌عنایت باری عز اسمه سببی باعث‌گشت که مفضی به‌سعادت تقبیل آستان آسمان رفعت خواهد گشت تاوظیفهٔ عبودیت (این کمینه به‌موقف عرض رساند. والحق‌آن‌آیت)[۱] عنایت بی‌غایت حضرت عزت است که اسباب احراز چنان دولتی عظیم و

موهبتی جسیم به آسانی دست دهد، وما ذلك علی‌الله بعزیز. امید است که عن قریب مراجعت نموده اخبار سار[۴۸] انتظام امور دولت، که درتزاید باد، بازرساند.

بیت

مگربه‌جان رمقی ازحیات‌بازدهد   مگربدیده‌خیالی زخواب‌باز آرد[۴۹]

ازخجالت‌ابرام «یضیق صدری ولاینطلق لسانی». اماچه کنم؟ (ع): شوریده حال را نبود معتبرسخن. باآن‌که آنچه ازدولت خواهی واختصاص که در باطن حقیر این فقیر است ازهزاریکی و ازبسیار اندکی مقدور تقریر بیان و میسور تحریربنان نیست مع‌ذلك سلوك طریق اختصار به‌ادب لایق‌تر.

بیت

عمرت درازباد وبراین ختم شد سخن

بیرون نمی‌نهم ز ره اختصار پای

ایزد تعالی ظلال معدلت آن آفتاب رأفت وعاطفت را برجهانیان تا منقرض زمان پاینده[۵۰] داراد، وآفتاب دولت آن سایهٔ حضرت یزدان‌را برسرعالمیان تا منتهای دوران تابنده بحق‌الحق[۵۱] و آله الطاهرین . المباهی[۵۲] بعبودیته سعد[۵۳]التفتازانی.

۱ــ س: ــ ۲ــ پ ط:+ تعالی ۳ــ ص: ــ ۴ــ بر : من انشاء العلامة افضل‌المتقدمین اکمل‌المتأخرین سعدالملة والدین‌التفتازانی الی‌الملك‌الاعظم مالك رقاب‌الامم غیاث‌الدین پیرعلی‌کرت فی فوت ابیه‌النبیه معزالسلطنة والدین ابوالحسین محمدکرت من‌بلدة خوارزم الی هراة صانها الله تعالی عن‌الافات
۵ــ س: والدین ۶ــ س پ ط: سابق ۷ــ س پ ط: تشاء ۸ــ پ: فهوای ۹ــ پ: وعلم ۱۰ــ بر س: ــ ۱۱ــ بر : گاه
۱۲ــ پ: سریر ۱۳ــ ص س پ ط: سلطنت ۱۴ــ ص س پط: ونگین
۱۵ــ ص: دوآدت؛ ط: ودادت؛ پ: حوادث ۱۶ــ ص: برآرد؛ س: برد
۱۷ــ س: راحت ۱۸ــ بر: آن ۱۹ــ بر س: سقاه الله صوب رضوانه و

کساه ثوب غفرانه ۲۰ــ س: نهد ۲۱ــ ص پ ط: ــ ۲۲ــ ص‌پ
ط: ــ؛ س: دیده‌ها پرآب وجگرها کباب ۲۳ــ س: بازیافته ۲۴ــ بر: ــ
۲۵ــ بر: اهالی؛ س ط: هوالی (درست خوانا نیست شاید: موالی)؛ پ : ــ
۲۶ــ ط: سایه ۲۷ــ ص س:ــ ۲۸ــ ط: حدیقه ۲۹ــ بر: حمایت
۳۰ــ س: ایمان ۳۱ــ بر: لم یزل ولایزال ۳۲ــ س: العطایا
۳۳ــ بر: مملکت ۳۴ــ ص بر پ ط: حضایــر ۳۵ــ ص س پ ط : ــ
۳۶ــ ط: آرام ۳۷ــ بر: فضلاء ۳۸ــ س: خلقان ۳۹ــ س: سایه
۴۰ــ پ: شمس ۴۱ــ ص پ ط: خدمات ۴۲ــ ص: شرایطــه
۴۳ــ پ: بکدام ۴۴ــ بر: نبود ۴۵ــ بــر: عظمت ۴۶ــ ص ط:
ایشان ۴۷ــ هرپنج نسخه: وفور ۴۸ــ پ: ــ ۴۹ــ پ ط: دهــد
۵۰ــ س: + وتابنده ۵۱ــ بر: النبی؛ س: + محمد ۵۲ــ بــر س :
المفتخر ۵۳ــ ط: ــ .

۱۰۴- من انشاء الشیخ[۱] الامام الهمام قدوة علماء الاسلام سلطان العارفین برهان المحققین زین الحق والدین ابوبکر التایبادی قدس سره الی سلطان الملوک غیاث الدنیا والدین پیرعلی کرت انارالله برهانه فی الموعظة الحسنته والنصیحة المفیدة

(س)

بسم الله الرحمن الرحیم. قال الله تبارك وتعالی: «یا داود انا جعلناك خلیفة فی الأرض فاحکم بین الناس بالحق ولاتتبع الهوی فیضلك عن سبیل الله» وقال الله تعالی: «اللهم مالك الملك تؤتی الملك من تشاء وتنزع الملك ممن تشاء وتعز من تشاء وتذل من تشاء بیدك الخیر انك علی کل شیئی قدیر»، وقال تعالی: «والموفون بعهدهم اذا عاهدوا والصابرین فی البأساء والضراء وحین البأس أولئك الذین صدقوا و اولئك هم المتقون»، وقال الله تعالی: «واعتصموا بالله هو مولیکم فنعم المولی ونعم النصیر».

بنا بر کلام بزرگوار حضرت ذی الجلال نزهت عن العجز والزوال وبنا بر امیدواری بدان حضرت بارفعت نصرت فی ازدیاد نعوته[۲] دین الاسلام واعلاء کلمة الملك العلام [و] بنا برظهور آثار حسنه[۳] عرضه میدارد کمترین بندگان حضرت عزت جلت ونیازمندترین ایشان که چون از کلام کریم مالك الملك عز وعلا، که همه قادران جهان چه از پادشاهان روی زمین و چه غیر ایشان به‌نسبت[۴] قدرت بر کمال وی عاجز وزبون وناتوان اند، به‌صریح و روشن

معلوم شد ومی‌شود که حضرت آن‌پادشاه، که بخشودن ملك به‌هر که خواهد درقبضهٔ قدرت اوست بی‌شرکت وبی‌مانع وبی‌منازع و بر او منحصر است نصرت ومعاونت دین [...] وی‌اند عزوجل چه دردنیا وچه درآخرت مؤکد به‌سوگند، وهمان پادشاه درهمان‌کتاب کریم ذات‌پاك باکمال عظمت وجلال خودرا دوست این بندگان می‌گوید: «الله ولی‌الذین آمنوا»، وآن بندگان را دوست خود می‌خواند: «الا ان اولیاءالله لاخوف علیهم ولاهم یحزنون»، ونیز آن بندگان را اضافه به‌خودمی‌کند وبرگزیدهٔ (؟)خودمی‌خواند با وعدهٔ غالبی و فلاح و فیروزی ونجاح درحق ایشان: «ومن یتول الله و رسوله والذین آمنوا فان حزب‌الله هم‌الغالبون» - «اولئك حزب الله الا ان حزب الله هم‌المفلحون»، ونیز آن بندگان‌را لشکرخود می‌خواند باوعدهٔ نصرت: «وان جندنالهم الغالبون»[5]، وآن بندگان‌که نه چنین باشد و روزگار بر خلاف این می‌گذرانند خود را دشمن می‌گویند، «ان‌الله عدو للکافرین»، وایشان‌را دشمن‌خود می‌خواند ودشمن مؤمنان می‌خواند، وازدوستی کردن باایشان حذرمی‌فرماید:«یاایهاالذین‌آمنوا لاتتخذوا عدوی وعدوکم اولیاء» وبا ایشان جنگ ودرشتی می‌فرماید: «یا ایها النبی جاهدالکفّار والمنافقین واغلظ علیهم»، وبه‌درشتی‌وغلظت‌کردن با ایشان می‌ستاید [...] در حق یکدیگر: «اشداء علی‌الکفار رحماء بینهم»، وایشان را درمیان خوارترین بندگان می‌دارد: «اولئك فی‌الاذلین»، وبدترین آفریدگان می‌داند: «اولئك هم شرالبریه»، وآنها که به‌صورت ونمایش ازدوستان خداوند عز و جل می‌باشند وبه‌کارهای دوستانه چون گفتن کلمهٔ شهادت وگزاردن نماز و دادن زکوة وغیرآن‌قیام می‌نمایند امادرحقیقت [نه] چنان اند به‌سبب آن‌که حکم‌های اورا عزوعلاچنانچه حقیقت ایمان است تسلیم ندارند ایشان‌را نیزدشمن میدارد، بلکه ایشان بدترین دشمنان اند و حال ایشان را ناقص‌تر وعذاب

وعقوبت ایشان را بدتر[۶] از آن طائفهٔ دشمنان میدارد: «انّ المنافقین فی الدّرك الاسفل من النّار»، ونیزهم از آن کلام کریم به صریح معلوم من شود که حضرت آن پادشاه جل وعلا برهرچیز که خواست و ارادت وی است قادر است، هیچ آفریده را درآنچه ارادت ومشیت اوست به هیچ وجه ازجهت منع و منازعت هیچ مدخل نیست ونمی‌تواند بود، و چون نصرت دوستان خود و ظفر ایشان خواهد چنانچه وعده فرمود و با خذلان ونگونساری دشمنان خود خواهد چنانچه وعده فرموده همه نیست[...] ان لال[۷] وهمه دست‌ها وپایها دربند وهمه قدرتها کالعدم وهمه پادشاهان معزول وهمه لشکرها مقهور باشند. ونشود ونتواند شد ونباشد ونتواند باشد[۸] الا همان که خواست ومشیت او باشد. «انه علی مایشاء قدیر وهوعلی کل شئی قدیر»، «ماشاءالله کان ومالم یشاء لم یکن» . «لاراد لحکمه ولا معقب لقضائه»، « مایفتح الله من رحمه فلاممسك له ومامسك فلامرسل له» .

وهم‌چنانکه کلام ملك علام به صریح بدین معانی دلالت می کند وروشن از این معانی حکایت می کندهرعقل که بینائی وروشنائی[۹] چشم وی به شومی[۱۰] حرص هواها وشهوتهای دنیاوی نعوذبالله من ذلك خراب نشده نیك بیناست به این معانی که همه ازاوست وهمه اومی کند، وهیچ کس [را] مجال نطق نیست درمعرض خواست وی. بادوست خودبه عنایت است وبا دشمنان بی‌عنایت. ومؤمنان ناصران دین وی‌اند ودشمنان وی کافران ومنافقان ومنکران دین وی‌اند که شکنندگان عهد ومیثاق وی‌اند: «فبما نقضهم میثاقهم لعنّا هم وجعلنا قلوبهم قاسیه». و وعدها درحق دوستان ووعیدها درحق دشمنان به وفا خواهد رسید وتمام خواهد شد. پس چون این معانی به‌راه‌گذر عقل و نقل دانسته شد ودرحقیقت وراستی آن شبهه نماند واجب ولازم گشت بل فرض عین وعین‌فرض شد که دررضا جوئی آن پادشاه، که همه‌پادشاهان ورا بنده‌اند

وبه‌نسبت[۱۱] ارادت وخواست او دربندند[۱۲]، باقصی‌الغایه بکوشند: وبهیچ وجه‌درهیچ باب به‌ضد آن رضا ندهند[۱۳]، و از هیچ مخلوق امیدوار نباشند چنانچه‌به‌او باشند.«وتخشی[۱۴] النّاس واللّه احقّ ان‌تخشاه» ــ «فلاتخشوا النّاس و اخشون[۱۵]» ــ«و ایای‌فاتّقون» ــ «[۱۶]ویرجون‌رحمته[۱۷] ویخافون عذابه»، اگر چه وسوسهٔ شیطانی چه انسی وچه جانی به‌آن راه نمایندکه مصلحت کار ملك داری دررضاجوئی این دانست اگرچه برخلاف فرمانست‌آن است‌که موافق یزدان است، دریغ بود وهزار دریغ‌که بعد ازدعوی دم[۱۸] قدم در محبت ودوستی ورضاجوئی‌خداوند عالم‌جل وعلا درحکم این آیه نعوذبالله داخل‌شویم: «کیف یهدی اللّه قوماً کفروا بعدایمانهم وشهدوا انّ‌الرّسول حقّ» تا آخردو آیه درحکم‌این‌آیه‌است‌که «استحوذ علیهم‌الشّیطان فانسیهم ذکراللّه اولئك حزب‌الشّیطان الا انّ حزب‌الشّیطان هم الخاسرون»، و ازحکم این آیه نعوذ بالله خارج شویم‌که: «رضی‌اللّه عنهم ورضواعنه اولئك حزب‌اللّه». واگر اشکال زحمت دهد‌که باوجود وعدهٔ نصرت در حق دوستان‌که دربسیاری ازمواضع خرابی و نقصان باایشان راه می‌یابد و با سختی‌ها درمی‌مانند، وباوجود وعیددرحق دشمنان بساکه مرادها وراحت‌ها با ایشان‌می‌رسد ازقبیل نعمت‌وسعادت‌ایشان است‌وزحمت ومشقت‌که دردنیا به‌ایشان‌می‌رسدازقبیل‌تکمیل‌سعادت‌ایشان است،وآن رحمت‌خراب [که‌به‌آن کس که] کنندهٔ‌نصرت‌الهی‌ووعدهٔ پادشاهی‌عزوعلااست‌می‌رسدازقبیل‌شقاوت وعذاب وعقوبت ایشان است، هرمراد وراحت‌که بدیشان می‌رسد آن نه در قبیل [...] تمامی شقاوت ایشان است نعوذبالله من ذلك.

زیادت ازاین به‌تفصیل بیان می‌توان‌کرد بفضله تعالی‌که جواب‌اشکال نیك‌روشن‌شود. ازخوف ملالت اختصار بدین‌مقداراختیارکرده‌شد. امیداین فقیرضعیف‌آن است‌که بنا برامید نصرت حضرت پادشاه جل‌و علاکه‌وعده‌ـ

ایست وبنا برخوف از آیهٔ «ومن اظلم ممّن ذکر بایات ربّه ثمّ اعرض عنها انّا من المجرمین منتقمون» وامثال آن این نصیحت رابه‌گوش جان استماع کنند وازآن اعراض نکنند ، تا بفضله تعالی مملکت جاودانی آن جهانی بامزید مملکت این جهانی منضم گردد ان شاءالله تعالی ، «وذکّر فانّ الذکری تنفع المؤمنین» والسلام علی من اتبع الهدی ولله الآخرة والاولی.

---

* این نامه تنها درنسخهٔ اسعد افندی هست و ازاین رو برای حل مشکلات آن راهی نبوده است جز توسل بحدس وتشخیص شخصی. آنچه نگارنده بظن خود بر متن افزوده است میان دوقلاب قراردارد وچندنقطه میان دوقلاب نشانهٔ اینست که بگمان نگارنده چیزی ازمتن افتاده است. درمورد آیات کریمه اگر درنسخه اشتباهی بوده است درزیر یادکرده‌ام.

۱ــ ممان (؟) الی الشیخ ۲ــ معوته ۳ــ جسته ۴ــ نیت ۵ــ منصورون (این کلمه درپایان آیهٔ پیشین، ۳۷ر۱۷۱، هست) ۶ــ بدترین ۷ــ چنین است دراصل وقراءتی جزاین میسر نیست ۸ــ باشید ۹ــ دوبار آمده است ۱۰ــ بسوع (؟) ۱۱ــ به‌نسبت وارادت ۱۲ــ بندد ۱۳ــ ندهد ۱۴ــ اتخشی ۱۵ــ اخشونی ۱۶ــ والدین ۱۷ــ رحمة ربه ۱۸ــ چنین است دراصل.

۱۰۵- من انشاء سلطان‌المشایخ (قدوة‌العلماء الراسخ)[۱] خواجه غیاث الدین (هیبت‌الله)[۲] البحرآبادی الی (سلطان‌السلاطین)[۳] الملوك معزالدنیا والدین ابوالحسین محمدکرت (اناراللّه برهانه وثقل بالمبرات میزانه من کرمان الی هراة صانها‌الله عن‌الآفات‌والمخافات)[۱]

(س‌پ‌ط)

هوالمعز[۲] بیت

بقیت مدی‌الدنیا وملکك[۴] راسخ

وظلك ممدود وطودك[۵] شامخ

بیت

تا وقت نشر صیت شما[۶] باد منتشر

تا گاه[۷] حشر عمر شما[۶] باد پایدار

همیشه درگاه جهان[۸] پناه سلطان الاسلام، ظل‌الله الممدود علی‌کافة الانام،

بیت

منصور نصر احمد گفتی بسنده کن

کاندرجهان هرآنچه مدیح است گفته شد

خلدالله سلطنته واعلی الی‌علیین کلمته وادام علی رؤس‌العباد عاطفته‌و مرحمته،

بیت

یا رب پناه دولت ودینش تو کرده‌ای

اندر پناه خویش بدار این پناه را

به کرامات ذوالجلالی وسعادأت لایزالی مکفوف[۹] ومحفوف باد، ودست تصرف زمان وعنان تغلب حدثان از آستان سلطنت آشیان مردود ومصروف بالملك‌ـ الرؤف.

بیت

براین دعاسزد ار ساکنان حضرت قدس

کنند بهر صـلاح جهـانیان آمین

بیت

وان‌الله یعلـم سرقلبی ویسمع ماأقول فیستجیب

خـادم کمینه و دعـا گـوی دولتخواه[۱] دیرینه هیبت‌الله البحرآبادی الحموی (امکنه‌الله)[۱۰]،

بیت

تا نشانی بود ز هستی او ورد شکرو دعات می‌خواند

روی اخلاص برزمین نیاز نهاده، ووظایف دعای دولت روز افزون کـه بـر جهانیان فرض است،

شعر

لا بـعـد منك‌المسلمون فـانهـم

فی ظل ملکك[۱۱] وادرکوا ماأملوا

الله اسـأل ان تعمـر[۱۲] دائـمـاً

فـدوام عمرك خیر شیئی یسأل[۱۳]

موظف ومرتب داشته، ونقش دولتخواهـی بـرصحیفهٔ جـان وصفحهٔ روان نگاشته[۱۴]، وبرخلاف اهل روزگارغـدار حقوق نعم پادشاهـی را بـه ادعیهٔ

سحرگاهی واثنیهٔ نامتناهی (ع)، چه‌کند دست وی‌الا به‌دعائی نرسد، مقابل گردانیده، وبا آنکه اگر[۲] صدسال بدان قیام نماید هنوز عشری ازعشیر[۱۵] آن حقوق نتواند گزارد[۱۶]، بیت

تو فرض کن که چو سوسن همه زبان گردم
کجا ز عهدهٔ تقریر آن شوم آزاد

به‌قدر وسع درخدمتکاری وحق‌گزاری[۱۷] کوشیده، و جامهٔ وفاداری پوشیده‌و جام هشیاری نوشیده می گوید:

شعر

جان باز توام گرچه ندارم جان دو
جانم چویکی‌است چون‌بودجانان‌دو
کفران حق نعمتم از کفر بتر
زیرا که بود کفر یکی کفران دو

به‌عزت‌مالك زمام[۱۸] مقادیر، وانه (بخبایا اسرارالخلائق)[۱۹] خبیر وبصیر، که درهمه اوقات چه دروقت شام مظلم وچه‌هنگام صباح مستنیر،

بیت

بعد از نماز و آنچه[۲۰] ز مفروض طاعت است
ورد دعای تست مرا مونس ضمیر

والله علی ما اقول شهید، نعم[۲] :

بیت

وان امرءاً لو یدر انك نعمة یحق علیه شکرها لجهول[۲۱]

بیت

فرض عین است ترا طاعت و خدمتکاری
واین بود معتقد هرکه مسلمان باشد

این‌ضراعت اواخر ماه رجب‌رجب‌الله قدره، که همه اوقات متبرك برحضرت همایون مبارك ومیمون باد، ازقبةالاسلام کرمان صینت عن‌الحدثـان معروض می‌گرداند. ازحال خیر وسلامتی تعطش و نیازمندی را کـه به‌ادراك دولت مسبول در بارگاه سلطنت پناه حفت بالسعادة الابدیـة من حضرة الاله دارد نمیداند که‌به‌کدام قلم وبنان در[22] بیان آرد.

شعر

مراسخن چو[23] به‌یاد[24] توبرزبان آید

به‌طعم آب حیات وبه‌ذوق‌جان آیـد

لواعج شعف من به‌دستبوس شریف

از آن گذشت‌که در حیز بیان آیـد

تا این غایت هرگز در تصور نداشت‌کـه به‌واسطهٔ تغلب[2] وتقلب روزگار و تصاریف لیل ونهار از ملازمت درگاه خـدایگان سلاطین‌کامکـار، اسبغ‌الله ظلال رأفته علی‌العالمین ابد الادوار، محروم گـردد و ازچنان دولتی دور و مهجور ماند.

بیت

هرگز نکنم[25] بحل فلك را که مرا

ازحضرت تو[26] دوربدین دیری داشت

آری (ع): چشم بد باعاشقان این سان‌کند. مع‌ذلك :

بیت

گردل من درفراقت تا به‌اکنون زنده ماند

سخت سستی‌می‌کند انصاف‌آن برجان ماست

حالا چون برفور فوز بدان دولت میسر نمی‌شد[28] و جمعی عزیـزان روانـه بودند واجب نمود[29] که خودرا ذره وار درپرتو آفتاب ضمیر انـور سلطان

کام کار، که ابدالدهر ازجهانبانی و کامرانی[۳۰] برخوردار باد، جلوه‌ای دهد.
بنا بر آن این صحیفهٔ اخلاص بردست صدر معظم ملك‌الصدورالاکابر[۳۱]
خواجه جمال‌الدین قارون، که ازجملهٔ دولتخواهان بندگان حضرت است،
فرستاد و گفت :

بیت

می‌نوشتم نامه وبرنامه می‌بردم حسد
که چرا پیش ازمن مشتاق بیند روی‌دوست

بیت

داعی دولت به‌هرمقام‌که باشم
شاکر نعمت به‌هرطریق که هستم

از مراحم و عواطف پادشاهانه که همه وقت بدان مخصوص بوده‌ایم مأمول
ومسؤول[۳۲] است که این بیچاره را در زمرهٔ خادمان کمینهٔ‌جانی ثبت فرمایند
وبه‌هروقت رقم‌کرمی ارزانی داشته قدراورا ازآسمان بگذرانند.

بیت

عمری چوخار با گل روی تو بوده‌ایم
ای گل مکن تو نیز فراموش عهد خار

تطویل واطناب وجرأت وجسارت درهمه باب ازحد گذشت، (بعد از این
وقت دعاست)[۱]:

شعر

تا پست نگردد از حوادث
بنیاد بقای نسل آدم
همواره بقای دولتت باد
چون قاعدهٔ سپهر محکم

(ع): وین دعا را ازهمه خلق جهان آمین باد. آمین رب‌العالمین (وصلی‌الله

علی محمد وآله اجمعین الطیبین‌الطاهرین)[۲].

علی حاشیته

صواحب عظام‌مفاخر کرام اما جد انام[۳۳] خواجه‌فخرالدولة والدین وخواجه حسام‌الملةوالدین‌مبارك‌عزنصرهماوزید قدرهما بدعوات‌محبانه‌مخصوص‌اند. پیشتر دعائی نوشته شد همانا رسیده باشد، (تاغایت)[۳۴] سلامی ارزانی نفرمودند، حاکم اند.

بیت

طناب عمرشان اندر سلامت
به هم پیوسته بادا تا قیامت

ایضاً علی حاشیته[۳۵]

خدمت مولانای اعظم‌جلال‌الوزراء فی‌العالم، یگانهٔ زمان فصیح‌الملة والدین مدالله ایام فضائله را ،

بیت

دعواتی همه خلوص وداد   که براخلاص باشدش‌بنیاد

بیت

تحایاکالزلال جرت علیه   شمال فاکتسب ریح‌العبیر

رفع افتاد. باقی ملازمان را

بیت

زآن به‌مفرد نمی دهم زحمت
که همی ترسم از ملالتشان

فضائل برمزید (باد بمحمد وآله وعترته‌الامجاد)[۳۶].

اگرخدمت صاحب اعظم شیخ معظم کهف وزراء العالم مظفر (الدولة والدین)[۳۷] امیر داود (عزنصره)[۳۸] درپای تخت همایون حاضر(باشد دعاهای

محبانه قبول فرمایند با جهانی اشتیاق و نیاز)[۳۹].

امرای عظام، نامداران ایام، کام کاران[۴۰] بامکنت واحتشام : امیر نجم‌الملة والدین و امیر محمد بزرگ زید عدلهما به‌قبول دعای درویشانه منت نهند (لطف باشد)[۱]، همیشه دعای خیرشان موظف است، (ع : واین سخن را گواه حاجت‌نیست)[۲]، (به‌قبول موصول باد)[۱]. خدمت نویان عادل خسرو جوان بخت (دارای تاج وتخت‌کامل)[۲]، (دراقسام)[۱] هنرپروری[۴۱] بی نظیر[۱] و دراصناف هنرسرور امیر محمد عمت معدلته‌را خدمت ودعای جانی‌عرضه می‌افتد. دراین مدت هرگزبه‌سلامی نوازش مخلص قدیم نفرمود[۴۲]، (ع): گناه بخت من است این گناه دریا نیست. دولتش[۴۳] برمزید باد، آمین[۲].

علی عنوانه : در بندگی دیوانیان حضرت بهشت فرمان[۴۴] سلطان اسلام ، مالك رقاب‌الانام، ظل‌الله‌الممدود علی‌کافةالخواص‌والعوام معزالحق‌والدین خلدالله ملکه وسلطانه فتح فرمایند بالخیر والسعادة ان شاءالله وحده العزیز[۴۵].

۱ــ پ ط: ــ ۲ــ س: ــ ۳ــ پ ط: اکرم ۴ــ س: ماکل
۵ــ س: طورك ۶ــ س: تو ۷ــ س: روز ۸ــ س: عالم ۹ــ پط: مکنوف ۱۰ــ پ: ــ؛ ط: آنکه ۱۱ــ س: الملك ۱۲ــ س: تعم ۱۳ــ پ: ویسأل ۱۴ــ پط: انگاشتهٔ ۱۵ــدر س معلوم‌نیست که «عشیر» است یا «عشر» ۱۶ــ ط: گذارد ۱۷ــ ط: گـذاری
۱۸ــ س: الزمان ۱۹ــ س: باسرارخبایا ۲۰ــ س: فاتحه ۲۱ــ ط: مجهول ۲۲ــ پ: و ۲۳ــ س: که ۲۴ــ پ: بنام ۲۵ــ س: نکند ۲۶ــ پ: او ۲۷ــ پ ط: اینها ۲۸ــ پ: نمی‌شود
۲۹ــ س: دید ۳۰ــ پ: ــ ۳۱ــ ط: والاکابر ۳۲ــ پط: مساؤل
۳۳ــ پ: امام ۳۴ــ ط: ــ ۳۵ــ پ ط: حـواشیه ۳۶ــ پ ط: بحرمةالملك‌الحمید ۳۷ــ س: دولت ودین ۳۸ــ پ ط : وقاه‌الله‌الودود

وقاه الله الودود ۳۹ــ پ ط: بقبول دعوات مخلصانه منت نهد ۴۰ــ س: کامکار ۴۱ــ پط: هنرپرور ۴۲ــ پط: نفرمودند ۴۳ــ س: دولت ۴۴ــ پ ط : فرسای ۴۵ــ کاتبان نسخه‌های پ و ط که ظاهراً دو به یک اصل برمی‌گردد چند عبادت انتقادی ذیل را درپایان متن افزوده‌اند: برخواجه غیاث‌ـ الدین هیبةالله‌البحرآبادی محل اعتراض است که چرا برمکتوب حضرت سلطنت‌سلام ارکان دولت را نوشته است چه ارباب (پ: درباب) فضل و ادب این معنی‌را ترک ادب داشته است: والعیان لایحتاج الی‌البیان.

۱۰۶- من انشاء شیخ‌الاسلام خواجه (جلال الدین)[1] اسحاق القاضی الجامی عن لسان سلطان شیوخ‌الاسلام خواجه شهاب‌الدین اسمعیل الجامی الی اعدل الملوک غیاث‌الدین پیر علی کرت للاستجازه الی بیت‌الله‌الحرام وزیارت نبیه علیه‌السلام[2] (س‌پط)

مدتها بود تا داعیهٔ انتهاز مضمون «ولله علی‌النّاس حجّ‌البیت» در زوایای خاطر فاتر می‌بود[3] ودغدغهٔ امتثال‌مکنون«واذّن فی‌النّاس بالحجّ یأتوک رجالا وعلی کلّ ضامرٍ یأتین من کل فجّ عمیق» درنهانخانهٔ ضمیر کسیر اندیشه می‌کرد،

بیت

پیوسته هوای آن دیارست مرا
زیرا که درآن دیار کارست مرا

بیت

و انی و ان لم الق نجداً و اهله
لمحترق الاحشاء شوقاً الی نجده

ناگاه عنایت حضرت اله آن سلسله را درحرکت آورد،

شعر

به‌حلقه‌ای که سرزلف یاربرهم زد
همه ولایت صبر وقرار بر هم زد

به‌یك کرشمه که کرد از کرانهٔ برقع[۵]

همه نهان من و آشکار بر هم زد

و آن‌داعیه روی به‌ازدیـاد نهاد ، (ع) : عجباً للمحب کیف ینام، ومفـارقت اوطان ومهاجرت اخوان عظیم آسان کرد.

بیت

هوای کعبه چنان می‌دوانـدم به‌نشاط

کـه خارهـای مغیلان حریر می‌آید

دع نفسك وتعال،

بیت

دگر به‌روی کسم[۶] دیده باز می نشود

خلیل ما همه بت‌های آزری[۸] بشکست

ازدارالاسلام تاباد بی‌کنکاج وزاد راحله[۸] وعتاد[۹] قدم درراه‌درازحجازنهاد، «عسی ربّی ان یهدینی سواء السّبیل» .

بیت

گفتم به‌سوی خویش مرا ره نمای گفت

از تو قدم نهادن و از ما دلالت است

«والّذین اهتدوا زادهم هدیً». و اگرچند بنا براعتماد عنایت آن خسرو بلاد دین وداد وشهریار خطهٔ وداد در[۱۰] قضیهٔمرضیه«وشاورهم فی‌الامر[۱۱]»اهمال‌و امهال‌رفت‌و به‌اعتضادکرم آن برگزیدهٔ حضرت ملك قدم و سرورملوك عجم درباب‌استجازت‌و استخارت‌جرأت‌صادرشد،فانا بمکة‌بالبطحاءبالخیف‌بالمنی. همگی عزیمت بر آن تصمیم یافته که درهـر مـزار ومقام لاسیما درمـواجههٔ کعبهٔ اسلام و روضهٔ شریفهٔ سید عـالم علیه‌السلام وظیفهٔ دعـای آن سرور سلاطین اسلام ،

بیت

شاه گیتی بخش گردون رخش دریا دل که هست

پیش رای روشنش از ذره کمتر آفتاب

جعل‌الله سدته معفر[۱۲] وجوه سلاطین الوجاه ولازال‌الأمل[۱۳] به‌غیر منفصم ظهره ومنقصم عراه، اضعافاً مضاعفه گردانند، «وحیث ماکنتم فولّوا وجوهکم شطره».

بیت

گر به‌روز سفر ازدوست جدا خواهم ماند

شرم بادم که همان سعدی کوته نظرم

امید آنکه فقرای بی‌نوا را ازخاطر عاطر پادشاهانه فرونگذارند وفرزند اعز (مألوف‌الظنون ومرموق‌العیون علاءالملك وسایر فرزندان)[۴] را به نظر عنایت محسود اقران ومغبوط اخوان دارند.

شعر

برداشتیم دیده ز رویت[۱۴] به اضطرار

بگذاشتیم جان به‌جناب تو یادگار

برحضرتت نهفته نماند خود این‌قدر

کز چون توئی جدا نشود کس به‌اختیار

فرزندان را[۴] به‌بندگی بندگی[۴] حضرت سلطان زمان نصب کرده شد، کرشمهٔ عنایت را منتظرند.

بیت

هرچند نیم[۱۵] درخور درگاه سلاطین　　نومید نیم هم

کز راه ترحم بنوازند گدا[۱۶] را　　گاهی به‌نگاهی

گستاخی ازحد گذشت، ظل سلطنت تا دامن قیامت ممدود بالملك الودود.

۱ــ پ ط: ــ ۲ــ پ ط: ... الجامی الاستجازه الی زیارت بیت‌الله‌الحرام من اعدل ملوك‌الانام غیاث‌الدین پیرعلی کرت ۳ــ پ: بود ۴ــ س: ــ ۵ــ ط: برقع او ۶ــ پ:کنم ۷ــ پ ط: آذری ۸ــ پط: وراحله ۹ــ پ: عقاد ۱۰ــ س: درین ۱۱ــ پ ط: الامور ۱۲ــ س:مغفر؛ پ: مغر ۱۳ــ س: لامکان ۱۴ــ س: برویت ۱۵ ــ پط: نیند ۱۶ــ پط:علا .

۱۵۷- من انشاء شیخ‌الاسلام (خلاصة سلاطین مشایخ‌الانام)[1] خواجه[2] برهان‌الدین نصر الجامی الی (اعدل‌الملوك معزالدنیا والدین)[3] ابوالحسین محمدکرت (انارالله برهانه وثقل بالمبرات)[1] میزانه من بلدة[2] یزد الی هراة (س پ ط)

شعر

ای سایهٔ رحمت خدائی	وای مهر سپهر پادشاهی
درجسم‌جهان به‌جای‌جانی	درچشم زمانه روشنائی
یارب که‌به‌شادمانی‌وبخت[4]	برتخت شهنشهی بپائی[5]

تا بار دگر این فقیرحقیر که حالا مهجور است ورنجور، (ع)، ازدوست‌جدا مانده وازیاران دور؛ خود را به‌درگاه خلایق پناه آن پادشاه بی‌اشتباه و آن سلطان قضا قدرت سیاره سپاه، آفتاب آسمان سلطنت، ظل‌الله، معزالحق والدین لازال‌طراز اعلام سلطنته «اذاجاء نصرالله» ازدست زحمات روزگار وتحکمات لیل ونهار وشدائد مهجوری ومحنت‌های فرقت ودوری خلاص بخشد ودوسه روزی دست درگردن مطلوب ومرام و پای برفرق مقصود و کام‌به‌دولت آن سلطان اسلام، زادالله سلطنته مدی‌الایام، بگذراند[6]. و چون ادراك این[2] امنیه وحصول این مراد کسی‌را درجهان بی کشیدن مشقات و دیدن مخاطرات میسر ومقررنگشته[7] لاجرم:

بیت

هرجا که می گذارم چاهی‌است بر گذارم

هرجا که می‌نشینم دزدی[8] است درکمینم

واین زمان‌هشت روز است تا به‌زحمت تب لرزه مبتلایم، عافانی‌الله عن جمیع‌الزحمات. ابتدا درابرقوه بود، (وسه‌روز درراه)[1]، باقی دریزد. و کاشکی این کمینه بیش بدین (زحمت مخصوص نگشتی. ازیاران و درویشان سه چهار بدین)[2] زحمت ورنج گرفتارند. هرچندکه (ع): درکوی تو کشته به‌که ازروی تودور، اما ضعف‌بنیت[2] این فقیر[9] برآن حضرت پوشیده‌نیست. به‌ضرورت‌چندروزی توقف‌کردیم واین خدمت عرضه داشت، تا خاطر کیمیا اثر به حال مخلصان بی‌قدر وخطر اندازند، باشدکه زود به‌شرف ملازمت حضرت مشرف گشته (ع) : درکنار آرم چودیگر مخلصان آنجا مراد. باقی احوال بسیار است، ولی قدرت‌کتابت‌کمتر است[2]. خودرا تصدیع (وآن حضرت‌را زحمت نظرمبارك)[2] نمی‌دهم، به‌کرم معذور فرمایند. (ع): آفتاب دولتت تابنده باد، بحق‌الحق وذویه، والسلام. کتبه‌الفقیر نصربن‌یحیی‌الجامی.

۱ـ پ ط: ـ ۲ـ س: ـ ۳ـ پ ط: الملك‌الاعظم ۴ـ س: کام
۵ـ پ ط: بمانی ۶ـ س پط: بگذارند ۷ـ پ: گشته ۸ـ پط: دردی ۹ـ پ ط: ضعیف.

۱۰۸- من انشاء العلامه سعدالملة والدين التفتازانی الی اکرم‌الملوك غیاث‌الدین پیرعلی کرت[1]

(ص‌س‌پ‌ط)

ربنا هب لنا من لدنك رحمة انك انت‌الوهاب

هرچند مستفیضان «ارنا‌الاشیاء کماهی» ومفیضان دیوان اسرار اوامر ونواهی اعنی منشیان حضرت آسمان رفعت سایه الهی وآستان سلطنت آشیان مهر سپهر پادشاهی،

بیت

خدایگان سلاطین مشرق و مغرب

که باد عرصهٔ ملکش ز ماه تا ماهی

سلاطین ملوك الاسلام، ظل الله الممدود علی الانام[2]، وارث سریر السلطنة بالاستحقاق، ناصب لواء الشرع فی الآفاق، المؤید بالنصر العزیز والفتح المبین، المخصوص باقصی غایات عنایات رب العالمین، عامر البلاد بالعدل الشامل. غامر العباد والعبّاد بالبدل الکامل،

بیت

آن ملکی کز ملوك هر که ازاو سربتافت

سختی دیوار دهر عاقبتش سرشکست

لازال منصوراً لواؤه مقهوراً اعداؤه مخلداً اعصاره و ازمانه مؤیداً انصاره و اعوانه ،

شعر

چون سایهٔ خدائی و آسوده اند خلق
درسایهٔ سعادت و اقبال وجاه تو
تاسال‌وماه‌وروزوشب‌است‌اندرین‌جهان
فرخنده بادروزوشب‌وسال‌وماه تو
بنیاد فتح ونصرت قانون ملك باد
تیغ‌ونگین‌ورایت ودیهیم وگاه‌تو

بندهٔ قدیم‌الاخلاص قویم‌الاختصاص را که اززمرهٔ منسیان داشته‌اند و ذکر او، که احیاناً به‌حکم آنکه (ع): خاشاك نیز بردل دریا گذر کند ، بر خواطر عواطر گذشتی، به‌میان انگشت روزگار نسیاً منسیاً فروگذاشته،

بیت

ما را میان این (همه تیمار)[۳] ودرد وغم
بگذاشته خراب وازآن غم نداشته

مع‌ذلك (ع): دل برسرعهد استوار است هنوز، وهواء وولای حضرت خلد سلطانه مدی‌الاعصار والأزمان حرزجان و دعای دولت قاهره طرفی‌النهار ورد زبان، (ع): به ازاین خود چه‌کار خواهم‌کرد؟ بنده‌که حاصل زندگانی که عبارت ازایام جوانی است به اکتساب کمالی صرف‌کرده باشد وآن را فخر انساب وذخراعقاب دانسته ودرمیان‌جهانیان بدان‌دولت شرف اختصاص یافته وعز اشتهار حاصل‌کرده به‌واسطهٔ قلت التفات یا بعد مسافات آنرا در معرض زوال نیارد وسمت اختلال بدان راه ندهد نعوذبالله من ذلك. اما درعرض‌صحایف ضراعت به‌وساطت خامه وسفارت نامه تأخیر می‌افتد تا

زیادتی ثقالت موجب ملالت خدام حضرت نشود، والا

بیت

شب وروزم[۴] به‌جز ازیاد تو درخاطر نیست

بلکه درخلوت جان غیر توخود حاضر نیست

می‌شنوم که هرچند نواب[۵] حضرت در[۶] ابتدای غرس اشجار وحفر انهار اهتمام تمام می‌نمایندااما درتربیت نهالی وتسویت انهاری که به‌یمن عنایت حضرت انارالله برهانه ثبات وجریان یافته اهمال وامهال جایز می‌دارند[۷]. (ع): گردستهٔ گل نیاید ازما، اگرچه نیل کمال مخصوص[۸] استعداد است اما فیض آفتاب را عموم ذاتی است، وهرچند دولت وصال موقوف استحقاق باشد همه‌کس را (ع): به‌فیض رحمت عامت امیدواری هست.از رکاکت عبارت وسماجت[۹] استعارت غافل نیستم، (ع): اما چه کنم چونقد[۱۰] عینم این است. ایزد عز شأنه لطیفه‌ای، که مفضی[۱۱] باشد به‌احراز سعادت تقبیل انامل همایون، کرامت کناد، وما ذلك علی‌الله بعزیز.

بیت

چه[۱۲] خوش است[۱۳] آرزوی من یارب

تو بدین آرزو مرا برسان

اطناب واسهاب ازحد[۱۴] وغایت[۱۵] آداب تجاوز نمود وازصحایف نیازحرفی معروض نگشت. همان بهتر که بروظیفهٔ دعا اختصار افتد. ایزد تعالی سریر سلطنت وجهانداری‌را تا قیامت ساعت به‌فر دولت آن برکشیده حضرت عزت‌مزین داراد بالنبی وآله‌الطاهرین[۱۶].

المباهی بعبودیته سعدالتفتازانی

۱ــ س: من انشاءالمولی‌الاعظم والی اقالیم فنون‌الفضل والحکم سعدالملة والتقوی والشریعة والدین التفتازانی الی... انارالله برهانــه ۲ــ پ: الایام ۳ــ ص: دل بیمار ۴ــ ص: روز ۵ــ پ: ثواب ۶ــ س: را ۷ــ پ: نمی‌دارند ۸ــ پ: خصوص ۹ــ س‌پ: سماحت ۱۰ــ س:نقل ۱۱ــ پ: مقضی ۱۲ــ ص: چو ۱۳ــ پ: ــ ۱۴ــ س : از حــد گذشت و ۱۵ــ پ: نهایت ۱۶ــ ص: الطیبین‌الطاهرین.

۱۵۹ـ من انشاء شیخ‌الاسلام[۱] (ملاذالانام)[۲] خواجه برهان‌الدین نصر[۳] الجامی[۴] الی‌الملک الاعظم[۵] (مالک رقاب‌الامم)[۲] معزالدنیا[۶] والدین ابوالحسین محمدکرت (اناراللّه برهانه)[۲]

(برس‌پط)

اگرچه بیشتر به‌حکم آنکه «رحم[۷] اللّه امرأ[۸] عرف قدر نفسه[۶] (ولم یتعدّ طوره)[۹]» به‌مفردنوشتن[۱۰] زحمت وابرام خدام جناب ملوک مآب ملک‌اسلام اعظم، اکرم‌سلاطین ملوک‌العالم علی‌قمة‌الجوزاء بعلوالهمم، (ع): جوان عمر جوان بخت جهان بخش، معزالحق والدین غیاث‌الاسلام (ومغیث‌المسلمین،

بیت

لازال فی عز جوانب قصره محروسة من‌وطئی اقدام‌البلی)[۷]

اتفاق نیفتاده، والحق شیوهٔ تعظیم[۱۱] واحترام مناسب تر از تصدیع و ابرام می‌نمود، اماحالا چون به‌باعثهٔ‌کرم جبلی وداعیهٔ لطف غریزی نام این بی‌نام مستهام را به‌اقلام اقالیم‌گشا درصحیفهٔ شریفهٔ سعداء اعنی مثال بی‌مثال لازم الامتثال آوردند وابواب مباسطت براو بگشاد به‌عرض این‌خدمت‌جرأت‌نمود و دروظایف دعای مزید عزت وعلاء دولتخواهان آن درگاه باجلالت (و بارگاه باعظمت افزود)[۷]. (ع): مرا تا جان بود در تن دعاگوی وفادارم[۱۲]. باقی‌امید به‌یاری باری عز اسمه است‌که عماقریب لطیفه‌ای‌که متضمن‌حصول وصول به‌آن درگاه اکارم[۷] پناه باشد میسر ومقدر ومهیا ومقرر فرماید

بیت

ومالی فی‌الدنیا سوی‌ذاك حاجة　　الهی تقبل دعوتی واقض[۱۳] حاجتی

بیش ازاین انبساط نتوان کرد. رفعت اولیای حضرت برمزید باد بمحمد و عترته[۱۴] الامجادالانجاد[۲]. اصغرالخدام نصربن یحیی.

علی عنوانه: در حضرت بارفعت ملك ملوك الاسلام، وارث مناقب سلاطین الایام، معاذجماهیرالانام، معزالحق والدنیا[۷] والـدین، غیاث‌الاسلام ومغیث‌ـ المسلمین خلد ملکه فتح‌فرمایند (بالخیر والسعادة انشاءالله وحده‌العزیز[۷])[۱۵].

۱ـ س: سلطان‌المشایخ قدوةالعلماء الراسخ　۲ـ س پ ط: ـ　۳ـ ط: ـ　۴ـ بر: ـ　۵ـ س: +الاکرم　۶ـ پ ط: ـ　۷ـ س: ـ　۸ـ س: امر　۹ـ س بر: ـ　۱۰ـ س: خویشتن نوشتن　۱۱ـ ط: تعلیم　۱۲ـ پ ط: شهنشاهم　۱۳ـ پ: واقیض　۱۴ـ پ ط: آله　۱۵ـ بر: بخیر.

۱۱۰- من انشاء شیخ الاسلام (ناصح‌الملوك والحكام)[۱] قطب الملة[۱] والدین فضل‌الله المهنی (فی‌الشكوی عن بعض‌النواب والحجاب الی‌اكرم الملوك معزالدنیا والدین ابوالحسین محمدكرت انارالله برهانه)[۲]

(س ب

هوالمعز

شعر

جلالك یا خیرالسلاطین رتبة

علی منبرالمجدالموثل[۳]خاطب

فللخطة النكراء سیبك رافع[۴]

و للخطة العذراء سیفك خاطب

به‌حضرت اسلام پناه سلاطین مآب سلطان اعظم ، ناشررایات الفضل علی طوائف‌الامم، سلیمان اقتدار نوشین روان اعتبار، خلدالله سلطانه و افاض علی‌العالمین بره‌واحسانه، خادم مستهام متهم ومخلص‌ترین‌دولتخواهان عجم وظائف دعا وصحائف ثنا عدد[۵]الرمل والحصی مشفوع[۶] نیاز واخلاص معروض ومرفوع می‌گرداند، و ازجناب رب‌الارباب مزید عظمت و بسطت

آن شهنشاه کامکار کامیاب استدعا می نماید. للهالحمد والمنه که اثر اجابت دعای مخلصان بر صفحات[6] لیالی و ایام آن سلطان زمان چون خورشید عیان است، (ع):
وین هنوز اول آذار[7] جهان افروز است. حق تعالی سایهٔ چتر همایون و آفتاب دولت ساعت افزون سلطان را برسر آفاق طالع و گسترده دارد و چهرهٔ خورشید امان اهل ایمان را ازهلال رایت فتح و ظفر مستفیض ومستنیر گرداند[8]. این جواهراخلاص ازمقام معلوم درسلك دعا گوئی منتظم ومرقوم می گردد وازحالت وجوب محامد سبحانی دراین فرصت چون ارکان دولت قاهره تخلق(بهاخلاق الهی نموده برموجب قضیهٔ «انّ اللّه ینزل کل لیلة الیالسّماء والدّنیا» توقیع)[9] اشرف ارزانی داشته دولتخواه[10] را رخصت عرض اخلاص دادند این ضراعت بهتقدیم رسانیده خود را ذره مثال بر شعاع آفتابهمایون انور ایشان گذرانید، ومراسم (خادمی قدیم)[11] را که تا غایتبهواسطهٔ موانع متنوع درحجاب توقف بود مجدد گردانید ، و امیدوار است که رضیع کرم وپروردهٔ نعم خودرا بهسخن اصحاب غرض، که بهصفت «فی قلوبهم مرض»متصف اند، وارباب حسد، که «فیجیدهم[12] حبل من مسدّ» را مستحق اند، ازمائدهٔ عام وفائدهٔ مدام عاطفت با وجود استحقاق[5] محروم نگردانند، وچنانکه بهرطریق که دانستند وتوانستند[13] این فقیررا ازملازمت آستانهٔ دولتخانه بینصیب گردانیدند از نصاب عنایت پادشانهبیبهره نگردانند. چه تاغایت بهواسطهٔ استظهاری که بهمقتضای «سبقت رحمتی غضبی» بهمکارم اخلان وفرط اشفاق[14] بندگیحضرت سلطنت پناه دارد بهاراجیف اخبارعتاب آمیز واکاذیب اقوال فتنه انگیز، که ازصادر ووارد آن جوانب میشنود، شکسته بال و پریشان حال نشده و می گفت :

بیت

اگر جهان‌همه دشمن شود به‌دولت دوست

خبر ندارم از ایشان‌که در جهان هستند

فی‌الجمله مخلصان درمقام رضا وتسلیم ظهـور سر «ولایحیق‌المکرالسّیی الاّ بـاهلـه» را منتظرند وآثار انواع تربیت واصناف[۱۵] شفقت را از آن حضرت امیدوار[۹] بنابرآنکه (ع): کس برتو زیان نکرد وما هم نکنیم[۱۶]، «وعلی‌اللّه فـلیـتوکلّ المؤمنون» .

شعر

دانم‌که به‌جای دل من بـد نکنی

وز تو نسزد بدی وتو خود نکنی

این است‌امیدم به‌تو ای شاه جهان

کانرا که قبول کـرده‌ای رد نکنی

به‌تخصیص دراین روزگار ناسازگارکه دریای فتنه وآشوب مواج وقـوافل ورواحل مخافات افواج در افـواج است، (ع): اسیر بند بـلا را چه جای سرزنش است؟ باقی چون رجا به‌کرم واهب‌الامانی واثـق است و وثـوق صادق‌که عن‌قریب به‌جاذبهٔ دولت ساعت[۱۷] افزون به‌شرف تهنیت تاج‌وتخت مشرف گشته به‌سعادت‌وصول‌وقبول بارگاه اعلی مستسعدگردد، واگرمستحق فضل وکرامت یا مستوجب ملامت وغرامت بـاشد حاکم‌اند، (ع). مـا آن توایم ودل وجان وقف جمالت.

قوائم سریر سلطنت برفرق فرقدان بمحمد وآله‌الغرالحسان.

اقل خدمه (بل تراب قدمه)[۹] فضل‌الله.

۱ـ پ ط: ـ ۲ـ پط: الی‌حضرته‌العالیة‌الملکیة المعزیة مشتکیاً‌عن بعض‌نوابه ومستغیثا (ط: مستغینا) عن حجابه ۳ـ س: مؤبل ؛پ: موبل ۴ـ پط: دافع ۵ـ پ: ـ ۶ـ س: مسفوع ۷ـ هرسه‌نسخه: آثار ۸ـ پط: گرداناد ۹ـ س: ـ ۱۰ـ پط: دولتخواهان ۱۱ـ پ ط: قدمت خدمت ۱۲ـ چنین است در هرسه‌نسخه (برای‌آنکه باعبارت فارسی بخواند)، دراصل آیهٔ کـریمه : جیدها ۱۳ـ پ: دانسته وتوانسته ۱۴ـ ط: اشتیاق ۱۵ـ س: ـ؛ ط: انصاف ۱۶ـ س: من هم نکنم ۱۷ـ س: سعادت.

۱۱۱ـ من انشاء صاحب الفاضل[۱] خواجه رکن الملة[۲] والدین عمید[۳] الملك المشهور بین الجمهور برکن الصائن عن لسان سلطان سلاطین[۴] الافاق شیخ ابواسحق الی الملك الاعظم (مالك رقاب الامم)[۴] معزالدین ابوالحسین محمد کرت (انارالله برهـانهما وثقل بالمبرات میزانهما)[۴]

هوالمعز بیت س‌پ‌ط)

عالم تروعادل تر ازاوهیچ ملك نیست

الا ملك العـرش تبارك و تعالـی[۵]

درگاه سلطنت پناه ملك اسلام، شهنشاه نیکونام، سلطان سلاطین ملوك الانام، قدوة ولاة السیوف والاقلام[۶]، حافظ اقالیم الشرق بغرب الصمصام، معزالدنیا[۷] والدین، اعتضاد السلاطین، ملجأ الخواقین، مدالله تعالی فی عمره مـداً وجعل بینه وبین الحوادث سداً، همواره مورد مواهب الهی و مصدر اصناف اوامر ونواهی ومنبع الطاف واعطاف نامتناهی باد.

دولتخواه مخلص عبودیات وخدماتی، که نسائم اخلاص آن ریـاض صدق موالات را تازه گرداند، تبلیغ می‌کند وپیوسته تنسم[۸] روایـح آثـار وتوسم سوایح[۹] اخبار آن ملك ملك شعار فلك اقتدار جمشید آثار (ع): که باد تا ابد ازعمر وجاه برخوردار، می‌نماید، وچون ریاض دولـت واقبال و باسقات[۱۰] جاه و جلال برومند می‌یابد واجبات حمد ربانی می گذارد و دوام

اطراد[۱۱] قواعد کامکاری وخلو داستمرار قوانین ملك‌داری مسألت می‌نماید[۱۲]، (ع)، وان دعاءالمخلصین مجاب. حق مطلع که صدق اخلاص با آن جناب بروجهی است که لو «دکّت‌الارض دکاً» و «بسّت‌الجبال بساً» هیچ وهن‌وفتور به‌قواعد واوضاع آن راه نیابد. هماناکه خاطر انور وضمیر ازهرکه آینهٔ[۱۳] صور مغیبات است و «ارباب‌الدّول ملهمون» براین معنی شاهد عادل باشد وکفی به‌شهیدا .

این اخلاص نامه و نامهٔ اخلاص از دارالملك شیراز صان[۱۵]الله اهالیها عن‌المعاصی بالاحتراز سمت اصدار یافت ازحالتی که مدی‌الایام واللیالی مواد امداد عنایت لایزالی براعوان ملت واعیان دولت متواتر ومتوالی‌است والحمدلله علی ذلك . مأمول که پیوسته ا زشرایف احوال ومجاری امور عزواقبال مخاطبات علیه منبی[۱۶] ازسلامت ذات بی‌همال، که جوهر جلال و عنصر کمال‌است،متوالی‌داشته به‌سوانح مهمات اشارت فرمایند تا ملزمات[۱۷] خلوص عقیدت برآن مترتب گردد. چون مصالح جانبین‌حقیقت اتحادگرفته ودرمهمات طرفین بیگانگی به‌یگانگی مبدل گشته صاحب معظم مفخرایران انسب اکابردوران جلال‌الملة والدین دام معظما، که به‌حکم اشتباك واشتراك مهمات درکلیات وجزویات ازمعتکفان آن فرخ آستانه وبطانهٔ آن همایون خانه است، جهت تأکید عقود مودت واخلاص و تجدید عهود محبت و اختصاص[۱۸] متوجه آن جناب گردانیده شد ، و ارسال تشریفات مشتمل بر انعام اعلام واستعلام ذات ملك صفات وسوانح حالات ورجوع خدمات را مترصد است[۱۹] واخبار سار واستخبار[۲۰] ازکیفیت امور دولت علی‌التعاقب والتوالی‌مترقب[۲۱]. جانب[۲۲] شریف اورا مرعی‌داشتن او راوبه‌نظرعنایت و شفقت‌ملحوظ فرمودن وبه‌خدماتی که مناسب وموافق حال او باشد منسوب گردانیدن ازلطف بی‌دریغ بدیع[۲۳] نباشد[۲۴]. یقین که آثار حسن اهتمام بر

صفحهٔ احوال اولائح ولامع[۲۵] گردد . ظلال جاه وجلال[۲۶] برمفارق مغارب ومشارق ابداً ممدود باد بحق‌الحق ومحمد[۴] وذویه. مخلص‌دولتخواه[۱۹] به‌جان مشتاق شیخ ابواسحق.

۱ــ س: العادل‌الوزراء الکامل ۲ــ پ: ــ؛ ط: الدنیا ۳ــ ط: عبدالملك
۴ــ پ ط: ــ ۵ــ س (بجای بیتی که درمتن دیده می‌شود): جناب قصر ایالت بلند بادچنان‌که اوج ذروهٔ افلاکش آستان باشد ۶ــ س: اقدام ۷ــ پ: عز ۸ــ پ:جشم ۹ــ ط: سوانح ۱۰ــ س: باسعادت ۱۱ــ پ ط: اطراد و ۱۲ــ س: می‌فرماید؛ پ ط: ــ ۱۳ــ پ ط: هرآینه
۱۴ــ پ ط: باشند ۱۵ــ هرسه نسخه: صانها ۱۶ــ س پ: مبنی
۱۷ــ پ ط: مفترضات ۱۸ــ س: اخلاص ۱۹ــ س: ــ ۲۰ــ س: اسحار ۲۱ــ س: +می‌باشد ۲۲ــ س:چنانچه‌جانب ۲۳ــ پ:ــ
۲۴ــ پ: باشد ۲۵ــ ط: ــ ۲۶ــ س: جلالت.

۱۱۲ـ من انشاء العلامه[۱] مجدالملة[۲] والدین‌الطوسی عن لسان امیر[۳] عمادالدین علی‌رمضان(الوالی بطوس)[۳] الی‌الملک‌الاعظم[۴] غیاث‌الدنیا[۵] والدین پیرعلی‌کرت (جواباً لکتابـه ـ الشریف وخطابه‌المنیف)[۶]

(توس‌پ‌ط)

هوالغنی[۷]

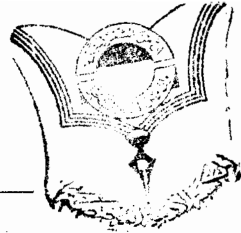
مثال بی‌مثال جهان مطاع واجب‌الاتباع (لازال نافذاً فی‌الرباع والبقاع)[۲] که ازجناب جنت مآب مخدوم[۸] ملک‌الاسلام‌الاعظم، بقیة ملوک[۹] العجم ، ظـل‌الله فی‌الارض، الآمر[۱۰] بالسنة[۸] والنفل والفرض‌غیاث‌الدنیا والدین‌خلدالله دولته[۱۱] وابد عظمته که به‌بندهٔ دولتخواه فائض گشته بود از ایـراد ملک‌الامـراء امیر صالح رسید. بوسید، بدآن مباهات نموده ذیـل مفاخرت بـراوج کیوان و فرق فرقدان کشیده می‌گوید:

بیت

تو یاد هر که کنی درجهان عزیز شود

مگر که دیگرش ازیاد خویش بگذاری[۱۲]

و ازآن کتاب[۱۳] کریم واجب‌التعظیم آثار نعیم دوجهانی مقابله‌دیده[۱۴] دروظیفهٔ دولتخواهی واخلاص افـزوده اضعاف آن وظـایف[۱۵] عبودیـات و شرایف خدمات که ازمحض[۱۶] اخـلاص (انبعاث یافته)[۱۷] باشد مـوجـه و معروض می‌گرداند، ودرآناءِ اللیل واطراف النهار مزید عظمت واقتدار آن شهریار



جمشید آثار استدعا می‌نماید، (ع): یارب به‌اجابتش‌قرین دار. حضرت عزت لطیفه‌ای که متضمن دولت مواصلت[18] باشد عن‌قریب[2] کرامت کناد بمحمد خیرالعباد.

این ضراعت اواخرصفر ختم[19] بالخیر والظفر ازمحروسهٔ طوس صورت عرض یافت. ازحال خیر (مجاری امور)[5] به‌فیض فضل‌ملك غفور وفردولت ویمن همت حضرت موجب سپاس بی‌قیاس وازهیچ طرف پریشانی نه و مباد[14]، والله‌رؤف‌بالعباد. احوال‌حوالهٔموصل‌است[20]، (به‌عزعرض)[21] خواهد رسانید. (زیادت جرأت مجال ندارد)[22] ظلال عنایت بر مفارق (عالمیان[23] ممدود بالملك‌الودود)[24]. بندهٔ دولتخواه علی رمضان.

۱ــ تو: الفاضل‌الفاصل مولانا ۲ــ تو: ــ ۳ــ تو: الامیرالاعظم
۴ــ س: +مالك‌رقاب‌الامم ۵ــ پ ط: ــ ۶ــ تو: انارالله برهانه وثقل بالخیرات میزانه ۷ــ س‌پ ط: ــ ۸ــ س: ــ ۹ــ س: الملوك
۱۰ــ س پ ط: القائم ۱۱ــ س: ملکه و دولته ۱۲ــ پ ط (بجای بیت متن): کسی کز تو منشور آید برش زچرخ برین برفرازد سرش ۱۳ــ تو: خطاب
۱۴ــ پ: ــ ۱۵ــ پ ط: آن‌تلطفات وظایف ۱۶ــ س: مخلص
۱۷ــ پ ط: منبعث ۱۸ــ پ ط: ادراك دوال فتراك ملازمان حضرت خلد ملکه
۱۹ــ س: ختم‌الله؛ پ ط: ختمه‌الله ۲۰ــ پ ط: احوال بتمام و کمال حوالهٔ مولانا کمال است ۲۱ــ ط: معروض ۲۲ــ پ ط: انشاءالله وحده‌العزیز
۲۳ــ پ ط: بندگان ۲۴ــ تو: مغارب ومشارق ابداً ممدود باد بحق‌الحق .

۱۱۳- من انشاء واحد من‌الافاضل فی تهنیة الزفـاف الـی واحد من‌الملوك[1]

(س‌پ‌ط)

شعر

مرحبا عقدی که عقد ملك را داد انتظام

حبذا عهدی کزو شد رونق گیتی[2] نظام

زاجتماع این دونیر وزقران این‌دوسعد

تـا به‌روزحشرعالم را بود نور ونظام

چون بشارت رسیدکه سعادت الهـی تخت بلقیس را به‌نظراستحسان سلیمان زمان[3] فرود آورده وفریدون تاج شهریاری را بر گوشهٔ سریـر جهانـداری نشانده آفتاب نشاط به‌درجه‌ای‌ارتفاع یافت که درسایرزوایای ربع مسکون اشاعت پذیرفت، و امداد مسرت به‌مرتبه‌ای عام شدکه اجزای عالم از آن محظوظ[4] گشت.ملهم‌سعادت‌واقبال زبان‌تهنیت‌بر گشاد:

بیت

که ایزد هرآنچت هوا بود داد سرانجام این‌کار فـرخنده بـاد

چون قران آن دوکوکب[5] مسعود در برج سعادت جهان را به‌فالهای‌فرخنده نوید پرامید داد واجتماع[6] این نیرین در اوج دولت گیتی را به‌نیل مرادات ضمان شد روشنان سپهر آبگون ولعبتان چرخ بوقلمون سعود بـر افروختند

(ونحوس دیده‌به‌خواب بی‌خبری بردوختند[7])[8]. سرور به‌خادمی حجلۀهمایون شادمان شدواقبال به‌ملازمت آستان سپهر جناب عنبرتراب مشرف گشت.

بیت

هم کوکب سعادت وهم اخترظفر

فیروز روزگشته وفرخنده فال بود

صبح طبقهاازدر[9] شاهوارنثارکرده، شب بررسم مبارکباد درست[10] مغربی تمام عیار ماه[11] برطبق سپهرزنگار[12] نهاده. هرچند ازاستماع این مژده کافۀ خدم جهت مراعات حقوق‌تهنیت بذل مجهود به‌تقدیم می‌رسانند[13] ودرادای حق‌البشاره جد وجهد ظاهر می گردانند[13] چون دست این فقیر حقیر[14] جز به‌تحفۀ دعای مستجاب نمی‌رسد برمصداق شعر:

بیت

لاخیل‌عندك تهدیها ولامال[15] فلیسعدالنطق ان‌لم‌یسعدالحال

سبحات[16] ادعیۀ صالحه را روی رزمۀ اوراد می‌دارد، ونفحات اثنیۀ فائحه را عنوان صحیفۀ مرادات می‌سازد[17]. رجاءِ واثق ووثوق صادق که همیشه رأی اعلی صحائف فرحت‌ونشاط به‌زبان کامرانی درزمان شادمانی خواند، و دائماً برسمند بی‌مانند خوش خرام‌کام سوار باشد، ودرمیدان ادراك امانی گوی مراد درخم چوگان اقتدار آرد.

بیت

مقصود جهان‌کام تو باشدکه برآید

زانکه ازتو برآید همه‌کامی‌که برآید

شعر

بقیت بقاءِ لایزول[18] وانما بقاؤك حسن للزمان وطیب

وماکان‌للمکروه نحوك‌مذهب ولالصروف‌الدهرفیك[19] نصیب

بحق من لانبی بعده[20] (آمین آمین رب‌العالمین)[21].

۱ـ س: +والحکام اناراللہ برهانه وثقل بالمبرات میزانه ۲ـ س: عالم
۳ـ س: ثانی ۴ـ س : محفوظ ۵ـ س : دولت ۶ـ س : و این
اجتماع ۷ـ پ: بردوخته ۸ـ س: ـ ۹ـ س: همـان ۱۰ـ
س: زردرست ۱۱ـ پ‌ط: ـ ۱۲ـ س: روزگار اخـلاص؛ ط: زرنگار
۱۳ـ س: می‌رساند... می‌گرداند ۱۴ـ پ: ـ ۱۵ـ س‌ط: والامال؛پ: ولاآمال
۱۶ـ پ: مستجاب ۱۷ـ پ: می‌نماید ۱۸ـ س: لایزال ۱۹ـ
س: منك ۲۰ـ پ ط: بحق‌النبی‌الهاشمی.

۱۱۴ـ من انشاء (المولی الاعظم سلطان اقالیم فنون الفضل والحکم استادالائمة فی العالم)[۱] شمس الملة والدین محمد البیهقی الی الملک الاعظم (مالك رقاب الامم)[۱] معز (الدنیاو)[۱] الدین ابو الحسین محمد کرت (انارالله برهانه)[۱ ۲]

(توس پ ط)

شعر

آمد نفس صبح وسلامت نرسانید
بوی تو نیاورد و پیامت نرسانید
من نامه نوشتم به کبوتر بسپردم
چه سود که بختم سوی بامت نرسانید

مدتها در آن انتظار بودم که (ع): نظر به روی تو کوری چشم اعدا را، چند روزی میسر گردد ودیدهٔ ستم دیدهٔ جفا کشیده به کحل الجواهر خاك قدم آن سرور و[۳] خلاصهٔ ملوك عجم منور شود. وبرسرراه ترقب این دولت را میان دربسته[۴] داشتم، ووصول بدین سعادت میسر می‌پنداشتم[۵]. ناگهان دروقتی که مجال تردد تنگ وپای امیدها لنگ وآفات گوناگون، (ع): یکی را سر اندر دم دیگری، (ازبلدهٔ فاخرهٔ هرات صانها الله عن الآفات والمخافات)[۶] مثال

عالی[۷] رسانیدند، وهندوستان بایاد پیل داد[۸] ودیوانه‌را بابیمارستان فرستاد. الحق مرغ دل‌ازقفس[۹] قالب به‌جان آمد، وکارد نامرادی به‌استخوان رسید، وطوارق هموم صحن سینه را وطن ساخت، ونوازل غموم منازل خاطر را به‌حزن پرداخت. روزگاررا[۱۰] غدر[۱۱] غریزی وجفا طبیعی است، (ع): آری زمانه دشمن اهل هنربود. حاصل اضطراب جزضعف تن وخراب جان نبود وازتحسر جزتکسر فایده روی ننمود.

بیت

باما سرگردون ستم‌کاره چو خوش نیست

با خصم قوی غیر مدارا نتوان کرد

لاجرم‌به‌حکم «ومن فقد الماء اکتفی‌بالتیمّم» قاصدی فرستادم ودرد[۱۳] دلی برطبق عرض‌نهادم. فلك ناسازگار راه وصول به‌دست جهال بی‌اصول بسته گردانید وآن امنیه را نیز درحجاب تواری مخفی داشت. پرمرغان نامه‌بر[۱۴] بشکست، وآن محبت‌صورت «ضغث علی‌ابّالة اوملح علی‌الجرح» پذیرفت، (ع): بیمار شبانه را تب آمد. القصه (ع): منم جاناکنون با نیم جانی. انشاءالله که‌حق‌تعالی سببی که موجب رفع قواعد دوری باشد به‌زودی روزی گرداند، وچندگاهی نامم ز ملازمان درگاه رفیع برآید، (ع): پس از آن گوش ما وحلقهٔ یار. زیادت ابرام نمی‌نماید واطناب اطناب را می‌گشاید[۱۵] ومی‌گوید:

بیت

تا جهان هست دروحاکم وفرمانده باش

تا به‌جاهت زفلك درگذرد رتبت من

(بحق من لانبی بعده)[۱۶].

۱ـ پ ط: ـ ۲ـ تو: ایضا من نتائج انفاسه الشریفه الی واحد من الملوك
۳ـ س پ ط: ـ ۴ـ پ: بسته ۵ـ س: نمی‌پنداشتم؛ پ ط: پنداشتم
۶ـ تو: ازنیشابور ۷ـ س پ ط: بی‌مثال واجب‌الامتثال ۸ـ پ: دادنـد
۹ـ س پ ط: قفص ۱۰ـ پ: ـ ۱۱ـ س: غداری ۱۲ـ پ ط :
جان وبدن ۱۳ـ ط: دردولتی ۱۴ـ پ ط: نامه نیز ۱۵ـ س :
می‌کشد ۱۶ـ تو: ـ .

۱۱۵ــ من انشاء شیخ‌الاسلام (قدوة‌العلماء فی الانام)[1] خواجه غیاث (الملة و)[1] الدین هیبة‌الله البحرآبادی الی (الملك الاعظم مالك رقاب‌الامم معزالدنیا والدین ابوالحسین محمد کرت انارالله برهانه)[1]

(س‌پ‌ط)

هو المعز[3]   بیت

یا حبذا ایامك‌البیض التی   فـی عـدلها یتنزه[4]الاسلام

چون زبان ناطقه ازترتیب مدح وثنا که فراخورکمال جلال حضرت همایون خدایگان ملوك[5] وسلاطین عالم، جمشید ممالك مجدوکرم، وارث ملك کیان انوشین روان عهد وزمان، نعمةالله[6]المهداة لطوایف[7] نـوع الانسان، سایـهٔ یزدان، آنکه‌امروز بحمدالله‌تعالی قصب‌السبق‌ربوده‌است[3] ودراحکام‌احکام‌دین‌و تشییدقواعد شرع سیدالمرسلین علیـه وعلی آله الصلواة[8] الاولین‌والاخرین ید بیضا نموده،   بیت

زیمن توشد شرع باقوت‌آری   بود دین احمد قوی از محمد :

المؤید من‌عندالله سبحانه‌وتعالی بالنصرالعزیز والفتح‌المبین

شعر

کرا دیدی تواز شاهان‌کشور   بدین جاه و بدین نام و بدین فر

هزاران آفرین برجان اوبـاد   تنش آسوده وجـان ودلش شاد

کجا رزمش بود پیروزگر باد   به‌هرکاری خـدایش‌راهبر بـاد

خلدالله سلطانه فی‌عیشه‌المتصلة بالدوام ومنّ‌علی‌اهل‌الاسلام باعزاز اولیائه و

اعلا[۶] لوائه الی یوم‌القیام، باشد دراین مقام لال گشت[۱۰] لاجرم‌بردعا اختصار کرده می گوید:

شعر

خسروا دولت تو افزون باد	روز گارت همیشه میمون باد
مستقر سریر سلطنتت	برتر از نه رواق گردون باد
آفتاب کمال معدلتت	(ازکسوف[و]زوال‌مأمون‌باد)[۱۱]
(ـهمتت‌هم‌براین‌قرار که‌هست	سال‌ومه‌روزوشب‌همایون‌باد)[۱]
هردعائی که مخلصان گویند	به اجابت همیشه مقرون باد

وان‌الله یعلم سرقلبی ویسمع ما اقول و یستجیب .

دعاگوی دولتخواه ودولتخواه بی‌اشتباه ،

شعر

آنکه مهر هوای (حضرت شاه)[۱۲]
در زوایای جان نهان[۱۳] دارد[۱۴]
(وآنکه شکر فواضل کرمش
روز وشب برسرزبان دارد[۱۴])[۳]

خدمتی چون انفاس روح‌القدس، که ازشوائب ریا معرا باشد وبرمثال مکارم اخلاق خدایگانی‌به‌روایح[۱۵] بساتین دارالخلد معطر، به‌معرض عرض‌وموقف انهاء می‌رساند، ودعائی، که هوای بهار ونسیم اسحار[۱۶] و شمیم نفحهٔ گلزار ازفوائح آن مستعار[۱۷] باشد، متوجه جناب کعبه مثال، که همیشه مطاف ارباب کمال باد، می گرداند. شعفی که به‌ادراك غبار سم مراکب همایون دارد[۱۸] به‌کدام زبان‌قلم تمهید تواند نمود[۱۹]؟

بیت

اشتیاقی که دلم را به‌سوی‌حضرت تست
خامه‌را طاقت آن نیست که تحریر[۲۰] کند

ونیازی که به‌بازیافت دولت‌تقبیل انامل میمون حاصل است چگونه پیرامن شرح آن‌تواند[۲۱] گشت؟ بیت

از تو دور اوفتادم این عجب است

این چنین درمیان جان که توئی

بیت

اراك بقلبي والمهامه بيننا وفي الليل مذشط[۲۲] النوى بك طول

تا بدین طرف آمده است وبی‌اختیار ازدرگاه عالم پناه، که محل نفحات ربانی وموقف نیل امانی دوجهانی است، جدا مانده.

بیت

کنار سعدی ازآن روزکز تو دورافتاد

ز آب دیده توگوئی کنار جیحون است

دانای نهان ودارای جهان آگاه است وبرسرائر ضمائر گواه که بر تجدد شهورواعوام علی‌ملاء من‌الخواص والعوام وظایف ثناخوانی ومراسم ادعیهٔ جانی[۲۳] مجدد ومرتب‌می‌دارد، وبرسرروضهٔ مقدسهٔ بحرآباد، علی‌ساکنیها[۲۴] سلام‌الله ابدالآباد، شبانگاه وبامداد امداد دعائی، که دسترس امثال این دولتخواه جز بدان نتواندبود، باشرایط دولتخواهی به‌جای می‌آورد، و استمداد ازهمم عالیهٔ[۲۵] درویشان وعزیزان وگوشه‌نشینان‌این بقعهٔ متبرکه و تربت مبارکه ازلوازم می‌شمرد.

شعر

نیست شش چیزم زشش خالی به‌روزوشب مدام

تا زدرگاه تو دور افتاده‌ام می‌دان یقین

جان ز مهر وخاطر از مدح وضمیر از اشتیاق

تن زشکر ودل‌زاخلاص‌وزبان‌از آفرین

وچون متواتراً متوالیاً اخبار سار[۵] ومزید سلطنت وکامرانی وبشارت تظاهر امداد عنایت ربانی، که انشراح صدور وانفتاح ابواب سرور است، می‌رسد خرمی‌ها روی می‌نماید وشکر حق تعالی به‌تقدیم می‌رساند. مأمول آن است ومتوقع چنان که چون ازحضرت عزت بحمدالله تعالی هرروز فتحی بی‌اندازه ونصرتی تازه روی[۳] می‌نماید[۲۶]،

بیت

سعادت چشم بگشاده که تارویت کجا بیند

زمانه گوش بنهاده که تا رایت چه‌فرماید

تباشیر صبح عدل[۳] گستری ودین پروری از بندگی حضرت یوماً فیوماً بل ساعةً فساعةً برمزید می‌باشد.

شعر

اکنون که هست دست تو دستی بزن که نیست

پاینده این زمانهٔ غدار نابکار

در[۲۷] دامنت چو دست زند خسته[۲۸] خاطری

او را به پایمردی همت برآرکار

مستنصرخلیفه به‌زیارت شیخ اوحد الدین کرمانی رحمة‌الله علیه آمد و گفت: مرا نصیحتی ووصیتی فرمای. شیخ فرمود[۲۹]: حق تعالی ترا برهمه خلق بگزید باوجود استغنای او ازتو، تو نیزحق را برهمه بگزین باوجوداحتیاج خود بدو، ودیگر[۳۰] حضرت عزت نخواست که هیچ کس بالای[۳۱] تو بود[۳۲] درعلو قدر ومحل، تونیز راضی مشوکه هیچ آفریده ازتو افزون باشد در حسن اجتهاد وعمل، دیگر ایزد سبحانه وتعالی ترا (ازبرای کاری، که جز تو کسی لایق آن نیست، اختیار نمود،تونیزهر کار که)[۳۳] ازتو سؤال خواهد کرد وخیر وشرآن ازتوخواهد پرسیدبادیگری[۳۴] مینداز: واین آیت برخواند

«وابتغ فی‌ما اتیک‌الله الدّار[۳۵]الاخرة ولاتنس نصیبك من‌الدّنیا واحسن کما احسن‌الله الیك».

شعر

شاها تو نام نیك بر آور که هیچ شاه
بهتر ز نام نیك نیندوخت یادگار
نیکی خود مدار تو نیز از کسی دریغ
با تو چو نیکوئی و کرم کرد کردگار

ازراه اخلاص قدیم این گستاخی می‌نماید وامید می‌دارد که جز بر کمال دولتخواهی حمل نفرمایند.

بعد ما انهای رای جهان آرای می‌گرداند که درمدتی که اینجا آمده همت بر آن مصروف داشته که خودبه‌خود برفور[۱] متوجه آستان دولت‌آشیان تواند گشت، (ع): آن بخت کو که بردرتو باز بگذرم؟ باری یکی از فرزندان را بدان حضرت فرستد وعذر معذرت الطاف ومخلص نوازیها و درویش پروریها که فرموده‌اند، هرچند قیام بدان مقدور این مهجور ناتوان نیست، بیت

من ارتعرض شکری کنم چنان باشد
که ذره شرح کرمهای آفتاب دهد

چه الحق:

آن‌تربیت که کرد مرا لطف شهریار
با هیچ ذره حقا اگر آفتاب کرد

به‌جای آرد، وتهنیت تسخیرممالك[۳۶]، که صد[۳] چندان‌درتحت فرمان خدایگان جهان باد، تقدیم کند. (ع): نگذاشت روزگار که‌گردد میسرم، هرروز عایقی دیگر پیش آید وعلائقی دیگر روی نماید، واقتضای طالع بهموانع متنوع

مانع حصول مراد این درویش دل ریش گشت. معلوم شد که بی یاوری بخت کوشش سود نمی‌دارد، و بی اتفاقات حسنه که دولت عبارت از آنست اجتهاد را فایده روی نمی‌نماید. لاجرم سر[۳] تشویش درپیش می‌دارد ومی گوید:

بیت

گرچه زبان عذر من لال شد ازخجالتت

برکرمت نوشته‌ام عذرگناه‌خویش‌را

چون تقصیر ازحد گذشت وبه‌امروز وفـردا مأمـول[۳۷] ومسؤل[۳۸] به حصول موصول نیامد[۳۹] واجب دید حجاب تأخیر ازپیش‌برداشتن وخـود را بدین چند (سطرمغشوش برضمیر انورگذرانیدن، تا به حقیقت معلوم خاطر اشرف باشد که هرچند تاغایت دراقامت[۴۰] مراسم مکاتبت و مراسلت مـانعی چند)[۳] که عرض آن به کتابت تعذری دارد توقف افتاده،

بیت

روزی که نه‌درعهدتو بگذاشته‌ام بد عهدم اگـر ز عمر پنداشته‌ام

بیت

ولست احسب‌من‌عمری‌وان‌حسنت ایـــامــــه الا یـــوم الـقـاك

زیادت چه تصدیع دهد وچه[۱] ابرام نمایـد؟ بر دعـای دوام دولت اختصار اولی‌تر می‌داند ومی گوید:

بیت

باد اقبالت‌مدام و باد ایامت‌به‌کام بادگردونت‌غلام‌و باد یزدانت‌معین

بیت

براین دعا سزد ارساکنان حضرت قدس

کنند بهر صلاح جهانیان آمین

آمین رب‌العالمین وصلی‌الله علی محمد وآله اجمعین الطیبین‌الطاهرین[۳].

۱ــ پ ط: ــ ۲ــ پ ط: حضرتهالعالية الملكيةالمعزيه ۳ــ س: ــ
۴ــ پ ط: يتتره (اين كلمه را بدين صورت «يتنزه» نيز مى‌توان خواند) ۵ــ
پ: ــ ۶ــ س: تغمد ۷ــ س : لطايــف ۸ــ س: الصلوة والسلام؛
پ ط: صلوات ۹ــ پ: ارغــلاء (كذا) ۱۰ــ پ ط: است ۱۱ــ
پ ط: سال ومه روزوشب همايون باد ۱۲ــ پ ط: خــدمت او ۱۳ــ
پ: روا ۱۴ــ پ ط: باشد ۱۵ــ س: نــوادىح ۱۶ــ پ : اشجار
۱۷ــ س: مستفاد ۱۸ــ س: داد؛ پ: ــ ۱۹ــ ط : بــود ۲۰ــ پ:
تقرير ۲۱ــ س: توان ۲۲ــس:ينشط؛ پ ط: مدشطه (جزء دوم را درپ «شطر»
هم مى‌شود خواند) ۲۳ــ ط: جهانى ۲۴ــ پ ط : ساكنها ۲۵ــ
پ ط: عليه ۲۶ــ پ: مى‌تابد ۲۷ــ پ: بر ۲۸ــ س: شكسته
۲۹ــپ ط: فرمودكه ۳۰ــ ط: كه ديگر ۳۱ــ پ: پــاى ۳۲ــ س:
باشد ۳۳ــ ط: ــ ۳۴ــ س: بديگرى ۳۵ــ س پ ط: ــ
۳۶ــ پط: مملكت ۳۷ــس: موىل ۳۸ــ س پ ط: مساؤل ۳۹ــ
س: نيايد ۴۰ــ ط: اوقات.

۱۱۶ـ من انشاء المولی الاعظم والی اقالیم فنون الفضل والحکم[1] حسام الملة والدنیا[2] والدین عبدالله الکوسوی الی واحد من الملوك والحکام مبشراً فتحه و نصرته بتأیید الملك العلام.

(س پ ط)

برمقتضای «ادع الی سبیل ربّك بالحکمة والموعظة الحسنة وجادلهم بالّتی هی احسن» مدت چهل روز باساکنان کوه البرز که «لایکادون یفقهون قولاً» وقتی به‌زبان لطف و آمرز[3] وگاهی به تهدید سنان و گرز[4] پا درمقام مجادله[5] ومحامله ومحال‌مقاتله ومقابلهٔ[6] طاعنان‌وطاغیان‌بزرگ ویاغیان[7] سترك می‌نهاد، وباقلت مستصحبان ترك وتازیك[8] ویاران دور ونزدیك به‌تبلیغ احکام یرلیغ قیام[6] می‌نمود، وازایشان جز(ابا واستکبار)[9] نمی‌شنود، تاحدی که ازضلالت ایشان ملالت و ازجهالت ایشان در[10] اجتهاد کسالت[11] خواست افزود. ملهم عقل گفت: «وان‌کان کبر علیك اعراضهم فان استطعت ان تبتغی نفقاً فی‌الارض اوسلّما فی‌السّماء فتأتیهم بآیة ولوشاءالله لجمعهم علی‌الهدی فلاتکونّن من‌الجاهلین». بدان ارشاد وهدایت معهود وعادت در[10] ارسال رسل واعادت رسالت[12] درتقدیم وعدو وعید وتربیت[13] وتهدید تأخیرجایز نمی‌داشت، واگر ازایشان جوابی نه‌بروفق‌مرادیاحرکتی خلاف مطاوعت و انقیاد صادر می‌شد چون[14] ازسنت «ولقد کذّبت رسل من قبلك فصبروا علی ماکذّبوا و اوذوا حتّی اتیهم نصرنا ولامبدّل لکلمات الله ولقد جاء ك

من نبائی المرسلین» بازمی‌اندیشیدهرچه[۱۵] دروسع وامکان آمد میکوشید، و درمصابرت ومثابرت پای عزیمت می‌افشرد، وطریق «کلموا النّاس علی قدرعقولهم» می‌سپرد، تا چندان‌که یاری باری[۱۶] سرایای[۱۷]«سنریهم آیاتنا فی‌الافاق وفی‌انفسهم حتّی تبیّن لهم انّه‌الحقّ» در ضمیرشان ساری و در زوایای دل ودرون ایشان‌سیلاب «وقذف فی‌قلوبهم‌الرّعب» جاری گردانید، ومحرك رجا وطمع سلاسل عزائم[۱۸] ایشان را تحریك ومؤدب سیاست و هیبت پای توانائی ایشان را تعریك‌داد. میامن «اذاجاء نصرالله[۱۹] والفتح هیّن علی‌المرء معسورالامور وصعبها[۲۰]»به‌میامن ومیاسر ما، که چون کوه ساکن‌ــ القلب ثابت قدم بودند وچون همای به‌جناح ادراك فوز ونجاح می‌پریدند، رسانیدند، وغمام ریب[۲۱] وریبت وظلام شك وشبهت مرتفع گردانید. تمام لکرانات وجوسی[۲۲] وطبرستان وقهستان[۲۳]، که زیادت از سی‌هزار پاره ده است که درهیچ دور وزمان‌وقرن واوان رقم مطاوعت برناصیهٔ یکی‌از ایشان کسی ندیده ودرهیچ تاریخ نخوانده[۲۴]، و هریك به‌نفس خود از سرپنجهٔ مردی لاف زن درمقام: (ع) ز توران هزار وزما یك سوار، شادان ونازان[۲۵] سر برخط فرمان‌نهاده به‌زبان استعطاف و ضراعت «امّا ان تعذّب[۲۶] وامّا ان تتخذ[۲۶] فیهم حسناً» (وبرامید)[۲] «سنقول له[۲۷] من امرنا» گویان[۲۸] وفد وفد وفوج فوج چون موج ازلجهٔ بحار بر[۲] تعاقب وترادف (به‌ساحل بندگی)[۲۹] می‌آمدند . و[۳۰] بیرون قوم ملك خران دشت «کانّهم حمر مستنفرة فرّت من قسورة» ازما می گریختند و ازآن سوی کوه البرز از بیم شمشیر و گرز می‌رفتند. دیگران باجمعهم دست درعروهٔ وثقی بندگی‌زدند وبعد ازتوثیق[۳۱] مواثیق بروفق ملتمس به‌مراد ومقصودی می‌رسیدند ودرریاض امن وامان می‌آرمیدند. «انّما یستجیب‌الّذین یسمعون والموتی[۶] یبعثهم‌الله ثمّ الیه یرجعون[۳۲]». قوم خران دشت ازدست کجاروند وجان کجا برند؟ «کمن مثله

فی‌الظّلمات لیس بخارج منها».

بیت

ویملك انفس[۳۳] الثقلین طراً فکیف یحوز[۳۴] انفسنا کلاب

مقیمان مدحون[۳۶] بر بساط مرحمت و انبساط عرض حالت خود[۲] یافتند و به ـ عبارت لایق و تقریر رایق شکایت فساد از «یأجوج [ومأجوج] مفسدون فی‌الارض» بپرداختند، والتماس تجدید باب‌الابواب که بعد ازچندین قرن وعدهٔ رب‌الارباب آن رابه‌منجنیق «جعله دکّاً» منهدم گردانیده بود حصن حصین‌ساختند، ومستقبل[۳۷] خرج عمارت ومستدرك‌صلاح ومحافظت ومرمت چون درپایهٔ سریر بی‌نظیر مجال عرض تقریر یافت جوابی که متضمن معنی «ما مکنّی فیه ربّی خیر فاعینونی بقوّة اجعل بینکم و بینهم ردماً» بود فرمود، وقراررفت که چون سورت حرارت هوا بشکند آن امور[۳۸] که سبب امن وامان جمهور خلائق است[۳۷] وسبب دفع فتن وبوائق مشغول شوند و به‌اتمام رسانند. چون چنین ملکی فسیح (و ملکی‌ملیح)[۳۹] که مغبوط سلاطین بوده است و ازآن اقلیم جزصیت نشنوده‌اند درعرصهٔ ملك ملك اسلام افزود واجب نمود مسامع علیهٔ بندگان دولت وارکان حضرت را به استماع این بشارت مشرف ومشنف گردانیدن، تاهریك ازخلوص طویت و صفای عقیدت دعای[۴۰] دولت روزافزون پادشاه جهان، افضل سلاطین ملوك زمان، که امروز ذات عالی صفات اوست که جهت ضبط اطراف مملکت و رعایت مصلحت رعیت وحفظ فروج وحقن دماء شدت[۴۱] گرما و صعوبت سرما را چون ایام ربیع وخریف پنداشته وسبب امن وامان[۳۹] سکان ربع مسکون تحمل[۴۲] اعباء مشاق[۴۳] وآمد شد اهالی خراسان و عراق از متنزهات بساتین خوشتر انگاشته، واجب و لازم شمرند تا میامن آن شامل روزگار ایشان گردد ان‌شاءالله وحده العزیز.

۱ـ پط: من انشاء العلامه ۲ـ پط: ـ ۳ـ س‌پ: امروز ۴ـ س: کدر ۵ـ س: محاله ۶ـ پ: ـ ۷ـ پ: وطاعنان بزرگ و طاغیان و یاغیان سترك؛ ط: وطاعنان بزرگ وطاغیان سترك ۸ـ س: تـاجیك ۹ـ پ: + واستکثار؛ ط: استغنا واستکثار ۱۰ـ پ: و ۱۱ـ س: کسادت ۱۲ـ س ط: رسل ۱۳ـ س ط: ترتیب ۱۴ـ هرسه نسخه: وچون ۱۵ـ س: و ازهرچه؛ پ ط: وهرچه ۱۶ـ پ ط: یاری وباری ۱۷ـ پ ط: سرایاد(مؤلف ظاهراً «سرایا» را جمع «سر» پنداشته است) ۱۸ـ س: و عزائم ۱۹ـ پ : من‌الله ۲۰ـ پ ط : ضسقها (کـذا) ۲۱ـ س : رایت ۲۲ـ پ: حوسی؛ ط: جوسی (؟) ۲۳ـ س ط: قساق (؟) ۲۴ـ پ ط: + ونشنیده ۲۵ـ ط: تازان ۲۶ـ پ ط: یعذب.. یتخـذ ۲۷ـ هرسه‌نسخه: لهم ۲۸ـ س: یوما؛ پ: مومان ۲۹ـپ ط:بندبساحل کی ۳۰ـ س‌ط: ـ ۳۱ـ پط: توفیق ۳۲ـ هرسه‌نسخه: ترجعون ۳۳ـ پ: النفس ۳۴ـپط:یجور ۳۵ـهرسه‌نسخه:انفها(؟) ۳۶ـ چنین‌است‌درهرسه‌نسخه (؟) ۳۷ـ س‌ط: مستقل(؟) ۳۸ـ س: مهم ۳۹ـس: ـ ۴۰ـ ط: ـ ۴۱ـ درهرسه‌نسخه: وشدت ۴۲ـ پ ط. بحمل ۴۳ـ پ: شیاق.

۱۱۷- من انشاء شیخ‌الاسلام خواجه معین‌الدین‌الجامی الی الملک‌الاعظم (مالک رقاب‌الامم معزالدنیا والدین)[1] ابوالحسین محمد کرت فی‌الاستجازة الی وطنه من سجستان الی هراة (صانها الله عن‌الافات والمخافات)[1]

(س،پ،ط) شعر

فراش بـاغ چترگل آورد در چمن
زد شامیانه در زبـر[2] سرو و نـارون
یعنی گرفت روی زمین ابر نـوبهار
تـا دست درفشان بنمایـد به‌انجمن
پوشید دربتان چمن‌زرد وسرخ وسبز
هرحله‌خواست‌ساخت‌به‌تأییدذوالمنن
روی‌زمین‌چوصفحهٔ این‌سقف زرنگار
بـاشد مرصع از گهر ابـر تیره تـن
ازبس‌کـه ژالـه برطبق لالـه اوفکند
شد ساغرعقیق پـر از لـؤلـؤ عـدن

چون به‌فرمان من «جعل الشمس ضیاء والقمرنوراً وقدّره منازل» انورنیرات واعظم سیارات ازبرای ازدیاد دولت وارتفاع صیت معدلت خلدالله سلطانـه واوضح علی‌العالمین برهانه به‌تقدیر عزیزعلیم به‌نقطهٔ اعتدال ربیعی، که قصر

دولت (و بارگاه شرف وسعادت)[۱] است[۳]، به‌طالع سعد خـرامید، (وفـراش چابك دست ابرساحت جهان را ازبهر بارگـاه عالم پناه خدایگان عز وجاه آب زد)[۱]، وبساط ربع مسکون‌را به‌انواع (جواهرزواهر)[۱] ریاحین ترصیع[۴] داده (به‌جهت خدام حضرت بگسترد، وگل خندان به‌چشم نـرگس به جمال جهان آرای خسروی مشرف ونگران شد)[۱] فانظر الی آثار رحمةالله خـادم مخلص سوسن صفت زبان به‌دعا وثنای حضرت خلدالله ملکه وسلطانه گشاده می‌گوید:

بیت

درچنین وقتی وما از شاه دور چشم بـد بـا عـاشقان اینها کند

چه بهارخرم درفرقت حضرت زمستان است[۵] وخزان به‌واسطهٔ مـلاقات شاه جهان خوشتر ازبهاران[۶] است،

بیت

(عمری که بود بی‌تو نمی‌بایدم آن عمر
می‌بایدم آن عمر دگرباره قضا کـرد)[۱]

بیت

یارب آن ساعت خجسته چه بود
که نظـر بـر جمال شاه آمـد

چون‌مبشر«فلمّا تجلّی‌ربّه» بشارت «قال‌الملك‌ائتونی به‌استخلصه لنفسی» پروانهٔ «الله لطیف بعباده» به‌گوش هوش بندهٔ ناتوان‌که درششدر[۷] حرمـان مانده بود رسانید وصلای «ادخلوها بسلام آمنین» به‌سمع جمع درداد،

بیت

در بهشت گشادند برجهان نـاگاه
خدا به‌چشم عنایت به‌بندهٔ[۸] کردنگاه

(ع): بشراك ان‌الیوم یوم لقاء خواند، (ع): دیدم رخش ازغـم سرمـوئـی

بنماند. للهالحمد والمنه که مرغ زرین‌بال‌وصال خدایگان عالم فضل وافضال ازدریچهٔ سعادت واقبال[1] پرواز نمود، و همای چتر سلطان اسلام سوختگان آفتاب حوادث‌را سایهٔ مرحمت‌برسر گسترانید، وظلمت جفای سپهربوقلمون وکدورت خطاهای گردون دون به‌واسطهٔ تجلی آفتاب جمال‌سلطان همایون فال به‌انوار واشعهٔ جهان تاب مبدل گشت، و جراحات سهام ایام به‌مرهم عاطفت اسلام پناهی مندمل شد.

شعر

پس ازچندین وسیلت‌ها زهی طالع که من‌دارم
نگرصبح من صادق ز شام این شب یلدا
توئی‌سلطان دین پرور ز لطفت چشم می‌دارم
که‌میمون‌طالعی‌گویدبه‌حکمت یامعین‌بشرا

بالله «مالك یوم‌الدّین» که مدة‌العمر جز اخلاص و نیکوخواهی حضرت درخاطر نبوده ونیست ونخواهدبود[1]، وضمیرمنیر خبیربدین‌معنی‌شاهدعادل.

شعر

خویش وبیگانه اگر می‌طلبند آزارم
الله الله تو نظر باز مگیر از کارم
گرببندند سلاطین کمر خدمت من
نبود در دوجهان جز به تو استظهارم
شادمانم به‌غمی کز تو به‌خاطر رسدم
وز مرادی که خلاف تو بود بیزارم

توقع[5] به‌لطف بی‌دریغ شهنشاهی آن است که بعدازدوسال‌مفارقت[9] واحتمال شدائد وضجرت اجازت شود تا به‌طرف جام وزیرپل رود وایام پیری آن جا به‌سربرد ومدة‌العمر:

شعر

از حضرت خدای و ازارواح اولیاء　　خواهم مزید دولت و عمر از برای شاه
گر برفلك چو عیسی بربایدم شدن　　هم برشوم به‌جان و بگویم دعای شاه

ان شاءالله به‌فردولت آن حضرت این سعادت عما قریب میسر گردد ودیدهٔ یعقوب هجران به‌جمال وصال یوسف مصرجان منور، چه (ع): کمال صبر همین بودومنتهای شکیب[10].　　بیت

الله یجمعنا فی‌عیشة رغد　　فذاك اعظم حاجاتی‌واوطاری

جرأت ازحد اعتدال تجاوز نمود، سایهٔ مرحمت ومعدلت بر سر جهانیان عموماً و براین کمینه خصوصاً ممدود باد (بمحمد و آله‌الانجادالامجاد).[11]

۱ـ پ ط: ـ　۲ـ س: بر　۳ـ ط: ـ　۴ـ پ: بزمین؛ ط: تزیین
۵ـ س. ـ　۶ـ س: بهار　۷ـ س: در　۸ـ پ ط: بخلق　۹ـ
س: مفارقت واخلاق　۱۰ـ پ ط: همین باشد ونهایت حزن　۱۱ـ پط:
الی یوم‌المعاد آمین رب‌العالمین.

۱۱۸- ایضاً من (نتائج انفاسه)[۱] الی حضرته العالیة (الملکیة المعزیة)[۲] فی‌الاستیهاب والاستعطاف (انارالله برهانه وثقل بالمبرات میزانه)[۲]

بیت

(س‌پط)

تازیر نیست[۳] ابلق زرین جناح چرخ

بادا همیشه اسب مرادت بزیرزین

بعد ازرفع دعای دوام دولت وازدیاد عظمت[۴] خدام حضرت خلدالله ملکه و سلطانه و افاض علی‌العالمین بره واحسانه خادم دولتخواه و دولتخواه بی‌اشتباه را بیتی دوسه‌که برسبیل بدیهه[۲] اتفاق افتاده بود از راه جرأت به‌عزعرض خدام حضرت می‌رساند، اگر[۵]شرف اصغاء یابد،

بیت

کارش چنان شود که سپهر وستاره را

از خاك آستانهٔ او تاج سر[۶] شود

وهی هذه:

شعر

شد مدتی که سایهٔ یزدان معز[۷] دین

دارای ملك ودین وشهنشاه شه نشان

فرمودم از طـویلهٔ خاص استری که برد
ازسبز خنگ‌چـرخ سبق گاه امتحان
چون وهم زود سیر وچواندیشه دوربین
چون‌فهم‌تیزگوش‌وچوادراك‌خرده‌دان
چون خاك بردبار وچو آتش هوا گذار
چون‌بادتندحمله‌وچون‌آب‌خوش‌عنان
چون بخت نیك‌فال وچو همت بلند قدر
همچون‌نشاط‌دلکش‌وچون‌عیش‌کامران
در آرزوی چارسمش هر مهی دوبـار
گردد به‌شکل[8] آینهٔ مـاه نعل سان
وقـت حمیت اربکشیدی[9] سر از سپهر
گشتی‌سپهردرپی‌زورش[10] به‌سر دوان
گاه تهـور ار بـزدی پـای بـرفلـك
گشتی‌شکسته‌پیرزحل‌را لب[11] ودهان
بـود اومرا چـو ابلق ایـام زیر زیـن
بود او مرا چو توسن افلاك زیر ران
اوچون براق بود ومن ارخواستی شدی
ازیمن سعی اوچـومحمـد برآسمان
این باره راکه مثل‌ندیـدش فلك به‌چشم
چشمش رسید ازحسد چـرخ ناگهان
بشکست دست حـادثـه ناگاه پـای او
همچون‌خررباب[12]ازآن‌گشت ناروان
با این شکسته پـایی دارد هـوای آنك
بیرون‌رود چوخصم شهنشاه ازجهان

پایش اگرشکست نه لنگم[۱۳] از این قدر

واز مثل این شکست نباشد مرا زیان

لطف شهنشهم ز زمین بـر گرفته بـود

بـر گیردم به‌فضل دگربـاره بی‌گمان

چون اوست شهسوار به‌میدان ملك بـاد

در زیـر رانش ابلـق ایـام جاودان

به‌محمدوآله‌الغرالحسان. (کمیت تیزرو واسطی نژاد را بیش‌ازاین درمیدان مباسطت نتوان راند وبیش ازاین جرأت مجال ندارد)[۱۴]. از کمال بـزرگی خرده نگیرند وعذر بپذیرند، (ع): ازبزرگان عفو باشد و ازفرودستان گناه. سایهٔ رأفت ومرحمت برمفارق عالمیان ممدود بالملك‌الودود.

تمت رسائل‌الملوك بتأییدالهادی لارباب‌السلوك

۱ــ پ ط: انشائه ۲ــ پ ط: ــ ۳ــ س‌ط: زینست؛ پ: زینت ۴ــ پ ط: سعادت ۵ــ پ:که ۶ــ پ: بر ۷ــ پ: مفر ۸ــ پ ط: گشتی بسـان ۹ــ ط: بکشیدن ۱۰ــ س: روزش ۱۱ــ پ: سر ۱۲ــ س: خرزتاب؛ پ: جرزباب ۱۳ــ پ ط: نلنگـم ۱۴ــ س: ازراه گستاخی واعتماد وگستاخی رفت.

۱۱۹ـ (من انشاء خواجه معین‌الدین‌الجامی)[۱] الی (الامیر الاعظم اکرم الامراء فی‌العالم جلال‌الدولة والدنیا والدین)[۲] محمدبیك نویان[۳] فی تهنیة شهر رمضان[۴] علیهما الرحمة من الملك المنان[۵].

(ص س پ ط)

ماه مبارك رمضانی[۶] برحضرت صاحب قرانی[۷]، خسرو کشور (مسلمانی، صفدر ملك)[۸] سلیمانی[۹]، اسکندر سد فتنهٔ آخرالزمانی[۱۰] لازال فی‌ظل الآمال والامانی مبارك ومیمون وخجسته وهمایون باد. هذا اما حدیث الشوق فقدجل عمروعن الطوق.

بیت

شرح نتوان دادن اندر عمرها　　　آنچه جان ازهجر جانان می کشد

تا ازصحبت باراحت آن یگانهٔ جهان وزبدهٔ دوران محروم مانده به همه اعضاء وجوارح مبتلا گشته.

شعر

گر ازدل بازگویم بی‌قرار است　　　وگر ازدیده خونش درکنار است
وگر ازعقل سودای دماغ است　　　وگر خاطر پریشان روزگار است

وشب تا روز بدین ترانه مشغول که :

بیت

ومن یك فی‌ظلالك عاشق یوماً　　　فای ظلال عیش یستطیب

وروز تاشب دراین فکر که: شعر

دل‌راغمت اربه‌خود نخواند[11] چکنم

ور قدر غم تو دل نداند چکنم

بیم است مراکه ناگهان نیست شوم

زین غم که اگرغمت نماند چکنم

ودرایام مفارقت ولیالی مهاجرت شعر

علی‌الخد من شوقی‌الیك دلائل فلاتهجرالاحباب والهجر قاتل

فجودی بوصل‌منك یاغایةالمنی فجسمی‌من‌فرط‌الصبابةراجل[12]

بیت

صدگونه محنت وغم هجران‌کشیده‌ایم

تا روی همچو ماه زما درکشیده‌ای

من بعد اگرآفتاب عالم‌تاب که عبارت ازطلوع‌طلعت[3] همایون است ازصبح اقبال مخلصان چهره ننماید و دردولت وبهجت‌به‌روی خادمان نگشاید و دست شفقت مهرهٔ مهری برگردون وبازوی یاران‌نبندد ونظرعالی اثرکرشمهٔ مرحمتی[13] نفرماید[14] (ع): خاك وجود مارا گرد ازعدم برآرد. چون تقدیر نباشد تدبیر مفید نیاید، بیت

باقضا برنمی‌توان آمد باقدر درنمی‌توان‌آویخت

فی‌الجمله نظر جز برآن‌کارخانه نیست،

بیت

آنجا که توئی مگربسازی‌کاری پیداست که‌اینجاکه منم‌چتوان‌کرد

نی نی «قل کل من عندالله».

بیت

باهرکه خدای روزگاری‌بدهد وین واقعه را سری وکاری‌بدهد

زیادت اطناب نرفت (و بردعا ختم رفت)[۸]،

بیت

ترا بادا به‌عالم عمرجاوید　　　که ما هستیم باجـان پر امید

۱ــ س: ایضا من انشائه　۲ــ ص پ ط: اعدل امراء الزمان　۳ــ ص: ــ
۴ــ س: الصیام　۵ــ س: العلام　۶ــ س: رمضان　۷ــ س: قران
۸ــ س: ــ　۹ــ س: سلیمان　۱۰ــ س: الزمان　۱۱ــ س: بخواند
۱۲ــ پ ط: راحل　۱۳ــ س: مرحمت؛ پ: ــ　۱۴ــ س: نفرمایند.

۱۲۰ـ ایضاً من انشائه الی‌الامیر الاعظم (افتخارالامـراء فی‌العجم)[۱] امیر (نظام‌الدین)[۱] داود مشتکیاً (عـن عـدم‌الالتفات الیه نورالله تعالی‌مرقدهما وبرد مشهدهما)[۲]

(س‌پ‌ط)

بیت

بیادی مخلصان رایادناری چنین باشد طریق دوستداری؟

روزهاست‌که بیاض وسواد دیده ازسواد وبیاض[۳] نامهٔ نامی ومشرفهٔ[۴] گرامی امیر اعظم اعدل یگانه افضل اکمل اعقل‌الوزراء[۵] المؤیـدمن‌السماء، لازال مظفرا علی‌الأعداء، محروم مانده وبدان[۶] واسطه،

بیت

حال درویش چنان است‌که خال توسیاه

جسم[۷]دلریش[۸] چنان است‌که چشم توسقیم

ازمخلصان همدم وهمدمان محرم بی‌غم نباید بود.

بیت

خبرم نپرسی اما من بی‌خبر زشوقت

به‌جز ازحدیث‌مهرت به‌جهان سخن[۹] ندارم

اخلاص نواب عالی‌جناب به‌تخصیص ازآن دومعتبر صاحب‌نظر،

بیت

دویـارجهان دیـدهٔ پـرهنر دوصاحب‌بصیرت‌دوصاحب‌نظر[۱۰]

زید قدرهما[۱۱] با آن یگانه بسیاری است، این فقیر نیکوخواه که محبت آن یگانه (ع): تا روزپسین ملازم سینهٔ اوست، یك لحظه از ثنا ودعای آن دوست خالی نیست ونخواهد بود. بیت

عهد من باتو نه عهدی است که تغییرپذیرد
بوستانی است که هرگزنبود[۱۲] بادخزانش

بندگی حضرت خلدالله زمانه یك زمان ازیاد[۱۳] ایشان خالی نیست (ومی خواند که «یاداود انّا جعلناك خلیفة فی الأرض» . (ع): ای ابر اگر چه مرتبه بالا گرفته ای، وللعاقل یکفیه الاشارة ، (ع): بیش ازاین درد سرت می ندهم)[۱۴]. خاطر جمع دارند ویقین شناسند :

بیت

کزهمه باشد به حقیقت گزیر وز تو نباشد که نداری نظیر

عزت وسعادت دنیا وآخرت مستدام (بمحمد[۱۵] علیه الصلوة والسلام)[۱۶].

۱ــ پ ط: ــ ۲ــ پ ط: عنه ۳ــ پ: سواد بیاض دیده از بیاض سواد ۴ــ پ: مشرق ۵ــ پ ط: الامراء امیرالعقلاء ۶ــ س: بدون ۷ــ س پ: چشم ۸ــ پ ط: درویش ۹ــ پط: خبر ۱۰ــ س: هنر ۱۱ــ س: همان ۱۲ــ پط: نبرد ۱۳ــ پ ط: + وناد (؟) ۱۴ــ س: ــ ۱۵ــ ط: بحق محمد وآله ۱۶ــ پ: ــ .

۱۲۱ـ من انشاء شیخ‌الاسلام خواجه قطب‌الدین فضل الله الی اعظم الامراء محمد بیك ارغون شاه انارالله برهانه[1]

(س‌پط)

به‌حضرت رفیع وبارگاه منیع که حلول بدان موجب آمال و امانـی است و وصول دولت مسبول درآن ازاسباب دولت وشادمانی وسعادت‌دوجهانی،

شعر

فمن حل ذاك‌الباب حل بروضة   ونـال باسباب[2]السموات سلماً[3]

مخدوم جهانیان، امیرامیران، خسروکشور ممالك عدل واحسان، حافظ بلاد ممالك ایران، تهمتن زمان،   بیت

زمانه فعل‌وزمین‌حلم و آسمان‌رفعت   قضا بقاوقدرقدرت وستاره‌توان

جلال‌الدنیا والدین محمد بیك نویـان، عمت میامن معـدلته وبسطت ظـلال دولته، مخلص قدیم ومقلد طریق نعیم عمیم جسیم،

بیت

بندگی‌هائی کزآن‌بوی وفاداری وزد

عرضه می‌دارد زراه صدق، فرمائی قبول؟

اشتیاق وافتقاری که به‌ادراك استلام[4] انامل میمون (که

بیت

قبل انامله فلیس انامﻼ   لکنهـن مفاتـح الارزاق)[5]

دارد چون زبان بیان دروصف آن ازغایت کمال لال است، وسوار سخن در عرصهٔ میدان شکر لطف وکرم و نشر ایادی نعم خـدایگانی مجال جـولان ندارد همانا دردعوی اخلاص وهواداری واختصاص وجان‌سپاری آنحضرت این دولتخواه را به‌تزکیهٔ عدل وتعدیل حاجت نباشد.

بیت

هواداران بسی هستند خورشید درخشان را
ولیکن‌ذره را زیبد طریق مهرورزیدن

زیادت اطناب مجال‌ندارد، تقرب به‌اذیال ملازمان آستان دولت‌آشیان‌بادوام وبقای سعادت وحشمت حضرت کیوان مرتبت‌عنقریب میسرباد، بالنبی وآله الامجاد (الانجاد الی یوم‌التناد)[۴].

۱ــ پ ط: من انشاء خواجه فضل‌الله الی‌الامیرالاعظم محمد بیك‌بن ارغونشاه

۲ــ س: لاسباب ۳ــ س: سلاما ۴ــ پ ط: استثلام ۵ــ س: ــ

۱۲۲ـ ایضاً من نتائج انفاسه‌الشریفة الی‌اعدل الامراء امیرارغون شاه[1] سقی‌الله ثراه وجعل‌الجنة مثواه. (س‌پ‌ط)

عرصهٔ آفاق به‌آثار معدلت مخدوم جهانیان، آیة امان اهــل‌الایمان، محیی رسوم‌العدل‌والاحسان، هادم‌قواعدالجوروالطغیان، مربی ارباب الاستحقاق، اعدل امراء الآفاق[2] بالاتفاق،

شعر

بنمود خنجر تو دراحیای ملك و دین

خاصیتی که دردم عیسی مریم است

ای خسروی که‌قصهٔ یك‌روزه[3] رزم‌تو

صد ساله کارنامهٔ کاوس ورستم است

نصرالله رایات‌جلاله‌ومنّ علی کافةالمسلمین ببسیط ظلاله[4]، مزین‌باد، ورياض امانی به‌سحاب انعامش گلشن بحق حقه.

بندهٔ دعاگوی قدیم‌العهد برعادتی که داشته وایام واوقات خود برآن شیوه گذاشته،

بیت

به‌روز درس ثنای تو می کنم[5] تعلیم[6]

به‌شب وظیفهٔ مدح تومی کنم[5] تکرار

للهالحمد که اثر اجابت دعای دولتخواهان آن درگاه به‌حسب تجدد ایام و انقراض گرم روان شهور واعوام هرلحظه واضح‌تر وهر لمحه لائح‌تر است، به‌حکم آن‌که رأی عالم آرای مشکل گشای به‌تقدیم میامن عواطف ناظم احوال ومنجح آمال طوائف گشته وبه‌شمول آثار معدلت اقطار جهان را عمارت چنان کرده،

بیت

کز هرلطف که چشم نهی جلوهٔ ظفر

وز هرجهت که گوش کنی مژدهٔ امان

وکف گوهربار وکلك دررنثار به‌سبوغ کرم[7] وشیوع نعم باکافهٔ نوع انسان چندان احسان نموده که در ازای آن حاتم طائی‌به‌کم عطائی موسوم[8] وذکر مکارم معن زائده بی‌فایده گشته[9]. بندهٔ کمینه ازغایت‌شعف به‌اکتساب اسباب حصول شرف خدمت،

بیت

مشتاق[10] تقبیل کف منك

شوق‌الحجیج الی‌التقبیل بالحجر

درموقف وثوق رجا به‌تحقیق مأمول واجابت مسؤول[11] چشم انتظارگشاده است، (ع): تا (سرزکدام شب برآرد این روز)[7]. باشدکه به واسطهٔ یك التفات ضمیرمنیر(امیرکبیر بشیر)[12] «ونجیناه واهله من‌الکرب‌العظیم» اورا از محن ایام خلاص وبه‌تشریف «انهوالآعبدُ انعمنا[13]» اختصاص دهد. حصول این دولت عن‌قریب میسر بالنبی الامی العربی الهاشمی خیرالبشر[14].

۱ــ پ ط: ایضاً من انشاء خواجه فضل‌الله الی‌الامیرالکبیر ارغونشاه ۲ــ س:

الامراء فی‌الافاق ۳ــ س: روز ۴ــ پ: ظلال ۵ــ پ ط : می‌کند
۶ــ پ ط: تعلیق ۷ــ س: ــ ۸ــ س: موسم ۹ــ س: بماند
۱۰ــ س: یشتاق ۱۱ــ هرسه نسخه: مسأول ۱۲ــ س: خبیر مبشر
۱۳ــ پ: ... عبدالاانعمناه ۱۴ــ س: میسرباد بمحمد وآله‌الامجاد.

۱۲۳- ایضاً من نتائج انفاسه‌الشریفه الی واحد من‌الامراء انارالله برهانه و ثقل‌بالمبرات میزانه[1]

(س‌پ‌ط)

آفتاب دولت وسایهٔ عاطفت ومعدلت خسرو اعظم، نوشیروان[2] اعدل اکرم، ظل‌الله، ناشرالعدل والکرم، باسط‌الانام والاحسان فی‌العالم،

شعر

فلك صدری ملك‌قدری جهان‌بخشی عدوبندی

که آب خضر وروح قدس دائم درسخن‌دارد

جهان جان وجان دهر اگر گویم ورا شایــد

که دوران گوهرجان را به‌لطفش مرتهن دارد

افتخار اعاظم‌الامراء، غیاث‌الوری، عون الضعفاء،

بیت

عمرش دراز بادکه تــا در پناه او

اهل زمانه‌کام دل خود روا کنند

اعزالله انصاره وضاعف دولته واقتداره، تاآفتاب وسایه‌دایر وبیت‌الله‌الحرام را ازاطراف واکناف عالم زائر است برجهان وجهانیان تابنده و پاینده باد، (ع): واین دعا را زهمه خلق جهان آمین باد.

بندهٔ مخلص وهواجوی متخصص،

بیت

آن‌که تا بود وتـا بـود مخلص[۳]

وآن‌که تا باشد این چنین بـاشد

همان وظیفهٔ دعاهای مستجاب موظف می‌دارد ورفعت و حشمت و استدامت سعادت ودولت ملازمان خدمت ازحضرت عزت مسألت می‌نمایـد، قـرین اجابت باد.

بیت

دعای من اجابت را قـرین است

که امین کوی اوروح‌الامین است

نزاع والتیاع که به‌شرف پای بوس حضرت خسروانی دارد چه گویدودر آن طریق چه پوید؟

بیت

تو فرض کن که چوسوسن همه زبان گردم[۴]

کجا ز عهدهٔ تقریر آن شوم آزاد

لاجرم ازآن اعراض کرده بردعای دوام دولت وسعادت حضرت، که جاوید عمرباد، اختصار کرده‌می‌گوید:

شعر

خلاف نیست درآثار حسن معدلتت

که دیر سال بماند تو دیر سال بمان

فلك مساعد واقبال یـاروبخت قرین

تنت‌درست وامیدت‌روا[۵] وحکم‌روان

ز مایبات زمـان در پناه بـارخـدای

ز حادثات قـران در حمایت قـرآن

بمحمد و آله الغر الحسان[۶].

۱ـ پ ط: ایضاً من انشائه الی حضرته العالیه نورالله تعالی مرقد هما و برد مشهدهما
۲ـ پ ط: نوشین روان ۳ـ پ ط: آن که تا بود بود مخلص تو ۴ـ س: تو فرض کن همه سوسن زبان گردم ۵ـ س: روان ۶ـ س: آمین آمین رب العالمین.

۱۲۴ـ ایضاً من انشائه الی اعدل امراء الزمان محمد بیك نویان علیهماالرحمة من الملك المنان (پـط)

درحضرت جهان پناه خسرو آفاق، شهنشاه علی اطلاق. شهریار فیروز، معفر جباه اهل خراسان ونیمروز، صفوة سلاطین امراءالمشرقین، وارث مـآثـر مکارم‌الاخلاق‌فی‌الخافقین، باسط کف‌الاشفاق‌علی‌الامم، ساحب[1] اذیال‌المجد علی قمةالجوزاء بمعالی‌الهمم. شعر

سراکابـردوران جـلال دنیی ودیـن
که روزگار همه خون خصم اوریزد
چنان شدست که دردورعدل او گنجشك
ز زخم چنگل شاهین دگـر نپرهیزد
چو حلقه هرکه نباشد مـلازم در او
چوپرده‌اش‌فلك[2] ازپیش در درآویزد

خلدالله زمانه واعز انصاره و اعوانه، بندهٔ مخلص وهـواخـواه و دولتخواه دعاگوی بی‌اشتباه درهمه اوقات به نشر صحائف دعوات، که برعموم بـرایا عموماً واجب است وبراین بندهٔ مخلص به‌تخصیص لازم، اشتغال می‌نماید.

بیت

همه‌دعای‌تو ازجان‌سحرگهان گوید　　　که آن زمان نبود درره دعـا پرده

حمداً لله تعالی که اثر اجابت آن برصفحات ایام ولیالی واضح ولائح است ودائماً آیت «نصرمن‌الله» طراز علم جهانبانی[3] است و «فتح قریب» عنوان نامهٔ خسروی[4]، (ع): که دعای دردمندان زسر نیاز باشد. این ضراعت اول ربیع‌الآخر ازمقام معلوم صورت عرض یافت. احوال به‌فیض فضل ربانی ومیامن‌الطاف سبحانی موجب احماد است وازهیچ طرف میانجی نه که‌اعلام را شاید. ایزد تعالی پایهٔ تخت سروری‌را به‌مسند حکومت‌آن صاحب‌دولت بلندقدرداراد، وچشم ودل عالمیان را به‌وجود بالطف وجودش پرنور و سرور بحق‌الملك‌الغفور.

۱ــ پ: سایه حب ۲ــ پ: چوپرده ازفلك ۳ــ پ: جهانیان ۴ــ پ: خسروانی

۱۲۵ـ ایضاً من نتائج انفاسه‌الشریفة الی‌الامیر الاعظم افتخارالامراء فی‌العجم نظام‌الدولة والدنیا والدین ارغـو نشاه[1] سقی‌الله ثراه وجعل‌الجنة مثواه

شعر (س‌پط)

تـا ببندد تا گشایـد تاستاند تا دهـد

خسروصاحب‌قرانرا دائماً این‌بادکار

آنچه بستاند[2] ممالك وآنچه بدهد دادخلق

وآنچه بندد دست دشمن[3] و آنچه بگشاید حصار

اگرسعی وتدبیر این فقیرحقیررا درحصول آمال وامانی تأثیری بودی و یـا به‌کوشش‌واجتهاد آنچه‌مطلوب ومراد است ازقـوت به‌فعل رسیدی سعادت صحبت‌شریف‌خسروصاحب‌قران‌ممتثل[4] امتثال «ان‌الله یأمر بـالعدل‌والاحسان»، پناه اهل ایمان، المخصوص بغایـات عنایات[5] الـرحمن، امیر جمشید اقتدار خورشید انوار، حامی شرایع رسول‌الله، نظام‌الدنیا والدین امیر ارغون شاه اعلی‌الله شأنه وقرن بالخلود زمانـه وزاد علی‌کافـة‌الانام معدلته‌واحسانه، این کمینه مخلص بی‌اشتباه ومحب دولتخواه را برسبیل قـرار واستمرار مقرر و میسربودی. اما[6]، بیت

من جهد همی‌کنم[7] قضا می‌گوید بیرون زکفایت تو کاری دگراست

لیکن چون بشارت[۸] نظام اموردولت وتشریف التفات خاطر آن[۹] راعی ملك وملت واصل است تسلی خاطر بدان حاصل است، وچـون خیال جمال آن صاحب‌کمال‌به‌جای وصال مونس دل[۱۰] وجان است بـدان استظهار روزگار گذران‌است، وباهر کس‌که نفحه‌ای ازبوی مکارم اخلاق وشمه‌ای ازخوی آن فرمان ده آفـاق است به‌رخصت«ومن لم یجدماء تیمّم بـالتراب» به‌سر می‌برد.

شعر

چشم‌که بازمی‌کنم[۱۱] بردگری ضرورت است
آب چو نیست تشنه را میل سراب می‌کند
بـا دم سـرد وسوز دل فضل درآرزوی تـو
ز آتش هجر هر زمان دیده پرآب می‌کند

وبا آن‌که به‌حسب صورت به‌اختیار یا ضرورت از آن جناب دولت مـآب مفارقت افتاده رابطهٔدل وعلاقه جان ووصال معنوی واجتماع حقیقی برقرار است، ودوری صوری ضـروری درقصور شرایط اخـلاص و فتور قواعد اختصاص مؤثرنیست. (ع): من زتو دورم ودلم بسته‌به‌موی زلف‌تو. وچون ازآن فرصت‌که رایات همایون‌به‌طالع میمون از خراسان به‌مازنـدران و از آنجا به‌طرف آذربایجان نهضت فرمودند تاغایت آثـار مخلص پـروری و درویش نوازی حقیقی نه مجازی متواتر ومتعاقب رسیده و بدان عـاطفت و مرحمت استظهار تمام دارد خواست‌که ورد دعائی کـه درغیبت ورد زبـان وحرزجان دارد درحضور به‌تقدیـم رساند . وآنچه درعـالم غیب ازبسطت جاه حضرت[۱۲] سلطنت پناه دیده در عالم شهادت (ظهورآن)[۱۰] مشاهده کند، (ع) : (نگذاشت روزگار که گردد میسرم)[۱۲]. آری[۱۳] ارادت حق موقـوف وقت است، الامور مرهونة باوقاتها،

بیت

(درنومیدی بسی امید است پایان شب‌سیه سپید است)[۱۲]

قال‌النبی علیه‌السلام: من فرج عن مؤمن کربة من کرب‌الدنیا فرج‌الله تعالی عنه کربة من کرب‌الاخرة. به‌موجب مفهوم حدیث‌صحیح صریح مبارزمیدان شریعت[۱۴] ودر دریای حقیقت[۱۵] علیه‌الصلوة والتحیة اقامت انواع خیرات و اشاعت اصناف[۱۶] مبرات درذمت همت کافۀ خلائق عموماً و در ذمم همم اصحاب دین ودولت وارباب ملك وملت خصوصاً واجب ولازم است که در اعانت ضعیفان واغاثت‌ملهوفان بدانچه مقدور ومیسور گردد به‌دم وقدم ودرم غایت اهتمام مبذول دارند. بیت

ادّوا زکوة‌الجاه‌واعلم‌بانها کمثل‌زکوة المال‌باد[۱۷]نصابها

بیت

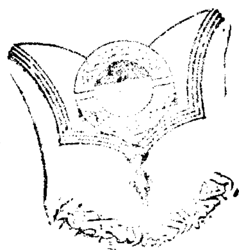
از آنچه فیض خداوند بر تو می‌پاشد

تو نیز درقدم بندگان او می‌پاش

غرض آن‌که مولانا نظام‌الدین[۱۸] سلمه‌الله وابقاه ورزقه مایتمناه مدتها در بیدای طلب علم قدم زده و ازبحار ذخار معارف حقیقی دررغرر معانی‌نهانی استخراج کرده، ناگاه[۱۹] مراره روزگار ناسازگار ستم‌کار برعادت خود با طائفۀ احرار اورا در ورطات[۲۰] مضایق[۲۱] افتقار واضطرار از توانگری به درویشی‌وازخوش دلی‌به‌دلریشی‌رسانید. اگربرامید وعدۀ «من جاءبالحسنة» ومقتضای«من ذا الّذی یقرض‌الله قرضاً حسناً» خواطرارباب دول این[۶] داهیه رابه‌لطف اشفاق ودقائق احسان، که ثمرۀ شجرۀ انسان است، تلافی وتدارك فرمایند ولیالی مظلمۀ اورابه‌طلوع صبح نجح منور گردانند وقروض ودیون اورا به‌فواضل صدقات وانعامات گوناگون بگذارند واین فرصت راغنیمت شمرند یوم لاینفع مال ولابنون موجب اجزاء ثواب بی‌حساب گردد. وبعد

ازآن‌که چندکرت‌درخواست نموده دست رد برسینهٔ اونهادن ازمروت دور بود وسبب زیادتی خستگی خاطر رنجور اومـی گشت، بدان سبب قدم رقم قلم تجاسر نمود. امید آن‌که عیب نفرمایند وازکمال بزرگی خرده نگیرند و معذور فرمایند، والعذر عندکرام الناس مقبول. (ع) : تـوفیق رفیق همگنان باد، بمن لانبی بغده[22].

۱ـ پ ط: ایضا من انشائه الی‌الامیرالاعظم ارغون شاه ۲ـ س: + از
۳ـ س (بجای «دست دشمن»): عدو ۴ـ پ: متمثل ۵ـ پ: بعنایـات عنامات ۶ـ پ: ـ ۷ـ س: می‌کنم و ۸ـ پ ط: متواتر بشارات
۹ـ س: ازآن ۱۰ـ پ ط: ـ ۱۱ـ پ: می‌کنی ۱۲ـ س: ـ
۱۳ـ س: لیکن ۱۴ـ پ ط: رسالت ۱۵ـ پ ط: + و شریعت
۱۶ـ پ: اتصاف ۱۷ـ س درحاشیه نوشته‌است و خوانانیست ۱۸ـ پ ط: الملـة والدین ۱۹ـ س:باعینه (؟) ۲۰ـ س: ورطان ۲۱ـ س: وظایف ۲۲ـ پ ط: بمحمد وعترته الامجاد آمین.



۱۲۹ـ من انشاء شیخ‌الاسلام خواجه قطب‌الدین یحیی‌النیشابوری الی‌الامیر الاعظم جلال‌الدنیا والدین محمد بیک‌بن ارغونشاه جواباً لکتابه‌الشریف و خطابه‌المنیف

بیت

تشریف خطابت که غذای جان بود
بردیده نهادمش که جای آن بود

حضرت آله ازسر آگاه و برسر گواه است که

بیت

در رفتن و باز آمدن رایت منصور
بس فاتحه خواندیم و به‌اخلاص دمیدیم

تاخبر رسیدن موکب کوکب فرسای خسرو فریدون فر، دارای عدل گستر، نوشیروان[۲] عهدوزمان، جهان‌جان وجان جهان، نشانهٔ امان شکستگان ممالك ایران، جلال‌الدنیا والدین محمدبیك نویان ایده‌الله تعالی و رزقه متابعة ـ النبی[۳] والوصی، بدین ممالك شنیده‌ایم شکر حضرت ملك قدم[۴] برسعادت[۵] معاودت قدم آن نیکوعدل عالی علم گزارده‌ایم[۶].

بیت

تابخت‌مژده‌داد که دلدارما رسید
آسایش ابد به‌دل زار مارسید

وخواسته‌ایم که به‌اسم مبارکباد قدوم مبارکهٔ آن حضرت رقعهٔ دعایی به‌عز

عرض رسانیم. بازباخود گفتیم: بیت

کای دل تو کیستی که در آن حلقهٔ کمند

چندان فتاده‌اند کـه ماصید لاغـریـم

هم اینجا درسویدای شب بردعا اکتفا کن، (ع): تو از کجا و تمنای دلبران زکجا؟ خود ناگاه به‌عنایت‌حضرت آله پیکی ازدرخانقاه درآمد ومثال‌عدیم‌المثل والمثال درآورد که «یایحیی خذالکتاب بقوّة» بیت

فاخذتـه و فتحته وقـرأته ووجدته حرزاً من‌الحدثان

برهرحرفی ازآن نشان دعاهای آشکارا و نهان گفته شد وآنرا علامت[۵] جاه وحرمت ومزید رفعت وحشمت نواب آن‌حضرت شمرده آمد، من‌تواضع‌الله رفعه‌الله. بیت

یاد کـردی زمن وقدر مـرا بفزودی[۷]

که خدایت به‌کرم دردوجهان یادکناد

چون‌پیك‌نیك‌پی‌بازمی گشت به‌واسطهٔ کتبت آن‌خدمت‌تهنیت مبارکباد رمضان وقدوم میمون ایشان به‌دیارخراسان‌گفته‌شد. عجب نیست که آن‌ماه پربرکت را به‌ایام دولت آن امیرنسبتی هست، چه درماه رمضان حکم حدیث‌خواجهٔ جهان علیه‌الصلوة‌الرحمن آن است که حضرت سبحان درهای[۸] رحمت بـر مؤمنان بگشاید ومَرَدهٔ دیوانرا دربندکند. درایام حکـومت ایشان نیز در معدلت به‌نسبت بندگان بگشادند وظلمهٔ دیوانرا بندکردند. بیت

تو ازهردرکه بازآیی بدین‌خوبی وزیبایی

دری باشدکه ازجنت به‌روی خلق بگشایی

اما ازدیوان بندکرده که پندپذیرنباشند نیکوبرحذر باید بـود در صورت و معنی. نعوذبالله من شرالشیاطین که اگرمردعاقل غافل‌باشد دیودرخانهٔ‌سلیمان برتخت فرمان بنشیند، «والقینا علی کرسیّه جسداً ثمّ اناب». همه خلق‌بخلق

نیکوی آن فرشته‌خو معترف‌اند، «ماهذا بشراً ان هذا الاملک کریم». بیت

توخود فرشته‌ای نه ازاین گل سرشته‌ای
گرخلق ازآب وخاک تو ازمشک‌وعنبری

دریوزه همین است که به‌نفس خود بهتروبیشترازپیشتر[9] باکارمردم می‌باید رسید. ودرکارهای کلی به‌خویشتن نشستن وقصه‌های[10] مردم شنیدن

بیت

به‌حسن دلبرمن‌هیچ‌درنمی‌باید جزاین‌دقیقه که‌بادوستان‌نمی‌آید[11]

کاررعایای این ملک امروزوفردا حواله بدیشان است، واین بس‌عهده‌ای[12] گران است. آسان آسان درین ننگرند که‌کار دشواراست وجواب بـا جبار لمن‌الملک‌الیوم‌لله الواحدالقهار. این ضعیف که خادم درویشان است ازدل و جان نیکوخواه[13]ایشان است. بیت

مـرا یارا ازآن خـویشتن دان کههمچون‌من‌نیابی نیک‌خواهی

کار این دعاگو[14] نصیحت است که الاان‌الدین نصیحة. (ع): ازراه کرم براو نگیرند[15]، وعذر او بپذیرند[15]، (ع): مشک[16]دزدد نتواند کـه کند پنهانش. تصدیع بیش ازاین نتوان‌داد، (ع): دادکن‌داد هرچه‌بادا باد. توفیق رفیق و تأییدبرمزیدواکتساب‌رضای‌ملک‌بی‌چون‌روزافزون‌باد، بمحمدوآله[17]الامجاد.

۱ــ س: من انشاء سلطان شیوخ‌الاسلام خـواجه قطب‌الملة والتقوی والـدین یحیی‌الجامی فی‌تهنیة قدوم اعدل‌الامراء محمدبیک ارغون شاه سقی‌الله ثراه و جعل‌ــ الجنة مثواه جواباً لکتابه‌الشریف ۲ــ ص‌پط: نوشین روان ۳ــ ص:ــ ۴ــ س: قدَیم ۵ــ س:ــ ۶ــ پط: گذارده‌ایم ۷ــ س: قـدر من افزودی ۸ــ پط: دریاهای ۹ــ پ:ــ ۱۰ــس: قضای ۱۱ـ س: نمی‌باید ۱۲ــ س: عهدهٔ بس ۱۳ــ ص‌پط: خادم ۱۴ــ ص: دعا ۱۵ــ س: نگیرد... بپذیرد ۱۶ــ س: هرکه‌مشک ۱۷ـ س: عترته.

۱۲۷ـ ایضاً من‌انشائه[1] الی حضرته العالیه نورالله تعالی مرقدهما[2]

(ص‌س‌پ‌ط)

هوالمعز[3] شعر

خيالك عنی ليس يبرح ساعةً   جعلت له‌فی‌القلب اشرف موضع

فلولارجاء‌الوصل‌ماعشت‌ساعةً   ولــو لامكــان الطيف‌لم اتهجع

اگرآنچه منطوق این بیت است که ثبت افتاد با خلاص مفهوم ضمیرمطابــق نباشد، یادل زبان را دراین گفتار تصدیق نکنــد، یــا غبار شبهتی چهرهٔ[4] آن صورت رامتغیرگرداند، یا نقد آن معنی در دارالضرب اخلاص مزیف و کم عیار باشد[5] ونماید، بیت

جاودان بیزارم ازذاتی که دراطوار غیب

دام بدبختی نهاد و دانــهٔ نیك اختری

وهمانا درتحقیق این بیان به‌زیادت تکلف جهت‌اقامت برهان که سمت‌ارباب رسوم[3] وعادات دارد احتیاج نباشد. چه ساکنان خطهٔ خراسان و طبقات اهل اعتباررا ازراه کمال‌علم‌الیقین به‌مرتبهٔ حق‌الیقین رسیده است وریبت ظــن و تخمین را درمیدان آن‌مقال مجال نمانده، کــه به‌سبب حرکات رکاب مخــدوم جهان، باسط جناح‌العدل والاحسان علــی طــوائف‌الانسان ، سلطان سلاطین امراءالزمان جلال‌الدنیا[6] والدین محمدبیك نویان اعلی‌الله شأنه وابد زمانه و

نصراعوانه اختلال‌تمام و استیصال کلی به‌حال خواص‌وعوام راه یافته است.

بیت

یارب پناه دولت و دینش تو کرده‌ای

انـدر پناه خویش بـدار این پناه را

آمین رب‌العالمین.

۱ـ س: ایضاً من نتایج انفاسه‌الشریفة ۲ـ س: مرقده وبرد مشهده

۳ـ ص‌پ‌ط: ـ ۴ـ پ: سمره ۵ـ س: نباشد ۶ـ س: ـ .

۱۲۸ ـ ایضاً من نتائج انفاسه الشریفه[1] الی واحد من‌الامراء (جواباً لکتابه‌الشریف وخطاب‌المنیف)[2] نورالله مرقدهما (وبرد مشهدهما)[3]

(س‌پط)

چون مبشر طلوع صبح امانی ومیسر اسباب شادمانی اعنی مثال خسروانی آن‌بانی‌مبانی‌جهانبانی‌رسید«فلمّا راٰه مستقراً عنده قال‌هذا من فضل ربّی» مورد ومورد آن را، که سبب تبسم آن امال وتنسم روائح اقبال است، به‌تعظیم وتقبیل استقبال نموده، مخلص‌کمینه وهواخواه دیرینه معاذالله‌که از قبلهٔ اخلاص هرگز منحرف بود به‌تقصیر ازشکرایادی وافضال معترف بوده است. علم‌الله که دراوقات هجوم هموم امید آسایش‌واستیناس جز به‌حسن‌تفقد ویمن تعهد آن جناب نیست ونخواهد بود.

بیت

انت‌الحیوة[4] و انت‌السمع والبصر

کیف‌السلوه مالی عنك مصطبر

مدت مدید دیدهٔ بخت سیرخواب وتنور سینه درتاب بود. از عیش جز نامی متصور نبود واززندگانی‌جزخیالی‌درآینهٔ فکرت نمی‌نمود. سبب این حادثه جز تأخیر ملطفات گرامی حضرت باابهت امارت پناهی عمت آثار معدلته جلالاً نبود[5]، وحد آن‌عقد به‌انامل تأمل[6] وتدبیر واهی[7] خویش‌نمی‌توانست

گشود. بالضروره باروزگار ناسازگار[8] می‌ساخت وآن را ازحرمانی که به‌استحقاق قرب باشد می‌شناخت.

بیت

اندر رهی که جود ترا نیست هیچ عیب

از طالع من است که تقصیر می‌رود

باخود گفتم همانا جریمه‌ای که موجب این بی‌التفاتی باشد صادر شده‌است، ومعاذالله که‌سبب این بی‌عنایتی خود فرط ملال بود[9]، چه آن را تدبیر دست ندهد وتدارك آن درحیز تقریر نگنجد. برکارگاه طبیعت نساج فکرت[10] این رباعی را وصف‌الحال می‌یافت، والحق آن‌کسوت را لایق عروس فرخنده می‌شناخت.

رباعی

آن بت که چنو به‌دهر چالاکی نیست

برباد[11] غمش‌رفته چومن‌خاکی نیست

روزی دوسه شد که‌کمترم می‌پرسد

گر نیست ملول[1] دیگرم باکی نیست

ناگاه برموجب «مایفتح‌الله‌للناس[2]» ندای «یایحیی[1] خذالکتاب» دراقطار میادین وجود در دادند و درهای[12] رحمت بی‌علت[13] برمحبوسان زندان محنت[14] گشادند.

بیت

دربهشت گشادند بر جهان ناگاه

خدا به‌چشم عنایت به‌خلق‌کرد نگاه

مشاهدهٔ مواقع اقدام[2] اقلام انعام عنبرفام امیر انام موجب ازدیاد نور دیده و سرور سینه شد، ونازل‌هائل اندوه رخت بربست، وغم دل به‌گوشه‌ای باز-

نشست، وداغ خاطر متألم وداع کرد. گفتم «الحمدلله الّذی اذهب عنّاالحزن انّ ربّنا لغفور شکور».

بیت

معشوق به‌سامان شد، تا باد چنین بادا

دردش همه‌درمان شد، تاباد چنین‌بادا

زلال لطائف آن الفاظ در اطفاء نایرهٔ نزاع[۸] ید بیضاء نمود و جمال شرائف این کلمات درسینهٔ بی کینه تقصیر می‌نفرمود. (ع): کـه یـادت ازمن مسکین ناتوان آورد؟ لاجرم هزاران‌خدمات به‌اخلاص می‌رسانم و آرزومند دیـدار مبارك می‌باشم.

بیت

گر جملهٔ اعضام[۱۵] زبان خواهـد شد

شرح غـم هجران تـو نتوانم گفت

امید ملاقات ریـاض عمر را سیراب ونهال عیش را شاداب می‌دارد، (ع): و گرنه طاقت هجران که دارد؟ دراین ایام که هوا از صفای خاطر عاطـر آن یگانهٔ زمانه حکایت می کند وسحاب دم مشابهت بادیدهٔ مخلصان در[۱۶] فراق آن جناب می‌زند

بیت

آرزو می کندم با تو شبی[۱۷] دربستان

یا به‌هر گوشه که باشد، که‌توخودبستانی

اللهم اجب‌الدعوة.

۱ـ پ ط: ایضاً من انشائه ۲ـ پ ط: ـ ۳ـ پ ط: مرکز

۴ـ پ: الحق ۵ـ س ـ نمی‌نمود ۶ـ پ: ـ ۷ـ س: داعی
۸ـ س: ـ ۹ـ پ: بوده ۱۰ـ س: برکارگاه فکرت نساج طبیعت
۱۱ـ س پ: یاد ۱۲ ـ پ ط: دریاهای ۱۳ـ ط: وعلت ۱۴ـ
پ ط: محبت ۱۵ـ س: اعضاء من ۱۶ـ هرسه نسخه: درد (در نسخهٔ
س حرف آخر بخط ریز بالای حرف دوم افزوده شده است) ۱۷ـ پ: دمی.

۱۲۹- ایضاً من نتائج انفاسه‌الشریفه[1] الی‌الامیرالاعظم (اعدل امراء العجم جلال الدنیا والدین)[2] محمدبیك ارغون شاه (انارالله برهانه)[2]

(س‌پط)

الحمدلله وسلام علی عباده الذین اصطفی‌برتفقد خسروانه وتودد صادقانهٔ آن خسروکشور امارت وایالت وسرور ارباب حکومت وجلالت، لازال مسمی باحب‌الاسماء الی‌الله تعالی موفقاً لمرضاته جل وعلا، دعاهای اجابت‌آمیز و ثناهای محبت‌انگیز گفته شد، لان دعاء المخلصین مجاب. حمداً للحضرة‌ـ الملك[2]القدیرکه پایهٔ سریر حشمت بارگاه امارت آن حامی دین و دولت و ماحی[3] ظلمت ظلم وبدعت وعنقای میمون لقای قاف قربت،لازال‌جلالاً[4] للسلاطین وامراء[5] العالمین واماناً عیاناًلاعیان‌العالمین‌دیناً ودنیاءً، ازآن‌بلندتر است‌که بنان‌وبیان فصحای زمین وزمان به‌نعت ووصف آن تواند رسید.

بیت

جائی است‌کله‌گوشهٔ قدرش‌که فلك

گر در نگرد کله بیفتد ز سرش

اگرنیز ازطریق تصور ووهم وتعقل فهم شروع درآن ممتنع نیست تصدیق طریقهٔ تصوف وتحقیق قضیهٔ «انا واتقیاءامّتی برآء من‌التکلّف» مانع آن هست، وما انا من‌المکلفین[6]. همان‌بهتر وبکار[7] اولی‌ترکه بنابرعبارت «اذالم

تستطع امراً فدعه» از آن در گذشته[۹] دست نیازبه‌درگاه بی‌نیاز برداشته بر-
همین دعا اکتفا نمایم:

بیت

الله ابـقـاك لـلـدنیا والـــدیـن
ولایخلیك عـن عـــز وتمـکیـن

ساحت وسیع بارگاه رفیع وثناگاه شریف ووضیع صـاحب‌قران بی‌قـرین
آصف نشان سلیمان تمکین، غیاث ومغیث اهل ملك وملت ودیـن مع مایلیق
لجنابه[۱۰] المحفوف[۱۱] بالنصرالمبین سالهای درازمهبط اصناف الطاف مهیمن
کارساز وعرصهٔ عرضه داشت اهل حـاجات (دین ودنیا)[۱۲] بـاد، و افتتاح و
اختتام وظایف عارفان مستهام ورافعان اعلام اسلام فاتحهٔ مزیـد فتح وفتوح
واخلاص مزید اختصاص اوباحضرت سبوح.

بیت

درهردلی که نیست ولای توباد خون
بر هرزبان که نیست ثنای تو بـاد لال

این خدمت اول جمادی‌الاخرازبلدهٔ فاخرهٔ[۷] نیشابور مرفوع[۲] ومسطور است
ازحالتی که شکرحضرت آله وذکر مناقب آن درگاه ورد زبان وحـرز جان
است، (ع): خالی ازذکر تو عضوی[۱۳] چه حکایت باشد.
اهل ممالك ازمملوك ومالك ومجذوب وسالك (ع) : دعای دولت تو حرز[۱۴]
جان خود سازند.

بیت

هیچ‌شك نیست که مقرون به‌اجابت‌گردد
هردعائی که به‌صدق ازسر اخلاص رود

زیادت جرأت مجال ندارد،

بیت

عمرت دراز باد که چرخ عطیه بخش

از هر عطیه‌ای که دهد عمر خوشتر است

۱ـ پ ط: ایضاً من انشائه ۲ـ پ ط: ـ ۳ـ ط: ـ ۴ـ من: عیاناً ۵ـ س: وزراء ۶ـ ط: المتکلفین ۷ـ س: ـ ۸ـ ط: یستطع ۹ـ پ: درگذشت ۱۰ـ س: بجنابه ۱۱ـ پ: المنحوف ۱۲ـ پ ط: ونیاز ۱۳ـ پ: خالی از عضو تو ذکری ۱۴ـ پ: دعـای دولتت از حرز.

۱۳۰- من انشاء خواجه[1] معین‌الدین الجامی الی‌واحد من‌الامراء

(س‌پط)

ازاشراقات آئینهٔ صفا وجام جهان‌نمای آن خلاصهٔ امراء عـرصهٔ غبرا کـه صورت «کمشکوة فیها مصباح» داشت بلکه چون کوکب دری[2] ازظلمـات شب تاری می‌تافت زنگ آیینهٔ دل بی‌دل زدوده گشت وصفائی به‌ظاهـر و باطن درویش‌دلریش‌رسید.چون‌حضرت‌جلّت‌به‌مصقلهٔ «الله ولیّ‌الّذین‌آمنوا یخرجهم من‌الظلمات الی النور» غبار اتکـار ازلوح ضمیر منیر (امیرخبیر بی‌نظیر)[3] عمّت معدلته زدوده است وسرمهٔ عنایت دردیدهٔ معرفت او کشیده نظرعنایت ازاو بازنگیرند. وجواب معرفت‌آمیزمهرانگیزکه دیده‌ها درآن حیران وعقل سر گردان‌گردد فرمایندکه بنویسند، ومن‌بعد خاطر عاطر نازك نازنین او راکه (ع): لطیف[4] زود پـذیـرد تغیر احوال، از (گرد ملال)[5] و تکرار غبار اغیار(ع)؛ که نیست برتو[6] ازین‌جنس[7] کارها دشوار، نگاه‌دارند به‌جرّ ثقیل صید قلوب نتوان‌کرد.

بیت

صافی ترویکروی‌تر ازآینه‌کس نیست

بااین همه بااونفسی هم نتوان زد

چون همت عالی ایشان خاصیت مغناطیس دارد (ع): به‌پـای خویشتن آیند

عاشقان به کمندت.

صفای حالات وخوشی اوقات (دولات وسعادات)[5] ساعات همایـون روزافزون باد، بمحمد وعترته الأمجاد الی یوم‌التناد.

۱ــ پ ط: شیخ‌الاسلام خواجه ۲ــ پ: قوی ۳ــ پ ط: ــ
۴ــ پ: لطیفه ۵ــ س: ــ ۶ــ پ: برتر ۷ــ س: چنین.

۱۳۱- ایضاً من نتائج انفاسه[۱] الی‌الامیر الاعظم (خلاصة‌الامراء فی‌العالم)[۲] ناصرالدولة[۲] والدین عبدالله‌العراقی (انارالله‌برهانه)[۳]

(س‌پط)

شعر

حشمت باعشرتت باقی وعیشت[۴] بی‌زوال

منصبت بادولتت فیروز وبختت[۴] کامران

باد برذات تو مفتون هم سعادت هم شرف

باد برجاه تو شیدا هم زمانه هم زمان

ساحت بارگاه بی‌مثل ومثال وپایهٔ[۵] قدر جاه وجلال، اعدل امراء زمان[۶]، نوشیروان[۷] داد وقباد امن وامان، بیت

سحاب رحمت ودریای لطف وکان کرم

سپهر حشمت وکوه وقار وکهف امان

ناصرالدولة والدین[۸] عبدالله نویان، فضای عرصهٔ‌ممالك جهان وشرفهٔ[۹] کنگرهٔ آسمان باد، وید عادیهٔ زمان وحسد متعدیهٔ دوران ازدامن مفاخر تراب آن جناب دست نشین تخت نشان بعید و مصروف بالملك‌الرؤف : و دعای درویشان بی‌ریا ومخلصان بی‌تزویر ودغا[۱۰] درحق آن خلاصهٔ امراء عرصهٔ غبراء مجاب ومستجاب، و دیدهٔ حقیقت بین‌آن یگانهٔ نازنین به‌سرمهٔ معرفت

الهی منور ومکحل بالنبی الامی[۱۱] المرسل.

بیت

دائماً نفس شریفت بندهٔ فرمان حــق

و آنگهت برجملهٔ فرمان‌دهان فرمان‌دهاد

وهذا دعاء قدتلقاه ربنا بحسن قبول قبل ان یرفع الصوت[۱۲]. تــا[۱۳]به‌صحبت لطیف ومجلس شریف آن امیر بی‌نظیرخبیر مشرف گشته به ذکــر مفاخر و نثر[۱۴] مآثر آن ناسخ فضائل اوائل واواخر رطب‌اللسان وعذب‌البیان بوده و خواهد بود.

بیت

گه ذکرتو می گویم و گه‌فکرتودارم خالی نه‌ام‌ازخدمتت اندرهمه‌حالی

دراین وقت حضرت ملك اسلام اعظم خلدالله ملکه وسلطانه که همگی وجود اوازهوا و ولای آن خاندان دولت و دودمان امارت وایالت مملواست ودر جمیع قضایا باایشان چون صبح صادق وچون جان موافق، والله علی‌ماأقول شهید، مولاناء معظم حافظ کلام رب‌العالمین عمادالدین را ، رجعه[۱۵]الله الینا سالمین غانمین[۱۶]، بدان جناب نامزد فرموده‌اند به‌حکم آنکه:

بیت

به‌سوی‌سدره زمن‌مرغ‌طاعتی‌نپرد که‌نامه‌ای‌نبردازدعات‌درمنقار

این رقعهٔ اخلاص رفع گردانید تا (ع): بدین بهانه مگر خاطرش به‌ما افتد. عنایت وتربیت خسرو نامــدار، (ع):که باد تا ابد ازعمروجاه برخوردار ، شامل حال همگنان است وحال مخلصان باوجود[۱۷] استحقاق در تراجــع و نقصان.

بیت

چو ازمیانه به‌بی‌رونقی شوم مخصوص

اگر نکوبود ازبهر من ترا چه بـود؟

فعلی حضرةالامارة اصلاح‌الفاسد وانجاح‌الکاسد، من‌بعد:

بیت

چشم‌امیدوار بره برنهاده‌ایـم گوش نیازمند به‌در برگشاده‌ایـم

و به‌حکم «افضل العبادات انتظارالفرج بعدالشدّة» ساعةً فساعةً انتظارطلوع آفتاب[2] دولت وسطوع کوکب عنایت حضرت می‌رود.

بیت

مشکل‌گشای وصل اگردیرتررسد چندین‌هزار قصهٔ مشکل‌کجا بـرم

(ع): بشتاب چو بی‌صبری ما[18] میدانی. هزارسال بمانی یاغایةالامانی، بحق من لانبی بعده.

۱ـ پ ط: ایضاً من انشائه ۲ـ پ ط: ـ ۳ـ پ ط ـ نورالله تعالـی مرقدهما ۴ـ هرسه نسخه: عیش... بخت ۵ـ ط: سایـه ۶ـ ط : فرمان ۷ـ پ ط: نوشین روان ۸ـ س: والدنیا والدین ۹ـ پ : شرف ۱۰ـ پ: ریا، ط: وفا ۱۱ـ س: وآله ۱۲ـپط: الصوب؛ س: المصوتها (؟) ۱۳ـ س: ـ ۱۴ـ پط: نشر ۱۵ـ س: جعله ۱۶ـ پ: عالمین ۱۷ـ س: بوجود ۱۸ـ پ: من.

۱۳۲ـ ایضاً من انشائه علی جریدة الامیر الاعظم (سلطان الامراء العجم)[1] جلال الدنیا والدین محمدبیك (ابن ارغونشاه)[2] (انارالله برهانه وثقل بالمبرات میزانه)[3]

(س‌پط)

اللهم انت المؤفق والمعین علیك توکلت وبك استعین

بسم‌الله تیمناً بذکره، الحمدلله علی سوابغ آلائه وترادف نعمائه، والصلـوة والسلام علی محمد خاتم رسله وانبیائه. بعد ازحمد[4] و ثنای پروردگار غفار ودرود نبی مختار چنین گویدواثق بفیض فضل[5] کردگار معین‌الجامی جعلـه الله لصلاح اهل‌الحق معینا ولنجاح عطاش‌الدین معینا وفتح مغالق اموره به‌ـ مفتاح «انّافتحنالك فتحاً مبیناً» کـه درغرهٔ محـرم سنهٔ ثمان و ستین و سبعمائه برسر روضهٔ زاهره[6] و تربت طـاهره[7] حضرت شیخ‌الاسلام (سلطان اولیاءالله‌العظام)[3] قدوةالمحققین، برهان‌الواصلین، ابی‌نصرمعین‌الحق‌والدین احمدالجامی، قدس‌الله روحه وزاد فی‌جنابه‌المقدس فتحه وفتوحـه، به‌جناب امارت مـآب وحضرت آسمان رفعت آفتاب طلعت مشتری سعادت زهـره جبهت خسرو ملك اقتدار، کهف‌الخـواقین فی‌الاقطار والامصار، الموید ـ بتأییدالملك الجبار،

بیت

قادر به‌حکم برهمه کس آسمان صفت

فائض به‌جود برهمه خلق آفتاب وار

(اعدل امراءالزمان)[۸] جلال‌الدنیا والدین محمد بیك نویـان، خلدالله دولته و صیر بسیط‌الارض مملکته الی انقضاء الدوران بمحمد وآله اجمعین[۳] الغـر الحسان، مشرف گشت ویك روزه صحبت باراحت آن نیکوسیرت پاکیزه سریرت[۹] دل شکسته را قوت داد ودیدهٔ فراق‌کشیده را قرت[۱۰] فرستاد.

بیت

رزقت لقائه فبقیت حیاً[۱۱] کان لقائـه ماءالحیوة

وظیفهٔ دعاگوئی مجدد شد وآثارسعادت[۱۲] ونجابت درجبین مبین[۸] آن‌خسرو صاحب تمکین تفرس کرد، وارادت وشفقت که آباءِ عظام واجداد کرام‌ایشان دربارهٔ مشایخ جام داشته‌اند به‌موجب «انّ حسن‌العهد من‌الایمان» معاینه دید. آری هربنده‌ای‌راکه حق سبحانه وتعالی ازکارخانهٔ «قل‌اللهمّ مالك‌الملك» رقم اختصاص «تؤتی‌الملك من‌تشاء» بر نـاصیهٔ او کشید ، وتـاج کـرامت «اولوالامر منکم» برچکاد آن نیك بخت نهاد، ودراعـه[۱۳] «آمنوا بما نـزّل علی محمّد» برقد حد[۱۴] او دوخت، ومنشور پرنـور «انّالله یأمر بـالعدل والاحسان» به‌دست‌قدرت اوداد، وتیغ بران «وجاهدوا فی‌الله حقّ جهاده» بـر میان اوبست، ووعدهٔ صادقهٔ «وکان حقّاً علینا نصرالمؤمنین» جان و دل او را خرم وتازه‌گردانید، وعلم علم «وعلّمناه من لدنّا علماً» درساحت دل وفضای سینهٔ او برافراخت، برذمت همت اوواجب باشد که سجدات شکر «الحمدلله‌الّذی هدانا لهذا وماکنّا لنهتدی لولا انهدانـاالله» به‌تقدیم رساند، تاباشدکه مناجات«ربّ قد اتیتنی من‌الملك» حطام فانی رابه‌نعیم جاودانی که «وللاخرة[۱۵]خیر لك من‌الاولی» متصل‌گرداند.

للهالحمدوالمنة که‌نورالهی‌به‌برکت‌ایمان‌نامتناهی که‌درروضهٔ‌باطن‌ایشان درآمده ومشکوة ضمیر آن صاحب توفیق را منور گردانیده روز بروز بـل ساعة فساعة اعتقاد ایشان دربارهٔ اهل‌الله[۱۶] زیادت است وآن متضمن هزاران

سعادت. چون آن معنی ایشان را حاصل وضمیرمنیرحق پذیرجمیع کمالات را قابل است دوسه کلمه چون درشاهوارازبحرمعارف وکنز لطائف درویش جامی عفاالله عنه درگوش جان کشد تا ازچشمه سار «واسبغ علیکم نعمة ظاهرة وباطنة» جام شراب ناب «انّ للمتّقین لحسن مآب» به‌جان آگاه آن صاحب انتباه رسد. هرنیك بختی که درباب ایمان واسلام دمی زند ودرطلب مقامات‌مشایخ‌کریم قدمی نهد چنان بایدکه اوامر[17] شرع را بهاسرها گردن نهد، ونواهی تلخ مذاق را چون عسل که «فیه شفاء للناس» عن آخرها برخود شیرین شمرد.

بیت

فالحق اوله مر مذاقته لکن آخره احلی من‌العسل

اعمال صالحه را برموجب تعلیم «وعلّمك مالم تکن تعلم» به‌جای‌آرد و در رعایت آداب با خالق و خلق که «التصوّف کلّه آداب» ید بیضا نماید. مهرسکوت «من صمت نجا» بردرج لعل دهان نهد، وطوطی یاقوت منقار شیرین‌گفتار زبان را ازتکرار شکرکلمهٔ توحید وایمان خالی نگذارد، و بناگوش سیمین‌را به‌زیور حلقهٔ زرین «سمعنا واطعنا» آراسته دارد، وساعد دست را به‌سوار«المسلم من‌سلم‌المسلمون من یده‌ولسانه» مستعدگرداند، وحمایل مکلل «اتّقوا مواضع‌التهم» را ازسینهٔ بی‌کینهٔ «من اصبح لا ینوی ظلم احد غفرالله له ما تقدّم من ذنبه وما تأخر» بیاویزد، و تاج مرصع «التعظیم لامرالله والشفقة علی‌خلق‌الله» برفرق «راس‌العقل بعدالایمان التودّد الی‌النّاس» نهد، وبه‌لجام «ونهی‌النّفس عن‌الهوی» سرشموس «انّ‌النّفس لامّارة بالسوء» بازکشد تا درمیدان[18] «فاستقم کما امرت» جولان «یمشی سویّاً علی صراط‌المستقیم» نموده به‌دارالقرار «انّ‌الجنّة هی‌المأوی» فرود آید، «ستجدنی انشاءالله من‌الصّالحین». چون اعتقاد صافی و همت

وافی ونیت درست ومرحمت بسیار دربارهٔ خلائق بی‌شمار هست امید آن است که به‌عنایت بی‌غایت الهی به‌پادشاهی جاودانی رسند و درآخر کار از کردار خود شرمسار نباشند. هرچند دعا ونیاز مستمندان‌را اثرهاست اماعزم مردانه ونیت صادقانه درمیانه بهانه را درکار است.

بیت

بهانه برقضا چه نهی چومردان عزم خدمت کن
چو کردی عزم بنگر تاچه توفیق وتوان یابی

سرمایهٔ عمر وزندگانی وایام شباب وکامرانی را غنیمت می‌باید دانست و در اکتساب کمالات وطلب سعادات اخروی سعی وجد[19] بلیغ نمود.

بحمدالله که ایشان را درتحصیل مراتب جاودانی به‌نماز فضائل و روزهٔ تطوع حاجت نیست. برمقتضای خبر معتبر «عدل ساعة خیر من عبادة سبعین سنة» رفتن تمام است.

بیت

داد کن داد کن[8] که دارالخلد منزل خسروان دادگر است

«عزمة من عزمات الرّجال» اصل کار مردان[20] هوشیار دان، الفرصة تمرمر السحاب ساعة فساعة می‌خوان.

بیت

از آن ترسم که این فرصت نماند
بسا گویی که ای[21] دوران[22] کجائی

ان شاءالله عنایت ازلی سبب سعادت ابدی آن دولتیار گردد و ما ذلك علی‌الله بعزیز.

هذا به‌وقت‌مقام‌جام، علی ساکنیها التحیة والسلام، اشارت حضرت عالیه[23] لازالت نافذة فی‌مشارق‌الارض ومغاربها، شده بود که فقیر حقیر ابوالمکارم

معین‌الجامی، عفاالله عنه وهداه الی‌الیقین وثبت قدمیه فی‌الاسلام والدین، مکتوبی چند ازمنشآت طبع سقیم[۲۴] ومعلومات[۲۵] ذهن نامستقیم بنویسد . چه درمدت (هجرت واوقات)[۲۶] ضجرت که خاطر پریشان وذهن سرگردان و دماغ مشوش ووقت ناخوش بود به‌مطالعه وفکری نپرداخت، باآنکه:

بیت

آنها[۲۷] که خوانده‌ام همه ازیاد من برفت

الا حدیث دوست که تکرار می‌کنم

وباطن افگار خود دراین روزگار[۲۸] به‌ابکارافکار نمی‌رسد، (ع): ناید زدل شکسته تدبیر درست.

بیت

شبهی نه‌درخزینه چکنم گهرفروشی

گهری نه درخریطه چکنم صدف دهانی

مع‌ذلك کله بی‌فکر سابق واندیشهٔ موافق سطری چند ، اگرچه درپایهٔ سخن بزرگان که کلام‌الملوك‌ملوك‌الکلام‌درنیاید، آخر نباشد کم‌زکم، به‌خط‌مغشوش وعبارت رکیك ونامربوط والفاظی نامضبوط،

بیت

لفظی چودل عاشق مهجور مشوش

خطی چوسرگیسوی معشوق پریشان

به‌حکم‌اشارت «من اشارته حکم‌وطاعته غنم[۲۹]» ثبت‌افتاد.(ع): وعین‌الرضاء من کل عیب کلیلة، (ع): بیگانه‌کسی نیست هم ازخانهٔ تو است. با این همه:

بیت

آن‌کس که‌زکوی‌آشنائی‌است داندکه متاع ما کجائی است

وهذه‌کفایة. حکایت به‌ملالت وفصاحت‌به‌خجالت مفضی[۳۰] شد، (ع): وقت عذرآوردن است استغفرالله‌العظیم.

بیت

سخن کوته کنم کان طبع نازک　　　ندارد طاقت چندین گرانی

همای دولت[8] حضرت سایه‌گستر باد، و یرحم‌الله عبداً قال آمینا. آمین آمین یا رحمن آمینا.

۱ــ پ ط: اعدل امراءالزمان　۲ــ پ ط: نویان　۳ــ پ ط: ــ　۴ــ پط: + و درود　۵ــ پ: بفیض فضل‌فضل　۶ــ ط: + طاهره　۷ــ پ ط: معطرهٔ‌طاهره　۸ــ س: ــ　۹ــ پ:سیرة　۱۰ــ س پ: قوت؟　۱۱ــ پ: اخیا　۱۲ــ ط: سعادت سعادت　۱۳ــ پ: قراعه　۱۴ــ ط: برقد حد قد　۱۵ــ ط: والاخرة　۱۶ــ پ ط: خاصة　۱۷ــ س: امر　۱۸ - س: میان میدان　۱۹ــ پ: ــ ؛ ط: جهد　۲۰ــ پط: مرد　۲۱ــ هرسه‌نسخه: این　۲۲ــ س: دولت　۲۳ــ پ: ــ ؛ ط: عالیهٔ حضرت　۲۴ــ پ: سلیم　۲۵ــ پ ط: معلوکات　۲۶ــ پ: ــ　۲۷ــ س: من هرچه　۲۸ــ س: روز　۲۹ــ پ: قلم　۳۰ــ پ: منفطی (؟).

۱۳۳- ایضاً من نتائج انفاسه‌الشریفه الی حضرته العالیه انارالله برهانه وثقل بالمبرات میزانه

(س‌پ‌ط)

بیت

جناب قصر جلالت بلند بـاد چنان

که اوج ذروهٔ افلاکش آستان[1] باشد

شاهباز نصرت[2] الهی وهمای همایون فتوحات پادشاهی جل جلالـه و عمّ نواله ازکنگرهٔ آسمان وفرق فرقدان چون نسر[3] طایر اقبال ازبـرای نصرت اعلام عالم[4] آرای وسنجق کشورگشای حضرت فرزند خسرواعظـم، مالك رقاب‌الامم، اعدل واکرم امراءِ جهان، باسط بساط‌الامن والامان،

بیت

خورشید بارگاه جلالت‌به‌هردیار جمشید تخت‌گاه ایالت‌به‌هرمکان

جلال‌الحق والدین محمد بیك نویان، نصرالله جیوش‌المسلین برأیه و نـور وجه‌العالمین بعدله وبهائه، درپروازباد، ومکارم اخلاق آن سرور[5] خسروان آفاق قانون حساب‌اصحاب شرف وفهرست‌کارنامهٔ ارباب لطف، ویدعادیه[6] ایام ازجناب‌مکرمت مآب بعید ومصروف بالملك‌الرؤف.

مخلص‌ترین‌دعاگویان‌وصادق‌ترین دولتخواهان‌آن‌سلطان‌امراء زمین‌و زمان اعلی‌الله تعالی قدره ونفذ فی‌الخافقین امره رسائل مدح وثنا وقـوافل

صحائف[۷] خدمت ودعابر کاهل بختیان‌نسیم صبامعروض‌می گرداند ومی گوید:

شعر

سلام کنشر الروض مرت به‌الصبا | کانّ بــه مسکاً ذکیاً و منــدلا
علی‌خلقك‌السهل[۸] الذی لومزجته[۹] | لصافی‌نعیم صاراصفی واسهلا

پیوسته داعی مخلص درمدت مفارقت وایام‌مباینت ومباعدت‌به‌دعا وثنای آن اشرف امراءِ مشغول بوده تا دراین وقت برسرروضهٔ سلطان‌الاولیاء برهــان‌ـ الاصفیاء قدس سره اجتماع حضرتین، که موجب ازدیاد دولتین تـواند بــود دست داد وفوائد آن‌به‌تمامت اهـالی خــراسان لاحق شد (وپیمان[۱۰] حضرت ملك‌الاسلام معزالدنیا والدین ابوالحسین محمدکرت و حضرت‌الامیرالکبیر محمد بیك‌بن ارغون‌شاه)[۷] وآوازهٔ بی‌اندازهٔ آن ازقیروان تاقیروان بگرفت لله‌الحمد والمنة، هرچنداین فقیررا، که ازمتعطشان زلال وصال بود، به‌التفات حضرت خسروانی دماغ جان‌معطرشد وازنسیم تلطف[۱۱] معدلت پناهی روح انسانی معنبرگشت، (ع): آن دل‌که چو غنچه بود چون گل بشکفت ، امـا (ع): به‌یك‌شب چه عشرت توان‌کرد باتو؟ مطلوب‌کلی ومقصود اصلــی آن بودکه چندروزی از صحبت بـاراحت ایشان بیاسودی وبهره‌ای از زمـانـه بیافتی. خود به‌سبب نامساعدتی روزگار[۱۳]،

بیت

هنوز ازوصل اوناخورده جامی | شراب هجر اودرجام جان ریخت

آری چه‌توان؟ ماشاءالله کان. بیت

هنیاً لارباب‌النعیم‌نعیمهم[۱۳] | وللعاشق‌المسکین مایتجرع

بیت

بادهٔ وصلت گواران باد آن‌کس راکه هست

ماقدح ناخورده باجام خمارت سرخوشیم[۱۴]

گرچه این ضعیف را خلاصهٔ عمروسردفتر زندگانی بباد رفته معذالك کله، «ولست بآیس من فضل ربی»، که ازشب تار شعلهٔنور آتش «انس من جانب الطور ناراً» ظاهرگرداند، و گلهـای امیدواری درچمن سعادت بشکفانـد، و اقداح راح شادمانی مخلصان را دردور طرب آرد.

شعر

پیریم ولی چوعشق را ساز آید وایام نشاط وطرب و ساز آیـد

از زلف دراز تو کمندی فکنم درگردن عمررفته تـا باز آید

اطناب ازحد گذشت. ذات شریف وعنصرلطیف حضرت خسروانی ازبرای صلاح قاصی ودانی دررضای حضرت یزدانی بسیارسال بماناد.

بیت

تاچرخ را بقابود ودهررا ثبات هرروزباد حشمت آنآستان فزون

آمین رب‌العالمین وصلی‌الله‌علی محمد وآله‌اجمعین

۱ــ س: آشیان ۲ــ پ: حضرت ۳ــ س: نصر ۴ــ پ: ــ
۵ــ پ: پیروز ۶ــ پ: وبدعایه ۷ــ پ ط: ــ ۸ــ ط: یسهل
۹ــ پ ط: مرجتهٔ ۱۰ــ س (تنها نسخه‌ای‌که این جمله‌را دارد): بمبای
۱۱ــ پ: لطف ۱۲ــپ ط: + ناسازگار ۱۳ــ پ: نعیم ۱۴ــپ
ط: بارنج خمارت هم خوشیم.

۱۳۴ـ من انشاء سلطان گورخان الی امیر البتگین[۱] من خطای الی بلدة سمرقند فی التهدید والوعید والنذر من العذاب الشدید (علیهما ما یستحق من الملك الحمید)[۲/۳]

چنین گویند که چون سلطان[۴] گورخان مملکت ماوراءالنهررا (به‌حکم خالق البشر)[۴] مسخر[۵] گـردانید وسلطان دین‌پرور[۴] سنجررا (از آن‌حدود بـدوانید وایالت[۶])[۷] سمرقند رابه‌البتگین (که از امرای اوبود)[۴] تفویض فرمود اورا مبالغه[۸] نمود (بی‌حد وبیش ازعد)[۹] که ازصواب دید برهان‌الدین احمد، که اورا صدر شهید (ومقتدای سعید)[۴] خوانند، بیرون‌نرود ودرهیچ مهم (شرع وغیرشرع)[۱۰] بی‌رأی[۱۰] اوشروع نکند. چون گـورخـان‌به‌ولایت[۱۱] خطای رفت‌البتگین (باسرخطا وجفای خود آمد)[۱۲]، و (درهرنامشروعی شروع[۱۳] کرد)[۴]، (وبه‌اهل سمرقند دست ظلم درازکرد و برخـود در فتنه باز)[۱۴]، (و مردم آن شهررابه‌انواع عذاب وعقوبت معذب ومعاقب گردانید، واصناف فسادات را به‌اوج‌سماوات رسانید)[۱۵]. جمعی این حال رابه‌گورخان[۱۶] انهاء کردند ودرخواست والتماس[۱۷] تهدیدنامه نمود. گورخـان (منشیان دیـوان خود را طلب فرموده)[۱۸] فرمودکه (تهدیدنـامه‌ای به‌البتگین بنویسند در این معنی)[۱۹]. مطولاتی (مشتمل برسیاسات)[۴] نوشتند. (نوشتهٔ هیچ‌کدام را قبول ننمود)[۲۰] وفرمودکه آنچه من بگویم همان را بنویسید (وبرآن چیزی دیگر

میفزائید)[۲۱]. والمکتوب[۲۲] هذا:

البتگین بداند که اگرچه او[۴] ازما دوراست زحمت وعقوبت ما بـدونزدیك است. باید[۲۳] که آن کند که احمدفرماید، واحمد آن فرماید که محمد فرموده است. والسلام.

(منشیان اعصار وافاضل ادوار همه بیك‌بار)[۲۴] اتفاق کردند که کلمهٔای از این جامع‌ترکسی ننوشته است وحکمی از این راستر کسی نکرده، و عجب در آن است[۱۰] کـه گـورخان‌کافر بوده است (وازایمان واسلام بی‌بهره)[۴] والله تعالی اعلم بحقیقةالحال والیه‌المرجع والمآل.

۱ـ س: امیرالتمکین تبکتین ۲ـ س: ـ ۳ـ بـر: منشورپـادشاه گورخان باامیرالامراء خود البتگین ازمملکت خطای بسمرقند ۴ـ بر: ـ
۵ـ بر: مستخلص ۶ـ بر: حکومت ۷ـ س بجای این چندکلمه سه‌سطر تمام عباراتی دارد ناجور وبی‌جا که کاتب باشتباه از نامه‌ای دیگررونویس کرده‌است
۸ـ بر: وصیت ۹ـ بر: ـ؛ س: بی‌حد؛ ط: ... وبیش ازحد ۱۰ـ س‌پ ط: ـ ۱۱ـ بـر: مملکت ۱۲ـ س: ـ؛ بر: نیزمسافت را دوردیـد بسر تعدی وخطا رفت ۱۳ـ پ: ـ ۱۴ـ س پ ط: وتعدی براهالی سمرقند لازم داشت و درفتنه رابازوکارهای بی‌قاعده را آغاز (پ ط: ساز) کرد ۱۵ـ بر: ومردمان را بانواع عقوبات واصناف مراحمات معذب‌گردانید ۱۶ـس پ ط: ... رافی‌الحال بحضرت گورخان ۱۷ـ بر: نشان و ۱۸ـس: ـ؛ بر: بمنشیان دیوان ۱۹ـ بر: بالبتگین منشوری مشتمل بـرتهدیـد بنویسند؛ س: ـ
۲۰ـ بر: خوش نفرمود ۲۱ـ بر: واین حروف ازاملاء وانشاء اوست
۲۲ـ بر: المنشور ۲۳ـ بر: می‌باید ۲۴ـ بر: منشیان روزگار و افاضل نامدار واماثل عالی مقدار.

۱۳۵- (من انشاءالعبدالمحرر)[۱] یوسف[۲] فی‌الربیعیات مستعطفاً عن حضرةالامیرالاعظم عضدالملوک والسلاطین ناصرالدولة والدنیاوالدین ابراهیم‌سلطان خلدالله تعالی معدلته وابد دولته مرسلامن جام الی خوارزم قبة‌الاسلام صانها الله عن حوادث‌الشهور[۳] ونوائب‌الاعوام ❁

(س پ ط)

نوبهار است وشد آراسته اطراف چمن

بلبل شیفته فریاد برآورد چو من

چون به‌فرمان من «جعل‌الشمس ضیاء والقمر نوراً وقدره منازل لتعلموا عددالسنین والحساب» انور نیرات واعظم سیارات یعنی شاه باجاه طارم نیلگون، که سلطان هفت اقلیم گردون است، ازبرای ازدیاد دولت وارتفاع صیت معدلت خدام حضرت خلدالله معدلته و ابد حشمته به‌تقدیر عزیز علیم وتأیید مالك‌الملك کریم به‌نقطهٔ اعتدال ربیعی، که قصردولت و بارگاه شرف وسعادت است، به‌طالع سعد خرامید،

شعر

رفت باطالع فرخنده زقصر برجیس

راند بافر فریدون سوی کاخ بهرام

گوشهٔ چتر برافروخت زماهی برماه

کرد یاقوت به خون بره زرینه حسام

وفراش چابك دست ابرمطیر ساحت جهان[۴] را ازبرای بارگاه شهریارجهان اعنی شاه

بیت

جهان پناه فلك‌جاه آسمان خرگاه

گزیده شاه عدوکاه پادشاه نشان

(اعدل امرای زمان)[۵] ناصرالدولة والدنیا[۵] والدین ابراهیم سلطان مدالله فی‌عمره مداً وجعل بینه وبین‌الحوادث سداً الی انقضاءالدوران، آب زد، وبساط انبساط[۶] ونشاطربع مسکون را، که به‌انواع جواهرزواهر ریاحین ترصیع وتزیین داده بود، به‌جهت خدام آن حضرت بگسترد ، بس عروس گل باقبای دیبای زیبای لعل آتشین وکلاه زمردین برتخت بخت شکوفه و کرسی اخضرصنوبر بنشست[۷]، وگل صدبرگ باصد برگ[۸]بترك نقد وجود خود گفته ازغایت جود جمله را درپای سروآزاد به‌باد برداد، ولالهٔ نعمان برچشم شوخ نرگس فتان نگران[۹] شد، وبنفشهٔ کبود پوش ازپیالهٔ عقیق لاله بی‌هوش‌گشته چون هزار دستان به‌هزار دستان‌بدین رباعی فقیر ناتوان‌که:

رباعی

با ساقی گل رخ می‌گلناری را

می نوش و بمان حالت هشیاری را

کانداخت ز بهر عشرتت بار دگر

فراش ربیع فرش زنگاری را

رطب‌اللسان عذب‌البیان شد، «فانظر الی آثار رحمةالله کیف یحیی‌الارض بعدموتها» دراین روز نوروز به‌فربخت فیروز بندهٔ کمترین‌در گاه،

بیت

آن‌که تا بود بندهٔ شاه
وآنکه تا باشد این چنین باشد

سوسن صفت‌به‌ده زبان، زبان به‌دعا وثنای حضرت خسرو صاحب‌قران‌گشاده بدیهه می‌گوید:

شعر

۱ فراش باغ چترگل آورد در چمن
زد شامیانه بر زبر سرو و نارون

۲ یعنی گرفت روی زمین ابر نوبهار
تا دست درفشان بنماید به‌انجمن

۳ پوشید دربتان چمن‌زرد وسرخ وسبز
هرحله‌خواست‌ساخت به‌تأیید ذوالمنن

۴ روی‌زمین‌چوصفحهٔ این‌سقف زرنگار
باشد مرصع از گهر ابر تیره تن

۵ از بس‌که ژاله برطبق لاله اوفکند
شد ساغر عقیق پر ازلؤلؤ عدن

۶ تا عندلیب خطبهٔ خوبی به‌نام گل
خواند گرفته غنچه زر سرخ دردهن

۷ در موسم چنین مه نامهربان من
برتخت بخت ومن به‌سرا پردهٔ محن

۸ـ اوشد عزیزمصرچویوسف من‌حزین
یعقوب‌وار ساخته با کلبهٔ حزن

۹ هرکس‌گرفته جام مرام ورهی به جام
از جور دور گشته به‌اندوه مرتهن

۱۰ چون لاله داغ برجگر وهمچو گل مدام
بـرتـن قبا ز محنت ایـام پیرهـن

۱۱ گر پای بر دودیده نهد سر ومن رواست
زیرا که جویبار بود سرو را وطـن

۱۲ زلفش به‌کافری دل یوسف اسیر کرد
وانگه فکند بی گنهی در چه ذقـن

۱۳ سهل است اگرچه بی‌گنهی درچه افکند
درچه توان شدن به‌چنین‌عنبرین رسن

۱۴ شهـری اسیر فتنه وغـوغـای حسن او
و او بـرجناب خسرو آفـاق مفتتن

خلدالله ظل‌رأفته وابد ایام‌دولته، وبه‌مسامع علیهٔ ملازمان‌مخیم اقبال‌وملتزمان عتبهٔ جاه وجلال حضرت خسروانی لازال فی‌ظل‌الامال و الامانی می‌رساند که بندهٔ کمینه وچاکردیرینه دراین مدت چند سال در این مـدرسهٔ شریفـه به‌تحصیل‌کمال اشتغال نمود وروزبه‌روز در دعا گـوئی دوام دولت قاهـره افروده تا به‌فر دولت و فـرط عنایت بی‌غایت خدام حضرت او را انداین مملکت شهرت اهلیتی واسم بلا[۱۰]مسمی فضیلتی حاصل آمده ، و بدین غلط حکام وولاة به‌تخصیص اکابرواعاظم هرات صانهاالله عن‌الافات والمخافات به‌کرات ومرات استدعای هرات[۱۱] نموده‌اند ومی‌نمایند، وبنده ازآن جمع کبرا ومجمع فضلا ابا نموده می گوید (ع): خاك پـای شه بنفروشم به‌ملك هردو کون[۱۲]

شعر

عرفات عشق بازان سرکوی یـار باشد
به‌طواف کعبه زین در نروم که عار باشد

چو سری بر آستانش ز سرصفا نهـادی
بهصفا ومروه ای دل دگرت چهکارباشد

شعر

حجـی الیك ورسم دارك كعبتی
ولدیك سعیی و الطواف و عمرتی
ولباس احرامیالتجرد عن هـوی
الا هـواك و عنـد بـابـك وقفتی

القصه جناب صاحبی اعظمی اعلمی اعلیالله شأنه جلالا ، که پروردهٔ کـرم بیغایت وبرآوردهٔ نعم بینهایت آن حضرتاند، چون ازاین معنی صاحب وقوف بودند ومیخواستند که این بندهٔ قدیم در[۵]ایـن مقام مقیم بـاشد به[۱۳] اعمال مضمون حدیث نبوی ودر دریـای مصطفوی که «تناکحـوا توالـدوا تکثروا» سعی جمیل فرمودنـد ومبالغهٔ عظیم نمود[۱۴]، و ازحضرت مسبب‌الاسباب اسباب آن میسرشدووصلت به قوم کرام بهقول[۱۵] رسول[۶] علیهالسلام که «انالله[۱۶] تعالی ملکاً یسوق[۱۷]الاهـل الیالاهـل» دست داد ، «والله رؤف بالعباد». پس بررأی عالم آرای، که (ع) یك ذره زنورش آفتاباست، چون صبح روشن[۱۸] باشد که بنده را خرج بیشتر ازپیشتر باید . التماس آن است ودلخواه چنانکه براتی[۱۹] بهمبلغ پانصد دینارکپکیه که بر اموال جـام بندهٔ مستهام را پیشتر انعام فرموده بودند چون برات[۲۰] غلـه به رسم هوبـری[۲۱] شرف[۲۲] نفاذیابد وبهتوقیع رفیع موشح وموضح[۵] گردد، (ع): تـادل بهسر عیش رود باردگر. وچون این آفتاب آمال ازبرج اقبال سرزند بیشازپیش بل پیش ازبیش بافراغ بال ورقاع حال بهدعاگوئی دوام دولت روزافـزون اشتغال تواند نمود، وچون عین[۵] رقاع[۲۳] در این بهترین بقاع پای در دامـن قناعت تواند کشید، ودراین گوشه برای توشه محتاج غیری نباشد.

بیت

ازتو درنعمت وجاه‌اند بسی نااهلان

پس‌به‌هــر حال من اهل سزاوارتــرم

چه[۲۴] غریق بحار نعمت شهریار دربلاد وامصار وقری وهردیار بسیاراند

بیت

هرکسی درجهان کسی دارنــد

مــن تــرا دارم وتــرا و ترا[۲۵]

انشاءالله که توفیق رفیق گردد و ازحضرت باری یاری رسد.

زیادت از این اقدام اقلام[۲۶] درعرض طول کلام مفضی به‌مــلالت ومنجر به‌خجالت گردد، والان وقت‌الدعاء :

شعر

تا روزوشب به‌مشعل زرین ماه و مهر

ازهم جدا شوند دراین آبگون لگن

خورشید وماه مقتبس ازنور رای تو

حساد را به تیغ حسد سر جدا ز تن

بالنبی‌الامی‌الهاشمی، المباهی بعبودیته یوسف اهل.

---

* در س این‌نامه اشتباهاً درباب‌دوم آورده شده‌است و کاتب درآغاز آن‌متوجه خطای خود شده ونوشته است: «هذه‌الرسالة من رسائل‌الامراء هنا وقع بالسهو».
در پ وط پس ازشماره ۱۳۴ طبع حاضرقراردارد.

۱ــ س: هذه‌الرسالة من رسائل‌الامراء هنا وقع بالسهو للعبدالمحرر ۲ــ پ ط: ــ ۳ــ پ: الشریفة ۴ــ پ: جان ۵ــ س: ــ ۶ــ ط: ــ ۷ــ پ ط: شکست ۸ــ پ: یرك؛ ط: باصدبرك ۹ــ س: ونگران

←

→

۱۰ــ پ: پی ۱۱ــ س: هرای ۱۲ــ پ : + این چنین نادان نیم آخر تومیدانی مرا ۱۳ــ ط: تاعمال (در پ وط طبق رسم‌الخط معمول : بـاعمال) ۱۴ــ س: نمودند ۱۵ــ س: بتول ۱۶ــ س پ: الله ۱۷ــ پ ط : یجر ۱۸ــ س: + ومبرهن ۱۹ــ پ: یراقی ۲۰ــ س: برا ۲۱ــ پط: هودبری (هوبردرکتب لغت از جمله برهان قاطع بمعنی حمایت وپشتی آمده‌است) ۲۲ــس: میرفت ۲۳ــ س: وقاع ۲۴ــ س: چون ۲۵ــ پ ط: دارم ۲۶ــ س: اقدام اقدام اقلام.

۱۳۶- من انشاء العبدالمحرر یوسف اهل عفی‌الله تعالی عنه بکرمه وخصه بمزید لطفه و نعمه الی اعدل‌الامراءالزمان عضدسلاطین الدوران ناصرالدنیا والدین ابـراهیم سلطان عمت معدلته وزادت حشمته[1]

بیت

بس دعای سحری حامی جان خواهد بود (س‌پ‌ط)

تو که چون حافظ شب خیز غلامی داری

حضرت‌اله[1] آگاه است و براسرار بندگان گواه که کمینه بندهٔ دولتخواه و دولتخواه بی‌اشتباه علی‌الدوام درصبح وشام‌برسرروضهٔ شیخ‌الاسلام، سلطان اولیاءالله‌العظام احمد جام علیه‌الرحمة من‌الملک‌العـلام وظیفهٔ دعـای دولت دوام[2] وراتبهٔ مزیدکامرانی واحتشام خدام شهزادهٔ انام‌را ادام‌الله ظلال انعامه علی‌کافةالانام الی قیام[3]الساعة وساعةالقیام سادس‌صلـوات خمس به‌سموات سبع مرفوع گردانیده[4] ازحضرت بارف به‌تضرع و زاری مسألت می‌نماید[5].

بیت

این دعائی است‌که براوج[6] فلك نارفته

کندش فیض‌الهی به‌قبول استقبال

آخر جمادی‌الاول‌که دارندگان عازم آن صوب بودند[7] اصوب و به‌صواب اقرب‌آن دیدکه خودرا به‌وسیلهٔ دعائی و ذریعهٔ ثنائی ذره وار برخـورشید[8]

انور[9] خاطربزرگوار شهریار فلك اقتدار جمشید آثار (ع): که باد تا ابد از عمر وجاه برخوردار جلوه دهد (ع): تابخت بدو درنگرد باردگر. و چون این دولت موافقت ومرافقت نماید واین سعادت مساعدت فرماید که کرة بعد اخری‌وثانیة بعد اولی به‌الطاف خسروانه و اعطاف پادشاهانه آن‌خسروزمانه وشهریاریگانه معزز ومشرف گردد پای مفاخرت ومباهات بـراوج سموات نهد وبشارت آیت «فقد فازفوزاً عظیماً»به‌اقطارامصاررساند، ومسکن‌مسکین درمدرسهٔ آن شاه پادشاه نشان دست نشین که محط رحـال رجـال افـاضل جهان ومسقط اثقال واحمال شعرا وندمای دوران است بیت[10] معمور و بحر معمور ودارالخلد وجنةالسرورگردد، وکیف لا،

شعر

شك نیست که‌گرنسیم جودت — بـر کلبهٔ بی نوا وزد بـاز

آن کلبه شود چو بیت معمور — واین‌بنده‌رسدبه‌مصراعزاز

غزلی‌چندکه به‌تجدید اتفاق افتاده خودرا بدین بهانـه نیزفقیرحقیرکسیر بـر خاطرخطیر اولی‌الخطر خطور می‌دهد ومی‌گوید:

شعر

شعرم غریب شهرشما و غریب نیست

ازلطف اگر به‌سوی غریبی‌بود نگاه

تا زنده است بنده دعاگوی دولت است

وردش دعـای دولـت شاه جهان پناه

ارباب عز وجاه غلامان حضرت‌انـد

سعدی غلام آنکه غـلام غـلام شاه

زیادت اطناب نمی‌نماید وبربیت خاصه[11] دردعا ختم نموده می‌گوید:

بیت

عمرودولت ابدالدهر مخلدبادت ساغرملك توازجام طرب مالآمال

بمحمد وآله خیرآل (المفتخر الی ثنائه والمباهی الیدعائه یوسف اهل)[۱۲].

علی حاشیة الیالمهدالأعلی (والهودجالعلیا)[۱۳] دامت عظمتها

شعر

هودج کبریا و مهد جلال که عبارت ز دام دولتهاست

باد برپشت بختی شب و روز تا شب وروز درقطار بقاست

شهریارش مطیع و بخت مطاع تاکهازتختوبخت زیبوبهاست

قبهٔ هودجش فلك فرسا تا زمین زیر قبهٔ خضر است

مریم ثانی است ومریم را آب روئی ازآن دل در یاست

۱ــ پ ط: ایضاً من نتائج انشائه الی حضرتهالعالیه خلدالله معدلته وابددولته
۲ــ پ: ودوام ۳ــ پ: القیام ۴ــ س: میگرداند ۵ــ س: نموده و ومینماید ۶ــ س: چرخ ۷ــ س: بود ۸ــ س: خرشید ۹ــ پ س: انوار ۱۰ــ پ: دست ۱۱ــ س: خاص؛ پ: خلاصه ۱۲ــ پ: ط ۱۳ــ س: ــ

۱۳۷- من نتائج انفاس شیخ‌الاسلام مرجع‌السلاطین وهادی‌الحقائق فی‌الانام رضی‌الدولة والدین خواجه احمدالجامی الی الامیر- الاعظم سلطان امراءالعجم جلال‌الدنیا والدین امیر محمد خواجه انارالله برهانه[۱]

(س‌پط)

بیت

نیک‌خواهان‌ترا تاج کرامت‌برسر　　　بدسگالان ترا بند عقوبت برپای

همواره درصبح[۲] وشام وظیفه دعای فقیر[۳] مستهام جام[۴] بر انتظار امور دولت اولیاء حضرت امیربزرگ، خسروآفاق، الموصوف بمکارم‌الاخلاق، نویان عادل، سپهدارفاضل، لشکرشکن‌ایران، تهمتن[۵]توران، المؤیدالمظفرالمنصور من‌الملك‌المنان،

بیت

جهاندار فریدون فر امیر پادشا پرور

که قدرش برگرفت ازسر فلك را تاج جباری

(اعدل امرای جهان)[۵]، امیرمحمد خواجه‌نویان عمت‌آثار[۵] معدلته الی‌انقضاء الدوران[۶] مقصور ومحصور[۷] است. بحمدالله تعالی که آثار دعاگوئی فقرا و رفقا برمنجوق امرای عدوبند کشورگشای ظاهر ولائح وپیداست (ع): وتا بادا چنین بادا وباشد. واگردرویشان دعا وثنای ایشان ورد زبان و حرزجان نسازند پس‌اشتغال[۸] به‌کدام حال ازاین مهمتر خواهند داشت؟ چه شکر

الطاف و اعطاف مبذوله به‌هیچ طریق نمی‌توان[۹] گفت:

بیت

و گر تعرض شکری کند چنان باشد　　　　که ذره شرح کرم‌های آفتاب دهد

وعنایت و اشفاقی را که درضمن خطاب عالی مطاع الاعالی به‌ظهور رسانیده‌اند به‌هیچ خدمت عذر آن نمی‌توان خواست (ع): مگر که هم کرمش عذر خواه خویش شود[۱۰].

هذا، این خلاصهٔ[۴] اخلاص روز دوشنبه دوازدهم محرم‌الحرام از تربت عالی رتبت جام معروض است و احوال به‌خیر مقرون و تفاصیل امور اطراف امیر معظم امیرعبدالله زیدت[۱۱] دولته مشافهه‌مشاهده نموده و خلاصهٔ سخن (وزبدهٔ کلام)[۵] آن‌است که خدمت امیر بزرگ عادل ساتلمش بیگ عمّت معدلته کمر هواداری حضرت برمیان جان بسته و حضرت[۱۲] صاحب‌قران اعظم[۵] نظام‌الحق والدین خواجه یحیی عظم الله قدره خود حلقهٔ اخلاص و یگانگی در گوش دل کشیده و شربت دولتخواهی چشیده، و هردوشان عزیمت توجه بدان حضرت رفیع شأن مصمم کرده‌اند و شریطهٔ محبت و اختصاص مستحکم گردانیده (ع): که نه‌من مستم و درخیل تو هشیاری هست[۱۳]. و مقرر آنکه درعقب رقعهٔ اخلاص نیزدرموافقت و مصاحبت درویشان بدان‌طرف[۱۴] توجه نموده (به‌ادراك دوال فتراك مشرف گردند و به‌هرچه اشارت عالیه نفاذ یابد)[۵] نطاق مطاوعت بسته (ع): (سرو زر هردو ببازند و دعا نیز کنند)[۱۵]. (چنانچه بر زبان قلم خواجه رفته بود هم امیرمحمد خواجه و هم ساتلمش بیگ سرو زر درباختند درجنگ ملك حسین)[۱۶]. زیادت به‌اطناب احتیاج نیست. دولت و حشمت روزافزون باد[۱۷] (بمحمد و آله الامجاد الانجاد[۴]).

الفقیر المخلص المشتاق احمدالجامی.

۱ــ پ ط: من انشاء شیخ‌الاسلام ملاذالملوك و مرجع‌الحکام رضی‌الحق والدین خواجه احمدالجامی الی‌الامیرالاعظم سلطان امراءالعجم امیرمحمد خواجه‌نور الله تعالی مرقد هما ۲ــ س : صباح ۳ــ پ ط : این فقیر ۴ــ پ ط: ــ ۵ــ س: ــ ۶ــ پ ط: الزمان ۷ــ پ: ــ ۸ــ ط: استقبال ۹ــ پ ط: نمی‌تواند ۱۰ــ س: عذرخویش خواهد ۱۱ــ پ ط: زید ۱۲ــ پ: بسته چنانچه‌برزبان قلم خواجه‌بود وهم امیرمحمدخواجه وهم ساتلمش بیك سروزر درباختند درجنك ملك حسین وحضرت ... ۱۳ــ در هرسه نسخه یکسان نوشته شده است وآن‌را «مست» هم می‌توان خواند ۱۴ــ پ: طرف ایشان؛ ط: طریق ایشان ۱۵ــ س: جان کمروار برمیان بندد ۱۶ــ س: ــ ؛ نسخه پ این عبارت را اندکی بالاتر آورده است (رك.۱۲)
۱۷ــ پ ط: بحرمة کردگار بیچون.

۱۳۸ـ ایضاً من نتائج انفاسه‌الشریفه الی حضرته‌العالیه نورالله تعالی مرقدهما وبردمشهدهما جواباً لکتابه(الشریف وخطابه‌المنیف)[۱]

(س‌پط)

بیت

وزد بادی به‌هرساعت که آرد بوی مهر او

دل مجروح را هردم فغان از بوش برخیزد

ازفوائح روائح که ازفحاوی[۲] مطاوی امثلهٔ عالیهٔ[۳] متواترهٔ متوالیهٔ[۴] حضرت خسرو اعدل[۵] اعظم، سرور سلاطین امراءالعجم، مفخرولاةالعالم، المویدـ المظفرالمنصور بتأییدالله ذی‌القدم امیرمحمد خواجه اعلی‌الله تعالی قـدره و وشرح بانوارالیقین‌صدره ونور علی فلك‌الامارة بدره، به‌دماغ جان درویشان ومخلصان ایشان می‌رسد موجب استرواح دل ناتوان وسبب قرت دیـدگان وبهجت فراوان می‌گردد، ودروظیفهٔ دعا وطریقهٔ ولای آن برکشیدهٔ حضرت کبریاء جل وعلا افزوده می‌آید، ونوائرنزاع وسلاسل اشواق به‌ادراك‌دوال فتراك آن خسروامرای آفاق لازال مخصوصـاً بعنایةالملك‌الخـلاق را[۴] در التهاب[۶]واضطراب می‌آرد، وچون امیدواراست که عنقریب به‌شرف دریافت خدمت مشرف‌گردد تسلی وسکونی حاصل (می‌آید. این اخلاص بامـداد[۷] پنج شنبه ازسرتربت عالی رتبت‌زنده فیل حضرت صورت عرض)[۴] می‌یابد. احوال به‌فیض‌فضل ذی‌الجلال‌و به‌فردولت آن مفخرامراء واقبال موجب حمد

وسپاس ملك متعال است، الحمدلله علی آلائه. چندروز شد که[8] فقرا درتوجه به‌حضرت علیا برامروز وفــردا انــد وهرساعت به‌سبب مانع متنوع ضروری توقفی می‌افتد،

بیت

یار ازاین نزدیك ترکاندردل ما خیمه زد

وز رخش محروم این بیچارگی وعجزبین

مع‌هذا بامداد شنبه بعد[9] قضاءالله‌تعالی عزیمت توجه به‌حضرت مصمم‌است، انشاءالله که به‌خیر وخوبی[1] میسر گردد.

باقی امثلهٔ شریفه که از آن‌حضرت می‌رسد به‌نزدیك حضرت فرزند امیرجوان بخت (زیبای تاج وتخت)[4] ساتلمش بیگ عمت معدلته[4] فرستاده می‌آید، و خدمتش نیز برعزیمت دستبوس مبارك حضرت‌خسروانی ازخواف[10] بیرون آمده ودرمقام اخلاص وخدمتکاری است چنانکه[11] خــدمت امیرکبیر امیر سپاهی[12] زید علوه مشاهده کرده عرضه خواهد داشت. زیادت اطناب‌نمودن لایق نیست. عزت ملازمان حضرت روزافزون باد بالنبی وآله‌الأمجاد[13].

الفقیر المخلص المشتاق احمدجامی علی حاشیته : خدمت امراء عظام سلالات الامرا الکرام امیرشیخ علی وامیر قرقه[14] وامیر بهمن عمت معدلتهم به‌تحایای فراوان وادعیه بی‌پایان ازمیان‌جان مخصوص‌اند وآرزوی مشاهدهٔ شریفه ومحاورهٔ منیفهٔ ایشان ازحدودتقریروتحریربیرون، فتوح ملاقات به‌خیر روزی باد. (زیادت چه‌نویسد ،

بیت

طناب عمرشان انــدر سلامــت

به‌هم پیوسته بــادا تا قیــامت

بالنبی وآله ماتلألأ الفقربآله)[15] .

۱- پ ط: -   ۲- پ: محاری   ۳- س: اعالی   ۴- س : -
۵- س: + عادل   ۶- پ: آفتاب   ۷- پ: نامدار   ۸- پ: -
۹- پ: بعید   ۱۰- س: خوف   ۱۱- پ ط: چنانچه   ۱۲- س:
ساعت   ۱۳- پ ط: اجمعین الطیبین الطاهرین   ۱۴- س: قرفه   ۱۵-
س: والسلام.

۱۳۹ـ من نتائج انفاس شیخ‌الاسلام قدوةالعلماء و خلاصةالحکماء فی الانام ضیاءالحق والدین خواجه‌یوسف الجامی الی‌الامیر الاعظم عثمان‌بن غیاث‌نورالله مرقدهما و بردمشهدهما[1]

(س‌پط)

هوالملهم بالصواب

چون نقاش عنایت ازلی نقش‌لکل رفیق ورفیقی عثمان‌به‌قلم «الف‌بین‌قلوبهم» برلوح باطن نگاشته والتفات خاطر اشرف مشاهده[2] ومحقق‌گشته تا انوارسر «یحبهم ویحبونه»ازجانبین متعاکس بل متحد آمده رجا به‌فیض عاطفت لـم یزلی‌واثق و وثوق صادق است‌که برمقتضای:

بیت

اسرارحسن روی‌توظاهرکجاشود　　　جزبردلی‌که‌مظهرانوارکبریاست

وعکس«قضیهٔ من‌کان یبغض‌عثمان فابغضه الله»استدلال به‌امارة[3] آن مودت بر استعدادوصول به‌اقاصی‌مراتب‌کمالات ومطهریت‌صنوف‌کرامات‌ازسمت‌خطا وزلل‌مصون وبه‌استجماع‌شرائط استقامت‌موصوف‌باشد وبرفحوای «اکرموا اولاد اولیاءالله‌فان‌الله تعالی یقول اذا بارکت فی‌احدٍ من اولیائی فلا تیأسوا من‌روحهاالی‌سبعةابطن»روزبروزآثارسعادت‌متزاید ومتضاعف وانوارافاضت ربانی علی‌الدوام دربارهٔ آن صاحب سعادت‌کـه مقبول جهانیان ومتمکـن[4] برعرش خاطردرویشان است مترادف گردد، وسر:

بیت

امروز یقین شد که تومحبوب خدائی

کزعالم غیب این‌همه دل باتوروان‌کرد

انکشاف یابد، ومضمون «ماضرعثمان ماعمل بعدالیوم[5]» ظاهر ومبین‌گردد. اطالت‌وتصدیع به‌تذکیر کمال اشتیاق باشهادت ضمیرانور از شائبهٔ اساءت ادب وتکرار بی‌طائل خالی نیست. دعای مخلصان جانی‌دراوقات ظن‌اجابت (که مفتتح ومختتم آن نیاز «ربنا آتنا فی‌الدنیا حسنة وفی‌الآخرة حسنة»)[6] تواند بود درحق آن صاحب دولت دنیا وآخرت مستجاب باد بمحمد وآله الطاهرین[7].

۱ـ پ ط: من انشاء شیخ‌الاسلام خواجه ضیاءالدین یوسف‌الجامی الی‌الامیر الاعظم عثمان‌بن عباس ۲ـ پ ط: مشاهد ۳ـ ط: امارة؛ پ: ابارة

۴ـ پ ط: ـ ۵ـ س: ماعمل بعد ۶ـ س: ـ ۷ـ پ: بحق محمد وآله‌الطیبین الطاهرین.

۱۴۰ من انشاء العبد المحرر الی الامیر الاعظم اعدل امراء العجم عضد الملوك والسلاطین نصیر الدنیا والدین ابراهیم سلطان مرسلا الی بلدة خوارزم[1]

توس‌پط

بیت

بقیت ملاذاً للانام باسرهم وعـزك موفور ودهرك طائع

بیت

امان خلق توئی پس دعای دولت تو وظیفه‌ای است که تقصیر آن روا نبود

لاجرم اقل الفقراء بر سر روضهٔ سلطان الاولیاء، برهان الاتقیاء سلطان الموحدین[2] معین الحق والدین ابی نصر احمد الجامی قدس الله روحه وزادفی الجنان فتوحه به دعای دوام دولت وازدیاد[3] حشمت خدام حضرت مخدوم زاده اسلام ادام الله ظلال انعامه علی مفارق الانام[4] (الی قیام الساعة وساعة القیام)[5] اشتغال و اهتمام نموده می گوید: بیت

جناب قصر امارت بلند باد چنان که اوج ذروهٔ افلاکش آستان باشد[6]

هذا در این وقت که (درویش عزیز حافظ کـلام رب العالمین معتقد الملـوك والسلاطین)[7] شمس الملة والدین[8] حاجی محمد، لازال فی ظـل عنایة الملكـ الاحد[9]، رضاءً للملك العلام جهت فقرای این مقام بدان قبة الاسلام المام نمود این کمینه نخواست که دعای ایشان از توشهٔ دعای درویشان خالی ماند، خود

رابه‌وسیلهٔ کتابتی وذریعهٔ حکایتی برخاطر[۱۰] خطیر اولی‌الخطر خطورمی‌دهد وامیدوار است که خدام حضرت عنایت بی‌غایت و کـرم بی‌نهایت شامـل احوال آن‌عزیزحمیده خصال فرمایند، به‌نوعی که چهرهٔ امانـی او به‌زیـور شادمانی مزین گردد (وخواجه شرف‌الدین آفرین‌راکه ازاشراف این دیـار است و ازخادم زادگان آن مخدوم مرحوم‌کام‌کار[۱۱] فلك اقتدارجمشیداعتبار انارالله برهانه به‌تولیت‌اوقاف مدرسهٔ شریفه مقررفرمایند)[۱۲] درمدرسهٔ شریفه طلبه‌رابیشترازپیشتر

بیت

نسق ورونقی پدید آید وین دربسته راکلید آیـد

(وهمه‌ازغم‌ها به‌شادی بازرهند)[۱۲]، ومزیدعظمت وکامرانی وموجب[۱۲] بهجت وشادمانی ملازمان مخیم اقبال وملتزمان عتبهٔ جاه وجلال گردد.

بیت

یك‌نظرازتست وصدهزارعنایت منتظرم تاکه وقت آن نظر آید

زیادت ابرام نمی‌نماید[۱۳]. واطناب‌اطناب را به‌تیـغ آبدار اختصار قطع‌کرده می‌گشاید ومی‌گوید: شعر

الا تادامن افلاك[۱۱] هرروزی زجیب شب
به‌دست‌صبح بگشاید خم‌گوی گریبان را
قبای قد جاه تو چنان باداکه گرخواهد
کشد برتارك‌کیوان زرفعت عطف دامان‌را

آمین رب‌العالمین[۱۴]،

المباهی بعبودیته[۱۵] یوسف اهل

۱ــ س: من انشاالمحرر یوسف اهـل عفی‌الله تعالی عنه بکرمه وخصه بمزید لطفه ونعمه الی‌الامیرالاعظم اعدل الامر (کذا) فـی العجـم عضدالملوك والسلاطین

ناصرالدولة والدنیا والدین ابراهیم سلطان خلدالله معدلته وابد دولته؛ پ ط: ایضاً من انشائه الی حضرته العالیه خلدالله تعالی معدلته وابد دولته ۲ــ پ ط : + قدوة‌الواصلین ۳ــ ط: ازداد ۴ــ ب ط:الایام ۵ــ س ب ط: الی قیام‌القیام ۶ــ س‌پ ط: + ظلت‌ظلیل‌بادکه گیتی بدولتت درسایهٔ حمایت امن و امان نشست ۷ــ س پ ط: مفخرالفقراء قدوة‌الرفقاء ۸ــ پ ط : ــ
۹ــ س: الملك ۱۰ــ پ: + عاطر ۱۱ــ س: ــ ۱۲ ــ تو : ــ
۱۳ــ س: نمی‌رود ۱۴ــ پ ط: + صلی‌الله علی محمد و آله اجمعین الطیبین الطاهرین ۱۵ــ پ ط: المفتخر الی دعائه والمباهی الی ثنائه.

۱۴۱ـ من نتائج انفاس[1] السلطان العادل والحاکم[2] الفاضل ابوالمظفر نصرةالدنیا[2] والدین شاه یحیی[3] الی سلطان‌الامراء امیر غیاث‌الدین شول انارالله برهانهما[4]

(توس‌پط)

اعزالله انصـار دولته[5]. زلال دعـوات جاری ازمشرب عذب مصادقت روان می‌دارد ونهال مودت‌راکه درصمیم‌جان مقـرومکـان ساخته ازمناهل‌خلوص عقیدت به‌مزیدطراوت‌ونضارت موسوم می‌گردانـد. آرزومندی به‌مشاهـدهٔ طلعت نورافزای‌دلآرای امارت مآبی[6]که ازسعادت ایـام وحسنات شهور و اعوام تواند بودبه‌اعلی مدارج واقصی معارج‌پیوسته، وموجبات آن‌کرامت که طراز امانی وفهرست شادمانی می‌شمرد وغایت مطلوب ونهایت مقصود است (به‌ظهوررسیده)[6]، والله مشرق‌الانوار ومظهرالآثار. عشراواسط ربیع‌ـ الاول (که ایام دولت[7] ودولت ایام آن حضرت چون ربیع میمون وچـون عید ونوروزخجسته وهمایون باد)[6] شبه صداقت‌ووداد درمرآة تحریر مرتسم ومشمل‌گشت[8] درحالتی‌که سعادت ازلی مساعد وعون لم‌یزلی مظاهر مقاصد است.

بیت

سعدالزمان وساعـدالاقبال — ودنی‌المنی واجابت[9]الآمال

بی‌شائبهٔ[10] تکلف وغائلهٔ تصلف اعتماد ووثوق برلطف اشفاق وحسن اهتمام موفوربه‌مرتبه‌ای است‌که طایرمسرع[11] وهم به‌ذروهٔ آن نتواندرسید و نطـاق

عبارت‌به کنه[12] آن محیط نتواند گشت. لاشك ترقب وتربص می‌رود که بـر قرار معهود[13] وقاعدهٔ مألوف[14] مراسم حفظ‌الغیب مبذول دارد و در جمیع ابواب جمال مخالصت به‌زیور ملاطفت زیب[15] وبهایابد وبنـای تـودد که اساس‌آن رسوخ[16] هرچه تمام‌تر یافته به‌وسیلهٔ سلوك جادهٔ مکرمـات‌عنایت استحکام پذیرد. زیادت اطناب نرفت وورود ملطفات[17] دلنواز حاسدگداز متوقع[18] است. (ع): (عمرت چونتیجهٔ خرد باقی باد)[6] (و حضرت عـزت ازجمیع آفات واقی)[19] (بمنه وجوده)[20].

۱ــ پ ط: من انشاء ۲ــ پ ط: ــ ۳ــ پ: علی ۴ــ تو: ایضاًمن انشائه السلطانیه الی بعض‌الاکابر انارالله برهانه ۵ــ پ ط:+ ونـوّر علی فلك‌الامارة‌کوکب سعادته ۶ــ تو: ــ ۷ــ پ: ــ ۸ــ پ ط: می‌گشت ۹ــ س: اجابة ۱۰ــ ط: سایه ۱۱ــ تو: ــ؛ س: مرغ ۱۲ــ پ: کمینه ۱۳ــ س پ ط: معهوده ۱۴ــ س پ ط: مألوفه ۱۵ــ تو: زینت ۱۶ــ س: ثبوت ورسوخ ۱۷ــ درتو، س، پ قطعاً ودر ط، بظن قوی «تلطفات» نوشته‌شده وبجای آن «ملطفات» درمتن تصحیح پیش نهادی نگارنده است ۱۸ــ پ: متوهم ۱۹ــ تو پ ط: ــ ۲۰ــ تو: ــ؛ پ ط: بمحمد وآله‌الامجاد آمین.

۱۴۲ـ ایضاً من نتائج[۱] انفاسه‌الشریفةالسلطانیه الی حضرته‌العالیه[۲] جواباً لکتابه‌الشریف وخطابه‌المنیف (انارالله برهانهما وثقل بالمبرات میزانهما)[۳]

(توس‌پط)

مفاوضهٔ شریف‌چون اختراقبال ازمطلع[۴] مراد روی‌نمود، ومورد آن‌به‌اصناف تعظیم واجلال مقرون‌گشت، وبه‌سلامت ذات بی‌مثال انوار مسرت[۵] به اقطار وآفاق ضمیر پیوست.

بیت

(شکر خدا که هرچه طلب‌کردم ازخدا
برمنتهای همت خودکامران شدم)[۶]

و در ازای‌آن صور اخلاص و دولتخواهی که نقش بند ازل به‌خامهٔ قــدرت برسطح[۷] لوح خاطرتصویر کرده است به‌جلوه گاه ظهور می‌آید، وخلاصـهٔ همت بردوام ایام دولت آن‌جناب امارت‌مآب[۶] که به‌حقیقت زبدهٔ دین ودولت وعمدهٔ[۹] ملك وملت است مقصور گشته یقین صادق (ووثوق غالب)[۶] کــه فی جمیع‌الاحوال وغایةالابواب نهال صداقت از فیض زلال مکارم اخلاق[۱۰] و محاسن‌اشفاق به‌اعلی غایات واقصی نهایات رسد. (زیادت اطناب نرفت) [۶]، دولت مخلد (وعظمت موبد)[۶] باد (بمحمدوآله‌الامجاد)[۱۱].

۱ـ پ‌ط: درر ۲ـ پ ط: + الغیاثیه(پ: الغیاسیه) انارالله تعالی برهانهما
۳ـ تو پ ط: ـ ۴ـ س پ ط: برج ۵ـ س: آن‌مسرت ۶ـتو: ـ
۷ـ پ ط: نطح ۸ـ پ ط: غیاث ۹ـ پ ط: مغیث ۱۰ـ س:
اخلاص ۱۱ـ تو: ـ ؛ پ ط: الی‌یوم‌المعاد.

۱۴۳ـ من انشاء شیخ‌الاسلام سلطان المشایخ فی‌الانام[۱] خـواجه قطب‌ـ الحق[۲] والدین محمد(بن احمدالجامی)[۲] المشهور[۳] بین‌الجمهور[۲] بخواجگی خواجه احمد الی واحد من‌الامراء[۴]

(س‌پط)

چون‌ازدیوان قضا ودارالملك قدر منشورپرنور امارت ممالك به‌تاریخ دوام دولت‌امیراعظم، اعدل امراءالعجم، مستخدم ارباب‌العلم والقلم، مالك‌رقاب اصحاب‌الحکم والحکم، المظفر علی‌الاعادی فی‌الامـم، المنصور من‌الملك الاعلم مورخ‌گشته ودیباچهٔ عنوان آن به‌توفیق نضارت‌حدائق سعادت موشح وموضح، لاجرم دراقطارگیتی‌ذکرمناقب ومآثرومعدلت ومکارم آن‌حضرت شائع وسائرگشته، وبدان واسط فقرا ودرویشان، اگرچندازمشارب مواصلت جامی ننوشیده‌اند، فامالباس محبت ووداد وخلعت مودت واتحاد بنابرقضیهٔ مرضیه «الاذن تعشق قبل‌العین‌احیانا»پوشیده‌اند وزمین دولتخواهی بوسیده ، ودراوقات خلوات واعقاب صلوات ومظان اجابت دعوات، (ع): کـه آن زمان نبود درره دعا پـرده ، استدامت دولت وعظمت واستزادت سعادت و بهجت آن حضرت ازواهب العطایا خواسته، هیچ شکی نیست کـه مقرون به‌اجابت گردد، (ع): هردعائی که به‌صدق ازسراخلاص‌رود.

ارادت آن‌بودودلخواه‌چنان که‌مناهل‌موالات‌راصفائی‌ومشارب‌مصدقات[۵] را شفاهی[۶] دهند. بنابرآن خدمت مولانا اعظم جامع الفضائل والحکم‌جلال

الملة والدین دامت فضائله را متوجه آن طرف گردانیده شد و برعرض وظیفهٔ دعائی خالی ازشائبهٔ ریا اختصار کرده، نهال جلال وزلال فضائل[۷] سماوی نامی وناضر، وحضرت عزت درجمیع امور حامی وناضر، بالنبی و آله ما تلألأ الفقر بآله.

۱ــ پ ط: من انشاء سلطان شیوخ‌الانام ۲ــ پ ط: ــ ۳ــ پ‌ط: المعروف ۴ــ س: + العظام والولاة والحکام نورالله تعالی مرقدهما
۵ــ پ ط: مصافات ۶ــ پ ط: صفایی ۷ــ پ ط: جلال زلال افضال.

۱۴۴- من انشاء المولی الاعظم سلطان الفضلاء فی العجم حسام الملة والدین عبدالله الکوسوئی الی واحد من الامراء نورالله مرقدهما و برد مشهدهما[1]

(س پ ط)

شعر

مدتی شد که زدلدار ندارم خبری
ای نسیم سحری سوی درش کن گذری
شوق ما[2] را ببر خسرو غازی برسان
گو به فرهاد رسان از لب شیرین شکری

اگرچه به حکم عادت ترضعت رضیع کرم رافطام (الصبی فصاله عن امه)[3] ازمألوف صعب می‌نماید ومحب خالص را حرمان ازملاطفات محبوبی، که به دقایق محب پروری عارف وبرشمائل دوست داران واقف است ، به موجب «حسنات الابرار سیآت المقربین» دشوار می‌آید، اما

بیت

من دوست میدارم دلی کزدست جانان می برم
طاقت نمی آرم ولی افتان وخیزان می‌روم[4]

اعنی باآنکه این فقیر کمینه ودولتخواه دیرینه را دیدهٔ هجران دیده به مطالعهٔ

ملطفهٔ[5] گرامی ونامهٔ نامی جناب امارت مآب خسروکام کار نامدار[3]، تاج مفارق حکام روزگار، حیدرروزکار به‌استحقاق واقتدار.

بیت

سمی رسول‌الله ناصردینه امان‌الوری کهف‌الانام محمد

(ع): خود بس است ار[6] همین شرف دارد، زادالله معدلته وابد[7] عظمته جلا ندیده[8]، اخلاص ومصافات خدمتش را، که علی‌الدوام نصب‌العین دل وجان مستهام است، کحل‌الجواهرچشم بصیرت‌دارد وخودرا به‌مقتضای «المرء مع من احب» ازمصاحبان مجلس انس ایشان می‌شمارد، وکیف لا (ع): مارا به‌جز تو درهمه عالم عزیز[9] نیست. وبررأی عالی، که‌آفتاب معالی است، روشن باشدکه ازاول صبی‌نسیم صبای قبول ازطرفین برمهب[10] اتحاد وزیده وبنابرآن دعوی«صبا قلبی ومال‌الیك میلاً» به‌شهادت قلوب مؤکد ومسجل[11] گشته، لاجرم

بیت

فکل شدید منك سهل وان لی
اذا صح منك‌الود فالکل هین

وهمچنین‌به‌تجدید ایام هرچه ازآن جناب سعادت انجام دربارهٔ مخلصان به‌ظهورمی‌آید«ماازددت‌الاحباحبا»بایدگفت، وهر[12] طریق که درشأن‌درویشان[13] مسلوك دارند ازمنهج[14] مخالصت وجادهٔ مصادقت انحراف وانعطاف نتوان نمود

بیت

ان اعرضت وناءت[15] اواقبلت‌ودنت
فهی‌المنی[16] والهوی‌النجدی من شیمی

هذاپیوسته به‌استماع مکارم ومآثرآن جامع مفاخراوائل و اواخر مفتخر و مستظهر[2] می‌گردد وابنای زمان را به‌وجود شریف‌آن یگانه تهنیت گفته، «ان

لربکم[۱۷] فی‌ایام‌دهر کم‌نفحات» می‌خوانـد[۱۸] و ازحضرت عـزت عز شأنـه استدعای توفیق شکرگزاری[۱۹] واستدامت آن نعمت هنی می‌نماید، مستجاب باد. حق‌تعالی آن ذات عالی صفات که مستعد کمالات وشایستهٔ وصـول به عالی‌درجات است قدر ومکنت آن روزی گرداناد که‌به‌صولجان سعی جمیل گوی‌دولت‌واقبال ازاقران وامثال برباید، وفرصت عزیزرا به کسب[۲۰] رضای الهی مصروف گردانیده غنیمت شمرد که (ع): کاردرگاه خداوند جهان‌دارد وبس. چون یارعزیز[۲۱] باتمیزرا بابدرقهٔ دعا برای رفع اخـلاص مخلصان و استخبار احوال مستخلصان، کـه به‌حسن[۲۲] تـدبیر ویمن سعادت‌آن بی‌نظیر به‌مقصدنجات وساحل خلاص رسیدند، فرستاد[۲۳] وگفت.

بیت

چه خوش باشد کـه بعد از انتظاری

به امیدی رسد امیدواری

این چندسطر که‌شطری‌ازمعروضهٔ‌مصافات وموالات[۲۴]است. همراه‌او گردانید وتحایای مخلصانه، که ازمطاوی فحاوی آن نسائـم خلوص عقیدت و صفای سریرت به‌مشام اهل‌دل[۳] رسد، رسانید وعرضه داشتی که چرا بایدکه

بیت

به‌سالهـانفسی یـاد دوستـی نکنـی

که یك نفس نتواند که یاد تـونکند

وبقیهٔ احوال‌به‌تقریر او حواله رفت. ان‌شاءالله تعالی حسن اصغاء بدان‌مقرون گردد وملازمان وباریافتگان دولت‌خانه را هنیاً لکـم فی‌الجنان‌الخلود گفته دعارسانید، «یالیتنی کنت معهم فافوزفوزاًعظیماً». رفعت و کامرانی دوجهانی باد بمحمد و آله الامجاد الانجاد[۲۰].

۱ـ پ ط: من انشاء العلامه مولانا حسام‌الدین عبدالله الکوسوئی الی واحد من‌الامراء ۲ـ پ: ـ ۳ـ پ ط: ـ ۴ـ پ ط: می‌برم ۵ـ س: ملاطفه ۶ـ س: از ۷ـ ط: اید ۸ـ س: بدیده ۹ـ پ: آفاق یار ۱۰ـ پ ط: محب ۱۱ـ پ: مستعجل؛ س: + است ۱۲ـ ب: در ۱۳ـ س: ایشان ۱۴ـ پ: نهج ۱۵ـ س : لعدت و ناءت؛ پ: انأت ۱۶ـ س: المنا ؛ ط: فهی‌الهوی‌المنی ۱۷ـ پ : ربکم ۱۸ـ پ: می‌تواند ۱۹ـ پ ط: گذاری ۲۰ـ س: ـ ۲۱ـ س : عزیز عریز ۲۲ـ پ: حسن ۲۳ـ س: فرستادند ۲۴ـ س ط: ـ

تمت رسائل‌الامراء بتأیید خالق البرایا

فهرست‌ها

آیات قرآن کریم [1]

آتیناه رحمه من عندنا و علمناه‌من لدنا علما "

ص۳۶، ۴۰۵، ۵۶۶ کهف ۶۵

آتیناه من کل شیئی سببا " فاتبع سببا "

ص۱۴۷، ۴۰۵ کهف ۸۵، ۸۴

وابتغ فی ما اتیک الله الدار الآخرةو لاتنس نصیبک من الدنیا و احس کما احسن الله الیک

ص۵۱۵ قصص ۷۷

ابیضت عیناه من الحزن

ص ۱۹۵ یوسف ۸۴

واتموا الحج و العمرة

ص ۲۶۵ بقره ۱۹۶

اجعل لی لسان صدق فی الآخرین

ص ۲۱۳، ۳۲۸ شعراء ۸۴

فاحکم بین الناس بالحق و لاتتبع الهوی فیضلک عن سبیل الله

ص ۲۵۷ ص ۲۶

---

۱ ــ در بسیاری از نامه‌ها فقط جزئی از آیه‌ای نقل شده است، در این صورت اگر تمام آن آیه یا جزئی بزرگ تر از آن در نامه‌ای دیگر آمده باشد جزء کوچک‌تر یا ناتمام را در این فهرست نیاورده‌ایم. هم‌چنین در موارد فراوان نقل آیات به صورت اقتباس است یعنی نویسنده کلمه‌ای را در آغاز عوض کرده و فعلی را از زمانی به زمان دیگر برده است، در فهرست صورت اصلی آیه را آورده و کیفیت اقتباس را در حاشیه یاد کرده‌ایم.

اخرجنا نعمل صالحا " غیر الذی کنا نعمل

ص ۳۳۸ فاطر ۳۷

ادخلو ها بسلام آمنین

ص ۵۲۳،۲۶۳ حجر ۴۶

ادع الی سبیل ربک بالحکمة و الموعظة الحسنة و جادلهم بالتی هی احسن

ص ۵۱۸ نحل ۱۲۵

ادعونی استجب لکم

ص ۴۲۵ موءمن ۶۰

فاذا افضتم من عرفات فاذکروا الله عندالمشعر الحرام

ص ۲۶۴ بقره ۱۹۸

اذا السماء انفطرت و اذا الکواکب انتثرت و اذا البحار فجرت واذا القبور بعثرت علمت نفس ما قدمت و اخرت

ص ۲۲۴ انفطار ۵ ــ ۱

فاذا جاء اجلهم لا یستاءخرون ساعة و لا یستقدمون

ص ۲۹ اعراف ۳۴

اذا جاء نصرالله و الفتح

ص ۵۱۹،۴۸۸ نصر ۱

اذا [1] دکت الارض دکا"

ص ۵۰۱ فجر ۲۱

فاذا قضیتم مناسککم فاذکروا الله کذکرکم آباء کم او اشد ذکرا "

ص ۲۶۴ بقره ۲۰۰

و اذا مرضت فهو یشفین

ص ۴۳۱ شعراء ۸۰

اذکروا نعمة الله علیکم اذ کنتم اعداء فالف بین قلو بکم فاصبحتم بنعمته اخوانا " ص ۳۵۸ آل عمران ۱۰۳

---

۱ ــ متن: لو

۱ ــ در متن : الی الارض

---

۱ ــ در متن: فوضت

---

۱ ــ ص ۴۶۳ : الملک ۲ ــ "بغیرالحق" درمتن نیست ۳ــ ص ۱۸۶ : هو مجیب

۱ ــ نویسنده آغاز آیه را که "یثبت الله الذین آمنوا "است‌حذف کرده و بجای آن "ثبتنا " آورده است .

۱ ــ متن: جیدهم

---

۱ — ص ۲۳۲ : الیک مبارک ۲ — متن : اذ کنتم

۱ ــ "فیها" در هیچ یک ازسه نسخهء متن نیست .

---

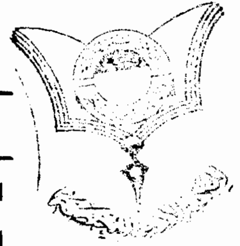
۱ ــ متن در هر دو جا : نجیناه و الذین معه . . . .

۱ ــ متن: الکافرون

---

۱ ــ متن: کافورا

احادیث و عبارات عربی



اشعار عربی

الف

---

1 ــ هر دو نسخه: العقائد الغوایة

بشری فقد نال اهل الفضل ما رصـدا
و انجز الفلـکالمخلافماوعدا ۳۴۵

تـری عالِمـا" لکنه صـار عالَمـا"
سوی انه بحر حسبت بـه حبـرا ۲۰۶

ملک یری بین الانـام و بینـه فی القـدر ما بین الثریا و الثری
ذوهمة کیـوان دون مکـانـه لو رامهالنجم (البدر)المنیرتحیرا
۲۴۸، ۱۵۷

رجعـت بعـز لایزول و دولـة
تدوم و اقبال نصرت به نصرا ۳۰۸

خرجنـا علی انّ المقـام ثـلاثـة
و طابت لنا حتی اقمنا به شهرا ۱۲۰

و لسنا بحمدالله من فـرقـة سعـت
بحظو المنی نحو المطامع شرعا ۲۸۰

و اصبح فی نحـر الـزمـان قـلادة
و فی قمة الاسلام تاجا" مرصعا ۳۰۶

لازال فی قصر عـز اسـّـه ابـدا "
علی ذریقبة (قمة) الافـلاک مـرتفعـا
۱۳۹، ۱۰۶

صبـح السعادة من افـق العلیطلعـا یا نفس بشری فما املت قدوقعا
۴۳۱، ۱۳۲، ۱۱۴، ۱۰۲

لایبلغ الواصف المطری مناقبه
و ان یکن سابقا " فی‌کل‌ماوصفا ۱۲۳، ۱۶۱

الوارث المجد و العلیاء من‌سلف (شرف)
حثوا بعلیا هم فی وجه‌من‌سلفا ۱۰۴، ۴۴۳

ادام الله دولته دواما " ولایلقی له ابدا " زوالا "
وزاد علی جلالته جلالا" و کل مطالب الدنیاحلالا" ۱۱۲

سلام کنشر الروض مرّت به الصبا
کان به مسکا " ذکیا " و مندلا
علی خلقک السهل الذی لو مزجته
بصافی[1] نعیم صار اصفی واسهلا ۵۷۲

الهی لک الحمد الذی انت اهله
علی نعم ماکنت قط لها اهلا
متی زدت تقصیرا " تزدنی تفضلا"
کانی بالتقصیر استوجب الفضلا ۶۸

اذا ما ظمئت الی ریقه جعلت المدامة منه بدیلا
و این المدامة من ریقه و لکن اعلل قلبا " علیلا ۳۲۳

و اذا الدیار تنکرت احوالها فدع الدیار و اسرع التحویلا ۳۶۵

تمام الحج ان یقفوا المطایا
علی لیلی و یقرئها السلاما

۱ ــ هر سه نسخه: لصافی

فان حجّـواولـم یقفـوا بلیلـــــــــی
فلست اری بحجـــهم تمـامـا ۲۶۸

فما کان قیـس هلکـه هلک واحـــــــــد
ولکنه بنیان ملک تـهــــــدمـا ۳۵۵

تبارک من اجـــری الامـــور بحکمـــــة
کما شاء لاظلمـــا اراد ولاهضما ۱۳۱

فمن حلّ ذاک البـــاب حـــلّ بروضـةٍ
و نال باسبـاب السموات سلّمـا ۵۳۴

کثیرا " ماجفوت علیّ ظلمـــا " و ما وافیتنی بالوفق یوما " ۳۲۴

انا من اهوی و من اهوی انـــا نحن روحان حللنابدنـا ۸۳

لاحبذا البخت اعیاناومال الی
قوم یعدهم الارذال[1] اعیـانا
یدرع البصـل المـذمـوم اکسیـــة
و یترک النرجس المشموم عریانا ۳۱۳

و ما فارقت لیلی عن تعال و لیکن سفرة بلغت مداها ۱۹۷

بکت لما[2] بکیت وکـل الف اذا حنت قرینـته بکـــا ها ۱۹۶

---

۱ ــ هر دو نسخه: اراذل (از نظر معنی درست و از حیث وزن غلط است)

۲ ــ هر سه نسخه: ثم

اسامیّا لـم تـــزده معـرفة   وانما لذة ذکـــرناهـــــا   ۳۶۹

شکوت و مـا الشکوی لمثلــــــی عـــادة
و لکن یفیض‌الکـاٴس عنـد امتــــلائهـــا
۳۱۱،۳۰۰

فطوبی لنفس وطنت عُقرَ[1] دارهـــــــا
مغلقــة الابواب مـرخی حجابها   ۳۴۱

و[2] ردّزکوةالحسن و اعلم بانها   کمثل زکوة المال تم‌نصابها   ۲۴۰

فادّ[3] زکوةالجاه و اعلم‌بانهـــا   کمثل زکوة المال‌بادنصابها   ۵۴۶

غرست غروسا " کنت ارجــــو لقـا حهـا
و امل یوما " ان یطیب جناتهـــا
فان اثمرت لی غیر ماکنت آمـــــــلا "
فلا ذنب لی ان حنظلت‌نخلاتها ۲۳۶، ۲۴۴

لا ایلغ الله الحمـــی مـن یریــــــده
و بلغ اکناف الحمـی من یریدها   ۱۲۰

اذا طلعت شمس [4] النهــــار فانهـــا
علامـــة تسلیمی علیک طلوعها

---

۱ ــ هر دو نسخه: قعر (عقردار اصطلاح‌متداولی است هر چند کـه قعر هم مفهوم مناسب و درستی دارد).
۲ ــ "و" در هیچ یک از دو نسخه نیست
۳ ــ هر سه نسخه: ادوا
۴ ــ هر سه نسخه: الشمس

---

۱ ــ هر سه نسخه: ولو

هنـاک هناک العـز قـرّ قـراره | و امسی سماء الفضل تجلو دراریـا
۲۰۵

رجوناک الـزلال و کنـت آلا " | حسبناک الدواء وکنت کیـــــا "
۳۹۸، ۳۱۲

ذهابا " ذهابا " یا عصاة لاحمـد | و لـوذوا به ممّاجــری و تعـوذوا
۲۶۷

ان الذین ترو نهم اخوانکــــم | یشفی غلیل صدور هم ان تصر عوا
۲۲۸

لا یعد منک المسلمون فانهـــم | فی ظـل ملکک ادرکوا[1] ما املــوا
الله اساءل ان تعمر دائمــــا " | فدوام عمرک خیر شیی یســاءل
۴۷۷

همـــزه

یوما " بجروی و یوما " بالعقیق | و بالعذیب یوما "ویوما "بالخلیصاء
۴۵۰، ۲۶۶

و تارةً تنتحی[2] نجدا " و آونـةً | شعب العقیق و طـورا" قصر تیمـاء
۲۶۶

کـم رتبـۃ قـد نلتهابجـلادة | و ترکتها بخساسۃالشـــرکـــاء
۲۴۳

---

۱ ــ هر سه نسخه: و ادرکوا
۲ ــ هر دو نسخه: تنحی

الی الماء یسعی من یغص بلقمة | فقل این یسعی من یغص بماء ۳۵۹

و قدیم بیت لو ذکرت حدیثه | اصغت الیّ الصخـرة الصماء ۴۵۸

لقـد صرت عــن تعـداد ذکـرک عاجـزا"
لذلک لا احصـی علیـک ثنـاء ۱۷۸

ب

وا رحمتــا لشـبابـــــه[1] | اذ لـــم یمتـــع بـــالشـبـاب
و کـــان فـی قبـــــــره | حتـــی تـــوارت بالحجـــاب
۳۷

اذا صحّ منک الودّ فالکل هیّن | و کل الذی فوق التراب تـــراب
۴۴۹

تجاوز قدر المدح حتی کانــه | باحسن مایثنی علیه یعــاب ۱۱۷

و یملک انفس الثقلین طـرا " | فکیف یحوز انفسها الکلاب ۵۲۰

یوسف بن محمد بن شهـاب | غفرالله ذنبه و انـــــاب ۲۴

بقیت ممتعا " بالملک تسمـو | من العلیـــا الـــی اعلی المراتب
و عدلک للـــذی و الاک راع | و باء سک للذی عــاداک غالــب
و امرک نافذ الاحـــکام جار | کذکرک فی المشارق و المغارب ۹۸

بحرمة ما حملت من‌ثقل‌حبکم | و اشرف محلوف به حرمة الحـــب

---

۱ ــ هر سه نسخه: بشبابه

لانتم و ان ضن الزمان بقربکم	الذ علی قلبی من البارد العـذب ۴۵۰
اذا کنت لا بد مستتـربـــا"	فمن اعظم التـلّ فاستتـــــرب ۳۵۷
جلالک یا خیر السلاطین رتبة	علی منبر المجد الموثل خـاطـب
فللخطة النکراء سیبک رافـــع	و للخطة العـــذراء سیفک خـــاطب ۴۹۶
بقیت مدی الدنیا وفی کل ماء زق	معادیک مغلـــوب و سیفـک غـالب ۴۱۶
نعمت صباحا "وامتلاءت مسرة	و قابلک الاقبال مـــن کـل جـانب ۴۰۵
بسلطان المشارق و المغارب	غدا الا سلام مخضر[1] الجـوانب ۲۹۳
حاشاک من ظفر اللئام وانمـا	ظفرالکـرام سعادة للمذنب ۲۰
اذا برم المولی بخدمة عبـده	تجنی لـــه ذنبـا" و لیس له ذنب ۳۳۹
حسن الحضارة مجلوب[2] بتطریة	و فـــی البـداوة حسن غیر مجلوب ۱۳۷

۱ ــ هر دو نسخه: فجر

۲ــ هردونسخه: مطلوب

و ان الله یعلم ســـر قلبـــی	و یسمع ما اقــول فیستجیب ۴۷۷

و لا عذر للوادی اذاهولم یطب	و مجراه من ارض الحبیب قـــریب ۱۲۴

بریاه طابت طیبة و نسیمهــــا	فما المسک و الکافــور ریــاه اطیــب ۲۶۷

و من یک فی ظلالک عاش یوما "	فـــای ظـــلال عیــش یستطیـــب ۵۲۹،۳۱۶

بقیت بقاءلایزال (یزول) و انما	بقاءک حســن للـــزمـان و طیـــب
ولا (ما) کان لمکروه نحوک مذهب	و لا لصروف الدهـــر فیک نصیـــب ۵۰۶،۳۹۰

ت

تطیر جوارحی شوقـا " الیکـــم	نعم کل الجوارح طائرات ۳۵۱

انلنی الهی مارجوت بحبهـــــم	و بدّل خطیآتی بهـــم حسنــات ۲۶۴

قسما " بسالف مامضی[1] من عـهد نا	و بسابق النا ءنیس فــی الخلــوات ۳۲۸

جنابک للاقبـــال اعظـــم قبلـــة	و بابک للآ مال اکرم کعبة ۲۷۰

---

۱ ــ هر دو نسخه: قسمت . . . مضت . . .

کسرته فاجبره مابین[1] الـــــوری للّه درّ کـــاســر الجبابـــــرة ۳۳۹

رزقت لقـــائـه فبقـیت حیـّـا " کان لقائهٔماء الحیوة ۵۶۶،۳۹۹

تمنت سلیمیٰ ان اموت صبـــابة و اهون شیـئ عنـدنا ما تمنت[2] ۲۰۱

ج ج

کماة اذا صاولن فی حومة الوغـی تبصرت بحرا " فی الحدیدیمـوج ۱۳۱

ح

اهلا بمقـدمـک الشـریف فـانه فرح القلوب و نزهة الارواح ۳۶۴

بشری بصحتک الشریف[3] فـانـه فرح القلوب و نزهه الارواح ۴۲۶

و لیس یزید الشمس نورا "وبـهجة" اطالة ذی مدح و اکثـار مـــادح ۳۹۹

انی و ان لم احظ منک بکتبـــة رطب اللسان بذکر لطفک مفصـح
امسی علی نشـر الثنـاء مواظبا " و علی دعاء صالح لک اصبـــح ۲۳۳

---

۱ ــ هر دو نسخه: بین

۲ ــ هر سه نسخه: تمنیت سلمی . . . ماتمنیت

۳ ــ هر سه نسخه چنین است ، تبدیل صفت و ضمیربه‌مونث (شریفه فانها) وزن را بهم میزند

۱ ــ هر سه نسخه : فیم

فلا زلت طول الدهر فی ظل نعمة تزف الی [1] ایامک العیشة الرغـد
لک السعد مطواع لک الحال رافع لک الدهر فی حالاته ابدا" عبد
۲۸۶، ۲۷۳

اکعبة ارباب الفضائل و العلی تنیل هدی و تعطی ندی و فـد [2]
فعش فی ریاض المجد بالجود غارسا" فضائل [3] منها یجتنی ثمر المجد
۱۰۳

و اخفض جناحک لی فانی عاید بعلاک من یوم الزمـان الانکـد
۱۰۶، ۱۳۸

و انّ دما" اجریتـه بک فاخـر و انّ فوءادا" رُعْتَـه لک حامد
۳۰۷، ۳۱۲

بقیت بقاء الراسیات الخوالـد
و دمت معینا" للعلی (معزالعلی) و المحامـد
۳۰۹، ۳۳۴

سمی رسول الله ناصـر دینـه امان الوری کهف الانـام محمـد
۶۰۴

سعادات تجدد کـل یـوم و اقبال علی رغم الحسود ۴۰۲

---

۱ ــ تمام نسخه‌ها در هر دو نامه: علی
۲ ــ این مصراع مفهوم روشنی ندارد
۳ ــ هر دو نسخه: فسائل

۱ ــ مصراع دوم در هر دو نسخه بدین صورت آمده است: وکنااذا متنا بمقتضی العهد (اصلاح پیش نهادآقای مصطفی هنقاری است).

۲ ــ در اصل: ــ ۳ ــ در اصل: الیّ

۴ ــ در اصل: و بی دمعی (اصلاح این دو بیت پیش نهاد آقای مصطفی هنقاری است)

۱ ــ جای یک کلمه از قبیل "باذلة" خالی است

۲ ــ چنین است در هر دو نسخه ،کلمهٔ صحیح دیگر مانند "رفیع" وزن بیت را مختل می‌سازد

ان فاتنا المشهد المرموق منظـــره — و القلب یدرک ما لایدرک البصـــر
۴۵۴

هوالملک المفضال من طـــــار صیته — و طبق ما بین العراق الی مصـــر
و قد حاز اسباب المعالی بأسرهـا — اوان الشباب الغضّ[1] مقبل العمـــر
۱۱۵

تلاءلأ فی ایامک المجد و العلـــی — و اشرق من اعلامک الفتح و النصر
۴۱۴

کحال نبات الماء جف غدیرهـــــا — و حال نبات الارض فارقها القطـر
۴۲۹

بقیت مدی الدنیا و ظلک کعبـــــة — تطوف الاکابر حولها و الاصاغـــر
۲۲۰

الحکم حکمک فاقض أیّا شئتـــــه — فالدهر ماءمور و انت الآمـــــــر
لازلت تحکـــم و القضاء مساعـد — و العصر ممتثل و ربک ناصـر ۱۲۲

بقیت مدی الدنیا و ملکک راســـخ — وظلک ممدود و بابک عامر (طودک شامخ)
۴۵۶، ۲۵۹

یرد سناک البدر و البـــدر زاهـر — و یعفونـداک البحـر و البحرزاخر
۲۵۹

---

۱ ــ در هر دو نسخه: الفص، این صورت درست پیش نـهاد آقای مصطفی هنقاری است.

ش

فسرت الیک فی طلب المعالی | و سار سوای فی طلب المعاش
۳۹۹

ص

و هذا دعاء قد اجیب و انّما | یرید به داعیه اظهار اخلاص
۱۶۲،۹۴

ع

هنیاء " لارباب النعیم نعیمهم | وللعاشق المهجور ما یتجرع
۵۷۲،۱۲۸

بقیت مدی الدنیا لواءک خافق | و سیفک مسلول و رمحک مسرع
و بابک معمور و ملکک ثابت | و ربعک ماءمول و وصلک ممرع
۹۶

خیالک عنی لیس یبرح ساعة | جعلت لک فی القلب اشرف موضع
فلولا رجاء الوصل ماعشت ساعة | و لو لا مکان الطیف لم اتهجع
۵۵۱

بقائک یبقی فی [1]الدهور مخلدا " | و شاءنک اعلی فی الزمان و ارفع
وجودک موجود و لطفک شامل | و ظلک مبسوط حسامک اقطع
۱۹۰

کنت و لو لا ان قلبی واثق | بقرب التلاقی ما حوته الاضالع
ولو لم اعد انسان عینی بانّه | یراک سریعا " غرقته المدامع
۴۴۷

۱ ــ "فی" در هیچ یک از دو نسخه نیست

ک

امــــر علـــی واد الاراک تعـــللا	لعلـــی فی وادالاراکاراک ۲۶۸
و لستاحسبمن عمری و انحسنت	ایّامــه الاّ یـــوم القـــاک[1] ۵۱۶
سهم اصـــاب و رامیـــه بـــذی سلم	من بالعراق لقد ابعـــدت ســرما ک ۲۸۲، ۳۲۴
مــلک بــاسبــاب العلـــی متعلق	ملک بــاهداب الـهدی متمســـک ۴۲۷

ل

لاخیل عندک تهدیها و لا مـــال	فلیسعد النطق ان لم یسعدالحال ۵۰۶
نادیت حمامة تحاکـــی حـــالی	تبکی و تنوح فوق غصـــن حـال ۱۹۶
فاذا الجیوش لخمسعشرة حجـة	و لداته اذ ذاک فـــی اشغـــال
قعدت بـهم همـا تـهـم و همت به	همم الملوک و ســـورة الابطـال ۵۴
فان اُکن ساکتا " عن شکـر انعمهم	فانّ ذاک لعجزی لا لاغفال ۲۷۸
لاســـلام و لا تعـــرف حـــال	کل هـــذا مقدمـــات مـــلال ۳۰۰

---

۱ ــ این مصرع در هر سه نسخه چنین است و ظاهرا " درآنخللی هست و صحیح آن شاید "ایامه غیر یوم فیه القاک "باشد.

۱ ــ هر سه نسخه: لو

یا حبذا ایامک البیض التــــی	فی عدلها یتنــزه الاسلام ۵۱۱
تباشیـر الصبـاح وقیـت شـــرا	ستبلـج[1] مـن داجیة الظـــلام
لقد عطف العنـان الی وصـــلا	و ولـی الـهجـر منخلـع اللجـام ۳۶۳
و الله ما اخترت الفــراق و انّمـا	حـکمت علـیّ بـذلـک الایـام ۱۴۳، ۲۵۰
ایا حسن ایام تقضت بذی القضا	سراعا" و عین النائبات نیـام
و طیب لیال من شموس کوٴ وسنا	تضیٔ و قـد مـدّ الرواق ظـــلام ۳۹۶
اذا تمّ امـــر دنـــا نقصــــــه	توقع زوالا" اذا قیـــل تم ۶۱
بقیت مدی الایـام عیشـک کلــه	بلوغ الامانی فی اقتناء المکـــارم ۱۲۱، ۴۳۷
علی قدر اهل العزم تاٴتی[2] العزائم	و تاٴتی[2] علی قدر الکرام المکارم ۲۳۱
و لولا خلال سنها الشعر مـــادری	بغاة العلی من این توٴتی المکارم ۲۰۷

---

۱ ــ در اصل هر سه نسخه: تبلج (اصلاح پیش نهاد آقای مصطفی هنقاری است)

۲ ــ هر دو نسخه: یاٴتی

شوقی الی وجهک المیمون غرته شوق الحجیج لبیت‌اللّه و الحرم
۲۶۴

ذو العقل یشقی فی النعیم بعقله و اخوالجهالة فی الشقاوة ینعم
۲۴۲

یاخیر من دفنت بالقاع اعظمه فطاب من طیبین القاع و الاکم
نفسی الفداء لترب انت ساکنه فیه الوفاء و فیه الجود و الکرم
۲۶۹

اسکّان واد الایک روحی فداکم لقد طال شوقی مثل طول نداکم
اعار علی الارواح مهما تنسمت اذا استسعدت یوما " بلثم ثراکم
۱۶۹

المجد عوفی اذا عوفیت و الکرم و زال منک الی اعدائک الالم
فما اخصک فی برء بتهنئة[1] اذا سلمت فکل الناس قد سلموا
۴۳۱

و ما الحایک الملعون من نسل آدم و لکنه من نسل ابلیس فاعلم ۲۷۱

و الصبر یحسن فی المواضع[2] کلها الّا علیه فانّه مذموم
۳۵۵

و جملة حالی انّ جسمی سالم و تفصیلها انّ الفوءاد سقیم ۳۸۴

و لکن للعیان لطیف معنی لذا ساءل المشاهدة الکلیم ۱۵۲

---

۱ ــ هر سه نسخه: و تهنئه
۲ ــ هر دو نسخه: مواضع

ن

بقیت معینا "للکرام (للمعین) وانّما — لک الله فی کل الامور معین
۳۸، ۱۶۵، ۱۸۰، ۳۳۷، ۳۷۹، ۴۲۲

الله ابقاک للدنیا و للدین — و لایخلیک عن عزّ و تمکین
۴۶۳، ۵۵۸

فکل شدید منک سهل و انّ لی — اذا صحّ منک الودّ فالکل هیّن ۶۰۴

و

فلما بلونا هم تلونا مدیحهم — فیاطیب مانبلوویاحسن ما نتلو
۳۸۸، ۴۲۹

ه

لولا تمنی مقلتی بلقائه — لوهبتها لمبشری بایابه ۱۳۳

مولی الانام علاء الحق من سجدت — له جباه الاعالی اذا راء واشرفه
قوم تواضعه الدنیا لهیبته — و انّما الفوز فی العقبی لمن عرفه
۴۵۲

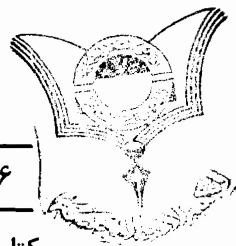
فلازال محفوف الجناب مؤبدا (مؤیدا) — بنصر عزیز لیس یخشی زواله
و دام له الاقبال حیث تو جهت — رکائبه او حیث حطّت[1] رحاله
۲۳۴، ۲۸۰

سعد الزمان بیمن دولة ماجد — احیی رمام المکرمات نواله
و له جلال لیس فوق جلاله — الا جلال الله جل جلاله ۳۵

لیس له عیب سوی انّه — لاتقع العین علی مثله ۲۸۰

---

۱ ــ تمام نسخهها در هر دو نامه: حط



کتاب حکی عصر الشباب وطیبه | و یقتاد ایام الوصال زمانه
فکم فیه من درّ نفیس منظم | یخجل عقد الغانیات نظامه
فلو جاز وحی بعد وحی نبینا | لما کان ذاک الوحی الّا کلامه
۳۵۰

الحمد لله الّذی | عمّ العباد عطاؤه
جلت صفات کماله | و تقدّست اسماؤه ۴۲۵

و کل مکان مسّ حافرخیله | تخلص من [1] ایدی الفناء فناؤه
توجه و فد النصر و العزحیث ما | توجه فی عون الاله لواؤه
۱۳۵،۳۶

ی

یا ماء ها انا من جنابک راحل | فلقد اطلت و لم ینلک رشائی
۳۲۲

احجاج بیت الله فی ایّ هودج | و فی ایّ خدر من خدورکم قلبی
۲۶۶

و لازالت الایام طوعا" لرایه | یرید و یاء تی مایرید و یاء تی
۷۶

و مالی فی الدنیا سوی ذاک حاجة | الهی تقبل دعوتی و اقض حاجتی
۴۹۵

حجّی الیک و رسم دارک کعبتی | و لدیک سعیی و الطواف و عمرتی
و لباس احرامی التجرد عن هوی | الا هواک و عند بابک وقفتی
۵۸۰،۲۶۵

---

۱ ــ همه نسخه‌ها در هر دو نامه: عن

بقیت مدی الایام کهفا " لخـائف و غوثا " لملهوف و غیثا " لمرتجی
۴۵۴،۳۸۵

رسول‌الله ذی القـدر العلـی محمد النبی الا بطحـی ۳۶۹

شهدت له الا عداء فیه بفضلـه و شهود فضل الفاضلین اعـادی
۳۰۹

فدیت کتابـا " عـادلـی بوروده سرور الذی قد کان طال به عهدی
اتانی و قلبی فی جحیم من الاسی فاخرجنی منهاالی دار(جنة)الخلد
۴۴۳،۳۳۱

الله یجمعنا[1] فـی عیشـة رغـد فذاک اعظـم حـاجـاتی واوطاری
۵۲۵،۲۳۴

خلد الله دولة البـاقـی قدس الله مهجـة المـاضی ۲۳۱

اتانی کتـاب لـوشـریت وصولـه بحظـی من الدنیا لکنت به ارضی
فقبلتـه و هوالسمـاء جـلالـة" و قبلت تعظیمـا " لمرسله الارضـا
۴۱۹

عسی و عسی من بعد طول التفرق علی کل مانرجو من المعیش نلتقی
۳۸۰

اذا استبکت[2] دمـوع فی خـدود تبین من بکـی ممّن تباکی ۱۹۹

---

۱ ــ در هر سه نسخهٔ ۵۲ (ص ۲۳۴) : یجمع بیننا

۲ ــ چنین است در هر سه نسخه، درست آن چنانکه مشهور است "سالت" می‌باشد .

اشعار فارسی

الف

ز فر قدومت به گردون رسید ز دیوار و در مرحبا مرحبـا
لقای[1] تو شد بستگان را کلید حدیث[2] تو شد خستگان‌راشفا
چو روی تو دیدیم‌ما گفته‌ایم لقد احسن الله فیما مضـــی

۳۰۸

من چه خاکم که غبار سر کویت گردم
بادرابین‌که‌به صدحیله گذاراست‌آنجا

۱۴۴

معشوق به سامان شد ، تا باد چنین بادا
دردش همه‌درمان‌شد ،تابادچنین‌بادا

۵۵۵

پس ازچندین وسیلت‌هازهی طالع‌که من‌دارم
نگر صبح من صادق ز شام این شب یلدا
تویی‌سلطان دین پرور ،زلطف چشم می‌دارم
که‌میمون‌طالعی گویدبه حکمت‌یا معین‌بشرا

۵۲۴

---

۱ ــ ص ۳۷۵: مثال ۲ ــ ص ۳۷۵: نشان

پیش ما رسم شکستن نبود عهد و وفا را
الله الله تو فراموش مکن جانب ما را
۲۳۸

روزی که زتو سلام باشد ما را آن روز فلک غلام باشد ما را
۴۹

سخن به ذکر تو آراستن مراد آن است
که پیش اهل هنر منصبی بود ما را
وگرنه منقبت آفتاب معلـوم اسـت
چه احتیاج به مشاطـه روی زیبا را
۱۳۶

انصاف تویی بلبل باغ ملکـوت با زاغ چگونه صحبت افتاد ترا
۲۴۲

هرکسی در جهان کسی دارنـد من تـرا دارم و تـرا و تـرا
۵۸۱

از دیدن دیده گر شود دل عاشق دل عاشق تست دیده نادیده ترا
۹۹، ۱۵۲، ۱۵۸

گرچه زبان عذر من لال شد از خجالتت
بر کرمت نوشته‌ام عذر گناه خویش را
۵۱۶

کشید بر سر منشور امرت کاتب نصـرت
زحرز آیت "نصرمن‌الله "صورت‌طغرا
۳۴۶

صد پاره شد از باد هوا غنچهٔ دل
این است گلی کز تو شکفتست مرا
۲۳۶، ۲۴۳

پیوسته هوای آن دیارست مـــرا
زیرا که در آن دیار کارست مرا
۱۷۰، ۴۸۴

وادی عشق تو راهی است نگارا که در او
توشه جز درد دل و خون جگر نیست مرا
۲۶۵

نوری از روزن اقبـــال در افتاد مـــرا
که از آن خانهٔ دل شد طرب آباد مرا
۱۱۵، ۱۴۱، ۳۸۷

الا تا دامن افلاک هر روزی ز جیب شب
به‌دست صبح بگشاید خم کوی گریبان را
قبای قدجاه تو چنان بادا که گر خواهد
کشد بر تارک ایوان زرفعت عطف دامان را
۲۰

زبان دولتم امروز گفت یـــاران را
که روز غم به سر آمد سپاس یزدان را
۲۳۷

باقی به دوامی که به آحـــاد سنینش
ساعات شمارند الوف دوران را
۲۶۲

در تو نـرسـد ثنـا ولیکـــن
خوش کردم از این سخن دهان را
۱۲۷، ۱۴۷

یا رب پناه دولت و دینش[1] تو کرده‌ای
اندر پناه خویش بدار این پناه را
۱۹۹، ۲۱۸، ۴۷۷، ۵۵۲

دعای جان تو برخود فریضه داشته‌ام
به عمر خویش اگر گفته‌ام دعائی را
۳۷۴

با ساقی گل رخ می گلناری را — می‌نوش و بمان حالت‌هشیاری را
کانداخت‌زبهرعشرتت باردگر — فراش ربیع فرش زنگـاری را
۵۷۷

سزد اگر ننویسم تکـلف القـاب
به ماهتاب چه حاجت شب تجلی را
۳۹۹

خاک پایت را بنفروشم به ملک هردو کون
این‌چنین‌نادان‌نه‌ام‌آخرتومی‌دانی‌مرا
۲۲۸، ۳۳۶، ۴۴۰

مثال[2] تو شد بستگانرا کلیـد — نشان[3] تو شد خستگان را شفـا

---

۱ ــ ص ۱۹۹: ملکش
۲ ــ ص ۳۰۸: لقای
۳ ــ ص ۳۰۸: حدیث

ز فرزند و جاه و جوانی و ملک ممتع بمان تا به یوم الجــــزا

۳۷۵

با کف دست‌درر بار تو دریای محیــط

گر تشابه کند از روی سخاوت امــا

آن لئیمی است‌که صدغوطه خورد سائل او

وین کریمی‌است‌که‌روزی بدهدصددریا

۲۷۷

مائیم کز ازل ز سماوات منزل است

آیات عز و علم و کرامت[3] به شأن[4] ما

هم چون همای سایهٔ اقبال‌گسترد[5]

هر طائری که بر پرد ازآشیان مـا

۴۳، ۱۷۵

غایب نه ایم ما ز شما یک نفس ولیک

بعد مسافت است میان شما و مـا

۸۴

شکسته دل تر ازآن ساغر بلورینم

که در میانهٔ خارا کنی ز دست رها

۳۰۰، ۳۱۹

مژدهٔ وصل می‌دهی بشرک الله ای صبا

صبح سعادتی بدم پیک خجسته‌ای بیا

۳ــ ص ۴۳: شجاعت ۴ــ ص ۴۳: نام

۵ ــ ص ۴۳: بر ذروهٔ معارج دانش کند مقام

ای نفس معطرت مونس دل خوش آمدی
وای قدم مبارکت راحت روح مرحبـــا
۱۱۴

همـــــــزه

همــه مردان کشـــور مــردی همه شیران بیشهٔ هیجـــــاء
۱۸۴

این آن وفاق نیست که گردد خلل پذیر
لوبست الجبال او انشقت السماء
۴۶

ب

لب دریا و آن گه قطرهٔ آب رخ خورشید و آن‌گه کرم شب تاب
۱۹۸

شاه گیتی بخش گردون رخش دریا دل که هست
پیش رأی روشنش از ذره کمتر آفتاب
۴۸۶

عمرت دراز و دست حوادث ز دامنت
کوتاه باد تا که بود ماه و آفتاب
۳۷۲

تأیید و نصرت و ظفرت باد هم عنان
هربامداد وشب که کنی پای در رکاب
۳۴۶

آن جا که از زبان سنان در سخن شود
درعرصهٔ جهان ندهد ،هیچ‌کس‌جواب
۱۶۸

مرا اگر چه گرانم به نرخ نیک بخر
که‌جنس‌بنده‌متاعی‌است‌این‌زمان‌نایاب
۱۴۴، ۲۵۱

بساط غوانی گرفته نوائح مقام عنادل گرفته عناکب
سمن زار گشته دیار سلاحف چمن زار گشته کنام ثعالب
۵۱

ت

آسوده دلی که باغم یار بساخت
با کام نشست هر که با یار بساخت
مه نور از آن گرفت کز شب نرمید
گل بوی گرفت ازآن که‌باخاربساخت
۱۹۹

خدایا بر آن مقبل نیک بخت که زنده بدو گشت دیهیم و تخت
ز نور ازل فتح و نصرت ببار سر تاج و تختش به سدره بر آر
۳۴۷

شنیدم صفات تو عاشق شدم به دیده ندیده رخ فرخت
به یادتو برخاست صبرازدلم چها خیزد آیا چوبینم‌رخت
۴۵۴

مقراض فراخ رو نه چندان ببرید کین سوزن خرد کام بتواند دوخت
۳۵۷

القصه در این غصه کسم یار نبود
جز صبر که او نیز چو مردان بگریخت
۳۵۲

هنوز از وصل او ناخورده جامی شراب هجر او در جام جان ریخت
۵۷۲

با قضا بر نمی‌توان آمد با قدر در نمی‌توان آویخت
۴۶۶، ۵۳۰

که جانش غوطهٔ تسلیم خوردی میان عالم غیب و شهادت
۴۲۰

می‌ساز چنانچه نشنوند آوازت می‌سوز چنانچه برنیاید دودت
۲۴۰، ۲۹۲

اوراق چرخ جزوی از دفتر کمالت و آب حیات رمزی از لفظ در نثارت
۹۹، ۱۵۲

هر جا روی و آیی همراه تو سعادت
هر جا نزول سازی اقبال یار غارت
۲۳۴

این حسرتم نگر که در این وقت روی من
از خاک آستانهٔ شاه جهان جداست
۲۶۰

رای منور تو که بر غیب مشرف است از ماجرای قصهٔ من بی‌خبر چراست
۳۱۷

گر دل من در فراقت تا به اکنون زنده ماند
سخت سستی می‌کند انصاف آن برجان ماست
479

بدین مژده گر جان فشانم رواست که این مژده آسایش جان ماست
68

با علم آشنا شو و از آب بر سر آی کز آب برسرآمدن ازعلم آشناست
403

هودج کبریا و مهد جلال که عبارت زدام دولت هاست
باد برپشت بختی شب و روز تا شب و روز در قطار بقاست
شهریارش مطیع وبخت مطاع تاکه‌ازتخت‌وبخت‌زیب‌وبهاست
قبهٔ هودجش فلک فرسا تا زمین زیر قبهٔ خضر است
مریم ثانی است و مریم را آب رویی از آن دل دریاست
585

اسرار حسن روی تو ظاهر کجا شود
جز بر دلی که مظهر انوار کبریاست
592

بحر فیاض سخا[1] پیشهٔ دریاشش را
گرچه گویند کف اما به حقیقت دریاست
چرخ گو گرد جهان تا به قیامت‌می‌گرد
تا ببیند که چنین خسرو فیروز[2] کجاست
133، 278

---

1 ـ ص 278: عطا 2 ـ ص 278: لک بخش

آن که در صف بندگـــان درش از فرومانـــدگـــان یکی دریـاست
۸۱

بگو محمد و بس کن که ملک و ملت[1] را
تفاخر است بـــه نامش چه جای القاب است
۱۸۳، ۴۵۶

گر بایدت که طایر قدس آشیـان شـوی
بر دست گیر هر چه خلاف طبیعت است
بر طور عشق شو چو کلیم الله و ببیــن
تا لن ترانی و ارنی را چه راحـت است
۴۵۷

گفتم به سوی خویش مرا ره نمای، گفـت
از تو قدم نهادن و از ما دلالـت اسـت
۴۸۵

عاشقان را بر سر کویت مقام حیرت است
گـر کنی بخشایشی انصاف جـای همت است
۳۱۲

ای دوست دست گیر که گاه عنایت است
کز دوست یک کرشمه جهان را کفایت است
۳۳۳، ۳۴۱

قومی ز جور یار شکایت همـــی کننـد
ای صد هزار شکر چه جای شکایت است
۳۳۸

۱ ــ ص ۴۵۶: دین و دولت

من جهد همی کنم قضا می‌گوید بیرون زکفایت تو کاری دگر است
۵۴۴

در دل مسکین هر بیچاره‌ای شاه را گنج نهانی دیگراست
۳۲۵

کحل الجواهراست لقای مبارکش زان‌چشم‌عالمی‌به‌جمالش منوراست
۱۰۸

جاوید زی که از دل صافی و جان پاک
داعی دولت تو معین مطهر است
۴۲۲

با ما همه عالم ار به جنگ اند رواست
ما را ز همه جهان رضای تو بس است
۲۳۰

مر وصل ترا هزار صاحب هوس است
تا خود به وصال تو که را دسترس‌است
۲۶۶

احرام گفتن و به روی تو خوش است
لبیک زدن بر سر کوی تو خوش است
۲۶۴

به خون عاشقان داری دلیری مکن جاناکه عاشق هم‌شجاع است
۴۲

در آن حضرت که نام زر سفال است   چو من کس را مجال افتد محال است
۱۹۸

بنمود خنجر تو در احیای ملک و دین
خاصیتی که در دم عیسی مریم است
ای خسروی که قصهٔ یک روزه رزم تـــو
صد ساله کارنامهٔ کاوس و رستم است
۵۳۶

تقصیر زمن نیست خدا می‌داند   تقصیر ز روزگار بی سامان است
۳۰۱

عیدی که در او هزار جان قربان است
چه جای دهل زنان بی سامان است
۲۸۳

امروز روزگار به کام دل من است   کزروی آن‌نگاردل‌ودیده‌روشن‌است
۳۶۴

آن که درگاه رفیعش ملک و دین را مأمن است
آستان بارگاهش خسروان رامسکن‌است
۱۵۵

صد گنج شایگان به بهای جوی هنر
منت‌برآن که می‌دهدوحیف‌برمن‌است
۴۰۶
من کنم کشف وکی نهان دارم   روح سلطان دین معین من است
۱۸۰

احرام بستم از پی عالی جناب شاه	کز کائنات قبلهٔ بگزیدهٔ من است
گفتم که خاک درگه او در کشم به چشم	کان توتیای روشنی دیدهٔ من است
نوشم شراب تربیت از لطف او	کان اصل شادی دل غمدیدهٔ من است
حرمان مرا ز مقصد امید باز داشت	این نیز هم ز طالع شوریدهٔ من است

۳۷۹

کنار سعدی از آن روز کز تو دور افتاد
زآب دیده توگویی کنار جیحون است

۵۱۳

روا بود که کنم چون پیاله دل پرداز
مرا که دل چو صراحی مدام پرخون است

۳۱

راه غلط کرده‌ای سزای تو این است	دوست ندانسته‌ای جزای تو این است

۲۸۳

با این همه هم هیچ نمی‌یارم گفت	باشد که مگر بنده نوازی این است

۲۳۰

دل خون شد و رسم جان گدازی این است
شاید که مگر بنده نوازی این است
با این همه هم هیچ نمی‌یارم گفت
در حضرت او کمینه بازی این است[1]

۶۰

---

۱ ــ رک. ص ۲۳۰

دعای من اجابت را قرین است که امین کوی او روح‌الامین است
۵۴۰

در این کتاب نظرکن به چشم معنی بین
که رشک‌لعبت‌مانی وصورت چین است
کتاب نیست غلط می‌کنم که‌دریایی‌است
که دست‌عقل زاطراف‌اوگهرچین است
دقیقه های معانیش در لباس حـــروف
چو در سیاهی شب روشنی‌پروین‌است
۷

درخاک نهاده چون توانم‌دیدن آن‌کس که‌مرازخاک برداشته است
۴۶۷

به ذروهٔ فلکم می‌کشید دولت تو ولی قضابه میان‌رهم‌رهاکرده‌است
۱۴۳، ۲۵۰

صبر سنگین مرا در راه عشـــــق شیشهٔ امید برسنگ آمـده است
۳۷۵

شاها طراز رایت و نقش نگین تو تاروز حشرآیت نصر من الله است
شدصبح‌دشمنان‌توازخون‌دل‌شفق وازروزدولت‌توهنوزاین‌سحرگه‌است
۴۱۴
گر در رسدبه‌نورتجلی عجب‌مدار سختی راه‌وادی ایمن‌کشیده است
۳۷۰
در این عزا و مصیبت چه جای خرسندی است
سکون عقل در این ره نه از خردمندی است
۳۵۵

با عشق تو عهد جان ما میثاقی است
مائیم و غم عشق تو تا جان‌باقی‌است
۲۵۴

زمانی با تو در ایام پیری — بسی خوشتر زایام جوانی است
۳۴۱

آن کس که ز کوی آشنائی است — داند که متاع ما کجایی است
۵۶۹

نیراعظم کمینه پرتوی ازنورتست — ربع‌مسکون‌درپناه‌رایت‌منصورتست
۷۳

دریغ زان‌لب جان بخش و صد هزار دریغ
که وقف کرد بر اوباش یارسفله‌پرست
۳۱۹

کاغذ و خامه گر به دستم هست — چه کنم نیست اختیار به دست
۴۰۷

اراذل نشین اراذل پرست — نگیرد عنان بزرگی به دست
۵۸

جدت ورق زمانه از ظلم بشست — عدل پدرت شکستها کرد درست
ای برتو قبای مملکت‌آمده‌چست — هان‌تاچه‌کنی‌که‌نوبت‌دولت تست
۴۶۷

ظلت‌ظلیل بادکه گیتی‌به دولتت — در سایهٔ حمایت‌امن وامان‌نشست
۴۲۰

دگربه روی کسم‌دیده بازمی‌نشود خلیل ماهمه بت‌های آزری‌بشکست
۴۸۵

آن ملکی کز ملوک هر که از او سر بتافت
سختی دیوار دهر عاقبتش سرشکست
۴۹۰

کی بود از چین و روم پیک ظفر در رسد
کان دو سپاه گران شاه مظفر شکست
جوشن چینی به تیر بر تن فغفور دوخت
مغفر رومی به گرز بر سر قیصرشکست
۱۳۵

به حضرتی که جهان صد یک مساحت اوست
سپهر با عظمت خاکبوس ساحت‌اوست
سپهر را چه محل خود بر آستان درش
که فیض مهرهم‌از فضلهٔ سماحت‌اوست
۱۸۲

گر کار عاقلی نرود بر ره صواب از وی مبین که آن نه زفکرخطای‌اوست
ورجاهلی‌به‌منصب‌ومالی‌رسدمگوی کان مال‌ومنصب‌ازمددعقل‌ورای اوست
چون کارهابه جهدمیسر نمی‌شود آن زیبد ازکسی که خردرهنمای اوست
کز کارنیک وبدنشودهیچ‌مضطرب داندکه‌هرچه هست‌به‌حکم‌خدای‌اوست
۳۲۵

حرمان نصیب دیدهٔ غم دیده بیش نیست
دل را چه غم که‌دل‌زمقیمان‌کوی‌اوست
۱۱۸

آن که فلک خاک سر کوی اوست هردوجهان‌قیمت‌یک‌موی اوست
۴۴۸

می‌نوشتم نامه و برنامه می‌بردم حسد
کوچراپیش‌ازمن مشتاق‌بیندروی‌دوست
۸۷، ۴۸۰

فرداکه خاک مرده به حشر آدمی کنند
ای بادخاک‌مامطلب جز به کوی‌دوست
۲۱۳

من نگویم ولیک داند عقـــل کاین طـــراز قبای دولت کیست
۳۵۷

دست در دامن ایمان به امیدی زده‌ایم
یارب‌این‌رشته‌نگهدارکه جزیک‌تانیست
۳۵۶

شدم به دریا غوطه زدم ندیدم در گناه بخت‌من است این‌گناه‌دریانیست
۲۷۹

ای دل دراین دیارمحل قرارنیست دست از جهان بدار که اوپایدارنیست
مستظهری‌به مرتبه‌و اعتبار خویش هیچت ز حالت دگران اعتبار نیست
صبروتحمل است ورضا چاره باقضا تدبیر این قضیه برون زین‌چهارنیست
بنشین‌برآستان‌قضاچون‌به‌هیچ‌باب ما را درون پردهٔ تقدیر بـــار نیست
در حیز وجود همانا نیامده است آن سینه کز خدنگ حوادث‌فکار نیست
ما بندگان و اوست خداوندگارما با کار او ترا و مرا هیچ کار نیست
۵۲

شب و روزم به جز از یاد تو در خاطر نیست
بلکه‌درخلوت‌جان‌غیرتوخودحاضرنیست
۴۹۲

ازاین درجز بدان درنتوان رفت عالم‌تروعادل‌ترازاو،هیچ‌ملک‌نیست
۳۰۷

اندر همه دشت خاوران خاری نیست
کش‌بامن و روزگار من کاری نیست
۲۲۹

آن بت که به دهر چنو چالاکی نیست
بر باد غمش رفته چو من خاکی نیست
روزی دو سه شد که کمترم می‌پرسد
گر نیست ملول دیگرم باکی نیست
۵۵۴

هرگز نکنم بحل فلک را که مرا ازحضرت تودوربدین‌دیری‌داشت
۴۷۹

چنین است رسم سرای درشت گهی پشت‌زین وگهی زین به‌پشت
۵۱

نادیده رخ مراد تا چشم زدیم چون راحت روزگار از ما بگذشت
۱۹۸

سرمایهٔ عمری که بهائیش نبود در محنت روزگار ضایع بگذشت
۴۵۰

۱ ــ ص ۱۳۶: در اندیشه ببستم قلم فکر شکستم

طناب عمرشان انـــدر سلامت به هم پیوسته بادا تـا قیامت
۵۹۰ ،۴۸۱

چه‌لطف بود که ناگاه‌رشحهٔ قلمت حقوق خدمت‌ما عرضه کرد‌برکرمت
۲۲۹

عبیری برآمیخت[1] مشاطهٔ فتـح عروس ظفر را چو گیرد سپاهت
به هر جا که‌روآوری چشم‌دولت به مژگان بروبد همه‌خاک‌راهت
۴۱۵ ،۱۳۵ ،۳۶

چگونه فتح و ظفر هم عنان تو نبود
که هرکجاکه توهستی‌خداست‌همراهت
۴۱۵

ح

زهی سلام تو آسایش و سکینهٔ روح
زهی کلام تو مفتاح گنج های فتوح
۶۸

د

اگر چرخ درگشت محور به پا باد محیط ارخلل یافت‌مرکزبه جا باد
وراز تند بادی درختی درافتاد چه تدبیر ،سروسهی رابقا بـــاد
۴۶۶ ،۳۱

هزارت سال در دولت بقا باد نگهدار شب و روزت خدا بـاد
۳۳۰

---

۱ ــ ص ۱۳۵ : بیامیخت

هزارت سال در خانی بقا باد
شهنشاه زمان پیشت گدا باد
۱۱۲

عمرت از آرزو زیادت باد
کرمت طبع و لطف عادت باد۲۳۸

تا به سوی کعبه باشد روی خلق
حضرت تو کعبهٔ مقصود باد ۲۶۱

سر سبزت از سرزنش دور باد
دل روشنت چشمهٔ نور باد۲۰۱

به یمنت چو ملک داد یسار
در یسار تو خاتم جم باد ۸۶

که تا خورشید تابان باشد و ماه
جنابش از حوادث در امان باد
مدار آسمان و سیر اختر
چنان کش آرزو بادا چنان باد۳۳۱

عمرت از هر چه هست افزون باد
دولتت از قیاس بیرون باد ۲۸۵

جهان پناها ایام بر تو میمون باد
رسول عدل تو معمار ربع مسکون باد
دقایق کرمت از شمار بگذشتست
تصاعد درجاتت زوهم بیرون باد
۷۸

خسروا دولت تو افزون باد
روزگارت همیشه میمون باد
مستقر سریر سلطنتت
برتر ازنه رواق گردون باد
آفتاب کمال معدلتت
از کسوف و زوال مأمون باد
همتت هم بر این قرار که هست
سال و مه روز و شب همایون باد
هر دعائی که مخلصان گویند
به اجابت همیشه مقرون باد
۵۱۲

تا روزگار شانه زند گیسوی ظلام
گیسوی ملک درشکن دولت تو باد

تخت‌کیان‌متابع‌فرمان ورای تست — بخت جوان‌ملازم درحضرت‌تو باد
۱۵۳

شاهاطلوع فتح وظفر ازدر تو باد — ظل همای سدره‌نشین برسرتو باد
جائی که‌خصم‌باطل توسرکشی‌کند — تاء ییدکردگارجهان خنجرتوباد
۷۶

چون یسار جهان به دولت تست — خاتم ملک در یمین تو باد
هرچه رأی مبارکت خواهد — کردگار اندر آن معین تو باد
۸۷

که ایزد هرآنچت هوابود داد — سرانجام این کار فرخنده باد ۵۰۵

جاودان درسایهٔ حفظ خدای — آفتاب دولتت پاینده باد ۱۱۰

عهدها داشته‌ای با من و من از تو امید
ای امید من و عهد تو سراسرهمه‌باد
۲۸۷

درمانده‌ام زجناب تو دور و می‌گویم[1]
دریغ عمر عزیزم که می‌رود برباد
۳۷۶ ،۳۳۵

بدان خدای که جلاد قهر لم یزلیش
به خشت‌وخاک‌بدل کردتاج‌وتخت‌قباد

---

۱ ـ ص ۳۷۶: چو مانده‌ام ز جناب تو دور می‌گویم

که آنچه در حق من گفت مفسدی به غرض
نه کرده‌ام نه روا داشتم نه دارم یاد
مرا شماتت اعدا دبلا همین دارد
زیان مال مرا دولت تو بر جا باد
اگر نکو شودم کار از میامن تست
وگرنه خسته دلان را خدای مزد دهاد[2]
۳۲۰

نظام ملت و ملکی و تاج جهان باشد جواهر صدف ملک بی نظام مباد
۱۵۸

ملک عالم هیچ بی سلطان مباد بلکه بی سلطان فلک گردان مباد
۳ ۳

در این فتنه جهانی رفت بر باد تو گفتی در نیستان آتش افتاد
۳۵۵

ز اندکی ضعف یک دو روزهٔ تو آتش فتنه در جهان افتاد
تا ابد ذات بی همال ترا از جهان هیچ آفتی مرساد
۴۳۱

شمس دین کرت شاه هندوسند آن که در دنیا و دین بادش مراد
۳۱۴

اگر ز دست برآید چو نخل باش کریم
وگر ز دست نیاید چو سرو باش آزاد
۱۹۷

---

۲ ـ بیت آخر نیز در ص ۲۸۹

تو فرض کن که چو سوسن همه زبان گردم

کجا زعهدهٔ تقریر آن شوم آزاد

۴۷۸، ۵۴۰

به خاکپای تو کان توتیای چشم من است

که بی وجود عزیزت نیم دمی دلشاد

۳۳۵، ۳۷۶

یاد کردی زمن و قدر مرا بفزودی که خدایت به کرم دردوجهان یاد کناد

۵۴۹

بقای خلق جهان در بقای دولت تست

خدای چشم بد از دولت تو دور کناد

۸۰

ای بلند اختر خدایت عمر بی‌پایان دهاد

وانچه بهروزی وفیروزی درآن است آن دهاد

دائماً نفس شریفت بندهٔ فرمان حق

وآنگهت برجملهٔ فرماندهان فرمان دهاد

۱۸۱، ۵۶۳

ای بلند اختر خدایت عمر جاویدان دهاد

پس ترا برجملهٔ فرماندهان فرمان دهاد

۲۱۳

گر زکوة حسن خواهی داد ای صاحب نصاب

از گدایان سر کوی غمت می‌دار یاد

۴۳۹

دعواتی همه خلوص وداد	که بر اخلاص باشدش بنیاد
۴۸۱

نی مهر تو دردل حزین می‌گنجد	نی‌مهر تو بر هیچ نگین می‌گنجد
جانت خوانم‌اگر چه بیشی‌چه‌کنم	درقالب گفتار همین می‌گنجد
۱۷، ۱۲۷، ۱۴۷

عشق بازی و هوس نوبت خود داشت کنون
وقت آن است که‌دل‌باسرایمان‌گردد
۲۶۹

هر که در خدمت درگاه توتقصیر کند
ای بسا روز که از کرده پشیمان‌گردد
۳۰۳

تمتع بادت از اقبال و برخورداری از دولت
همی‌تا مرغ‌زرین‌اندراین‌سبزآشیان‌گردد
زحق امید میدارم که هرچ امید میداری
زاسباب‌جهانداری‌همه‌بهترازآن‌گردد
۱۵۹، ۴۱۳

کمری بر میان جان بندد	جان کمر وار بر میان بندد
۴۶، ۱۴۸

کسی که دست به فتراک دولت تو زند	هزار آرزو از روزگار بربندد
۴۲۳

سواد این شب وحشت زپیش دیدهٔ من
برون برد خبری ز آفتاب باز آرد

ز هجر در جگرم آتشی است بنشانـــد
به روی کار من خسته آب باز آرد
۱۵۳

مگر به جان رمقی از حیات باز دهـــد
مگر به دیده خیالی ز خواب باز آرد
۴۶۹

گر از جفای تو روزی دلم بیازارد   کمندشوق توبازش‌به‌عنف بازآرد [1]
۲۵۵، ۳۳۶

ای‌بساگوی زنداین‌فلک چوگان‌قدر   تاچوتو شاه‌سواری‌سوی میدان آرد
۲۹۰

آن که مهر هوای حضـرت شاه   در زوایای جـان نهـان دارد
وآن که شکر فواصل کـــرمش   روز و شب بر سر زبـــان دارد
۵۱۲

فلک صدری ملک قدری جهان بخشی عدو بندی
که آب خضر و روح قدس دائم در سخن‌دارد
جهان جان وجان دهر اگر گویم ورا شایـــد
که دوران گوهر جان رابه لطفش مرتهن دارد
۵۳۹

تن از تف هجران تو تابی دارد   برآتش دل ز غم کبابـی دارد

---

۱ ــ برای اختلاف دو روایت رک. ص ۳۳۶

کس نیست که راز من بگوید با تو　　جز دیده که در پیش توآبی‌دارد
۳۲۲

گویم دعای جانت نفرین بر آن کسی باد
کو چون تو قبله بیند رو در دعانیارد
۲۱۳

در مدح تو از من چه گشاید که خرد نیز
هرگز نتواند حق مدح تو ادا کرد
چون ناطقه سرحد ثنای تو نمی‌یافـــت
عاجزشدو درعین ثنا قطع دعاکرد
۳۵۲

بسا کاخا که محمودش بنا کرد　　که از رفعت همی بامه مرا کـرد
نبینی زان‌همه یک خشت‌بر پای　　مدیح عنصری مانده‌است بر جای
۴۳۳

عمری‌که‌بودبی‌تونمی‌بایدم‌آن‌عمر　　می‌بایدم‌آن عمردگر باره قضا کرد
۵۲۳

آن تربیت‌که کردمرا لطف‌شهریار　　باهیچ ذره حقا اگر آفتـاب کـرد
۵۱۵

بشنود بوی خلق تو مشک خطا ز شـــرم
بر باد داد بوی خود الحق‌صواب‌کرد
الطاف ایزدی است معانی ذات تـــو
آن را به سعی خود نتوان اکتساب‌کرد
۴۱۱

اشتر به خراس می‌بگردد صدگرد تو نیز زبهر دوست گردی درگرد
۳۴۹

هزار کوه و بیابان برید خاقانی سلامتش به‌سلامت‌به خانه‌بازآورد
۴۴۱

بادآمد و بوی وصل جانان آورد واین خسته‌دل مرابه تن‌جان‌آورد
دل‌گفت‌که هان‌بعدخراب‌البصره پیراهن یوسف که به کنعان آورد
۴۴۹

نشان هستی من زان جهان همی دادند
امید وصل تو بازم بدین جهان آورد
کنون وصال تو می‌آورد به من جان را
اگر فراق تو روزی مرا به جان آورد
۳۰۱، ۴۲۰

هرجام مدام را که بر دست نهم گردون زخسی خسی درا ناندازد
۳۷۹

نامه نگویم که دم روح قدس بود که آن بر تن رنجور زد
یا زسر زلف بتان باد صبح لخلخه‌ای بر دل مهجور زد
۴۴۹

به حلقه‌ای که سرزلف یاربرهم‌زد همه ولایت صبر و قرار برهم زد
به یک‌کرشمه‌که کرد ازکرانهٔ برقع همه نهان من و آشکار بر هم زد
۴۸۴

صافی تر و یک روی تر از آینه کس نیست با این همه با او نفسی هم نتوان زد
۵۶۰

کس براین در از برای حسن عهد حلقه‌ای نگرفت و زنجیری نزد
۲۲۷

وزد بادی به هر ساعت که آرد بوی مهر او
دل‌مجروح‌راهردم‌فغان‌ازبوش‌برخیزد
۵۸۹

سر اکابر دوران جلال دنیی و دین
که روزگار همه خون خصم او ریزد
چنان شدست که در دور عدل اوگنجشک
ز زخم چنگل شاهین دگرنپرهیزد
چو حلقه هر که نباشد ملازم در او
چوپرده‌اش فلک ازپیش‌درد درآویزد
۵۴۲

سعدیاکنگرهٔ وصل بلند است توتا پای برسرننهی‌دست‌بدانجا نرسد
۲۶۵

پادشاهان زتو درآرزوی یک نظرند
آن سعادت چه عجب گربه‌گدائی‌نرسد
۱۲۹

هر بلائی کز آسمان کید گر چه بر دیگری قضا باشد
بر زمین نارسیده می‌گوید خانهٔ انوری کجا باشد
۲۲۹

اگرفتوح شودبوسه‌ای زخاک درت زهی فتوح که در روزگار ما باشد
به هیچ کار نیایم‌گرم تونپسندی ورم قبول کنی کار کار ما باشد
۱۲۸، ۱۵۲

کـــار درویش مستمند بســـاز که تو را نیز کارهـــا بـــاشـــد
۹۲، ۴۶۱

عرفات عشق بازان سرکوی یار باشـــد
به طواف‌کعبه زین در نروم‌که عارباشد
چو سری بر آستانش زسر صفا نهـــادی
به صفاو مروه ای دل دگرت‌چه‌کارباشد
۵۷۹

خون ایشـــان همه هـــدر باشد همـــه را زین بـــلا خطـــرباشد
۳۲

مرا زعشق تونامی‌نشانه‌بس باشد ز زلف‌تو سر مویی‌نشانه بس باشد
عنان ز راه‌تکلف‌کشیده به که مرا اشارتی به سرتازیانه‌بس بـــاشد
۴۱۸

جناب‌قصدجلالت[1] بلندبادچنان که اوج ذروهٔ افلاکش آستان[2] باشد
۳۹، ۱۴۱، ۱۶۱، ۱۷۳، ۲۱۹، ۵۷۱، ۵۹۴

چو میل خاطر او جز به دون و ناکس نیست
چه فایده زهوائی که درسرم باشد
۳۱۹

غرض زمنصب و تحصیل مال و کسب علوم
رعایت دل اصحاب و دوستان باشد

---

۱ ــ ص ۱۴۱: ایالت، ص ۱۶۱: حکومت، ص ۵۹۴: امارت
۲ ــ ص ۱۴۱: آشیان

سلطان روزگار غلامان به زرخرد سعدی ترا به طوع وارادت غلام شد
۱۰۳، ۱۴۲

منصور نصراحمد گفتی بسنده کن کاندرجهان هرآنچه مدیح است گفته شد
۲۴۵، ۴۷۶

زلف مشکین نو عـــروس سخن چون بدین جا رسید کوته شد
۲۱

مژده‌ای دل که بخت یار آمـد یار با یار سازگـــار آمـــد
۳۰۸

مرهمی مرهمی که بر دل مـن زخم خون ریز روزگار آمـــد
۲۳۵

هر که او عزت خاک در معشوق شناخت
نزد او مملکت هر دو جهان خوار آمد
۱۱۹

آن وعده که تقدیر همی داد وفا شد
و آن کار که ایام همی خواست برآمد
۴۳۰

یا رب آن ساعت خجسته چه بود کز درم آن نگـــار باز آمـد
بنمـــردم سپـــاس یـــزدان‌را تـا بدیـدم که یـــار باز آمـد
۳۶۳

ره دراز پر از خاک و من چنین نازک بدین طریق به آهستگـــی توان آمد
۴۵۴

ازاین بشارت‌صحت‌که ناگهان‌آمد هزار جان غمین‌گشته شادمان‌آمد
۴۳۱

یارب آن ساعت‌خجسته چه‌بود که نظر بر جمال شاه آمد
۵۲۳

دلدار به کام گشت لله الحمد کارم به نظام گشت للّه‌الحمد
۲۲۸

زیمن تو شد شرع باقوت آری بود دین احمد قوی از محمد
۵۱۱

آن را که شبی چون شب من نیست چه داند
کز هجر توام دیده چه شب می‌گذراند
۱۹۷

نه هر که چهره برافروخت دلبری داند
نه هر که آینه سازد سکندری داند
۲۰۰

نمی‌کنم صفت اشتیاق آن فرزند چواعتقادنکوخواه خویش می‌داند
۴۸

این حکایت قلمی کرد و به طغرل بدواند
قاصدش‌نیمهٔ شب‌رفت‌وبه‌طغرل‌برساند
۲۸

تقریر گدائی برسلطان که رساند یاقصهٔ موری به سلیمان که رساند

واز ماه مقنع زتک چاه درخشی برذروهٔ خورشید درخشان‌که‌رساند
واز ساغر شورابهٔ تلخی فراقم جامی به‌لب‌چشمهٔ حیوان‌که رساند
۴۴۷

دیدم‌رخت ازغم سرموئی بنماند جز دیدن رویت آرزوئی بنماند
با دل گفتم که آرزوئی‌درخواه دل گفت که هیچ آرزوئی‌بنماند
۳۶۴

تا نشانی بود زهستی او ورد شکر و دعات می‌خواند
۴۷۷

تا بود معلوم خاصان کاین طلسم آدمی
ابتدا از خاک‌وآب وباد و آدربسته‌اند
دامن عمر تو گرد الوده یک ساعت مباد
زآنکه درعمرت‌صلاح‌خلق‌بی‌مربسته‌اند
۱۰۱

عیب جویانم حکایت پیش جانان گفته‌اند
تا چه مرغم کم سخن پیش سلیمان گفته‌اند
پیش ازاین گویند سعدی‌دوست می‌داردترا
بیش ازآن من دوست‌میدارم‌که ایشان‌گفته‌اند
۲۲۹

ای جهان بخشی که پیش همتت حاصل دریا محقر کرده‌اند[1]
۲۷۱

---

۱ ــ ده بیت اول قصیده‌ای است که هفت بیت دیگر آن در ضمن همین نامه ص ۲۷۳ آمده است

ریش او را ماله کردند از قضـــا مالهها را هم چو اسپر کردهاند [1]

۲۷۳

ای بخت کسانی که به رغم من محروم

بوسیدن پای سگ سگبان تویابند

۳۷۶

فرصت تیر یکـایکشـان نبـــود هم چنان با کیش میانداختنـد

۵۰

اگر جهان همه دشمن شود به دولت دوست

خبرندارم‌ازایشان که درجهان‌هستند

۴۹۸

تشنگان بادیه با سعی در راه صفا

از غبار خاک پایت آب کوثر یافتند

کس نبد درقافله محتاج‌شمع‌آفتاب

دیده هاچون از رخ‌خوبت‌منوریافتند

۲۶۸

خسروابردل آتش زده بسیار گری کاین‌جهنم نشودکشته‌به‌بارانی‌چند

۳۵۷

نظر آنان که نکردند بر این مشتی خاک

الحق انصاف‌توان‌دادکه‌صاحب‌نظرند

۳۶۰

---

۱ ــ هفت بیت است از قصیده‌ای که در ص ۲۷۱ آغاز شده است .

عشقت ز پــــدر رسیــد میراث　　من نیز همی دهم به فرزنــد
۹۵

در چنین وقتی و ما از شاه دور　　چشم بد با عاشقان اینها کند
۵۲۳

مراکه روی توباید قمرچه سود کند　　مراکه لعل‌توشاید شکر چه سودکند
۳۲۳

کو کســی کـــز برای خاطـــرمن　　خـــاک بر فرق روزگـــار کنــد؟
۳۵۷

باشدکمان ابروی‌خوبان‌به بازویی　　کز سینه تیرحادثه ها را سپر کند
۲۸۵

باد سحرگهی زتوام میدهد خبر　　یارب‌چه لطفهاست‌که بادسحرکند
تاکی‌طبیب لطف‌توبیمارخویش را　　شربت‌زخون‌چشم‌وغدا ازجگردهد
۳۱۵

اشتیاقی که دلم را به سوی حضرت تست
خامه راطاقت‌آن نیست که تحریرکند
۵۱۲

فلک پیر به جان تابع احکام تو باد
کانچه بخت تو کند دولت برنا نکند
۴۳۵

کسی که برلب‌کوثرکشیدجام نشاط　　دهان خویشتن ازآب‌شور ترنکند

کسی که‌سایهٔ طوبیش‌پروریدبه ناز وطن به ظل سفیدار بی‌ثمر نکند
۳۰۶، ۳۱۶

به سالها نفسی یاد دوستی نکنی که یک‌نفس نتواندکه یاد تو نکند
۶۰۵

تا بخت به من درنگرد بار دگـر گرخاطرات التفات این‌خسته‌کند
۳۸۵

چشم که باز می‌کنم برد گری ضرورت است
آب‌چونیست‌تشنه را میل‌سراب‌می‌کند
با دم سردو سوز دل فضل در آرزوی تــــو
زآتش هجر هرزمان دیده‌پراب‌می‌کند
۵۴۵

شهباز دولت تو که پرواز می‌کند خودصبرکن‌که‌چشم‌کنون‌بازمی‌کند
۱۰۵، ۱۳۴

این چنین مست که مائیم زخمخانهٔ عشق
همه خواهند که باشند ولی نتوانند
۲۰۰

از لطیفی همه کس راحت جانش دانند
واز بزرگی همه جاخان‌جهانش‌خوانند
۱۱۰

شاهنشهی‌که خطبه‌وسکه به نام‌او از نیل مصرتالب‌دریای‌چین کنند
وآنهاکه چرخ بوسه‌دهدآستانشان ازنام ونعت او علم آستین کنند
۴، ۱۰۲، ۱۳۱

جنگ سلطانی است اینجا تیر باران چشم دار
آن عروسی‌ها بودکانجا شکرافشان‌کنند
۲۳۰

کو حیدر هاشمی و کو حاتم طی	تا شیوهٔ مردمی و مردی بینند
۲۱۲

نبیند صبا روی گل بی رخ تو	وگر نیز بیند به بوی تو بیند
۲۸۸

مرا با گازران ری چه کار است	که جامه پاک شویند یا نشویند
۲۳۰

دوش‌مارا ناگهانی لیلة‌المعراج بود	وانکه‌مستغنی‌ترازما او به‌ما محتاج‌بود
چاکرما کیقباد و بهمن و پرویز بود	خادم ما چون جنید و شبلی و حلاج‌بود
۱۷۸، ۲۱۱، ۲۳۷

شاد بادی و شادمان بادا	هر که از دولت تو شاد بود
۴۵۲

حالیا محنت هجران تو باری با ماست
تاکه‌خود دولت وصل‌توکه راخواهدبود
گر به وصل تو رسد عاشق بی دل روزی
آن نه‌ازبخت‌وی‌از لطف‌خدا خواهدبود
۳۹۲

جانا اگرم هزار جان خواهد بود	فرمان تو برجمله روان‌خواهد بود

نامردم اگر به هیچ شادی نگــرم تابوی غم تو در جـهان‌خواهـدبود
۳۶۱

تا جهان هست چنین‌بود و چنین خواهد بود
همه را عاقبت کار همین خواهدبود
۴۶۶

در آسمان ستاره بود بی شمار و لیک
رنج کسوف بر دل شمس و قمر بود
۶۱

هر چه از دلدار آید خوش بود گر همه دریای پر آتش بـــود
۲۴۱

او من و من او بدم که من بدم ساقی که او
باده‌ها رطل گران تاروزنوشانوش‌بود
۱۷۸

من خود دانم کز تو خطائی ناید لیکن دل عاشقان بداندیش بود
۴۶۸

رفت آن که ماه ما زستم تیره رنگ بود
واندوه را به نزد دل ما درنگ بود
آخر به سان نای به شادی دمی بــزد
آن دل که درکشاکش‌نالش‌چوچنگ‌بود
۳۶۴

هم‌کوکب سعادت و هم اختر ظفر فیروز روز گشته وفرخنده فال بود
۳۹۶، ۵۰۶

در ضمن هر بلائی مدرج سعادتی است
مغز لطیف تعبیه در استخوان بود
۱۸۷، ۳۰۹

تشریف‌خطابت‌که غذای جان‌بود بردیده نهادمش که جای آن بود
۵۴۸

چو از میانه به بی رونقی شوم مخصوص
اگر نکو بود از بهرمن تو را نبود[1]
۲۷۹، ۵۶۳

میان سینه و لب سالها بود محبوس
مرآن نفس که ترا اندر آن رضا نبود
۴۴۱

چنان به مهرتوصافی‌است جان روشن من
که صبحدم را با مهر آن صفا نبود
۲۳۴، ۳۳۵

حقوق‌من‌همه بگذارچون‌منی‌شاید که یار پارتو امسال آشنا نبـود
۳۳۹

امان خلق تویی پس دعای دولت تو
وظیفه‌ایست که تقصیر آن روا نبود
۱۵۸، ۲۹۳، ۳۷۴، ۵۹۴

---

۱ ــ ص ۵۶۳: چه بود

اگر چه هر دو کمر بسته از زمین رویند
به دوق نیشکر از جنس بوریا نبود
به نام پرده بود هر دو لیک نزد اهل‌خرد
حجاب مزبله چون پردهٔ نوانبود
به رنگ هم بود اما به وقت عرض هنر
بلارک یمنی شاخ گندنا نبود
۳۲۱، ۳۳۹

به قیامت برم آن عهد که بستم با تو
تا در آن روز نگوئی که وفائیت‌نبود
۴۶، ۶۷

کرم‌کجاشد و انعام‌را چه‌پیش‌آمد چرا از این دویکی پایمردمن‌نبود
۳۴۰

ملک دنیا همه با دولت سعدی هیچ است
پادشاهیش همین بس که گدای توبود
۱۳۸، ۴۲۰

آن روز صبح ما چه مبارک دمیده بود
کان‌شاه رابه دل‌شدگان‌دل‌کشیده بود
آن سرو بود یا گل یا باغ یا بهار
یا قطره‌ای زابر بهاری چکیده بود
۲۶۷

عشق توشها در دل مسکین معین با شیر فرو شدست و با جان برود
۳۹۲

هیچ شک نیست که مقرون به اجابت گردد
هردعائی که به صدق ازسراخلاص‌رود
۵۵۸

اندر رهی که جود ترا هیچ نیست عیب
از طالع من است که تقصیر می‌رود
۵۵۴

امیدمن آن است به‌درگاه خدای کابواب سعادت همه مفتوح شود
۴۰۰

کارش‌چنان‌شودکه‌سپهروستایشرا از خاک آستانهٔ اوتاج سر شود
۵۲۶

هر که با دونان نشیند هم چو دونان دون شود
باخردمندان‌نشین‌تاعقل‌توافزون شود
۴۰۳

از ره‌بادیه‌رفتن‌چه‌گشایدکه کسی در حرم‌طوف‌کندخواجه‌محرم‌نشود
۲۶۸

که‌اگرتشنه‌لبان‌دوجهان‌سیرشوند قطره‌ای آب زدریای کرم کم نشود
۱۰۹

من‌ارتعرض شکری کنم‌چنان باشد که ذره شرح کرم های آفتاب‌دهد
۵۱۵، ۵۸۷
سریر ملک عطا داد کردگار ترا به‌جای‌خویش ودهرچه‌کردگاردهد
۴۱۵

با هر که خدای روزگاری بدهد   وین واقعه را سری و کاری بدهد
۵۳۰

نسق و رونقی پدید آیـــــد   وین در بسته را کلیـــد آیـد
۵۹۵

زلطف شاه هنوز این امید دارم و شاید   که صبحم از شب تاریک و گل ز خار برآید
۲۵۱

مقصود جهان کام تو باشد که برآید   زانکه از تو برآید همه کارمی که برآید
۵۰۶

خرم آن روز که شاهی چو تو پیش نظر آید
ضایع آن عمر که بی دیدن رویت به سر آید
۱۰۵، ۴۵۷

یک نظر از توهست و صد هزار کـرامت
منتظرم تا که وقت آن نظر آید ۳۶۱

از زلف دراز تـو کمنـدی فکنم   در گردن عمر رفته تا باز آیـــد
۱۰۵، ۱۴۴، ۲۵۱

گر بنیوشد زنده بماند جاوید[1]   ورنه دم ماست هم به ما باز آید
۵۵، ۲۳۲، ۳۲۵

مرا سخن چو به یاد تو بر زبان آید   به طعم آب حیات و به ذوق جان آید

---

۱ ــ ص ۲۳۲: گر بنیوشی زندهٔ جاوید شوی

لواعج شعف من به دستبوس‌شریف	از آن گذشت که در حیز بیان آیــــد
۴۷۹

اشتیاق من دل خسته بدان شاه جهان
بیش از آن است که در حیز امکان‌آید
۳۸۳

آخر این تیره شب هجر به پایان آیــد
درد ما را نفسی نوبت درمان آید
آخر این بخت‌من از خواب درآیدروزی
روزی آخر فظرم بر رخ جانان‌آید
۳۵۱

خواهم‌که بپوشم‌صنماراز تو ازخلق	تا نام تو کم در دهن انجمن آید
باهرکه سخن‌گویم‌اگرخواهم‌وگرنی	اول سخنم نام تو اندر دهن آید
۷۹

زعمر برخور و دل رانوید شاهی‌ده	که بوی دولتت از کار و بار می‌آید
همه بضاعت اقبال و کامرانی تست	که با قوافل لیل و نهار می‌آیــــد
۱۶۶، ۴۱۰

در این دیار بدان زنده‌ام که گه گاهی
نسیم لطف توام زآن دیار می‌آید
۳۸۷

هوای کعبه چنان می‌دواند به نشاط
که خارهای مغیلان حریر می‌آیــد
۴۸۵

مرا هوای گلستان دگر نمی‌باید　　که کارمن زگل و لاله برنمی‌آید
۲۶۰

به‌حسن‌دلبرمن هیچ درنمی‌باید　　جزاین دقیقه‌که‌بادوستان‌نمی‌آید
۵۵۰

زنقش روی‌تومشاطه‌دست‌کوته کرد　　که شرم‌داشت‌که‌خورشیدرا بیاراید
۳۳۱

به پای بوس‌توهرگه کەبرزمین‌افتم　　سرم ز روی تفاخربر آسمان ساید
۱۴۴

خوش آن عاشق که خوابش برده باشد وزپس عمری
چو خیزد ناگهان دیده به روی یار بگشایـــد
۱۱۷، ۳۹۹

سعادت چشم بگشاده که تا رویت کجا بیند
زمانه گوش بنهاده که تا رایت چه فـرمـاید
۵۱۴

آن روزمبادا که کنم ازتو فراموش　　هر چندکه روزی زمنت یاد نیاید
۲۳۴

چه نویسم که دل از دست فراقت چه کشید
یا زنادیدنت این دیدهٔ غم دیده چه دید
خواستم حال فراقت به قلم شرح دهـــم
حال دل در قلم آمد ز قلـم خون بچکیـد
۵۰

به زین اندر آمد که زین را ندید همان نعل اسبش زمین را ندیـد
۳۰

بشنوحدیث من که‌بسی‌قصه‌های‌راز از عاجزان به بارگه پادشا رسید
۸۴

تابخت‌مژده دادکه دلدارمارسید آسایش ابد به دل زار ما رسیـد
۵۴۸

ای بخت مژده خواه که پیک ظفر رسید
منشور حضرت آمد و اینک خبر رسید
۱۲۶

آن منعمی که از اثر فیض جوداو دولت‌به سر نیامد و محنت به‌سررسید
مسعود گشت‌طالع‌ومحمود عاقبت شادی زدر درآمد و اقبال در رسیـد
گفتم چه‌موجب‌است‌مرادولتی‌زتو گفت آفتاب ظل الـهت به سر رسیـد
۱۲۷

عقل از نشاط مژده به جان برد ناگهان
کاخر دلم به آرزوی خویشتن رسید
جان نیز گفت شکر خدا را هزار بـار
کانچ‌ازخدای‌خواسته بودم‌به‌من‌رسید [۱]
۱۳۲ ، ۱۰۴

دل رفته بود و جان شده منت خدای را
کان‌دل‌به‌سینه‌آمدوآن‌جان‌به‌تن‌رسید [۱]
۲۹۳ ، ۴۳۲ ، ۴۴۵

---

۱ ــ رک. ص ۲۹۳

---

۱ ــ ص ۲۴۹: قصرت

ای آفتاب ملک زمن نور وامگیر وای سایهٔ خدای زمن سایه‌وامدار
۱۲۹، ۳۰۳

تاقبهٔ مقرنس فیروزهٔ فلـــــک برگرد این سراچهٔ غبراکند مدار
۱۰۶، ۱۳۹

تا وقت نشر صیت شما باد منتشر تاگاه حشر عمرشماباد پایـــدار
۴۷۶

به‌روز درس‌ثنای تومی‌کنم تعلیم به شب وظیفهٔ مدح‌تو می‌کنم‌تکرار
۵۳۶

صد سال اگر به شکر و ثنایش رود قیام
از لطف او یکی نتوان گفتن از هزار
گر عاجزم ز شرح صفاتش غریب نیست
هرگز نکردقطرهٔ باران کسی شمـــار
۴۰۰

به‌سوی‌سدره‌زمن مرغ‌طاعتی‌نپرد که نامهای نبرداز دعات در منقار
۴۱۱، ۵۶۳

اکنون که هست دست تو دستی بزن که نیست
پاینـــده ایـــن زمانهٔ غدار نابـکار
در دامنت چو دست زند خسته خاطـــری
او را به پایمــــردی همـت برآرکار
۵۱۴

چو تیره شود مـــرد را روزگـــار همه آن کند کش نیاید به کار ۲۸

تا ببندد تا گشاید تا ستاند تا دهد
خسرو صاحب قران را دائما" این باد کار
آنچه بستاند ممالک آنچه بدهددادخلق
وآنچه بندد دست دشمن و آنچه بگشایدحصار
۱۴۶، ۵۴۴

ترا به عید چه حاجت که تهنیت گویم
که عید راست به روی‌توتهنیت‌درکار
۳۷۴

هر که را نایب خبیث نهاد به نیابت قدم نهد در کار
زود بینی که جغد ماده‌ونر در سرایش نشسته بر دیوار
یکدگر را تهنیت گویند لیس فی الدار غیر نا دیار ۲۷

بلندهمت بسیار دان اندک سال همای سایهٔ طوطی حدیث شیرشکار
۴۰۲

شاها تو نام نیک برآورکه‌هیچ‌شاه بهتر ز نام نیک نیندوخت یادگار
نیکی خودمدارتو نیز ازکسی‌دریغ با تو چه نیکویی و کرم کرد کردگار
۵۱۵

نماند به گیتی کسی پایدار همان به که نیکی بود یادگار
بیا تاجهان رابه بد نسپریم به کوشش همه دست نیکی بریم
۱۷۹، ۴۳۳

برداشتیم دیده ز رویت‌به‌اضطرار بگذاشتیم جان به جناب تو یادگار
برحضرتت‌نهفته‌نماندخوداین‌قدر کز چون تویی جدا نشودکس‌به‌اختیار
۴۸۶

هرشادیی‌که‌چرخ زمافوت‌کرده‌بود آن را به یک لطیفه قضا کرد روزگار
۱۱۹

اعنی‌خدایگان سلاطین کامکار نوشین روان عهد و سلیمان روزگار
قادربه‌حکم‌برهمه‌کس‌آسمان صفت فائض به جود بر همهٔ خلق‌آفتاب‌وار
۷۶

طغرای حکم تو همه بر چشم و سر نهند
شاهان شرق و غرب و سلاطین روزگار
۳۵۱

صحن‌بستان‌زسبزه هم چو بهشت روی صحرا ز لاله هم چونگار
۲۳۶

یک سرابرو به فرمانش اگر در هم کشم
در زمان بینی توازعالم برآورده‌دمار
۳۲۴، ۳۵۹

به من رسید چو شادی به جان اندهگین
به من رسید چو صحت به قالب بیمار
۳۸۷

خیال تیغ تو گر بر دل‌عدوگذرد ندیده زخم دو نیمه شود به‌سان‌انار
۴۱۵

قادر به حکم بر همه کس آسمان صفت فائض به جود برهمه خلق‌آفتاب‌وار[1]
۲۴، ۷۶، ۱۶۴، ۲۹۲، ۳۷۳، ۳۷۸، ۴۱۳، ۴۴۸، ۵۶۵

---

۱ ــ ص ۲۹۲: آفتاب سان، نیز رک. ص ۷۶

درعهدپادشاهی‌توهرکجاکه‌هست گر خان خاور است و گر شاه باختر
امروزدست‌پیش توبنددبه‌احتیاج ورباشدش ز منطقهٔ آسمان کمر
۱۱۷

از آنچه عهد وجود است و مدت ابد است
هزار سال بقای تو باد افزون تر
ملازمان جنابت جلال و عز و شرف
چو خادمان سرایت نجاح و فتح وظفر
۳۸۶

به پیش زنده فیل حضرت‌حق غلام ناوه کش بوده است سنجر
۱۷۶

اینک نسیمی می‌رسد کز دوست می‌آرد خبر
برخیزکاستقبال‌او واجب‌کندرفتن‌به‌سر
۲۹۴

گردن چرا نهیم جفای زمانه را همت چرا کنیم به هر کارمختصر
دریاو کوه را بگذاریم وبگذریم سیمرغ وار زیر پر آریم خشک وتر
یا برمرادبرسر همت نهیم پای یا مردوار در سر همت کنیم سر
۳۱۴

به چین وترک و روم و هند پیشت بر زمین مالند
جبین فغفور و رخ چیپال و سر خاقان ولب‌قیصر[1]
۱۴۲، ۱۵۱

---

۱ ــ ص ۱۵۱ : لب خاقان وسر قیصر

کارمعین‌زیک نظرت می‌شودبه‌کام ای آفتاب تربیت مشتری نظـــــر
۴۵۰

دویار جهان دیدهٔ پرهنـــــز دو صاحب بصیرت دو صاحب نظـر
۵۳۲

درآمد از در جانم ز سوی عالم قدس
زبان گشاد به شرح نوید فتح و ظفر
چه گفت؟ گفت‌که ای‌پایمال‌محنت‌وغم
منال بیش که ایام غم رسید به سر
۱۳۴

کرا دیـــدی تو از شاهان‌کشور بدین جاه و بدیـن نام وبدین‌فر
هزاران آفرین بر جــان او باد تنش آسوده و جـان و دلش شـاد
کجا رزمش بود پیروزگـــر بــاد به هـر کـاری خـدایش راهبـربـاد
۵۱۱

قضا چون زگردون فروهشت پر همه عاقلان کورگشتند و کر ۳۵۴

جهانداری که هست از عدل او آسایش عالم
شهنشاهی که هست از فراو آسایش کشـــــور
۳۵۰

خورشیدی وخورشید نباشد معذور گر زو نرسد نظر به نزدیک و بـه‌دور
۴۱۶

چو خورشید تابنده بنمود چهـر در بـاغ بگشاد گـــردان سپهر ۲۹
جوان و جوان بخت و روشن‌ضمیر به دولت جوان و به تدبیر پیر ۲۱۹



بسیار خورده‌ام غم این دولت جــوان
اکنون‌توهم بخور غم این‌ناتوان پیر
بامن به نیک‌وبددوسه روزی دگربســاز
کین‌جان‌مستعار نماند به مستعیـــر
۳۲۱

پشتم دو تاه شد چو کمانم به خویش کش
کوبال و پر که دور بیندازیم چو تیر
۳۰۶

با این چنین حریف همانا که بعد از این
مردم در آن دیار نشاید زدن به تیر
۲۸۳

شبی چون شبه روی شسته به قیر نه بهرام پیدا نه کیوان نه تیر ۲۹

در آفاق گشاده است ولیکن بسته است
از سر زلف تو بر پای دل ما زنجیر
۱۱۱، ۳۱۵

چندان‌ز روزگارمرامهلت آرزوست کز خاک آستان تو چشمم شود قریـــر
۸۰

مادر این شهر غریبیم و در این ملک فقیر
به کمندتو گرفتار و به‌دام تو اسیر
۴۲۳

از همه باشد به حقیقت گـــــریز وز تو نباشد که نداری نظیـــر ۵۳۳

اگر چه تحفهٔ یوسف حقیر و مختصر است
شنیده‌ای مثل تحفه الفقیر حقیـر
۷

اراهل نوازش نه‌ام ای نازش جان دشنام همی ده و زبـان باز مگیـر
۳۷۲

بعد از نماز و آنچه زمفروض طاعت است
ورد دعای تست مرا مونس ضمیـر
۴۷۸

ز

شک نیست که گـر نسیم جودت بر کلبـهٔ بـی نـوا وزد بـاز
آن کلبه شود چو بیت معمور وین بنده رسد به مصراعزاز ۵۸۴

منت خدای را که به تن جان رسید باز
جان رارسید مژده که جانان‌رسیدباز
۳۴۵

مراکه درشب‌افلاس گم‌شدست‌شتر به ماهتاب قبولت مگر که یابم بـاز
۳۴۸

تا بود نیک و بد و بیش و کم اندر پی هم
تابودسال ومه و روزوشب اندرتک‌وتاز
نامهٔ عمرتو را از فلک این باد خطـاب
زندگانی ولی نعمت مـن بـاد دراز
۴۰۱
برداشته‌ای به عـز و نـازم از راه کـرم بـدار و منداز ۳۴۰

از آنچه فیض خداوند بر تو می‌باشـــد
تو نیز در قدم بندگـان اومی‌پـاش
۵۴۶

کسی کز تو پیغام آرد بـــرش به چرخ برین بر فرازد سرش ۵۲ح
جائی‌است‌کله گوشهٔ قدرش‌که‌فلک گر در نگرد کله بیفتد ز ســـرش
۵۵۷، ۷۸

خراسان را بدو دادند میدانم که میداند
به هر ملکی که خواهدرفت خواهدرفت‌تسلیمش
۱۷۵

عـهد من باتو نه عـهدی است که تغییر پذیرد
بوستانی است‌که‌هرگزنبود بادخزانش
۵۳۳

بعد از این تا زنده باشد غیر شکر روزگار
بر زبانش نگذرد ورجان برآید ازتنش
۴۰۰

شکایت داشتـم از یـار بسیار چو آمد شـد شکایت هـا فرامـوش
۳۰۱
سر تسلیم نهادیم به حکم‌رایش تا چه اندیشه کند رای‌جهان آرایش
۳۷۱

در این زمانه همین حضرت است در عالم
که بازگشت‌از اوهرکسی به‌مقصدخویش
۳۸۴، ۱۲۴، ۹۰

از چشمهٔ حیات تو یابد معین حیات مانند
خضـر زنـدگی جـاودان خویـش
۴۳۰

پاره‌ای بیشترک زین که تو داری دارند
عاشقان گوش دل‌بیدل‌دیوانهٔ خویش
بهترک زین نظر مرحمتی اندازنـــد
پادشاهان به گدایان‌درخانهٔ خویش
۲۸۸

ص

جهان پناها دائم سرور فتح ترا سروش فاتحه می‌خوانداز سراخلاص[1]
۱۸۸

ط

هر پا و شه که روی به لهو و طرب نهاد
می‌دان که هست مرتبتش را گه‌سقوط
میزان که برج اختر لهو و طرب‌دراوست
در وی‌رسد به خسرو سیارگان هبــوط
۵۸

ق

به خدائی که روز حشــر دهـد هـر عمـل را جـزا بـه استحقـاق
که دل خستهٔ من است عظیـــم به جمال مبارکت مشتـاق ۴۸

تا شوی در کتاب وصل وفراق دفتری از مکارم اخلاق ۳۴۹

---

۱ ــ قطعه‌ای است در ۹ بیت از تاج سلمانی

علم و حلم و عدل و جود و لطف و مال
شاه را مجموع گردد این خصال
۴۰۶

در هر دلی که نیست و لای تو باد خون
برهر زبان که نیست ثنای توبادلال
۵۵۸

نه‌این‌زدشمن‌گردد گه نبردستوه نه آن زسائل گیردگه سئوال ملال
۲۷۷

عمرودولت‌ابدالدهرمخلدبادت ساغر ملک تو از جام طرب مالامال
۵۸۵

بگذاشته مناصب دنیای بی رفا برداشته‌دل‌ازهوس جاه‌وحرص‌مال
جان‌عزیزش اربه‌لب‌آید زتشنگی ازکوزهٔ خسان‌نخوردو شربت‌زلال
۳۱۵

ای آفتاب‌سلطنت‌ای‌سایهٔ خدای هرگز مبادتا ابداین سایه‌را زوال
۴۳۰

فال آن مرغ که در دام تو افتد میمون
بخت‌آن صیدکه در قید تو ماندمقبل
۳۰۳

بندگی هائی کز آن بوی وفاداری وزد
عرضه‌میداردزراه‌صدق ،فرمائی‌قبول ؟
۵۳۴

نشسته بودم و خاطر به خویشتن مشغول
در وثاق به هم‌کرده ازخروجو دخول
۴۴۸

یا مکن با پیل بانان دوستی　　یا بنا کن خانه‌ای درخورد پیل
یا مرو با یار ارزق پیرهن　　یا بکش برخان و مان انگشت نیل
۲۸۴

به تن زنده‌پیل وبه جان‌جبرئیل　　به دست ابربهمن به دل‌رودنیل
۲۷۵

م

هرحاجت‌ومقصود که خواهی‌یابی　　در بارگه قطب جهان احمد جام
۱۷۹

دانهٔ دنیا همی پاشید چرخ　　مرغ همت در نمی‌آمده‌به دام
۳۹۸

رفت‌باطالع فرخنده‌زقصربرجیس　　راندبا فر فریدون‌سوی کاخ‌بهرام
گوشهٔ چرخ‌برافروخت‌زماهی‌برماه　　کردیاقوت‌به‌خون بره‌زرینه حسام
۵۷۶

ای به زیر طوق حکمت گردن افلاک نرم
وای به زیر ران امرت توسن ایام‌رام
۳۵

ای به ظل جاه تو ارباب حاجت را پناه
وای به ذیل عفوتواهل هنررااعتصام
۳۳۴

مرحبا عقدی که عقد ملک را داد انتظام
حبذا عهدی کزو شد رونق گیتی‌نظام
زاجتماع این دو نیر وز قران این‌دوسعد
تا به روز حشر عالم را بود نورونظام
۵۰۵

گرباغ را شکوه توگیرد دراحتما ورباده راقبول توآرد دراهتمام
بی ازدحام خاربود اصطناع‌گل بی زحمت خماربود لدت مدام
۴۰۰

شاعرانه من نگویم جاودان‌مان در جهان
زانکه جاویدان نماندجزکه حی‌لاینام
لکن‌این‌گویم‌که‌این‌اقبال‌واین‌دولت چنین
متصل بادا به عزآن جهانی والسلام
۳۷، ۲۸۰

دوام‌ملک وبقای قدیم‌مارا نیست خدای راست‌بقای‌قدیم‌وملک‌دوام
۶۶

به سخن عاشـــق جمال تـــوام به خبر فتنهٔ وصـــال تـــوام
۹۶

روزی که نه در عهد توبگذاشته‌ام بد عهدم اگر ز عمر پنداشتـــه‌ام
۵۱۶
از بادصبح دم‌زتو بویی‌شنیده‌ام جان رابه‌باددادده وبویت‌خریده‌ام
۱۰۰
تبر بفکن که بس میمون درختم به پشت پا مکن دورم که بجتم
۳۰۶، ۳۱۷

همی ترسم از ریشخند ریاحین که خار مغیلان به بستان فرستم
۲۱۴

به اوقات مرجوه دائم دعایت سوی سدره المنتهی می‌فرستم
که یارب به اقبال ودولت‌بمانی تو جاوید تا من دعامی‌فرستم
۱۵۷، ۱۷۰، ۳۰۴

داعی دولت به هر مقام که باشم شاکر نعمت به هر طریق که هستم
۴۸۰

دانی که چیست موجب بودن در این دیار؟
وجه کرایه قوت رفتار نیستم ۲۸۸

آنچه اسکندر میان تیرگی جست و نیافت
در سواد خط‌آن منشور مضمر یافتم
ز اشتیاق دست گوهر بارش آن منشور را
گاه بر لب گاه بردل گاه برسریافتم
۲۱۷

تا پست نگردد از حوادث بنیاد بقای نسل‌آدم
همواره بقای دولتت باد چون قاعدهٔ سپهر محکم
۴۸۰

شکر خدا که هر چه طلب کردم از خدا
برمنتهای همت خود کامران‌شدم
۱۶۳، ۵۹۹

ای نظیر تو در سرای وجود ننهاده قدم زکتم عدم ۴۱۷

بگذاشتم آن خدمت دیرینه به فرزند
او را به خدا و به خداوندسپردم
۲۹۰

از خط تو دیده را گهرسا کردم وز لفظ تو نطق را شکرخا کردم
۴۱۷

من مرغ طلب کردم تا نامه بردآنجا
جان از قفص قالب گفتاکه‌روان‌گردم
۲ ۴

خبرت هست که من بار سفر می‌بندم
زار می‌گریم وبرگریهٔ خودمی‌خندم
۳۶۹

خرم آن روز که باز آیی و سعدی گوید
آمدی شاه چه مشتاق و پریشان بودم
۶۴ح

نوحی به هزارسال یک‌طوفان‌دید من نوح نه‌ام هزار طوفان دیدم
۳۱۷

با چه برابرکنم چنین دو سعادت من که مه عید رابه روی تو دیدم
۳۷۶

شب دراز به امید صبح بیدارم مگر که بوی تو آرد نسیم اسحارم
۲۰۱

تو بمان از برای من به جهان که من اندر جهان تـــرا دارم ۵۲

خبرم نپرسی اما من بی خبر ز شوقت
به جز از حدیث مهرت به جهان سخن ندارم
۵۳۲

خویش و بیگانه اگر می طلبند آزارم — الله الله تو نظرباز مگیر از کارم
گر ببندند سلاطین کمر خدمت من — نبود در دو جهان جز به تو استظهارم
شادمانم به غمی کز تو به خاطر رسدم — وز مرادی که خلاف تو بود بیزارم
۵۲۴

هنوز قصهٔ هجران و سرگذشت فراق — به سر نرفت و به پایان رسید طومارم
۱۲۰، ۱۳۹، ۲۵۲، ۴۳۵

گر برکنم دل از تو و بردارم از تو مهر
آن مهر برکه افکنم آن دل کجا برم
۲۳۸

مشکل گشای وصل اگر دیرتر رسد — چندین هزار قصهٔ مشکل کجا برم
۵۶۴

این تیغ آفتاب قلم کن عمود صبح — تا دست چرخ خیمه چرا زد برابرم
۳۱۶

از تو در نعمت و جاه اندبسی نااهلان
پس به هر حال من اهل سزاوارترم
۱۸۷، ۴۳۹، ۵۸۱

حاجیان دانند حج و عمره و سعی و طواف
کعبهٔ ما روی محبوب و سرکویش حرم
۱۱۹

در سرم هست که ناجی کنم از خاک درت
همتم سخت بزرگ آمد و خود مختصرم
۱۲۳

گر به روز سفر از دوست جدا خواهم مانـد
شرم بادم که همان سعدی کوته نظرم
۴۸۶

هر نوردی که زطومار غمم بازکنی حرفها بینی آلوده به خون جگرم
۳۶۶

تا عمر عزیز من به پایان نرسد هر لحظه دعای جانت از سرگیرم
۲۵۰

گربه آتش بریم صدره وبیرون آری زرنابم که همان باشم اگر بگدازم
۳۱۳

سالها مهر خـدمتت ورزم به سلامیت هـم نمـی‌ارزم؟
۳۰۰، ۳۱۱

در وصل تو بسته‌ام همه همت خویش باشد که به منتهای همت برسم
۳۸۸

شمه‌ای شاه ز درد دل اگر بنویسـم
ای بسا نامه که از خون جگر بنویسم
آنچه از دیده به روی من مهجور آمـد
دفتری باید آن را که ز سر بنویسـم

چون شفق غرقه شود دیده به خون دل اگر
قصهٔ رنج شب و آه سحر بنویسم
۴۴۴

گفتم که ز غصه مشکلی بنویسم وز محنت و رنج حاصلی بنویسم
کودل که بدان شرح غمی وصف کنم یا دست کز آن درد دلی بنویسم
۴۰۷

مکن برمن ای دوست عیب وملامت اگر حشو گویم و گر بد نویسم
ملالت چنان در سرم راه دارد که بی خودکنم فکروبی خودنویسم
وگر فی المثل پشه باید نوشتن شتر مرغ بر روی کاغذ نویسم
۳۹۳

کو نامه برمحرم اسرار که تامن اسرار بر محرم اسرار نویسم
طوماربه جان توکه برخویش بپیچد گر درد دل خویش به طومار نویسم
۳۸۳

چون دولت آن نیست که پهلوی تو باشم
کم زآنکه فتاده به سر کوی تو باشم
روز از هوس روی تو گردم به چمن ها
شب نیز در افسانهٔ گیسوی تو باشم
نایم به در از منت دشنام تو هرگز
با آن که همه عمر دعا گوی توباشم
۳۴۰

والا من زحیرانی خموشم همی سوزم مجالی نه که جوشم
۸۴

من‌رمیده‌همان‌به‌که درسماع‌نیایم   که‌گربه‌پای‌درآیم‌به‌دربرندبه‌دوشم
۱۲۰

باشدکه نواله‌ای از آن خوان کرم   شاید که پیاله‌ای از آن جام نعم
۲۶۷

گر کند کس به زبان حالت این واقعه شرح
وردهدکس به قلم‌صورت‌این حال رقم
آتش سینه زبانه زند از راه زبـــــــان
صفحهٔ کاغذ پر خون شودازنوک قلم
۳۵۶

هرچند نگه کردچپ و راست‌دلم   چپ‌دادبتان راو توراخواست‌دلم
۳۶۱

چه خوش بود که به بویت بر آستانهٔ کویت
به یاد دیدن رویت شبی به روزرسانم
۱۰۰

خرم‌آن روز که پروازکنم تا بر یار   در هوای سرکویش پر و بالی‌بزنم
۱۶۹

ذوق جفاو جورتو بر من حرام‌باد   گر من به جز وفای توکاری‌دگرکنم
۳۳۶

نخستین سخن چون گشایش کنم   جهان آفرین را ستایش کنـــم
۳۶۸، ۳۹۵

لکن به اضطرار بود نی به اختیـــار
گر چند گه به خطهٔ دیگر مکان کنم
خالی نباشد از دو سه عذری صحیح لیک
شرط مروت است که آن را نـهان کنـم
۴۴۰

آنچه از بی مروتان جهان دیدم حسن مروت است که آن را نهان کنم
۳۹۸

چه کار خواهم کردن فریضه‌تر به جهان
که خاک پای تو در دیده توتیا نکنم
۲۵۰

هرگز نفسی شکایت از تو نکنم کار از دل بی نهایت از تو نکنم
از دل نکنم شکایتی کز تو کنم از دل کنم آن شکایت از تو نکنم
۳۳۲

اینت نه بس که در چمن جان به چشم دل
چون بگذرد زدور تماشای او کنم ؟
۴۱۷

دل را غمت ار به خود نخواند چه کنم
ورقدر غم تو دل نداند چه کنم ؟
بیم است مرا که ناگهان نیست شـــوم
زین غم که اگر غمت نماند چه کنم
۵۳۰

قد تیرم چو کمان گشت از این غم اما تیر تدبیر تو در کیش ندارم چه کنم ؟
۲۸۲

آنها که[1] خوانده‌ام همه از یاد من برفت

الا حدیث دوست که تکرار می‌کنم

۳۷۱، ۵۶۹

آن کس که همه‌جهان به یک دوست بداد

وآنگه ز همان دوست جفا دید منم

۳۹۸

هر جا که می‌گذارم چاهی است در گذارم

هرجاکه می‌نشینم دزدی است درکمینم

۴۸۹

اگر برتر از آسمان برند[illegible] بدان حضرات از بندگان کمینم

۳۸۸

من دوست می‌دارم دلی کز دست جانان می‌برم

طاقت نمی‌آرم ولی افتان وخیزان می‌روم

۶۰۳

رسید و دیدهٔ مرمود را مکحل کرد نهاد بر دل مجروح خسته صد مرهم

بیاض آن چو سواد موحدان روشن سواد آن چو سر زلف دلبران پرخم

۲۹، ۱۰۴، ۱۶۳، ۲۲۸، ۳۸۳، ۴۶۴

قول صاحب غرضان گوش مکن بهر خدا

یار ما باش که ما از دل و جان یار توایم

۲۲۸

---

۱ ــ ص ۳۷۱: من هر چه

چشم امیدوار به ره بر نهاده‌ایم گوش نیازمند به در برگشاده‌ایم
۵۶۴

ای‌شیخ دست‌گیر که ازپافتاده‌ایم امیدوار در ره تو رو نهاده‌ایم
۳۲

به بوی‌گلبن رویت‌هزار پی‌چوصبا به‌پای‌سست‌سوی‌باغ‌وبوستان‌شده‌ایم
۲۸۸

گر در رسم‌به نورتجلی‌عجب‌مدار سختی راه وادی ایمن کشیده‌ایم
۲۶۶

بالطف‌خودبگوی‌که ما رابحل‌کند دردیده‌گر زخیل‌توگردی‌کشیده‌ایم[1]
ما رامران‌چوفتنه که‌آخرچوعافیت ما نیز در رکاب‌توگاهی دویده‌ایم
بیرون زآه سینه واز آتش جگـــر بسیارسرد وگرم زمانه چشیده‌ایم
۳۲۲

شعله هائی ز نـــور پیدا شــد ما از آن نور باضیا گشتیـــم
۴۵۷

درکعبه معین گرنبود یار و معینت رکن وحجر وبحر کم ازلات‌گرفتیم
۲۶۸

چون یار دل‌شکسته میداردوست ما هم در دل فراشکستی دادیـم
۳۱۴

۱ــ این بیت در ص ۴۴۱ نیز آمده است .

هر یکی عالمی از علم و هنرمندی و باز
فارغ از نیک و بد گردش عالم بودیم
از لطافت همه‌چون باد صباست عنان
در وفا کوه صفت ثابت و محکم‌بودیم
حلقهٔ زلف بتان رشک همی برداز ما
که زدلداری در بند دل هم بودیم
۳۹۶

در رفتن و باز آمدن رایت منصور بس‌فاتحه‌خواندیم‌وبه‌اخلاص‌دمیدیم
۵۴۸

یا رب روا مدار که نا یافته مراد با دیدهٔ پر آب زکوی تو بگذریم
۴۳۰

ای دل تو کیستی که در آن حلقهٔ کمند
چندان فتاده‌اند که ما صید لاغریم
۵۴۹

به جای می سرخ کین آوریم کمان و کمند و کمین آوریم
۴۳

بادهٔ وصلت گواران باد آن کس را که هست
ماقدح‌ناخورده‌باجام‌خمارت‌سرخوشیم
۵۷۲

حال درویش چنان است که خال تو سیاه
جسم دل‌ریش‌چنان‌است‌که‌چشم‌توسقیم
۵۳۲

به هر جا که باشم دعای تو گویم — به هر جا که باشی لقای تو جویم
۴۶۱

نگاهی گر کنی ناگه به سویم — دری بگشاید از رحمت به رویم
۳۲۴

تعلقی است مرا با کمان ابرویت — اگرچه نیست کمانی به قدر بازویم
به گرد او نرسد پای جهد من هیهات — ولیک تا رمقی در تن است می پویم
۱۵۱

گر دستهٔ گل نیاید از ما — هم هیمهٔ دیگ را بشائیم
۳۷۱

مائیم که در هیچ حسابی ناییم — پر مشغله و میان تهی چون ناییم
فردا که حساب نقد مردان طلبند — آن ذره که در حساب ناید ماییم
۳۹۱

ن

همیشه دولت آن پایدار باشد از این
هماره نعمت این جای گیر باشد از آن
نه حد کوشش این را پدید هست شمار
نه بحر بخشش آن را پدید هست کران
۲۷۶

جام جم با چشمهٔ آب حیات — از برای بزم ما میداد[1] جان
۱۱۶، ۴۹۶

---

۱ ـ ص ۱۱۶: از برای بزم او داده است جان

آرام یافت در حرم امن وحش و طیر
وآسوده‌گشت درکنف عدل‌انس‌وجان
بر هر طرف که چشم نهی جلوهٔ ظفر
در هرجهت که گوش کنی مژدهٔ امان [۱]
۹۵، ۵۳۷

ترجمان عدل و احسان بوستان علم و حلم
قهرمان‌دین‌ودولت‌رهنمای عقل وجان
ذره‌ای از نور رایش تابش خورشید و ماه
قطره‌ای از بحر جودش‌حاصل‌دریاوکان
۴۵۳

سر شاهان پناه تاجداران سلیمان جهان اولجایتو خان
۸۶

از بهر خدا سایه زمن باز نگیری ای برسرم‌از سایهٔ تو سایهٔ یزدان
۱۲۴، ۳۰۵

خودای محمل نشین امشب ترا چون خواب می‌آید
که از دوش شتر بگذشت آب چشم بیداران
۳۴۹

آفتاب دین و دولت سایهٔ ملک خدای
پادشاه ملک‌وملت خسروصاحب‌قران [۲]
۳۸۶، ۷۸

---

۱ ــ در ص ۵۳۷ فقط بیت دوم با اختلافاتی

۲ ــ صورت این بیت در ص ۷۸ اختلافاتی دارد (رک.ص۷۸)

حشمتت با عشرتت باقی و عیشت بی زوال
منصبت‌بادولتت‌فیروز و بختت‌کامران
باد بر ذات تو مفتون هم سعادت هم‌شرف
باد بر جاه تو شیدا هم‌زمانه هم‌زمان
۵۶۲

باقی‌به دوامی‌که درآحاد سنینش ساعات شمارند الـــوف‌دوران
۱۲۹

طرازحلهٔ شاهی وروی رزمهٔ دولت محیط نقطهٔ عدل‌ومدارمرکزاحسان
۴۴۳

یارب‌این آرزوی من‌چه‌خوش‌است تـو بدین آرزو مـرا بـــرسان [1]
۷۷، ۲۱۷، ۴۹۲

من ای صباره رفتن بدان جناب ندارم
تو می‌روی سخن من به حضرتش‌برسان
۴۴۹

ز آن به مفرد نمی‌دهم زحمت که همی ترسم از ملالتشـــان
۴۸۱

پادشاه تخت و دولت سرور مسند نشین
آفتاب سایه گستر خسرو سلطان‌نشان
۴۴۸

---

۱ ــ ص ۴۹۲: چه خوش است آرزوی من یا رب . . .

امام عهد و زمان ظل رحمت یزدان خدایگان سلاطین وشاه شاه نشان
۱۸۴

جهان پناه فلک جاه آسمان خرگاه گزیده شاه عدو کاه پادشاه نشان
۵۷۷

شدمدتی که سایهٔ یزدان معز دین دارای ملک ودین وشهنشاه شه نشان[1]
۵۲۶

ای پادشاه مشرق ومغرب به اتفاق بل کمترین بندهٔ تو پادشه نشان
حق را به روزگار تو بر خلق منتی است کاندر گمان خلق نباشد شمار آن
۲۹۷

لفظی چو دل عاشق مهجور مشوش خطی چو سر گیسوی معشوق پریشان
۵۶۹

خورشید تخت گاه ایالت به هر دیار جمشید بارگاه حکومت به هر مکان
۱۷۴، ۴۲۷، ۵۷۱

سحاب رحمت و دریای فضل[2] و کان کرم
سپهر حشمت و کوه وقار و کهف امان
امان روی زمین پادشاه تخت نشین
معز دنیی و دین شاه پادشاه نشان[3]
۲۹۶، ۳۰۴، ۵۶۲

---

۱ ــ قطعه‌ایست در ۱۶ بیت ۲ ــ ص ۳۰۴ و ۵۶۲: لطف
۳ ــ بیت نخست تنها در ۲۹۶ هست.

خوانده تیغش برخلایق خطبهٔ فتح و ظفر
داده عدلش درممالک مژدهٔ امن وامان
بردر بار قبولش چون فلک صد پرده دار
برسر بام جلالش چون زحل صد پاسبان
۱۲۲، ۱۶۱، ۳۰۲

خلاف نیست در آثار حسن معدلتت که دیر سال بماند تو دیرسال بمان
فلک مساعد و اقبال یار و بخت قرین تنت درست و امیدت روا وحکم روان
زنائبات زمان در پناه بار خدای زحادثات قران در حمایت قرآن
۵۴۰

تا بتابد آفتاب از چرخ بهروزی بتاب
تا بماند آسمان در صدرفیروزی بمان
۳۴۳

اگر به چرخ رسد رغبةً شود طائع وگر به دهر رسد رهبةً برد فرمان
۲۵، ۴۲۲

گر ما نیرزیم از درش گردی تو باری ای صبا
می‌گو سلام چشم ما آن توتیارا هرزمان
۲۴۳

ما را به زبان دیگران می‌پرسی مارا به توای شاه نه این بود گمان
۳۳۲

آب دریا هر کجا باشد هم از دریا بود
هم به دریا بازگردد نیست این دوراز گمان
۳۶۰

شهنشاه ممالک بخش و کشور گیر و فرمان ده

جهان‌آرای‌دین‌پرورقدرقدروقضا پیمان

۴۴۵

بخت بادت هم نشین و سعد بادت هم نفس

نصربادت‌هم‌رکاب‌وفتح‌بادت‌هم‌عنان

۱۶۸، ۴۵۳

زمانه فعل و زمین حلم و آسمان رفعت

قضا بقا و قدر قدرت و ستاره توان

۵۳۴

کمربسته به سودای‌خدمتش جوزا کله نهاده ز تشویر همتش کیوان

۹۸

تا در دهان زبان بودم در زبان بیـان

گویم دعای دولت آن خسرو جهان

۹۹

نشاط زندگانی شد به پایـــان حقیقت پیش دیدند آشنایـان

۱۹۷

من نه چون دونان زبهر نان چنین سرگشته‌ام

بهرآب افتاده‌ام دور ازمکان‌خویشتن

از مکان خود اگر بیرون فتادم عیب نیســـت

ازهنر افتد برون گوهر زکان‌خویشتن[1]

۳۹۹، ۴۲۳

---

۱ ــ بیت اول در ۴۲۳ نیست و بیت دوم نیز بدین صورت‌است:

از مکان خویش. . . . فتاد او. . . .

گل لاف خوبی می‌زند سرو سهی سر می‌کشد
سلطان حسنی هر دو را بنشان به جای خویشتن
۳۹۳

مرازحملهٔ دشمن‌نرفت‌پای‌از جای   که شرط کوه نباشد زباد جنبیدن
۴۳

هواداران بسی هستند خورشید درخشان را
ولیکن ذره را زیبد طریق مهرورزیدن
۵۳۵

غمگنان را ز غم رهانیـــــدن   در مراعات خلق کوشیـــــدن
۲۳۱

قلم زن نگه دار و شمشیـر زن   نه مطرب که مردی نیایـــد ز زن
۴۳

خاک بر سر مکن که خوار شوی   ورکنی زان بلند بالا کــــن
۳۵۷

پیش از این کارت عواطف بود با خرد و بزرگ
منصبت‌چون بیشتر گشته است اکنون بیش کن
۳۹۳، ۴۳۲

مصلحت از لفظ دین داران کامل عقل جوی
مشورت‌با رای نزدیکان دوراندیش‌کن
۳۵۸

شاهادگر به پشتی سستان‌سیستان تدبیر جنگ باشه ایرانیان مکن
ریش‌وبروت‌بیش‌نه‌اند‌اهل‌سیستان زنهارتکیه برنمد و ریسمان مکن
۲۸۴

تا روز و شب به مشعل زرین ماه و مهر
از هم جدا شوند در این آبکون لگن
خورشید وماه مقتبس‌از نور رای تـــو
حساد را به تیغ حسد سرجدا زتــن
۵۸۱

تا جهان هست در او حاکم و فرمانده باش
تا به جاهت زفلک در گذردرتبت‌من
۶۴، ۱۶۳، ۲۱۳، ۲۹۸، ۴۲۱، ۵۰۹

نه فرشته است دعاگو نه پیمبر نه ولی
از کجا آمده در خاطر تو عصمت من
من یکی آدمیم همچو دگر آدمیـــان
نیک‌وبد هردوسرشته‌شده‌درطینت‌من
این یکی هست‌که اندرهمه آفاق امروز
دومی نیست مرا در نمط صنعت من
۳۴۰

ای‌به هنگام شدائدکرمت‌عدت‌من ای به هرحال مربی‌و ولی‌نعمت‌من
۴۴۱

چون تویی باید و هیهات که هرگز باشد
که به خاک در تو سر بنهدهمت من
۳۰۵، ۳۹۱

من به اقبال تو بس مستظهـرم تا قیامت باد استظهار مـــن
۴۵۸

باز نگار می‌کشد چون شتران مهار من
یارکشی است‌کاراو بارکشی است‌کارمن
۳۴۸

فراش باغ چتر گل آورد در چمن زد شامیانه بر زبر سرو و نسارون[1]
۵۷۸

تا چرخ را بقا بود و دهر را ثبات هر روزباد حشمت‌آن آستان فزون
۳۴۶، ۳۵۲، ۳۹۱، ۴۱۱، ۵۷۳

نه این است آئین شاهنشهـــی شهنشه نه این است و آئین‌نما ین
۴۳

سایهٔ رحمت غیاث‌الدین که فر خسروی
هست چون خورشید انور لائح او را برجبین
یاربش هم‌درحضرهم در سفر پیوسته باد
فتح ونصرت هم‌عنان وبخت ودولت‌هم‌نشین
۲۹۰

یار از این نزدیک تر کاندر دل ما خیمه زد
وز رخش‌محروم‌این‌بیچارگی‌و عجزبین
۵۹۰

---

۱ ــ ۱۴ بیت است و ۵ بیت اول آن در ص ۵۲۲ نیز آمده است .

با این همه فضائل و انواع برتری هستم معین دولت سلطان جلال دین
۱۳۶

روضه‌ای کش بر ریاض خلد باشد صد شرف
قبلهٔ اقبال و دولت کعبهٔ اقبال دین
از کرامت پیشگاهش قبلهٔ ارباب ملـــــک
وز سعادت آستانش مهبط روح الامین
مطلع خورشید رفعت مشرق صبح مـــراد
نور چشم آسمان و زینت روی زمیـــن
۴

آن که اوصافش پسندیده است و اخلاقش گزین
رایتش منصوروبختش یاروا قبالش قرین
۱۶۸

آن سایهٔ خداکه ندارد چوآفتاب درسایهٔ سرادق هفت آسمان قرین
۳۵، ۱۰۳، ۱۲۶، ۱۴۷

تا زیر نیست ابلق زرین جناح چرخ
بادا همیشه اسب مرادت به‌زیرزین
۵۲۶

چنین که رایت توسایه برجهان افکند
به فربخت همایون و سعی رای رزین
عجب نباشد اگر لاجـــورد گـــردون را
قضا به خاتم حکم تو در کشدچونگین
۷۴

جهان مسخر حکم توباد و چرخ مطیع
خدای ناصر عزم توباد و بخت‌معین
۳۴۴

باد اقبالت مدام و باد ایامت به کام
باد گردونت غلام و بادیزدانت‌معین
۵۱۶
نیست شش چیزم زشش خالی به روز و شب مدام
تازدرگاه‌تو دورافتاده‌ام ،می‌دان‌یقین
جان زمهر و خاطر از مدح و ضمیر از اشتیـــاق
تن زشکر ودل‌ز اخلاص و زبان‌ازآفرین
۵۱۳

ماه فر و زهره سعد و شمس رای و تیر فهم
مشتری آثار وکیوان همت و بهرام‌کین
۱۱۵

هر که چون انگشتری یک ره ببوسد دست تو
تا ابدبرتخت‌سیم‌وزرنشیندچون‌نگین
۱۳۷

به جز دعای تو زین، به چه کار خواهد کرد
علی الخصوص که روح‌الامین‌کندآمین
۸۷

براین دعا سزد ار ساکنان حضرت قدس
کنند بهر صلاح جهانیان آمین
۵۱۶

به خدا و به خدا و به خـــدا که چنین است‌وچنین‌است‌وچنین
۴۴۰

سدی‌شکسته گشت‌که تادور روزگار درگوش‌طاس‌چرخ‌بماند ازآن‌طنین
۳۱، ۴۶۵

و

بی روی تو دل چیست چه کار آید از او
جز ناله که هر زمان هزار آید از او
۱۹۵

ای جان و جهان را مدد از همت تــــو
بر تارک دهر خاک بی دولت تــــو
آوازهٔ رنج تو جهان کرد خــــــراب
وای ار نرسیدی خبر صحت تـــــو
۴۳۲

چون سایهٔ خدایی و آسوده‌اند خلــــق
در سایهٔ سعادت و اقبال وجاه تو
تا سال و ماه وروز وشب‌است اندراین‌جهان
فرخنده‌باد روز و شب و سال و ماه تو
بنیاد فتح و نصرت و قانون ملک بــــاد
تیغ و نگین و رایت و دیهیم‌وگاه تو
۴۹۱

ای بیش از آن که در قلم آید ثنای تو
واجب براهل مشرق و مغرب‌دعای تو

درویش و پادشاه ندانم در این دیـار
الا به‌زیر سایهٔ چتر همای تـــو
اسلام در ضمان امان و سلامت اســت
از یمن همت و قدم پارسای تـــو
ماز جزای خیر تو گفتن مقصریـــم
پروردگار خلق تواند جـزای تـــو
۲۹۸–۲۹۷

ز شادی خبرت خواستم که جان بدهم
به قاصدی که به دل داد مژدگانی تو
ولی چو عزم جناب تو داشتم بر فـور
نگاه داشتمش بهر ارمغانی تـــو
۱۳۳

جان بازتوام‌گرچه ندارم‌جان دو جانم‌چویکی‌است‌چون‌بودجانان‌دو؟
کفران حق نعمتم از کفـر بتـــر زیرا که بود کفر یکی کفـــران دو
۴۷۸

از مژدهٔ‌آوازهٔ این تهنیت افتاد در گوش زمانه زسعادت خبری نو
۴۱۱

ه

زمزمهٔ فاختـــه در صبـــح‌گاه فاخته گون کرد فلک را بـــه آه
۱۹۵

قضا توان قدر قدرت زمانه یسار فلک‌عنایت‌خورشیدرای‌کیوان‌جاه
۹۸، ۱۱۵، ۱۴۶، ۴۲۷، ۴۳۷

خجسته رایت و رای و ستوده‌نام و نشان
بزرگ همت و قدر و بلند افسر و جاه
۴۶۴

شهنشهی‌که زامدادحضرتش‌هرگز نیافت‌حادثه درساحت‌ممالک راه
رسیده‌خاک‌جنابش زقدر برافلاک فتاده نام‌بزرگش به‌عدل درافواه
۴۱۹

مـــرا مبشـــر اقبـــال بامداد بگاه
نوید عاطفت آورد از آستانهٔ شاه
چه‌گفت ؟ گفت‌چورویت‌به‌کعبهٔ کرم‌است
نیازعرض‌کن وحاجتی‌که هست‌بخواه
۲۶۳

ازحضرت خدای و از ارواح اولیاء خواهم‌مزیددولت‌وعمرازبرای‌شاه
گر برفلک چوعیسی‌برباید‌م‌شدن هم‌برشوم‌به‌جان‌وبگویم‌دعای‌شاه
۵۲۵

درخانهٔ خدا وبه بالین مصطفی گویم‌دعای شاه ونمایم ولای شاه
پذرفتم ازخدای که از بهر شاه‌را خواهم‌مزیددولت‌وعمرازبرای‌شاه
۲۶۹

آن که باشد شاه‌اجرامش غلام آستان
وآن که زیبداوج کیوانش حضیض‌بارگاه
۷۳

آفتاب اوج دولت سایـهٔ لطـف الــه
داور دارامنش اسکندر جم بـارگـاه

مارامیان این‌همه‌تیمار و دردوغم بگذاشته خراب و از آن‌غم‌نداشته
۴۹۱

نـــــورالـلــــه قبـــره گویم خلـــــد اللــــــه ملـه گفته
۴۶۸

با این همه هم‌بر در او بایدرفت تا خود چه کند با من کار افتاده
۴۲۹

همه دعای‌توازجان‌سحرگهان‌گوید که آن زمان نبود در ره دعا پرده
۵۴۲

زنیزه زمین چون نیستان شـده سر سرکشان در سر آن شـــــده
۳۵۷

دریغ‌حشمت‌ایمان و حرمت‌اسلام دریغ شرع پیمبر دریغ‌دین الله
۴۶۵

به روز حشر بینی جـــان ما را چوها چسفیده بر دامـــان اللـه
۳۶۰

ی

عمرت دراز باد بر این ختم شد سخن
بیرون نمی‌نهم ز ره اختصار پای
۲۳۵، ۲۹۴، ۳۸۸، ۴۹۹

نیک‌خواهان تراتاج کرامت بر سر بدسگالان ترابند عقوبت بر پای
۵۸۶

گر پای نهم بـــر آستـــانت | بر فرق سرکیان نـهم پـــــای
ور دست مبارکت ببوســــــم | بر تارک آسمان نـهم پـــــای

۳۵۱

نباشد بهتر از مازندران جای | الهی خیمهٔ مازن در آن جای

۳۵۴

چندان که زجور فلک حادثه زای | بردیم تظلم بر هر صاحب رای
برآتش محنتم کسی آب نــــزد | جزدیده که مردمیش بادا برجای

۴۲۹

جوانی صرف کردم اندرین کوی | جوانی ای صنم بر من ببخشـــای

۳۱۲، ۳۲۰

دریچه‌ای زدل من به سوی خود بگشای
دری زکلبهٔ احزان به روی‌خود بگشای
معطر از تو جهان و مشام من بستــــــه
مشام جان من از بهر بوی خودبگشای

۳۳۵

شتربانا دمی محمل بیـــارای | که هستم چون جرس‌درناله‌و وای
بیابان پیش چشمم‌گشت‌تاریـک | بت محمل نشین راه پرده بگشای

۳۴۸

گه گاه طعنه‌ای ز توام دلنوازبود | وآن نیزمدتی‌است‌که‌هم‌واگرفته‌ای

۳۱۱

کاری‌شمرده‌ای که دلم‌راشکسته‌ای | بستر عرق که کوه زجا برگرفته‌ای

۳۲۱

آنجا که جای نیست تو آنجا رسیده‌ای
هرچ آن کسی ندیدتو آن رابدیده‌ای
کس را زانبیا نرسد کارزو کنـــــــد
کانجا رسد که تو به سعادت رسیده‌ای
۴۲۶

آن دل خراب شد که تو آباد دیده‌ای
وآن سینه غم‌گرفت که توشاددیده‌ای
عمری است تا به دام بلائی‌اسیرماند
آن جان نازنین‌که تو آزاد دیده‌ای
۳۹۷

صد گونه محنت و غم و هجران کشیده‌ایم
تا روی هم چو ماه زما در کشیده‌ای
۵۳۰

گفتی‌حدیث‌دشمن‌خودرای‌نشنوم آری‌حدیث‌دشمن خودراشنیده‌ای
۳۱۱

زحرص هم چو ترازوی چرخ سوی زمین
معلقی زنی ار یک قراضه زریابـــی
۳۲۰

بهانه برقضا چه نهی چو مردان عزم خدمت کن
چو کردی عزم بنگر تا چه توفیق و توان‌یابی[1]
۳۳۴، ۵۶۸

---

۱ ـ ص ۴۳۴: ببینی

عاقل متفکربود ومصلحت‌اندیش — درمذهب عشق‌آی‌وازاین‌جمله‌پرستی

366

گر تو سری می‌کشی‌تا نکنی آشتی — مازتوسرکش تریم‌تاتوچه پنداشتی

ما دل صد آشنابهرتو بگذاشتیم — ای که زبیگانگی هیچ بنگذاشتی

398

درمانده‌ام‌کەازتو شکایت‌کجابرم — هم‌باتوگر زدست تو دارم‌شکایتی

317

بعد ازهزارسال‌به خاکم‌چوبگذری — نادیت مرحبابک‌روحی‌وصرت‌حی

408

به جـان آرزومنـد درگاه‌شاهم — که از حضرتش دور بادا بـدی

اگـر عمر باشد دگر باز گویـم — ابطحاء مکة هـذا الـــذی

79

گر دست رسی مرا میسر بودی — آن جا که ترا پای مرا سر بودی

143

چه شد ای دوست که از ما به جفا ببریدی

روی از این عاشق دیرینه بگردانیدی

چه جفا رفت و چه از ما به تو آورد کسـی

که نپرسیم‌بدان گونه که می‌پـرسیدی

254

به ناز اندر کنارت پروریـــدم — بود کم ساید روزی بـر سرآری

کنون‌خود کار تو بالا گرفته‌است — گرم هرگز نبینی یاد نـــاری

287

[illegible] پادشا پرور
کەقدرش‌برگرفت‌ازسرفلک‌راتاج جباری
۵۸۶

[illegible] که هم‌چون من نباشد دوستداری
۲۳۳

[illegible] دانم که تو ظهـــر دوست داری
۲۱۴

به یادی مخلصـــان را یادناری   چنین باشد طریق دوستـــداری
۵۳۲

[illegible] تو حاشا لله نکنیم و خود نیاید
مکر آن که حسن عـهدی که نه بردوام داری
۳۰۱

[illegible] درنکوکاری   مسلم است ترا منصب جـهانداری
[illegible]ات قـــدم   به جنب‌حلم‌تو درتـهمت‌سبکساری
۲۱۲

[illegible] چشم‌آن دارند   که زیر دامن انصافشان نکه داری
[illegible] تو نپسندی   وگر زمانه جفائی کندتو نگـذاری
۸۲

بس دعای سحری‌حامی جان خواهد بود
توکه چون حافظ شب‌خیزغلامی‌داری
۵۸۳

تو یاد هر که کنی در جهان عزیز شود
مگر که دیگرش از یاد خویش بگذاری
۵۰۳

کنده‌ای گنـــده‌ای سیـه رویـی باطلـی عاطلـی تبه کاری ۳۱۳

توآن‌نیی‌که بجز راه مکرمت سپری تو آن نیی که بجز تخم مردمی کاری
۴۱۱

محمدبن محمد که عدل شامل او قبول کرد خراب جهان به معماری
بمانیا تو و خصم تو دیرسال‌ولی تو درسعادت‌واقبال‌وخصم‌درخواری
۲۵۲

چه خوش باشد که بعد از انتظاری
به امیدی رسد امیدواری ۶۰۵

چه احتیاج به لشکر زبهر کشتن عاشق
بیاکه ازصف‌خوبان بسنده است سواری
۲۳

تاخال دلبران بود از لطف دل فریب
تا زلف شاهدان ببرد از حسن دلبری
تو بر سریر جاه و شرف‌جاودان بمـان
تو بر سپهر فتح و ظفر تا ابد بپای
[illegible]

تو خود فرشته‌ای نه ازین گل سرشته‌ای
گرخلق ازآب وخاک سرشتند گوهری
۵۵۰

جاودان بیزارم از ذاتی که در اطوار غیب
دام بدبختی نهاد ودانهٔ نیک‌اختری
۵۵۱

قطع مناسبت مکن زانکه به عاقبت ترا
فایده ها بسی دهد سلسلهٔ قلندری
۴۵۸

آن جوان بخت جهان بخش که با هیبت او
باد برغنچه نیارد که کند پرده‌دری
۳۴۳

مدتی‌شد که ز دلدار ندارم خبری ای نسیم سحری سوی درش کن گذر
شوق ما را به برخسرو غازی‌برسان گو به فرهاد رسان ازلب‌شیرین‌شکری
۶۰۳

چون خصال پسران برشمرند از ره عقل
نبود بهتر از او هیچ پدر را پسری
چون حدیث‌پدران یادکنندهست‌یقین
نبود بهتر از اوهیچ پسر را پدری
۴۰۴

سلامت کنم زانکه در خاطری گر از چشم دوری به دل حاضری
ایاغایب ازچشم و حاضر به دل سلام علی الغائب الحاضر
۲۵۷
شرمسارم زگرانجانی خود زانکه نماند
برسر کوی تو افتاده تراز من دگری
۲۴۳، ۳۲۲، ۳۴۲

رای‌اعلای ترا کشف شود حالتشان — که به رحمت‌سوی آباد و خرابش‌نگری
توسلیمانی‌وایشان همه‌موران‌ضعیف — همه از خانه جدا و همه از دانه بری
۸۱

گر به پیری من نخوردم بر زتو — یارب از جان وجوانی برخوری
۲۸۹

افسوس‌که‌ازحال‌منت نیست خبر — و آنگه شودت خبر که افسوس خوری
۳۳۶

زان پیش که سنگسار ایام شویم — یک بار دگر کنیم سنگ اندازی
۳۷۰

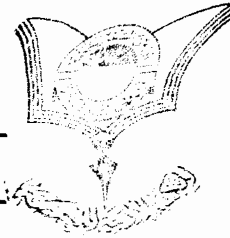
تا چشم کنی تو باز بینی — در کار معین نظام روزی
در مجلس عارفان جامی — بر دست نهاده جام روزی ۱۱۶
نومید نیم از کرم حق که‌به‌روزی — روزی کندم دولت دیدارتو روزی
۳۸۴

آوازهٔ دولتت به هر کس برساد — لکن مرساد از تو نوبت به کسی
۳۷

صورت از این لطیف تر سیرت از این نظیف تر
صحبت از این شریف تر وصف تو چون کندکسی
۲۵۵

چون شانه به زیر اره تاتن ننهی — هرگز به سر زلف نگاری نرسی ۳۶۰

ترا بادا به فضل لایزالی — سعادت یاور و اقبال عالی



به رفعت برتر از مهـری و ماهی — به عصمت در پناه ذوالجلالـــــی
درابیات عرب‌بیتی لطیـــــفی — موافق بـــود تضمین گشت حالـــی
ولوکان‌النساء کمـــا و جـــدنا — لفضلنا النساء علـــی الـرجـــال
مبادا دولت از درگـــاه تودور — مباد ایام از الطاف توخالی ۲۳۹

عالم تر و عادل تر از او هیچ ملک نیست
الا ملک العرش تبارک و تعالی
۳۵، ۵۰۰

رب هب لی است سبب ورنه به همت کردی
پایهٔ تخت ترا باد صبا حمـائـــی
سایهٔ چتر همایون تو امروز شهـــــــــــا
برتر از ظل همای است به‌میمون‌فالی
۱۶۲، ۴۳۸

او ناله همی کرد و منش می‌گفتم — می نال بدین نمط که خوش می‌نالی
۱۹۶

ما زار دلی را که به ناگاه کنـــی — کاردو جهان در سر آزار دلی ۳۲۴

سرمایهٔ زندگانی و ملک وجـــود — حقاکه نیرزند به آزار دلی ۳۳۶

ای‌شمع‌چوبرسینهٔ پروانه‌زدی‌زخم — بگداز که جان دادن او پیش تواولی
۴۴۰

جایی که ذات مطلق با ذات متحد شد
آنجا کدام مجنون آنجا کدام لیلی
۳۶۰

خداوندا ترا در کامـــرانـــــی هزاران سال بـــادا زندگانـــی
۲۴۸

منشـــور حیات جاودانـــــــی توقیـــع مطالب و امانـــــــی
۲۱۶

این توانی که‌نیایی زدرسعدی باز لیک‌بیرون‌شدن ازخاطراونتوانی
۳۱۲

من از باغ تو گر برگی نیـــرزم تو باری برخور از باغ جوانـــی
۳۰۶

زمانی با تو در ایام پیـــــری بسی خوشتر ز ایام جوانـــــی
۱۱۹

وگـــــر نامه باید نوشتن ببافـــم زخطم یکی دیبهٔ خسروانـــــی
۲۷۲

شبهی نه در خریطه چه کنم گهر فروشی
گهری‌نه درخزینه چه‌کنم‌صدف‌دهانی
۴۰۱، ۵۶۹

برون از عالم حس‌است جان خرده بنیان را
به‌غمزه‌سوی یکدیگر اشارتهای‌پنهانی
۴۰

مرا با چنین خاطر و خط و دانش هرآن کس که بیندبه کنجی‌نهانی
یقینم که گوید ز راه تعجـــــب زهی کافر وکاهل و کاهدانـــی
۳۷۱

یک نظر از لطف چو پیدا کنی　　کار جهانی همه زیبا کنـــــی
۱۱۴

دانم که به جای دل من‌بدنکنـــی　　وز تو نسزد بدی و تو خود نکنی
این ست‌امیدم به‌توای‌شاه‌جهان　　کان را که قبول کرده‌ای رد نکنی
۴۹۸

درون خلوت‌دل منزل توساخته‌ام　　بدین امیدکه ازخاطرم به در نکنی
۴۲۰

قدرموافق امرت به هرچه‌روی‌نهی　　قضامطابق حکمت‌به هرچه‌رای‌کنی
۳۴۴

من با تو چنانم ای نگار ختنـــی　　کاندر غلطم‌که من اوام یا تو منی
۸۳

دشمن آتش نژاد باد پیما را بگوی　　خاک‌برسرکن‌که‌آب رفته‌بازآمد‌به‌جوی
۴۳۲

عرش است نشیمن تو شرمت ناید　　کایی و مقیم خطهٔ خاک شـــوی؟
۶۷، ۲۴۱

کس بی کمال هیچ نیرزد عزیز من　　کسب‌کمال کن که عزیز جهان‌شوی
۴۰۳

آئینهٔ نه قلعهٔ نیلی مدور　　زنگار برآرد
هر گه که برآید من مسکین گدارا　　ازجورتو آهی
۳۲۵

ای سایهٔ رحمت خدایی وای مهر سپهر پادشاهی
در جسم جهان به جای‌جانی در چشم زمانه روشنائی
یا رب که به شادمانی وبخت برتخت شهنشهی بپائی
۴۸۸

چنین که من به دعا دست برافراشته‌ام
قرین سوز دل و نالهٔ سحرگاهی
عجب ندارم از الطاف حضرت یزدان
که زیر حکم تو آرد زماه تا ماهی
۷۴

هر چند نیم در خور درگاه سلاطین نومید نیم‌هم
کز راه ترحم‌بنوازند گدارا گاهی‌به‌نگاهی
۴۸۶

خدایگان سلاطین مشرق و مغرب که باد عرصهٔ ملکش زماه تا ماهی
۴۹۰ ،۴۶۳

گفتم که معین از چه گنه توبه کند ؟ گفت
رو توبه کن از خود که به یک‌بارگناهی
۳۳۹

مرا یارا از آن خویشتن دان که هم‌چون من نیابی نیک‌خواهی
۵۵۰

آمد بر من یار که مهمان خواهی ؟ گفتم که در آ اگر زمن جان‌خواهی
خندید و به طعنه گفت‌من‌می‌دانم کاین‌یک‌دم‌وصل‌من‌توارزان‌خواهی
۲۵۵

به زیور ها بیارایند وقتی خوبرویان را
تو سیمین تن چنان خوبی که زیورها بیارایی
۱۳۷

تو از هر در که باز آیی بدین خوبی و زیبایی
دری باشد که از جنت به روی خلق بگشایی
۵۴۹

ز خلق تو دارم طمع مرحبائی زلطف تو دارم امید دعائی
۲۶۷

طراز کسوت کشور گشایی نگین خاتم فرمان روایی
۲۱۶

گفته بودم چو بیایی غم دل با تو بگویم
خود چه گویم که غم از دل برود چون توبیایی
۳۰۱

نبوده‌ام همه عمر و نیم هم اکنون نیز
خدای داند در بند مال دنیایی
ولیک طبع لطیفم نمی‌دهد رخصت
که در مقام مذلت کنم شکیبایی
زمان دولت تو در زمانه چندان باد
که صد قران دگر بر زمانه افزایی
۳۳۷

از تو دور افتادم این عجب‌است این چنین در میان جان که تویی
۵۱۳

روی[1] سوی که آورد دل به امید نیکوئی

چون دل و دین[2] ودیده راقبلهٔ آرزو تویــی

۳۲، ۹۰، ۱۱۹، ۱۲۳، ۳۳۳

جز در جهت بارهٔ لطف تو نبینند هر کس که اشارت کند امروز به سویی

۲۱۱

علم های فتحش در آن روز هیجا الفهای انا فتحناست گویـــــــــی

۵۰

۱ ــ ص ۹۰: روبه ۲ ــ ص ۳۳۳: جان

مصراعهای فارسی

الف

د

۱ ــ در اصل هر سه نسخه: حیز

ص

ع

ف

ق

ک

ه

ی

واژه‌های دشوار و نادر [1]

آ

آثام ۶۸ (ج اثم) = گناهان
آشناگر ۲۶۵ = شناگر، آب باز
آل ۳۱۲ = سراب
آمرز ۵۱۸ مصدر مرخم آمرزیدن = آمرزش
آونهٔ ۲۶۶ (ج اوان) = گاهی

الف

ائتزر ۲۰۴ = پوشید، برتن کرد
اباله ۵۰۹ = پشتارهٔ کلان هیزم
ابراء ۴۲۰ = پاک و آزاد ساختن
ابطال ۵۴ (ج بطل) = شجاعان
ابن جلا ۳۸۴ = مهتر، کسی که امرش آشکار باشد
ابیه ۲۰۷ = پدرانش
اتراب ۳۲۰ (ج ترب) = همسالان، اقران
اتهجع ۵۵۱ = آرام می‌گیرم، آسوده می‌خوابم
اثنیه ۳۰۶ = ج ثنا

---

۱ ــ بعضی از کلمات و اصطلاحات عربی را فقط در ترکیب مورد استعمال می‌شود به فارسی مناسب مقصود برگرداند و از این روست که گاهی عین ترکیب ضبط شده است. از معانی متعدد هر کلمه فقط آن یک را که مناسب متن است نقل کرده‌و شماره صفحه یک‌مورد را برای استشهاد آورده‌ایم ولو آن که گاهی همان کلمه چندین بار بکار رفته است.

اجتناء ۱۳۳ = میوه چیدن

اجتنی ۲۰۵ = بچینم

اجدی ۲۰۷ = نیکوترین ،مفید ترین

اجناد ۲۲۱ (ج جند) = لشکرها

اجیاد ۳۵۱ (ج جید) = گردن‌ها

احبار ۹۰ (رک .حبر)

احتماء ۴۰۰ = حمایت ،پشتیبانی

احماد ۵۴۳ = ستودن

اخفض جناحک ۱۳۸ = بال خود را فرو آر (برای نگاهبانی و حمایت)

ادارات ۱۹۶ = گرداندن‌ها

ادانی ۱۴۷ (ج ادنی) = نزدیکان ،نزدیکتران

ادراج ۱۲۷ (ج درج) = طبله‌ها ،جعبه‌ها

ادهم ۲۸۷ = سیاه

اذاعت ۲۰۱ = پراکندن ،آشکار کردن

اراک ۲۶۸ = ببینم ترا

اراک (وادی) ۴۶۸ = نام موضعی در عرفه

ارب ۲۰۵ = حاجت ،قصد

ارتیاح ۴۶۰ = شادمانی

ارجاء ۵۱ (ج رجاء) = کنارها ،گوشه‌ها ،اطراف

ارجیته ۳۰۷ = ریختی آن را

ارذال ۳۱۲ (ج رذل) = ناکسان ،فرومایگان

ارصاص[1] ۵۸ = استوار ساختن

ارصع ۲۰۷ = جواهر نشان می‌کنم

ارواء ۴۲۰ = سیراب کردن

اروه ۴۳۸ = نسل ،اهل ،بیخ درخت و جز آن

---

۱ ــ از ریشهٔ رص این مصدر در عربی نیامده است و ظاهرا "ازساخته‌های نویسنده نامه است.

ازاحت ۲۱۲ = از میان برداشتن

ازار ۴۲ = شلوار ،زیر جامه

ازالت ۲۱۲ = دورکردن ،زائل کردن

ازف ۲۰۸ = روانهٔ زفاف می‌کنم ،به زفاف میدهم

از قیروان تا قیروان ۲۷۵ = از مشرق تا مغرب

از هد ۲۰۵ = پرهیز کنم ،کناره گیرم

اساطین ۹۶ (ج اسطوانه) = ستون‌ها

أسبغ ۴۴۸ (فعل امر) = ارزانی دار

اسبل ۴۴۸ (فعل امر) = فروافکن ،بیاویز

استباک ۱۹۹ = به گریه انداختن

استذریت ۲۰۶ = پناه بردم

استرواح ۵۸۹ = آسایش یافتن ،آرام گرفتن

استقیل ۲۰۸ = پوزش می‌خواهم

استلام ۵۳۴ = لمس کردن ،بوسه‌دادن

استیناس ۵۵۳ = آرام گرفتن

استیهاب ۴۳۷ = طلب بخشش

اسحم ۲۶۵ = سیاه

اسدی و الحم ۲۰۴ = تار و پود آن را بساخت

اسعاف ۲۴۵ = برآوردن و روا کردن (حاجت) ،کمک کردن

فاسل عنها ۳۸ (فعل امر) = پس او را فراموش کن

اسوه ۲۵۷ = پیشوا ،مقتدا

اسهاب ۳۰۷ = اطناب ،پرگوئی

اسی ۳۳۱ = غم ،اندوه

اشاده ۲۲۷ = برافراشتن

اشبال ۲۰۶ = مهربانی ،اعانت

اشتات ۲۰۵ (ج شت) = متفرق ،پراکنده

اشتباک ۵۰۱ = به هم پیوستن ،درآمیختن

اشنف آذانی ۲۰۵ = گوش خود را بهره‌مند سازم

اصطلام ۲۰۵ = از بیخ بر کندن

اصطناع ۱۸۷ = نیکویی ،پروردن ،برکشیدن

اصقاع ۵۱ (ج صقع) = ناحیه‌ها ،بخش‌ها

اضواء ۱۸۳ (ج ضوء) = روشنی‌ها ،فروغ‌ها

اطراء ۷۸ = ستودن ،مدح

اطراد ۵۰۱ = راست آمدن ،پیوسته شدن

اطراس ۱۳۱ (ج‌طرس) = نامه‌ها ،اوراق

اطوریه ۲۰۶ (تثنیه عربی)= اول و آخر آن

اعباء ۲۰۶ (ج عب) = بارها ،سنگین‌ها

اعتناق ۴۵۳ = در آغوش گرفتن ،دیده بوسی کردن

اعظم ۲۶۹ (ج عظم)= استخوان‌ها

اعقال ۲۰۷ (ج عقل) = ماده شتران جوان

اعمنی ۲۰۶ = مرا شامل شد ،مرا فرا گرفت

اعنه ۶۷ (ج عنان) = افسارها ،لگام‌ها

اعوام ۲۶۰ (ج عام) = سال‌ها

اعیانا ۳۱۳ = مارا به ستوه آورد ،از ما گریخت

اغاثت ۵۴۶ = فریاد رسی

اغضاء ۱۰۸ = چشم پوشی ،گذشت

افتقار ۱۰۳ = فقر ،درویشی

اقاصی ۱۴۷ (ج اقصی)= دوران ،دورتران

اقتداح ۲۰۵ = گیراندن آتش با آتش زنه ،روشن کردن

اقتعاد ۲۰۵ = برنشستن ،سوار شدن

اقتناء ۱۳۳ = گرد آوردن ،فراهم آوردن

اقلم ۲۰۷ = می‌برم ،می‌چینم

اقیال ۴ (ج قیل) = شاهان

اکار ۵۵ = کشاورز ،برزگر

اکاسره ۲۲۷ (ج کسری) = خسروان

اکتسی ۲۰۵ = ملبس شوم ،بپوشم

اکسیه ۳۱۳ (ج کساء) = جامه‌ها

اکلب ۴۰۴ (ج کلب) = سگان

اکم ۲۶۹ (ج اکمه) = پشته‌های خاک (اکمة نام پشته‌ای نیز نزدیک حاجر که منزلی بوده است در بادیه برای حاجیان)

اکمام ۲۰۸ (ج کِم ، کُم) = آستین ها

الا ۳۷۴ چنین است و معنی آن روشن نیست (شاید اَلاء باشد که جمع لاءی است یعنی شدت و سختی زندگانی ، شاید نیز آل باشد به معنی جای بلند و دام (نفیسی) که برای سجع با بالا به صورت الا بکار رفته است؟).

الباب ۵۷ (ج لب) = خردها ، مغزها

التیاع ۵۴۰ = سوزش دل از عشق و اندوه

الحم ۲۰۴ (رک . اسدی)

الف ۱۹۶ = دوست ، یار

المام ۹۶ = فرود آمدن

الیف ۵۰ = خوگیر ، دمساز ، همدم

اماثل ۲۵۷ (ج امثل) = بزرگان ، اشراف

اماطت ۵۴ = دور کردن

امانی ۶۳ (ج امنیه) = مرادها ، آرزوها

امثال ۱۹ = فرمان‌ها

امجاد ۸۸ (ج ماجد) = بزرگواران

امنیه ۴۹۷ = آرزو ، خواهش

انتحال ۱۹۹ = دزدیدن (سخن را)

انتماء ۲۰۵ = باز بستن و نسبت دادن به کسی

انتهاز ۴۸۴ = منتظر فرصت بودن ، غنیمت شمردن

انجاح ۲۰۵ = روا کردن ، برآوردن حاجت

انجاد ۸۸ (ج نجِد و نجُد) = شجاع ، دلیر

انجاز ۱۳۵ = وفا کردن به وعده ، روا کردن حاجت

انحل ۴۶۵ (فعل) = رها شدند

انصاب ۲۶۶ (ج نصب) = اصنامی‌که اعراب جاهلیه می‌پرستیدند
انفث ۲۰۶ = می‌دمم
انکد ۱۳۸ = بدفال، دشوار عیش
انواء ۱۸۳ (ج نوء) سقوط ستارهٔ یکی از ۲۸ منزل و برآمدن رقیب آن از مشرق که اعراب جاهلیه‌گمان می‌کردندهمیشه با باران‌همراه‌است (المنجد) (ممطرة الانواء = بارنده، باران ریز)
انوف ۲۸۷ (ج انف) = بینی‌ها
انهاء ۹۹ = آگاه کردن
انهل ۳۸ = سیراب کرد
انین ۱۹۵ = ناله، آواز سوزناک
اواب ۳۲۳ = توبه کار، پشیمان
اوتاد ۹۴ (ج وتد) = میخ‌ها
اوزار ۲۲۲ (ج وزر) = سنگینی، گرانی
اوشح ۲۰۷ = می‌آرایم، مزین می‌کنم
اوطار ۲۳۴ (ج وطر) = نیازمندیها، کام‌ها
اوغاد ۳۱۴ (ج وغد) = ناکسان، فرومایگان
اهداب ۴۲۷ (ج هدب) = ریشهٔ جامه (متمسک به اهداب هدی = پیرو راه راست)
ایتمنا ۲۲۱ = یتیم کردیم
ایک ۱۹۶ = بیشه

ب

بادی ۲۷۷ = بادیه نشین
بادی ۲۷۷ = پیدا و آشکار شونده (یا شروع، آغاز)
بادی‌الرأی ۱۹۷ = بی‌درنگ، بدون شک
باذخات ۲۰۶ (ج باذخه) = بلندیها
بارق ۲۰۷ = تابان، درخشنده
باریافته ۷۶
باز نمودن ۲۷ = شرح و بیان کردن

بازی ۲۰۵ = باز، مرغ شکاری
باسرها ۳۲ = کاملا، تماما "
باسط ۱۴۶ = گسترنده
باسق ۵۰۰ = بلند، بالنده (درخت و مانندآن)
باکوره ۲۰۵ = نوبر، میوهٔ نورس
بخت ۲۰۸ = اقبال، طالع (واژهٔ فارسی)
بختی ۲۳۹ = شتر دو کوهانه، نوعی شتر قوی سرخ رنگ
بداهه ۲۰۶ = اول هر چیز، نوشیدن اول
بدیل ۳۰۳ = جانشین، عوض
بذاءت ۲۰۸ = هرزگی، زشتی، بد زبانی
براعت ۱۳۶ = برتری، تفوق
برجیس ۲۱۱ = ستارهٔ مشتری
بصل ۳۱۳ = پیاز
بطانه ۵۱۵ = دوست راز دار، محرم
بعداللتیاوالتی ۲۲۸ = پس از چنین و چنان، پس از کوشش بسیار
بغاةٌ ۲۰۷ (ج باغی) = سرکشان، نافرمانان
بغراخان۲۱۴ (رک. ترکی به بغراخان)
بقاع ۲۹۷ (ج بقعه) = خانه‌ها، سرای‌ها
بقیت ۱۴۱ = بمانی، باقی مانی
بلادةٌ ۲۰۵ = کندهوشی، کند ذهنی
بلارک ۳۲۲ = شمشیر بسیار جوهر، جوهر شمشیر
بوادی ۴۰ (ج بادیه) = صحراها
بوائت ۲۵۹ (ج بائت) = بیتوته کننده، به شب ماننده
بوائق ۵۲۰ (ج بائقه) = سختی‌ها، بلاها
بوسه جای۳۷
بیدَ اَنّ ۲۰۷= اما، هرچند، گرچه
بیسراک ۲۶۴ = شتر جوان، استر، خر کره
بیض و سود ۸۹ = سفید و سیاه

بی طائل ۵۹۳ = بیهوده ،لاطائل
بیلاکات ۱۹۲ = منشورهای پادشاهان
بین ۴۵ = جدائی ،فراق

پ

پردان ۳۰ = بسیار دان
پس افکند ۲۲۹ = اندوخته ،میراث
پل بار ۲۷ = پل در اصطلاح بنایان چوب بزرگی است که بر دیوار نصب کرده سر تیرهای کوچک را بر آن گذارند (فرهنگ نظام) . در مقامات ژنده پیل نیز در ضمن نقل همین حکایت (چاپ دوم ، ص ۶۰ — ۵۶) و نیز در حکایتی دیگر (همان اثر ،ص ۴۵ — ۴۴) مستقلا " یا به صورت پل پاره آمده است ،ولی در نسخه‌های متن حاضر این واژه بدون ه آخر آمده است و بعلاوه موءلف این ترکیب را بصورت جناس پیش از واژهٔ بار یعنی باب ابجد استعمال کرده است .

ت

تاج ۳۳۱ (تاج لهم اعیان الاقبال) چنین است در یگانه نسخهٔ موجود نامهٔ ۷۵ که ظاهرا " اشتباه است و درست آن معلوم نشد .
تارةً " ۲۶۶ = یک بار
تاءویکم ۲۲۱ = شما را پناه میدهد
تباکی ۱۹۹ = گریهٔ دروغی کرد
تبجیل ۳۸۷ = بزرگ داشت ،احترام
تبر ۵۸ = طلا
تبع ۵۸ = نتیجه ،عاقبت
تبلج ۳۶۳ (فعل) = می‌درخشی
تتری ۳۱۳ = پی در پی
تجشم ۶۴ = رنجبری ،تکلف
تحط ۲۲۲ = فرو نهد
تحلق ۲۰۷ = می‌پرد ،اوج می‌گیرد ،می‌چرخد

تحنن ۳۲۰ = مهربانی ،آرزومندی

تحویکم ۲۲۱ = شما را در بر می‌گیرد

تحیات ۲۸۷ = درودها

ترادف ۲۹۶ = در پی یک دیگر آمدن

ترکی به بغراخان ۲۱۴ = زیره به کرمان

تزف ۲۸۶ = بفرستد ،روانه کند

تسری ۲۰۷ = سیر می‌کند ،می‌رود

تسویت ۴۹۲ = راست و درست و برابر ساختن

تصر عوا ۲۲۸ = صرع بگیرید

تصلف ۹ = لاف زدن ،گزاف گفتن

تطوع ۱۲۰ = مستحبی به جای آوردن

تطریه ۱۳۷ = تر و تازه کردن ،بوی عطر و طراوت داشتن

تعال ۱۹۷ = کبر ،غرور

تعریک ۲۳ = گوشمال ، گوشمال دادن

تعطش ۹۶ = تشنگی ،اشتیاق

تقامس ۲۰۷ = غوطه خوردن

تکسیر ۲۷۷ = شکستن به اجزاء (در حساب)

تلاد ۹۰ = مال کهنه و موروثی (در ۵ مورد آمده است و فقط در یک جا ، ص ۵۱ ، این معنی مناسب متن نیست که شاید به جای آن بـلاء (روایت نسخهٔ س) درست باشد) .

تلبیس ۴۰ = نیرنگ ساختن ،رنگ آمیختن

تمره ۲۰۷ = سیاهی ،ظلمت

تمویه ۴۰ = دروغ آراستن ،نیرنگ ساختن

تناد ۵۶۱ = پراکندگی ،تنافر از یک دیگر

تناطح ۲۰۷ = هم شاخ شدن

تنتحی ۲۶۶ = رو می‌نهد به سوی

تنسم ۵۰۰ = بوییدن ،دم کشیدن

توانی ۵۵ = سستی ،کوتاهی

توثیق ۵۱۹ = استوار کردن
توسم ۵۰۰ =دریافتن ،به‌علامت چیزی پی بردن
تهیم ۲۰۷ (فعل)= بی اراده و سرگردان میرود
تیار۲۰۶= موج دریا
تیماء ۲۶۶ =اسم جائی در هشت منزلی مدینه به سوی شام (نفیسی)

ث

ثری ۲۰۶ = زمین
ثعالب ۵۱ (ج ثعلب) = روبهان
ثنایا ۳۸۴ (ج ثنیه) =گردنه‌ها

ج

جار ۲۲۱ = پناهنده ،همسایه
جب ۸۳ = چاه
جبابره ۲۲۷ (ج جبار) =گردن کشان ،شاهان مستبد
جباه ۷۶ (ج جبهه) = پیشانی‌ها
جبروت ۲۶۲ = قدرت و عظمت ،جهان برین (مقابل ناسوت)
جبهه ۱۸۳ = پیشانی
جدول ۱۳۱ = جوی ،نهر کوچک
جدیر ۱۹۱ = لایق ،سزاوار
جرباء ۲۰۴ =آسمان با اختران روشن
جزیل ۱۷۹ = فروان ،استوار ،بزرگ
جف ۴۲۹ = خشک شد
جلائل ۱۳۶ (ج جلیل) = بزرگ
جلادت ۲۴۳ = چالاکی ،چستی
جلاف ۴۳۲ = میان تهی
جمان ۲۰۷ = مروارید
جناة ۲۳۶ = میوهٔ تازه چیده
جناح ۱۳۸ = بال
جنان ۴۱۰ (ج جنت) = بهشت ها ،باغها

جور ۳۲۹ = جائر، آن که از راه حق منحرف گردد

جوزا ۱۸۳ = یکی از صور جنوبی آسمان که دو پیکر و توأمان هم خوانده میشوند

جوسق ۲۶۲ = کوشک، کاخ

جولان جای ۳۵ = جای گردیدن و جولان

جولاه ۲۴۲ = بافنده، نساج

جهام ۲۰۶ = ابر بی باران

چ

چکاد ۱۷۸ = تارک سر، بالای پیشانی

چیپال ۱۴۲ = پادشاه لاهور

ح

حاتمی الکرم ۲۳۷ = دارای بخشندگی حاتم طائی

حادی ۲۶۳ = شتربان، حدی خوان، سرود گوی

حارس ۲۲۷ = پاسدار، نگهبان

حاضر ۲۷۷ = شهر نشین

حافتی الارض ۲۰۶ = دو سوی زمین

حافر ۱۳۵ = سم

حال (غصن) ۱۹۶ = آراسته، زیبا

حامی ۲۵۹ = طرفدار، پشتیبان

حایک ۲۷۱ = بافنده، جولاه

حبر ۵۸ = مرکب، مداد

حبر ۲۰۶ = دانشمند، عالم دینی یهود

حث ۱۰۴ = برانگیختن، واداشتن

حجر ۳۲۹ = دامن، پناه

حجیج ۲۶۴ (ج حاج)

حداثت ۲۰۴ = نوجوانی

حدثان ۱۵۰ = پیش آمدها، سختی‌های روزگار

حدقه ۲۵۷ = مردمک چشم

حدیقه ۲۵۷ = باغ ،بوستان

حری = تشنه

حسان ۸۶ (ج حسن)= نیکوان

حسو ۱۷۷ = هر چیز رقیق آشامیدنی

حشاشه ۲۸۷ = بقیهٔ روح در بیمار و مجروح

حشای ۲۸۴ = اندرون من (حشاء = آنچه اندرون شکم است)

حضارة ۱۳۷ = شهر نشینی

حضیض ۷۳ = پستی (مقابل اوج)

حظو ۲۸۰ = بدست آوردن ،تحصیل

حقن ۵۲۰ = باز داشتن ،نگاه داشتن

حقود ۳۱۳ = کینه ور

حلاف ۲۴۲ = بسیار سوگند خورنده

حلبات ۲۰۷ (ج حلبه)= عرصه ،میدان

حمام (حمامه) ۱۹۵ = کبوتر ،فاخته

حمی ۵۷ = جائی یا چیزی که از آن پشتیبانی و دفاع می‌شود

حنظله ۲۳۷ (واحد حنظل) = هندوانهٔ ابوجهل

حواضر ۴۰ (ج حاضره) = شهرها

حواضن ۲۰۷ (ج حاضنه)= مادر رضاعی ،دایه

حوته (ماحوته الاضالع) ۴۴۷ = دنده‌ها جای آن را نداشت (تحمل آن را نمی‌کرد)

حومة ۱۳۱ = گرما گرم نبرد

حیاز ۲۰۶ = بدست آوردن ،داشتن

حیاض ۲۰۶ (ج حوض) = آبدانها ،تالاب‌ها

حیاکت ۲۷۲ = بافندگی ،جولاهی

حیتان ۲۰۷ (ج حوت)= ماهیان

حی = قبیله

خ

خاتم الاکاسره ۲۲۷ = آخرین خسروان

خاطب ۴۹۶ = واعظ ،سخن ران

خاطب ۴۹۶ = خواستگار

خاطف ۳۸ = خیره کنندهٔ چشم

خافقین ۱۴۶ = شرق و غرب

خایسک ۱۷۷ = پتک ،چکش

خبایا ۲۸۴ (ج خبیئه) = کمین گاهها ،پنهان شده‌ها

خدر ۲۶۶ = چادر ،پرده‌ای که در گوشهٔ خانه برای زنان می‌زدند

خدود ۱۹۹ (ج خد) = گونه‌ها ،رخان

خر رباب ۵۲۷ = خرک رباب

خرسنگ ۱۱۱ = سنگ بزرگ نتراشیده و ناهموار

خریطه ۴۰۱ = کیسهٔ چرمین یا پوستین

خصر ۱۶۹ = کمر ،میان

خصه ۴۰۴ (فعل امر) او را اختصاص ده

خصی (ج خصیه) = خایه‌ها

خضیب ۳۵۴ = کف دست رنگ کرده

خطوات ۱۹۰ = کام‌ها

خطوب ۱۲۴ (ج خطب) = پیش آمدهای ناگوار ،سختی‌ها

خطل ۲۰۸ = سخن سست و تباه

خفض ۱۷۱ = فروآوردن ،خوار کردن

خلان ۴۰ (ج خلیل) = دوستان مهربان و صادق

خواقین ۲۴۸ = خاقان‌ها ،شاهان

خیام ۱۷۴ = خیمه‌ها

د

داجیه ۳۶۳ = تاریک

دارالخلد ۵۶ = منزل جاویدان ،بهشت

دارئ ۴۹ = مشکی که از بحرین می‌آورده‌اند

داهیه ۳۷ = کار بزرگ ،مصیبت ،حادثه

دبدبه ۱۹۰ = بزرگی ،اظهار جاه و شوکت

دثار ۵۸ (مقابل شعار) = جامهٔ رویین ،روپوش (رک .شعار و دثار)
دجی ۲۰۶ = تاریکی
دراز نفسی ۱۲۰ = پر گوئی ،پرحرفی
دراعه ۳۶ = جبه ،بالاپوش‌فراخ
دربه ۲۰۸ = خبرگی ،کارآزمودگی ،آشنائی ،عادت
در تهی افکندن ۲۴ = هیچ شمردن ،خوار گرفتن ،به باد دادن
درج ۱۹۰ = جعبهٔ کوچک زینت آلات ،طبله ،صندوقچه
درر ۲۰۸ (ج در) = شیر
درست ۵۰۶ = سکهٔ تمام عیار ،سیم و زر مسکوک
دره ۲۵۴ = مروارید بزرگ و گران بها
دره ۲۵۴ = نوعی طوطی
دره ۴۰۴ = تازیانه ،شلاق
دری ۲۰۷ = میدانست
دریوزه ۵۵۰ = گدایی
دست ۵۱۹ = دشت (ماٴخوذ از فارسی ــ نفیسی)
دموع ۳۸ (ج دمع) = اشکها
دو ۲۰۷ = دشت ،بیابان
دوحه ۷ = درخت تناور پر شاخ
دوست کامی ۶۸ = بختیاری ،به کام دوستان زیستن
دهاق ۱۰۴ = لبریز ،سرشار
دیم ۲۵۴ (ج دیمه) = باران آرام پر دوام

ذ

ذبول ۲۶۱ = کاهش ،پژمردگی
ذخر ۶۹ = پس انداز ،ذخیره
ذروه ۶۳ = بلندی ،بالای هر چیز ،قله
ذروه سای ۱۳۲ =بلند (صفت سر کوه و تارک سر و امثال آن)
ذریعه ۶ = وسیله ،واسطه ،دست آویز
ذوسلم ۲۸۲ = نام جائی است

ذی قلب ۸۵ = دارای قلب

ر

رائق ۵۲۰ = خوش آیند

راحل ۵۳۰ = (ازمیان) رونده

رازک ۲۸ = گل کار، بنا

راسیه ۲۵۹ = محکم، استوار

رافع ۲۰۴ = برپا دارنده

رافل ۲۰۴ = خرامنده

راقع ۳۵۷ = دوزندهٔ وصله و پینه (جامه)

رامی ۲۸۲ = تیرانداز

رباع ۲۹۷ = ج ربع

ربع ۲۰۶ = سرای، خانه، کوی

ربقه ۲۰۴ = بند، رشته، حلقه

ربی ۲۰۶ (ج ربوه) = تپه

رتوع ۲۰۶ = چریدن

رجس ۴۰۴ = پلید، ناپاک

رجل‌نمای ۲۷۲ = متظاهر به مردی (؟)

رخی البال ۲۰۶ = آسوده خاطر

ردم ۵۲۰ = سد

رزمه ۴۴۳ = بوقچهٔ رخت، بستهٔ ' !س (روی رزمه اصطلاحی بوده که برای بیان تفوق کسی بر کس دیگر گفته می‌شده است)

رشاء ۳۲۲ = ریسمان، ریسمان دلو

رشائح ۱۹۰ (ج رشحه) = چکه‌ها

رشحات ۲۵۴ (ج رشحه) = چکه‌ها، قطره‌ها

رصاص ۱۸۸ = سرب، ارزیز

رطب اللسان ۱۶۶ = ترزبان، شیرین سخن

رطیب ۱۱۵ = شاداب، خرم

رعته ۳۰۷ = ترسانیدی آن را

رغبة" ۲۵ = از روی میل
رغد ۲۳۴ = فراوانی ،خوشی
رفاغ ۵۸۰ = رفاه زندگی ،فراخی عیش
رقاع ۵۸۰ (؟)
رکز ۲۲۲ = به زمین فرو بردن (نیزه و مانند آن) ،ثابت کردن ،بپا کردن
رمح ۹۶ = نیزه
رواح ۱۶۴ = اول شب ،شبانگاه
رواحل ۶۸ (ج راحله) = ستوران بارکش ،مرکبان
روزهٔ تطوع ۱۲۰ = روزه‌ای که فریضه نباشد
روع ۲۰۸ = ذهن ،خاطر ،قلب
رویه ۲۰۷ = فکر و تأمل
رهبه" ۲۵ = از روی ترس
ریا ۲۰۸ = بوی خوش
ریان ۲۱۹ = سیراب ،شاداب ،تروتازه
ریض ۲۰۷ = آرام ،نرم (صفت باران)
ریق ۳۲۳ = اول هر چیزی و بهتر آن ،درخش آب

ز

زاخر ۲۵۹ = پر آب (صفت دریا)
زعزع ۲۰۶ = شتاب ،تکان سخت
زلات ۱۷۰ = لغزش‌ها
زناد ۲۰۵ (ج زند) = آتش زنه
زیره به کرمان ۲۱۴
زیلو ۲۹ = گلیم کوچک

س

سآمت ۳۰۹ = دل تنگی ،ملالت
ساحب ۲۰۴ = کشنده ،گسترنده
سار ۲۵۷ = شادمان کننده
ساع ۲۷۶ = کوشنده

ساکب ۲۰۶ = ابر بارنده

ساه ۸۵ (= ساهی ۳۲۷) = غافل، فراموش کار

سبوغ ۲۰۴ = فراوانی، بسیاری

سبیکه ۲۲۸ = قطعهٔ زر یا سیم گداخته و در قالب ریخته، شوشهٔ زر و سیم

سجال ۸۶ (ج سجل) = دلوهای بزرگ آب

سحائب ۷ (ج سحابه) = پاره‌های ابر

سدر ۳۰۹ = درخت کنار

سده ۱۷۱ = در خانه، رواق خانه، پیشگاه

سراء ۲۲۰ = شادی

سره ۱۳۱ = ناف، مرکز

سعود ۵۰۵ = ستارگان سعد

سفل ۳۱۴ = مردم فرومایه و پست

سکوب ۲۰۴ = ریزش

سلاحف ۵۱ (ج سلحفات) = سنگ پشت‌ها

سلم ۵۳۴ = نردبان

سلو ۵۵۳ = صبر

سلوت ۲۷۶ = شادی، خوشی

سماک ۵۰ = نام دو ستاره در پای اسد

سمی ۶۰۴ = هم نام

سمیر ۶۳ = افسانه‌گو، داستان سرا

سن ۲۰۷ = دندان

سنا ۲۵۹ = روشنایی

سنجق ۱۲۲ = علم، درفش

سنگ اندازی ۳۷۰ = خوشی، خرمی (نفیسی)

سَنن ۵۷ = قاعده، رسم، عادت

سنن ۵۷ = سنت‌ها

سوابق ۲۰۶ = اسب های پیش تاز (در مسابقه)

سواحق ۲۲۱ (ج ساحق) = کوبنده، خرد کننده

سوار ۲۸۷ = دستبند

سؤال ۲۸۷ (ج سائل) = گدایان ، درخواست کنندگان

سوالف ۱۴۷ = گذشته ها

سورة ۵۴ = شدت ، شجاعت

سویدای قلب ۱۷۷ = مرکز ، ته دل

سیب ۴۹۶ = دهش ، بخشش

ش

شآبیب ۲۰۶ (ج شاءب) = بارانها

شائم ۲۰۶ = از پیش درک کننده (فاعل شاءم = از بیش احساس کردن ، بو بردن)

شامخ ۴۷۶ = بلند

شامیانه ۵۷۸ = سرا پرده ، خیمه

شانه ۲۷۳ = افزاری که جولاهان در بافندگی به کار برند

شاهیه ۲۲۵ = تیز

شتا ۴۶۸ = زمستان

شتات ۲۲۸ = پراکندگی ، تفرق

شتم ۳۲۹ = دشنام

شذان ۲۰۷ = چیزهای پراکنده (سنگ ریزه‌ها و مانند آن)

شرد ۲۰۷ = سرکش ، فراری

شرفه ۱۳۲ = کنگره

شروع ۲۰۶ = ورود

شریطه ۴۶۷ = شرط ، پیمان

شط ۵۱۳ (فعل) = دور کرد

شعار ۵۸ = زیر پوش

شعار و دثار ۵۸ = راه و روش

شعب ۲۶۶ = کوه ، راه در کوه

شفاه ۷۶ (ج شفه) = لب‌ها

شلنگ ۲۷۲ = قدم بلند ، نوعی جست و خیز در راه رفتن ، جست واژگونه

(مناسبت این معنی در متن حاضر مسلم نیست)

شماء ۲۰۷ (صفت مونث) = والا، با غرور، محترم

شمسهٔ ایوان ۸ = شکل خورشیدکه از فلز سازند و بالای قبهٔ عمارت ومانند آن نصب کنند، هر تصویر مدور و منقش

شمل ۲۲۸ = گروه، جماعت

شم الانوف ۲۸۷ (ج انف) = متکبران

شوط ۳۱۴ = تاخت، سیر، گشت

شیدالله ۲۹۶ = خداوند برافرازد

شیم ۲۵۴ (ج شیمه) = عادتها، خویها

ص

صائح ۱۹۹ = بانگ زننده

صاح ۳۸۴ = دوست، رفیق

صاولن ۱۳۱ (فعل) = حمله کنند

صبابه ۵۳۰ = عشق و شوق، سوزش عشق

صروف الدهر ۲۰۸ = حوادث و شدائد روزگار

صعداء ۱۹۴ = سرد دراز (صفت نفس)

صفائح ۱۴۷ (ج صفیحه) = لوح، تخته

صفایا ۲۶۷ (ج صفیه) = سهم سر دسته از مال غارتی، سهم عمده

صفدر ۲۷۵ = درندهٔ صف، دلیر

صفه ۲۶۲ = ایوان سقف‌دار، شاه نشین

صمصام ۲۵۹ = شمشیر برنده، تیغی که خم نگردد

صنادید ۱۲۲ (ج صندید) = بزرگان، مهتران

صنیع ۲۰۷ = شمیر صیقلی شده

صوالح ثنا ۳۵۱ (ج صالح) = دعاها و تحسین‌های نیکو

صولجان ۶۰۵ = چوگان

صهوات ۲۰۵ (ج صهوه) = میان پشت اسب، جای برنشستن سوار، کوهان، سر کوه، بالای هر چیز

صید ۲۱۱ (ج اصید) = سرفرازان

ض

ضائل ۱۰۳ = انسان کوچک ،زبون ،حقیر

ضالع ۲۰۷ = کج ،کجرفتار

ضامر ۴۸۴ = شتر لاغر

ضباع ۲۲۵ (ج ضبع) = کفتارها

ضبع ۲۰۶ = بازو

ضحوه ۴۶۰ = بامداد

ضراء ۲۲۰ = بدبختی ،تنگ دستی ،رنجوری

ضراعت ۸۷= فروتنی نمودن ،به زاری خواستن ،تضرع

ضربهٔ لازب ۲۰۵ = ضربتی که پس از نواختن جای آن بماند

ضرم ۲۲۵ = آتش

ضغث ۵۰۹ = دستهٔ گیاه تر و خشک (ضعف علی اباله = سربار، قوز بالای قوز)

ضلیع ۲۰۷ = خبره ،مجرب ،دانا

ضن الزمان ۴۵۰ = روزگار بخیلی کرد

ضنت ۳۱۷ = بخل ،امساک

ضوضاء ۲۰۸ = روشنائی ،ضوء (معنی درست این کلمه بانگ و فریادوغوغاست ولی نویسندهٔ نامه آن را به معنی ضوء به کار برده است)

ط

طائع ۱۵۰ = فرمان بردار

طائل ۲۰۸ = توانگری ،فراخی ،دستگاه

طرا " = همگی

طراف ۲۵۷ (ج طرف) = مال نو (طراف مقابل تلاد است و در نسخه برلین نامهٔ ۱۰۳ (ص۴۶۷) به همین صورت درست آمده است ولـی در نامهٔ ۵۹ (ص ۲۵۷) هر دو نسخه اسعد افندی و پاریس (س و پ) اشتباها "طراد نوشته شده است. (ظاهرا "برای ایجاد سجع باتلاد) که به معنی نیزهٔ کوتاه است و با متن ابدا " مناسبتی ندارد) .

طره ۲۱۰ = کناره ،گوشه

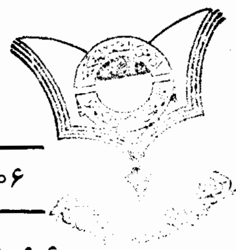
طری ۱۹۸ = تر و تازه، شاداب
طلاع الثنایا ۳۸۴ = آگاه، آزموده، آشنا به سرد و گرم
طق طق ۲۷۲ = صدای منظم چیزی مانند پای کوبیدن
طنان ۲۳۴ = بلند آوازه
طنب ۹۴ = ریسمان خیمه
طوارق ۱۵۰ (ج طارقه) حادثه‌های بددر شب، بلاهائی که شب هنگام برسد
طود ۴۷۶ = کوه
طورا" ۲۶۶ = یک بار
طوع ۲۰۷ = مطیع، فرمان بردار
طول = فضل (طول عمیم = فضل شامل همگی)
طویت ۴۲ = نیت، اندیشهٔ درون
طیارات ۱۸۷ = عواید حاصل از املاکی که در تصرف شاه یا دیوان باشد.
طیف ۵۵۱ = خیال، خیال در خواب، وسوسه

ظ

ظاعنا" ۱۷۲ = در حال سفر، به هنگام کوچ و حرکت
ظلیل ۳۰۳ = سایه دار
ظل ظلیل ۳۰۳ = سایهٔ دائم و کامل

ع

عائد ۱۳۸ = بازگردنده
عادیه ۱۷۴ = دشمن، متجاوز
عار ۱۶۹ = ننگ
عبادت جای ۱۷۶ = پرستش گاه
عثرات ۲۰ = لغزش‌ها، خطاها
عد ۲۷۷ = شمردن
عدوکاه ۵۷۷ = کاهندهٔ دشمن
عذب ۲۰۷ (ج عذبه) = لبه‌های شمشیر
عذب البیان ۱۶۶ = شیرین گفتار
عرار ۲۰۷ = گلی شبیه به بابونه



عری ۲۰۵ = برهنگی
عری ۴۸۶ =(ج عروه) = دسته ،دستهٔ کوزه
عرش فرسا ۲۱۷ = بسیار بلند
عصابه ۱۴۷ = سر بند ،دستار ،پارچه‌ای که بر پیشانی بندند
عض ۲۰۶ (فعل) = گزید (رک . ناجذ)
عطاش ۴۲۶ (ج عطشان) =تشنگان
عطف (دامان) ۲۰ = سجاف دامن ،فرود دامن
عفاء (علی) ۳۹۷ = مرگ بر ،نابود باد
عقبه ۲۶۴ = گردنه ،راه دشوار
عقبة الشیطان ۲۶۴ = در فرهنگ‌ها نوشته‌اند "نوعی از نشست که به نشست سگ ماند" و این توضیح با متن ما مناسبتی ندارد و ظاهرا " مراد جمرة العقبه یعنی جائی است که حاجیان شیطان را سنگسار می‌کنند.
عقد ۳۵۰ = رشتهٔ مروارید ،گردن بند
عقدهٔ ذنب ۱۳۸ = عقده یعنی محل تقاطع فلک حامل و مایل قمر که اگردر سر دایرهٔ مفروضه باشد راءس (سر) و اگر در آخر آن باشد ذنب (دم) خوانده می‌شود (رک . نفیسی و دیگر فرهنگها)
عقردار ۳۴۱ = درون خانه
عقوق ۳۹۷ = نافرمانی کردن پدر و مادر را
عقیق ۲۶۶ = وادی نزدیک مدینه
علاله ۲۰۶ = نوشیدن دوم ، بقیه
عمار ۲۶۳ (ج عامر) = زائران
عمرک الله ۲۰۷ = خدا تو را زندگانی دراز دهاد
عنا ۲۸۷ = رنج ،منازعت
عنادل ۵۱ (ج عندلیب) = بلبلان
عناکب ۵۱ = ج عنکبوت
عنف ۳۲۹ = درشتی ،زور
عنقاء المغرب ۲۰۷ = سیمرغ
عوالی ۵۸ (ج عالیه) = بلند از هر چیز

عوالی ۲۰۶ (ج عالیه) = اسب‌های عقب مانده در مسابقهٔ اسب دوانی

عیوق ۱۱۶ = نام ستارهٔ روشنی در طرف راست کهکشان

غ

غامر ۴۹۰ = شامل، محیط، فراگیرنده

غانیه ۳۵۰ = زن سرود گوی، زن زیبا، زن نازنده به جمال خود

غبرا ۱۳۹ = خاک، زمین

غدیر = گودال آب، آبگیر، شمر

غر ۸۶ (ج اغر) = شریف، نیکو، بزرگوار

غرب ۲۵۹ = تیزی

غرو ۱۹۱ = تعجب، شگفت (لاغرو = عجبی نیست)

غزارت ۳۸۳ = فراوانی

غسق ۲۰۴ = تاریکی اول شب

غض ۱۱۵ = سبز و خرم

غلایل ۹۰ (ج غلاله) = شاماکچه یعنی جامه‌ای که زیر زره می‌پوشیدند

غلة الفؤاد ۲۰۰ = سوزش دل

غلیل ۲۲۸ = تشنگی، سوزش درون

غوابر ۱۴۷ (ج غابر) = گذشته‌ها

غواة ۴۰۴ (ج غاوی) = گمراهان

غوانی ۵۱ = زنان آوازخوان

غیابه ۸۳ = ته، کف

غیاث ۲۴۸ = پناه، فریاد رس

غیث ۵۵ = باران

غیض من فیض ۱۰۰ = کمی از بسیار (در فارسی: غیضی از فیضی)

ف

فاتر ۸ = سست، کند

فائح ۱۴۷ = پراکنده کنندهٔ بوی

فج ۴۸۴ = شکاف، راه میان دو کوه

فحاوی ۵۸۹ (ج فحوی) = معانی سخن، مضمون‌ها

ق

قصاب السبق ۲۰۶ (ج قصب) = نی که در زمین فرو می‌کردند و در اسب دوانی نخست سواری که بدان میرسید برنده بود

قصاد ۸۹ = ج قاصد

قصاص جای ۱۸۷ = قصاص گاه ،محل مجازات

قط ۶۸ = هرگز

قطان ۱۸۲ (ج قاطن) = ساکنان ،باشندگان

قطر ۴۹ = چوب عود

قطر ۴۹ = ناحیه ،محله

قعساء ۲۵۹ = پایدار ،پابرجا

قفلنا ۲۶۸ = ما باز گشتیم

قفول ۲۶۸ = بازگشت ،رجوع

قمه ۱۳۹ = بالا و سر هر چیز

قوائم ۱۳۲ (ج قائمه) = پایه‌ها

قواعد ۱۳۲ = بنیادها

ک

کاهل ۲۳۹ = میان دو شانه ،پشت‌گردن

کپکیه (دینار) ۵۸۰ = نوعی دینار رائج در عهد مغول و تیموریان

کحل الجواهر ۱۴۳ = سرمه آمیخته به جواهر سوده که برای روشنائی دیده به چشم می‌کشیدند

کر ۲۶۰ = حمله ،حمله کردن

کرو فر ۲۷۲ = جلال ،شکوه ،حشمت

کله ۱۹۵ = خیمهٔ لطیف از پارچهٔ تنک

کلیل ۸ = کند ،سست ،فرومانده

کماة ۱۳۱ (ج کمی) = جنگاوران دلیر

کنام ۵۱ = آشیانه ،لانه

کنکاج ۴۸۵ = شور ،کنکاش

کهام ۲۰۷ = شمشیر کند

کهف ۱۴۱ = پناه ،ملجاء

کی ۳۱۲ = داغ

گ

گز ۲۷۲ = واحد طول معادل ذرع

گو ۲۷۳ = مغاک ،زمین پست

ل

لاحبذا ۳۱۳ = نفرین بر

لازب ۲۰۵ = پابر جای ،چسبنده

لاه ۸۵ (لاهی) = بازی کننده ،لاعب

لایراع ۲۲۵ (فعل) = نمی‌ترسد ،وحشت زده نمی‌شود

لایرام ۲۲۱ (فعل) = مورد طمع نمی‌شود

لایضام ۲۲۱ (فعل) = آزرده نمی‌شود

لایعشو ۲۰۷ (فعل) = چشم را خیره و تار نمی‌کند

لایغضغض ۲۰۸ (فعل) = کم نمی‌شود

لاینوی ۴۰۷ (فعل) = نیندیشد ،نیت نکند

لایواری ۲۲۵ (فعل) = نمی‌پوشاند ،پنهان نمی‌سازد

لایهول ۲۲۵ (فعل) = نمی‌ترسد

لتوت ۲۲۱ (ج لت) = گرز،ضربت ،صدمه

لثم ۱۶۹ = بوسه

لخلخه ۴۴۹ = ترکیبی از عطریات گوناگون (عود ،لادن ، مشک ،کافوروغیره)

لدات ۵۴ (ج لدة) = یاران همسال که از کودکی بایکدیگربزرگ شده باشند

لقاح ۲۳۶ = گرد نخل نر که با آن نخل ماده را باردارسازند

لک ۲۷۸ = صد هزار

لک بخش ۲۷۸ = سخاوت مند ،کریم

لنگ ۲۷۲ = کسی که یک پایش معیوب باشد

لواحق ۲۰۶ (ج لاحق) = از عقب رسندگان ،اسب عقب (اصطلاح اسب دوانی)

لواقح ۲۰۴ (ج لاقح) = بادهایی که درختان را باردار کنند

لیوث ۲۲۵ (ج لیث) = شیر بیشه

م

ماترادف الملوان ۲۹۶ = تا هنگامی که شب و روز از پی یکدیگر درآیند، همیشه

ماحی ۲۵۹ = نابود کننده

مأزق ۴۱۶ = رزم گاه

ماکو ۲۷۳ = دست افزار جولاهان که ماسوره را در آن کنند و بدان جامه بافند

ماله ۲۷۳ = اکت مالیدن که چیزی را بدان هموار کنند

مأمول ۹۷ = امید داشته شده

مانع ۱۷۵ = پناهگاه محکم

مأهول ۲۰۶ = ساکن، اهل

مبارات ۱۳۵ = دعوی برابری کردن

مبتر ۱۸۸ = ناقص

مبتغا ۱۳۷ = درخواست، آرزو

متجر ۹۰ = جای بازرگانی و داد و ستد

مترادف ۱۳۲ = متوالی، پیاپی

متسابق ۱۳۲ = بر یکدیگر پیشی گیرنده

متعطش ۱۳۳ = آرزومند، مشتاق

متعفف ۹۰ = پارسا، پاک دامن

مثابرت ۵۱۹ = مداومت کردن

مثابه ۲۳۷ = درجه، رتبه

مثالث ۱۷۱ (ج مثلث) = تارهای سوم از تارهای عود

مثانی ۱۷۱ (ج مثنی) = تارهای دوم از تارهای عود

مثول ۱۶۹ = به حضور آمدن، به خدمت رسیدن

مجابات ۱۹۵ = پاسخ گفتن به یکدیگر، سخن‌های جواب داده شده

مجارات ۱۳۵ = باهم برابر کردن، مناظره کردن

مجد ۲۶۶ = مفید

مجر ۲۰۶ = میدان، جای کشانیدن و دوانیدن

مجلوب ۱۳۷ = جلب شده ،از جای دیگر وارد کرده شده
مجلیات ۲۰۶ (ج مجلی) = اسبان پیش تاز
مجنده ۴۵۳ = سپاه‌جمع شده (ارواح مجنده درمتن ماءخوذ است‌ازحدیث :
الارواح جنود مجنده ،نفیسی)
محاکات ۱۹۶ = گفتگو
محاضر ۴۰ (ج محضر) = انجمن‌ها ،اجتماعات
محامله ۵۱۸ = باهم برابر داشتن (نفیسی)
محتد ۱۳۶ = تبار ،اصل و نسب
محفوف ۴۷۷ = پیچیده ،محاط
محلی ۱۳۲ = آراسته
محمی ۵۷ = حمایت کرده شده ،نگاه داشته شده
محیا ۳۷۹ = روی ،رخساره
مخاطر ۶۳ = یاد آورنده
مخالب ۲۰۷ (ج مخلب) = چنگال‌ها
مختتم ۷۳ = پایان ،انجام
مخضرالجوانب ۲۹۳ = سراسر خرم و آباد
مخیم ۳۱ = خیمه گاه
مدامه ۳۲۳ = می‌انگور
مدجون ۵۲۰ = رام شده ،خو گرفته
مدی ۹۶ = مدت زمان
مرا ۴۳۳ = ستیز ،جدال
مراره ۵۴۶ = سختی ،مشقت
مرباع ۲۶۷ = چهار یک غنیمت که در میان اعراب جاهلیه به سر دسته
می‌رسید
مرجب ۶۳ = بزرگ ،با شکوه
مرجوه ۱۷۰ = امید داشته شده
مرخی ۳۴۱ = نابسته
مرکوز ۵۶ = ثابت ،استوار ،برقرار

مرمود ۴۹ = رمد (درد چشم) گرفته، ورم دار

مرموق ۴۵۴ = مورد نظر

مرمی ۲۸۲ = مقصد، صید

مزاد ۸۹ = افزایش، زیادی

مزدجر ۲۲۱ = بازدارنده، نهی‌کننده

مزله ۲۰ = لغزش

مزن ۲۰۸ = ابر باران دار

مزیف ۵۵۱ = ناسره، نبهره

مس ۱۳۵ (فعل) = لمس کرد

مساس ۱۸۲ = دست مالیدن، سودن

مسامرت ۲۰۰ = افسانه گفتن

مسامیر ۷۷ (ج مسمار) = میخ‌ها

مساوی ۲۰۵ (ج مساءة) = بدیها، عیب‌ها

مسبول ۴۷۹ = آویخته (صفت پرده) (مناسبتی با متن ندارد و احتمالا" باید کلمهٔ دیگری باشد، شاید شبول درست باشد که مصدراست یعنی در ناز و نعمت قوی و جوان شدن، نفیسی)

مستترب ۳۵۷ = کسی که خاک می‌جوید

مستکین ۳۷۱ = فروتن، رام، خوار

مستنار ۴۵۳ = روشنی خواه

مستنشق ۲۰۶ = استنشاق کننده

مستهام ۲۰۷ = سرگشته، آشفته

مسرع ۹۶ = شتابنده

مسلول ۲۰۵ = آخته، کشیده

مشاء ۲۲۸ = سخن چین

مشاق ۵۲۰ (ج مشقت) = رنجها، سختی‌ها

مشرفه ۵۳۲ = نامه

مشغوف ۱۴۲ = شیفته، مفتون

مشمر ۲۸۳ (؟ رک. ح ۱۲، ص ۲۸۵)

مشمل ۵۹۷ = مصور، شمایل یافته (؟)

مشموم ۳۱۳ = بوئیده شده

مشنف ۵۲۰ = آراسته شده با گوشواره

مصابرت ۴۰ = شکیبایی

مصافات ۶۰۴ = دوستی پاک و خالص

مصاقع ۲۰۴ (ج مصقع) = خطیبان بلیغ و سخنور

مصطبر ۵۵۳ = شکیبا

مصقله ۳۶۵ = آلت زدودن زنگ، آلت پرداخت

مضله ۲۰ = گمراهی

مطارحه ۶۴ = مشورت، با هم سخن در افکندن

مطاوی ۱۲۷ (ج مطوی) = پیچها، حلقه‌ها

مطایا ۹۰ (ج مطیه) = حیوانات سواری چون شتر و اسب

مطرح ۳۶۶ = افکنده شده، دور انداخته

مطری ۱۲۳ = مداح، ستایش گر

مطل ۲۰۵ = ژرف بین، از فراز نگرنده (صفت باز)

مطلول ۲۰۶ = زمینی که باران نرم بر آن ریخته باشد (نفیسی)

مطوق ۱۹۵ = طوق دار، فاخته، قمری

مطیر ۵۷۷ = بارنده

معاذ ۸۹ = پناهگاه، مأمن

معبا ۴۹ = مهیا، تعبیه شده

معتمر ۲۶۳ = زیارت کننده

معرا ۳۹ = برهنه، پاک، بری

معصب ۲۰۴ = سید، مهتر

معفر ۱۴۲ = جای به خاک مالیدن

معنی = نسبت است به معن بن زائدة بن عبدالله که سخاوت او در میان اعراب مثل است.

معوان ۲۵۹ = (صفت تفضیلی) یاریگر، مددکار

مغترف ۱۸۷ = نوشنده، کسی که با مشت آب می‌نوشد

مغرب ۲۰۷ = دور شونده ،غربت گزین (صفت عنقاء)
مغلقه الابواب ۳۴۱ = بسته در
مغمور ۲۵۴ = غرق در آب ،سیل زده
مفاوضات ۶۳ = گفتگوها ،مذاکرات
مفضی ۲۰ = رسنده ،منجر ،رساننده
مقام گاه ۷۶ = منزلگاه
مقبل ۷۶ = بوسه گاه
مقبل العمر ۱۱۵ = اوائل زندگی
مقرنس ۲۹ = آراسته با نقش‌های گچ‌بری شده
مقصوص الجناح ۱۶۹ = گسسته‌بال ،پرکنده
مقضی الوطر ۸۹ = آن که حاجتش روا شده است
مقله ۱۳۳ = تخم چشم
مقوس ۲۹ = خمیده ،قوس دار
مکابده ۲۰۵ = رنج دیدن ،سختی کشیدن
مکارم ۱۲۱ (ج مکرمت) = صفات بزرگی و بخشندگی و مروت و امثال آن
مکحل ۴۹ = داروی کحل (سرمه)کشیده (صفت دیده)
مکحله ۱۲۰ = سرمه دان
مکر ۲۰۶ = جای نبرد ،میدان کارزار
مکفوف ۴۷۷ = بسته ،نوردیده
مکوی ۲۷۲ = ماکو (رک .ماکو)
ملثوم ۱۹۰ = بوسیده
ملح علی الجرح ۵۰۹ = نمک روی زخم
ملطفه ۲۲۸ = نامه ،نامهٔ کوچک
ملنگ ۲۷۲ = سرخوش ،تر دماغ ،سر و پا برهنه
ملوان ۲۹۶ (تثنیه عربی) = شب و روز
ملهوف ۵۴۶ = ستم دیده
مماذق ۲۰۰ = بی اخلاص ،منافق ،طمع کار
ممرع ۹۷ = جای علفناک ،سبز و خرم

ممطر = بارنده
مموه ۶۶= زراندود ،خوش ظاهر و بد باطن ،دروغ راست نما
منائح ۲۰۸ (ج منیحه) = دهش‌ها ،عطایا
مناخ ۲۶۶ = اقامت گاه
مناسم ۲۰۵ (ج منسم)= سم‌ها
مناشیر۱۹ (ج منشور) = فرمانهای سلطنتی
مناص ۱۷۲ = گریز ،جای گریز
مناغات ۱۹۶ = مغازله ،خوش زبانی
مناقع ۲۰۶ (ج منقع) = آبشخور
مناهل ۵۹۷ (ج منهل) = آبخور ،آبشخور
منبی ۴۲ = خبر دهنده ،آگاه سازنده
منتحل ۲۰۵ = پیرو نحله‌ای ،منسوب به یک نحله
منثور ۴۸۶ = پراکنده
منجح ۲۲۸ = کامروا ،پیروز ،کامیاب
منجوق ۱۱۶ = گوی زینتی بالای درفش و برج و منار
منخرط ۱۴۲ = به رشته در کشیده
مندل ۵۷۲ = عودی که از شهر مندل هندوستان می‌آوردند
مندمل ۳۲۸ = بهبود یافته (جراحت)
منفصم ۴۸۶ = شکسته ،گسسته
منقرض ۷۳ = زوال ،انقراض
منقصم ۴۸۶ = شکسته شده ،جدا شده
منکح ۲۰۷ = به نکاح دهنده ،کسی که وصلت دهد
منی ۱۳۲ (ج منیه) = آرزوها ،خواهش‌ها
منیف ۱۷۱ = بلند ،والا ،رفیع
مواثیق ۵۱۹ (ج میثاق) = پیمان‌ها
موالات ۳۸۳ = دوستی ،یگانگی
موثل ۴۹۶ = استوار
موشی ۲۰۴ = جامهٔ پرنگار

مهامه ۵۱۳ (ج مهمه) = دشت ،بیابان
مهجه ۲۳۱ = جان ،روان
مهدالله ۲۹۶ = خداوند آماده گرداناد
مهل ۳۱۴ = آرامش ،آهستگی ،نرمی
میامن ۱۹۱ (ج میمنت) = برکت‌ها

ن

نائبه ۳۱ = سختی ،مصیبت
ناءت ۶۰۴ (فعل) = دور شد
نابیوسان ۳۵۴ = ناگهان
ناجذ ۲۰۶ = دندان عقل (عض علی ناجذالبصیر = بکمال بلوغ بصیرت رسید)
نادی ۲۷۷ = انجمن ،اجتماع
ناصب ۱۴۶ = نصب کننده
ناضر ۱۳۲ = سبز ،تر و تازه
نامی ۱۳۲ = روینده ،بالنده
نتن ۳۱۶ = بوی بد
نثیر ۲۰۷ = پراکنده
نجح ۱۳۴ = کامیابی ،رستگاری
نجف ۲۶۴ = تپه ،نام شهر معروف
نحت ۲۰۸ = تراشیدن
نحر ۳۰۶ = پیش سینه ،جای گردن بند
نحوس ۵۰۶ (ج نحس) = شومی‌ها
نخل بند ۸ = باغبان ،کسی که نخل کارد
ندا ۱۳۲ = آواز ،بانگ
نداف ۲۴۲ = پنبه زن
ندبنی ۲۰۵ = بمن داد ،بمن واگذاشت
ندی ۲۰۶ = شبنم ،بخشش و دهش
نزاع ۵۰۴ = آزمندی ،اشتیاق

نزع (فی القوس) = کشید کمان را
نزهت جای ۳۷ = گردش گاه، جای تفریح
نسر ۱۷۳ = کرکس
نشوه ۱۱۵ = مستی
نطاف ۲۵۳ (ج نطفه) = آب مرد یا زن
نطاق ۵۹۷ = کمربند
نطع ۳۹۶ = سفره، بساط
نعام ۲۰۷ = شتر مرغ
نفاذ ۱۴۸ = نفوذ، جریان
نفثة المصدور ۱۷۰ = درد دل، سخنی که حکایت از اندوه درون کند و گوینده از اظهار آن تسکین یابد.
نفس صعداء ۱۹۴ = دم سرد دراز
نقا ۲۲۸ = پاکیزگی
نکایت ۳۸۳ = جراحت، اذیت
نماز فضائل ۴۳۴ =
نمیم ۲۲۸ = سخن چین
نوائب ۲۵۹ = ج نائبه
نوائح ۵۱ (ج نائحه) = زنان زاری کننده بر شوهران
نوائر ۳۹ (ج نائره) = آتش‌ها
نوادی ۴۰ (ج نادی) = انجمن‌ها، مجلس‌ها
نوال ۲۷۷ = عطا، نصیب
نور ۲۵۷ = شکوفهٔ سپید، شکوفه
نوی ۵۱۳ = دوری، فراق
نهمت ۳۵ = منتهای همت و کوشش
نیاب ۲۷۷ = آوند، ظرف، نیام
نیام ۳۹۶ (ج نائم) = خفتگان
نیل ۲۰۸ = بخشش، دهش

و

واجد ۲۰۰ = دارندهٔ وجد

وادی اراک ۲۶۸ = موضعی نزدیک مکه

وارف ۲۵۹ = گسترده

واسطی نژاد ۵۲۸ (صفت اسب) = از نژاداسبان‌واسط
که شهری است در عراق

واهب التلاد ۴۶۴ = عطا کنندهٔ مال موروثی و قدیم

وابل ۳۸۳ = باران دشت

و تیره ۲۲۷ = راه، روش، دستور

و جاه ۴۸۶ (ج وجیه) = صاحبان جاه و قدر

و جنات ۱۴۷ (ج وجنه) = رخسار

وذاءت ۴۶۴ = بیماری، عیب (چنان که در متن دیده می‌شود هیچ یک‌از پنج
نسخه‌ای که نامهٔ ۱۰۳ را دارد این واژه را درست ضبط نکرده
است و تبدیل د بی نقطه به ذ با نقطه پیش نهاداصلاحی‌نگارنده
است).

وراد ۸۹ (ج وارد) = آیندگان، قاصدان

وشاخ ۲۰۸ = دوال پهن و مرصع به جواهر که زنان از دوش تا به تهی گاه
اندازند

وطفاء ۲۰۶ = فروهشته دامن (صفت ابر باران ریز)

وطئی ۴۹۴ = راه رفتن بر، در زیر پای آوردن

وعاء ۳۸ = ظرف، آوند

وغی ۱۳۱ = کارزار، نبرد

وفد ۱۳۵ (ج وافد) = آیندگان، برکسی وارد شوندگان

وقاد ۱۳۶ = تیز خاطر، روشن ضمیر

وقیت شراً ۳۶۴ = از بدی در امان مانی

وکر ۳۲۹ = لانه

ومیض ۲۰۶ = جرقه

ه

هام ۹۶ (ج عامه) = سر

هباء ۴۶۸ = گرد و غبار پراکنده در هوا

هزت ۳۹۶ = شادمانی ،نشاط

هضم ۱۳۱ = ستم ،حق شکنی

هفوات ۲۰ (ج هفوت) = لغزش‌ها

هماز ۲۲۸ = سخن چین

هنی ۶۰۵ = گوارا

هود بری ۵۸۰ = مهر ،کابین زنان (دانشمند آلمانی دورفر در کتاب خود به نام "عناصر ترکی و مغولی در زبان فارسی" ۱ ،جلد اول ص ۵۳۷ درباره‌ٔ این لغت تحقیق مفصلی کرده است که بخشی از آن را که برای ما در این مورد مناسب و ممکن است نقل می‌کنیم: در مطلع السعدین (چاپ پرفسور محمد شفیع ،لاهور ۱۳۶۰ ق ، ص ۱۰۳۷) آمده است "فرمان همایون نفاذ یافت که احکام سلاطین گذشته بتخصیص نشانهای حضرت خاقان سعید را امضا دهندوهودبریات وسیور غالات و مسلمیات مسلم دانسته "این واژه در جای دیگری دیده‌نشده است و معنی‌کردن آن دشوار است (محمد شفیع: معنای این کلمه دانسته نشد). شاید مغولی باشد .جزء آخرآن‌بنظرمیرسد که همان پسوند مغولی بری (büri) باشد که زیاداستعمال‌می‌شود در این صورت ریشهٔ آن می‌تواندهود (hüde) مغولی باشد که معنی‌آن همراهی کردن (عروس را) است (توضیحات‌مفصل‌دربارهٔ این ریشه در مغولی و ترکی).

هوینا ۲۰۵ = مهربانی ،نرمی ، رفق

هیجاء ۵۰ = جنگ ،نبرد

هین ۴۴۹ = آسان

1– G. Doerfer: Türkiscke und Mongolische Elemente im Neupersischen, Wiesbaden 1963

ی

یارمندی ۲۱۴ = یاری ،کمک

یاساق ۴۰ = سیاست

یبرح ۵۵۱ (فعل) = دور می‌شود ،ترک می‌کند

یجرعنی ۴۰۴ (فعل) = به خورد من میدهد،

یحفنی ۲۰۸ (فعل) = مرا فرا می‌گیرد .

یحوز ۵۲۰ (فعل) = به دست می‌آورد ،میرسد

یدالخضیب ۳۵۴ = دستی که کف آن سبز است ،کنایه از دست بخشنده

یدرع ۳۱۳ (فعل) = زره می‌پوشاند

یرلیغ ۴۰ = حکم ،فرمان

یزری ۱۳۶ (فعل) = سرزنش می‌کند ،عیب می جوید .

یساعفنی ۲۰۵ (فعل) = مرا یاری می‌کند

یضرم ۲۲۲ (فعل) = شعله می‌زند

یضم ۲۰۶ (فعل) = پیوند می‌دهد

یعفو ۲۵۹ (فعل) محو می‌کند ،ناپدید می‌کند

یغص ۳۵۹ (فعل) = گلوگیر می‌شود

یفروز ۲۰۴ (فعل) = سبز و پیروزه گون می‌سازد

یفیض ۲۰۶ (فعل) = می‌ریزد ،می‌بارد

یقتاد ۳۵۰ (فعل) = می‌برد ،راهبری می‌کند

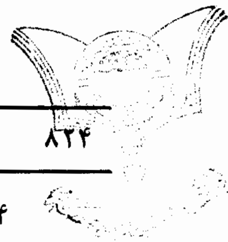
یمتری ۲۰۸ (فعل) = می‌راند ،سوق می‌دهد

ینبجس ۲۰۸ (فعل) = جاری می‌شود

ینبو ۲۰۷ (فعل) = کند می‌شود

یوم التناد ۲۱۳ = روز قیامت ،روزی که یکدیگر را غرا خوانند .

اسامی اشخاص و اقوام



---

۱ ــ این نسبت بصورت سراوبی در انیس الناس (چاپ آقای ایرج‌افشار ، ص ۳۱۲) و یادداشت های قزوینی ج ۹ ص ۲۹ و ۱۴۵ آمده است .

نام‌های جغرافیائی

غلطهای چاپی واستدراکات

صفحه و سطر	درست
بیست و دو /۱۳	اشراف
بیست و پنج/۱۴	طلبیده
سی‌وهشت /۶ـ۵	اضافه بر متن دارد ،مثلا" نو :+ بزرک ،یعنی . . . الخ
۱۱/۱۱	اخستان
۱۰ /۳۷	لدینا
۱۲ /۳۷	وا رحمتا لشبابه
۱۴ /۳۷	منها
۱۲ /۴۰	العاقل
۲۳ /۵۸	السبل
۵ /۷۸	عدل
۱۱ /۷۹	تکاد تعجـــز
۲۰ /۹۱	الوزارة
۱۷/۱۰۳	هدی‌وتعطی (وفدزائداست
/۱۱۴	در زیرعنوان (س پ)
۶ /۱۱۴	فما
۱۱ /۱۱۵	الغض
۱۸ /۱۱۸	العقاید حذف شود
۱ /۱۳۲	الندی و الباٴس
۱۰ /۱۳۲	جهان
۲ /۱۳۷	مجلوب (بجای مطلوب)
۶ /۱۴۶	ببندد
۳ /۱۵۳	جمال
۴/۱۶۴	شمس
۵ /۱۶۵	و انی
۴ /۱۶۹	مفاخر معدلت
۶ /۱۷۸	باده‌ها
۱۴ /۱۸۰	المرادات
۲ /۱۸۲	اخستان
۷ /۱۹۰	(فی) الدهور
۱/۱۹۶	حالی
۹/۱۹۶	لما (بجای ثم)
۱۵/۱۹۶	ففیم (بجای فبم)
۱۱/۱۹۷	تعال
۵/۲۰۱	تمنت (دوبار)
۵/۲۰۱	سلیمی
۳/۲۰۳	منک (فی)موضع
۴/۲۰۳	الیک (بجای الی)
۴/۲۰۳	وفی ادمعی (بجای و بی‌دمعی)
۸/۲۰۴	الانبیاء

صفحه/سطر	درست
۱۱/۲۰۶	معطوف
۱۲/۲۰۶	باذخات
۲۲/۲۰۶	انفث
۵/۲۰۷	حلبات
۷/۲۰۷	البارق
۱۸/۲۰۷	کالحواضن
۱۰/۲۰۸	القباح
۱/۲۱۳	اجعل لی
۶/۲۲۲	مالکو
۱۲/۲۲۲	تحس منهم من
۹/۲۲۴	الکافرون
۱ — ۲/۲۳۱	تاءتی
۸/۲۳۱	دولة . . . مهجة
۱۱/۲۳۱	السلطان
۱۲/۲۳۴	یجمعنا (بجای یجمع بیننا)
۱۷/۲۳۴	حطت
۲/۲۴۰	و رد
۲/۲۴۰	تم (بجای ثم)
۳/۲۴۲	الشقاء
۱۳/۲۴۵	ادنی
۸/۲۵۳	و نحن اذا متنا علی مقتضی العهد
۸/۲۵۵	لطیف‌تر
۸/۲۵۷	طراف
۴/۲۶۶	بحزوی . . بالعقیق
۵/۲۶۶	تنتحی
۱۲/۲۶۷	بریاه (بجای بریاء)
۱/۲۶۹	طیبین

صفحه/سطر	درست
۱۵/۲۶۹	"الارض . . .التی " "بارکنا .
۱۳/۲۷۱	حایکی
۱۷/۲۷۱	الحایک
۱/۲۷۲	حایک
۲/۲۷۲	حیاکت
۶/۲۷۲	با همه کس
۸/۲۷۲	الحایک
۷/۲۷۳	حایک
۱۹/۲۷۷	لو (بجای ولو)
۵/۲۸۰	لا تقع
۹/۲۸۰	حطت
۱/۲۸۵	ماند (هر دو نسخه: باشد)
۴/۲۸۶	تزفالی . .الرغد
۵/۲۸۶	عبد
۴/۲۸۷	الانوف ذووالفخر
۷/۲۹۲	"خیربوم . . .
۱۲/۲۹۲	(من)الله
۱۱/۲۹۳	مخضرالجوانب
۱۰/۲۹۴	سار
۱۲/۳۰۱	به جان آورد
۳/۳۰۴	ملاذا "للا نام
۱۱/۳۱۱—۱۰	بیت :که گاه طعنه‌ای . . . و آن نیز مدتی . . .
۲/۳۱۲	رعته
۶/۳۱۳	لاحبذا
۶/۳۱۳	الارذال
۳/۳۱۴	امرئٍ
۱۵/۳۱۶	یک . . .عاش

۱۶/۳۱۶	فائی	۱/۴۱۲	الایام
۹/۳۱۹	شکسته دلتر	۲/۴۲۷	آشیان امید (بجای آستان مراد)
۱۳/۳۲۷	مفارق	۳/۴۳۱	للمؤمنین (بجای للعالمین)
۹/۳۳۸	نزع	۶/۴۳۱	فما (بجای بما)
۱۷/۳۳۹	مشرف	۱۱/۴۳۱	برء بتهنئة
۳/۳۴۱	عقر	۸/۴۴۳	الی جنة
۳/۳۴۴	یفتح	۴/۴۴۴	رسید و
۱۵/۳۴۵	آشیان (بجای اسنان)	۶/۴۴۷	حونه
۱۸/۳۴۶	نال عزا"	۱۷/۴۴۹	دکرم
۵/۳۴۸	چنبر (هر دو نسخه صریحا	۷/۴۵۰	شائبه
	حبز)	۱۱/۴۵۰	بحزوی
۲/۳۵۲	جنان	۱۵/۴۵۰	بهائیش
۱۶/۳۵۴	منهما	۱۷/۴۵۳	سار
۱۱/۳۵۵	المواضع	۱/۴۵۴	منظره
۲/۳۵۸	علیکم "اذ" کنتم ...	۱۸/۴۶۴	و ذاءت
۱۴/۳۵۹	بد نیم	۱/۴۶۵	سلیمان
۵/۳۶۳	ستبلج	۲/۴۶۵	الرعایا
۱/۳۶۶	ان کنت	۲/۴۶۵ – ۱	بیت: تبکی علیه... کما
۴/۳۷۳	نزف الی		تبکی ... السلاطین
۳/۳۷۸	شمس	۶/۴۶۸	که مبادا (خبر حذف شود)
۶/۳۷۹	وانی	۱۰/۴۷۳	انه..."هو علی...
۱۵/۳۸۳	بساتین	۱۷–۱۸/۴۷۴	رحمت (که به آنکس‌که) خراب
۶/۳۸۵	غیثا"		کنندهٔ
۹/۳۹۲	کربه وصل	۱۴/۴۷۷	لایعد
۷/۳۹۹	سوای	۱۶/۴۷۷	الله
۱۵/۴۰۴	لاکلب	۱۲/۴۸۴	الی نجد
۱۷/۴۰۴	فخصه	۹/۴۹۰	سلطان (بجای سلاطین)
۱۸/۴۰۴	او عظه	۱۲/۴۹۰	بالبذل

۷/۴۹۱	و قانون
۴۹۶/زیرعنوان	(س پ ط)
۱۹/۴۹۷	اخلاق
۱۴/۵۰۰	سوانح
۲۱/۵۰۱	داشتن و او را به
۷/۵۱۹	الفتح"
۲/۵۲۰	انفسها الکلاب
۳/۵۲۰	مدجون
۱۵/۵۲۹	عاش
۸/۵۳۰	راحل
۶/۵۳۷	هر طرف
۱۲/۵۳۷	منک،...(؟)
۴/۵۳۹	باسط الانعام
۱/۵۴۸	۱۲۶ (بجای ۱۲۹)
۹/۵۴۶	فاد زکوة
۱۲/۵۵۳	السلو و مالی
۱۶/۵۵۳	و حل آن
۳/۵۵۸	وللدین
۴/۵۶۲	حشمتت
۳/۵۷۲	بصافی
۲۰/۵۸۰	رفاغ
۱۲/۵۸۳	حضرت باری
۹/۵۸۴	مغمور
۱۴/۵۹۰	"الفقیر..."امضای زیر نامه است و دخلی به"علی حاشیته" ندارد
۲۱/۵۹۰	تلاء لاء
۱۵/۵۹۴	وعای ایشان
۹/۶۰۱	واسطه
۳/۶۰۲	حامی و ناصر



FARĀ'ID-I GHIĀTHĪ

Compiled in about 836 A. H. by

Jalāl al-Din Yūsuf-I Ahi

Volume One
Containing the letters I - 144

Edited by

Heshmat Moayyad
Professor of persian Language and Literature
The University of Chicago



The Foundation for Iranian Culture
TEHRAN 1977